وبه نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی توحّد بالملك فلا ندّ له فی ملكوت سلطانه وتفرّد بالعزّ فلا ضدّ له فی جبروت كبريائه وحارت الاذهان الثاقبة فی بيداء عظمته وقدرته وانحسرت الابصار الخاطفة فی بدايع صنعه وغرايب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة مذعن بلحديته واحديته ومؤمن به وبجميع رسله وسفرائه وملئكته واشهد ان محمدا صلی الله عليه وآله والائمة الاحد عشر عليه وعليهم الاف التحية والسلام حجة الكاملة علی عباده وانّ من اعتصم بهم واهتدی بهديهم فقد هدی نفسه لفوز برضوانه ومن فارقهم وضلّ عن سبيلهم فقد مكّن نفسه فی درك نيرانه و بعد خادم شريعت فخر انبيا و سيد رسل وچاكر درگاه ملجاء اوليا و هادی سبيل ابن محمد تقی محمد باقر اوتی كتابهما بيمينهما وحسوبا حسابا يسيرا بعرض برادران ايمانی دينی واهل ايمانی [illegible] ميرساند كه اين كتابيست در بيان صلوة واحكام ان مسمّی بتحفة الابرار والملتقط من اثار الائمة الاطهار لتنوير قلوب الاخيار مرتّب كردانيديم انرا بمقدمه وچند باب هريك از ابواب مشتمل بر مباحث بسيار مقدمه در بيان فضيلت صلوة وجمله از مباحث مهمه متعلقه در اين مقام است بدانكه نظر بمضمون حق مشحون كريمه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون غرض از وجود بنی ادم در بوستان وادی اين پر محن والم نشئه مكر بجهت تحصيل معرفت وعبادت جناب احديت عزّ شانه وبمقتضای حديث حق مقرون الدنيا مزرعة الاخرة قرار اين سرای سريع الزوال نشده مكر بجهت محل زرع انست كه انسان

داد قطع و مراد از عمل زرع

زنده

دران مرتكب اعمالی شود كه موجب رفع درجات وباعث استحقاق بفوايد وعطايای جليله حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار وچونكه عقول قاصرهٔ انسانی از درك چنين اعمالی كه ارتكاب ان موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطايای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا خلاق جهان افرين جلت عظمته نظر بكمال رافت وعطوفت بمخلوقين بتوسط انبيا ورسل مقربين هدايت وارشاد عباد فرموده اعمالی كه موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توسل بنعم بی زوال است مثل صلوة وصوم وزكوة وخمس وحج وعمره وغيرها امر بارتكاب نها فرموده بعضی را در عمر يكمرتبه وبعضی را در سالی يكمرتبه وبعضی را در شب هرشب وروز پنجبد نفر تا بارتكاب ان اعمال حسنه سعادت انتظام بندگان ذليل فايز شود بعطايای جليله خداوند جليل تا در اوان عرض اكبر از خسارت وندامت بحاصلی سالم وانشامت وملامت بيثمری وتهی دستی غانم وان مفاسد پرشر وشور ميدان كثير الفضای صحرای محشر محفوظ وان فوايد متمايد عطاهای بيمنتهای حضرت كريم وهّاب علی الاطلاق محفوظ كردد مخفی نماند اعمال مذكوره باشتراك در اصل رجحان ومحبوبيت متفاوت المراتب ميباشد در فضيلت ورجحان لكن اشرف از همه وافضل از كل نماز است كه فوق كل طاعات عباديه وسعادات وسرمايه افتخار قاطبه قربات وموجب استخلاص از دركات نيران وباعث استحقاق نعم جنان وداعی قبول ساير اعمال است چنانچه از اركان دين وامنای حضرت رب العالمين ماثور است اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها ففی الفقيه عن مولينا الصادق عم اول ما يحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل ساير عمله واذا ردت عليه رد عليه ساير عمله حاصل معنی ظاهر اين كلام حقيقت انجام اينست در موقف حساب انجناب مواخذه ومحاسب حقيقی اول كلام ميكند در مقام حساب [illegible] از حال نماز بنده است اگر نماز شخصی مقبول شد مقبوليت ان موجب مقبوليت ساير اعمال ميشود كو [illegible] اين باشد كه بعد از مقبوليت نماز

ذیگر از سایر اعمال نمیشود ببرکت نماز مقبول کل اعمال مقبول میشود و اگر العیاذ بالله سبحانه نماز
این شخص بدرگاه احدیت جل شأنه مردود شود قاطبه اعمال طاعات او و اعمال او مردود
میشود یعنی ثمره بر انها مترتب نمیشود بیان بدانکه احتمالی در ظاهر این حدیث
میتوان نمود آن اینست که از جمله واجبات الهیه زکوة و خمس و صوم و نحو انها است بیان ۲
هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هریک از انها را بنحوی که در شریعت مقرر و ثابت است
عدالت و حکمت مقتضی قبول و ترتب ثمر است بر انها خواه صلوة معتبر شود یا نه مردود شدن
انها با رعایت امور معتبره در انها بسبب مردود شدن صلوة نظر باخلال ببعض از امور
معتبره در ان ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق و مناسب با کرم کریم واهب متعال نیست
و احتمال اینکه مقبولیت صلوة معتبر و شرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است
بامکان دعوی اجماع بر خلاف ان نظر باینکه تفحص کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این
احتمال است چه در مباحث هریک متعرض شده اند امور معتبره در هریک را و تا حال
ندیده ایم احدی متعرض این شده باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول زکوة مثلا رعایت
امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است و حدیث مذکور اگر چه ناطق برانیست
لکن نظر بارسال و اعراض اصحاب از ظاهر این قابل ان نیست که توان اعتماد بران نمود
در مطلب خطیر پس میگوئیم ممکن است که حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت
امور معتبره در غیر صلوة بنابراین معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود
ببرکت ان سایر اعمالی که مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود و هرگاه نماز
مردود شد مردود شدن ان مستلزم مردود شدن سایر اعمال نیست که ببرکت نماز
مقبول میشد ملخص کلام انکه هریک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت
نفسی دارد و مقبولیت غیری اول در صورتیست که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد
خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت غیری در صورتیست

که

که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول
شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بانها
و ممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال و حمل شود مردودیت بر عدم ان
بنابراین اشکالی نخواهد بود مگر حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در ان سهل است مجملا
اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت ان بر قاطبه اعمال بسیار است اول حدیثی است
که مذکور شد و این حدیث اگر چه در فقیه مرسلا مرویست لکن ثقة الاسلام در اوایل
کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیارات تهذیب روایت
نموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در ان مذکور نیست مذکور در کافی باین
نحو است عن ابی بصیر قال سمعت اباجعفر ع یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر
ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ذیل
حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنابراین معنی که در حدیث مذکور
شد چندان خلاف ظاهر در ان نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط نیست
ببرکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای شرط اینست که اگر صلوة قبول نشود ان
اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفاء شرایط قبول در انها قریب باین حدیثی است که شیخ
برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال
ذکر نموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسال العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل
عن صلوته فان زکت صلوته زکا سایر عمله و ان لم تزک صلوته لم تزک عمله
یعنی وقتیکه حاضر شده در محل حساب اول سؤالی که از او میشود سؤال از نماز است اگر
نماز صادره از او مرضی درگاه معبود متعال شده گردید جمیع اعمال او مرضی میشود
نعوذ بالله سبحانه اگر نماز صادره از او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی
نخواهد بود و مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت

فرموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین ع که انسرورا برادر سید
اخیار ص روایت فرموده که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة و هی اوّل ما ینظر فیه
من عمل ابن ادم فان صحت نظر فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله **حدیث دویم**
حدیث معتبریست مروی بسکافی و تهذیب و مؤید حدیثی است که مذکور شد
وان حدیث اینست که جناب کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق ع
روایت فرموده از مفخر انبیا و سید رسل و مفخر ازکیا و هادی سبل جناب فخر کاینات
ص که فرموده کلامیکه حاصل مضمونش اینست مثل صلوة نسبت بدین و ایمان مثال
ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ
و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد ثمری مترتب میشود بر
طناب خیمه و میخ و پرده ان و اگر مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد مطلقا ثمری
مترتب برانها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت میکند بر منتهای مرتبه
مدح و صریح است در فضیلت صلوة نسبت بسایر عبادات **سیم** حدیثی است که ثقة
الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه مکنهم الله تعالی فی جنة عالیة بسند صحیح بکافی
و فقیه و تهذیب از معاویة بن وهب که از ثقات روات است روایت فرموده اند که او اخبار
نموده که استدعا و مسئلت نمودم از خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر
صادق ع که بمن فرموده باشند بهترین عملیکه وسیله قرب عباد میشود بخداوند عالم
جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خلاق عالم چه چیز است انحضرت در جواب فرمودند نمیدانم
چیزیرا که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفة الله و معرفة
نبوة فخر انبیاء و ائمه هدی صلی الله علیه و علیهم الاف التحیة و الثناء افضل از قاطبه عبادات است
چهارم حدیثی است که مذکور در فقیه و تهذیب مرویست از جناب رسول خدا
ص قال ما من صلوة یحضر من وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی

بنوالکم

۸

۴

باشد بچین یکسان دران جایز بوده باشد لبس مفتول نقره در ابریشم و بخو انها و ابن اعم است
از اینکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه لیکن اگر فرض شود عورت مستور بلباس
ابریشم بوده باشد لکن لباس طلا را با لباس ممزوج بطلا فوق ان پوشیده باشد باز نماز
باطل است اینها در صورتیست که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد اما هرگاه
ما لا یتم به الصلوة بوده باشد ظاهر اینست که تامل در بطلان نماز در مثل بند شمشیر و کمر
بند و غیر چنین نبوده باشد و اما انگشتر طلا لبس اشکالی نیست در اینکه در حق مردان جایز
نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز در صورتیکه انگشتر طلا در دست بوده
باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر اینست که باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا یا
در غیر قبا و خنن و هم چنین پارچه منسوج از مفتول طلا را لباس نموده لبس مثل این
استعمال نیز جایز نیست و دور نیست که موجب بطلان طلا نیز بشود و اما افزایش و جلوس
بر عرش طلا دور نیست اینها نیز حرام بوده و جمیع انچه مذکور شد در صورتیکه طلا خالص
بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا را دو کش نموده باشند
اگرچه حکم صریح بحرمت بطلان نماز دران خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب
از ان است خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما هرگاه حمل طلا یعنی طلا را با خود داشتن
ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده یا غیر مسکوک بلکه
پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود
بنابراین منع در صورتیست که ملبوس مصلی بوده باشد یا جزو ملبوس لیکن طلای محمول
مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز نیست مخفی نماند انچه مذکور شد در حق مردان است
و اما در حق زنان مطلقا نقصی ندارد نیز پوشیدن لباس از طلا و نیز نماز نمودن در ان و نیز
بران و نیز خوابیدن بر روی ان و نیز بر انداختن بدانکه مناسب در این مقام انست که گفته
شود چند حدیثیکه معهود است بجهت یادآوری است **اول** انست که ثقة الاسلام الشیعه

مثل نعلین اینقسم بی اشکال نماز در آن جایز است دویم آنست که ساتر پشت پا است
تا مفصل و چیزی از ساق را نیز میپوشاند مثل چکمه و جورابیکه ساق او بلند بوده
باشد اینقسم نیز بی اشکال نماز در آن جایز است صحیح بنا بر این کسیکه در پای او بوده باشد مثل
با همان چکمه نماز میتواند کرد پس چکمه بجهت نماز لازم نیست سیم آنست که ساتر پشت قدم
هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق او کوتاه بوده باشد و مثل [illegible]
متعارف است که تعبیر از آن بنیم ساق میکنند اینقسم محل خلاف مابین فقها ست بسیاری — در میان زنان صحر
از فقها حکم فرموده اند باینکه نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل
خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف اینست لکن شدید در اجتناب است و در صورت علم اجتناب
احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه فراموش نموده بعد از نماز ملتفت شود در این
صورت ظاهر اینست که حاجت باعاده نداشته باشد مطلب ششم آنست که مانع از نماز در لباس
یا ذاتیست یا عارضی اما اول مثل حریر و طلا و نحو اینها دویم مثل پوست حیوان ماکول
اللحم در صورتیکه ماخوذ از مسلمی نبوده باشد بجهة آنکه علم جواز نماز در آن بجهت نجاست
آنست که باعث آن علم بتذکیه است و از این قبیل است چیزیکه پشت قدم پا بوده باشد
لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر این قول بعدم جواز نماز در آن گاه هست
دو حیثیت با هم جمع شوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر
مسلمی بوده باشد و مانع ذاتی گاه هست مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد
یا زن مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد
یا زن قسم ثانی آنست که مانعیت آن مختص است بمردان و در حق زنان نماز در آن جایز است
مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد و مانع عارضی بر دو قسم است لکن بعکس مانع
ذاتی یکقسم آنست که مانعیت آن مختص است در حق زنان مثل لباسیکه حاجب ما ورای خود
نبوده باشند و در صورتیکه اقتصار بآن نمایند و قبل و دبر مستور بچیزی دیگر بوده باشد

دوم

دویم آنست که مانعیت آن مشترکست میان زن و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب
بودن لباس است کلام در اینمقام در بیان اینمطلب است بدانکه لازم است در لباسیکه
مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس مملوک او بوده باشد یا مأذون در تصرف در آن
بوده باشد مغصوب خواهد بود مطلق نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول
اذن صریح دوم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است
مثل اینکه میگوید مأذون هستی که نماز در این لباس اتیان نموده باشی یا مطلق است بنحویکه
شامل نماز نیز هست مثل اینکه میگوید هر تصرفیکه در این جامه خواسته باشی نموده باشی
مأذون هستی کلامیکه در اینمقام است اینست که معتبر در اذن صریح آنست که مفید علم برضای
مالک بوده باشد یا خیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است بیان مطلب مقتضی اینست
که گفته شود قول مالک لباس که در حق غیر که مأذون هستی در اینجا نماز نموده باشی
یا مفید علم برضای اوست در این تصرف یا نه در صورت اول تشکیکی در جواز نماز در آن نیست
و در صورت ثانی خالی از این نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل اینکه
از قراین احوال مشخص میشود که اینکلام از راه خوف یا وصول رسیده یا بر ود مانده در اینصورت
شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد با این حالت نماز محکوم ببطلان
خواهد بود یا مفید علم و عدم رضا هیچیک نیست این منقسم بسه صورت میشود اول آنست
که مظنه بعدم رضای مالک دارد دویم آنست که ظن برضا و علم رضا هیچیک حاصل نیست در این
دو قسم نیز ظاهر اینست که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر اتیان بنماز در آن
نماید نماز باطل خواهد بود سیم آنست که اینکلام از مالک اگر چه مفید علم برضای او نیست
لکن مفید مظنه برضای او هست اینقسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح
خواهد بود از جمله مطالبیکه در اینمقام مناسب است که تنبیه بر آن شود آنست که ادعای وکالت
بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکال نیست اما در قسم اول مالک در اعتنا

بتحقیق داعی با تخلی دو اول تشکیکی در جواز تصرف و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی
هست و دوم قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر دادن مالک درهم را و در آن جامه
اینست که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل میباشد یا معتقد این بود که این شخص صدیق
او میباشد در اینصورت اگر این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه این شخص معتقد
صلاح و عدالت و صدیق او بوده باین سبب او را دادن درهم در جامه خود داده و ماذون
را نیز باعتقاد خود متصف باینصفات میباشد مشخص است اشکال در جواز تصرف و نماز
در آن در اینحالت نیست و اشکالی هست در این است که ماذون له معتقد اتصاف خود است
بصفاتیکه داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح
و عدالت و صدیق بودن او است و در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن او است پس
علت صدور اذن مالک اعتقاد صدیق بودن است با او و خود عالم است باینکه دشمن او
است پس انتفای علت مقتضی انتفای معلول است پس میباید تصرف جایز نبوده باشد این
بیان وجه اشکال است جواب از این آنست که انتفای علت اگرچه مستلزم انتفای معلول است لکن مسلم
نداریم که در اینمقام علت منتفی بوده باشد بجهة آنکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت متصرف
مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد متحقق است بجهة آنکه تصرف در مال تابع علم متصرف است برضای
مالک و علم برضای مالک حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث اذن اعتقاد مالک است بعدالت او
و مفروض اینست که این اعتقاد متحقق است پس علم برضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود
که سلب این اعتقاد شد باین نحو که مالک مطلع شد بر فسق این شخص در اینصورت علت اذن که
اعتقاد مالک بود بعدالت منتفی میشود و انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس عالم
بعدم رضا در تصرف خواهد بود پس تصرف در اینحال جایز نخواهد بود تحقیق حال در امثال اینمقام
مقتضی اینست که گفته شود اعتبار صفت در داعی از امور در عالم بعواقب امور است یا از غیر امور اگر
اول است در اینصورت در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف خود بآن صفت تصرف در آن چیز که مشروط

بتحقیق

بتحقق آن صفت است جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در اینوقت واقع و نفس الامر خواهد بود
از این قبیل است آیه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیه پس صدقات بمقتضای آیه شریفه
مختص فقرا است در واقع پس هرگاه کسی عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در آن نمیتواند نمود اگر
چه دیگران معتقد فقر او بوده باشند و همچنین است خمس که خالق عالم جل شانه جهة فقراء
از سادات مقرر فرموده پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست
لکن فقیر نیست تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر
دوم است یعنی اعتبار صفت مخصوص در داعی از غیر عالم بعواقب امور است در اینصورت
خالی از این نیست یا کلام بنحوی اداء نموده که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس
رعایت آن لازم و در صورت انتفای آن تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید راضیم
تصرف در مال من بکند کسیکه صدیق من بوده باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسی
در نفس الامر از اعادی او است تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که
مالک معتقد اینست که او از اصدقای او است مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد مراد مالک
اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از اینکه مالک
او را چنین بداند که بحسب واقع چنین است یا نداند لکن در واقع چنین بوده باشد در اینصورت
اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقای خود بداند یا ندو و نیست که تصرف تواند نمود
مگر بنا بر تقدیریکه مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید باین نحو
راضیم که تو تصرف در این لباس من نمائی بعلت آنکه تو از اصدقای منی تصرف او در این لباس
جایز خواهد بود اگرچه این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگرچنین است لکن فهمیدن
آن محتاج بتامل تام بعد از استمداد توفیق از موفق علام جل الاوه علی قاطبة الانام و از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل اینکه مالک میگوید بکسی که من راضی
نیستم باینکه تو تصرف در لباس من نمائی بعلت آنکه تو دشمن منی و فرض شود که این شخص از

اصدقای اوست در اینصورت میگوئیم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه
منع او مستند باعتقاد اوست که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضاء او ثابت است
اگر چه علم رضای او مستند بچیزیست که واقعیت ندارد واما هرگاه بگوید راضی نیستم
هر کس که دشمن من است تصرف در لباس من نماید اما میتواند این شخص که دوست اوست
در واقع تصرف در آن لباس نماید یا خیر نظر باینکه مفروض اینست مالک این شخص بخصوصه را
دشمن خود میداند پس منع تصرف باو هم میشود نظر باعتقاد او ظاهر ثانی است پس تصرف
در چنین صورت در حق او جایز نخواهد بود اگر چه فی الواقع دوست او میباشد و این
در صورتیست که مشخص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص اینست که او اعادی اوست
واما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص مشخص نبوده باشد بی اشکال منع متصرف باین
نمیشود بلکه از اختصاص علم رضا و بدشمن خود ظاهر میشود بالاتفاق زید دوست او و مفروض
اینست که این شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز نخواهد بود واما هرگاه القای کلام بنوعی
نماید که مظهر و معلن و نفس الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید که هر کس که دشمن من بوده باشد
در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک که معتقد این هست که
دشمن اوست لکن ولکن در واقع و نفس الامر او اصدق اصدقای اوست تصرف در لباس او
مجوز خواهد بود مگر بنا بر احتمالی که سابق اشاره بان شد بعضی در حق مطلب محتاج بتامل
بسیار است و اخیر ملحوظ شد تا اینمقام در بیان اذن صریح بود واما اذن فحوی پس آن
استفاده رضای مالک است در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف ادنی این
کا هست لنسبت بتصرف واحد است بالاتفاق بانواع تصرف بالنسبت بتصرف متعدد است
مختلف لنسبت دو ثانی اول مثل اینکه بگوید لنسبت بشخص که راضیم تو این لباس را استعمال
نمائی در وقت بنا نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای او در استعمال آن لباس
در حین نماز کردن و هکذا دوم مثل اینکه بدوستی خود میگوید راضیم که استعمال این لباس من

در بیان اذن فحوی

در بیان اذن شاهد حال

ثانی در حین نماز پس استفاده میشود رضای او در پوشیدن لباس در حق دوست
او با آنکه لنسبت بفاسق بگوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص
میشود رضای او در این استعمال در حق شخص صالح مقدس واما اذن شاهد حال
آن اذن است که استفاده میشود بملاحظه ارتباطی که مابین مالک و متصرف میباشد
و بعبارة اخری اذن شاهد حال اذن است که حاصل میشود بجهت متصرف بملاحظه
مالک خود و کفایت میکند در حصول اذن معرفت سلام مالک اگر چه بخصوصه مالک معلوم
نبوده باشد مثل نماز در صحاری منتشره هیچ قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمان
حال آن ناطق است برضای مالک در نماز کردن در آن صحرا و احتمال اینکه شاید مالک آن
صغیر بوده باشد ظاهر اینست که مضر نبوده باشد چرا که در امثال مقامات که قطع بعلم
تعدد مالک هست کفایت میکند واما اینقدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی
یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباطی از این قبیل که مذکور شد مثل صلاح مالک
یا صداقت او یا قرابت او با متصرف پس هر قدر اینکه اسلام مفید ظن او هست صلاح طرفین
مفید آنست بعلاوه و هکذا هر قدر اینکه صلاح طرفین من غیر قرابت موصل بانست صلاح
طرفین با قرابت موصل بان هست بعلاوه و ظاهر اینست معتبر در اذن شاهد حال علم
برضای مالک ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری منتشره که ظاهر فقها اینست که ظن برضای
مالک را کافی میدانند تتمیم کا هست تعارض میشود ما بین قول مالک و در اذن مثل
اینکه حال ناطق برضا است و حال ناطق برخلاف آن پس اذن صریح مقتضی برضای مالک است
مثل اینکه میگوید راضیم که در این لباس من نماز بعمل آورده باشی و حال او شهادت میدهد
برخلاف آن مثل اینکه اینقول از راه خوفست یا از این راه است که برود و مانده است مشخص
مشخص است که در این صورت عمل بمقتضای حال است و اعتنا بقول در اینوقت که مفروض شد نیست
و هم چنین است هرگاه قول مقتضی علم رضا بوده و حال مقتضی رضا باشد در هر دو صورت عمل

در تعارض قول رضا و علم حال بعدم رضا و حکم آن

در بیان وجوب [illegible] الا در نماز و غیره و غیرهم

بمقتضا حال لازم است و بسیاری اوقاتست که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی
اظهار میکند بیا بخانه ما و حال و شهادت میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارف است
و ظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب نیست عمل بمقتضا قول درین صورت نمیتوان نمود مطلب هفتم
هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت او نبوده باشد و مأذون نیز نبوده باشد نه باذن
صریح و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال درین صورت اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز او باطل
و اعاده آن لازم است و اگر نسیانا بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی
حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه فراموش کند اینکه این ثوب مملوک او نیست و همچنین مأذون از جانب
مالک آن نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن در آن فراموش کرده
و بعد از نماز منتقل شد درین صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن
لازم نبوده باشد اگرچه منتقل بحقیقت حال شود در وقت نماز و اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش
کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر نسیان از تقصیر او بوده باشد مثل اینکه بی مبالاتی
و مسامحه در ضبط آن نمود تا فراموش نمود درین صورت ظاهر اینست که نماز او باطل و اعاده
آن لازم بوده و اگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه ذاهل بالمره شد بدون
آنکه قصد او مسامحه در این بوده باشد یا آنکه مکرر شد که این حکم بود بنحوی که مطمئن شد که
از خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور رسید محو شد یا علم بتقصیر درین صورت
ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده اعاده آن لازم نبوده باشد اگرچه اعاده اقرب باحتیاط
و اوفق بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس بعمل آورد
باعتقاد اینکه لباس از خود است یا مأذون بوده است در تصرف در آن یا آنکه ذو الید او را
مأذون نمود که نماز در این لباس نماید بادعای اینکه مراد اوست یا آنکه اکتفا بهمان ذو الید
بودن او نمود و نماز را در آن لباس بعمل آورد و ظاهر اینست در جمیع این صور نماز صحیح بوده و تلافی
آن لازم نبوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت مطلب هشتم هرگاه مالک ثوب

مغصوب

مغصوب مأذون نماید در نماز کردن در آن ثوب بالنسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاضافه
بخود غاصب یا مطلق خواهد بود اول آنست ظالمی لباس کسی را غصب نمود بشخصی داد و مالک آن لباس
همان شخص معین را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید بی اشکال نماز این شخص در آن جایز و
بی عیب خواهد بود خواه اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی یا شاهد حال هر یک
که بوده باشد کفایت میکند در حکم بصحت نماز مشخص است این حکم مخصوص بمأذون است پس در حق غیر مأذون
متحقق نیست دوم آنست که اذن داده نسبت بغاصب است و فی الحقیقه از ثم بوده باشد درین صورت نماز غاصب
در آن لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگرچه آثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مخصوص بجانب نماز
بوده باشد و کاهست در اینصورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنا بر اینکه هرگاه مالک راضی
بوده باشد بنماز غاصب از آن لبس بنای او در نماز دیگران در آن لباس بطریق اولی خواهد بود سیم آنست
که اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق یا عموم بوده در اینصورت نماز کردن غیر غاصب و ظنی بی اشکال
خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب
بجهة امتناط در نماز در لباس غیر متحقق اذن مالک است در حق هر کسی که متحقق شد بی اشکال است اگرچه
غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنا بر این
ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب فرقی نخواهد بود مگر اینکه غالب اینست که غاصب مغصوب مالک است رضای
او در تصرف و معلوم نیست بلکه غالب معلوم العدم است مطلب نهم واجب است ستر نمودن عورتین
در حال نماز و همچنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورتین که
ستر آن بر مردان واجب است در نماز بنا بر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل نفس
ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس عانه که عبارت از محل روییدن مو
است فوق ذکر از عورت نیست و همچنین است عجان که عبارت از ما بین ذکر و مخرج و همچنین دو طرف
مقعد و قول دیگر در تحدید عورت مرد آنست که عورت عبارت است از ناف تا زانو و قول سیم مثل آنست
در مثل این و لکن بخلاف اینست در نهایت یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این قول ضعیف است

و مخفی نماند چنانچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز نیز هست
پس هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود
یا نسیانا یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد
خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورتین او منکشف است لکن در حال نماز فراموش
کرد که عورتش منکشف است تا عورتین را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که ستر عورتین در حال نماز واجب است
در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورتش مستور
نیست بلکه معتقد این بود که عورتش مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورتش مستور نبوده
ظاهر اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگرچه علم بحقیقت حال در وقت آنچه مذکور
شد در حق مرد است و اما عورت زن که ستر آن در نماز لازم است پس تن او تمام عورت است باستثناء امور
معینی از آزاد است یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر
رو و دو کف و قدم بنابر مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال و مراد از رو که ستر آن بر زن
در حال نماز لازم نیست و کشف آن مضر صحت نماز او نیست آن مقداریست که شستن آن در وضو واجب است
پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی این مقدار که غسل آن در وضو لازم است مثل
من باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است
که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر اینست که مراد از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد
از زند محل اسنجاح استخوان ساعد و کف است بنابراین باید چیزی از پایین زند پوشانیده شود
تا مشخص شود تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم اینست پشت دو کف نیز
پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از قدم از سر انگشتان است تا محل اجتماع
استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف بودن آن مضر صحت نماز زن نیست لکن چنانچه
در دو کف مذکور شد قلیلی پایین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار لازم را
پوشانیده خواهد بود بنابراین پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر

عقب پا

عقب پا که عبارت از پاشنه بوده باشد لازم نیست و اما بطن قدم پس ظاهر اینست که در حال قیام آن مستور است
بسبب ملاصق آن در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است و هم چنین در حال جلوس
مستور است بجامه و یا به بعضی اعضای بدن بنابراین ثمر چندانی ندارد که گفته شود که کشف آن
مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود چونکه متعارف و معهود آنست که باطن قدم مستور
بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی اینست که بطریق متعارف و معهود معمول
داشته شود و فرقی در آنچه مذکور شد نمیباشد مابین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض
شود احدی در آنجا نبوده باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شده باشد اگرچه فرض شود
در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد در آن مکان نزد نخواهد بود بلکه لازم است
آن مقدار که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید کلا او بعضا نماز باطل خواهد
بود اگرچه قاطع باشد که احدی در آن مکان نزد نخواهد بود بلی هرگاه ناظر نامحرمی بوده باشد
که هست این مقدار که مستثنی شد نیز لازم میشود که پوشانیده باشد و اما هرگاه تخلف نماید
یعنی با وجود ناظر نامحرمی که ستر در آن لازم بوده باشد رو را نپوشاند و نماز کند ظاهر اینست
که نماز او باطل نبوده باشد اگرچه بترک ستر در چنین صورت آثم میباشد آنچه مذکور شد احد
اقوال در مسئله است قول ثانی آنست که ستر رأس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابراین هرگاه
جمیع سر مستور نبوده نماز بعمل آورده نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است
قول سیم در مقابل اینست که ستر جمیع اجزای بدن بر زن در حال نماز لازم است اگرچه کفین و
قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این بعض
اینست که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر
مقداری از پیشانی که بآن سجده متحقق میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول ثانی
اگرچه ضعیف است لکن رعایت آن مهما امکن بی عیب است و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در
حال نماز ستر سر کردن آن بعلاوه رو و کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است

اگرچه مجموع ستر که در آن منکشف بوده باشد دهم چنین است که غیر بالغ مقصود اینست
صحت نماز کنیز موقوف بستر رأس و قدر او نیست و با علم آن نماز او صحیح است لکن مستحب در
حق او رعایت ستر کردن است و قول بوجوبش را تضعیف است مثل احتمال حرمت در کلام شیخ
صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم مجملا واجب است در حق
مردان و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد
بود خواه عمدا بوده باشد یا نسیانا تفصیلی که بیان نشد و اما با جهل بوضع نماز هر دو صحیح
مثل اینکه ضعیفه مثلا نمیدانست که گوشش مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست
که نماز در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان نشد فرقی در بین با مابین بود
و زن نمیباشد پس در اینصورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بوضع نماز
هر دو صحیح میباشد و اینها در صورتیست که متذکر شد در صورت نسیان یا عالم شد
در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت
جهل است یا صورت نسیان پس در بین دو مقام است اول که عورتی منکشف بوده و این شخص
جاهل بوده و در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهت آنکه بعد از علم
بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد
یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت
تمکن آن در سعه وقت است یا در ضیق وقت اول آنست بعد از علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد
از ستر عورت بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد در اینصورت بعد از علم بحقیقت حال
و قبل از ستر عورت یا مباشر فعل از افعال واجبه صلوة شده باشد و در صورت عدم مباشرت
فعلی متخلل شد مابین علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شد
و مباشر فعلی از افعال صلوة نشد و فعلی هم متخلل نشده یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر
عورت نمود و نماز را اتمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح خواهد بود و دو دیگر در صورتیکه

با جهل بکشف عورت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز عالم شد

فضلی

فضلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد در اینصورت نماز
او باطل است دوم آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل
منافی نبوده باشد در اینصورت یا وقت مضیق است بنوعیکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل
ساتر نماید متمکن نمیشود از درک یک رکعت از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسع است و در صورت
اول لازم است که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود با ایماء
بدل هر یک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماید
سیم آنست که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع کردن نماز بوده باشد در اینصورت
قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است با حالت نماز را اتمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه
مذکور شد اکتفا نماید با ایماء بدل هر یک و فرقی در اینحالت مابین ضیق وقت و سعه
آن نمیباشد و صورت اولی ناظر محترم اثبات بنماز نماید در حال قیام و در صورت عدم
امن اتیان بنماز نماید جالسا و در اینصورت و صورت سابقه که نماز ایستاده اتیان
مینماید در صورت اولی ناظر احتیاط در اینست معتقتی اینست که دست را بر عورت بگذارد مقام
ثانی در صورت نسیانست یعنی عالم بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اخذ فراموش
کرد و در اثنای نماز متذکر شد در اینصورت اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع
بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید
و ظاهر اینست که قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد با عدم فعل
منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست لکن
نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بجهت رکوع و سجود اکتفا مینماید با ایماء پس
و در صورت علم امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای
نماز متمکن از ستر عورت بوده بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده
نماز را اتمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت با عدم منافی نبوده باشد با همان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده

در صورت امکان ناظر و لنشستن در صورت عدم امن با وضع ید بر عورت و ایماء بسر بجهت رکوع
و سجود **مطلب دهم** آنست که شرطیت ستر عورت مختص بفرایض نیست بلکه عام است خواه
صلوة مفروضه باشد یا نافله معنی شرطیت ستر در نافله آنست که با عدم آن نافله باطل است
و دور نیست با علم و شعور آثم نیز بوده باشد و هم چنین ظاهر اینست شرطیت ستر عورت مختص نیست
بفرایض یومیه بلکه ثابت است در جمیع صلوة مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلکه
کلامیکه هست در اینست که نماز میت هم مثل سایر صلوة است در این باب پس هرگاه کسی خواهد که
نماز میت نماید عورت مستور نباشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد از آن شروع بنماز
میت و مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله درجتهما چنین فرموده اند و مختار در نظر حقیر خلاف
اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنابرین در صورت امکان و ناظر با تمکن از ستر
عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت صحیح خواهد بود لکن این در صورت عدم وجود
ناظر است و اما هرگاه این وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این صورت
محل است که تفصیل داده شود مابین اینکه متمکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر متمکن از ساتر
بوده و مع ذلک ترک ستر عورت نموده با وجود ناظر بهمان حالت اشتغال بنماز میت نموده باشد
ظاهر اینست در اینصورت نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر
نبوده باشد در اینصورت با وجود ناظر اشتغال بنماز میت ایستاده نماید ظاهر اینست
که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در اینصورت مامور به نیست نظر باستلزام آن
انکشاف قیام از قبیح پس در اینصورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة
قائما مامور به در اینحالت نخواهد بود مخفی نماند این در صورتیست که متمکن از ستر عورت
مطلق نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده باشد مثل کسیکه فرض شود مقطوع
الید بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده باشد در اینصورت محل کلام خارج است
بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید و دبر مستور است بر چین یکی محیط بالنسبت

شرطیت ستر عورت در نماز ... در جمیع صلوات ...

از دو طرف

از دو طرف و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا انحنا باعث کشف عورت شود پس در چنین
صورت لازم است نماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل مشخص شد که این در صورت وجود
ناظر است و اما در صورت انتفاء ناظر یا تمکن از ستر عورت میتواند ترک ستر عورت نموده اتیان
بنماز با مکشوفیت نموده باشد چنانکه سابقا بیان شد بدانکه آنچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم
تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و اتیان نماید بنماز نشسته این در صورتیکه کسی در آنجا
نبوده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد که متمکن از نماز ایستاده
بوده باشد اتیان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب واجب عینی است که مطلوب بوده
باشد در حق هر مکلف عینا تا آنکه نتواند هر کس بقدر مقدور خود اتیان بمکلف به نموده باشد بلکه
واجب کفائی است مفروض اینست نماز میتی که واجب میباشد نماز ایستاده است در صورت عجز
مکلفین باسرهم از نماز ایستاده تاملی نیست در جواز اتیان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که
بوده باشد و دیگران نیز اجزاء بان میتوانند نمود و اما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان
بان نماز قائما بوده باشند و بعضی متمکن نبوده باشند و هر یک نیز عالم بحال دیگری بوده باشند
در اینصورت اکتفا نمودن کسی که متمکن از نماز ایستاده بوده بفعل کسی که اتیان بنماز نشسته نموده
بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی در صورتی جایز است که دیگری اقدام بان نماید
و مفروض این است که اتیان به نماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن از قیام
اتیان بنماز قائما نموده باشد بنا بر این تجویز کردن اتیان بنماز جالسا در حق کسیکه متمکن از نماز ایستاده
نبوده باشد و در چنین صورت که مفروض اینست دیگری متمکن از نماز ایستاده میباشد خالی
از اشکال نیست نظر باینکه واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض که اتیان بان
ممکن است پس با امکان اتیان بان ایستاده عدول از قیام بجلوس بی صورت نشد اگرچه این شخص
بخصوصه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد و لیکن چونکه مطلوب نیز عینی منتفی است بلکه کفائی است
مطلوب شارع بجز یکی مطلوب بوده اتیان بان در حق دیگری ممکن هست پس تعلق و شارع در چنین

صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت میکند در حکم بعدم جواز و هو الملائم
مطلب یازدهم در مسائل متفرقه مناسب این مقام است مسئله اولی ستر عورت چنانچه واجب است در نماز
واجب است در اجزای منسیه از نماز و اما لزوم آن در سجدهٔ سهو معلوم نیست بلکه ظاهر اینست که در سجده
سهو با عدم مستوریت عورت صحیح خواهد بود و هم چنین است سجدهٔ شکر و سجود تلاوت مسئله ثانیه سابق
بیان شد که ستر عورت واجب است در نماز خواه ناظری در آنجا باشد یا نه بلکه هرگاه
در شب تاری در مکانی بوده باشد که قاطع باشد تا فواع اتفاق ناظری در آنجا
هم نخواهد رسید باز ستر عورت لازمست کلامیکه درین است که ستر به چه نحو متحقق
میشود پس میگوئیم ستر عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری در آن
مکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت
متحقق نشود و این متحقق میشود بغیر عورتین پیش و عقب اما در زنها راست و جانب پس
مستور است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابراین هرگاه این معنی متحقق شد ستر که
شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعض حالات نماز رؤیت نسبت بخود مصلی ممکن بوده
باشد مثل اینکه نماز در ازهن تنها بعمل آورد در اینصورت در حال میل برکوع گاهست که
عورت نسبت بخود متحقق میشود ظاهر اینست مثل اینمعنی بصحت نماز نبوده باشد علی‌حاله ستر عورت
از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود کسی اثبات نماز نماید در بالای سقف
و از این سقف سوراخی باشد بتحت و اینشخص پاها را برد و طرف سوراخ بگذارد و در
تحت شخصی بوده باشد که هرگاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در اینصورت دور نیست
که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مسئله ثالثه لازم است رعایت ترتیب ما بین ثوب و گیاه ثالثه مسئله
و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت بمثل گیاه و برگ
درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان
ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن بنا دعا جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه

برکل

ملب

برکل و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در اینوقت معین است که
با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط اینست اینقدر بمالد که حجم عورت مستور شود
در صورت عدم تمکن از آن اوقات نماز را برهنه میتواند بعمل آورد بهمین ترتیب که مذکور شد
بلکه نماز را در صورت مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن
از ساتر شود بلکه لازم است رعایت وقت نماز و در کیفیت نماز در اینوقت اگرچه خلاف
بسیار هست میان فقها لکن ظاهر اینست نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر
و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه معین است ایمای بجهت سجود
سر را بیشتر پائین بیاورد و ظاهر اینست در صورت ایمای سجود لازم بوده باشد که بلند نماید
چیزیرا که سجده بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی برو ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواهد
بجلوس خود بلند نماید یا بنحو دیگر مخفی نماند مراد بناظر مذکور در اینمقام موجب عدول است از قیام بسجود
ناظریست که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در آنجا بوده باشد که ستر عورت
از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا در اینصورت عدول از قیام بجلوس جایز
نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگر
شخصی کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز در اینصورت باز ایستاده خواهد بود مسئله چهارم
ظاهر اینست که لازم نبوده باشد بجای در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت
خود بگذارد و فقها ذکر کرده اند اگرچه رعایت این اقرب باحتیاط و اوفق بطریق نجاة است مخفی نماند که بعد مذکور شد
که وضع ید بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد
بوضع ید بر عورت و اما هرگاه ناظری بوده باشد دست گذاشتن بر عورت بجهت ستر از نظر ظاهر
اینست که لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشستن اگرچه
باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از نظر لازم است مسئله پنجم
ابا واجب نیست برفاقد ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت بنابراین مسئله متصور بچند صورت میشود

اولی آنست مکلف عالم است که متمکن از ساتر نخواهد شد اگرچه نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت
در اینصورت بی اشکال تأخیر لازم نیست بلکه حکم برجحان تأخیر نیز ممکن نیست بلکه اولی
و البته رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است صورت ثالثه مقابل اولی است یعنی
عالم است که با تأخیر متمکن از ساتر خواهد شد در اینصورت ظاهر اینست که تأخیر لازم بوده
باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا غیر لکن احوط در صورت ظن بتمکن تأخیر است
مسئلهٔ ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند نماز را فرادی ایشان نمایند بلکه
چنانچه جایز است فرادی جایز است جماعت و قول بانکار جماعت در اینمقام ضعیف است اشکالی در جواز
جماعت نیست کلامیکه هست اینست بعد از اطباق فقها براینکه امام و ماموم لازم است نماز ایشان
نشسته بوده باشد و بر امام لازم است ایستاده نماید بدل رکوع و سجود اختلاف کرده اند در حق
مامومین که آیا ماموم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود باید ایماء نماید یا آنکه نه
بلکه لازم است رکوع و سجود نماید ظاهر اول است لیس فرق در این باب مابین امام و ماموم نخواهد
بود لکن امام مینشیند در وسط مامومین بنحویکه زانوی امام مقدم بر زانوی مامومین
بوده باشد اشکال لیکن در اینمقام میتوان نمود در اصل شرعیت جماعت در ما نحن فیه اینست که با تمکن
از نماز ایستاده نماز نشسته باید جایز نباشد و تجویز جماعت در اینمسئله منافی آنست
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسیکه متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن
از وجود ناظر لازم است نماز را ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایشان
نماز نشسته نموده باشد و در ما نحن فیه این اشخاصیکه متمکن از ساتر نیستند هرگاه هریک
دور شوند از دیگری بحدیکه ایمن شوند از وجود ناظر نماز را ایستاده میتوانند نمود
و هرگاه نماز بجماعت نمایند در اینصورت هریک نسبت بدیگری ناظر است و لهذا لازم است که
نماز را نشسته بعمل آورده باشد پس فی الحقیقه تجویز جماعت در اینمقام راجع باین میشود
که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب از اظهار این اشکال در اینمقام

در بیان جواز نماز [illegible] جماعت [illegible]

اینست

اینست که این استبعادی است در مقابل نص اعتنا بآن نیست چه شود چیزی که بر نماز نشسته
بجماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از چیزی که مترتب میشود بنماز ایستاده منفردا علاوه آنکه
میتوان گفت دور شدن هریک از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن باشد از تحقق وجود
ناظر محل منع است **مسئلهٔ هفتم** در صورت جماعت در ما نحن فیه ظاهر اینست که لازم بوده باشد
که قاطبهٔ مامومین در یک صف بایستند تعدد صفوف جایز نبوده باشد و ابن ادریس در اینمطلب
ادعای نفی خلاف نموده **مسئلهٔ هشتم** آیا جایز است کسی که عورتش مستور بوده باشد اقتدا نماید
بچنین امامی اگرچه تجویز اینمطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این مستلزم این است که تجویز
شود اقتدای قائم بقاعد بلی هرگاه فرض شود این شخص مستور العورة متمکن از قیام و رکوع
و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود اما هرگاه فرض شود که متمکن
از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد در اینصورت دور نیست که بگوئیم
که با او نماز جایز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایماء بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق
متعارف اشکال دیگری که در اینمقام میتوان نمود آنست که بیان شد نماز کسیکه متمکن از ستر
عورتین نیست و در صورت امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که
با ایماء بوده باشد مشخص است وجه عدول از رکوع و سجود متعارف بایماء بجهت عدم ظهور عورة است
که عبارت از دبر بوده باشد تا مثبت این موقوف بر اینست که انحنا بجهت هریک از رکوع و سجود مستلزم
ظهور مخرج بوده باشد و اینمسئله نیست چه ممکن است انحنا بجهت رکوع و سجود با انضمام اجزای بدن
بنحویکه مخرج ظاهر نشود و بر فرض عدم امکان در سجود تشکیکی در امکان در رکوع نباشد
پس میباید تفرقه شود مابین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود رکوع بطریق متعارف بوده باشد
و سجود بطریق ایماء جواب از این نیز همانست که استبعادی است در مقابل نص لیس از نصوص چنین
ظاهر میشود که لعل بروز مخرج اشاره بجود عدول از رکوع با ایماء مقرر فرموده است **مسئلهٔ نهم**
ظاهر اینست که آنچه مذکور شد غیر متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر ایشان نماز نشسته میباید

در [illegible] العورة [illegible]

این در صورتی است که ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و
اما هرگاه چنین ناظر موجود است ولکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست
مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز اوست ظاهر اینست در چنین صورت متعین است که نماز
ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در اینصورت جایز نبوده باشد و هم چنین هرگاه
فرض شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در جائی خلف این شخص میباشد
و مطمئن هست تا فراغ این شخص از نماز از امکان خود دور نخواهد بود باین نحو که اعلام باشد
بجائیکه قبل از ... شود در چنین صورت باز ظاهر اینست که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول
از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر اینست که جایز نبوده باشد **مسئله دهم**
هرگاه کسی متمکن شد از چیزیکه بآن کفایت ستر یکی از دو عورت را مینماید آیا لازم است ستر
قبل را بآن نماید یا ستر دبر را یا مخیر است ظاهر اینست که دبر را بآن مستور نماید بعد از آن
بنماز نماید با رکوع و سجود نظر باینکه امر بایماء بدل رکوع و سجود در حق عاری در حدیث صحیح
معلل ... بدو ظهور دبر پس هرگاه رکوع با ستر دبر یا نشود علت عدول از رکوع و سجود بایما منتفی
میشود و انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد
بود و الحاصل مذکور شد اعم است از اینکه ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز
ایستاده مینماید با رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته مینماید باز با رکوع و سجود
لکن در صورت ایمن از ناظر که نماز ایستاده است این مذکور شد معین است و اما در صورت
عدم ایمن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی
بگوید اگر چه با ستر دبر یا نخیر نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود میباشد با رکوع
و سجود و مطلقا خالی در کمال نماز نیست مگر مکشوف نیز قبل و این ضرر نیست نظر بعدم تمکن از
ستر آن و اما در صورت عدم ایمن از ناظر لیس او موجود است ما بین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء
بدل رکوع و سجود یا نشسته بوده باشد با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است از نماز

ایستاده با عدم رکوع و سجود و ممکن است جواب از این باین نحو که ادله موجب قیام در نماز مقتضی
اینست که مگر ثمره رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در اینصورت
هرگاه حکم کنیم بستر قبل با چیزی متمکن از قیام خواهد بود و لیس ستر قبل بآن لازم است بعد
از وصول بحد رکوع چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو ظهور است ایما نماید بدل آنها و اگر فرض
شود که مکلف متمکن بوده باشد از ستر قبل بآن در حالت قیام و ستر دبر بآن در حالت رکوع
و سجود اشکال مرتفع میشود بالمره **مسئله یازدهم** هرگاه کسی متمکن نبوده باشد مگر
از لباس نجس و امر او مردد باشد ما بین اینکه نماز عاریا بوده باشد با ایما بجهت رکوع و سجود
یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند
و بعضی ترجیح نماز عاریا داده اند در صورتیکه مردد باشد که نماز در لباس نجس بوده باشد
یا عاریا یا نماز عاریا متعین است و بعضی قائل بتخییر شده اند مختار نزد حقیر قول ثانی است
پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود بلی هرگاه ضرورت داعی در صلوة
در لباس نجس بوده باشد مثل برودت هوا در اینصورت اولیست و بکر کلام در صورت اضطرار
است پس هرگاه ضرورت داعی بلبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در اینوقت نماز در
لباس نجس بی عیب است **مسئله دوازدهم** هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکن از تحصیل
آن بوده باشد تحصیل آن لازم است اگر چه زاید از ثمن المثل آن بوده باشد بجهت تحصیل ساتر
مهما امکن لازم است خواه بمبایعه بوده باشد یا با استیجاره یا با استعاره و اگر فرض شود
کسی لباسی در چنین صورت با و هبه نماید دور نیست قبول آن لازم بوده باشد نیز
ما بین این مقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است تحصیل مقدمات آن واجب
نیست و لهذا اگر کسی مال بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست
نماز نظر باینکه از واجب مطلق است تحصیل مقدمات آن با امکان لازم است پس طلب در تحصیل
مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر اینست وجوب طلب ثابت است مگر در صورتیکه مایوس بوده

باشد از تحصیل لبس با احتمال تمکن بر طالب لازم خواهد بود **مسئلهٔ سیزدهم** است در حق
مصلی عاری باید صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد مثل زیر جامه و لنگ و غیرها
اینکه چیزی را بلد و پیش خود بچسباند مثل دستمال را ببندد بر جامه یا طنابی را یا ریسمانی را یا خیاطه
و نماز کند و اگر بر پیش خود بچسباند افضل خواهد بود **مسئلهٔ چهاردهم** سابق بیان شد که نماز کنیز
با کشف راس و رقبه صحیح است پس هرگاه کنیز آزاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اول آنست مطلع
بر آزاد شدن خود شد قبل از شروع در نماز در اینصورت با اشکال ستر راس و رقبه در جمیع احوال
نماز بر او لازم است مثل سایر زنان دوم آنست که مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ
از نماز در اینصورت نماز بکه با مکشوف بودن سر و گردن نموده صحیح است اگرچه در حال بوده
باشد سیم آنست که مطلع بر آزاد شدن خود شد در اثنای نماز در اینصورت اگر در اثنای نماز
متمکن از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود و اگر
متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد
نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد در اینصورت خالی از اشکال نیست
لکن ظاهر اینست که اتمام نماز بهمان حالت در حق او جایز بوده باشد و اجزاء بهمان نماز تواند نمود
لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز
عالم شود که آقای او او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود آیا میتواند با علم ستر راس و رقبه
اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر اول است و اما هرگاه بداند در اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود
در اینصورت باز حکم بلزوم ستر راس و رقبه قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در
چنین صورت مقتضی اینست با حین شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا سازی
نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید تا محتاج بارتکاب فعل منافی نشود این
در صورتی است که وقت آزاد شدن مشخص او بوده باشد و اگر مشخص او نباشد اگر بداند در اثنای نماز
آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن نداند چه

وقت

وقت آزاد خواهد شد در اینصورت اگرچه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط
در اینصورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم رساند ببلوغ
خود در اثنای وقت حکم در آن اندکی دیگر اصعب از این است که ملتفت شد نظر باینکه نماز
در زمان صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب میشود بنابر این اگر علم ببلوغ خود در
اثنای نماز وقت نداشته باشد اشکال در جواز اتیان بنماز نیست خواه با مستوریت راس و
رقبه بوده باشد یا با مکشوفیت آنها و اشکال در صورت حصول علم ببلوغ است قبل از انقضاء
وقت در اینصورت اگر عالم باشد باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت از نماز را نخواهد
داشت بلا شبهه در جواز اتیان بنماز نخواهد بود اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای
وقت واقع شود در اینصورت نیز با علم ستر راس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه
چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت
یا یک رکعت از آن را وجه اشکال در اینصورت اینست که نماز ظهر در حق او شخصی مطلوب نیست مگر
بلکه نماز او یا مستحب یا واجب معزوم اینست بلحاظ علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت
بلا مشخص است که نماز ظهر مطلوب در حق او و نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی در حق
او مطلوب نیست ثمره این آنست در صورتیکه با علم با آنچه ملتفت شد اتیان بنماز ظهر نماید
ثمره بر آن مترتب نمیشود نه اینکه عاصی بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف در حق او در
اینحال ثابت نیست پس حکم بثبوت مواخذه و عصیان نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل
موقوف بر دلیل شرع است چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و فرض استصحاب
از طرفین ممکن است مثل فرض حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول
آن و اولا استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض تساقط خواهد
نمود تا تحقق ثبوت مثل سایر زنان ستر و رقبه ثمره در نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای
نماز ببلوغ خواهد رسید پس اگر داند بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقدار یک کفایت یک رکعت نماید

اشکال در ترتیب ثمره بران عمل نخواهد بود اگر ستر راس و رقبه نموده باشد و اگر چنین
ننموده باشد ظاهر اینست که ثمره بآن عمل مترتب نشود پس صبر مینماید بعد از بلوغ
اتیان نماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هر گاه اتفاق
افتاد بلوغ در اثنای نماز با علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد
که مبطل طهارت بوده باشد و مسقط نماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را
قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف نماز
ننموده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تیمم بوده باشد یا یک رکعت نماز
لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت کفایت آنچه
مذکور شد ننماید تکلیفی بر او نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده
باشد در این صورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت نماید قضا ننماید اشکال
نماز و اتمام مبتنی اند بود اگر چه با علم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضا بر او نخواهد
بود و اگر باقی از وقت وسعت نماز داشته باشد خالی از این نیست یا اتمام همان نماز مقدار
از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع
استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر اینست
قطع و استیناف نماز بعد از ستر و رقبه لازم بوده باشد مطلب دوازدهم در بیان امور مستحبه و
مکروهه متعلقه باین مقام پس در اینجا دو مبحث است مبحث اول در امور مستحبه متعلقه
بلباس است و آن چند امر است اول نماز کردن در جامه سفید و کتان پنبه بوده باشد
دوم نماز کردن در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرف اول عمامه را از زیر ذقن
داخل نماید و بگرداند از طرف عمامه را از زیر ذقن تا بطرف دیگر که مقابل طرف اولی است که ابتدا نموده
خواه بپیچاند طرف عمامه را بعد از اداره زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید از طرف عمامه را
از طرف دیگر بزیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر اینست که امتثال همه اینها حاصل شود دور عبث

که اتیان سنت اختصاص نداشته باشد یا بیکر طرف عمامه را از جانب لیسار داخل زیر ذقن
نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اتیان سنت نموده خواهد بود پس نظر بآنچه
مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل میشود اول آنست که طرف عمامه را از جانب لیسار زیر ذقن
نموده و بگرداند تا بجانب یمین از طرف عمامه را بدوش راست بپیچاند دوم آنست که از طرف وا
در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده سیم آنست که طرف عمامه را بگرداند بهمین
از پیش و پشت تا آنکه بدوش انداز دیا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید چهارم
آنست که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بر لیسار نماید خواه بدوش چپ
بپیچاند و یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را دور گردانیده
هر گونه از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید بنحو یکه در جانب لیسار زیر ذقن نموده دور
گرداند تا بدوش راست بپیچاند بنحو یکه از طرف پیش بپیچاند تا با خو کتف یا پائین
برسد مجملا از جمله مستحبات نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر این شیخ
صدوق آنست که نماز کردن با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگر
چه ضعیف است لکن رعایت این بسیار خوبست بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری
قول بحرمت است رعایت آن دور نیست که احوط بوده باشد سیم نماز کردن با رداست یعنی جامه
که بدوش اندازند خواه باقی گذارده شود یا مخالف با جمع نماید دو طرف جامه را بدوش
خود یعنی طرفیکه بر جانب لیسار است او را نیز بدوش راست انداختن تا هر دو طرف جمع شود
در دوش راست چهارم پوشیدن ما بین ناف تا زانو بلکه پوشانیدن کل بدن است در حق
زنان پنجم نماز کردن در نه جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده روایت شده است
یک رکعت نماز با نه جامه معادلست با چهار رکعت بی نه جامه مطلب سیزدهم در بیان امور
مکروهه متعلقه بلباس است در حق مردان مکروه بیاض سیاه و عمامه سیاه که کراهت نداد
و همچنین مکروه هست در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که بزعفران رنگ نموده

و این لباس اول نماز کردن
در جامه سیاه هست صح

باشند یا بجل کا مثل رنگ شده باشد و در جمیع الفا نماز کردن مکروه هست استثنائی
در این الوان بالاپوش یا عمامه لنسند است پس کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم
علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشند برنگ سیر دوم نماز
کردن مردانست در جامه واحد یکه رقیق بوده باشد بحد یکه سازد پوست بدن بوده
باشد ولکن ساتر حجم عورت نبوده باشد و هم چنین است نماز کردن زنان در جامه
واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد یعنی بکرمه کور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در یک
جامه در حق زنان ثابتست اگرچه کلفت بوده باشد سیم نماز کردنست در صورتیکه لنگوا
ببالای پیرهن لسبند باشد و مراد از لسبدن بطریق زنشج فوق پیرهن است که کسی در حالتیکه
پیرهن پوشیده لنگی را مانند قطیفه بدوش بلنداز و یکطرف او را از زیر بغل در آورده و بدوش
دیگر انداز د و دو طرف او بر پشت سر را هم گره زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان
شده که این از عادت زمان جاهلیت بوده پنجم اشتمال صماست و این جا هم در حدیث صحیح تفسیر
شده النست که تو برا در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف او را بیکدوش اندازد و مصداق
این بچند صورت متحقق میشود اول النست مثل عبا را اول دوش گرفته او را نت دو طرف
عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد دویم عکس النست
که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد سیم النست که
هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بلند اندازد چهارم هر دو
طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف او را بدوش چپ اندازد پنجم النست یکطرف او را
در زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر زیر بغل چپ دو طرف را بدوش راست اندازد ششم
مثل النست مگر آنکه دو طرف را بدوش چپ اندازد و آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود النست
که جمیع اینها مکروه هست هفتم از مکروهات نماز کردن در عمامه است که تحت الحنک نداشته
باشد در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست

وابنقول

و این قول ضعیف است ششم نماز کردنست در قبا یکه بسیار تنگ بوده باشد مکروه در حال حرب
که تنگی ثوب در آن وقت مطلوبست نماز کردن در آن حالت کراهت ندارد نهم امامت کردنست
با علم رداد در صورت تمکن از آن دهم نماز کردنست در جامه که در آن صورت حیوانی نقش
کرده باشند یا صورت درختی باشند و نحو آنها واما هرگاه مثل برای گل و نحو آن نقش نموده
نموده باشند ظاهر اینست که حکم بکراهت نتوان نمود و همچنین مثل نقشیکه در قلمکار و چیت
و نحو آنها موجود است مثل این نیز حکم بکراهت نتوان نمود ظاهر اینست که فرق در شویکا
و عدم آن مابین مرد و زن نبوده باشد یازدهم نماز کردنست در حالتیکه در دست او انگشتر
بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد واما غیر حیوان ظاهر اینست که
مکروه نبوده باشد و مخفی نماند آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن
نقش شده باشد در صورتیست که صورت تمام بوده باشد واما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب
نقص کردن جزئی از اجزای آن در این صورت ظاهر اینست که کراهتی نبوده باشد و هم چنین هرگاه
صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه هست و با تغییر
کراهت منتفی میشود دوازدهم نماز کردن با پولیکه در آن صورت بت یا صورت دیگر بوده در آن
نقش شده باشد در صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد واما هرگاه مستور بوده باشد
مثل اینکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد در این صورت
هرگاه در جیب پائین بوده باشد بهتر از اینست که در جیب بغل بوده باشد و هم چنین مابین
لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر از اینست که مابین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله است
بوده باشد سیزدهم نماز کردنست مع خضاب و فرق نیست در این باب مابین اینکه مرد بوده باشد
یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد چنین است مشخص است
مراد بقاء عین حنا و رنگست تا بوده چهاردهم داخل کردن دستهاست در زیر لباس
تفصیل این اجمال مقتضی النست که گفته شود لباس مصلی یا محرز است در پیرهن یا مزدور صورت

علم اعضاء یا مخفر است در پیرهن و زیر جامه با نه بسی مسئله بر چند قسم است اول آنستکه
لباس مصلی مختصر بوده باشد و پیرهن تنها در این صورت داخل نمودن دو دست در زیر
پیرهن بی اشکال مکروه هست خواه در حالت قراءة بوده باشد یا در حال رکوع یا در غیر اینها
حالات دویم آنستکه با پیرهن ارخالق و قبا پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده است در این
صورت هرگاه دو دست داخل در زیر پیرهن نماید باز بی اشکال مکروه هست سیم مثل ثانی است
اما دو دست را داخل نماید در زیر ارخالق و روی پیرهن در این صورت نیز مکروه بوده باشد
و مثل اینست هرگاه دو دست در زیر قبا و روی ارخالق بگذارد چهارم آنستکه پیرهن و
زیر جامه هر دو پوشیده در این صورت هرگاه دو دست را زیر پیرهن داخل نماید لکن روی
زیر جامه اگر در حالة قرائت پوشیده باشد ظاهر اینست که حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر
بتفصیلیکه از حدیث وثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگر چه مقتضای حدیث
مذکور باز انتفای کراهت لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت تفاوتی نیست در بین ما بین
آنکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه و بر جمیع تقادیر ظاهر اینست که حکم در مثل عبا
و پوستین و نحوهما ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا
و پوستین در جمیع احوال نماز ممکن نیست پانزدهم نماز کردن است در جائیکه تمثال
بوده باشد یا کلا جنب یا نجاست میکند شانزدهم نماز کردن در صورتیکه با مصلی آهنی بوده
باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان بوده و قلمدان در جیب
بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد البته کراهت
نخواهد داشت و بعضی از فقها حکم نموده بعدم صحت صلوة در صورتیکه شمشیر یا کارد
با مصلی باشد لکن ظاهر بوده باشد و همچنین هرگاه کلیدی از آهن در آستین مصلی
بوده باشد مگر اینکه این کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگر چه ضعیفست لکن اجتناب
نمودن از آن بی عیب است هفدهم نماز کردن است با خلخالیکه صدا داشته باشد خلخال

در بیان مکان مصلی است

چیز نیست که در پا میکنند در لستان صدائی دارد هیجدهم نماز کردن است در صورتیکه
در گردن او یا پا او زینتی باشد فصل پنجم در مکان مصلی است و در آن چند بحث است
اول در تعریف مکانست در این مقام بدانکه فقیر محتاجست ببحث در مکان مصلی یکی
باعتبار غصبیت و اباحت و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست از چیزیکه
محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی بوده خواه بلاواسطه مثل قطعه زمینی که بر روی آن می
ایستد یا بواسطه واحده یا بوسایط متعدده مثل اینکه فرش بر روی هم میگذارد بر روی
آنها می ایستد در این صورت اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان مصلی است بجهت آنکه محل استقرار
و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک از آن فرشها نیز صادق است که مکان مصلی است
بجهت آنکه بر هر یک صادقست که محل وقوف واست غایة یکی بواسطه و یکی که فوق همه میباشد
محل وقوف مصلی است بلاواسطه محصل اینکه مکان مصلی باعتبار اباحت و غصبیت عبارتست
از محل وقوف مصلی اگر چه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه مشغول میکند از بدن مصلی در هر حالت
از احوال نماز که بوده باشد اگر چه مکو شد از جامه او بوده بسبب حرکات فعلی از افعال نماز پس هرگاه
مثل فرش بر روی آن واقع شده هم مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعة یا منفعة تنها در این وقت
میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانیکه معتبر است در صحت نماز متحقق است
و همچنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز در آن
پس اباحه مکان موقوف بر اباحه فرش و آن قطعه زمینی است که این فرش بر روی آن
واقع شده مغصوب بوده باشد در این وقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد
بود بلکه میگوئیم در این وقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین هرگاه کل این فرش و
قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن فضائیکه بدن این شخص از آن مشغول میکند در حال قیام
و قعود اگر مملوک این شخص نبوده مثل اینکه این فضا را مشغول نموده باشد بعضی از اسباب ناملایم
شرعیه باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار

این فضا مغصوب نیست و هم چنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرش و قطعهٔ زمین مفروضه مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن مصلی از او پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجود و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل اعضا مباح بوده باشد مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و هم چنین فضائیکه بدن این مالی او است در حال قیام او مملوک او بوده و محل سجود و دو دست و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در این صورت نیز اباحهٔ مکان که صحت نماز مشروط بتحقق آنست منتفی خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینیکه دستها را در حین سجود در موضعی میگذارد و آستین مصلی در این وقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحهٔ مکان که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود بنابراین پس انتفای اباحهٔ مکان مصلی در چندین صورت متحقق است یکی آنست که هرگاه هوا در فضای را دیگری هم انداخت و فرض کل این فرش مباح است مگر آن یکی که در آن زمین واقع شده آن مغصوب باشد در این صورت میگوئیم نماز این شخص باطل است نظر باینکه اباحهٔ مکان مصلی شرط صحت نماز است و آن در اینحالت متحقق نیست ثانی آنست که فرض کنیم که کل این فرش و قطعهٔ زمین که این فرش بر آن واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص از او پر میکند در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط این غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بغصبیت آن فضا کلا او بعضا ثالث آنست که کل این فرش و قطعهٔ زمین و فضائیکه بدن این شخص در حال قیام و قعود از او پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها همه یا بعض مغصوب است در این صورت نیز اباحهٔ مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع آنست که جمیع اینها مباح است لکن فضائیکه بدن یا بعض بدن شخص مصلی از او پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده باشد در این صورت نیز اباحهٔ مکان مصلی متحقق نیست خامس آنست که همهٔ اینها مباح است لکن آستین مصلی مثلا که در حین که در سجده است واقع میشود محل مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم اباحه که شرط

صحت نماز است

صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم به بطلان است نظر بانتفای اباحهٔ مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صوری نیست که جمیع اینها که مذکور شد مباح بوده باشد بنابراین اباحهٔ مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلا واسطه یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد پس از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است از محل وقوف و قعود آن یا محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس آن بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائیکه بدن و لباس مصلی از او پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است نوبت اباحهٔ مکان متحقق خواهد بود والا فلا خواه همهٔ اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحهٔ مکان انتفای اباحه در محلی که آستین مصلی در آن واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه گذشت بلکه ممکن است که گفته شود انتقال در نیز کفایت میکند در تحقق اباحهٔ مکان مثلا اینکه هرگاه فرض شود که همهٔ اینها متحقق است لکن در حال مثلا بدن او ملاق و ملاصق دیوار غصبی میشود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر اینکه اکتفا کنیم که نهی از تصرف در مال غیر انصراف آن بمثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه آن قدر که مسلم است آنست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود آن از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست مسریه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست آن متعدی بمصلی نشود مضر نخواهد بود اگرچه میگوئیم که مکان مصلی نجس است در اینحالت پس چندان ثمری در تعریف مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه مکلف طرف جای نماز مثلا نجس بوده

باشد یا رطوبت لکن ظرف دیگر خشک بوده باشد در این صورت ظرف نجس ایجابی نماز را
متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد و نماز را بعمل آورد و بی عیب است مبحث دوم لابد است
که مکان مصلی بعینه که تحقیق شد در اول مملوک مصلی بوده عینا و منفعتاً یا اگر عین مملوک مصلی
نباشد لکن منفعت این مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسیکه قائم مقام
مالکست منفعت آنرا منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی است
منفعت مکانرا که اتیان نماز در آنجا مینماید اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت
نماز مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داد در این صورت اگرچه عین خانه مال مالکست
لکن منفعت آن مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در آن خانه با علم اذن آن
مستاجر نمیتواند نمود بجا آورد مگر اینکه نماز را در آن بعمل میآورد لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده
باشد یا ماذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد و تحقیق
این اقسام اذن در مبحث لباس بتبسیط تمام مذکور شد هرگاه کسی خواهد مطلع شود باید
رجوع بآن مبحث نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت آن نبوده باشد و ماذون ه
از قبل مالک نبوده باشد این مقصود بچند صورت ملحق میشود اول آنست که عالم بوده که این
مکان مغصوب میباشد در این صورت بی اشکال مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده
آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است خواه عالم بآن بوده باشد که نماز
در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه دوم آنست که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه
کسی او را بخانه برد و ماذون نمود که در اینجا نماز بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این
خانه مغصوب بوده در این صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم
نباشد اگرچه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم آنستکه ناسی
بوده این بر دو قسمت بجهت آنکه ناسی یا ناسی موضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی موضوع
بوده باین معنی که عالم بود که این مکان غصب است لکن فراموش بعد از نماز متذکر شد در

الوقت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد
ضرور نباشد و ظاهر اینست که فرق نبوده باشد ما بین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه
و اگر ناسی حکم بوده باشد یعنی مسئله است که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش
نمود و نماز را در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد در این صورت اگر نسیان مستند بتقصیر
آن شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد
بنحویکه در مبحث لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد مبحث سیم در فرق
در این باب ما بین نماز واجبی و سنتی نیست پس در صورتیکه نماز واجب در مکان مغصوب
باطل بود نماز نافله نیز صحیح نخواهد بود بلی فرقیکه هست اینست چونکه نماز نافله در سفر
و در حال مشی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی اتفاقاً داخل در مکان مغصوب بشد
لازم است که در بیرون رفتن باشد در ضمن خروج هرگاه اتیان بنافله نماید با ایماء بجهت رکوع
و سجود ممکنست که حکم شود بصحت آن بی اشکال باینکه ایماء بجهت رکوع و سجود خارجست از حقیقت
خروج مامور به پس این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه بگوئیم که نهی از
تصرف در حال شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا آنکه در چنین صورت ایماء چشم تجویز
کرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از فقها ثبوت منع است در امثال این
تصرفات لهذا پس حکم بجواز نافله در مکان مغصوب اگرچه در مثل این صورت بوده باشد
خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه امر مورد است ما بین اتیان مستحب و فعل حرام شبهه در
رجحان ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود مبحث
چهارم در بیان اتیان بقرائت مثل روزه و صوم و اداء نمودن کونه است در مکان غصبی بدانکه
جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه و شیخ شهید در دروس تصریح فرموده اند ما بین
اتیان صوم واجب در مکان مغصوب و غیره پس حکم فرموده اند ببطلان قرائت صلوة و
و اداء زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنا براین هرگاه کسی زکوة و صوم را ادا نمود

قرائت را مثل سوره را تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت واجب در مکان غصبی بعمل آورد از
عهده نماز خارج نشده خواهد بود و وجه و قائلست چون صوم عبارتست از امساک مخصوص
با نیت و مشخص است که نیت امر قلبی است پس مطلقا در صوم تصرف در مغصوب نشده
مگر کون در آن و آن خارج است از حقیقت صوم بخلاف قرائت نظر باینکه قرائت موقوفست بتحریک
شفتین و این تصرفست در غصب منهی عنه است و نهی را لازم مستلزم نهی از ملزوم است
پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن دور نیست بگوئیم که قرائت صحیح بوده باشد نظر باینکه
معلوم نیست که نهی شامل این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال
این تصرفات نیست پس اتیان با مور به کرده خواهد بود و آنچه متعلق نهی است کون در آن مکان
و آن خارج از حقیقت قرائت است و اما ادای زکوة در مکان مغصوب پس آن که هست نماید
تامل در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مال زکوی در مکان مغصوب و مزکی خطاب نماید
بمالک آن مکان که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص نیز قبول نماید در این صورت
نباید تامل کنیم در صحت آن و همچنین مال زکوی در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن
مکان باذن مالک داخل شود و این شخص مزکی گوید که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص
مستحق آن مال را برداشته با خود برده باشد و همچنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد
و پول را از جیب خود در آورد و بدست مستحق دهد بعد از آن در آن مکان نیز زکوة محسوب دارد این
نیز بی اشکال است و همچنین هرگاه مستحق باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد یا شخص
مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من است خود ببر و تا آن در تصرف کند این نیز بی اشکال است
و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس اظهر آن زکوة و قرائت منه و راسخه هذا
کسیکه حکم بفساد بهما نموده در صوم حکم بصحت نموده از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی
در شرح ارشاد که اشکال در صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط
بنیت است و نیت اگرچه امر قلبی است لکن موقوفست بر مکان و این ضعیف است بحث پنجم

هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد اما یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بغصبیت
حال بر این شخص لازم است فوراً بیرون رفتن باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال
بنماز در آن مکان جایز نیست چنانچه مذکور شد پس اگر اتیان بنماز نماید در آن مکان در این حالت نماز
فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق
بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از ادراک رکعت نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر
اینست که تاخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان
مباح یک رکعت از نماز را اتیان مینماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در آن وقت نیز اتیان بنماز در مکان
مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک خروج نموده باشد و مشغول
بنماز شود در هر دو صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی
بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از اتیان یک رکعت از نماز در وقت بعد از
دخول در مکان مباح نبوده باشد در این صورت ظاهر اینست که اتیان بنماز در حال خروج لازم
بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن
سر بنحوی که بجهت سجود پائین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر اینست حرکت دادن سر فی الجمله
بجهت رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهت سجود مجزی بوده باشد و اگر امتدادی داشته باشد که دو نماز
بعمل آورد یکی با ایماء با سر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر با ایماء بچشم بجهت الفا احوط خواهد بود
مخفی نماند فرقی نمیباشد در آنچه ما بین اینکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه داخل در اول وهله
شد در ملک کسی با علم اذن مالک یا ثانوی مثل آنکه ساکن شد در خانه کسی بخواهش و رضای
مالک بعد از چندی مالک نادم شود و اظهار نماید که تخلیه خانه من نموده که بعد از این راضی نیستم
که در خانه من توقف نموده باشی در این صورت نیز مثل صور سابقه اگر نماز در آن مکان بعمل آورد
نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود نماز را در مکان مباح بعمل
آورد و اگر مضیق است بنحویکه مذکور شد لازم است اتیان بنماز نماید در حال خروج بنحوی که بیان شد

و اگر امر بخروج از مکان ماذون فیه در اثنای نماز بوده باشد در بیصورت اگر مشخص شد که مراد
مالک اینست که بعد از فراغ از نماز بیرون رود فبها باشد اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم آن
عدم جواز ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص نشود که مراد از امر بخروج از مکان
بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز بلکه ظاهر اینست در اینقسم نیز اتمام نماز نماید بلکه
قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالک اینست نماز را قطع نموده بیرون رفتن
باشد در بیصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که قطع نماز جایز نبوده باشد
بلکه نماز را اتمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی اینست که در بیصورت وقت
اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید اینها هم در صورتی است که
در مکان مغصوب باختیار خود اینشخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه مضطر
بوده باشد در بودن در آن مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان نماز در آن مکان بوده باشد
بنحویکه قدرت بر تخلف نداشته باشد در بیصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور
در کون در آن مکان بوده باشد نه مجبور در نماز در آن مکان مثل کسیکه محبوس در مکان مغصوب
بوده باشد در بیصورت شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست کلامیکه هست در اینست که
نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد یا بایماء در بیصورت غالب اینست که اگر او شاهد حال هست برضای
مالک در اتیان نماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر اینست که لازم
باشد در بیصورت اقتصار نماید در تصرف باینچه کون در آن مکان منفک از آن نمیشود پس رکوع
و سجود بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایماء نماید **بحث ششم** در بیان
اعتبار تفاوت در مکان مصلی است در صورتیکه متعدد بوده تقدم و تاخر و عدم اعتبار آن مثل آنکه متعدد
مصلی یا با اتحاد صنف است مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک
از دو صورت که بوده باشد شکی نیست در اینکه تقدم و تاخر ضرور نیست مگر در صورتیکه
بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در اینمقام نیست و اما در صورت اختلاف

در صنف

در صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشد و دیگری زن و در بیصورت اختلاف ما بین
فقهاء واقع است و اینکه هرگاه مردی در مکان مشغول نماز بوده باشد آیا جایز است در حق زن که در محاذی
آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شده باشد و همچنین هرگاه زن در مکان مشغول نماز
بوده باشد جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر
اینست در هر دو صورت جایز بوده باشد لکن با کراهت شدید اما احتیاط اینست که
اجتناب نماید تفاوت نیست ما بین آنکه زن محرم بوده یا نه و ما بین آنکه زن چادر در سر داشته
باشد یا عریان خود بپیچید یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا حرمت مختص است
بانکسی که متأخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده باشد
زن در آن حالت در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شد کراهت یا حرمت مختص بزن خواهد
بود در حق مرد ثابت نیست و همچنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول
نماز شود در برابر زن یا در پشت سر او در بیصورت کراهت مختص بمرد خواهد بود بلی
هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نماید کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد
بود و اما در صورت تقدم و تأخر کراهت مختص بمتأخر است و این در صورتی است که صحت
نماز سابق مشخص نبوده باشد پس هرگاه متأخر عالم بوده باشد که نماز او بی وضو است یا آنکه
این شخص سابق اخلال ببعضی امور واجبه نماید مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده باشد مجملا
نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در اینصورت کراهتی نیست اگر
چه هم شروع در نماز نماید پس اگر احدهما عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت
در حق آنکس که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و همچنین است هرگاه حائلی ما بین زن و مرد
بوده باشد یا بعد ما بین ایشان بقدر ده ذرع فضا خلا بوده باشد یا زن متأخر بایستد که در هر یک
از این صور که بوده باشد کراهت ثابت تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود در صورت تعدد
مصلی اختلاف در رجولیت و انوثیت نماز کردن آنها با هم بر دو وجه است و دفع موجب ملبوس شدن

النست که حایل مابین آنها مابین آنها بوده باشد لیس اگر حایلی بود زن پیش با ایستد و مرد عقب یا محاذی هم دیگر لکن احدهما بکطرف حایل و دیگری در طرف دیگر حایل وجوب منتفی است و اما معتبر در حایل اینست که حیلوله متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حیلوله در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اولست بنا بر این هرگاه فرض شود دیوار کوتاهی بوده باشد زن در یکطرف آن دیوار بایستد پیش و مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب در حال جلوس مرد و زن از یکدیگر دیده نشوند و اما در حال قیام دیده میشوند متحقق میشود ظاهر اینست که وجوب ثابت باشد و ما نعیت ظلمت و تاریکی ظاهر اینست که کفایت نکند در دفع محذور و ظاهر اینست چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند در این مقام و همچنین ظاهر اینست که حکم مختص بانسان بوده باشد بلکه در حق کودک نیز ثابت است اگرچه در موقف اعمی متاخر بوده باشد دویم از چیزهائی که وجوب بان منتفی میشود و لیستادن مرد اما معتبر چه در تاخر النست که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پائین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند عدم محاذات در مسجد باین نحو همینکه موضع سجود زن پائین تر بوده باشد از موضع سجود مرد لیکن بشرطیکه موضع قدم زن نیز پائین تر بوده باشد از موضع قدم مرد اینقدر کفایت میکند در دفع وجوب ظاهر ثانیست لکن باین نحو که موضع قدم زن موخر بوده باشد از موضع قدم مرد بمقدار یکوجب یا بیشتر احوط و اولی اینست که کفایت میکند در دفع منع حرمت از اینکه النست که زن متاخر بوده باشد مثل اینکه موضع سجود او محاذی با سینه مرد بوده باشد اولی دانی النست که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد بوده احسن از این النست که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد اکمل از همه النست که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزای او متاخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارة اخری موضع سجود زن موخر بوده باشد از موضع قدم مرد سیم از چیزهائی که عد کرده النست که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن ده ذرع بوده باشد لیکن شکی نیست در اینکه بعد بمقدار مذکور وجوب و کراهت منتفی میشود کلام بکه هست در اینست که تحدید باینقدار از کجاست لیس میگوئیم شبهه

نیست در صورت محاذات باینمقدار از محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت تقدم زن چهار احتمال قائم است اول النست که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار این امتداد از موضع قدم زن دویم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار اینست از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اولست بنا بر این هرگاه امتداد مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد منع منتفی باشد لکن احوط اعتبار این امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از احتمالات مذکوره است مثل اینکه آنچه مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع و انخفاض بقدر معتد به و اما هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتد به مثل اینکه یکی بر بلندی هست یا قطعه زمینی است و ترفع دو فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلند اینکه پیش زن مرد است یا در جایی مرد باید در جانب پستی باو در اینصورت تحدید باینمقدار از نقطه که محاذی راس بوده از جانب محاذی قدم زن از جانب دیگر تا محل قدم زن اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات تا محل قدم زن یا خیر بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرق پس در این سر احتمالست توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود در چنین صورت مثلثی تصور میشود که یکضلع آن مثلث توهم میشود از محل قدم مرد باستقامت تا او منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم مرد و ممکن است مثلث دیگر باین نحو که یکضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض باستقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن تا محل قدم مرد و مقصود اینست در اینصورت آیا معتبر در تحدید همان ضلع است که از نقطه محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنا بر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات تا محل قدم زن بنا بر تصور مثلث اول یا دو ضلع از مثلث است که عبارة از موضع قدم بود تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن

بنا بر دو مثلث یا آنکه معتبر در محاذات یک ضلع از دو مثلث است که محصور است مابین موضع
قدم مرد و موضع قدم زن نظر با اینکه بعد چیزها از چیزی ظاهر است در لوحه خطوط فاصله بین آنها
و آن عبارتست از همین ضلع که در لوح مذکور شد و این در صورتیست که موضع مرتفع در جانب
پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب یمین یا یسار بوده باشد تصویر مثلث آنچه مذکور شد
ظاهر میشود با این تحکیم که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن
بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم
زنست تا موضع قدم مرد و ظاهر اینست که معتبر در محاذات همین ضلع است که محصور است مابین
قدمین پس هرگاه این مثلا ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است و الا فلا بلکه ممکن است که
گفته شود که کراهت در مثل این صورت ثابت نیست اگر چه این مثلا از اقل از ده ذرع بوده باشد
و چنانچه در مطالع الانوار بیان نموده ایم مخفی نماند مراد از ذرع در امثال این مقام عبارتست از
امتداد مرفق تا سر انگشتان [illegible] در بیان امور مناسبه در این مبحث است و آن چند چیز است
اول آنست هرگاه زن و مرد با هم جمع شوند در محلی و ممکن نبوده باشد تبعید مسافت بقدر یکه
مذکور شد و همچنین ممکن نباشد تا خود دور و وضع مایل میان آنها در این صورت مستحب است
که اول مرد نماز کند بعد از آن زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت تنگ
بوده باشد [illegible] بنا بر تاخیر نماز زن فوت شود اگر چه بعض از اجزای آن بعد از انقضای واقع شود
در این صورت تاخیر نکند بلکه ایشان نماز با هم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب خروج
وقت فضیلت بوده باشد ظاهر اینست تاخیر اولی و احوط بوده باشد و در نسبت حکم به رجحان تاخیر
نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگر چه مملوک او بوده باشد یا بمعنی اولاد در حق زن در
چنین صورت آنست که مادون نمایند که اول مرد ایشان نماز نمایند بعد زن [illegible] است
که منع در حق زن ثابت هست خواه ذکور بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه پسر غیر بالغ
مشغول نماز بوده باشد مکروه هست در حق زن بایستد در برابر او یا پیش روی او مشغول

نماز شود مکروه در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد یا فساد نماز آن ذکور غیر بالغ
و اما در حق مرد پس ظاهر اینست که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پیش سر
اناث یا در برابر او ظاهر اینست که اناث بحد بلوغ نرسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد
در صورتیکه پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز بوده باشد مکروه نیست
و همچنین است نماز مرد در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت سیم آنست که حکم بتبع بعنوان
حرمت یا کراهت در صورتیست که هیچ یک از مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد
چنانچه در اوایل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض کرد مرد اعتقادش اینست نماز این زن باطل است
بنا بر این حرجی در حق مرد در اینجا نماند در عقب آن زن یا در برابر او هر جا خواهد بود و همچنین
اعتقاد این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق آن زن در اشتغال نماز در پیش
روی این مرد یا در جانب آن نیست [illegible] در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و بدن
اعتبار آنست بدانکه آنچه لازم هست آنست مکانیکه مصلی در آن بنماز میایستد خالی
بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس اشتراط در سه صورت متحقق هست اول
آنستکه مکان مطلقا نجس نبوده باشد دوم آنستکه نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نکند
ببدن مصلی یا بجامه سیم آنست که مکان نجس است و نجاست ببدن یا بلباس مصلی لکن
آن نجاست معفو عنها است مثل اینکه آن مکان نجس است بخون دون الدرهم نماز میتواند ببدن
یا بلباس مصلی لکن بمقداری از خون که ببدن یا بجامه میرسد نماز با آن میتوان نمود در جمیع این
سه صورت شرط صحت نماز بالاتفاق مکان ثابتست لکن اینها همه نسبت بما عدای محل جبهه بلکه
محل قدم معتبر از جبهه است و اما معتبر نیست محلها در معتبر از جبهه آنست که خالی از مطلق نجاست
بوده باشد خواه متعدی بوده باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدم معتبر بجبهه آنست که معتبر طهارت
کل موضعیکه جبهه بر آن واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری از جمله است که
وضع آن کفایت میکند در تحقق سجده شرعا پس هرگاه فرض شود مجموع محلیکه جبهه بر آن واقع میشود

سرایت هم بکند

طاهر نیست لکن مقدار درهم از آن محل مثلا طاهر است علاوه بر آن نجس است لکن نجاست غیر متعدی
ظاهر اینست که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس آنچه مذکور شد دال نیست بلکه میشود که هر گاه
کل اعضائی که عبارتند از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع شود بر محل نجس که غیر
متعدی بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنابر مشهور ما بین فقها است و مختار
ما بین محققین از علما است و در مقابل این قول آنست که از سید مرتضی نقل شده که قائل شده اند
باعتبار طهارت محل مکان مصلی و قول دیگر است نقل شده از ابی الصلاح که قائل شده اند باعتبار
طهارت محال اعضای سبعه که عبارتند از محل شش عضو مذکور با محل جبهه بوده باشد و
این دو قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون باحتیاط است مبحث نهم
در بیان مواضعی که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار
امور خارجیه و این بسیار است اول حمام است مشهور ما بین فقها آنست که نماز در حمام مکروه است
و ابو الصلاح که از قدمای فقها است قائل شده بحرمت آن و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت این
با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام یعنی
جائیکه رخت میکنند ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد و همچنین سطح یعنی پشت بام
حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قائل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر اینست
که فرقی در این باب ما بین نماز فریضه و نافله و غیرها نبوده باشد و همچنین فرقی میان نمازهای
واجبی و سنتی نبوده باشد بلی ظاهر اینست که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد
دوم مزابل است یعنی مواضعیکه مهیا شده بجهت غایط و بول حکم بکراهت مثل سابق است
و قول بحرمت ظاهر میشود از ابو الصلاح خفی نماند که چنانچه مکروه است نماز در بیوت غایط
مکروه هست نماز کردن در جائیکه پیش روی شخص غایط بوده باشد و کلامیکه شیخ شهید
در ذکری نقل نموده از ابی الصلاح دلالت میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت امکان اولی
بسیار خواهد بود سیم مبارک ابل است یعنی مواضعیکه شتر آرام و قرار میگیرد و آنها

آب در دفعه دوم بخورد بعد از آنکه آب در دفعه اول خورده باشد و کلام ابی الصلاح در اینجا
نیز مقتضی حرمت است چهارم مساکن مورچه است پنجم مواضعیکه مهیا شده بجهت جریان
آب اگرچه آب بالفعل در آن جاری نباشد ششم زمین شوره زار است و لکن در زمین شوره
زار اگر زمین هموار بوده باشد که پیشانی در آن قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته
باشد هفتم زمینی است که در آن برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هر گاه
برف از شدت برودت هوا یخ کرده باشد بحدی که مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد مثل
فرشی بر روی برف بیندازد و نماز بر روی این فرش بنماید کراهت داشته باشد هشتم میان
قبور است بدانکه اختلاف در اینمقام متعدد است اول آنست که مصلی ایستد بنماز
در موضعیکه قبر در جوانب اربعه او بوده باشد دوم آنست قبر در پس سر تنها او بوده باشد
سیم آنست دو قبر یا زیاد تر در جانب یمین او و یک قبر یا زیاد تر در جانب یسار او بوده باشد
یا بعکس چهارم مثل اینست در پیش و عقب و در جمیع این صور صادق است که نماز ما بین
قبور است مکروه خواهد بود پنجم آنست که یک قبر در جانب یمین او بوده و قبر دیگر در جانب
یسار یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر عقب و یا در یسار او یا در یمین و در هیچیک از این صور
صادق نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنابر این حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که
تفصیل داده شود باین نحو یا این در موضعی است که مقرر شده بجهت قبرستان بنحویکه صادق است
که نماز در مقبره یا در قبرستان شده است یا نه اگر اول است پس حکم بکراهت است بخلاف ثانی
و همچنین است هرگاه نماز بر روی قبر واحد یا متعدد شود مثل اینکه در روی قبر بایستد و محل
سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در اینصورت باز همان تفصیل جاری است تنقیح مقام محتاج بنقل
کلام در دو مطلب مطلب اول حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتی است که بعد میان مصلی و میان
مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده
ده ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در جانب یسار و همچنین

در پیش وعقب او دراینصورت کراهت منتفی است وهم چنین است هرگاه بعد میان مصلی ومقابر
نبوده باشد لکن حائلی میان مصلی ومقابر بوده باشد در اینصورت باز کراهتی نخواهد بود
لکن بشرط آنکه ارتفاع حائل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد واما هرگاه ارتفاع
کمتر از اینقدر بوده باشد از بسیاری از فقها ظاهر میشود انتفای کراهت در اینصورت باز
کراهتی نخواهد بود واین خالی از اشکال نیست واما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن مثل
عبا وعمامه بعد از آن ظاهر اینست اینقدر کفایت نکند در دفع کراهت بنابراین پس حکم بعدم کراهت
نماز در رواق ودر اماکن متبرکه بجهت آنکه فرش بر روی این قبرها انداخته شده مشکل است بلکه
ممکن نیست مطلب دوم آنست که جماعتی از فقها مثل شیخ مفید وشیخ طوسی اعلی الله تعالی
مقامهما تصریح فرموده اند بکراهت ایستادن نماز بسوی قبر امام عم یعنی قبر معصوم را پیش روی خود
قرار دهد نماز بعمل آورد ومکروه است واین باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه نماز در عقب
قبور ائمه عم مستحب است بلکه میتوان گفت نماز در عقب قبور ائمه عم افضل از نماز در مساجد است
چنانچه وجه اینرا بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ایم هفتم از مواضع مذکوره موضعی است
که مهیا شده باشد بجهت آتش افروختن اعم از اینکه از معابد اهل ضلال بوده باشد یا نه ومقتضای
کلام ابو الصلاح حرمت است ومشهور ما بین فقها کراهتست بلکه چنانچه مکروه است نماز در بیوت
نیران مکروه است ایضاً نماز در مکانی که پیش روی مصلی آتشی بوده باشد خواه مشتعل بوده
باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغی مواجه او بوده باشد یا آتشی در منقلی
بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگرچه مشتعل نباشد وهم چنین حکم بکراهت ثابت است
اگرچه در مقابل این شخص قندیلی آویخته باشد که در آن قندیل روشن کرده باشند ومقتضای کلمات الاطلاق
اصحاب ثبوت کراهتست خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه ملا محمد تقی و...
مرحوم کمال الدین استجازه از امام زمان حیناً صاحب الامر عجل الله تع فرجه نموده اند که اما من
آنکه از اولاد عبده اصنام ونیران بوده باشند ... حکم بعدم جواز ... محمول بر کراهت است مخصص

فرموده اند در حق اول بنا بر این ممکن است که حکم کرده شود بانتفای کراهت در حق بنی هاشم
دهم خانه ایست که در آن شراب یا مسکری دیگر بوده باشد اعم از اینکه این خانه مهیا شده
باشد بجهت این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتی است که شراب بعدی بلباس مصلی یا بدن
او نماید واما در صورت تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازاله وتطهیر یازدهم جواد طرق
است یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راهها خواه در حین مرور ماره بوده باشد یا نه خالی باشد
حکم بکراهت در صورتی است که مزاحم ماره نبوده باشد واما در صورت مزاحمت پس جایز نیست
بلکه نماز باطل است دوازدهم خانهای مجوس است که کبراء بوده باشد ودور نیست که خانه یهود
ونصاری نیز چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود ونصاری مختلف است ظاهر اینست
وحیران تنبیه را اختلاف واشب وجوهت بوده باشد با ... کراهت نماز در خانهای مجوس
شد ... بوده باشد ودر خانهای یهود ونصاری کمتر سیزدهم بیع وکنائس است بیاء
موحده مکسوره ویاء مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء وسکون یاء وکنائس
جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علماء در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود که بیعه معبد
نصاری است وکنیسه معبد یهود است وظاهر از صاحب قاموس آنست که بیعه معبد نصاری است
وکنیسه مشترک است ما بین یهود ونصاری وظاهر از صاحب صحاح آنست که هر دو مشترک است
ما بین هر دو فرقه وبعضی بعد از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد
صغیر یهود ونصاری است بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین وکنیسه معبد کبیر این دو فرقه است
بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز
در بیع وکنائس وعدم کراهت جماعتی از فقها قائل شده اند بعدم کراهت وجمع کثیری از فقهای
اصحاب قائل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز در آنها مکروه است وکلام ... هست
در اینمقام اینست که آیا دخول در آنها ونماز در آنها موقوف است بر رخصت از اهل آنها یا نه ظاهر
اینست که موقوف نباشد چهاردهم مذابح حیوانات است یعنی مواضعی که مهیا شده است بجهت ذبح

[کر]اهت نماز در صورتیکه پیش روی مصلی تصویری بوده باشد

بودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز در مذابح حیوانات حرام میداند پس اجتناب
احوط خواهد بود **پانزدهم** مکانی است که در آنجا تصویری بوده باشد بدانکه کلمات علما در اینمقام
مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح انست که نماز کردن در اطاقی که در آن صورت نقشی
شده باشد حرام است و ظاهر کلام ابن حمزه حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و اظهر
ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتیکه پیش روی مصلی بوده باشد خواه نقش
در دیوار اطاق بوده باشد یا نه مثل اینکه پیش روی مصلی لباسی بوده باشد که صورت در روی
آن نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع شود
ظاهر اینست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و همچنین هرگاه در پیش رو بوده باشد لکن
در حین نماز پرده یا چیز دیگر بروی آن صورت بیندازد که مستور شود باز ظاهر اینست که کراهت
نداشته باشد و در صورتیکه هرگاه ستر آن ممکن نبوده باشد و تبدیل آن نیز ممکن نبوده باشد
در اینصورت هرگاه راس آن صورت را قطع نماید ظاهر اینست همین قدر کفایت بکند در دفع کراهت
مخفی نماند چنانچه مکروه است نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورت بوده باشد همچنین
مکروه است نماز بر فرشی که در آن صورت نقش شده باشد در وقتیکه در حالی از احوال نماز
چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای نمازی بروی آن فرش بیندازد که تمام
آن صورت مستور شود کراهتی در اینصورت نخواهد بود و همچنین هرگاه چشم آن صورت داخل
عمیا نماید یا سر او را قطع نماید در اینصورت نیز کراهت منتفی میشود اگرچه متمکن نشد از مکان
دیگر یا تمکن از ستر آن صورت بوده باشد **شانزدهم** اندرون خانه کعبه و پشت بام انست که اتیان نماز
فریضه در هر دو مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان شد **هفدهم** مرابط خیل و بغال است
یعنی جائیکه اسب و قاطر را می بندند از برای علف خوردن و آرام کردن و ظاهر از کلام ابی الصلاح
عدم جواز اتیان نماز است در اینها و همچنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جائیکه خوابگاه گوسفند است
و جائیکه گاو را می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد بود اگرچه از حدیث صحیح ظاهر میشود عدم

مفتوح ص

در کراهت نماز در وقتیکه پیش روی مصلی مصحف بوده باشد

کراهت نماز در مرابض غنم **هیجدهم** مکانی که در آنجا مصحفی بوده باشد یعنی مکروه است نماز
کردن در چنین مکان که پیش روی مصلی مصحفی مفتوح باشد تا آنکه آن مصحف را بهم گذارد
در اینوقت کراهت منتفی میشود بدانکه اگرچه حالا متبادر از لفظ مصحف قرآنست لکن
در اصل اعم از قرآنست چنانچه ایمائی داده بر اینمطلب [illegible] ان هذا لفی الصحف الاولی صحف
ابراهیم و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق ع روایت شده که فرموده صحف فاطمه ع
در آنست مثل قرآن شما سه مرتبه بحدیث مجملا اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآنست لکن ظاهر
اینست که مراد در اینمقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی
اینشخص قرآن مفتوح بوده باشد یا کتاب مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت
بوده باشد اگرچه کاغذ مکتوب در پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی میشود
هم بگذاشتن آن یا بگذاشتن آن در موضع دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند
حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از
فقها تخصیص داده اند بقاری لکن اینمعنی خوب است باطلاق نص بلکه حکم ثابت است اگرچه شب
تار بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد **نوزدهم** مکانی است هرگاه مصلی
در آن بایستد پیش روی او دیواری بوده باشد در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد
از بالوعه دور نیست که اختصاص برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه
بوده باشد در مکانیکه پیش روی مصلی دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر
شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن **بیستم** مکانی است که اگر مصلی
در آن بایستد پیش روی او آهنی بوده باشد خواه از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد
و تفنگ یا غیر سلاح بوده باشد مثل خود آهن **بیست و یکم** خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه
کلب صید بوده باشد که اینقسم از سگ مستثنی شده است در حدیث **بیست و دوم** مکانی است
که سمت قبله آن انسانی بوده باشد یعنی که اگر کسی در آنمکان بایستد مواجه او انسانی بوده

باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست و سیم مکانی است که سمت قبله آن دری مفتوح باشد
بعبارة اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد تا حال نیافته ایم از اخبار
برنخورده ایم محقق مرحوم این را نسبت بباب الصلاح داده است و فرموده است چونکه او از اعیان
فقها است متابعت او در این نمودن عیبی ندارد و العجز فرموده اند که خبر صحیح است لکن این مطلب را
در کتاب باب الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه مناسب اینست که ختم این بحث شود به بیان
دو مطلب اول آنست که در اکثر احادیث صحیحه و کتاب کافی ذکر نموده که احادیث مشتمل است ۱
بر کراهت نماز در سه موضع که بیدا است و ذات الصلاصل و ضجنان آن سه موضع ما بین مدینه
مشرفه و مکه معظمه است اما بیدا پس آن موضعی است کسی که از مدینه بمکه میرود بعد از آنکه از مسجد
شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی باینجا میرسد اول حد آن از جانب مدینه که بمکه میرود
بعد از معرس نبی صلعم است یعنی بعد از آنکه از معرس نبی که در دست چپ واقع است گذشت
داخل بیدا میشود و این موضعی است که جناب رسول خدا صلعم در این موضع دفع صوت بتلبیه میفرمودند
و آخر حد بیدا نسبت بکسیکه از مدینه بمکه میرود ذات جیش است که لشکر سفیانی در اینجا
هلاک شده بزمین فرو میروند اما ضجنان پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات
صلاصل پس آن میان دو موضع واقع است   در بیان ستره است بدانکه مستحب است
در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد یا فرادی مفروض
بوده باشد یا مندوب و بر ستره پیش روی خود قرار بدهد در صورتیکه احتمال مرور کننده
در آنجا نیز بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد
یا کبیر پس هر گاه قاطع بوده باشد چیزی پیش روی او مرور نخواهد نمود ظاهر اینست در اینصورت
استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام مقتضی نقل کلام است در سه مبحث   در بیان
چیزیست که بآن ستره متحقق میشود   در کیفیت آنست   در فائده آن ۲
اما اول پس میگوئیم ظاهر اینست که متحقق میشود ستره بهر چه که گذارده شود پیش روی مصلی

خواه

۱۸

خواه نیشتر بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح یا غیر آن بلکه متحقق میشود
بنزدیک ساختن محل سجده را بدیواری یا ستون و نحو آنها بلکه بخط کشیدن پیش روی نیز
متحقق میشود و اما کیفیت آن پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما در مثل عصا و نیزه ظاهر
اینست که مختص نبوده باشد بفرو کردن نیزه و عصا در زمین بلکه چنانچه بفرو بردن حاصل
میشود همچنین حاصل میشود بانداختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول و هم چنین است
حال در خط یعنی خط را هم میکشند نه باستقامت قبله و از بعضی از علما نقل شده خط مدور
بکشند یا بنحوی که محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا باستقامت قبله یا عرضا بشکل هلال بکشند
و اما فائده ستره پس میگوئیم فائده آن دفع مرجوحیت از نماز است در صورت تحقق مرور و نقلی
منی است بلکه از عقول از مرور توضیح این اجمال آنست که هر گاه کسی در موضعی ایستاده نماز بکند
شکی در پیش روی آن شخص عبور نماید اگر این شخص عبور بکند ملتفت شد ستره قرار داده باشد این عبور
سبب موجب مرجوحیت نماز او نمی شود و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی
العقول و مکلف بوده باشد وضع ستره موجب آن میشود که نهی از عبور یا دخلی بکند و لهذا
اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر فرضا اجتناب ننماید این شخص عابر معاتب و مرجوح خواهد بود در صورت
تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف اینکه هر گاه وضع ستره ننموده باشد
در اینصورت نهی از مرور در حق آن شخص مار نخواهد بود پس آن موجب نخواهد بود و نماز
متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود بدانکه مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی
از فقها تحدید فرموده اند بمقدار خواب گاه گوسفند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اند
که ستره امام مغنی میگردد از ستره مامومین استدلال فرموده اند برین بدو دلیل اول آنکه
جناب رسول خدا صلعم امر نفرموده اند مامومین را بستره دوم آنست که ظاهر هیات نماز مامومین
ستره است در حق ماموم دیگر اولی شهادت مرتضی است و من الذی احاط علما بذلک و ثانیا بر فرض
تسلیم در صف اول جاری نیست و بعلاوه نصوص وارده در مسئله مطلق است شامل ماموم نیز

هست مقصد پنجم در بیان چیزی است که سجده بر آن صحیح است و در این چند مبحث است

مبحث اول جایز نیست سجده مکر بر زمین یا چیزیکه از زمین روئیده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر ابریشم و استخوان و گوشت و جلود و فروش و حرب و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و اهن و فولاد و مس و نحو اینها جایز نخواهد بود و تفاوت نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا انکه در اصل ارض بوده باشد لکن با ستحاله از ارضیت خارج شده باشد مثل جمله چیزهائیکه مذکور شد پس بجهه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نباتات از ارض بتفصیلیکه مذکور خواهد شد لکن اجزای ارض گاه است بجهة اثر آن بعضی خصوصیات مختلف میشود در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهداء که سجده بر آن ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلف است در خروج از وصف ارضیت و عدم خروج آن بعضی مقطوع بر است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال اینها پس تشکیکی در عدم جواز سجده بر امثال این نیست و بعضی تشکیکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست بجهة انکه مشخص است که مقصود سجده بر قطعه و جزوی از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل اجر و کوزه و سنگ و اجزای آن ظاهر عدم خروج او از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقها آنست که جواز سجود بر اینها محل خلاف ما بین فقها نبوده باشد و هم چنین است سجده بر حجر آن نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر حصی که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد مدلول علیه است بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد و جبران مفصلا در مطالع الانوار مذکور است لکن احتیاط در صورت تمکن از غیر بسلاد واوفق بطریقه احتیاط است مبحث دوم در سجود بر نباتات است بدانکه ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتی که ماکول یا ملبوس بوده باشد

سجده بر آن جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض شود چیزی در بلدی ماکول هست و در بلد دیگر ماکول نیست آیا حکم هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدی که ماکول هست بعدم جواز سجود بر این در حق اهل آن بلد و بجواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه همینکه ماکول در بلدی شد حکم میشود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه بالاضافه با هل بلدی بوده باشد که آن در آن بلد ماکول نبوده باشد ظاهر ثانی است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود نباتات بر چهار قسم است اول انستکه ماکول است بدایة و نهایة مثل بسیاری از اقسام میوه ها دوم انستکه ماکول نیست لا بدایة و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاه و برگ بسیاری از اشجار حکم در این دو قسم ظاهر است باینمعنی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است سیم انستکه ماکول است بدایة لا نهایة مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربزه و در این قسم ظاهر اینست که حکم هر حالتی تابع الحالة است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اواخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول نه در اواخر پس سجده بر اینها در اول احوط جایز نیست و هم چنین است در اواخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه شکسته نشده میگوئیم سجده بر پوست آن جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و گردو بعد از انکه شکسته شد و مغز آن اخراج شد در اینوقت سجده بر اینها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست اینها در اینحال که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین پوست خربزه و هندوانه مادامیکه متصل است باصل خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول آن از پوست در اینوقت ظاهر اینست سجده بر آن پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد قسم چهارم عکس اینست باینمعنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة و بعبارة اخری که حالت ماکول بودن مسبوقست بحالت

غیر ماکول بودن مثل حرمها و دیمون و بر فعوانها وابنقسم ظاهر اینست که سجده بران جایز
نیست در جمیع احوال نظر با ینکه صادقست در حق همه در جمیع احوال که ماکول است مخفی
ماند اذا غیر ملکور شد حکم کندم وجلو شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بران جایز
نیست خواه قبل از دکوردن بوده باشد یا بعد بلکه سجده برابها جایز نیست اکو جه
در بنامه باشد واما پوست ابها پس ظاهر اینست که سجده برابها جایز نیست در حال
اتصال با صل وجایز است بعد از انفصال الاصل وقول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل
شدن ضعیفست و اخیر ملکور شد در حکم ماکول بود واما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل
ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود ندارد پس مراد ملبوسی که در اخبار استثنا شده
آنست که دران قوه و استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد تو منیع مقال مقتضی
که کفته شود نباتات بعد از اشتراک کل برابنکه در اقسام نباتات نباتی نباشد که بالفعل
ملبوس بوده باشد منقسم میشود بد و قسم یک قسم آنست که قوه و استعداد ملبوسیت
دران متحقق است مثل پنبه وکتان وقسم دیکر آنست که چنین نیست مثل غالب اقسام کیاه
لشک نیکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست وکلامیکه هست در قسم اولست باینمعنی
استعداد ملبوسیت کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا خیر مختار اولست پس سجده
بر قطن وکتان جایز نخواهد بود خواه قبل از ریسیدن بوده باشد یا بعد مثل او بافتن بوده
یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن وکتان قبل از غزل ضعیفست واضعف ازین قول بجواز
سجود است اکو چه بعد از غزل بلکه بعد از بافتن بوده باشد واینقول شاذ است و هرکاه
سجود چیزی باشد شک باشد از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما در اینصورت
اکر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف اینکه
واقع شود بر معتاد اللبس پس در این صورت صحیح نخواهد بود واز این قبیل است حصیر پس
هرکاه فلذ یک جزوی از جبهه واقع شود بران کیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است واکر واقع

سجود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان وآن کیاه باهم صحیح نخواهد بود بحث سیم در بیان
در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اکو چه مقتضای بعضی از کلمات سابقه عدم جواز
سجده است بر چیزی که خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص
ثابت شده است خواه ماخوذ بوده باشد از چیزیکه سجده بران جایز باشد یا نه مثل کاغذ
معمول از قطن وکتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اکو
چه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب ازاین یا بکو از غیر مقرون با حتیاط است و قول
جواز بکاغذ یکه ماخوذ بوده باشد از چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بسیار ضعیف
بلی هرکاه کاغذ را چیزی نوشته شده باشد خالی از این ما به الکتابه یا چیزیست سجده
بران جایز است مثل زبت حسینیه علی مشرفها الاف السلام والتحیه یا از کل دیکو یا از چیزیست
سجده بران جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر الاخیر یا کتابت محیط بر سطح کاغذ هست
موضع خالی از کتابت باقی مانده که کفایت نماید در صحت سجود یا مانده است پس مسئله
بچند صورت ملیشود اول آنست که ما به الکتابه از چیزیست که سجده بران جایز است در این صورت
شبهه در جواز آن نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده باشد یا نه دویم آنست که ما به الکتابه
غیر آنست یعنی چیزیست که سجود بران جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع
جبهه بران کفایت میکند در سجده در اینصورت بازجایز است در صورتیکه جبهه واقع
شود بر موضع خالی از کتابت سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است
باینمعنی موضع خالی از کتابت بقدر ملکور نیست در اینصورت ظاهر اینست که سجده صحیح
باشد پس عدم جواز مختص است باینصورت در تتمه دیکو جایز است با کراهت بلکه ممکن
که قول با نتفای کراهت در صورتیکه ما به الکتابه ما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر
این کراهت مختص بوده باشد در حق قاری مبصر پس در حق غیر جایز است من غیر کراهه بنابراین
کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست و هم چنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق اعمی

در حکم سجده بر چیزی باعتقاد آنکه سجده بر آن صحیح است بعد ظهور فساد آن ... بود

ثابت نیست اگرچه سجده در و(د)ن بوده باشد مبحث چهارم در بیان حکم سجده است
با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی باعتقاد آنکه آن چیز چیزیست که سجده
بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده
خواه باعتبار ذات آن بوده باشد مثل اینکه معلوم شد که آن استخوان بوده مثلا یا باعتبار
وصف آن مثل آنکه مشخص شد که چوب نجس بوده یا باعتبار هردو وهم بحسب ذات وهم
بحسب صفت در اینصورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای سجده است
یا بعد از رفع راس از سجده و در صورت اخیر در سجده واحده است یا در سجدتین متعدده اگر
در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن و علی التقدیرین
یا متمکن است از عدم رفع راس و تدارک این خرابی به که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه
سجده بر آن صحیح بوده باشد یا آنچیز را بیابد و در زیر جبهه خود قرار دهد یا متمکن نیست
اگر متمکن بوده باشد پس در اینمقام چند احتمال است اول آنست که عالم بحقیقت حال
بعد از اتیان بذکر واجب و متمکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح است
در اینصورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه
سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن با توقف اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه
فرض شود در اینصورت این شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن چیزیکه سجده بر آن صحیح
بوده باشد بجبهه را با این جایز خواهد بود بنابر این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن
جبهه را باین چیز یا برسانیدن آن بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو
که اگر آن موضعی که سجده بر آن صحیح است یا مساویست با موضعی که جبهه بر آن واقع شده یا پایین
تر است یا بلندتر است اگر مساوی بوده باشد در اینصورت اولی اینست که پیشانی را بکشد
تا برساند بآن موضع مساوی سجده بر آن جایز است مثل اینکه سر را گذارد در اول بموضعی
و مهر که مشخص شد که آن موضع نجس بوده در اینوقت پیشانی را میکشد تا برساند بموضع طاهر

و رسانیدن چیزی که سجده بر آن جایز است نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله احتیاط آن
اگر لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و هم چنین است اگر موضعی که پیشانی را بسوی
آن میکشند اخفض از آن موضع اول بوده باشد اگر حکم بتعین کشانیدن پیشانی نکنیم
یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی اگر سجده بر آن صحیح بوده باشد بر پیشانی بهمین
جهتی که مذکور شد و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اول بوده باشد در اینصورت خالی از آن
نیست که علو یا قائم است یا بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر اینست که رسانیدن چیزی را
که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این
تفصیل نیز در صورت اخفضیت نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر
پیشانی را در اول دفعه بر مثل زیارت دان ترنجی مثلا گذارده باشد و بعد از آنکه مشخص
شد مهر را حرکت دادن تا موضع زیارت دان ترا دبکشد اولی است از اینکه سر را از آنجا حرکت
داده بمهر رساند دوم آنست که عالم شد بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب در اینصورت
ظاهر اینست که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود
مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده این صحیح است یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب
در سجده را نموده است پس از این ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است
در وقتیکه عالم بوده باشد قبل از اتیان بذکر واجب که آن محل نجس است در اینصورت
اتیان بذکر واجب در آن محل جایز نیست و اما شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاتفاق
بذکر ثابت نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب باشد
تدارک آن بعد از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بلی در صورت مفروضه چند
ممکن است که قائل شویم برجحان جر جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد
بجهت درک ذکر مستحب هرگاه اتیان ننموده باشد و اما بجهت تدارک ذکر واجب ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع

راس از سجده و اشکال در سجده صحیح خواهد بود اول آنست که عالم شود بحقیقت حال قبل
از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح باشد
و نیز از رسانیدن چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد با عدم فعل منافی حکم در این
مسئله خالی از اشکال نیست و دور نیست که تفصیل داده شود در این مقام ما بین اینکه
این سجده را اخیر ساخت یا دیگری از آن علی التقدیرین با رفع راس متمکن خواهد بود از چیزیکه
سجده بران صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله منقسم بچند صورت میشود
اول آنست در سجده اخیر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست
در اینصورت دور نیست که بگوئیم سجده بران صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر
سجود نماید در همان حالت نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور شمول مستند بکره دلالت
میکند بر اعتبار دادن باثبات در چیزیکه جبهه بران واقع میشود نسبت بانچه مفروض
است در محل کلام دوم مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقع در سجده اخیر است
و عالم بحقیقت حال شد قبل از ذکر در حالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بران صحیح
بوده باشد لکن با رفع راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت نیز ظاهر اینست اتیان
بذکر در حالت در حق او متعین بوده باشد رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از تحصیل
چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم
زیادتی سجده با عدم ظهور دلیلی که دلالت کند بر جواز آن سیم آنست که در غیر سجده
است لکن اگر چه در حالت متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد نیست اما
بعد از رفع راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت نیز مثل دو صورت مذکوره
اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه
السجود اتیان ما بقی از سجود نماید در این صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام
در امور دینی مقتضی رعایت احتیاط است باعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است لکن

مهلاند

مهلت ندارد که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد نیست با عدم
فعل منافی در اینصورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل نموده بعد از رفع
راس استیناف نماز نماید مخفی نماند که انچه مذکور شد در جمیع ابواب مشابه مواردها الی اخرها
در سجده بر چیزی نیز جاری است چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر چیزی نمود با ملاحظه
بران یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد بود خواه بعد از زمان
نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صور
ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن رعایت
این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع راس از سجود است
در اینصورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان بان اگر بعد از اتیان بذکر واجب
بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد اجزاء بهمان حالت نماید رفع راس نموده نماز را
تمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد و اگر در این حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن
جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بایر رسانیدن [illegible] جبهه چنانچه نموده بعد از اتیان
بذکر اتمام نماز نماید و اگر در آن حالت متمکن از آن نبوده باشد یا با رفع راس متمکن از آن خواهد
بود با عدم فعل منافی یا نه علی التقدیرین این یا در سجود اخیر است یا دیگری از آن تفصیل حکم
بنحوی است که بیان شد یعنی اگر در سجده اخیر است در همان حالت اتیان بذکر لازم نموده
نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع راس متمکن از تحصیل طاهر ما یصح السجود علیه بوده باشد
یا نه و اگر در غیر سجده اخیر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه متمکن بوده باشد بعد
از رفع راس از تحصیل آن و اگر متمکن نبوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن با عدم فعل
منافی در همان حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین مقتضی
اعاده نماز است در صور اتمام که مذکور شد مبحث پنجم هرگاه مصلی شروع بنماز نمود
در صورتیکه متمکن بوده از وضع جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح بود و در اثنای نماز [illegible]

که دفع تمکن از او شد مثل اینکه بیدفعه عرش و سعی النشاده مدهید در وسط آنکه رود
مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفلی را ملدوان بهر بار برداشت و رفت و این شخص در این وقت
بود داست ما بین اینکه نماز را قطع نماید یا تحصیل چیزی نماید که سجده بر آن صحیح بوده باشد
یا نماز را با حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در اینمقام باین نحو که این او یا در ضیق وقت است
یا در سعه وقت اگر در ضیق وقت است بعلت اینکه اگر نماز را قطع نماید یا تحصیل نماید چیزی را
که سجده بر آن صحیح بوده باشد در ثانی نماز در وقت نخواهد بود در اینصورت ظاهر اینست
که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید در حین سجود و سجده بر کف
یا ثوب منفصل که بیان خواهد شد نماید و اگر موسع است معین است که نماز را قطع
نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید **بحث ششم** سابق
بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض و نبات موصوف مخفی نماند این قاعده استثنا
شده چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی دون وقتی و بعباره اخری بعضی
جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت
اول مصحف و دیگر چیز است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجود بر آن در جمیع
احوال ثابت است اگرچه متمکن از ارض و نبات بوده باشد دوم ثوب و سیم کف مصلی است
لکن این در صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد در اینصورت که متمکن
از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسیکه معمول
از قطن و کتان بوده باشد و هم چنین جایز است در اینصورت سجده بر خود قطن و کتان
نماید یا بر قطعه کرباس اگرچه جزء ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از غیر ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد و اما ثوب موضوع از پشم و نحو آن
دور نیست که سجده بر آن جایز نبوده باشد اگرچه از فصل برودت هوا بوده باشد لکن
با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده

باشد

باشد که ثوب از خود مصلی بوده اگرچه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص
لکن ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد مجملا ظاهر اینست که سجده بر ثوب مخصوص جایز بوده
باشد اگرچه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنا بر این چند احتمال
در اینمقام محتمل است **اول** آنست ثوب از خود مصلی بوده باشد و ملبوس او نیز بوده باشد
دوم آنست که ثوب ملک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد **سیم** آنست که ملبوس او
بوده باشد لکن ملک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد **چهارم** آنست
ملک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب جایز
بوده باشد مشخص است در صورت ملوکیت غیر جواز سجود مختص بصورت اذن و رضا در
جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب منفصل که
مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده
باشد ظاهر اینست که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود
بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن سجده نماید و مخیر است ما بین سجده
بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد اختیار نماید و در صورت مستور بودن
کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن ساتر نماید بلکه احتیاط این است نزع آن
ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن ساتر نماید نه بر کف و اما هرگاه آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده
باشد مثل دستکش از پوست یا از پشم در اینصورت حکم بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است
با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست همینکه متمکن
از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف میتواند نمود خواه
مانع از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز باشد بلکه همینکه در اول زوال متمکن از وضع
جبهه بر ارض نیست همانوقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که در آخر
وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همانوقت میتواند سجده بر ثوب نموده خواهد شد ظاهر

ثانی است اگرچه احتیاط در اول است و هم چنین است حال در تبدیل مکان با تمکن از سجود بر زمین مثل آنکه هم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل آنچه در این مقام باید دانسته شود آن است اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است ما بین هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و هرگاه متمکن از هیچ یک از این انواع ثلثه نبوده باشد در این صورت جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها بوده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و قیر و زرنیخ و امثال اینها و در صورت عدم تمکن نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که ارض بوده و نیز متصل از اینها مثل گلیم و ثوب معمول از آن و برف و امثال اینها و در صورتیکه متمکن از هیچ یک نبوده باشد آنوقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجود به پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود مبحث ششم واجب است محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشم و پنبه و وحل یعنی گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محلی از آن بنا نماید لازم است ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسر یا سجده ظاهر این است که اتیان بایماء در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت ایماء و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که عدول از سجود بایماء در صورتی نیست که وقت گل بحدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی که از بارش تر شده باشد لکن نه باین حد در این صورت نماز در آنجا جایز خواهد بود و سجده بطریق معهود میباید بعمل آورد

مبحث هشتم مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات که ماکول و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است

در بیان لزوم قرار گرفتن جبهه در محل سجده

در ... جبهه الاعضاء ... ما یصح السجود علیه در جبهه ...

بمحال سایر

بمحال سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آن است چونکه لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار بگیرد و آنها جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است چنانچه بتفصیل در مبحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله و مراد در این مقام آن است آنچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات از ارض بوده باشد این مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضا آنکه مذکور شد چنین نیست بلکه اگر در حال اختیار بوده باشد بهرچه واقع شود اگرچه بر قطعه فرش حریر و نحو آنها بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی نماید ببدن یا بلباس مصلی علاوه علم وجوب کذا استقرار شش عضو مذکور در حال سجود بر ارض و نبات از ارض علی التمام نیست کلامیکه هست در استحباب آن است که آیا در غایت الجبهه واجب بود بالاضافه بجبهه مستحب است بالاضافه بجمیع اعضای سبعه یا نه ظاهر جماعتی از اعاظم فقهاء رضی الله تعالی مقامهم اول است پس مستحب خواهد بود که دو دست و دو زانو و سر دو انگشت دو پا در حال سجود واقع سازد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و کلام این بنده گوید آن اگرچه مطلق است لکن ظاهر این است که باید مراد ایشان مرد بوده باشد چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر آنها لازم است و اینمان حکم باستحباب وضع آنها است بر ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر آن است که استحباب رعایت این نسبت بید و کف ثابت است پس مستحب این است که کفها را در حال سجود بگذارد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و دو انگشت دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در بعضی از صور رعایت آن مخالف باحتیاط است مبحث نهم در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محلی که سجده بر آن واقع میشود پاک بوده باشد و اما هرگاه متنجس بوده باشد سجده بر آن جایز نیست اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در مثل نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد علاوه اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل اشکال نیست و کلامیکه هست در این است

در بیان لزوم ... است ...

کذا یا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود و صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر وهم است بنا بر اجمال آنست اظهر که واجب است آنست که جبهه را بکل ادا بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد عملی بکند صادق باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده است بعضی عند یکوده اند که بقدر درهم از جبهه لا بد است ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن در اقل از آن نیز متحقق است بنا بر این هر گاه فرض شود محلیکه جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع آن قدر صادقست که جبهه را بارض مثلا گذاشته سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما علای این مقدر مضر بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بقدر مصا تعدی بمصلی نکند مگر در صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خونی بوده باشد کمتر از درهم در اینصورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در اینجا چند صورتست اول آنستکه محل کل جبهه ظاهر بوده باشد شکی در صحت در اینجا نیست بلکه این اکمل صور مسئله است دوم آنستکه محل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آنستکه محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس است در اینصورت اگر آن نجاست تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است و همچنین نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه متنجس بنجاستی بوده باشد که تعدی بمصلی و معفو عنها نبوده باشد بی شک نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضاء سبعه مذکوره پس طهارت محل آنها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هر گاه محال آنها کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه ببدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها

طهارت محل قدر معتبر در جبهه کفایت میکند در صحت نماز

بوده

۳۵

بوده باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود بجهة رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی **مبحث دهم** در بیان مرجح انواع چیزهائی است که در حال اختیار سجده بر آنها جایز نیست بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بسجده بر یکی از آنها بدانکه هر گاه کسی متمکن از سجده بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده بوده باشد نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب و نجس اضطرار که کدام مقدم نماید میگوئیم این متصور بچند صورت میشود اول آنستکه کدام مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس در اینصورت سجود بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هر گاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از ابریشم بوده باشد و هر گاه مختلف در صنف بوده باشد مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از ابریشم لکن نجس لباس ابریشمی بوده باشد در اینصورت نیز محل سجده بر لباس قطنی متعین است و اما هر گاه لباس نجس قطنی بوده باشد و طاهر لباس ابریشم در اینصورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم آنستکه او مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس مایصح السجود علیه و طاهر مالایصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در اینصورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود و همچنین است بر تراب نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد سیم آنستکه او مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس مایصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس مالایصح السجود علیه مثل سجود بر ثوب نجس در اینصورت ظاهر اینست که سجود بر نجس مایصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس مالایصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو راهست یکی باعتبار ذات آن چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول منحصر است باعتبار وصف چهارم آنستکه او مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس مالایصح

ظرف
السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت اگرچه مانعیت در هر دو
باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر اینست که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین
بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه
امر دایر شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس البته سجود بر
متنجس ما یصح السجود علیه متعین است بجهة آن در صورتیکه امر دایر بوده باشد ما بین سجود
بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس ما یصح السجود علیه بوده
باشد یا ما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع
آنچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود با ایماء
جایز نیست پس قول بعدول از سجود با ایماء در مثل این صورت ضعیف خواهد بود بلی هرگاه
فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در اینصورت ظاهر اینست که ایماء
بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس
که سجود بر آن جایز هست در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد
کلامیکه در اینمقام هست اینست اما سجده بر متنجس که جایز است در صورتیست که نجاست
تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجس از متنجس تعدی کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود
پس لازم است عدول از سجود با ایماء در چنین صورت با آنکه سجود بر متنجس جایز هست
اگر نجاست تعدی ننماید بمصلی ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود ما بین نجسی که معفو
عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول بوده باشد باشکال حکم شود
بلزوم سجود و عدم جواز عدول با ایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود ما بین
کسیکه جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه
جبهه او طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعیین سجود بر آن متنجس اگرچه
موجب تعدی نجاست میشود بجبهه نظر باینکه معفو منه اینست که جبهه نجس است و دلیلی

که منع کنند

که منع کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است
که حکم شود باز بتعیین سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر متنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که
در اینجا مسوغ عدول بوده باشد با ایماء در نظر نیست مشخص است که تکلیف بنماز ثابت است
و دلیلی بر جواز عدول از سجود با ایماء در اینحالت ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود
اگرچه موجب نجاست جبهه شود و در اینصورت اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری
با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم دارد بر صلوة با سجود در
صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز را با سجده
مقدم دارد بر نماز با ایماء عجل الله تعالی فرج ولیه لرفع الشبهات و حل المشکلات آبائه الامجاد السادات

[illegible] در حکم اشتباه چیزیکه سجده بر آن صحیح است بچیزیکه سجده بر آن صحیح نیست
بدانکه هرگاه ما یصح السجود علیه مشتبه شود بما لا یصح علیه السجود بحسب وصف مثل آنکه موضعی
از زمین نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب در این
صورت یا مضطر است در نماز در اثنای آن یا نه اگر مضطر است باینمعنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر
نیست پس اشکال سجده بر این موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر بآنچه در سابق بیان
شد که هرگاه متمکن نبوده باشد از سجده بر ارض غیر نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و این
در صورتیکه متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست بر ثوب طاهر نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه
متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس خالی از اشکال نیست نظر بآنچه در سابق بیان شد
در صورتیکه امر دایر بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس متعین است سجده
بر ثوب طاهر و با وجود آن سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم
نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب در اینصورت که محل کلام است حکم بجواز سجود بر آن مشکل است
بلکه دور نیست در چنین صورت ایماء متعین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر
بوده باشد خالی از این نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور

مثل انکه یک موضع از اطاق نجس شده باشد و ممکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر از این پس در امثال این دو صورت سجده در ان موضع جایز نیست پس لازم است که ایشان نماز در موضع دیگر بکنند یعنی در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در اینمقام انست که در اجتناب از سجده بر ان مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر محصور در اینمقام بمقتضای مقابله انست که در اجتناب از ان صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم ان اغلب ناس است **فصل هفتم** در اذان و اقامه است و در این چند مبحث است **مبحث اول** در فضیلت انها است بدانکه اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در اینمقام اقتصار میشود بذکر قلیل از ان نظر باینکه اطاله مرا موجب رغبت الناس و باعث تنبیه امثال ما غافلان است پس میگوئیم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق عم مرویست که این بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیاء و مرسل صلوات الله علیه و اله فرموده هر کس از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث صحیح دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه بگوئی این باعث میشود که دو صف از ملائکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در ان نماز و اگر اقتصار باقامه تنها نمائی یکصف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیثی وارد شده که امتداد ان صف ملائکه از مشرق تا مغرب و این حدیث از زبان جناب حضرت رسالت پناهی هم روایت شده که انحضرت فرمود کسیکه اذان بگوید و مقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت و همینکه مؤذن با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملئکه و مینویسد چهل هزار ملئکه در نامه عمل او ثوابی که مترتب میشود

در فضیلت اذان و اقامه

بگفتن اشهد ان محمدا رسول الله اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همینقدر که مذکور شد در اینمقام کافی است و ظاهر است که اینها در صورتیست که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله این است که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم عز شانه و ملتفت این باید شد که ان معبود من چنین معبودیست که از جمله اثار قدرت ان معبود متعال است خلقت اسمان و زمین با عالم ماده و مدت و انتفای معاون و انصار و لوست عالم مبانی الفهم قاطبه عباد و خطورات قلبیه محض خطور دنز داوست عیان و اذعان بحقیقت این اعتراف در غالب احوال منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب شکوه سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و منکر و معنی شهادت برسالت ان فخر کاینه موجودات انست که ملتفت بجلالت ان نفس مطهر و ذات مقدس السید انبیاء و مرسل شده که جلالتی داشته که لیاقت رسالت از جانب حضرت رب العزة تعالی شانه مشرف شده و امین خداوند عالم جل جلاله شده در تبلیغ و رسانیدن محبوبات و منهیات و مبغوضات بقاطبه موجودات مستحق است امین بودن از جانب خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادات است فوق همه سعادات و شرافتی است اسنی کافه مراتب مستحق است که هرگاه حال مؤذن در وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها اقتدا خواهند نمود باو ملائکه مقربین و فایز خواهد بود بسعادات و عطایای مذکوره از جانب خیر جواب جهال فریب حیله شان پس عاقل فطانت فریب نیست که خود را از شرافت این سعادات محروم نماید و معنون حسنات امین کسیست که خود را از نظر هموا جس و وساوس شیاطین از امثال این کرامات عظیم محروم اعادنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالحرمان و اعاننا بفضله و کرمه للفوز باشرف ما یعود به اولیائه فی غرفات الجنان بحق اکمل اولیائه و انبیائه الطاهرین القاطبین الخلق من الانس و الجان **مبحث دوم** در ذکر اختلافیست بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه در وجوب و استحباب چند قول **اول** انست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز جمعه بوده باشد

اختلافات علما بین در وجوب و استحباب اذان و اقامه

مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر و مستحبست
در حال انفراد و اینقول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره
سیم آنستکه اقامه واجبست در جمیع نمازها و اذان واجبست در نماز جمعه و در نماز صبح
و نماز مغرب اگرچه این دو نماز فرادی بوده باشد و مستحبست در ظهر و عصر و عشا و اینقول
حکایت شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل قول سیم آنستکه اذان و اقامه واجبست در نماز
جماعت مطلقا و همچنین واجبست در نماز صبح و مغرب اگرچه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است
در نماز ظهر و عصر و عشا و اینقول ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه چهارم آنستکه هر دو
مستحبست مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهریه بوده باشد یا اخفاتیه
واجب بوده باشد مثل جمعه و پنج نماز و قضائی بوده باشد یا ادائی و این مشهور ما بین فقها است
و مختار ما بین اقوال است مخفی نماند محل اذان و اقامه قبل نماز یومیه و نماز جمعه است در سایر
نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در
صورت حضور امام یا مستحب مثل صلوة آیات مبحث سیم در فصول و مهیه اذان و
اقامه است بدانکه فصول اذان هیجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادت بر توحید دو
بعد از آن شهادت برسالت هر یک دو مرتبه و اما شهادت بر ثبوت ولایت در حق مشکاة
معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة من رب العالمین پس این
از اجزای اذان نیست نه جزو لازم و نه اجزای مستحبه و ظاهر میشود اطباق فقها بر این مگر
مرحوم علامه مجلسی نور الله مرقده در بحار فرموده که از اجزای مستحبه از آنست لکن اضاف
اینست که حکم بجزئیت آن ضعیفست اگرچه مستحب بوده باشد لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی
مذکور است که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه کسی بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید
بگوید علی امیر المؤمنین بنا بر این هرگاه کسی بعد از شهادت برسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین
بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزو از آنست اثبان بمستحب مطلق کرده خواهد بود چونکه

جماعتی از فقها قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر ایشان فرموده اند که در اخبار
شاذه مذکور مقلم بها از اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنا بر این هرگاه موذن
بعد از فراغ از شهادت برسالت شهادت بر امامت و ولایت هر دو را جمع نماید یا بگوید اشهد
ان امیر المؤمنین علیا ولی الله موافقت بمرده و عبث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت از اذان
بلکه بقصد امتثال باین حدیث مجملا بعد از فراغ از شهادت برسالت از اجزای اذان شش فصل است
یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین نحو بترتیب که مذکور شد هر یک را دو بار
بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل هیجده جزو اذان تمام میشود و اجزای اقامه
مثل اجزای اذانست تفاوت نیست ما بین اینها مگر بسه چیز دو چیز در انتقاص و یکی در ازدیاد
اول آنست که تکبیر در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار دوم آنستکه تهلیل در آخر اقامه
یکبار است و در آخر اذان دو بار چنانچه مذکور شد سیم آنست که بعد از حی علی خیر العمل
در اقامه باید دو بار قد قامت الصلوة را دو بار مبحث چهارم اذان و اقامه اگرچه بنا بر مشهور
در حق مستحبست لکن مبالغه و اهتمام در رعایت اینها میباید نمود خصوصا در صلوات جهریه
سیما در نماز مغرب و صبح و خصوصا در نماز جماعت نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقها
قدس الله تعالی ارواحهم قائل بوجوب اینها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در این دعوی
اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال باینهاست در جماعت و فرادی در نمازهای
جهریه و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد در نماز اخفاتی بوده باشد
لکن مواردی چند است که اذان در اینها ساقط است چنانچه چند موردی است که اذان
و اقامه هر دو ساقط است اما مواردیکه اذان تنها در اینها ساقط است اول سفر است
بدانکه عمل در سفر نسبت باذان و اقامه بدو طریق میشود اول آنست که اتیان نماید
باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی
دوم آنست که ترک اذان نماید بالمره و اقتصار نماید در جمیع فصول از اصل اقامه بطریق

در سقوط اذان

در سفر

معهود ظاهر اینست هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان با قامه تنها مروی نشده اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنا بر این افضل آنست که ترک اذان نموده بالمره و اتیان با قامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در اینمقام بطریق رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود تفاوتی که هست اینست مبالغه و اهتمامی که در اذان در حضر هست در سفر نیست دویم از مواضعیکه اذان ساقط است مزدلفه است توضیح مقال آنست که بعد وقوف حاجی در عرفات از زوال روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ نمایند از عرفات بسمت مشعر و اولی این است که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده تا وصول بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب را گفته اتیان بنماز مغرب نماید بعد از نماز مغرب باتیان بنماز عشا مینماید بدون اذان خواه فاصله متحقق شود ما بین دو نماز یا نه سیم از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در اینوقت اذان عصر و اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب تماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت اذان عصر و اذان عشا ساقط است بنا بر این هرگاه اتیان بدو رکعت از نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد و اما اتیان ببعضی از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیدة النساء صلوات الله علیها و امثال آن ظاهر اینست که منافی با صدق جمعیکه مناط در سقوط اذان نبوده باشد پنجم صورت استماع اذان غیر است بدانکه اینمسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست کسی که اراده داشت که اتیان بنماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را که آن مؤذن اذان بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجدی هست در آن ائمه متعدده نماز بجماعت بعمل میآورند یکی از ائمه داخل مسجد شد در حالتیکه مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه

مؤذن آن امام نبوده باشد یا غیر امام و این امام استماع آن اذان نمود در اینصورت ظاهر این است که این امام مستمع اجتزاء بآن میتواند نمود دویم آنست کسی اراده جماعت داشت استماع اذان از منفرد نمودن در اینصورت نیز ظاهر اینست امام جماعت اجتزاء باستماع آن اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید با عدم اذان سیم آنستکه منفرد استماع اذان مؤذن جماعت نمود چهارم آنستکه منفرد استماع اذان از منفرد نمود در اینهر دو صورت نیز مصلی در اذان اکتفا باستماع آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را نموده باشد ظاهر اینستکه در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع آن اذان میتوان نمود اینها در صورتیکه اتیان بنماز نماید بهمان وصفی که حین استماع اذان ناوی این وصف بود ظاهر است و اما هرگاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفی که حین استماع ناوی این بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان بنماز بجماعت نمود و بعد رای او منفسخ شد خواهد نماز منفرد را بعمل آورده باشد یا بعکس آن مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفردا اتیان نموده باشد بعد خواهد اتیان بنماز جماعت نموده باشد آیا حکم در صورت انحراف رای مثل صورت عدم انحراف است پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان در اینصورت لابد منه است دور نیست که در اینمقام تفصیل داده شود ما بین عدول از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رای او منفسخ شد خواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت بعمل آورده باشد و در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع بخلاف این در قسم ثانی پس هرگاه استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نماید در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خواه اختیارا انفراد یا اختیارا نموده باشد یا با ضطرار بمعنی آنکه

از جماعت بوده باشد باز مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهند آمد
که با او اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست که در هر دو صورت اکتفا
بهمان اذان مسموع میتواند نمود خصوصا در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار علم نکون از جماعت
بوده باشد این در صورت عدول از اقوی باضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی
بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در اینصورت
میگوئیم اجزاء یا بنا اذان مسموع نمیتواند نمود خصوصا در صورتیکه نیت انفراد با علم بنکون
از جماعت بوده باشد محتمل است در اینمقام تفصیل داده شود ما بین آنکه اذان مسموع
اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجزاء و در ثانی بعدم جواز
اجزاء و تنقیح مقام مقتضی اینست که بگوئیم مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت
یا انفراد و علی التقادیر اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر یا اثبات
بنا و مبنا باید بهمان وصفی که حین استماع اذان ناوی این بود یا بر خلاف آن پس اقسام در مسئله
هشت است اول آنستکه استماع اذان جماعت نموده حین استماع اذان عازم جماعت بوده
و اثبات بنا نیز بهمان قصد یعنی بجماعت بخواهد نموده باشد در اینصورت بی اشکال اذان
ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست دوم آنستکه استماع اذان منفرد نموده و در
حین استماع عازم جماعت بود و بهمان قصد نیز میخواهد اثبات بنا نموده باشد در این قسم
نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند نمود سوم آنستکه استماع
اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد اثبات
بنا نموده باشد چهارم آنستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد
بود و بهمان قصد نیز میخواهد اثبات بنا نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر این است
که حاجت باذان نبوده باشد پنجم آنستکه استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان
ناوی جماعت بود بعد بدای او از جماعت معرض شد میخواهد اثبات بنا منفردا نموده باشد

ششم آنستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود بعد
خواهد بنا را منفردا اثبات نموده باشد در این دو صورت نیز در نیست که حاجت باذان
دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود هفتم آنستکه استماع اذان
منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم آنستکه استماع
اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت
عدول از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر اینست که اکتفا باذان مسموع نتواند نمود
پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان نموده باشد باید اذان بگوید و اما قسم ثانی
پس اگرچه در صورت اجزاء باذان منفرد جماعت شده است در منفرد جماعت لکن در نیست
که اکتفا نتواند نمود بلکه میباید اذان بگوید تا ثواب تحصیل اذان نموده باشد اگر کسی
گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باذان منفرد نمود در جماعت نمیشد مفروض اینست
که شما اکتفا بان میتوانید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه استماع اذان منفرد نمود و حین
استماع عازم این بود که نماز بجماعت عمل آورده باشد در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد
میتواند نمود در جماعت و در اینصورت نیز چنین خواهد بود بعد از آن قصد جماعت پس باید
اجزاء توان نمود خصوصا در صورت اخیره که اجزاء باستماع اذان جماعت در اذان جماعت خواهد
بود جواب این است که اگرچه چنین است لکن چونکه اجزاء در واجبات و مستحبات عبادات بفعل
غیر مخالف اصل است پس لازم است که اقتصار شود در مخالفت اصل بقدر یقین که ظاهر از نص است
و ظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در صورت است که اختلاف در بین قصد حین
استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک بان در صورت تغایر
ما بین قصدین ممکن نیست بنا بر این میباید در صورت تغایر قصد اثبات باذان نماید
یا مؤذن سنت بوده باشد و بعبارة اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا صلوة الا باذان و
اقامة آنستکه هر نمازی میباید باذان و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد قصد

وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت مغایرت پس مخصص معلوم
نیست بلی هرگاه عدول راوی با ضعف بوده باشد چنانچه مذکور شد در آنجا ممکن است که
متمسک شویم بطریق اولی دون عکس آن لکن تفصیل آن موقوف است بتأمل تام بعد از استمداد
توفیق از فیاض عالم ببرکت ارواح مطهرهٔ ائمهٔ انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از آن تتمیم مطالب موقوفه
بقید دیگر مقام مقتضی آن بود میگوئیم در اینجا و قایقی چند هست مناسب است که تنبیه بر آنها
شده باشد اول آنست استماع اذان که مغنی میگرداند از اذان آیا استماع جمیع فصول اذانست
یا استماع بعضی نیز کفایت مینماید در این ظاهر اول است پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در
حکم بسقوط اذان ثانی آنست حکم باینکه باستماع اذان موجب سقوط اذانست در صورتی است
که حین استماع عازم نبوده باشد پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع
اذان عازم شد که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگر چه عازم بنماز
شود بعد از استماع اذان بدون فاصله سیم آنست استماع اذان اینکه موجب سقوط اذان میشود
در صورتی نیست که استماع اذان نماز معینی بوده باشد که این شخص عازم اتیان بآن نماز بوده باشد
پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان عصر نموده باشد یا بعکس ظاهر اینست
که اذان ساقط نبوده چهارم استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن
ناوی این بوده باشد که اذان بجهت نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل
اینکه اذان بقصد تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذان نموده باشد که خلف مسافر گفته شده باشد این
موجب سقوط اذان نماز نمیشود و هم چنین استماع اذان در گوش راست مولود نموده باشد
باستماع اذان در گوش کسیکه زایل العقل نموده تا جهل یا در گوش کسی که سوء خلق بهم رسانیده
باشد و هکذا مجملا استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود و استماع اذانی است که
مؤذن اتیان نماید بقصد اتیان بنماز نه مطلق استماع اذان اگر چه این از آنچه در سیم مذکور
شد مستفاد میشود پنجم در استماع اذان در صورتی مسقط اذانست که اذان مؤذن

صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد خواه با خلال بعضی فصول اذان
یا با خلال بعضی کلمات آن بلکه بعضی احرف بعضی حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست
در هیچ یک از این صور مسطوره استماع چنین اذان مسقط اذان نبوده باشد و هم چنین است
هرگاه در فقرات اذان کلا او بعضا تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط بسبب استماع
اذان در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه استماع اذان زن نماید اکتفا کفایت
در سقوط اذان اصغا نخواهد بود اگر چه آن زن از محارم او بلکه زوجهٔ او بوده باشد این
در حق مردانست و اما در حق زنان با بعضی ضعیفه استماع اذان از ضعیفهٔ دیگر نمود باستماع
اذان مرد نمود لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایت بکند در حکم بسقوط اذان زن
بلکه در غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر اینست چنانچه استماع اذان مؤذن
جماعت و اذان منفرد کفایت میکند در حکم بسقوط اذان مستمع چنین است استماع
اذان مؤذن بلد خواه معلوم شود که بعد از اذان بلا فصل اتیان بنماز نماید یا نه
بلکه اذان بجهت محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی
نخواهد بود از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهت نماز نبوده باشد استماع
آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور مختص بنماز اداییست یا
در اذان نماز قضا نیز ثابت است در نیست که مختص بنماز اداییه نبوده باشد بلکه در
نماز قضا نیز ثابت بوده باشد لکن تفصیلیکه محتاج به بیان است پس میگوئیم در این مقام
چند احتمال است اول استماع اذان نماز اداء در حق کسیکه عازم اتیان بنماز اداست دوم
استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز قضاست سیم استماع اذان نماز ادا در حق
کسیکه عازم اتیان بنماز قضاست چهارم عکس اینست یعنی استماع اذان نماز قضا در حق
کسیکه عازم اتیان بنماز اداست اول حکم آن مفصلا بیان شد دوم مستور چند صورت
میشود توافق در نوع صلوة و تخالف در آن اما صورت تخالف مثل اینکه کسی اذان کفت

استماع اذان مسقط [illegible]
[illegible] مؤذن [illegible]

[illegible] اذان مؤذن [illegible]
[illegible] موجب سقوط اذانست

[illegible] اذان در صلوة [illegible]
[illegible]

سماع بعضی فصول اذان
کفایت نمیکند [illegible]

استماع اذانیکه مغنی از اذان
است در صورتی نیست که اذان
نمازی بوده باشد که این شخص
عازم اتیان باو است

بجهت اینکه ایشان بنماز ظهر قضائی کنند و دیگری استماع اذان نمود لکن عازم این هست
که ایشان بنماز صبح قضائی نموده باشند درین صورت حکم بسقوط اذان در حق مستمع
ممکن نیست و اما در صورت توافق پس این منصور بلکه در صورت میشود یکصورت
اینست کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهری ازو فوت شده و دیگری نیز نماز ظهری
ازو فوت شده لکن یکروز قبل هر دو در یک وقت عازم این شده اند که ایشان
بنماز ظهری قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع آن
اذان نمود ظاهر اینست درین صورت نیز استماع اذان کفایت در حکم بسقوط اذان
نماید صورت دیگر آنست یک نماز از هر دو یک وقت فوت شده مثل اینکه نماز
ظهر روز یکشنبه اول فلان ماه از دو نفر فوت شده هر دو در یکوقت اراده نموده اند
که قضا نموده باشند یکی اذان بجهت نماز گفت و دیگری شنید درین صورت ظاهر اینست
که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع میشود پس اذان ادا و ساقط خواهد بود
سیم نیز منصور بلکه در صورت میشود توافق در صنف و تخالف در آن اول مثل
اینکه کسی اذان گفت بقصد اینکه ایشان بنماز ظهر اداء نموده باشد و دیگری استماع
آن اذان نمود با عزم با ایشان ظهر قضائی دوم مثل اینکه مستمع اذان در این فرض عازم این هست
که ایشان بنماز عشای اداء نموده باشد ظاهر اینست در هیچیک از این دو صورت
حکم بسقوط اذان نماز قضا نمیتوان نمود و هم چنین است حال در قسم چهارم یعنی
استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز اداء نمیتواند شد خواه در
صورت توافق در صنف بوده باشد یا صورت تخالف نعم الست ایحکم بسقوط
اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم است از صورت
استماع و سماع اگرچه متیقن اول است لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت استماع
نداشته باشد پس در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است و هم ایحکم چنانکه

در سماع

در سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه را هر دو را
از مؤذن و مقیم بشنود سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه
است و اما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از اقامه نیست و اما
سماع اقامه فقط پس هرگاه بعلاوه قصد ورود از اینشخص صادر نشده باشد و استماع
اذان نیز ننموده باشد چنانچه مفروض است مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن
حاضر نبوده یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه تنها نمود پس اینشخص سامع فقط حکم
بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر ایشان بنماز عامل ظاهر اینست که حکم بسقوط اقامه
در حق او ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید یا استماع اقامه
فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگوئیم
استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را ترک نماید یا نه باز هم ظاهر اینست
که حکم مذکور در صورتی نیست که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل عرفی مشغول نماز شود
و اما هرگاه فصل متخلل شود درین صورت از اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست و از دهم
ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه در صورت مسطوره ما بین العزیمه نبوده باشد
که ممنوع بوده باشد اینشخص از اذان و اقامه ایشان بر دو میتواند نمود بلکه دور نیست
که عدم اجتزاء باذان و اقامه مسموع و ایشان با آنها نموده اولی از اجتزاء نموده باشد
خصوصا نسبت باقامه پنجم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است در روز عرفه است
یعنی اذان نماز عصر در آنروز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن
کلامیکه هست در اینست که آیا این حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا شود یا
عام است ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه قصد
دعای موظف در آنروز نداشته باشد ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمت
بوده باشد پس اذان عصر در آنروز جایز نیست ششم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است

عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان بنماز جمعه نماید یا بنماز ظهر بنابر التخییر جماعتی از فقها
ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده که اگر ایشان نماز جمعه نموده باشند اذان عصر
ساقط است و اگر ایشان نماز ظهر نموده باشند ساقط نیست مختار در نزد حقیر عدم سقوط است
پس اذان عصر روز جمعه مثل اذان عصر سایر روزها ساقط خواهد بود اگرچه اتیان
بنماز جمعه نموده باشد هفتم از مواضعیکه اذان ساقط است در صورتیست که کسی داخل
مسجد شد بقصد نماز بود و حال آنکه اهل مسجد مشغول نماز جماعت بوده باشند خواه در اثنای
نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند
اعم از اینکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد یا نه چونکه عازم این بود که اقتدا نماید
با امام همان جماعت یا با امام جماعت دیگر بلکه هرگاه امامت جماعت دیگر خواهد نموده باشد باز
ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه خواهد نماز منفردا اتیان نماید باز ساقط خواهد
بود خواه امام جماعت معلوم العدالة بالنسبة این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلی هرگاه
فرض شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص در اینصورت ظاهر اینست
که اذان ساقط نباشد پس اقسام این مسئله متعدد است اول آنست داخل مسجد شد بقصد
اینکه اقتدا با امام جماعت نموده باشد دوم آنست که داخل در مسجد شد بقصد اینکه امامت
نموده باشد بجهت جماعت دیگر سیم آنست که داخل مسجد شد بقصد آنکه نماز منفردا اتیان نموده
در جمیع این سه صورت وقتیکه داخل شد در حالیکه امام مشغول نماز جماعت است در اثنای نماز
امام داخل مسجد شد یا بعد از فراغ امام از نماز لکن با بقای صفوف در جمیع این سه
صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط است اینکه در صورتیست که این شخص عازم اتیان همان نماز
بوده باشد که امام مشغول آن بوده یا فارغ شده باشد از آن و اما هرگاه چنین نبوده
باشد مثل اینکه امام مشغول نماز ظهر یا مغرب بود و این شخص عازم اتیان نماز عصر یا نماز
عشا بوده باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست پس میباید اتیان باذان و اقامه

در سقوط اذان و اقامه است در حق کسیکه داخل مسجد شود در صورتیکه امام مشغول اذان ... بوده باشد

نموده

نموده باشد و اما هرگاه امام مشغول نماز عصر یا نماز عشا بوده باشد و این شخص عازم
اتیان نماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در اینصورت دور نیست که هیچیک از اذان
و اقامه ساقط نبوده باشد در این مقام مباحث چندی هست که تنبیه برآنها مناسب است
اولی آنست این حقیر مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط است این در صورتیست که نماز جماعت
در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده باشد مثل اینکه نماز جماعت در خانه هست
یا در صحرا است چنانچه در سفرها غالبا چنین است در اینصورت اگر کسی در آن مکان خواهد اتیان
بنماز نموده باشد اذان و اقامه میباید بگوید اگرچه اتیان بنماز در صف جماعت نماید مگر در صورتیکه
اقتدا نماید با امام جماعت مثلا هرگاه کسی در صحرا اتیان بنماز جماعت مینماید و یکی از اهل بقصد
اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز وقتیکه ملحق بصف جماعت شد امام از نماز
فارغ شده بود در اینصورت این شخص اتیان باذان و اقامه هر دو مینماید اگرچه اتیان بهمان نماز
در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در محلیکه اتیان بجماعت شود
در صورتیست جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد چنین نیست دوم
آنست حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتیست که صلوتین متحد بوده باشد در نوع و صنف
پس هرگاه نوع نماز مختلف بوده مثل اینکه امام اتیان بنماز ظهر بوده یا مینماید و این شخص
میخواهد اتیان بنماز عصر نموده باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست و هم چنین است
حال در نماز مغرب و عشا یا بعکس آن باین نحو که امام مشغول نماز عصر یا عشا است و این شخص
میخواهد منفردا اتیان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر اینست
که ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن مختلف بصنف
بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص
قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر ادائی فارغ شد و این شخص میخواهد در صف جماعت اتیان
بنماز ظهر قضائی نموده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد سیم

الثنت مکان این شخص با مکان جماعت عظیم هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه جماعت
در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید
از سمت جماعت بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت بوده باشد
چهارم الثنت که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتیست که امام جماعت باعتقاد
این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد ظاهر اینست که اذان
و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام صحیح بوده و صف بوده و این شخص
اثبات نماز در صف جماعت نماید بنابراین پس هرگاه سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد
عدالت امام است یا انکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم الثنت
که سقوط اذان و اقامه در صورتیست که داخل در مسجد شد در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است
و اما هرگاه داخل در مسجد شد بعد از فراغ امام پس این منصور بچند صورت میشود یکی
الثنت که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشند شبهه در سقوط اذان و اقام در این مقام نیست
دوم مقابل اینست باین معنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد شکی در ثبوت اذان
و اقامه در این صورت نیست سیم الثنت که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی هستند باشند
این منصور نیز بچند صورت میشود اول الثنت اکثر از اهل جماعت که رفته اند اکثر نماز در باقی دوم عکس
الثنت یعنی اکثر باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از انچه متفرق شده اند سیم الثنت
که باقی از اهل جماعت مساوی اند با متفرق شده ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثلثه است
بنابراین پس بقای بعضی از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلام بکه در این مقام
هست اینست یا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا بجهة اتیان بتعقیب است ظاهر
اول است در صورتیکه باقی بسیار بوده باشد بحدیکه نتوان گفت که اهل جماعت
متفرق شده اند و ثانی است در صورتیکه باقی قلیل بوده باشد با بقای انها صادق
باشد تفرق اهل جماعت و در این تفصیل والنسر میشود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر

اینست

اینست که مطلق بقا کفایت نماید بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارف است که بعد از نماز باقی
میمانند و اما هرگاه بعض اهل جماعت یا اکثر از انها باقی مانده اند زیاده از قدر متعارف مثل انکه
در وقت فریضه عصر فارغ شده اند مشغول شده اند بدعا تا غروب یا حوالی غروب
یا در وقت تهجد بعد از فراغ از صلوة مشغول شده اند بعد استفتاح تا غروب یا اشبهای
فقد است بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شده اند بعبادت در این چند صورت هرگاه
داخل در مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر حوالی غروب یا بجهت اتیان بنماز عشا نزدیک نصف
شب ظاهر اینست که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صفوف متفرق نشده باشد
بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام الجماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده
باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست اگر امام ان
عادل است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر ... است دور نیست که در این صورت هم
تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی
بثبوت والشکر لله الجمیل الودود هفتم الثنت که ایا این حکم مختص است برجال یا در حق نساء
نیز ثابت است تحقیق مقام مقتضی تفصیل است یا این نحو امام یا مرد است یا زن و هم چنین است
کلام در انکسی که داخل در مسجد میشود پس مسئله منصور بچهار صورت میشود اول
الثنت که امام جماعت مرد است و انکس که داخل در مسجد میشود ان نیز مرد است این قسم ها
که مذکور شد دوم الثنت که امام جماعت مرد است لکن انکس که داخل میشود در مسجد بقصد
نماز زن است در این صورت اگرچه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر
اینست که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال اکد است و مبالغه
و اهتمام در حق انها بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در این صورت دال بر
سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم الثنت که امام جماعت زن است و داخل در مسجد
مرد در این صورت اگرچه اشکال میتوان نمود در حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت

بوده باشد چهارم آنستکه امام جماعت زن بوده و داخل در مسجد بقصد نماز هم زن
اما اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب
بوده باشد پنجم آنستکه سقوط اذان و اقامه در اینجا آیا بعنوان حتم و لزوم است یعنی
اتیان بانها جایز نخواهد بود یا بعنوان رخصت است پس اتیان باذان و اقامه نمودن در اینصورت
اگرچه جایز هست لکن مرجوحست ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در ترک است ششم از مواضعیکه
اذان و اقامه هر دو ساقط است در حق کسی است که وارد شده باشد جماعتی منعقد شده اما
مشغول نماز هست جماعتی یا واقتدا نموده اند در اینصورت میتواند اینشخص ترک اذان و اقامه
نموده ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیر
مسجد و همچنین است حال هرگاه دید کسیکه مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است
منفردا در اینصورت اینشخص میتواند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا باینشخص نماید هفتم
از مواضعیکه اذان ساقط است در غیر نماز اول از نمازهای قضائی است که اتیان بانها نماید
در عقب یکدیگر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود که شکی نیست در اینکه چنانچه
اذان و اقامه ثابت و راجح است در نمازهای ادائی ثابت و راجح است در نمازهای قضائی
بنابراین هرگاه اتیان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نمازی اذان و اقامه
بگوید و اما هرگاه اتیان بانها متصل بهم نماید در اینوقت اتیان باذان و اقامه مینماید
در نماز اول و در سایر نمازها اگرچه ده روز بوده باشد اکتفا مینماید باقامه تنها
با اینمعنی که رجحان اتیان باذان در غیر نماز اول در صورت مذکوره معلوم نیست و معتبر
در این اتیان بان نمازهای قضائی است عقب همدیگر بدون فصل خواه در موضع واحد
بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکه هست در اینجا آنست که آیا این حکم مختص بصورتیست
که نماز قضا از خود اینشخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل
نماز دیگری را اینشخص لازم شده باشد باجاره یا بغیر آنکه این نماز نماز بیست که از منوب عنه فوت

شده پس فعل نائب نماز دیگری از نماز بیست که فوت شده از منوب عنه یا غیر چنین نیست
اگر اول است در اینصورت بگوئیم حکم این آنست که مذکور شد در صورت اتیان بصلوات متعدده
مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوئیم اذان ساقط است در هر نمازها
خواه اتیان بنماز نماید متوالیه یا بفاصله و از اخبار مذکوره معلوم میشود که نه موضع است
که اذان ساقط است و سه موضع از این نه موضع اقامه هم ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هر
دو ساقط است مبحث پنجم هرگاه کسی اتیان باذان و اقامه نمود بنیت اینکه اتیان بنماز
فرادی نموده باشد یا بجهت آنکه کسی نبود که جماعت با او منعقد شود بادای او بجماعت بعد
او میسر شد خواست نماز بجماعت اتیان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر اینست که اکتفا باذان
اذان و اقامه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه تادیه سنت موقوفست باذان و اقامه دیگر
خواه همین شخص اعاده نماز اذان و اقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری اتیان بانها نماید
فرقی نیست در اینمقام مابین آنکه خود اینشخص خواهد امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن در
صورتی نیست که اذان و اقامه از امام یا غیر امام بقصد جماعت صادر شده باشد و الا حاجت باذان
و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود
کسیکه اتیان باذان و اقامه نمود بقصد اینکه منفردا اتیان بنماز نموده باشد بعد رای او قرار
گرفت که اتیان بنماز جماعت نموده باشد یا بنحویکه امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو
صورت اذان و اقامه ضرور است در قسم اول اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده بقصد انفراد
نمیتواند نمود و در قسم ثانی آنکسیکه امامت میکند اکتفا باین اذان که از ماموم صادر شده بنیت
انفراد نمیتواند نمود لکن این در صورتی نیست که امام استماع این اذان را نموده باشد یا استماع نموده
باشد لکن حین استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد و وقت استماع ناوی جماعت
بوده در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا میتواند نمود چنانچه در سابق مفصلا بیان شد مبحث ششم
معمول در نماز یا اتیان باذان و اقامه است یا باخلال هر دو یا باتیان باذانست و اخلال باقامه یا بعکس آن

اذان و اقامه در بجهت نماز فرادی کفایت نمیکند در نماز جماعت

و در صورت اخلال بهر دو یا ببعض اخلال متعدد خواهد بود باساهیا لیس اقسام
مسئله هفت است اول آنست اتیان باذان واقامه هر دو نموده بعد از آن شروع بنماز
نمود معلوم است این اکمل اقسام وافضل آنها است محل کلام در این اقسام نیست دویم
آنستکه اخلال بهر دو نموده عامدا وشروع بنماز نمود ظاهر اینست در اینصورت قطع نماز
در حق این شخص بجهت اتیان باذان واقامه جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد
یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگرچه قبل از شروع در قرائت بوده باشد سیم آنستکه
اخلال باذان واقامه نموده ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر شد در اینصورت اگر متذکر
شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر اینست که قطع نماز بجهت درک اذان واقامه جایز نبوده باشد
واما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت
جایز بوده باشد بجهت اتیان باذان واقامه بعد از اتیان هر دو لازم است استیناف نماز
نماید لیکن قطع نماز در این صورت بجهت درک صلوه باذان واقامه مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط
در عدم قطع است چهارم آنستکه ترک اذان نمود عمدا بعد از اتیان باقامه شروع بنماز نمود
پنجم عکس اینست یعنی اتیان باذان نمود وترک اقامه نمود عمدا وشروع کرد بنماز و در اینصورت
قطع نماز جایز نیست لیس اتمام آن لازم خواهد بود ششم آنستکه اتیان باذان نمود لکن اخلال
باقامه نمود سهوا وشروع بنماز نمود هفتم عکس آنست یعنی اخلال باذان نمود سهوا
واتیان باقامه نمود وشروع در نماز نمود در اینصورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جایز
نبوده باشد لیس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یک صورت
که مذکور شد بلا شبهه همین است که آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد
یا در حق امام نیز ثابت است مختار نزد حقیر اولی است اگرچه جماعتی قائل بثبوت هر دو شده اند
مبحث هفتم در بیان وقت اذانست بدانکه اذان هر فریضه میباید بعد از دخول وقت آن فریضه
اتیان شود بنابراین لیس اتیان باذان نباید قبل از دخول وقت فریضه بوده باشد چنانچه

در وقع

در واقع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی اذان نماز صبح است که مشهود
مابین فقهای آنست که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده آنست بعد از فجر
دوم اذان صلوه جمعه است که لازم جماعتی از فقهاء آنست که تجویز فرموده باشند اتیان بآنرا
قبل از زوال مثل عده الفقهاء ابن حمزه وقاضی ابن البراج وقطب راوندی وغیر ایشان نظر
باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال واذان نماز جمعه لازم است قبل
از خطبتین بوده باشد بنابراین لیس لازم از قول ایشان ظاهر اینست که اتیان باذان صلوه جمعه شده
باشد قبل از زوال وجواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده
بعد از فجر لکن در خطبه جمعه بر زوال بنابر تحقیق مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف
در مسئله بود بنا بر این حصر یکی از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول
وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره
مبحث هشتم در امور معتبره در مؤذن و امور مستحبه در او است اما امور معتبره در صحت
اذان واقامه از مؤذن وهمچنین در اعتداد غیر در اذان او لیس از چند چیز است
اول عقل است اذان از مجنون ومست صحیح نیست و دیگری اکتفا باذان او نمیتواند
شد دویم اسلام است لیس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی
یا مرتد منکر ضروری از ضروریات دین سیم ایمان است لیس اجتزاء باذان صادر از
مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از ایشان صحیح نیست احادیث
معتبره در باب ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب
که در اینمقام مشار میشود باینکه جمله اذان تا اطلاع بر آن باعث جهت قلوب شیعیان و تقرب آن
درگاه خالق جهان از جمله آن احادیث حدیثی است که شیخ صدوق روایت نموده از ابی
حمزه الثمالی از جناب زین العابدین وسید الساجدین علی بن الحسین ع که آنحضرت در دو
جا عنایت شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف نموده اند که کلام

در بیان امور معتبره در مؤذنست

بقعه

از تبعات دین مبین افضل است عرض کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول
خدا صلعم داناتر باینست حضرت فرمود نه بلکه باید افضل بقعهای زمین مقدار دو میل است
از مسجد الحرام که واقع است ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام هرگاه کسی عمر او
بقدر عمر حضرت نوح علیه السلام بوده باشد که عبارت از نهصد و پنجاه سال بوده باشد کل
روزهای این مدت را صائم شود و شبهای او را مشغول عبادت شود در آن مکان شریف
بعد از آن بمیرد و معرفت بولایت و امامت ما نموده باشد این همه طاعات مطلقا مفید نفعی
درباره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است که ثقة الاسلام روایت
فرموده از محمد بن مسلم از کاشف دقایق علوم الاوائل والاواخر جناب حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده هر کسی که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نمود در این جناب
باری عز شانه امور باو فرموده و در آن باب طاعات غایة مشقت را متحمل بشود و امام و
پیشوای از جانب خداوند عالم عز شانه بجهت او نبوده باشد پس سعی و عبادات او مقبول
درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال صادره او مبغوض
خداوند عالم جل جلاله خواهد بود مثل حالت چنین شخصی مثال و حالت گوسفندیست
که گم شده باشد از شبان خود و گله که در آن بود پس طلب کند گله را که در میان آنها
بود برفتن و آمدن چون شب داخل شد دید گله را چنین فهمید این همان گله ایست
که در میان آنها بود پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد باینها در میان آنها و در خواب
گاه آنها ماند بعد از آنکه صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید چون
شبان و گله او نیست پس باز طلب کرد با حیرت و حیران گله خود را پس دید گوسفندان
دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد بانها پس فریاد زد باو شبان
برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیران گشته از شبان و گله خود
پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبان بجهت او نیست که دلالت کند او را بچراگاه او و بگرداند

روا از چراگاه

او را از چراگاه بسوی خوابگاه او باین تحیر و حیران خواهد بود تا آنگاه که گرگ فرصت ببیند
چنین گوسفندی بی حافظی و غنیمت داند بی حافظی او را پس میدرد و میخورد او را پس
حضرت خطاب فرموده اند بمحمد بن مسلم قسم بخدای محمد کسیکه صبح کند از این امت امام
ظاهر و عادلی بجهت او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود گمراه
و حیران و اگر بمیرد با همان حال مرده خواهد بود با کفر و نفاق ملاحظه کن ای محمد بدرستیکه ائمه
جور و متابعین ایشان معزول اند از دین خداوند عالم جل شانه و خودشان گمراه اند و
دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از آنها صادر میشود مانند خاکستریست که باد شدیدی
بآن وزد و هر دارا پراکنده کند پس بجهت عامل چیزی از آن عمل باقی نخواهد ماند و احادیث
در این باب بسیار است و ایراد اینها و حدیث در این مقام کافیست چهارم از امور معتبره در
امور دیگر وبر موذن است پس اجیر کردن رجال بسماع اذان از زنان ثابت نیست اگر
چه از زنان محارم بوده باشد لکن این در صورتیست که زن اذان بجهت نماز خود بگوید
که اکتفا در این مقام هست اینست که جایز هست زنیکه محرم جماعتی از رجال بوده باشد
چنین زنی از محارم او قرار دهند که اذان بگوید بجهت نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای نساء
این جایز است میگوئیم مسئله متصور بچند صورت میشود یکی آنست که جماعت زن
نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند مرد امامت بجهت آنها مینماید یکی از آنها
فرضا از محارم امام است ظاهر اینست در این صورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین
زن میتوان نمود دوم آنست که بیست نفر مرد مثلا میباشند و ضعیفه که از محارم همه
آنهاست مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمه آنهاست یکی از بیست نفر امامت میکند سایرین
اقتدا میکنند با وجود زن که از محارم آنهاست نیز اقتدا با امام مینماید در همان نماز مطلب
اینست آیا در چنین صورت میتوان قرار داد که اذان این زن باذان چنین جماعت نماید باید حکم
بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع و نافع و معتبر علم جواز است و مصرح بر در مبسوط

وکلام علامه و شیخ شهید و غیر ایشان جواز است و این دور نیست لکن احوط اول است
صورت ثالثه آنست که زنان امامت زنان میکنند در این صورت اگر زنیکه امامت میکند
همان زن اذان باذان واقع مینماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند که اکتفا نمودن
باین اذان واقع مینماید اشکالی است و اینقطوع بر است احادیثی که دلالت میکند بر جواز اکتفا نمودن
بغیر سایر زنان دال بر این مطلب است علاوه منصوص است در حدیث مروی بطریق عامه حاصل
مضمون آن حدیث اینست که جناب مفخر انبیاء و رسل صلوات الله و سلامه علیه و آله مر حفصه فرموده اند
ام ورقه را که اذان واقع میکنند امامت زنان سلسله خود نموده باشد و اما اجزاء زنیکه
امامت میکند و سایر زنان باذان زن دیگر پس ظاهر اینست که جایز بوده بلکه دور نیست
مسئله محل خلاف نبوده باشد پنجم از امور معتبره در مؤذن آنستکه ممیز بوده باشد پس
جواز اعتداد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط آنکه
ممیز بوده پس اعتداد باذان غیر ممیز نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس آن نیز
چند امر است **اول** آنستکه مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب اینست کسیکه تعیین
مینماید جهت اینان باذان خواه جهت اقدام لشعایر الاسلام بوده باشد یا جهت اذان جماعت
مستحب اینست که این شخص عادل بوده باشد اعم مذکور شد مقتضی اینست که این استحباب
در حق غیر مؤذن است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر ایشان این است کسی را
که نصب مینماید جهت اذان عادل بوده باشد و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن
بوده باشد یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن
غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالتیکه مانع
از اقدام معاصی است و داعی اقدام بطاعات است جهت اذان گفتن نظر باینکه شارع امر نموده است
که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگر چه این طلب از شارع از باب ندب در رجحان بوده
باشد نه حتم و الزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب مؤذن هست نسبت بخود مؤذن هم

هست

هر یک از دو معنی که مذکور شد **دوم** از محسنات و مستحبات آنست که مؤذن حسن الصوت
و رفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه
نسبت بخود مؤذن یعنی مستحب است چنین کسی این منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران
اینست چنین کسی را نصب نماید جهت اذان گفتن **سیم** آنستکه مؤذن بینا بوده باشد یعنی
کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد چنانچه در حق ناصب
چهارم آنست که عارف و بصیر باوقات بوده باشد **پنجم** آنستکه مؤذن در حال اذان بایستد
بر موضع مرتفع **ششم** آنستکه مؤذن در حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند اموری که
مذکور شد چنانچه در حق مؤذنی است که منصوب بوده باشد جهت اعلام ممکن است در حق
مؤذن جماعت نیز مستحب بوده باشد و اما سیم و چهارم ظاهر اینست که مختص بوده باشد
بمؤذن اعلامی و مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کوری و علم عارف بودن باوقات در
جماعت چندان تفاوتی باعتبار آنها ندارد و مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود مستحب
بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان اعلام است و
در مؤذن جماعت مطلوب نیست مگر در صورتیکه فرض شود که از دحام مأمومین بحدی
بوده باشد که استماع مأمومین موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع
و احتمال تقیید اگر منقح شود حاجت باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس آن
مطلوب است در حال اذان گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت
یا اذان منفرد **هفتم** از امور مستحبه قیام در حال اذان است این نیز مطلوب است مطلقا
اگر چه مؤذن جماعت نبوده باشد **هشتم** استقبال است یعنی مستحب اینست مؤذن
اگر چه منفرد بوده باشد در حال اذان متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین
که اهتمام در رعایت استقبال در آن بیشتر است و ابن براج که از قدمای فقهاست قائل شده
بوجوب رعایت استقبال و قیام در حال اذان در حق مؤذنیکه اذان جماعت گوید مخفی نماند

امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال بوده باشد چنانچه مطلوبست
در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر اینست که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد
یعنی جایز نباشد که ایشان باقامه نمایند با عدم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعت
اعاظم از قدما و متاخرین مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی
در نهایه و ابن براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و
استقبال در حال اقامه نیز محل خلافست مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه قائل
شده بوجوب ایضا در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر از صدوق در مقنع و شیخ مفید در
مقنعه وجوب ایضا است در اقامه مطلقا و در حال اختیار و این ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه
پس قول در مسئله چهار است اول استحباب قیام و استقبالست در اقامه مطلقا و این
مشهور است دویم وجوب ایضا است در اقامه مطلقا و این ظاهر میشود از مقنع و مقنعه و نهایه
سیم تفصیل است ما بین جماعت و فرادی و وجوبست در اول و استحبابست در ثانی و
این مختار ابن براج است چهارم اقوال تفصیل ما بین قیام و استقبالست باستحباب در اول استقبالست
و وجوب در ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از موهوم شیخ در مبسوط نظر
باینکه در اول اگرچه تصریح نموده باستحباب قیام و استقبال در حال اذان و اقامه لکن
بعد از آن فرموده مکروه است که بگرداند بدن خود را از قبله در حال اذان لکن این مبطل
اذان نیست و اما اقامه پس لا بد است در آن از استقبال قبله مختار در قول اولست لکن
احتیاط مقتضی رعایت هر یک از قیام و استقبالست در اقامه اگرچه در غیر جماعت بوده
باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد که قیام و استقبال بنابر مختار از جمله
چیزهائی است که مستحبست در هر یک از اذان و اقامه سیم از امور یکه مستحبست در هر یک
از اذان و اقامه وقف نمودن است در آخر هر فصل از فصول اقامه بعدم اظهار حرکت با قطع
نفس یا با تخلل فصل ما بین فراغ از کلمه و شروع بکلمه دیگر بلکه با عدم هیچیک در صورتیکه

کلمه

کلمه مشروع مینماید مفتتح بهمزه وصل بنا شد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة
در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه نه در اذان نظر باستحباب ثانی در آن چنانچه مذکور
خواهد شد چهارم از جمله امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه بنابر آنچه فاضل ابن براج
در مهذب ذکر نموده اینست که بعد از فراغ از هر یک از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید
لا حول و لا قوة الا بالله و بعد از فراغ از حی علی خیر العمل در مرتبه بگوید آل محمد خیر البریة و
بعد از قد قامت الصلوة در اقامه بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة اعط
محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه الدرجة و الوسیلة من الشفاعة و تقبل شفاعته فی امته و شیخ الجنة
در مبسوط ذکر حوقله را بعد حی علی الصلوة مرسلا نسبت بجناب رسول خدا صلعم داده پنجم از
امور مستحبه در اذان تانی است در حین تلفظ بفصول و هم چنین فیما بین فصول باین معنی که در حین
تلفظ بفصول با تانی و آرام تلفظ نماید و همچنین تاملی فیما بین فصلین نماید بخلاف اقامه
پس مستحب در آن سرعت نمودنست در تلفظ و در ترک تامل فیما بین فصلین ششم مستحب است
رفع صوت در اذان مطلقا اگرچه اذان منفرد بوده باشد در احادیث مذهب باین بسیار شده
و آنچه وارد گردیده در احادیث اینست که رفع صوت در اذان باعث رفع مرض و کثرت اولاد است محمد بن راشد
روایت کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب امام رضا عم
از مرض و بی اولادی حضرت امر فرمود و ابلند نمودن صدا در اذان در منزل خود و من نظر
بامر نموده حضرت چنین نمودم پس خداوند عالم جل شانه مرض از من دفع نمود و اولاد من
بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم و هم چنین جماعت از عیال من نیز
چنین بوده اند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم
دفع مرض از من و عیال من فرمود و جماعتی از فقها حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه
کرده که بوده باشد فرموده اند مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل باقی در عمل بآن نیست بحث
هفتم مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بسجده یا بجلسه یا بتسبیح

و بحمدها یا هلّلها یا بکای لسوی قبله بنا بر این در نماز ظهر اول هشت رکعت نافله را اتیان
مینماید بعد از آن اذان میگوید بعد از آن دو رکعت باقی نافله ظهر را بعمل میاورد
آخر نماز اتیان باقامه مینماید و همچنین در اذان نماز عشا اول اتیان بدو رکعت نماز
نافله مغرب مینماید بعد اذان عشا میگوید بعد از آن اتیان بدو رکعت باقی نافله مغرب
مینماید آخر نماز اتیان باقامه نماز عشا مینماید و در نماز صبح اول اذان بگوید بعد از آن
اتیان بدو رکعت نافله صبح مینماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنا بر این در نماز
مغرب چون نافله آن موخر است فصل ما بین اذان و اقامه آن بنماز نیست بلکه فصل ما بین
اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگری که بعد بیان خواهد شد میبایدکه بشود
اینها در صورتیست که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله کذاردنی نباشد یا وقت نافله منقضی
گشته باشد فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز نماید بجا مستحبست فصل ما بین اذان
و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز بجلوس یا تسبیح یا تحمید مثل
اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر اقتصار بالحمد لله نیز نماید خوبست یا بتسبیح مثل
سبحان الله یا بکام برداشتن بعد از آنکه اتیان نماید مؤدی سنت خواهد بود لکن ظاهر
اینست که فصل بدو رکعت نماز اولی از بقیه بوده باشد بعد از آن سجده و هرگاه جلوس را
اختیار نمود سنت است در این وقت این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا و اجعل لی
عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله قرارا و مستقرا و در بعضی نسخ دعا بعد از اذان
قلبی بارا و عیشی قارا و چونکه مورد این دعا بنا بر جمله هایکه در کافی مذکور است در حالت
اختیار جلوس است بنا بر این در غیر حالت جلوس بقصد توظیف خواندن مشکل است
بلی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده مستحب اینست این دعا در سجده ما بین
اذان و اقامه بخواند بنا بر این در حال سجود نیز بی عیب است لیکن خواندن این دعا در غیر حالت
جلوس و سجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از اذان اختیار کام چنانچه متعارف شده

بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد و اما تفسیر دعا بدانکه بار اسم فاعل است
معنی ظاهرا این اینست خداوندا بگردان قلب مرا محسن و راغب ببر و معیشت مرا مستقر
قرار که قطع نشود یا مقرر قرار که وجه معیشت من برسد در حالیکه من مستقر باشم
در مکان یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت بمسافرت از بلد خود و بیلد دیگر و اجعل
رزق دارا یعنی بگردان روزی مرا پی در پی ما فیوما در تزاید و اجعلنی عند قبر نبیک قرارا و
مستقرا یعنی بگردان از برای من مقر در جوار پیغمبر خود که مراد از قرار در آخرة بوده
باشد و مراد از مستقر در دنیا کما یومی الیه قوله تعالی و لکم فی الارض مستقر و الآخرة دار
القرار یعنی بگردان مقر مرا در دنیا و آخرت در جوار پیغمبر بدانکه در این بحث چند فائده است
تنبیه با بحث مناسبست اول آنست استحباب فصل ما بین اذان و اقامه با امور مذکوره ظاهر
اینست در حق مؤذن بوده باشد یعنی در حق غیر مؤذن از اشخاص که استماع اذان مینمایند
حکم باستحباب نمیتوان نمود اگرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند چنانچه مفصلا
در مطالع الانوار بیان شده است دویم آنست معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است
در صورتیکه مکلف اختیار آن نمود و در آن سجده هرگاه قصد سجده شکری که مستحبست
در عقب
صلوة یا بجهت سبب دیگر نماید ظاهر اینست امتثال هر دو حاصل شود سیم بیان شد
که فصل ما بین اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل ما بین اذان و اقامه سایر صلوات نیست
بلکه مستحبست در این مقام فصل شود بخطوة یا بجلوس یا بتسبیح یا بسکوت و در جمله از کلمات
فقها حکم مستحب شده در آنچه مذکور شد بلکه در جمله از عبادات نهی شده از سجده مثل
عبادت شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری از کلمات فقها آنست که
جلوس در اینجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس در این مقام شده
مضمون آن اینست ثواب کسیکه بنشیند در بین اذان مغرب و اقامه آن مثل ثواب کسی است
که بغلطد در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله ششم دهم مکروه است حرف زدن

مابین فصول اذان و هم چنین مابین فصول اقامه و اما تکلم بعد از فراغ از اذان
و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث
معتبره امر بتکلم شده مابین اذان و اقامه و این حدیث موثقی است که مروی در فقیه
و تهذیب است مضمونش اینست هرگاه اراده نماز فریضه نمائی پس اذان و اقامه بگو
و فصل مابین اذان و اقامه واقع بساز بنشستن یا بتسبیح یا بکلام بجا آوردن وگرچه
مکروه است مابین فصول اذان و اقامه لکن مابین اذان و اقامه باین معنی بعد از فراغ
از اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح
و اینجا تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه نیز مکروه است تفصیل مطلب مقتضی
اینست که گفته شود در اینجا سه مقام است اول تکلم در اثنای فصول اذانست تأملی در
کراهت این نیست اگرچه ظاهر میشود از ابن براج قول بانتفا کراهت در آن دوم تکلم
در مابین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر مابین اذان صبح و اقامه آن سیم
تکلم در اثنای فصول اقامه است شکی در کراهت آن نیست بلکه کراهت در
اینمقام اشد است از کراهت در مابین فصول اذان بلکه ظاهر جماعتی از اعاظم قدمای
اصحاب حرمتست مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی
در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب
از آن باحتیاط اوفق بسبیل سداد است و هرگاه کسی این کراهت را بعمل آورد اگر
در اثنای اذان بوده باشد ظاهر اینست مقتضی اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعاده
اذان ثابت نیست مگر در صورتیکه تکلم بسیار نماید بطوریکه مخل موالات بوده باشد
در اینصورت اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهة تکلم بلکه اخلال بجهة موالات و هم چنین است
هرگاه سکوت طولانی در اثنای فصول اذان بعمل آورد که منافی با صدق موذن بودن
بوده باشد در اینصورت نیز اعاده اذان نماید و اما اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد

بطریق

این مقتضی

این مقتضی اعاده اقامه است باین معنی که مستحب است اعاده اقامه نماید مخفی نماند
این کراهت تکلم در اثنای اذان و اقامه در حق موذن و مقیم است و اما غیر موذن
و مقیم از اهل جماعت ظاهر اینست که کراهت در حق ایشان ثابت نبوده باشد مگر
بعد از گفتن قد قامت در اقامه در اینوقت شکی در موجب تکلم نیست خواه
در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعتی از معتبرین قدمای فقها مثل
سید مرتضی و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده اند
بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعتی که مطلع شده باشند مصلی و قد قامت الصلوة از مقیم
مگر کلامی که متعلق بتقدیم امام بوده باشد یا بتسویه صفوف و بعضی معتبره
صریحست در این مطلب بنابراین طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از اینها است و از جمله
مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن موذنست بتمام بدن بجانب یمین و یسار اگر
چه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه تنها پس کراهت آن
معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است پس در این دو مقام
مقام اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت ترجیع بر پنج
قول اول آنست که ترجیع عبارتست از تکریر تکبیر و شهادتین است در اذان یعنی بر چهار
در تکبیر و زاید بر دو در شهادتین اینقول قول شیخ است در مبسوط و ابن براج است
در مهذب دوم آنست که ترجیع عبارتست از تکریر شهادتین دو مرتبه دیگر این
قول خلاف و جامع و تحریر و تذکره و منتهی است سیم آنست که ترجیع عبارت از
تکریر فصلی از فصول اذانست این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری چهارم آنست که
ترجیع عبارتست از تکریر شهادتین است جهرا بعد از اتیان باخفاتا و این ظاهر میشود
از صاحب مغرب و صاحب قاموس پنجم آنست که ترجیع در اذان عبارتست از زیاده نمودن
در حلق در حین تلفظ بفصول اذان و این ظاهر میشود از صاحب صحاح و غیر صاحب قاموس در تفسیر

را بمعنی بوده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوال است در حقیقت مرجع و اما حکم آن
پس کلمات فقها در این نیز مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری
حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام اینست اگر مقصود اینشخص در اتیان و تکرار
علاوه از قدر مقرر در شریعت مطهره شرعیت آنست یعنی باعتقاد مشروعیت آن اتیان
مینماید بنا بر کسی تامل در حرمت آن نماید نظر باینکه اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره
و اجماع شیعه عبارت از فصولیست که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است
اگر چه بتکرار خود آن فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد
پس اگر تکبیر و شهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعظم اذکار است در اذان
بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل است نظر بتفسیر دیگری در اینصورت
دور نیست که حکم بکراهت نمود نظر باینکه این تکلم است در اثنای اذان این در غیر تفسیر خامس بود
و اما تفسیر خامس پس در این نیز محتاج بتفصیل است باین نحو اگر ترجیع صوت بحدی نیست که موجب
اندراج در تحت غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر باین حد نیست حکم بحرمت بلکه
حکم بکراهت نیز نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت
و حکم آنست اما اول پس آنچه از [illegible] ظاهر میشود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم
و تثویب جدید تثویب قدیم عبارتست از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم
دو مرتبه و تثویب جدید عبارتست از الصلوة الصلوة او قامت قامت اینست مضمون
عبارت او و مستفاد از کلام او میشود که آنچه را که حکم کرده که تثویب جدید است [illegible] است
ممکن است که مراد این باشد که در بعضی بلاد عامه مثلا [illegible] چنانچه در [illegible]
استماع نمودیم و آن اینست در اواخر شبها قریب بصبح مؤذن در کوچها و در [illegible] راه میرود و
میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوة نوم مراد بوده باشد که در حین دعوت بان
نمازها الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب باین نحو نموده التثویب

التعریف

التعریف و الدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء او ان یقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من
النوم مرتین یعنی تثویب عوض دادنست بعبادة اخری ثواب دادنست و خواندن کسی
بنماز است یا دو مرتبه خواندن کسی است یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة
خیر من النوم مراد فقها در این مقام همین معنی آخر است لکن بعد از حی علی الفلاح مثل صاحب
کنز تثویب در اذان فجر آنست که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو
مرتبه و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بجای
مهمله و دال معجمه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا صلعم تعلیم من فرما طریقه اذان پس حضرت
اذان را ذکر فرموده و فرموده اند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح بوده باشد بگو الصلوة
خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا صلعم
فرموده تثویب نباید بکنی در هیچ نمازی مگر در نماز صبح و مرحوم شیخ در مبسوط ذکر تثویب
فرموده در اذان نماز صبح و نماز عشا و حکم بکراهت این فرموده و در خلاف نسبت داده جمیع فقها
ای فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز عشا تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح بن حی که او
گفته این مستحبست در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی
از علمای ما که فرموده اند تثویب عبارتست از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو
الاظهر و اخیر را از جماعتی از اصحاب ما نقل فرموده مستخص حقیر در [illegible] نیست که کیانند
بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارت
از الصلوة خیر من النوم است بلی کلام ابن حمزه در وسیله مظهر اینست که تثویب مغایر آن بوده
باشد قال المحظور ثلثه التثویب و قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف این قول بر تثویب
ظاهر در مغایرتست بلکه کلام مرحوم صریح در مغایرتست نظر باینکه هرگاه اینقول در نظر مرحوم
مغایر با تثویب نمیبود پس عدد محظور دو میبود نه سه اول از ثلثه در کلام مرحوم تثویب است
دوم گفتن الصلوة خیر من النوم است در اذان صبح سیم تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة

در بیان اختلاف فقها در حکم تثویب

واما حکم آن پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود اختلاف در این مسئله قول **اول** قول ابن الجنید است
که حکایت شده از او که فرموده باکی باتیان باین در اذان صبح نیست **دوم** قول بکراهت است
و این ظاهر میشود از سید مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در معتبر و نافع و معتبر
سیم حرمت است و این قول مرحوم شیخ است در نهایه و ابن حمزه و سلار و صاحب جامع و
علامه و غیر ایشان و حقیقت حال منحصر میشود از آنچه در ترجیح مذکور شد باین معنی که
اگر کسی بقصد مشروعیت آنرا بنماید شکی در بدعت و حرمت آن نیست و ابن ادریس
در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه مشروعیت این ثابت نیست مؤید این مطلب چیزیست که در کتاب
تیسیر الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره عامه است مذکور است حاصل آن اینست
که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده که مؤذن عمر در عهد خلیفه ثانی آمد نزد او
که او را اعلام نماید بجهت حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس آن مؤذن بجهت تنبیه
خلیفه ثانی و بیدار نمودن آن گفت الصلوة خیر من النوم چونکه خلیفه این را شنید او را خوش آمد
پس امر کرد که این را داخل در اذان صبح نماید و در همین کتاب مذکور است که نقل از ابی
داود و ترمذی نموده که لفظ ان مجاهد نقل نموده اند که او گفت من با عبدالله بن عمر داخل
مسجد شدیم و عبدالله بن عمر اذان گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول
الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبدالله بن عمر از مسجد
گفت ما را از نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد و محصل اگر کسی اتیان
باین کلام بقصد مشروعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر اینست کلام قائلین بحرمت
راجع است باین و اگر باین نیت نبوده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه تکلم است در اثنای
اذان ظاهر اینست کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس نزاع
لفظی خواهد بود و بعضی احادیث که بطریق ما وارد است و مشتمل بر آن کلمه هست مستحق است
که محمول بر تقیه است **صحیفه یازدهم** در بیان مسائل چندی که متعلق است باذان و اقامه

اذان و اقامه

اول

اول آنست که لازم است رعایت ترتیب نمودن ما بین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو
که تکبیر را مقدم دارد بر تشهد و بعد از آن شهادت بر الوهیت معبود و بعد از آن شهادت بر
رسالت و بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن
تکبیر و بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه بهمین طریقه است که مذکور شد مگر
آنکه بعد از حی علی خیر العمل زیاد مینماید قد قامت الصلوة و آنچه مذکور شد ترتیب ما بین
فصول آنها بود و هم چنین لازم است ترتیب ما بین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل آورد و بعد از آن
فراغ از اذان اقامه را پس هرگاه کسی اخلال بهر یک از دو ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر
عمدا اخلال نموده باشد اثم و معاقب خواهد بود و اکتفا بآنچه بعمل آمده نمیتواند نمود یعنی آن سنت
نخواهد بود پس هرگاه خواهد که مؤدی سنت بوده باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعض
فصول متاخره را عمدا مقدم داشته باشد و مقدم را متاخر در این صورت تادیه سنت موقوف است
باعاده هر دو است بطریق معهود اجزا و باعاده متاخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر
باینکه آنچه را که اتیان نموده بغیر نحو ثابت در شریعت منهی عنه بوده باشد پس آنچه را سابق
بعمل آمده نظر بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخر کفایت در صحت نمیکند و هم چنین است
حال در اخلال بترتیب ما بین نفس اذان و اقامه و اما هرگاه سهوا اخلال نموده باشد در
این صورت اگر چه اثم نیست لکن اعاده هر یک از فصول اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب
شده باشد باید نمود در این صورت هرگاه تقدیم و تاخیر هر دو بعمل آمده باشد آیا اکتفا
باعاده متاخر تنها میتوان نمود پس اکتفا مینماید در متقدم بهمان اتیان سابق ظاهر آن
حدیث صحیحی که وارد در این مطلب است خلاف آنست پس اعاده هر یک از متقدم و متاخر نماید
تا درک ترتیب نماید پس هرگاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان مشخص شد که اخلال
بترتیب بعضی از فصول آن نموده تدارک مینماید بنحوی که مذکور شد مگر در صورتیکه بعد از فراغ
از اذان مشخص شود و فصل طویلی متخلل شده باشد در این صورت دور نیست که استیناف اصل

اذان نماید و اما هرگاه در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال به ترتیب بعضی از فصول اذان نموده سهواً
در اینصورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت به تدارک نیست اقامه را تمام
نموده شروع به نماز نماید بنابراین در صورتیکه این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود
و علم احتیاج به تدارک اولی خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه کسی اخلال
به ترتیب بعض فصول اقامه نموده باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ از اقامه قبل
از شروع به نماز باید عود نماید تا تلافی و تدارک ترتیب نماید و اما هرگاه مشخص شود این اخلال
بعد از دخول در نماز حاجت به تدارک نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه مشخص
شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع به قرائت و فرق ما بین این مسئله و مسئله ناسی
اذان و اقامه ظاهر است از چند راه پس جواز رجوع در اینمقام مستلزم جواز رجوع در اینجا
نیست چنانچه وجه آن بتأمل ظاهر میشود **دویم** از مسائل مذکوره آنست هرگاه نزاع واقع
شود ما بین اهل جماعت یا غیر آنها در باب اذان گفتن هریک خواهد که او اذان گفته باشد در
اینصورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان به عادل نمایند و اگر هر دو عادل
باشند مفوض شود به اعلم و در صورت مساوات با علم و در صورت مساوات رجوع نمایند
به قرعه عمل شود مقتضای آن لکن کلامی که در اینمقام هست اینست که آنچه مذکور شد در صورتیکه
تعدد اذان مضر باشد خوبست و اما هرگاه تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده
باشد چنانچه در جماعت هرگاه ده نفر از اهل جماعت خواسته باشند اذان بگویند بلکه همه
خواه به طریق اجتماع بوده باشد یا به طریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت منعی از آن نمیباشد
خواه بعضی عادل بوده باشد و بعضی غیر عادل و بعضی عالم به احکام اذان و بعضی غیر عالم و
بعضی [illegible] و بعضی [illegible] دارد پس فرض مسئله تشاح و نزاع ما بین مؤذنین در صورت
مناسبست که هرگاه متبرعین در اقدام به اذان باعث تشویش و اوهام شود در اینکه باید امام
یا بالنیابه امام نصب مؤذن نمایند و مستمری بجهت معیشت او از بیت المال قرار دهند در

در نزاع ما بین مؤذنین

اینصورت

در بیان رعایت موالات در اذان و اقامه

اینصورت هرگاه نزاع واقع شود به نحویکه مذکور شد می باید معمول داشت **مسئله سیم**
بدانکه معتبر است در هریک از اذان و اقامه متخلل نشود عملیکه در عرف و عادت ماحی صورت مؤذن
بودن و مقیم بودن بوده باشد و وجه اعتبار این آنست که هر مرکب از مرکبات اعتباریه بعبارة اخری
هر ماهیتی ملتئم از اجزای متغایره متعینند به نحوی الوجود هرگاه از شارع متعلق شود به ایجاد
آن و شارع در ایجاد آن کیفیت خاصه از تعاقب اجزاء و تراخی آنها بیان نفرموده باشند
مشخص میشود که اکتفا در آن به نحویکه در عرف صادق باشد که این شخص مکلف مبادرت به ایجاد آن
هست پس با تخلل فصل طویلیکه ماحی صورت آن بوده باشد این صدق محقق نیست پس امتثال
حاصل نمیشود پس جمیع اخفاء و حوادث عرفیه آن مشترک میباشند در اینکه محصل امتثال
هستند و عدم امتثال در صورتیست که صدق این معنی متحقق نبوده باشد و بعبارة اخری
این اعتبار موالاتست پس اخلال به آن امتثالی حاصل نخواهد بود **مقام چهارم** در حکم
اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثیکه متخلل میشود یا در اثنای اذانست یا بعد
از فراغ از اذانست و قبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اقامه است
لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز است لکن قبل از فراغ از آن پس در اینجا
چند مقام است **اول** در حکم اذانست با تخلل حدث در اثنای آن بدانکه هرگاه حدثیکه
در اثنای اذان عارض شد در اینمقام چهار احتمالست **اول** اتمام اذانست با حدث
دویم اتمام آنست بعد از طهارت **سیم** استیناف اذانست بعد از طهارت **چهارم** استیناف
اذانست با عدم طهارت ظاهر اینست که جمیع احتمالات مذکوره جایز بوده باشد لیکن در
جواز جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در تجاوز و موجب نیست پس اظهر احتمال
چهارم است نظر به اینکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم اینست که کل اذان با عدم طهارت
بوده باشد مستلزم است موجبات بالا منافات به اینکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با
طهارت با کمال طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول موجه تر است

در بیان حکم تخلل حدث در اثنای اذان و اقامه

نیست بلی وقسم دیگری ملحق بکلامیکه در قسم ثانی هست اینست که در آن تفصیل داده شود
مابین آنکه تحقق طهارت وتحصیل مقدمات آن با مستلزم فصل طویل وفعل کثیر است که مخل
بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر اینست که این کفایت در نماز نمی
سنت نکند بلکه تشکیکی در جواز اقدام بان میتوان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشروعیت
اذان باین نحو لیکن این لیس از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم
ثانی است مطلقا نقصی در آن نیست نظر باینکه صادقست جمیع فصول اذان با طهارت
لیس علی باستحباب اتیان باذان با طهارت متحقق خواهد بود بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت
هیئت صوری وارتباط اجزای اذان با هم باتیان در اتیان بوجه کامل واحتمال منافات حدث
متخلل با نفس ثالث احل اقسام خواهد بود بجهة جمیع اقسام باشتراک در نماز بسنت مختلف
میباشند بوجهان وموجبیت بنحویکه مذکور شد مگر تفصیلی که در قسم ثالث مذکور
شد **مقام دویم** در حدث متخلل فیما بین اذان واقامه است یعنی حدثیکه حادث شد
بعد از فراغ از اذان وقبل از شروع در اقامه این مطلقا موجب اعاده اذان نیست بلکه موجب
اعاده آن نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت مفروضه نمیتوان نمود بلی وضو میسازد
بجهة اتیان باقامه واقدام باقامه مینماید بعد از وضوء **مقام سیم** در حکم اقامه است در
صورت تخلل حدث در اثنای آن بدانکه چهار احتمالیکه در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است
اتمام اقامه با حدث واتمام آن بعد از طهارت واستیناف اقامه بعد از طهارت واستیناف
آن با عدم طهارت بنابر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه نسبت بشهرت داده شده
جمیع اقسام مذکوره جاری خواهد بود واما بنابر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز اتیان
باقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم آن صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و هم
چنین استیناف آن با حدث لیس در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقی که عبارت از استیناف
بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلیکه در اذان

وقوع حدث در اثنای اقامه موجب اعاده نیست

مذکور

مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی
با موالات معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد اکتفا باتمام اقامه بعد از طهارت در این صورت
کفایت در نماز بسنت نخواهد نمود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد
لیس احسن اقسام مقصوده در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنابر غیر مختار و
احسن منحصر آن خواهد بود بنابر مختار والحمد لله الموفق الجمیل الرؤف الغفار
چهارم در حکم حدث واقع بعد از فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه
حدث متخلل شد بعد از فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز خالی از این نیست که مکلف
یا متطهر بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه وعلی التقدیرین یا صدور حدث مبطل طهارت
یا عمدا بوده یا سهوا ودر صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده ووقوع حدث سهوا بوده
باشد ودر این وقت متمکن از طهارت مائیه بوده باشد واتیان بطهارت مائیه مستلزم
فصول طویلی بوده باشد که منافی باشد با صدق صلوة باقامه بودن ظاهر اینست
که در این وقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه حدث سهوا
در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت ثانیه حاجت باستیناف نماز باعاده اجزای
اجزای صلوة که اتیان شده نیست لیس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق
اولی خواهد بود مثل اینکه کسی با تیمم اذان واقامه گفته بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع
در نماز متمکن از طهارت مائیه شده لا دوم وضو لیسانند ظاهر اینست که حاجت باعاده
اقامه نباشد مگر صورتیکه اشاره بان شد وبعد صریحا مذکور شد واما در غیر این صورت
لیس اشکالی در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر باینکه جمع کثیری از فقها تصریح نموده اند
هرگاه حدثی در اثنای صلوة واقع شود بعد از اعاده طهارت استیناف نماز مینماید وحاجت
باعاده اقامه نیست چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانة الله عز وجل بیان خواهد شد
لیس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود لکن مگر استثنا لا اکرده

مسئله در حدث بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز موجب اعاده اقامه نمیشود

شود بر جای اعاده نماید بلکه مولیست در کافی از ابی هرون که روایت نموده از کاشف
اسرار دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر
اینست کلمه من در این حدیث من تبعیضی است پس معنی حدیث اینست که اقامه از ابعاض
و اجزای نماز است چه تکرر حمل بر حقیقت مفید است پس حمل میشود بر اقرب مجازات
بنا بر این مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه مشارک با اجزای صلوة است در احکام
مستحبی لیست از جمله احکام جزء نماز آنست هر گاه حدث بعد از آن واقع شود لازم است
اعادة الجزء و لیس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل
از شروع در نماز مقتضی اعاده اقامه است مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی نیست
که وقوع طهارت بعد از آن حدث مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری نبوده باشد و اما هرگاه
مستلزم فعل کثیر و فصل طویل بوده باشد که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن بوده
باشد یعنی اقامه سابقه عرفا و عادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه است
بلکه گفته شود با عدم اتیان با قامه مرتکب اقامه نموده در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه
نموده در این صورت اعادهٔ اقامه میباید تا نماز او با قامه بوده باشد و هم چنین است در اذان
اگر چه موجب صدق معیت مختلف است میان اذان و اقامه یعنی گاه است فصل بمقدار معینی
ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با قامه بودن هست و همان فصل منافی
با صدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجه آن ظاهر میشود بعد از تامل **مقام**
پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای نماز در این صورت
شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف آن بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه اشاره
بآن شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعد از تخلل حدث سابقا
متمکن از طهارت مائیه بوده باشد در این صورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا
میگذارد بهمان موضعیکه در آن اشتغال بآن حدث صادر شد بعد از تطهیر بطهارت مائیه

تخلل حدث در اثنای صلوة
موجب اعادهٔ اقامه [illegible]

در عین این موضع

در عین این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است کلامیکه در این مقام هست
اینست آیا اعاده اقامه هم لازم است تا نماز با فضیلت نماز با اقامه دارا شده باشد یا
لازم نیست بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و سرائر
و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است
یعنی اکتفا باستیناف نماز نمایند بعد از طهارت و اقامه را اعاده نمیکنند و آنچه بعضی توهم
نموده اند که این منافی است با حکم با فضیلت اعاده اقامه در صورتیکه حدث متخلل شود متخلل
و در اثنای اقامه بلکه بنا بر این میباید در اینجا نیز حکم شود با فضیلت اعاده اقامه بنا بر این
پس کسیکه طهارت را لازم میداند در اقامه میباید در اینجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه
بعد از طهارت این توهمی است بیجا نظر باینکه حکم با فضیلت طهارت در اقامه با لزوم آن
مقتضی اینست که اقامه واقع شود با طهارت و این در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای
صلوة متحقق هست بخلاف اینکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این مقام مقتضی
اینست که گفته شود در این مقام نظیر آنچه را در سابق ذکر نمودیم بیان آن باینست که اگر تحصیل
طهارت مستلزم فعل طویلی است مثلا اینکه فرض شود این شخص جنب بود و وقت دخول
در نماز متمکن از غسل نبوده با تیمم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث
در اثنای نماز مطلع شد که متمکن از غسل هست لکن میباید مسافت طویلی را طی کند
تا بحمام رفته غسل نماید یا آنکه بعد از تخلل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بوده است
در این صورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری است
و هکذا یا آنکه خود فعل وضو مستلزم فصل طویلی است در امثال این صور ظاهر میشود بعد از تامل
حکم میشود با اعاده اقامه و با عدم اقامه آن نماز فضیلت نماز با قامه را نخواهد داشت
نظر باینکه در چنین صورت این نماز را نماز با قامه نمیگویند پس عموم مثل البدء مثل حدیث
لا صلوة الا باذان و اقامة مقتضی اتیان با قامه است بلکه اعاده اذان هم لکن در بعضی صور

واگر چنین نبوده باشد یعنی اثبات بطهارت مستلزم فصل طویل نبوده باشد در این صورت
میگوئیم حاجت باعاده اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تخلل حدث در رکوع رکعت اولی
بلکه در حالت قیام در رکعت اولی بوده باشد ظاهر اینست مراد اعاظم علمای مذکوره نیز
این صورت بوده باشد نه صورت اول لکن چیزیکه در اینمقام هست اینست مقتضای
حدیث سابق که عبارت ان الاقامة من الصلوة بوده باشد هیچ یکی مذکور شد اینست حکم
شود باعاده اقامه مطلقا اگرچه در صورت ثانیه بوده باشد بعبارة اخری اگرچه اثبات طهارت
مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده باشد چنانکه مذکور شد در صورت تخلل حدث
بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است و
مقطوع بر دلالت اعاظم علما خلاف آن نیست حتی اینکه مخالف در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم
نیست گویا از این راه است که مرحوم علامه در مختلف متعرض این نشده است علاوه دلالت
حدیث مذکور نیز صریح در این مطلب نیست بلکه در ظهورش میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم
ظهور دلالتش نیست مگر از باب عموم مشابهت بعد از اطباق اعاظم اصحاب بر خلاف آن
چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود پس اعتماد بر آن نتوان
نمود سیما بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض در اینمقام است مخفی نماند کلمات علما که ناطق
بعدم اعاده اقامه است هذا انما مقید است بصورت علم جاهل بودن تکلم بعد از تحدث قبل
از شروع بنماز ثانیا واما بعد از صدور کلام کل مصرحند باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح
محمد بن مسلم بعنوان عموم نیز مقتضی آنست پس استحباب اعاده بتخلل تکلم ثابت است

مبحث دوازدهم دربیان استحباب حکایت اذانست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است
در چند مطلب **مطلب اول** مستحبست در حق کسیکه اذان مؤذن را بشنود بگوید مثل
آنچه مؤذن میگوید از فصول اذان در حدیثی مذکور است که اینموجب سعه در رزق میشود
بدانکه استحباب حکایت ثابت است در جمیع فصول اذان اگرچه حی علی الصلوة بوده باشد مرحوم شیخ

درمبسوط

درمبسوط حدیث مرسلی ذکر نموده که مقتضای آن حدیث آنست وقتیکه مؤذن میگوید
حی علی الصلوة این شخص بگوید لا حول ولا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف سند و جهل
مأخذ آن قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی استحباب حکایت است در جمیع فصول اذان نیست
پس استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه در حی علی الصلوة بوده باشد **مطلب
دویم** آنستکه استحباب حکایت فصول اذان ثابتست اگرچه مکلف مشغول بدعا و ذکر بوده
باشد پس مستحبست حکایت فصول اذان اگرچه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده
باشد باینمعنی در حال استماع فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از آن حکایت مشغول شود
بآنچه مشغول بآن بود کلامیکه در اینمقام هست اینست که استحباب حکایت فصول اذان شامل
حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنابراین هرگاه کسی مشغول بنماز بوده باشد
استماع فصول اذان نمود ظاهر اینست که استحباب حکایت فصول اذان در حق او ثابت نبوده
باشد مجملا استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت خسیسه بوده
باشد مثل اینکه حال بول یا در حال تغوط بوده باشد در بیت الخلاء یا غیر آن یا حالت متبرکه
مثل حال اشتغال بکتابت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل شانه بوده باشد
در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان مؤذن نمود مستحبست که اعاده فصول اذان نماید
مگر در حالت اشتغال بصلوة که در اینوقت استحباب ثابت نیست **مطلب سیم** آنست
سنت موقوف بر اینست که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ مؤذن از اذان
فصل یا نه بلکه معتبر آنستکه شروع نمودن حاکی فصول اذان بهر فصلی مسبوق بوده باشد
بشروع نمودن مؤذن بآن فصل اگرچه فراغ اذان فصل با هم بوده باشد ظاهر ثانی است لکن
افضل و اکمل اولست پس اولی آنست که تامل نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از آن شروع
بآن فصل نماید و اولی آنست که شروع نماید بعد از فراغ مؤذن از آن فصل بدو تا آنکه فصلی متخلل
شود ما بین فراغ مؤذن از آن فصل و شروع مؤذن باینشخص بآن **مطلب چهارم** دربیان اینست

در بیان استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال حتی در حالت صلوة

در استحباب فصل بین فصول اذان

که حکایت اذان قابل تبعیض هست باین معنی چنانچه مستحبست حکایت مجموع فصول اذان مستحب است اقتصار بحکایت بعضی اذان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محلی عبور نمود شنید از مؤذن بعضی فصول اذان را مستحبست در حق او حکایت نمودن همان بعضی را یا آنکه وارد شد در حالتیکه مؤذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود مستحبست در حق او حکایت بقیه اذان فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از فصول را حکایت نمودن دون بعضی دیگر و البته ببعضی را که حکایت نموده ماجور و مثاب بوده باشد بلا بعضی اگر ترک نموده

مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است میگوئیم ظاهر اینست که استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذان که شنیده شود خواه اذان مؤذن بلد بوده باشد یا مؤذن جماعت یا اذان منفرد و خواه مستمع عارم نماز بوده باشد یا نه خواه مؤذن بوده باشد یا نه بنا براین هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحبست در حق او که موافقت با مؤذن نماید در اتیان با آنچه مؤذن اتیان بان مینماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زنی را شنید این مستمع یا زن است یا مرد یا اگر مرد باشد یا از محارم آن زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم آن زن بوده باشد یا آن زن عالم است باینکه اجنبی صوت او را میشنود یا نه پس در اینجا چند احتمالست اول آنستکه زن صدای اذان زن دیگر را میشنوند در این صورت شکی در استحباب حکایت در حق آن زن نیست دویم آنستکه بشنود اذان زن و مرد است لکن از محارم آن زنست در اینقسم نیز بنا بر تامل کرده شود در حکم باستحباب حکایت اذان

سیم آنستکه مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص نیست کردن که اذان میگوید عالم هست که صوت او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه عالم باین معنی نیست در این صورت نیز ظاهر اینست که استحباب حکایت ثابت بوده باشد لکن در صورت انتفای تعیین و التذاذ که مستلزم تهییج شهوت نیز بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت فصول اذان که ذکر نموده باشد مثل حی علی الصلوة و نحو مشکل است و اما الحیعلات فصول اذان

که ذکر بوده باشد استحباب حکایت ثابت است چهارم آنستکه مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص است که ضعیفه علم دارد باینکه صوت او را مرد غیر محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایت نمیتوان نمود

مطلب ششم در بیان اختصاص استحباب حکایت اذان باذان اقامه نیز ثابت است یا آنکه استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا بلکه در غیر حیعلات یعنی فصول ایکه اذکار بوده باشد

مطلب هفتم سابق بیان شد که مکروه است در حق مؤذن حرف زدن مابین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق کسیکه حکایت فصول اذان میکند ظاهر اینست که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد بلکه در حدیث صحیح وارد است از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که منقول که کسیکه استماع شهادتین را از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اکتفی بها عن ابی و جحد بها من اقر اشهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کسی که انکار و جحد نبوت الرجال بشا نبوت و رسالت محمد کاینات صلی الله علیه و آله نموده و همچنین ثبت میشود از برای او ثواب بعدد هر کسی که اقرار باین دو مطلب نموده بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب این دعا خوانده شود اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و صلواتک و اصوات دعاتک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم و در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را در وقت بخواند بمیرد در آن روز یا در آن شب مرده خواهد بود با توبه

مطلب سیزدهم در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه اتیان بنا بر طریقه انفراد است با جماعت در صورت اول شکی در اذان و اقامه نیست بعد مصلی بلی هرگاه بعضی استماع اذان از دیگری نمود در اینصورت اجزاء و باذان مسموع میتواند نمود لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه بنفسه نیست بلکه دور نیست اتیان باذان و اقامه بنفسه

استحباب حکایت اذان ثابت است هر اذان شنیده شود مؤذن منفرد بوده

ذکر دعا در حال شنیدن اذان

استغفار و دعا در حال شنیدن اذان صبح و اذان مغرب

اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مگر آنکه منفرد دیگر داخل در مسجد شد بعد
از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما
در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعات متعدده است یا جماعت واحده اگر جماعات متعدده
بوده باشد بار شبهه در رجحان تعدد اذان بتعدد جماعات نیست مگر صورتیکه سابقا بیان شد
که جماعت ثانیه در مسجدی بوده باشد بعد از انقضای جماعت اولی و عدم تفرق صفوف
بتفصیلیکه مفصلا بیان شد این محل کلام در این مقام نیست بلکه مقصود در اینمقام اینست
که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان مضر نیست میگوئیم این مقصود چند
صورت ملحوظ **اول** آنستکه ده نفر مثلا از اهل جماعت اتیان باذان مینمایند در
یکوقت منعی از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز و رجحانست بلی چیزیکه هست
اینست که میتوان ادعا نمود که سیره در بلاد اسلام مستقر بخلاف این شده **دوم** اتیان
باذان متعدد است لکن بتعاقب مثل اینکه موذن اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان
امام حاضر نشده در اینصورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقا عیبی ندارد
بشرط آنکه اتیان باذان ثانی غیر آن موذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر موذن
ثانی و ثالث کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم و اشهر است
خواهد بود تنقیح در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود که اذان جماعت واحده یا واحده
یا متعدد و علی التقدیرین یا موذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است **اول**
آنستکه اذان جماعت واحده یکی است از موذن واحد مثل اینکه امام حاضر است موذن
واحد اتیان باذان نمود اشکالی در صحت و جواز اجزاء آن نیست **دوم** آنستکه موذن
متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا بوده باشند یا متعاقبا مثل چهار نفر در
یک دفعه یا بتعاقب بگویند الله اکبر یا اینکه یک نفر اتیان بچهار تکبیر نمایند و دیگری اتیان
بشهادتین نماید و هکذا این قسم محصل امتثال نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده

باشد

در بیان مواردیکه اذان و اقامه مستحب است

باشد **سیم** اذان متعدد است از موذن واحد مثل اینکه موذن اذان گفت باذان
صحیحی و ثانیا همان موذن بدون عروض امری که مبطل آن اذان بوده باشد اتیان باذان
نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان موذن شروع نماید
باذان دیگر تا امام حاضر شد این نیز ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی
اعاده عارض شود آن از محل کلام خارج خواهد بود **چهارم** آنستکه اذان متعدد در جماعت
واحده از موذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر اینست
در هیچیک از این دو قسم منع جایز نبوده باشد بدانکه مطلبی در اینمقام هست که تنبیه بر آن
مناسب بیان آن اینست هرگاه موذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از فراغ
از اذان حاضر شد ظاهر اینست که امام اکتفا باذانی که استماع آن نموده میتواند نمود بلکه
باید یا خود اتیان باذان نماید یا امر نماید بموذن دیگر که اتیان باذان نماید تا مانان امام جامع
فضیلت اذان و اقامه بوده باشد **مبحث چهاردهم** در بیان مواردیست که اذان و
اقامه هر دو یا اذان تنها مستحبست اول صلوات یومیه است چنانچه مذکور شد خواه
اداء بوده باشد یا قضا بتفصیلیکه سابقا بیان شد دوم نماز جمعه است سیم
در گوش راست طفل بعد از تولد اذان و اقامه است در گوش چپ و در حدیث مذکور
است استحباب اذان و اقامه در اینمقام قبل از آنکه بند ناف طفل است و مراد از اذان
در گوش راست و اقامه در گوش چپ السنت کرد و نزدیک گوش طفل اذان و اقامه
بگوید و مقصود از این اذان و اقامه کسی شود که ولد حجته اوست مثل پدر و مادر
و جد اگر چه جلا بوده باشد چنانچه انجناب فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی
آله الاف التحیه و السلم من رب العالمین نسبت بزینت ارض و سماء جناب امام حسن مجتبی
و شافع و شفیع روز جزا جناب سید الشهداء نمود مسئله چهارم اذان و اقامه است
بجهت رفع [illegible] در کتاب مکارم الاخلاق و کتاب طب الائمه از کاشف اسرار و دقایق جناب

امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و اولاده التحیة من الوهاب الخالق مانع است بعد از آنکه
بعضی از شیعیان آن هادی اهل طغیان بعرض اشرف رسانیدند اهل زمان شکایت شدید
در سانیدند آن جناب فرمودند که تکمه پیراهن خود را اگر و سر خود را داخل جیب خود کن
اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت تب مستخلص خواهی
شد راوی میگوید از قرار فرموده آن جناب عمل نمودم تب من رفع شد مثل کسیکه از بند
محکم خلاص شده باشد خلاص شدم پنجم اذانست در گوش کسیکه سوء خلق داشته باشد
بجهة رفع آن ششم اذانست در حق مسافری که راه را گم نموده باشد در اینصورت اذان
بجهة نجات از مفسده گم نمودن راه مستحب است باب دویم در بیان افعال نماز است
و در این دو منهج است منهج اول در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه افعال
واجبه نماز هشت است اول نیت است و در این چند مبحث است مبحث اول آن است
که نیت در لغت بمعنی قصد است و مراد در اینمقام اینست که معتبر در صحت نماز آنست مصلی در
حین شروع در نماز ناوی این بوده باشد که ایشان باین نماز معین مینمایم بجهة امتثال امر
خداوند عالم جل شانه ظاهر اینست همین قدر کفایت مینماید در تعیین ملزوم خواه واجب
بوده باشد نماز یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن
احوط آنست در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا
قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید باین نحو
در نماز ظهر ادائی حضری چنین نیت نماید که ایشان نماز ظهر ادای حضری مینمایم بجهة
خلاق عالم جل شانه بر من واجب ساخته است قربة الی الله تعالی و اگر قضا است بنیت
ادا بقضا نماید و اگر در سفر است بنیت تمام بقصر نماید چنانکه بنیت واجب مستحب
مینماید و در نماز سنتی مبحث دویم در تفصیل آنچه لازم چیزیست که در مبحث اول
مذکور شد بدانکه از آنچه مذکور شد معلوم که نیت امر قلبی است لسان را در آن دخلی نیست

پس هرگاه

پس هرگاه کسی آنچه مذکور شد اورا در تحت لفظ در آورد اگر باعتقاد اینست که آنچه
تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود و فرق در این باب ما بین نماز و غیر نماز
عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع اینها
حالت قلبی است که متعلق است بهریک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بلا
عمال هریک از عبادات مذکوره و ایشان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ عین نیت است
تشریع خواهد بود لکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه
فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار
بعید است در حالتیکه متلفظ باشعور و اراده بوده باشد بلکه در این حال انفکاک
ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه اینکلام نیت است در اینصورت
اینکلام خواهد بود بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از آنست مبحث سیم
در تعیین حکم است اگرچه مکلف مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام بدانکه آنچه مذکور
که مصلی در حال نیت لازم نیست متعرض قصر یا اتمام شود در صورتیکه هر یک از قصر
و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت تعیین مثل اماکن اربعه که عبارتست از مکه
معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است
ما بین قصر و اتمام اما حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین تمام یا قصر در حین
نیت در چنین صورت نیز لازم نیست بلا لازم است ظاهر اول است ستبهه کرد در اینمقام
میتوان گفت اینست که عمل در حین نیت میباید معین بوده باشد و این با علم
و علم بتعیین هر امری در محل کلام متحقق نیست جواب از اول آنست این مسلم است در
صورتیکه عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف
با دیگری بوده باشد در حقیقت مثل خصال کفاره در اینصورت آنچه را که ایشان مینماید تعیین
از حین نیت لازم است و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده

باشد و در مهیت و مختلف بوده باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخری هرگاه دو چیز بوده باشد و فارق مشترکی ما بین هر دو بوده باشد و هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد و ایشخص مخیر بوده باشد ما بین اتیان احدهما در اینصورت دلیل بر تعیین احدهما حین نیت نیست و این از بابت اینست که مولای مملوک خود امری نماید در اینصورت که دلیل بر تعیین که پنج ذرع یا ده ذرع از سمت معین از زمین را مشی نموده باشد در اینصورت امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است اول آنست حین اخذ بمشی تعیین نماید ده ذرع را دوم آنست که تعیین نماید پنج ذرع را اسم آنست که نیت مشی ما مور به در این سمت امتثالاً که اگر خواهد بعد از طی پنج ذرع اقتصار بر آن نماید فارغ شود یا بوقت احتیاج تا پنج ذرع نماید ظاهر اینست جمیع اینها مشترک میباشند در حصول امتثال و ما نحن از این قبیل است نظر باینکه مفروض اینست که مکلف مخیر است ما بین قصر و اتمام یعنی ما بین دو رکعت و چهار رکعت هر دو مسمی میباشد باسم واحد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنا بر این میتواند مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بآن بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانی بوقت نیت اکتفا بآن نماید پس اتیان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بر جز اتیان بدو رکعت باقی نماید بنا بر این پس تخییر چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقیست تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و در دروس بتعیین قصر یا اتمام را در حین نیت در اینصورت یعنی در اماکن تخییر واجب دانسته و حکم بوجوب آن اگرچه مشکل است لکن رعایت آن احوط است بلی هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا و دیگری ادا بوده باشد در اینصورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه اینفرض نسبت بدو تمام یا دو قصر متحقق شود مثل اینکه در حق او دو نماز تمام ظهری ثابت است لکن احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق قضا تعیین در اینصورت لازم است و هم چنین است حال در قصر قضائی و ادائی و هم چنین هرگاه اشتراک ما بین واجب

ومستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله را نکذارده باشد بتعیین واجب یا مندوب لازم است وگاه است لازم میشود بر مکلف در حال نیت متعرض وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر و نحو آن که اتیان نماز معین را بجماعت نموده با امامت و اما در صورت استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی میباشد نماز و عالم هست که جماعتی با او اقتدا مینمایند در اینصورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده یا قصد انفراد بلکه اگر قصد انفراد شد امام جماعت در حق ماموین منعقد است و لکن در حق ماموین لازم است در صورتیکه نماز او تمام بوده باشد نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن است که گفته شود اگرچه تحقق جماعت در حق ماموین موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را و در نیست که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت نماید و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد بنا بر این پس فضیلت نماز ماموین کامل خواهد بود در اینصورت از فضیلت نماز امام **مبحث چهارم** در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت و رجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارتست از قصد باتیان صلوة و اینقصد در صورت انتفای اضطرار فعلیه میشود مکر بجهة غایتی و فائده و این غایت یا امتثال و اطاعت خدا و ند عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو اینها اگر ثانی است نماز باطل است و اما اول پس بچند قسم منقسم میشود نظر باینکه داعی بر اتیان ماموربه اگرچه امتثال و اطاعت بوده است لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثل اینکه میباشد هرگاه ترک امتثال نماید مخالفت او کرده خواهد بود و اینمخالفت موجب استحقاق عقاب میشود در آخرت بجهة خوف از عقوبت در آخرة امتثال مینماید یا آنکه باعث بر امتثال توصل بثواب در آخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثوابست یا آنکه مقصود هر دو است هم

[illegible]

فقط توصل بثواب است وهم فقط از جهت دفع عقاب یا اینکه اخیر مذکور شد هیچ یک منظور
نیست بلکه مقصود از امتثال فرامین ملک یا تحصیل عزت است یا هر دو باینمعنی نظر باینکه
مخالفت کردن و باعث این میشود که اینشخص ذلیل میشود نزد او بجهت فرامین ملک مخالفت
مینماید یا آنکه ایشان مامورند که عبادت و اطاعت نمودن بوده باشند موجب عزت باینشخص میشود
نزد او و میخواهد نزد او معزز شود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود هیچ یک غیر هم فرامین
ملک نیست تحصیل عزت هم هست وهم چنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه
توصل بمطالب دنیویه بوده باشد بجهت معتبر در صحت عبادت آنست چنانکه داده ناوی این بوده باشد
که ایشان باین عبادت مینماید بجهت اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایت بندگی
و داعی بر آن دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت اخروی یا هر دو وهم چنین فرامین ملک
بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه بوده باشد
بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالطبع نه بالذات
توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال او امر و نواهی او تعالی
موجب این میشود که بنده عزیز و محبوب نزد او شود مشخص است عزیز و محبوب الهی جل شانه
عزیز آفاق است پس از لوازم معزز بودن الهی جلت عظمته عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه
داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد خداوند احدیت جل شانه بوده باشد عبادت او صحیح خواهد
بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد الهی جل شانه عزت نزد مخلوقین اینرا قصد نماید
از این وجه که مقصود بالطبع بوده باشد ظاهر اینست که موجب فساد ظاهری که لازم باشد اعاده
آن نشود و اما هرگاه نعوذ بالله سبحانه اینمعنی معزز شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد
در اینصورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف اینکه هرگاه داعی معزز شدن عند الله تعالی
بوده باشد و معزز شدن عند الناس مقصود بالطبع بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست موجب
بطلان نشود لکن این ملکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه داعی بر ایشان عبادت منفعت عائده

بخود مصلی است

بخود مصلی است پس در حقیقت اینها در باب اجرت میشود که عمل را بقصد اجرت نموده پس
حسنی در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود نعم ماقیل ع عابدی کو اجرت طاعت
خواست کو عبادت می‌ندانی نامش خطا است ع خادمان مزد گیرند این کوده ع خدمتی با مزد کی
دارد شکوه ع بلکه کمال مرتبه عبادت آنست که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان
برداری و غایات مترتب کرده منزلت بر امتثال مطلقا منظور نظر بنده نبوده باشد چه جای آنکه
از غایات امتثال قرار دهد بجهت کمال بندگی آنست که مقصود از بندگی و عبادت نبوده
باشد مگر فرمان برداری و اطاعت معبود نمودن بمحض آنکه چنین معبود سزاوار اینست
که اطاعت کرده شود چنانچه بحر کلام معجز نظام سید الاولیاء علیه آلاف التحیة والثناء ناطق
بر اینست که فرموده ما عبدتك خوفا من نارك ولا شوقا الی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة
فعبدتك لذلك **مبحث پنجم** در بیان شرطیت نیت است بدانکه علماء اختلاف کرده اند
در بیان شرطیت نیت اینجا است
در اینکه نیت جزو نماز است یا شرط بحسب اظهر شرطیت آنست باینمعنی که حقیقت و ماهیت صلوة
مرکب از نیت و سایر اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت است و شرط صحت
و حصول امتثال است مناسب نیست در اینمقام اقتصار شود بمثالی که موصل شود بحقیقت
حال پس میگوئیم مثال صلوة مثال معجون است که سلطان حکیمی از ترتیب داده از اجزاء
متعدده متکثره بجهت حکم و مصالح چندی بعد از بیان اجزاء فرموده بقول یا بفعل پس اذان
امر فرموده بعبید خود که معجون را ایشان نموده باشند نحو یکه صادق باشد در حق آن که
اطاعت مولا نموده در ایشان بان معجون اینمعنی مقتضی اینست که بنده اولا علم بمعجون هم رساند
بعد از آن حین شروع نمودن بایشان المعجون قصد نماید که من این معجون را ایشان مینمایم بجهة
آنکه مولای من امر فرموده بایشان آن مشخص است اینقصد که تعبیر از آن به نیت میشود محل تعلق
عمل است متعلق است بمعجون که امر وسیله ترتیب داده مدخلیتی در برای آن در مفهوم و ماهیت
المعجون نداشته باشد لکن موقوف علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در ایشان آن

معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است نه جزو معجون کلام در صلوة
و نیت آن نظر باینمعجون و نیت آنست پس امتثال با تموا الصلوة در ضمن بلاحاصل است
نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة
مینمایم بجهة اینکه مطاع و مولای من مرا امر نموده باتیان آن تا در اتیان آن مطیع و منقاد بوده
باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از مامور به اینست که امر او باتیان آن نفرموده موقوف
علیه صدق اطاعت است در اتیان بآن و در منافیات صلوة که متعلق بحال نیت است میگوئیم
چونکه بیان شد که معتبر در صحت عبادات آنست که مکلف حین نیت ناوی این بوده باشد که اتیان
باین عبادت مینمایم بجهة آنکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است یا آنکه رضای الهی جل جلاله
در اتیان باینست یا آنکه این اطاعت موجب حلاوت عالم است یا آنکه موجب ثواب میشود در آخرت
و نحو اینها از اجزاء سابق ظاهر میشود پس هرگاه کل این ها منتفی شود خواه هیچ نیت ننموده باشد
مثل اینکه بمحض تبعا للعادة اتیان بصورة نماز نماید یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید آن
هم و صورت عبادت باطل خواهد بود خصوصا در صورت ریا بدانکه ریا عبارت از آنست
که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة اینکه او را خوب دانند یا بجهة
اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا آنکه او را اجر دهند یا آنکه اجابت او را نمایند و هکذا
و اینمعنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد لا غیر یا این جزو
داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب بمخلوقین بوده باشد
و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بندگان الهی
عز جلاله و این اغراض دیگر مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه سابق تنبیه بآن شد ظاهر اینست
که حکم ببطلان نتوان نمود بدانکه آنچه مذکور شد این بود که قصد ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه
فرض شود که خلوص در حین نیت متحقق بود لکن نیت ریا در فعل از افعال نماز نماید پس
این متصور بچند صورت میشود اول آنست که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات

غار

منافی مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوئیم آنچه مذکور شد
در بیان نیت لشکیکی در اعتبار آن در حین بشروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار
عین آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همانقدر که امام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است
در صحت صلوة توضیح مقام آنستکه استمرار عین نیت تا آخر صلوة عبارت از این است که در جمیع
احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهة امتثال و اطاعت
خلاق عالم جل شانه و استمرار باینمعنی لازم نیست بلکه استمراری که لازم و معتبر در صحت صلوة است
آنست یعنی که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تغییر از آن مطلب
مینماید باستمرار حکمی پس هرگاه نوی شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم ببطلان
خواهد بود بعد از آنکه اینمطلب دانسته شد میگوئیم هرگاه قصد ریا در فعل از افعال نماز واجبه شود پس
اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود و لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد
از رفض این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابق یا نه اما در صورت عدم اعاده یا عتبار اخلال
بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال بجزء خواهد بود اخلال بجزء مستلزم باخلال بکل است
و اما در صورت اعاده باعتبار زیادت در جزء و صلوة بعلاوه آنچه بیان میشود در صورتیکه
قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا در فعل از افعال مستحبه نماز نماید
مثل قنوت ظاهر اینست بانه موجب بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد چنین جزء
موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی مقتضای این اجماعات
منقوله آنست که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در نقض آن
نیست بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود مشخص است
انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای
حکم نیت سابقه کفایت نمیکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن
نه در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در دعا میکند بعد از فراغ از قرائت

و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از آن رفض آن نمود و منحنی شد بقصد رکوع
بعد از عود بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که
موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در دیه مقتضی اعاده نماز است
بعد از اتمام و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت اینقصد محقق بوده باشد مثل اینکه
در وقت نیت قرار این بود که در دو رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در اینصورت اشهر
در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین صورت اصل نیت متحقق نیست بجهت اینکه نماز عبارت
است از افعال مفتتح بتکبیر و مختتم بتسلیم و نیت این در صورت محقق نمیشود که در حین شروع
ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثنای نماز با اتیان نیست و هم چنین است هرگاه
در حین نیت نزدید و تشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در
اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست
که نماز باطل خواهد بود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از رفض آن نیت و عود بمقتضای نیت
نماز ننماید بلکه در وقت که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد
نظر به تفریق که در قصد ریا مذکور شد اگرچه احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است
بعد از اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نمود و در آن وقت مباشر فعلی از افعال
نشد بعد از رفض آن نیت و عود به نیت صلوة شروع با فعال نماز نمود در اینصورت
ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد منافات منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حالت
نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد
اینها و نیت قطع که سابقا مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان
نمود ما بین نحو با نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة
در صورت جهل بجهل شرعی و علم و وقوع آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت

علم

علم و جبر تفرقه النست نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة و قطع آن عقلی است بنا بر این
نیت صلوة و قطع در فرع فعل صلوة و عدم فعل آن است و اینجا الست پس نیت قطع مستلزم
عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع است استدامه حکمیه است پس باطل خواهد بود و هم
چنین است حال نیت فعل منافی با علم و شعور بمنافات و اما صورت جهل نظر باینکه منافات
عقلی نیست بلکه شرعی است و مفروض صورت جهل است پس صلوة با نیت اینها ممکن است
پس با عدم صدور اینها حکم بصحت صلوة ممکن است بلی اشکال بکه در اینمقام میتوان
نمود از راه دیگر است بیان آن اینست که گفته شود تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان
نماز شود لازم میاید حکم ببطلان صلوة قاطبه اشخاص الا واحدا بعد واحد شبهه در بطلان
آن لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است بیان ملازمه از اینست که از جمله شکوک
مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق به رکعتین اولیین است و در عدد رکعات آن و هم چنین
شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس هر فردی از افراد انسان حین
شروع بنماز عروض این شک در حق او محتمل است پس این نظر کسی است در حین شروع
بنماز قطع نماز را معلق کند بر امری مختص که احتمال آمدن او و قائم باشد ممکن است جواب از این
اشکال باین نحو که قطع نمازی که معلق بوده باشد بر امری که ممکن الحصول بوده باشد چونکه چنین
قطعی باعتبار این متحقق است لهذا با نیت اصل صلوة با هم جمع نمیشود پس تعلیق قطع با ممکن
الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبره در صلوة است بنا بر این نماز باطل خواهد بود و اما در مسئله
شک چونکه منوی نماز است که سالم از چنین شکی بوده باشد و ابطال در صورت عروض
شک مستعمل باعتبار این مختص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی با تحقق نیتی
که معتبره در صحت صلوة است نیست مجملا منوی در حین نیت نمازی است که سالم از چنین شک
بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم انتفای منوی است نه انتفای نیت پس
در صورت عدم طریان شک موصوف چنانچه منوی متحقق هست نیت نیز متحقق هست

و در صورت طریان شک مذکور اگرچه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده
پس عدم امتثال بجهت انتفای متعلق نیت است نه بجهت انتفای نیت پس قبل از طریان
شک مقتضی بطلان نبیا شد بخلاف آنکه هرگاه قطع نماز را معلق سازد بشیء محتمل
الوقوع در اینجا اگرچه آن شیء واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار انتفای نیت معتبره در
صحت صلوة پس تفرقه مابین مقامین متحقق هست مخفی نماند آنچه مذکور شد اختصاص
بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزیکه مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع
آن در اثنای نماز قایم باشد جاریست مثل اخلال برکن ساهیا و یا بعدم تمکن یا بمکر
بعدا در تجاوز از محل و وقوع حدث با عدم اختیار و حدوث صوت و نحو اینها جواب از همه
بنحویست که مبین شد **مبحث هفتم** سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است
نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه احدی نتواند
ادعا نمود که نیت زکوة و خمس و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و همچنین نیت وضو
و غسل و تیمم چنین است حال در نیت صلوة نیت در هر اینها از جمله شرایط است لکن از شرایط
رکنیه است که اخلال بآن سهوا و عمدا مفسد است **مبحث هشتم** دانسته شد باینکه
معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد بنات معین است بجهت اطاعت و فرمان برداری
الله تع شانه همین قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب بوده باشد یا مندوب و
خواه ادا بوده باشد یا قضا و تعرض باین صفات لازم نیست لکن هرگاه کسی متعرض این صفات
شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شده که موصوف متصف بآن میباشد مثل وجوب
در واجب و استحباب در مستحب و ادا در ادا و قضا در قضا و هکذا یا نه بلکه در حین نیت
متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف آنست مثل قصد استحباب نموده در واجب و یا بالعکس
و قصد قضا نموده در ادا و یا بالعکس اشکالی در صحت در قسم اول نیست و اما قسم
ثانی پس این مقصود بچند صورت ملحق میشود اول آنستکه بطریق اشتباه متعرض خلاف شده

باینعنی

باینعنیکه مبدل است نماز ظهر مثلا واجبست یا نماز شب مثلا مستحبست میخواست نیت
وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی
نمود اینقسم شبهه در صحت نیست اشتباه لسانی مضر نیست مناط همانا اراده قلبی است
دویم آنستکه مکلف متعرض خلاف صفت عبادت شود عامدا مثل اینکه با علم مکلف باینکه
نماز شب سنتست قصد وجوب در آن نماید یا با علم بوجوب عبادت قصد استحباب نماید
این نیز ظاهر اینستکه صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی بر اتیان عبادت همان علم اوست بصفت
عبادت و غرض خلاف آن شیء لغو است مثلا هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که نماز شب
مستحبست یعنی خداوند عالم جل شانه امر بآن نموده لکن مواخذه بر ترک آن نخواهد فرمود
و مقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد و مع ذلک قصد وجوب نماید مشخص است
در اینصورت مراد معنی وجوب که مواخذه بر ترک آن بوده باشد نخواهد بود نظر باینکه
مفروض اینست که این شخص معتقد اینست که خلاق عالم جل شانه مواخذه بر ترک آن نخواهد
فرمود پس معلوم است اعتقاد عدم مواخذه بر ترک شیء و مواخذه بر ترک آن باهم جمع نمیشود و چونکه
مفروض اینست که اعتقاد عدم مواخذه بر ترک ثابتست پس قصد وجوب در اینصورت
لغو خواهد بود بنا بر این مضر بصحت عمل نتواند شد بلی هرگاه کسی معتقد استحباب وجوب
چیزی بوده و اراده خلاف آن را نموده باشد نعوذ بالله نوعا تشریع نماید در اینصورت چنین کس مبدع خواهد
بود **سیم** مثل ثانی است لکن با جهل بحقیقت حال باین نحو که در نیت وجوب میباید در
مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب در واجب باعتقاد استحباب آن در اینصورت این
شخص مبدع است و عبادتش باطل خواهد بود پس هرگاه کسی اتیان بغسل جنابت نماید
بقصد وجوب در صورتیکه ذمه او مشغول بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد نباشد
و غسل هم از راه دیگر بر او واجب نبوده باشد و معتقد اینهم بوده باشد که غسل در اینوقت
بر او واجبست و مابین قصد اتیان بغسل نماید ظاهر اینست که غسل او باطل بوده باشد والله اعلم

منکور شد در عبادات مستقله بود اما اجزای عبادت پس هرگاه کسی ایشان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائت در نماز فریضه مستحب است صادق در حق او که او در این عمل مشرع است پس آثم و عمل محکوم به بطلان خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس آن نیز ظاهر اینست که باطل بوده باشد باین معنی که ایشان جزء مستحب نموده خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر اینست که باطل بوده باشد و فرمینکه مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده ما بین قصد وجوب در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام نیست تفصیل کلام در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود نیت صلوة از مکلف بچند وجه باشد باعتبار غرض و جهت و علم آن بچند قسم ممکن است اول آنست که نیت مینماید که ایشان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهت آنکه خداوند عالم ایشان را امر بر من واجب فرموده است بعد از التفات و قصد اینمطلب ایشان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت در مقام ایشان باجزاء امتثال بچهار نحو حاصل میشود اول آنست که در حین ایشان باجزاء واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین ایشان باجزاء مستحبه قصد استحباب نماید دوم آنست که مطلقا متعرض وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع نماید سیم آنست که قصد وجوب در اجزاء واجبه نماید و اما در اجزای مستحبه پس اقتصار نماید بقربت مطلقه چهارم عکس این است یعنی قصد استحباب نماید در اجزای مستحبه و اقتصار نماید در اجزای واجبه بقربت مطلقه و معنی قربت در اینمقام آنست که ایشان میمایم باین عمل بجهت آنکه در نماز خداوند عالم جل جلاله در ایشان باینست عمل در جمیع اقسام مذکوره محکوم بصحت است اشکالیکه در اینمقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در ایشان اصل عمل منافی است با استدلال او بامور مستحبه مذکوره جواب از این ممکن است باین نحو که ایشان بنماز ظهر بر مکلف واجبست و او

مخیر است

مخیر است مابین اینکه ایشان نماید بنماز ظهر واجبه بنحویکه منفک از جمیع آداب و اجزای مستحبه بوده باشد یا آنکه ایشان نماید از اجزای مستحبه کلا و بعضا ملحق بنماز ظهر یکه با اجزای مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهر یکه منفک از آن بوده باشد مثل نمازیکه ایشان میشود بان در وقت فضیلت و وقت اجزاء و مکان شریف مثل مسجد و غیر شریف پس وصف وجوب در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است در ایشان بمکلف واجب در ضمن افراد وجوب و نیت باین نحو مینماید که ایشان بنماز ظهر مینمایم بجهت اینکه خداوند عالم جل شانه از امر بر من واجب فرموده است و ایضا درست در صورتیکه اقتصار نماید در نماز ظهر با اجزای واجبه چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید مابین اجزای واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست در صورتیکه منظور مکلف در حین نیت اقتصار با مور واجبه نبوده باشد اجزای مستحبه در آن حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه غیر و جزء آن بعد از اندک تاملی ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی متوجه است که منظور مکلف این باشد که ایشان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه و ایشان چنین منوی را معلل بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه و مستحبه است ایشان مینمایم بعلت واجب بودن آن بر من و بعبارة دیگر انفع در مقام ایراد فرض میکنیم کسی عادت او مستمر شده که ایشان بفریضه مینماید با آداب و سنن اگرچه بعضی از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و قبل از نیت نماز افراد او چنین است که ایشان بنماز باینحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نمازیست و در مقام نیت اشاره مینماید بچنین نمازی که ایشان بنماز مینمایم بجهت آنکه بر من واجبست بنا براین ایراد وارد است حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه و مستحبه هر دو هست پس حکم بر اینکه ایشان چنین نمازی بر مصلی واجبست صحیح نیست پس نیت وجوب در غیر واجب کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت

بان نحو که ذکر کردیم مطلقا ایرادی بر آن وارد نیست و با وجود این اولی آنست در صورتیکه
مقصود مکلف اقتصار بر اجزای واجبه بوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود
بلکه چنین قصد نماید که نماز ظهر مثلا میخوانم بجهة اطاعت و فرمان برداری
خداوند عالم حل شانه بلی اشکالی در اینمقام از راه دیگر میتواند بود و بیان آن اینست
که عمل چنین نیت میباید معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص
معلوم است و ملحوظ حین نیت هم هست اگر چه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکال اینکه
هست در اجزای مستحبه است و منوی بنابر آنچه مذکور شد ترکیبی از اجزای واجبه و
مستحبه است پس میباید حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ است
مقدار زیادی از اجزای مستحبه نماز که مرکب از هر دو است ملحوظ باشد تا یقین منوی محقق
شود تخلص از این باب بنحو حاصل میشود که مکلف بخود قرار دهد مقدار معینی از آداب
و اجزای مستحبه را منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی
و تکبیرات رکوع و سجود و بعد در احوال تکبیرات با سرها و اتیان بذکر در رکوع
و سجود علاوه ذکر واجب و اتیان صلوة در هر یک از رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر
و هکذا الی آخر الصلوة بنابر این منوی در نظر این شخص معین خواهد بود و ملحوظ است
جمیع اجزاء اجمالا و در حین نیت اشاره مینماید بچنین عملی که اتیان بآن مینمایم بجهة تحصیل
اطاعت و فرمان برداری و چنین نیتی محتاج بمعهودیت عمل است و آن بنحو مذکور محقق
بعد از آنکه نظم کلام باینمقام رسید لابد و مناسب است مطلب اول آنست
بعد از آنکه معهودیت عمل متحقق شد و منوی مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد
اما بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین است بهر آنچه بعنوان اجمال منوی شده
اتیان نماید یا نه مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر
و صلوات نماید و حین نیت منوی او چنین عادی بود بعد از عزم اتیان بچنین عمل و نوفق

چنین نیت بآن شروع بنماز نموده میتواند در زمان رسیدن برکوع اقتصار ببعض
از آنچه ملحوظ بوده نماید بعد از قطع بر اینکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی با حصول
امتثال است کلام دیگر هست و آن اینست که آیا در چنین صورت اقتصار ببعض واجب
و اخلال بذکر مستحب جایز است یا نه میگوئیم حکم در مسئله مبنی بر اینست که نیت اتیان
واجب بکیفیت مخصوص آیا معین است و هست که بهمان هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر
ثانی است نظر باینکه دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معین است در امتثال اینمقام ندارد
بجهة ظاهر اینست اشکالی در جواز اقتصار بهمان قدر واجب نبوده باشد بلی کلام اینکه
در اینمقام هست اینست که آیا اقتصار بر بعض آنچه منوی بوده باشد از ذکر مستحب
میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات نماید و اخلال بذکر تسبیح
مستحب نماید یا اتیان بذکر و تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح
نماید و جمع مابین یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر اینست که نیت را مدخلیتی در
عدم جواز آنچه مذکور شد نباشد باینمعنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع مسئله
که مثبت رجحان مستحب است اگر بکیفیت خاصه بعدی از آن نتوان نمود بجهة موجع
در این باب مسئله امر بعمل کرده است عمل بمقتضای آن جایز و بعدی از آن غیر مجوز و مثال
مذکور اتیان بصلوات با اخلال بذکر مستحب بی اشکال است و ظاهر اینست اخلال
بیک تسبیح مستحب و اتیان بذکر یکی با صلوات و عدم اتمام جایز باشد و هم چنین است
حال در ذکر سجود مطلب دویم در بعد از نماز منوی است بر بار دیگر معهود مثل اینکه
معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بود در مقام عزم باتیان آن نیت متعلق شد
بهمان کیفیت معهوده مثل اینکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید در بین
عزم بود تا برکوع رسید آیا میتواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل اینکه اتیان به پنج ذکر
نماید یا آنکه دعای در رکوع قبل از ذکر منظور او نبوده در حین وصول برکوع میخواهد

خواهد بود باشد وهم چنین دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر اینست که همه افعال
جایز و بی عیب باشد وهم چنین قنوت علاوه اینکه چیز در نظر بوده میتواند بلکه
عدول از آنچه چنین نیست منظور او بوده بعزم آن نیز جایز و بی عیبست بجا آوردن جمیع افعال
بی عیبست مگر اجزای واجبه که تغییر ازافعال بزیاده و نقصان هیچ یک جایز نیست
است که در مقامات مطلقا متعرض وجوب نشود خواه منظور
او این بوده باشد که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه آن یا جمع مابین اجزای واجبه
و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده ظاهر اینست که اینقدر کفایت
کند در صحت عمل بلکه مذکور شد ایشان در نماز یعنی در صورتیکه مقصود جمع مابین اجزای
واجبه و مستحبه بوده باشد بعضی جهات انسب خواهد بود آنست که قصد وجوب
و استحباب هر دو نماید وجوب نسبت باصل صلوة و استحباب نسبت بفرد وباین نحو ایشان نماز
واجب مینمایم و اکمل بودن آن در ضمن این فرد اکمل بجهت فضیلت و رجحان و استحباب آن هر دو
نماید بجهت اطاعت و رجحان بر حاوی نظر ایشان نماز های واجبه باعتبار نیز صحیح
و بی عیب است بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است لکن این مثل بعضی اخیر سابق
مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزای واجبه نماز و اجزای مستحبه
آن نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین مشخص است که اینقسم مقصود
نمیشود بعد از آنکه نظم کلام باینجا رسید مناسب اینست عنان قلم در تحقیق این مسئله
جولان داده شود پس میگوییم آیا بر مکلف واجبست امتیاز مابین صنفین نماید قبل از
در نماز یا نه و بر فرض وجوب آیا شرط صحت نماز هم هست یا چنین نگوییم است استدلال
کرده شود در اثبات عدم در هر دو مقام بجهت اینکه اصحاب رضوان الله علیهم تلقی بقبول
نموده اند و روایت شده از مفخر عالم و فخر بنی آدم علیه و علی آله صلوات الله الملک القائم
که فرموده در بیان مقام صلوا کما رایتمونی اصلی وجه دلالت آنست که آنجناب در مقام تعلیم امر

بجهة

بجهت امتثال امر فرموده بعد از آنکه در مشهد اقتدا ایشان بنماز فرموده اند و افعال مشاهده
نموده اند احوال و افعال صادره از آن مقتدای عالم را ایشان بنماز مشغول نماینده بجهت که دیده
از من صادر شد مشخص است که این کلام از آن ستوده درگاه خلاق عالم جل جلاله صادر
نشده مگر بجهت تعلیم معلوم است اصل مشاهده فعل نمیتواند موصل بوجه همه اجزای
آن بوده باشد بلکه از مشاهده مشخص نمیشود مگر اصل احوال و افعال بکیفیت و هیئت
مخصوصه و احتمال آنکه فعل آنسرور عالم در آن وقت منحصر بوده در امور واجبه کانه قطعی
الفساد است و اگر مخاطبین با آن خطاب کلا یا قبل از این خطاب عالم بماهیت نماز بوده و
مابین اجزای واجبه نموده بودند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب آنست که امتثال
آنست که علم بماهیت اجزای نماز و وضع افعال بهیئت معهوده کفایت مینماید در حصول
چه اگر عالم بوجه افعال از حیثیت وجوب و استحباب نبوده باشد نظر باینکه اینست در استفاده
این امر حدیث مشهور از حماد بعد از آنکه بشرف سعادت در ادراک کشف الاسرار و
الدقایق جناب امام جعفر الصادق علیه السلام مشرف گردید حضرت فرمودند تحسن ان تصلی
یعنی ای حماد ایشان نماز خوب میتوانی بعمل آوری عرض نمود رسانید من در حفظ دارم کتاب
حریز را که در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد این بود که اهتمام من در نماز اینقدر است
که بلکه کتاب [illegible] در صلوة تصنیف نموده ضبط نموده ام حضرت فرمودند باکی نیست
برخیز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور آنسرور شروع کردم بنماز بعد از آنکه برکوع
و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی باین نحو و توبیخ فرمودند چه بسیار
قبیح است مرد که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او میگذرد یکنماز را با حدود آن تمام
ایشان نمینماید حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آنسرور شنیدم ملول و خجلت بسیار
بر من وارد شد عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند نماز را تعلیم فرما حضرت در
۲ وقت ایشان رو بقبله ایستاده [illegible] فرمودند با آداب و شرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای

حاد مثل این مثال نه فعل او و وجه استدلال باحدیث در اثبات مرام ظاهر میشود
اذا عجز در حلیث اول مذکور شد بنا برین میگوئیم هرگاه کسی بیشتر سر فقیه معتمدی
اتیان بنمان نمود جمیع اقوال و افعال و هیئات را از آن اخذ نمود و اعتقاد نمود که
اتیان نماز باین کیفیت میبرد مر و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین اجزاء واجبه
و مندوبه ننمود و در مقام نیت اقتصار نمود بقربت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که اتیان
بنمان مینمایم بجهت اطاعت خدا و فقد عالم و اتیان نمود بهمان کیفیتی که از آن مجتهد مطاع
مشاهده نموده بود این کفایت در حصول امتثال از او میکند اگرچه تفرقه ما بین
امور واجبه و مسنونه نموده باشد بلی چیزی که قابل هست در اینمقام که کسی متمسک
شود در لزوم امتیاز مابین متنفیین احکام شک و سهو است نظر باینکه
حکم اجزای واجبه در صورت سهو این است که هرگاه ترک کرده شد جزء منسی ما دام که
داخل در رکن نشده لازم است عود نموده اتیان منسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد
نموده بنمان را تمام نماید قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اگر نه که بعد از دخول
در رکن بوده باشد اگر آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استینافش لازم است
و اگر واجب غیر رکنی است نماز صحیح و ابطال آن جایز نیست و اگر آن منسی جزء مستحب
بوده باشد در جمیع احوال عود با آن بعد از تجاوز از محل آن جایز نیست خواه داخل
در رکن بعد از آن شده باشد یا نه میگو مثلا فرض میکنیم کسی تسمیه را در اول حمد یا در اول
سوره فراموش نمود بعد از فراغ از سوره ملتفت شد در اینصورت اگر تسمیه در الفاتحه
واجب است لازم است عود نموده تدارک نماید و اگر مستحب است حرام است عود با آن و هم چنین
استعاذه در اول حمد در رکعت اولی و بخواهیم بنا برین او این شخص مردد است ما بین
واجب و حرام معزی از این نیست مگر امتیاز ما بین متنفیین پس امتیاز مذکور لازم است
من باب المقدمه اشکالی در اینمقام میتوان نمود الا انست که این مبتنیست بر وجوب مقدمه

واجب و این اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتیست
که در این مقدمه واجب بوده باشد و این در محل کلام متحقق نیست نظر باینکه مفروض
اینست هرگاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد بود و بر فرض که
تسلیم شود کسی قطع نخواهد باینکه بچنین امری در بعض از صلوة او مبتلا خواهد شد
از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود احتناب از آن واجب نخواهد بود پس آنچه مذکور
شد در اثبات وجوب امتیاز ما بین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب از این
اشکال اما مقدمه واجب ظاهر اینست که واجبست و این مشهور و معروفست ما بین
فقها و لهذا در کتب استدلالیه فقهیه بر مطلع ظاهر میشود که این محل انکار نزد ایشان
نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث منکره در کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمه است
و بر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعی است و اما وجوب بمعنی لابدیت محل تامل نیست
و همین قدر کفایت میکند در محل کلام و اما حکایت اینکه قول بوجوب مقدمه مطلق
وجوب ذی المقدمه است پس این کلام بر مقصر اطلاق مسلم نیست بلکه حق تفصیلی است
چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ایم حاصل مطلب اینست این کلام مسلم است
در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت وجوب ذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این است بعد از این تکلیفی بر او واجب خواهد
بود در حال ممکن از تحصیل مقدمه او هست و عالم هست باینکه بعد از ثبوت وجوب
ممکن نخواهد بود در اینصورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک آن باعث
اعتقاد مذموم است نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از آب
بجهت وضو هست و علم هست باینکه بعد از تحقق زوال ممکن از آب و تراب مباح
بجهت تیمم نخواهد شد در اینصورت میگوئیم ضبط آب بجهت طهارت بعد از زوال در حق
او لازم است بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد او تمکن تراب بجهت تیمم و متوقف

تکلیف تحصیل ان از فائده ظهور بین در صورتی مسلم است که با خبثیا وجوه خود را از قلد
ظهور بین تمام باید و اما حدیث مشبهه غیر محصوره در اینمقام صحیح نیست بلکه ادخال از آن
در تحت شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالبا بینست در عرض چند یوم غالب اشخاص
منفک از شک و سهو نیستند بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات وجوب قوام بعضی
وجوب امتیاز از راه دیگر اگرچه مبنای آن بنرها است که مدرک شد بیان آن این است
که گفته شود بعد از تحقق سهو بنحویکه مدرک شد امر این شخص مردد خواهد بود ما بین
وجوب و حرمت اگر دعوی قطع بتحقق موجب این در مدت قلیله نشود لا اقل مظنون التحقق است
احتراز از مظنون واجبست و این نمیشود مگر با متیاز ما بین صنفین لهذا امتیاز
ما بین اینها لازم خواهد بود مخفی نماند اعتبار این وقت و استدلال ظاهر میشود
وجوب شرعی است نه شرطی است بنابراین هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزای واجبه و
مستحبه نمان ننموده ولیکن اتیان بنماز نمود در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر اینست
که نماز صحیح و اعاده آن واجب نباشد **مبحث نهم** در بیان معنی قربت است که متعارف
شده اعتبار آن در نیت بدانکه دانستی شد از مباحث سابقه این معتبر است در صحت نماز
ها نیز اینست که اتیان بعنوان معین نموده قصد نماید که اتیان بان میمنایم بجهت اطاعت
و فرمان برداری خلاق عالم جل شانه و ممکن است مراد از قربت معنی در نیت همین
معنی بوده باشد چنانچه در صحت این نیست لکن تطبیق لفظ بر این محتاج به تمیز است
پس میگوئیم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبها قربة الی الله مشتمل بر دو علت است
یکی لوجوبها و دیگری قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است و قربة الی الله
علت اتیان بصلوة واجبه معنی کلام بنابراین چنین خواهد بود که من اتیان بنماز ظهر
مینمایم بجهت واجب بودن آن نماز بر من و اتیان بنماز واجب مینمایم بجهت اطاعت و امتثال
امر الهی جل شانه پس تعلیل اول علت اتیان بنماز ظهر است مثلا و تعلیل ثانی بجهت اتیان

فعل معلل بعلت اول و ممکن است قربة الی الله عطف بوده باشد بر محل لوجوبها با سقاط
عاطف بنابراین هر دو علت خواهد بود بجهت معلول واحد لکن تکلف در آن ظاهر است و
ممکن مراد از قربت اینمعنی نبوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت جل شانه بوده
باشد پس مناسب در اینمقام اینست که تنبیه شود بمعنی قرب بجناب احدیت که مدوح در
کتاب و سنت میباشد و مطلوب و مرغوب نیز در ادعیه و مناجاتهای صادره از ائمه اطهار
علیهم صلوات الله الملک الغفار است بیان شود میگوئیم قرب در لغت و عرف بمعنی نزدیک
شدن چیزیست بچیزی قرب بچیزی یا در زمان است مثل اینکه گفته میشود
فلان عالم قریب بعصر امام بوده یعنی ما بین عصر او و امام عم در آن ظاهر بوده و بعد از عصر
این شخص موجود بوده چندان امتدادی نداشت و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته
میشود فلان ماموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چندان ما بین مکانیکه امام
در آن ایستاده است و مکانیکه این شخص ماموم ایستاده است اراده هیچیک از اینها و معنی
که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است و چون ظاهر است اما اول بجهت اینکه این
در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخصی بوده باشد در وقتی و بعد از آن
منتفی شود بعد از آن دیگری موجود شود قبل از آنکه امتدادی چندان متخلل شده باشد
ما بین انتفای اول و وجود ثانی در این وقت گفته میشود این شخص ثانی قریب باول است
در زمان مشخص است اینمعنی در حق ذات اقدس ممتنع است و اما قرب مکانی پس بجهت
اینکه این در حق اجسام است تعالی الله تع عن ذلک علوا کبیرا پس قرب بعباد بخداوند عالم
جل شانه که مطلوب و در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات میباشد بیکی از دو معنی ممکن است
ممکن است که حمل شود بیکی از دو معنی اول قرب مذکور و وصال است بیان این مطلب اینست
هرگاه کسی منتسب بخداوند عالم عز شانه بوده باشد مثل اینکه مملوک هست بنده است
بخداوند عالم هرگاه کسی بنده او بجناب احدیت بیشتر است قرب و بجناب اقدس بیشتر است

از کسیکه نزدیکتر باو کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دوام نزدیکی بجهة او بوده باشد این
منتهای رتبه کمال دعا بمرتبه سعادتست وباین اشاره در دعای کمیل وهب لی
من الانقطاع بخدمتک وادنو منک دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی من اللیل والنهار
بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة ومعنی دوم قرب صفات وکمالست توضیح
اینمطلب مقتضی اینست که گفته شود ذات اقدس الهی تع شانه در غایة مرتبه کمال
وعزتست وجامع جمیع محاسن ومحامدست ومعراست از جمیع شوائب نقصان
وقصور ومبراست از قاطبه معایب ومقابح ودوری وبعد در صفات مرتبه خست و
نقصانست ومتصف است بصفات ذمیمه وطغیان لکن مامورست باینکه دفع نقایص
از خود نماید ومجتنب از مقابح ومفاسد ومحترز از معایب ومناقص بوده ومتزین
بصفات حسنه وخصال حمیده شود چنانچه مستفاد است از قول فخر عالم ومفخر بنی
آدم علیه وعلی آله الاف التحیة من الملک العالم که فرموده است تخلقوا باخلاق الله پس
جاهل نظر بتضاد مابین جهل وعلم در غایة تعداست از جناب احدیت وبعد از ازاله
جهل واتصاف بصفت علم نزدیک میشود بخلاف عالم وهم چنین ظالم وبخیل باعتبار
اتصاف بصفتین رذیلتین ظلم وبخل در کمال دوریست بدرگاه باریتعالی جناب اقدس تعالی
شانه پس بعد از تخلیه از صفت ظلم وبخل واتصاف بصفت حسنه عدالت وجود
باین سبب نزدیک میشود بمرتبه ودر کارگاه عالم جل شانه بعد از آنکه اینمطلب منقح شد
میگوئیم ممکن است که یکی از اینها ومعنی که مذکور شد اراده شود از قربة ماخوذه
در نیت اما اول پس تفاصل آن باین راجع میشود که من اتیان بنماز میکنم بجهة آنکه
نماز موجب قرب ونزدیکی بنده میشود بدرگاه احدیت یعنی مالک عبد است بدرگاه
الهی واما ثانی پس باین نظر بیان میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت
نظر باینکه این نماز موجب تخلی از مقابح ومناقص وباعث تحلی بصفات حسنه است یا بجهة

اتیان

اتیان بان مینمایم ظاهر اینست اراده هریک از معنیین که بوده باشد از قربة ماخوذه
در نیت عیب نداشته باشد بلکه اوجه است بنسبت بعضی احتمالات سابقه چنانچه
بعد از تامل در آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود وکلام در تعلیل که
بنحویست که در سابق بیان شد لکن وحید در کلام در اول وعلام در کتاب در ثانی آنست
که در نحو مقرر شده حذف لام از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد
باشد بافاعل فعل معلل به واین شرط در تحقیق ثانی متحقق است دون اول باین سبب
تعلیل اول بلام مذکور شده وثانی باعدم لام یعنی بانصب فی قولهم الحاکی عن النیة
القلبیة اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله تع نظر باینکه وجوب وصف صلوة است
که مفعول به اصلی است وفاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول
له بافاعل فعل معلل به متحد نیست بخلاف قربة الی الله که فاعل در هر دو متحد است
نظر باینکه معنی آنست که من اتیان بنماز ظهر میکنم بجهة نزدیک شدن من بدرگاه
احدیت بنابراین در معنی که حال مکلف بوده باشد بجهة اطاعت وامتثال نمودن بنابر آنچه
در سابق مذکور شد بهره ومعنی فاعل مفعول له وفاعل فعل معلل به متحد است
بدانکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصلی ممکن است اضافه لامیه بوده باشد
نظر باینکه معتبر در اضافه لامیه همان افاده اختصاص است بمعنی ودر اینمقام متحقق است
وهم چنین صلوة العصر وصلوة المغرب وصلوة العشاء وصلوة الفجر لکن در اینمقام
بجمیع مضاف ومضاف الیه اسم شده بجهة چهار رکعتیکه واجب میشود بر مکلف در همین وقت
فقط در سفر وهم چنین صلوة العصر اسم شده بجملة چهار رکعتی که واجب میشود بعد از ادای ظهر
در حضر ودو رکعتی که بعد از آنست در سفر وهم چنین است حال در بقیه صلوة پس
معنی اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله این است که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائی
بجهة واجب بودن آن برمن وبجهة اطاعت وامتثال امر الهی جل شانه بنابراین هرگاه اشاره

بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیت النیت خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة
الظهر الواجبة اداء قربة الی الله تع بدانکه فخر المحققین در رسالة فخریه در نیت نماز
ظهر این نحو ذکر فرموده اصلی صلوة الظهر بان وجب القیام والنیة والتکبیرة الاحرام
وقرائة الحمد وسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا والسجود
علی سبعة اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه ثم السجود ثانیا کالاول
ثم رفع الراس منه وهکذا فی الباقی الا ان اسقط تکبیرة الاحرام مما عدا الاول واسقط
السورة من الاخیرتین وازید التشهدین بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واخافت فی
الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله واگر مراد اینست که آنچه مذکور شد مبنیاً بلحین نیت
باین تفصیل ملحوظ شود این لزومی ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم
التفات اجمالی است باجزای آن کفایت مینماید در صحت نماز وعلاوه براین ضرور نیست
بلکه گاه هست که منجر میشود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود واگر مراد اینست که
نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه از آن نداریم هرگاه منجر بوسواس نشود
مخفی نماند از آنچه در سابق بیان نشد ظاهر شد که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است
مسامحه بلکه اینکلام بنابر اصطلاح اشخاصی است که نیت را جزو میدانند پس بنابراین
تحقیق اول افعال نماز قیام است ولکن چونکه بنای کلام در اول بنابر جزئیت نیت گذارده
شد میگوییم دوم از افعال نماز قیام است توضیح مطلب محتاج است بایراد کلام در
چند مبحث مبحث در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز
بر چند قسم است اول قیام واجب رکنی است و آن قیامیست که در ضمن تکبیرة الاحرام
بوده باشد وهمچنین قیام متصل برکوع دوم قیام واجب غیر رکنی است مثل قیام
در ضمن قرائت حمد وسوره وقیام بعد از رفع راس از رکوع سیم قیام مستحب مثل
قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه وادعیه افتتاحیه ودر حال

استفاده

استعاذه وقنوت ونحو اینها چهارم قیام مباح است و آن قیامیست بعد از فراغ
از آیات حمد وسوره علاوه از قدر ضرورت اشکالی در هیچیک از این اقسام نیست مگر
قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامیست که از آن
مصلی منتقل میشود برکوع شرعی بنحوی که این قید در چند موضع ظاهر میشود اول آن است
که منحنی شد بقصد سجود وقبل از بلوغ جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده
در اینجا میگوییم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام رکوع رفع
راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر
خود را بهیئت راکع برساند وجه بطلان نماز اخلال بقیام متصل برکوع است دوم آن است
هرگاه کسی منحنی شد از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد که اخلال بقرائت
سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع شرعی نرسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز
نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی رکن است یکی قیام متصل برکوع و دیگری
رکوع و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائیست که متصل بوده باشد دستها بزانوها در
مرد و زن و اما هرگاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ بحد در اینوقت لازم است که عود
نماید بجهة تدارک منسی نظر باینکه این انحنا قبل از حد رکوع است پس عود مستلزم
زیادتی رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن بقصد رکوع منحنی
شود و مطلقا اگر چه بحد رکوع شرعی نرسد مبطل است عود در چنین صورت بجهة
تدارک منسی جایز نبوده باشد و از این قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع
وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت
عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب قال شیخنا الشهید قدس الله
سره در مسعد فی البیان یرجع الناسی لو هوی الی الرکوع مالم یتم فیقیض بعد سیم
از آن مواضع متذکر آنست که منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ شرعی متذکر شد که رکوع را

بعمل آورده نشست بقصد سجود درابنصورت ظاهر اینست که منافی او صحیح بوده باشد نظر
باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست لیکن زیادتی آن مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام
متصل برکوع آن قیامی میبود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد میبایست حکم
ببطلان شود در صورت مفروضه چهارم از مواضع مذکوره اینست که منحنی شده
بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شده از رکوع یا معتقد این شده که رکوع را
بعمل آورده نشست بقصد سجده در آنوقت ملتفت شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است
درابنصورت میگوئیم لازم است راست بایستد آنوقت منحنی شود بقصد رکوع و
عود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم صدق قیام متصل برکوع مبحث دوم
واجبست که قیام بعنوان استقلال باینمعنی در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز
نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود قیام مقصود بچند نحو میشود اول
آنست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق بهیچ چیز نبوده باشد دوم آنستکه بایستد
و بدن او ملاصق دیواری یا چیز دیگر بوده باشد لکن همان محض ملاصقه بوده باشد
مطلقا القای ثقل بدن را بان ننموده باشد سیم آنستکه ملاصقه و اعتماد و القای
ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تامی بان نموده باشد
چهارم آنستکه ایستاده باعتماد و استناد بچیزی بحیثیتیکه اگر آنچیز برداشته شود بغفلة
این شخص بیفتد شکی در قسم اول نیست بلکه اکمل و اسلم اقسام است و همچنین است
قسم ثانی این نیز محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس اگرچه از کلمات اجله اصحاب مستفاد
میشود آنستکه آن نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند
باینکه اعتماد و استناد ننموده باشد بحدیکه اگر مستند الیه زایل شود بغفلة این شخص بیفتد
بنابراین محل کلام قسم چهارم خواهد بود و مشهور مابین فقها عدم جواز است نقل
کرده اند از حلبی که قائل شده بکراهت اگرچه جماعت از متاخرین علما اختیار این نموده اند

بکو

لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت قدرة و اختیار جایز نیست
بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اگرچه باینحد نبوده باشد بلی هرگاه
متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت جایز است قیام با اعتماد
بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگرچه متمکن از قعود بطریق استقلال
بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگرچه قعود استقلالی بوده باشد
و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعضی احوال نماز بوده باشد و متمکن از قیام استنادی
در بعض دیگر لازم است اقتصار بقدر ضرورت پس با تمکن از قیام استقلالی در بعضی
احوال صلوة عدول از استقلال باستناد جایز نیست محصل کلام اینست که مسئله
متصور بچند صورت میشود اول آنست که متمکن از قیام بعنوان استقلالی هست
در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست دوم آنستکه متمکن از قیام استقلالی
نیست در هیچ حالتی از احوال نماز در اینصورت اگر متمکن از قیام استنادیست در جمیع احوال
نماز لازم است اختیار آن سیم آنستکه متمکن از قیام استقلالی در بعضی احوال نماز و
از استنادی در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع مابین هر دو نماید قیام
استقلال در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در رکعتی بوده
باشد یا هریک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو در رکعتی
خواهد بود و در صورت ثانیه هریک در رکعتی اشکالی در اینها نیست کلامیکه در اینمقام
هست اینست هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی
بکند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال دیگر بخلاف اینکه
هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در اینصورت کل نماز را با قیام استنادی خواهد بود
یا عدول از استقلال باستناد در اینصورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینستکه جایز
نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی آنها را اختیار نماید اگرچه معتقد این

بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز **مبحث سیم**
در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام با علم وجوب بدانکه این مطلب
منقسم بر چند قسم میشود **اول** آنستکه اعتماد بهر دو پا کند بنهجی که اگر خواهد با هم تواند که
القای ثقل بدن نماید بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر اینست که این لازم نبوده باشد
دویم آنستکه حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد نزد یکی این قسم ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد **سیم** آنستکه حامل ثقل بدن هر دو پا کلاً بوده باشد لکن
خواه بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر اینست که این قسم لازم بوده باشد بنابر این
امتثال بسه طریق حاصل میشود **اول** آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد
لکن بطریق مساوات **دویم** آنستکه چنین بوده باشد لکن با اختلاف باین نحو که القای ثقل بدن
بر پای راست بیشتر انداخته باشد نسبت به پای چپ **سیم** عکس این است ظاهر اینست که
همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحد
یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است **اول** آنست که اتیان بنماز
نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات **دویم** مثل اینست لکن با القای ثقل
بدن بر پای راست بیشتر **سیم** مثل اینست باز لکن با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر
چهارم جمع میان دو قسم اینهاست در نماز واحد **پنجم** جمع میان هر سه است در آن
خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر اینست که در
هیچ یک حرجی نبوده باشد **مبحث چهارم** در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه
هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد در این صورت
عدول مینماید از قیام بقعود پس در اینحالت لازم است که اتیان بنماز نماید قاعداً احتمال
استقلال و استناد در قیام در اینجا نیز جاری است پس هرگاه متمکن از قعود بطریق استقلال
بوده باشد عدول از استقلال باستناد در اینجا نیز جایز نیست بلی هرگاه متمکن از قعود استقلالی

نبوده باشد

نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود
باضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است گاه است
لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی بوده باشد و گاه هست لازم است که کل
بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه است بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق
استناد بجا آورده میشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعض
رکعات مرجع در اینها حال مکلف است و گاه هست کل اقسام قیام و قعود با هم
جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و بعضی
بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد
بر حال قعود یا مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت آنست و ثانی در حال تناقص
مرض و تخفیف آن **مبحث پنجم** در لزوم اختیار قیام است بر قعود اگرچه منجر شود
بایماء بجهت رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین
بداند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد بود بایماء جهت رکوع و سجود بخلاف
اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در اینوقت بعضی از علما حکم فرموده اند
بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود و این قول باعتقاد
حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود
جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست این شخص متمکن از قیام واجب هست پس ادله
موجبه قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض اینست
بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس بمقتضای
دلیلیکه دلالت میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود
نباشد منتقل میشود بایماء بدل رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد بود
و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام مجرد آنکه رکوع او بطریق معهود میشود

و بعضی بقعود

بی‌معنی است نظر باینکه تکلیف بهر چیزی در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است
مفروض اینست اینشخص در محل قیام متمکن از قیام است و در محل رکوع و سجود متمکن
از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق اینشخص قیام است نظر بتمکن از آن و رکوع
و سجود نیست نظر بعدم تمکن بعلاوه میگوئیم اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه
بقیام غیر رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنابر اختیار قعود لازم
میاید ترک بلا قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع کرد و فرض ملکور
عبارتست از قیام متصل با بیاء بدل رکوع هم در رکعت اولی و ثانی در سایر رکعات
پس از اینجا مشخص شد اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه
رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مامور به است پس هرگاه
اختیار نماید بنماز باطل خواهد بود مبحث ششم در بیان رکوع کسی است که نماز را
نشسته است بدانکه هرگاه کسیکه اختیار جلوس نمود در نماز او متمکن بوده باشد
از قیام بقدر انکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجبست پس
بر مجرد بعد از آن برکوع میرود لکن ظاهر اینستکه ظاهر اینست بعد از قیام بر اینشخص واجب
نبوده باشد و اما هرگاه متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس برکوع میرود
در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی اینست که گفته شود
چنانچه رکوع قائم بد و نحو ملتبسه میشود بنحو است که اقل ما یحصل منه الامتثال است
و ان انحنا نا است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن دستها بر زانو
و نحو دیگر رکوع بدرجه فضیلت و کمال است و ان انحنا است بطوریکه مساوات
در اجزای ظهر متحقق شود بنحویکه اگر قطره آب در ان واقع شود میل بطرفی ننماید چنین
است رکوع قاعد بدو قسم قسم نیست و نقصان است و قسم دیگر قسم فضیلت و کمال است
اول انستکه منحنی شود بنحویکه محاذی شود روی او با چیزیکه پیش زانوی هست دوم

در بیان کیفیت رکوع در نماز نشسته

انستکه منحنی شود بحد یکه محاذی شود جبهه او موضع سجود او و مخفی نماند این کیفیت
که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد
بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز نافله
و یا بوده باشد لکن اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله مخفی نماند که مصلی قاعد
هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلام
در آن نیست که اتیان بان لازم است و اما هرگاه متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه
متمکن از انحنا بنحویکه قسم کامل رکوع متحقق شود مضافا بوده باشد و انقدر کامل را
نزد در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از آن مقدار که در رکوع
منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و اما هرگاه در اینصورت این
فرد کامل رکوع را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی پس ظاهر اینست
که در انحناء سجودی لازم است علاوه از مقدار که در رکوع بعمل آورده بوده باشد
بنحویکه فرق ما بین دو انحنا حاصل شود ظاهر اینست علاوه از مقدار رکوع لازم بوده
باشد و جزان در مطالع الانوار مبین است مجملا انحناء از برای سجود بقدر مقدور
در اینصورت لازم نیست چنانچه در قسم اول نیز چنین بود بلکه قدر لازم همانقدر است
که صادق باشد انحناء سجودی اخفض بوده از انحناء رکوعی و اما هرگاه فرض شود
که متمکن نیست از انحنا بنحویکه فرد کامل رکوع بان متحقق میشود یا در اینصورت در حق
این جایز است که در رکوع اختیار این فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنی رکوع در اینصورت
در حق او متعین است در این اشکال است احتیاط مقتضی اینست که در انحناء رکوعی اقتصار
نماید بفرد ادنی یعنی بحد کامل برساند اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل
ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از محسنات اهل ایمان است مبحث هفتم در بیان
کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام

در بیان کیفیت جلوس در نماز نشسته

مو نماز مصلی عذر ولی مینماید بقعود ظاهر اینست هر نحو که بنشیند در حال قرائت
مجزی بوده باشد لکن افضل اینست که در حال قرائت مربع بنشیند بدانکه تربیع در
جلوس برچند قسم است اول آنستکه بنشیند بنحویکه زانوی راست را بکشد بجانب
یمین و قدم یمنی را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب
یمین و اینمعنی در اینمقام مراد نیست بلکه مراد از تربیع در اینمقام اینست که بنشیند
تا نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین بر زمین ظاهر اینست استحباب
مختص بوده باشد بحال قرائت بنا بر اینکه حکمت در آن اقربیت این حالت بوده
باشد بحال قیام که مطلوب بود در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب اینحالت در حال تشهد
ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که در حال تشهد مانند نماز ایستاده و نشسته بوده
باشد لیس مستحب در حال التشهد اینست که بنشیند بر ورک یسار بنحویکه ظهر قدم
یسری را بگذارد بر زمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده
بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع لیس مستحب اینست که دو ساق را بر زمین بگذارد
و رانها را بلند کند مخفی نماند که آنچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فرض بعضی
مذبوده در صورت عجز از قیام لکن ظاهر اینست که کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد در
مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد یا فرض در نماز قیام لکن نظر بحکمتیکه
مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز و غیره مشکل است بدانکه
شیخ شهید در کتاب دروس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است
در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد و همچنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت
خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن
مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است که ایشان بنماز نشسته نماید و هم
چنین فرموده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن

تشویش

تشویش زیاد در مرض داده یا مشقت شدید در ایستادن داشته در حق او روا است
فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائی که سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است
مراد در صورتیست کسیکه در جائی مسقفی بوده باشد که سقف آن ارتفاعی نداشته
باشد و متمکن از رفتن بجائی دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز
فریضه جایز خواهد بود بنا بر اینقسم را از جمله اقسام کسیکه مکلف قدرت بر قیام داشته
باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه میباید گفت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است
در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق داخلی بوده باشد یا خارجی مثل عدم
ارتفاع سقف و غیره در بیان عدد ولی در قیام بقعود یا منطجع است بدانکه
هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بر پهلو بخوابد
بجانب یمین رو بقبله همینست کسیکه او را بقبر میگذارند و در صورت عدم قدرت
بجانب یمین اختیار بجانب یسار نماید بعکس الحالت باینمعنیکه در این بلاد یعنی بلاد
شمالیه سر را بجانب مشرق گذارند و پاها را بجانب مغرب عکس حالت اول آنوقت شروع
بنماز نماید و هرگاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد آنوقت بر پشت
بخوابد پاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار آنوقت شروع بنماز نماید و در جمیع
این سه حالت لازم است که رکوع و سجود را بایماء بوده باشد ایماء بسر نماید با امکان ایماء
بجهت سجود زیادتر بوده باشد از ایماء بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایماء بسر ایماء بچشم نماید
احتیاط مقتضی اینست که غمض عین بجهت سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع
و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایماء بعین بوده باشد
ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را در اینجا قائم مقام رفع
راس دانند چنانچه در صورتیکه ایماء بسر بوده اتیان بذکر نماید بعد از حرکت
دادن راس و ادام کردن و بالا نمودن راس قایم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود

مخفی نماند ایماء بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاع یا استلقاء نیست بلکه
ثابت است در هر موضعیکه متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانکه
سابقا اثبات یافته کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا لازم است در حال
ایماء بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را بحدیکه جبهه باو برسد مطلقا اگرچه
در حال ایماء بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است باین نحو که اگر ایماء
براس ممکن بوده باشد در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی را
که سجده بر آن صحیح بوده یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر اینست که واجب بوده باشد
پس احتراز از ایماء براس تنها نمیتواند نمود بلکه لازم است ما یصح السجود علیه را
بلند نموده آنوقت بمعونت ایماء براس جبهه را بآنچیز برساند و اما هرگاه ایماء براس
ممکن نبوده باشد بلکه مکلف برا او ایماء بچشم بوده باشد ظاهر اینست که رسانیدن
چیزی را که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای
بهمان ایماء بعین بجهت سجده کفایت میکند لکن در صورتیکه اگر رعایت آن نماید شاید
اسلم بوده باشد بنابر اینچه مذکور شد سجده ایمائی بچند طریق میشود اول آن است
که ایماء بسر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن آن خواه خود
بلند نماید یا دیگری دوم النسکه اکتفا بهمان ایماء بسر نماید و در صورت عدم امکان
رفع ما یصح السجود علیه سیم النسکه اکتفا بایماء بچشم نماید اگرچه متمکن بوده باشد از
رسانیدن ما یصح السجود علیه را بآن پیشانی [illegible] در بیان انتقال از حالت
علیا بسفلی است و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که بجهت مکلف
در نماز حالات مختلفه میباشد قیام استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی
چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر انواع قعود چنین است حال در اقسام قعود نسبت
باضطجاع و مستلقی در اینمقام بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی بادنی و بالعکس

بحسب

بحسب اختلاف در حال و از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد
با قیام استقلالی عاجز شد از اتمام نماز با آن حالت منتقل میشود از قیام استقلالی
بقیام استنادی یا انتصابی و در صورت عجز از این منتقل میشود از قیام انتصابی
بانحنائی استقلالی با امکان و باستنادی با عدم امکان و در صورت عجز از همه
منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی
انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از همه منتقل میشود
باضطجاع این در حال شدت مرض و تنزل مکلف است و هم چنین است حال در
ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد از آن در حال او
هرسید منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود
استنادی و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا کلامیکه در اینمقام هست این است
که بحال انتقال از حالتی بحالتی دیگر آیا لازم است ترک قرائت نماید یا نه ظاهر این است
که تأملی نبوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی
بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست در
صورت عکس است نظر باینکه از بعضی ظاهر میشود لزوم اشتغال بقرائت و عدم
جواز ترک آن نظر باینکه آن حالت واسطه ما بین انتقال از قیام بقعود اقرب است
بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آن است پس اشتغال بقرائت در آن حالت
لازم است ظاهر اینست که فرقی ما بین حالتین نبوده باشد یا بمعنی ترک
اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد تحقیق [illegible] در بیان
آداب مصلی است در حال قیام بدانکه مستحب است در وقتیکه ایستاد بجهت ادای
هر نمازی که بوده باشد اینکه عبارتکه بعقیب مرسلا و در کافی بسند صحیح روایت
نموده از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام بخواند اللهم انی اقدم الیک

محمد ابین یدی حاجتی و اتوجه بهم الیک فاجعلنی بهم وجیها فی الدنیا والاخرة ومن
المقربین واجعل صلوتی بهم مقبولة و ذنبی بهم مغفورا و دعائی بهم مستجابا انک
انت الغفور الرحیم و در نیست تا دیر نسبت بخواندن این دعا حاصل شود خواه قبل
از اذان بوده باشد یا بعد از اذان قبل از اقامه و اما بعد از اقامه پس در روایت
که هرگاه کسی اتیان نماید در آن وقت نیز مودی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول
در صلوة وظیفهٔ مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم با حضور حالات
متصوره در حق او بیندازد بمحل سجود تا فراغت از قرائة و وظیفهٔ او باعتبار دو دست
آن است که دستها را دراز نموده بگذارد برد انها دست راست بر ران راست مقابل
زانو و دست چپ بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان دستها با هم انگشتهای
دست راست را با هم بچسباند و همچنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را منفرج
نگذارد و وظیفهٔ مکلف باعتبار قدمین آنستکه قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله مابین
آنها قرار دهد و غایت انفراج مابین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه برین منقلت
از فضیلت است بلکه گاهست بحدی میرسد که مضر بصحت صلوة است مجملاً فصل مابین
قدمین در جانب کثرة تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب قلة تحدید شده
ثلث بمقدار ثلث انگشت ظاهر اینستکه مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن مؤید
این آنستکه تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار
ثلث اصابع منفرجات در غالب متحد است با طول ثلث انگشت و همچنین وظیفه و آداب
دو قدم آنستکه آنست تجویز نگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد و انگشتهای دو پا محاذی
هم یکدیگر بوده باشد بعضی پیشتر و دیگری پیشتر نبوده باشد مخفی نماند انچه مذکور شد آداب
ظاهر مصلی بود در حال قیام اهم امور در اینمقام آنست که ملتفت این شود و بفهمد
که این قیام او در مقام بندگیست و در مقابل که ایستاده است و چه قصد ایستاده است

در وظیفه چشمها در حال قیام
وظیفه دستها در حال قیام
وظیفه انگشتان در حال قیام

مقصود

مقصود از ایشان بنا بر امتثال و اظهار عز امر خلاق عالم است و در ضمن است عظمت
و جلالت معبود را در نظر آورده و بداند که قطعا از او غافل نیست و عالم است بجمیع
حرکات صادره از هر ذی حیوة و محیط است بهمه لحظات عینیه و قاطبهٔ خطورات قلبیه
هر ذی نفسی قال الله تع یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور و قال سبحانه ایضا قل
ان تخفوا ما فی صدور کم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و
الله علی کل شئ قدیر معنی ظاهر آیه شریفه اینست بگو بآن اشخاص هرگاه مخفی دارید
آنچه در دلهای شماست و اظهار در نیاورید یا اظهار نمائید و بروز دهید نیز
در علم الهی در این صورت تغییر نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه
هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است خدا وند عز شانه بهر چه
در آسمانهاست و آنچه در زمین است و در جای دیگر در قرآن فرموده یعلم ما یلج
فی الارض وما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در
احادیث مرویست اعبد الله کانک تراه و ان لم تکن تراه فانه یراک و شک که عظمت
معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بمرتبه ایست که سلاطین دوران با عظمت و اقتدار
ادنی بنده از بندگان خداوند عالم میباشند اعظم سلاطین زمان با شوکت و اقتدار
تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق جهان لیس ذره از ذرات عالمست مرویست
که روزی از روزها نمرود ملاحظه اموال و عسکری انبوه خود را نمود باسباب مهلکه
خود مغرور گشت از لسان درشت بنیان او اینکلام جاری گردید این رب ابراهیم
یعنی کو حرف یعنی کجاست خداوند و روزگار ابراهیم که بیاید حرب من اینکلام کفر
انجام بسمع شریف حضرت ابراهیم خلیل الرحمن رسید موجب تالم قلب او گردید
اختیارا گفت اللهم تعلم ما قال هذا الکلب سلط علیه من اضعف البق یعنی ای پروردگار
عالم میدانی کلامی از این سگ صادر شده مسلط کن در مجازات او فرصت ضعیف ترین

لیشئ از لیشهای عالم احضرت جبرئیل امین با مورب العالمین ضعیف ترین پیشه را
بجا رئیز ان شقی بد بخت فرستاد ان پیشه بینی طوق از صورت نحس او نشست
او را ممانعت نمود بطوریکه نشست او را ممانعت نمود بعد ازان داخل دماغ او شد
بتقدیر الهی جل شانه پیشه خود را بمغز استخوان سر او رسانید بهمان حالت باقی بود
پیشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز او استخوان او تمام شد بعد ازان
بجهنم واصل شد انکس که تماشای این معنی مینمود کرد حضرت ابراهیم جل شانه
بجا رئیز او امد ازین جهله مفاوضت و محاربه ضعیف ترین پیشه که اضعف از اغلب
مخلوقین جناب باری عز شانه میباشد نتوانست برامد در ان حال خطاب قدرت انجام
از جناب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسئلت نمودی که اضعف
بقی را مسلط کنیم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمائیم
مسلط مینمودیم با وجود اینکه کمی نمیشد اینست نمونه عظمت و قدرت معبود یکه
در مقام بندگی او ایستاده تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی و خدمت چنین
معبودی را بوجهی که عظمت معبود اقتضا نماید بعمل اورده باشی نه اینکه ایستاده
باشی در مقام بندگی و قلب تو از معبود حقیقی جل شانه غافل بوده باشد و
گوای اینکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغه خطابست از لسان تو جاری شود معلم
التفات بمخاطب عظیم متعال و منعم کریم بی زوال عز شانه ننمائی چه این عبادت و بندگی
که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه در الحقیقة بمقتضای انصاف
موجب مواخذه و طرد از مساحت حضور عظمت دستور است سبحان الله اینست
حال ما ها در صلوة که اشرف و اکمل و افضل طاعات بدنیه است من یکون محاسنه مساویه
فکیف لایکون مساویه مساویه ما را ان خلاق ارض و سما الست که بتفضل و حرمت
مقربین درگاه احدیت توفیق خاص عطا فرموده ما ها را بمقتضای شنایع اعمال ما مواخذه

نفرمایند

نفرمایند ~~سیم~~ از افعال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که مکلف بان داخل
در نماز میشود تنقیح مطلب محتاجست بمقدمه و چند مبحث ~~مقدمه~~ بدانکه هرگاه
لفظ واحد مشترک بوده باشد مابین واجب و مستحب باین معنی گاه است ان لفظ واجب
میشود و گاه است مستحب میکونیم این باختلاف المحل است مثل تکبیر در اول نماز و تکبیرة
الرکوع مثلا یا مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول
نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت بتعیین نیست همان میثاق در محل معین است
و اگرچه اصل تکبیر مشترکست مابین تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و سجود و قنوت لکن
محل تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوة است باینمعنی که دخول در نماز باو متحقق میشود
و تکبیر رکوع در حین اراده رکوع است بنابراین در حین تلفظ هر یک که بوده باشد
نیت این بجهت امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیین در ان نشود نیز مجزی این
نیز است بلکه بجهت امتثال باو متوجه باشد همین قدر که مذکور شد کفایت میکند
در امتیاز اگرچه فرض شود که انها مابین انها متحقق نشود مثل ماموم مسبوق که
درک امام نماید در رکوع در اینصورت اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم
تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بر اینکه اینها مختلف المحل میباشند
پس بان تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهت امتیاز از تکبیرة الرکوع ضرور نیست
واما هرگاه اشتراک مابین انها چنانچه در لفظ است در محل هم بوده باشد مثل
تکبیرات سبع ستة افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است
در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام میتواند قرار داد پس اشتراک مابین تکبیرة
الاحرام و مابین یکی از تکبیرات است با انکه چنانچه در لفظ هست در محل نیز هست با اختلاف
در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجبست چنانچه بجهت امتثال او متوجه باشد
بجهت امتیاز از مندوب نیز هست اگرچه التفات بهر دو غایت ضرور نبوده باشد چه

نیت وجوب کفایت میکند در امتثال وامتثال هر دو ولیکن اگر چه نیت وجوب و ندب را
معتبر ندانیم در اجزای واجبه ومستحبه لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود
لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تخییر ما بین نیت وجوب و ندب یا اینکه این تکبیرة الاحرام است
اگر چه قصد قربت مطلقه در هر نماید همان تعیین لیکن تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت
اینکه این تکبیر تکبیری است که بآن دخول در نماز متحقق میشود کفایت میکند در امتثال
وامتثال مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه
نماید واما هرگاه معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام لیس در این صورت نیت تکبیر
باو متعین است اشتراکی بالاصالة ندارد ثابت نیست تا محتاج بتمییز بوده باشد
فصل در بیان تکبیرات افتتاحیه وادعیه متعلقه بآنهاست بدانکه بعد از فراغ
از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است یکی از آنها بطریق حتم والزام که تکبیرة الاحرام است
و باقی دیگر بعنوان ندب و رجحان ما بین نحو که اول اتیان بسه تکبیر مینماید بعد از آن
این دعا میخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی
انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر میگوید واین دعا را میخواند لبیک و
سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا
الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن
دو تکبیر میگوید واین دعا میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین در حال هر یک از تکبیرات مذکوره
رفع یدین با بسط کفین وضم اصابع حتی ابهامین مستحبست ادعیه ثلثه بنحو یکه مذکور شد
مقتضای حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده شیخ صدوق در فقیه
بنحو یکه ذکر فرموده اختلافی دارند با آنچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده است

اللهم

اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر لی
انه لا یغفر الذنوب الا انت ودعای ثانی را چنین ذکر فرموده اند لبیک وسعدیک والخیر
فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک
منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر منک الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک
وحنانیک سبحانک رب البیت الحرام ودعای ثالث را چنین ذکر فرموده اند وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم ودین محمد ومنهاج علی حنیفا مسلما وما
انا من المشرکین ان صلوتی الی آخره ومرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند
لکن حدیثیکه مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو مذکور در فقیه بوده باشد تا حال بر نخورده ام
بلی در احتجاج در ضمن جوابها یکه از جناب امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه وعجل الله فرجه نقل فرموده اند خصوص دعای توجه را
چنین ذکر فرموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة
ابراهیم ودین محمد وهدی علی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین تا آخر دعا و ذکر
فرموده اند بعد از وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر اینست عمل بهر یک از اینها
جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور در کافی نظر بصحت مسند اسلم است ومذکور شد که یکی
از این تکبیرات سبع واجب وشش مستحب است مکلف مخیر است در هر یک که خواهد
نیت وجوب نماید آن تکبیرة الاحرام خواهد بود وتعیین این بچند وجه میشود اول
آنکه قصد وجوب در آن نماید دوم آنکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است سیم
آنکه این تکبیر یست که بآن داخل در نماز میشوم تعیین آن بهر یک از سه وجه که بوده باشد
خوبست مخفی نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
الی آخره بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است خواه آن تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه لیکن هرگاه
قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی اینست

که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم تکبیرة الاحرام قرار دهد در این صورت
دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود
واما آنچه مستفاد میشود از کلام شیخ زین الدین شهید ثانی در لمعه و شرح آن
اینکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع
شود پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در
آن وقت نماید پس این خلاف مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحابست مخفی نماند
ادعیه ثلثه مذکوره چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه
نیز استحباب تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار بر پنج
تکبیر بلکه بر سه تکبیر نیز وارد است پس این مستحب منفرد و مثل اینست فضل از هم اتیان
بر تکبیر است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور پس نیز از این اتیان بهفت تکبیره است والا با مد
ادعیه بعد از این اقتصار بر پنج تکبیر است که از جمله آنها تکبیرة الاحرام است بعد از این اقتصار
بر سه تکبیر است و دو مستحب و یکی واجب گاه است اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام میشود
بنا بر این شش تکبیر مستحب واما کیفیت اتیان تکبیرات از حیثیت جهر و اخفات پس اگر ماموم
بوده باشد اولی در حق او آنست که اخفات در همه بوده باشد خصوصا در صورتیکه
صوت را امام بشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است
وجهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این
بوده باشد که جهر فهمیده شود در حق ماموین که امام داخل در نماز شده واما
منفرد پس دور نیست مخیر بوده باشد مابین جهر و اخفات اگر چه ممکن است مگر اینکه در
نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب اجهار بتکبیرات شود در نماز جهری و باستحباب اخفات
در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام این دعاست یا محسن قد اتاك
المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن وانا المسیء فبحق محمد وآل محمد صل

علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی وکفعمی زیاد کرده است بعد از تعلم منی
یا ذا الجلال والاکرام بدانکه مقتضای حدیثیکه مستند این دعا است آنست که این دعا
قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات سنت بوده باشد یا نه و مرتب نماید اول
بقصد تکبیرة الاحرام در تکبیر آخر نماید یا در اول یا در غیر اینها چه بنابراین پس آنچه
مرحوم شهید در ذکری فرموده که مومی این دعا بعد از تکبیرة الاحرام سادس است
محل مؤاخذه است **بحث دوم** در بیان اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد
بنماز یومیه یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها قدس الله ارواحهم در اینمسئله
بشش قول **اول** آنستکه تکبیرات افتتاحیه مذکوره اختصاص دارد بنماز یومیه یا جمعه
این قول را ابن ادریس در سرائر نسبت داده است ببعض اصحابنا و بر این قول اتیان باین
تکبیرات در غیر نماز یومیه جایز نخواهد بود اگرچه در صلوة مفروضه بوده باشد
دویم اختصاص اینها است بمطلق فرایض پس اتیان باینها در مطلق فرایض مستحب است
اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده
باشد واین قول حکایت شده از مرحوم سید مرتضی در بعض افادات ایشان **سیم**
اختصاص اینها است بشش موضع از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین وتیره واول نماز شب
ومفرده وتر واول رکعت از نماز احرام واین قول حکایت شده از شیخ بزرگوار علی بن
بابویه والد شیخ صدوق نور الله تعالی مرقدهما **چهارم** استحباب اینها است در مواضع
مذکوره علاوه رکعت اول از نماز وتیره واین قول مرحوم شیخ طوسی است در مبسوط
ونهایه و مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان **پنجم** مثل چهارم است لکن
در استحباب تکبیرات در نماز احرام بجای آن نماز شفع را ذکر فرموده واین قول سلار بن عبد
العزیز است در کتاب مراسم **ششم** قول باستحباب اینها است در جمیع صلوات فریضه
بوده باشد یا نافله واین قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید

در بیان خلاف ... علما در ... اختصاص

در ذکر وورس و بیان وجماعت از محققین منا خوبست عمل باین فعل بی عیب است

(در بیان بطلان نماز بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام)

مبحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال با موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا تفاوت در این باب نمیباشد مابین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا با مر معتبر در آن و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیرة بوده باشد یا بعض اجزای هریک از جزئین خواه بتبدیل بوده باشد یا با سقاط بنا برین هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون جزء یا بر عکس اگرچه در هر دو صورت بحذف واو منوی او بوده باشد نماز باطل خواهد بود و هم چنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسما الهی جل شانه مثل اینکه بگوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر وهکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید بمشابه آن مثل اینکه گوید الله اعظم ونحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم ونحوه یا تبدیل اجزاء هر یک از جزئین کرده باشد نماید و از این قبیل است ادای حرفی از مخرج حرف دیگر بودن مثل ادای همزه از مخرج عین یا ادای ها از مخرج حا وهکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و هم چنین است حال در صورت زیادتی خواه زیادتی کل بوده باشد مطابق واقع و دال بر تعظیم الهی جل شانه مثل اینکه گوید الله جل شانه اکبر او الله الافضل اکبر او الله اکبر من ان یوصف او الله اکبر من کل شی یا بنحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلانست واما زیادتی حرف پس میگوییم اگر زیادتی بسبب اشباع حرکات حروف یا بجز آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه مثلا زیاد کند مثل اینکه گوید ءالله اکبر ونحو در اینصورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست واما هرگاه آن زیادتی حرف بسبب حرکت بوده باشد پس این محل خلاف مابین فقها است تنقیح مقام مقتضی اینست که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما نحن فیه وغیره شود پس میگوییم هر گاه اشباع حرکتی که میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام است

(در بیان جواز ... و عدم جواز ... اشباع صحیح)

مقام اول

(در بیان اشباع ضمیر غایب است)

مقام اول در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب است میگوییم این چهار صورت میشود نظر باینکه ماقبل آن ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک و در صورت حرکت حرکت آن یا ضم است یا فتح است یا کسر در صورتیکه ماقبل آن ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت آن ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه وعنه ومنه وقوله تع فکذبوه فعقروها برخلاف آنکه هرگاه ماقبل آن ضمیر غایب مکسور بوده باشد در اینصورت اشباع حرکت آن ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد لازم است مثل بحول الله وقوته سبحان ربی العظیم وبحمده و سبحان ربی الاعلی وبحمده ونقبل شفاعته فی امته وامثال اینها در اینصورت اگر وقف نماید متحتم است حاجت باشباع حرکت نیست واما غیر حالت وقف اشباع آن لازم است و اما هرگاه ماقبل آن ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وقوله تع ولم یکن له کفوا احد وامثال اینها در اینصورت متحتم است در حال وقف یا ولا اشباع نمیباشد واما در غیر حالت وقف ظاهر اینست معهود ومعتاد در اشباع ضمیر است بنحویکه مولد واو شود بنا براین جزما بلکه از آن محل اشکال است

مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب است واین بر چند قسم منقسم میشود جهت آنکه الحرف که اشباع حرکت آن میشود بعد یکه حرفی هم سنخ آن حرکت نیست مقدم بر حروف مد که عبارتند از الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور یا مقدم بر حروف مد نیست بعبارة اخری الحرفیکه میخواهد اشباع حرکت آن نماید یا بعد از آن یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از آن حرف حرف مد بوده باشد خالی از این نیست الحرف مد یا مکتوبست یا مکتوب نیست بلکه ملفوظست پس این قسم میشود اول آنستکه بعد از آن حرف حرف مد میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظست در اینصورت اشباع حرکت الحرف که مقدم بر حرف مد ملفوظ نیست عیب عیب است اگرچه اشباع حرکت الحرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل

یا مولد الف بوده باشد مثل صادقین یا مولد یاء بوده باشد جیم والم ونحوها
مخفی نماند که کلام در اشباع بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه
از انقدار است قسم دویم النست که بعد از انکه حرف اشباع حرکت المنظور است یکی
از حروف مد هست وان حرف مد مکتوب ودر خط میباشد در انصورت سبب
مد یا موجود است یا نه ودر صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون
ودر صورتیکه همزه بوده باشد یا انهمزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه
باین نحو که حرف مد در اخر کلمه اولی است وسبب مد در اول کلمه ثانیه ودر صورتیکه
سبب مد سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی بسبب مسئله چند
قسم میشود اول النست که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه
جمع شده باشد در اینقسم ظاهر اینست که اشباع حرکت الحرف مقدم بر حرف مد
لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده باشد دویم مثل اینست لکن سبب مد
که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در انصورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت
ان بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز ان نیست تعبیر از قسم اول بمد
متصل مینمایند وانقسم ثانی بمد منفصل چنانچه تفصیل اینها در مبحث قرائت
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قسم ثالث النست که سبب مد سکون لازم بوده
باشد مثل دابه والحاجون ولا الضالین در انصورت نیز ظاهر اینست اشباع
حرکت الحرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد وتعبیر از این بمد سکون لازم
مینمایند قسم چهارم النست که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در انصورت
نیز اشباع حرکت الحرف بنحو یکه مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل
العالمین الرحمن الرحیم ویوم الدین ونستعین ونحو اینها قسم پنجم النست که حرف مد
منفک از سبب بوده باشد باینمعنی که همزه وسکون بعد از حرف مد نبوده باشد مثل

حرف مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل امین واوتین وایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل
رحمن وغفور وشدید در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگرچه در اخلال با اشباع حرکت
الحرف که قبل از حرف مد است مطلق حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع ان بنحو یکه
ضعف امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد عمل بسبب ان مشکل است بلکه ممکن نیست
بنابراین هرگاه کسی اشباع در ضمه فای غفور وجیم نوز بنحو یکه امتداد منجر شد بقدر
دو واو حکم بعدم جواز ان ممکن نیست وهمچنین در کسره حاء رحیم در غیر حالت وقف
وهمچنین در امثال ان مثل امتداد الف لفظ جلاله ودر مثل الله اکبر واشباع الف اعلی
در سبحان ربی الاعلی ونحو اینها قسم ششم اشباع حرکتی است در غیر اقسام مذکوره واین
منقسم به پنج قسم میشود اول النست اشباع حرکت نماید بنحو یکه مولد حرف بوده باشد
والحرف در مثل انمقام موضوع باشد بجهت معنی والمعنی مقصود قاری نیز بوده باشد
مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در ایه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق بجهت
الالف در مثل اینمقام موضوع است از برای علامت تثنیه واین معنی را نیز قصد نماید
تشکیکی در عدم جواز وبطلان عمل در انصورت نیست دویم مثل النست مذکور در قصد
انچه راکه دادنی مقتضی این بود یعنی قرائت نمود با اشباع فتحه قاف در ایه شریفه نحو
مذکور لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است ننمود با انکه قصد عدم نمود اینقسم محل
خلاف ما بین فقها است از جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم
جواز وبطلان عمل است سیم النست که الحرفیکه از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در
مثل اینمقام موضوع نیست بجهت معنی لکن موجب اندراج کلمه مزید فیها میشود
در تحت بعض الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه باء اکبر بحدیکه بگوید اکبار و
حرف زاید بسبب اشباع فتحه در اینمقام اگرچه وضع بجهت معنی نشده است لکن باعث
این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع

کیلست و کبر و نقاره و دهل اگر بند و این نیز بر دو قسم میشود بجهت اینکه اینمعنی
یا منوی قاری هست یا نه در صورت اول تشکیکی در فساد آن نیست و اما در
صورت ثانیه پس محل خلاف مابین فقها است مختار در اینجا نیز فساد محل است
و فرق در این با آنکه اکتفا بان نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در
صورتیکه فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد در اینصورت مگر عالم بحقیقت
حال شد با بقای محل تلافی لازم و با تجاوز از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت
عمل محکوم بصحت است مخفی نماند که از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه
معلوم شد قسم پنجم از اقسام مسئله آنست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف
بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال
الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسره هاء لله بنحویکه یاء حاصل شود و نحو اینها
حکم بفساد در اینجا اگر چه لخفی از صواب نیست لکن ظاهر حکم ببطلان عمل است در اینصورت
باید بدانکه تفاوتی نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد
یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن که نذر شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی
فرقیکه هست مابین تلاوت قرآن مثلا و نماز آنست که اگر اتیان بچنین عمل در تلاوت
قرآن نماید اجزاء بان نمیتواند بود لکن با تدارک و تلافی بنحویکه اخلال بترتیب واقع نشود
عمل بی عیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی واقع شده باشد
و از محل تجاوز ننموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر
بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح است
و اما هرگاه عمدا بوده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که این
زیادتی یا موجب این میشود که نماز فیها خارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است
مثل اکبار که مصداق هیچیک نیست در اینصورت حکم شود ببطلان نماز و اعاده مجزی

مجزی

مجزی نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگر چه در صورت اجتزاء بان نماز فاسد
خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود اشکالیکه در اینمقام
هست اینست آن کلمه که در این زیادتی واقع شده یا مصداق قرآن مثلا هست یا نه اگر
هست میباید حکم شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر بمصداق امتثال بنا
بر اینفرض و اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده مطلقا ثمر
نمیخواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز
باین نحو که اگر این اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه
فسادی نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگر چه
امتثال بان ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در
صورتی بود که اشباع حرکت حرف نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه
در قرآن نیز بوده باشد یا اذکار واجبه یا مستحبه و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل
اینکه در اثنای نماز تکلم عرفی نماید با اشباع حرکه آن بنحویکه مولد حرف بوده باشد
اشکالی در آن هست ظاهر اینست که اگر متعمدا چنین عمل نماید باعث بطلان نماز شود
و اما اگر ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگر
چه موجب سجده سهو شود بدانکه بعد از آنکه این مبحث منقح شد عود میکنیم بچیزیکه
کلام ما در آن بود پس میگوئیم در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو
که بگوید الله اکبر مثل آالله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان
نماز نیست و ظاهر اینست که محل خلاف نیز نبوده باشد و اما هرگاه اینمعنی منوی نبوده
باشد پس این محل خلافست ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم علامه رفع الله قدرهما این است
که موجب بطلان نشود اگر چه ترک افضل نموده باشد و لکن مختار اینست که موجب بطلان
نماز شود استیناف آن لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد در اینصورت

ظاهر اینست هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخل ندارد بانچه
بعد مذکور شد الّا آنکه تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه
آنچه در اول صادر شده صیغهٔ تکبیرة الاحرام شده است پس تکرار دو خواهد بود و
صورت عمد چونکه مقرون بنهی است که از او بقصد تکبیرة الاحرام متعمد اکتفا پس چنین
قولی با چنین قصدی منهی عنه بوده و نهی مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است
و در صورت سهو چونکه نهی نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بوجه صحیح کفایت میکند
لکن این تفرقه بنا بر حیثیت نیت ظاهر است و اما بنا بر تحقیق که نیت عمل خارج از
عمل است و موقوف علیه صحت است و اکتفا کنیم در نیت بهمان داعی بر اتیان بعمل بجزء
چندان تفاوت ندارد و حالت اکتفا بتکبیرة الاحرام میشود ملحق بجزء که هست با عدم اثم
و عدم آنست که در صورت تعمد اثم است بخلاف صورت سهو و اما هرگاه امتداد دو الف
جلاله یعنی الف متخلل مابین لام و های جلاله را بدهد نماید بضعف بحدیکه مثال
حاصل میشود در اینصورت ظاهر اینست که حکم بفساد و لزوم استیناف میتوان نمود
بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان نشد و اما هرگاه ضمه های جلاله را
اشباع نماید بنحویکه واو حاصل شود پس آن محل اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز
مثل مد الف جلاله نیست و در عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحویکه ما تمل الله
خبر عما تشرکون نیست لکن چونکه انصراف اطلاقات تکبیر بامثال این ظاهر نیست و میتوان
ادعای قطع نمود باینکه مخالف با فعل نبی کا بناست و نواب عظام السر و است پس قاعده
اشتغال مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است علاوه مقتضی قوله صلوا
کما رأیتمونی اصلی و اما اشباع فتحه باء اکبر بنحویکه مولد الف بوده باشد پس حکم
در آن اظهر اینست اگرچه بنا و نسوده باشد الخ مثل این هیئتی موضوع بازای او بوده باشد
چنانچه تنبیه باین شد و هم چنین است حال در اشباع فتحه همزه اکبر بحدیکه مذکور شد

والحمد

والحمد لله ودود الشکور مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در اینمقام خارج از حد اعتدال شد
و لکن چونکه در مباحث مذکوره اهتمامی بود و در کلمات اصحاب نور الله مراقدهم منقح
نبود بمعاونت تایید الهی جل شانه چنین ختم نمود **مبحث پنجم** در بیان لزوم استناد
قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورت تمکن
از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هرگاه در صورت
تمکن از قیام اتیان باو نماید قاعدا یا در حین اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از آنکه
راست ایستاده باشد اگرچه انتهای تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این
صور نماز باطل است و هم چنین است هرگاه انتها نماید بتکبیر در حال انحناء بجهت
رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله متصور میشود بچند صورت
اول آنست که کل تکبیر را در غیر حالت قیام بعمل آورده خواه حال جلوس بوده باشد
یا حال اراده قیام در اثنای آن **دویم** آنستکه شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم
آن نمود در حال انحناء بجهت رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائت یا تسبیح
بدل قرائت شد شروع نمود با انحنا و بجهت رکوع **چهارم** مثل سیم است لکن در حق ماموم
خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو گفته باشد یا همان بقصد
تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطل است خواه
عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر اینست در هیچ یک از صور مذکوره خلافی
نبوده باشد مگر در ماموم که موهوم شیخ در اینجا فرموده که اگر تکبیر واحد بگوید
بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بان نموده باشد در حال قیام نماز
صحیح خواهد بود اگرچه انتهای تکبیر در حال انحنا و بجهت رکوع بوده باشد اینقول
مخفی نماند چنانچه واجبست رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجبست رعایت
جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر

عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال به یکی از اینها نماید اگرچه در جزوی از اجزای تکبیرة
الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود **مبحث ششم** در بیان بطلان نماز است
بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه
نماز باطل میشود بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمدا
بوده باشد یا سهوا بنابراین هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز باطل
میشود و هرگاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در
هر فرد از آن نماز صحیح میشود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس
تصریح بآن فرموده لکن در این کلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز
در حق او متحقق میشود در اینصورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید
یا با فعل منافی است که از جمله آن نیت قطع نماز است بنابر اینکه نیت قطع را مبطل
دانیم مطلقا یا در صورت تقیید با غیر سابق بیان شد بتکبیرۀ ثانیه دخول در
نماز متحقق میشود پس اینصورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با فعل
منافی است لیکن شکی در این نیست که تکبیرۀ ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد
بنابراین تکبیر ثالثه را اگر میگوید بقصد دخول در نماز نظر باینکه نماز اول باطل
شد بسبب اتیان بتکبیرۀ ثانیه پس گویا که داخل در نماز نشده بوده است پس بنابراین
بتکبیرۀ ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق میشود و از آنچه مذکور شد
حکم تکبیرۀ رابعه و خامسه و هکذا مشخص شد و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که
حاجت نیست باینکه بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام میباید که متصل باشد بر نیت پس حکم
باینکه با تکبیرۀ ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتیست که با نیت بوده

باشد و جز علم حاجت آن نیست چونکه مفروض آنست که هر تکبیر بمجرد دخول در نماز است
پس انفکاک این از نیت محال است لکن کلامیکه در اینمقام است اینست کسیکه تکبیر
گفت بقصد دخول در نماز و تکبیر دیگر بهمین قصد بمعنی است مکرر در صورت عروض آن
قصد اول و فعل منافی یا در حالت ذهول از اولی یا در صورت تکرر معتقد این بوده
باشد که بسبب تکبیر مثلا دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلث علت
ناقصه بوده باشد بمجرد دخول در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق
شود اول را لیکن شد که از محل کلام خارج است بجهت اینکه بعد از اعراض از تکبیر
اول و فعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر دوم خواهد بود و ثالث
محل اشکال است بجهت آنکه ممکن است که کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه باین تکبیر
دخول در نماز متحقق میشود منهی عنه خواهد بود پس کل باطل خواهد بود بنابراین
بسبب دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول
در نماز متحقق نخواهد شد نظر باینکه کل شریک خواهند بود در اینمعنی که مذکور شد
جواب از این آنست که میگوئیم هرگاه فرض شود که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در
صورت ذهول از اول کفایت میکند در تصحیح آنچه فرموده اند که در زوج باطل
و در فرد صحیح خواهد بود **مبحث هفتم** سابق بیان شد که لازم است در حق کسیکه
اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه مینماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد تعیین
آن بیکی از سه طریق میشود **اول** آنستکه قصد نماید که این تکبیر واجبست **دوم**
آنستکه قصد نماید که این تکبیریست که بآن دخول در نماز متحقق میشود به هر یک از
آنها تکلم که بوده باشد کفایت مینماید و در صورتیکه مکلف ناوی این بوده باشد
که اتیان نماید بتکبیرة الاحرام همین قصد کفایت مینماید در امتثال پس احتیاج
بتمییز نخواهد بود بنابراین وحدت تکبیر معتبر است پس فی الحقیقه بالمآل ناوی این است

که این تکبیرة الاحرام نماید مثلاً پس نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن
مثلاً لازم است کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا در نیت نیز لازم است
بنا براین هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة
الاحرام است تکبیر رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه
در اثنا امام نمود در رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع
صحیح نخواهد بود یا نیست مثل این تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی این است
که گفته شود در اینجا دو مقام است اول آنست که نیت تشریک نماید باین نحو
که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست مصداق تکبیرة الرکوع نیز
بوده باشد و این بعد از تشکیک در تداخل مستلزم این است که شئ واحد شخصی
بعنوان تشخصی که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم
اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت یا وحدت نحو وجود مثمر ثمر نخواهد بود مقام ثانی
آنست که نیت این نماید که این تکبیرة تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة
الرکوع مثلاً تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب باینمعنی که غسل واجب مجزی
از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقة ماجور و مثاب از هر دو شده باشد
در اینمقام اینمطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایة
معویة بن شریح و فتوی جماعت اعاظم اصحاب **مبحث هشتم** در بیان رجحان
رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بلکه مستحب اینست چنانچه
سابق اشاره شد که دو دست را در حال ضم جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ
در حال تکبیر بلند نموده تشکیکی در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین و در
حد آنست اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در آن فقها بسه قول و مشهور
و مختار آنست ابتدای در رفع یدین در حال ابتدا بتکبیر بوده باشد و انتهای در رفع

بانتها

و انتها بتکبیر و اتمام بسبب شروع در پائین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود
قول دوم آنست که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید باین نحو اول دستها را
بالا میبرد و قول سیم آنست که اول دستها را بلند میکنند و اتیان بتکبیر مینمایند
در حال پائین آوردن دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر اینست تفاوتی
در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع آنها خواه
تکبیرات افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحو مذکور
شد مستحب است ظاهر اینست تادیه سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحو که
بوده باشد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد بوده میباشد و اما حد رفع یدین
که چه مقدار را باید رفع نمود پس بعد از این بیان خواهد شد **مبحث نهم** در بیان
اهم امور است در اینمقام ای برادر عزیز بدانکه اهم امور در اینمقام دانستن معنی
تکبیر و متذکر شدن بآنست در حال تکبیر و عمل بمقتضای آن نمودن است در اینحال پس
میگوئیم معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع صیغه تفضیل است و در تفسیر مفضل
علیه دو وجه نقل شده یکی من کل شئ ای الله اکبر من کل شئ خداوند عالم عز شانه بزرگتر
از آنست که وصف و اصف بتواند احاطه نماید بساحت جلال و عظمت آنجناب نماید
تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار علیه الرحمه مقتدای قاطبه اخیار
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بعد از آنکه آنحضرت در تفسیر اول
فرموده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول مناسب نیست اگر چه اوفق بوضع لغوی
لفظ است بجهة عدم مناسبت آن اینست که ما سوای حق جل جلاله هرچه هست کل
مخلوق خداوند عالم و اضعف مخلوقات قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله
اکبر من کل شئ بوده باشد مناسب نیست نزد قبل از خلقت اشیاء و در بعد اما قبل از
آنها پس در آنوقت چیزی نبود که بتوان گفت که بزرگ خلاق عالم جل جلاله نسبت بآنها است

و اما معنا در خلقت پس مشخص است که قاطبه مخلوقین که محض التفات حضرت جهان
آفرین مخلوق شده اند ببینید خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی معرفت
بعلو و کمال خالق بهم رساند و هم رساند و عالم بدانند و قصور مخلوق کرده باید دانست
که اصل وجود قاطبه کمالات ایشان رشحه از رشحات فیضان فیاض مطلق است و اینکه
هیچ نسبت مابین طرفین نیست مگر نسبت خالقیت که منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه
جلالت است و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت و منتهای مرتبه دنائت است بالاخره فخالق
با وجود اطلاع در مقام تعظیم و تبجیل چنین خالق جلیل کوید خداوند عالم بزرگ است
از همه مخلوقین خود است نسبتا بسیار کلام بیجا بلکه رکیک و واهی است بخلاف
معنی ثانی که نسبتا در معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تبجیل است و علاوه از آنکه
معنی کلام را فهمید مناسب بهینست کرد را وقت منت که این معنی که غایت عظمت معبود است
شده بمقتضای امصحوب خضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته آثار عبادت و بندگی
از او ظاهر گردد و ظاهر این است که حکمت در اختیار این لفظ کریم در این مقام عظیم تنبیر و تنبیه
بر این مطلب قویم بوده باشد هدانا الله تع بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا
بالقول الثابت و النهج القویم بحق اکمل خلیقته و آله الطاهرین الاکرمین چهارم
از واجبات نماز قرائت است و در آن چند مبحث است مبحث اول بدانکه وجوب قرائت
در نماز بر دو قسم است عینی است و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت
از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفر و نماز کسوف
و خسوف و زلزله و نحو آنها و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در هر رکعت اولین
نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین است قرائت حمد در اینها بالاتفاق و
اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی
نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها مابین قرائت حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان

خواهد شد

خواهد شد مخفی نماند که چنانچه معین است قرائت فاتحة الکتاب در نمازهای
مفروضه معین است در صلوة مندوبه پس مهتر نماز مطلقا اگر چه نافله بوده
باشد در حال حمد منعقد نمیشود مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز میت که
خالی از حمد است پس آن حقیقةً نیست و اطلاق نماز بر آن مجاز است و مرحوم علامه
مخالفت فرموده در نماز سنتی و قائل شده بعدم اعتبار سوره حمد در آن پس بنا
بر فرموده ایشان امتثال از نماز سنتی حاصل میشود بچهار صورت اول با قرائت
حمد و سوره دوم با اخلال بهر دو سیم با قرائت حمد و اخلال بسوره چهارم عکس آن است
و اول اکمل امتثالات است چنانچه ثانی احسن آنها است و ثالث در جهت نیز باول
و اکمل است نیز بباقی چنانچه رابع اخص است بنسبت بثانی و ادون است بنسبت
بباقی و اما بنا بر مختار امتثال ممکن نیست مگر به صورت نهایت ناقد با قرائت
حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها مبحث دوم در بیان بطلان نماز است با خلال
بقرائت سوره حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سوره حمد در نماز از قرائت یکی
حمد که در شده نماز او باطل است قطعا و هم چنین هرگاه اخلال نماید با جمله از آن نماید
عمدا یا جهلا بلکه چنین است حال اگر چه اخلال بحرفی از حروف آن نماید و از این قبیل است
هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف دیگر مثل تبدیل حای ط و ظا بطا و عین
بالف و عین بقاف و ضاد بظاء و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل میشود باین سبب
که تبدیل حروف مینمایند بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مساهله و مسامحه در امور
دین که اکتفا میشود در امور نماز باینچه در طفولیت از زنان یا از ملامکتبی اخذ نموده
پس اهم امور در حق آباء نسبت باولاد آنست که در اوایل تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم
اطفال را نزد کسی قرار دهند که رعایت این امور نمایند که در بدایت امر اطفال بنحو
صحیح و مستحکم شود همینکه در بدایت امر اطفال معنا دمعتاد شدند صعوبت دارد

عدول انها از آنچه عادت بآن جاری شده و مناسب در این مقام آنست که بیان
مخارج حروف شود تا اطلاع بآن موجب حفظ از مفاسد شد بل حروف نیز دیگر
شود و قبل از شروع مقصود مناسب چنین است که تنبیه شود بر اعضا دندان انسان
بدانکه دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا و آن چهار دندان پیش است
دو در فوق و دو در تحت دوم رباعیات است بفتح راء و تخفیف الباء المثناة
التحتانیة و این نیز چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین ویسار
ثنایا سیم انیابست و این نیز چهار است در جانب یمین ویسار رباعیات
دو در فوق و دو در تحت و این دوازده دندانست که دیه هر یک در شریعت
پنجاه مثقال شرعی است از طلا که هر مثقالی هیجده نخود بوده باشد پس دیه هر یک
از این دندانها پنجاه عدد اشرفی با جاقلو است که مجموع شش صد عدد اشرفی با جاقلو است
چهارم اضراس است و این شانزده دندانست هشت در فوق چهار
در جانب یمین انیاب و چهار در جانب یسار آن و هشت در تحت کذلک
دیه هر یک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال شرعی در طلا است که بیست و پنج
عدد اشرفی با جاقلو بوده باشد که مجموع دیه دندانها یکصد اشرفی با جاقلو است و این
اضراس را تقسیم نموده اند بضواحک و طواحن ضواحک چهار دندانست دو در فوق
و دو در تحت در جانب یمین ویسار انیاب و بقیه را طواحن گویند بنا بر آنچه مذکور
شد عدد دندانها بیست و هشت است کاهست که از زمان بلوغ تا سن سی سال
چهار دندان دیگر در می آید متصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت در جانب
یمین ویسار بلکه غالب چنین است و این مسمی است بنواجذ و اینها از اقسام اضراس
نموده اند بنا بر این اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک و طواحن و نواجذ
لکن در بعض اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار به بیست

هفت

هفت میرسد عدد دندانها بسی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست
هشت بنحوی که مذکور شد بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم حروف منقسم شده
بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرفست همزه و ها و عین و حاء
بی نقطه و غین و خاء با نقطه اینها را حروف حلقی میگویند باعتبار اینکه مخرج اینها
حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنا بر آنکه اعتبار اولیت از جانب سینه شود
آخر حلق است بنا بر آنکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و مخرج عین و حای بی نقطه
وسط حلق است و مخرج غین و خای با نقطه آخر حلق است بنا بر اعتبار اولیت از سینه
و اول حلق است بنا بر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فمی پس هیجده حرفست اول
قافست و مخرج آن اقصای زبانست با آنچه محاذی آنست از بالا دوم کافست مخرج آن بعد از
مخرج قافست قریب بآن از جانب سر زبان سیم چهارم پنجم جیم و شین
و یاء دو نقطه در تحت مخرج این سه حرف وسط لسانست ششم ضاد نقطه دار است
مخرج آن طرف لسانست که منقسم شود به بعضی ضواحک در فوق خواه از جانب یمین
بوده باشد یا از جانب یسار و لکن از جانب یسار آسانتر است هفتم لام است مخرج آن طرف
زبانست که نزدیک بسر زبان بوده باشد با آنچه محاذی آنست از لثه رباعیات و انیاب در جانب
فوق از جانب چپ هشتم نونست مخرج آن سر زبانست با لثه ثنایای در فوق یعنی
بیخ دندانهای پیش بالا نهم راء بی نقطه است مخرج آن بعد از مخرج نون
است از جانب پائین زبان بجلا مخرج طرف زبانست که کذا ده شود به بیخ بعضی از ضواحک
در جانب بالا دهم یازدهم دوازدهم طاء و دال بی نقطه است و تاء دو نقطه در فوق آنچه
تصریح بآن نموده اند آنست که مخرج این سه حرف سر زبان با بیخ ثنایای فوقانی لکن
لسان باید میل نماید در وقت ادای طاء بطرف حنک اعلی و در وقت ادای طا بسوی لب پائین
و در وقت ادای دال پائین این دو هنگام در وقتیکه طاء جزو کلمه بوده باشد صراط الذین

چهاردهم و پانزدهم

نحو که مخرج طاء پائین تر از سر زبان بوده باشد قریب بمخرج شین با بیخ ثنایای وسط
از حنک بالا سیزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثاء مثلثه و مخرج این سه حرف
سر زبان با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه
هیجدهم زای نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند
مخرج اینها میان زبانست با طرف ثنایای فوقانی و ملک کوره در جمله از رسایل
مؤلفه در علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبانست با زیر ثنایای تحتانی و ابن
حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبانست با خود ثنایا ظاهر اینست که آنچه
مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه میشود هیچ یک صحیح نبوده باشد بلکه حق اینست
که مخرج صاد پائین تر از سر زبانست با منتهای اصل ثنایای بالا که اول کام که کاف که از حروف
حاسست موجود کلام العرب عبارتست از بالای دهن و اما کم که عبارتست از خطوه پس
آن حروف هجا نیست و موجود در کلام عرب نیست مثل دام ظله و اقبال العالی کام بوده باشد
و در قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا دور نیست که اشتباه شده
باشد بتلفظ بنفس این حروف که صاد و سین و زاء بوده باشد و این توهم است
بجهت اینکه صاد مرکب از سه حرفست من دو داود و هر یک از اینها مخرجی دارد بلکه مراد در
اینمقام تعیین مخرج الجز مصدر این سه حرفست و مخرج آن طرف زبان و نفس ثنایا
نیست بلکه مخرج آن بنحویست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب بنحوی که
راجع شود بانچه ذکر شده باین نحو که مراد از طرف پائین تر از سر زبان بوده باشد و
مراد از ثنایا نیست آن بوده باشد که بیخ ثنایا در جوف گوشت و پوست بوده باشد بنا
بر این امور در قول اول سهل است پس هر راجع میشود بانچه مذکور شد و اما مخرج
سین و زای پس آن بالاتر از مخرج صاد است یعنی اقربست بسر زبان و بیخ دندانهای
پیش و بعضی از مؤلفین از اهل سمرقند نقد بر مخرج این سه حرف نوع دیگر نموده اند باین

نحو که مخرج

نحو که مخرج حسن و حسن و دیری سر زبانست با میان دندانهای پیشین و این
نیز مثل سابق است و اما حروف شفوی پس عدد آن چهار است اول فاء و مخرج آن
وسط لب پائین است با طرف ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم باء موحده است
مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از خارج و باء در داخل و واو میان داخل
و خارج بدانکه مناسب در اینمقام آنست که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف میگوئیم
تا حال حدیثی که در آن تعیین مخارج حروف شده باشد بر نخورده ایم بلکه مظنون
اینست که چنین حدیثی نبوده باشد بلکه طریق تشخیص آن تتبع و تفحص محاورات
و استعمالات فصحای اهل لسانست نظر باینکه قرآن مجید بلغت عرب منقول شده متحقق است
و آن تغییر و تبدیل در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف بان نحوی است که
بوده خلاق عالم جل جلاله نازل نموده ما انزلنا من رسول الا بلسان قومه و نازل نموده انا انزلناه
قرآنا عربیا ظاهر اینست وجه اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباط است
هر کس بنحوی بتامل در استعمالات فصحا و استنباط نموده ثبت نموده بنا بر این ظاهر
اینست که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه
لازم همانقدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق شود علاوه
بر آن بعضها قرانست و دیگر معتبر در صحت عمل است همان مقدار است که مذکور
شد یعنی تلاوت نماید بنحوی که حروف ممتاز شود از همدیگر و اینقدر کافی است و فرق
ما بین حروف بنحوی که مذکور شد و کافیست چنین نیست محل اعتبار در تلفظ حروف
آنست که در حین تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ
نمود و اگر چنین نباشد محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد
میگوئیم مطلب اینست که اخلال بحرف از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین است اخلال در اذکار
واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد

از هر یک بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز نیست خواه نزد آن حرف بوده
باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر مخفی نماند که چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال
بحرف در انچه مذکور شد و هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید نظر
باینکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرفست و اما اخلال بمد لس میگوئیم
مد یا متصل است یا منفصل یا غیر هما توضیح مطلب مقتضی آنست که گفته شود
مد در لغت بمعنی کشیدن است و در اصطلاح قراء عبارتست از کشیدن صوت
بنهج مخصوص واین مد یا ذاتی حرفست یا عارضی اوست کلام در اول نیست نظر
باینکه این لازم تلفظ بطبیعة حرف است بلکه کلام در مدی است که نسبت با و خارج
عارض کلمه میشود آن موخارج با همزه است یا سکون آنکه همزه سبب میشود آنرا
مد متصل و مد منفصل میگویند و سه سکون دوئیم مد متصل و منفصل است مثل
مد عارض و مد سکون لازم مدغم و غیر هما و وجه سببیت همزه از برای مد
متصل و منفصل بجهة سهولت ادای همزه است از مخرج خود چنانچه در جه بعد
انتامل در تلفظ اولئك و ما انا ظاهر میشود متصل آنست که حرف مد و سبب مد
هر دو در یک کلمه جمع شوند حرف مد سه تاست الف ماقبل مفتوح و واو ساکن
ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور پس هرگاه حرف مد که عبارت از یکی از این
سه حرف بوده باشد و سبب مد که همزه بوده باشد مثل جاء و اولئك و جیء و
سوء و مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر
لکن لا مطلقا بلکه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اولی بوده باشد و سبب مد در اول
کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و لا اله و قوا انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال اینکه بعد از حرف
مد یا همزه است یا حرف اگر همزه بوده باشد ذالسبکه مد مراد در این مد متصل یا
منفصل مبنا مند و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه

این سکون

این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی در منقسم بسه قسم کرده اند اول
مد سکون لازم مدغم و آن در جائیست که سبب مد سکون حرفی بوده باشد
که در مثل خود ادغام شده باشد مثل اتحاجونی دابة و اتحاجون و لا الضالین قسم
دویم مد در اوایل سور است مثل حم و یس و ص و ن و الم و المص و کهیعص
و حمعسق و در بعضی یک مد است و در بعضی دو مد و در بعضی سه مد متصل آن
اینست در حم و یس و ص و ن یک مد است در میم حم و سین یس و ص و ن
باین نحو که یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است و سکون
در میم ملفوظی سبب مد و حرف مد و حرف مد و سبب مد هر دو ملفوظ است
نه مکتوب و هم چنین مد در یس که یای ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است
و حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در آن واو ساکن ماقبل
مضموم ملفوظی است حرف مد است و سکون ملفوظی سبب و در الم دو مد است
در اول حرف مد الف ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثانی
حرف مد یای ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است
که سبب مد تلفظ بلام و سبب مد سکون میم تلفظی است ظاهر میشود و در ثانی حرف مد یاء
ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است و ثالث حرف مد الف ماقبل مفتوح ملفوظی است
و سبب مد در آن در سکون فاء ملفوظی است و حرف مد در ثانی الف ماقبل مفتوح
و ملفوظی است که بتوسط تلفظ بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون دال
ملفوظی است که بتوسط آن نیز ملفوظ است هم در ها و یاء عین مدی نخواهد
بود نظر بانتفای سبب در ها و یا و انتفای حرف مد در عین و در حم عسق سه مد است
یکی در حم و دو در سین و ق در حاء و عین مد نمیباشد نظر بانتفای سبب در هاء
اول و حرف مد در ثانی و ابتقسیم ثانی از مد لازم یعنی مد در اوایل سور مد کرده را

مد موانع سه وهمد حروف هجا و مد سکون لازم مظهر میشامند قسم سیم از اقسام
مد کو همرا بر ابدال و مد انقلاب کویند واین در جانی است که حروف مد منقلب از همزه
بوده باشد خواه سبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر مثل الان که در اصل
الان بد و همزه بود همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء کلمه است نظر باجتماع
دو همزه همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد در اینجا ماقبل مفتوح منقلب از همزه است
وسبب مد سکون لام وابن قسم از مد در قران در شش موضع واقع شده دو در
سورهٔ انعام اول قوله تع ثمانیة ازواج من الضأن اثنین ومن المعز اثنین قل آلذکرین
حرم ام الانثیین وقوله تع ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین
اصل الذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزهٔ ثانی موجب بقلب الف شد اگر
چه قطع نظر بغیر معهوده وهمزه الحاق نیست لکن در اینمقام خصوصیتی هست که مانع
از لست بیان بنطلب که هرگاه همزه الف حذف شود باید قرائت شود قل الذکرین با همزه
استفهام این موهم اینست که همزه میبایست ساقط ثابت شده بل لابد است که قلب بالف شود
تا مشخص شود که همزهٔ موجوده ادات استفهام است معنی ظاهر آیه شریفه است که
خلق فرموده است خداوند عالم جل جلاله هشت زوج را بر زوج هر چند معنی اطلاق
میشود یکی انست که زوج چیزیرا کویند که با و ملاحظه شود چیزی دیکر چنین او هر یکرا
بملاحظه دیکری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است با اختلاف در دیکری
وانوثیت بعد از آن بیان هشت زوج را فرموده من الضأن اثنین یعنی از کوسفند دوتا
یکی نر و دیکری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دوتا یکی نر و دیکری ماده قل الذکرین
حرم ام الانثیین این دو بر کفار است یعنی بکوای رسول من نوزا این دو صنف حرام فرموده است
خلاق عالم جل جلاله یا ماده این دو را استفهام در اینمقام استفهام انکاری است حاصل
معنی اینکه هیچ یک را حرام نفرموده کسیکه مدعی تحریم است کاذب خواهد بود و از اینجا ظاهر

معنی اینکه

معنی آیه دیکر معلوم میشود و در موضع دیکر در سورهٔ یونس که فرموده الان وقد کنتم به
تستعجلون والان وقد عصیت قبل مواد خطر الان مصدر بهمزه استفهام است در دو
موضع مذکور از سورهٔ یونس نه مطلق الان والا لفظ الان غیر مصدر بهمزه استفهام
متکرر است کقوله تع قالوا الان جئت بالحق وقوله تع فالان باشروهن وقوله تع ثبت الان
والان خفف الله عنکم وقوله تع الان حصحص الحق وغیر ذلک موضع پنجم در سورهٔ یونس
قال آلله اذن لکم ششم در سورهٔ نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون الخ همه کور
شد در اقسام مد معلوم شد که سبب مد سکون لازم حرف مد بود و اما سبب مد یکه
سکون عارض بوده باشد پس در جائی است که اصل آن متحرک بوده باشد لکن سکون
عارض شود بجهت وقف بران مثل وقف بر آخر کلمه که ما قبل آخر حرفی از حروف مد بوده
باشد مثل العالمین الرحیم والدین ونحو اینها و کاهست ابدا و قسم مثل مدیکه سبب
آن سکون لازم کلمه بوده باشد و مدیکه سبب آن عارض بوده باشد باهم جمع میشوند
در کلمهٔ واحد مثل ولا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم سبب مد شد و در ثانی حرف مد
یای ساکن ما قبل مکسور است وسبب مد سکون عارض نون بعلت وقف است بسکون
مدعی اینست که ابا رعایت اولی هشام مد باشد ها لازم است یا نه پس میکوئیم اما مد
منفصل ظاهر اینست که حکم بعدم لزوم رعایت آن در تمامی و غیر تمامی اشکالی نداشته باشد
نظر بانتفای مقتضی لزوم و اما مد متصل پس جماعت از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند
بلزوم رعایت آن و بطلان نماز بسبب اخلال بآن مثل شیخین سعیدین شهید اول
و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات خود بر شرایع دعوی نفی خلاف بران نموده بنابر این
حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود و اما
مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال
بحرف است لکن قدر لازم همان قدر است که الف منقلب از همزه تلفظ شود علاوه

پس این ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند که بجز حمد کرده شد درباب
اخلال بحروف ومد بوده واما اخلال باعراب وحرکات پس میگوییم این
بچند قسم متصور میشود اول آنستکه مخالف قواعد عربیه ومغیر معنی
بوده باشد مثل انعمت بضم تاء شکی در بطلان نماز در این صورت نیست
دوم آنستکه مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد
مثل الحمد لله بکسر دال الحمد وضم هاء لله در این صورت نیز حکم ببطلان نماز
بی اشکال است سیم آنستکه موافق قواعد عربیه است لکن مخالف مشهور بوده
مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست
لکن اجتنابا اقرب بسبیل نجاتست مجملا بدانکه سابق اشاره شد بآنکه
قرائت فاتحة الکتاب در نماز گاهست واجب عینی است وگاهست واجب تخییری
در رکعت ثالثه نماز مغرب و در دو رکعتین اخیرتین نماز ظهر وعصر ونماز عشا است
نظر بآنکه مکلف در اینها مخیر است مابین قرائت سوره حمد وتسبیحات اربع اشکالی
بلکه خلاف در این مقدار نیست خلافیکه هست اینست که آیا این تخییر در حق کسی است
که ایشان بقرائت فاتحة الکتاب در دو رکعتین اولیین نموده باشد واما هرگاه قرائت
فاتحة الکتاب را فراموش کرده باشد در اولیین در رکعت در این صورت تخییر در حق
او نیست بلکه معین است قرائت حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف فتوی
بر لزوم اختیار حمد نموده و نقل شده از شیخ مفید بآنکه تخییر ثابت است اگرچه قرائت
حمد را در هر دو رکعتین اولیین فراموش نموده مشهور مابین فقهای متأخرین در مسئله
ثانیست پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک
از دو رکعتین اولیین مجملا مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و دو رکعتین اخیرتین نماز
چهار رکعتی مخیر است مابین قرائت حمد وتسبیحات اربع هر یک که خواهد اتیان نماید

امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب اینست که تنبیه شود بر چند
امر اول آنستکه تخییر در این مقام ثابتست بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل
میشود بچهار طریق اول باتیان قرائت سوره مبارکه حمد در هر یک از دو رکعتین
اخیرتین دوم باتیان تسبیحات کامل سیم باتیان بقرائت حمد در رکعت ثالثه
وتسبیحات در رکعت ثالثه چهارم عکس این ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود
بهر یک از صور اربع که مذکور شد دوم آنستکه آیا تخییر این مقام تخییر ما
بین متساویین است یا تخییر ما بین راجح و مرجوح است بدانکه اختلافست در این
مقام مابین فقها هشت قول اول آنستکه تسبیح افضل است مطلقا دوم
افضلیت قرائت حمد است مطلقا سیم افضلیت قرائة در حق امام ومنفرد چهارم
افضلیت قرائت حمد است در حق امام وتسبیحات در حق ماموم ومساوات است
در حق منفرد پنجم افضلیت قرائة حمد است در حق امام وافضلیت تسبیحات در منفرد
ششم قول بمساوات است وعلم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام
بوده باشد یا در حق ماموم یا منفرد هفتم افضلیت قرائتست در حق امام و
مساوات است در حق منفرد هشتم افضلیت قرائت است در حق امام ومساوات است
در حق ماموم ومنفرد مختار قول اول است پس تسبیحات افضل است در حق
امام وماموم ومنفرد سیم در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقها قدس الله اسرارهم
واحادیث بحسب ظاهر در این مختلف است وحاصل اختلاف راجع میشود بشش قول
اول آنستکه عدد تسبیحات ده است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر سه مرتبه اتیان باین ده کار را وبعد میآید این قول ظاهر میشود از کلام شیخ
در نهایه واقتصاد واز بعض نسخ فقیه دوم آنستکه عدد تسبیحات ده است باین نحو
که همین ده کار را سه مرتبه میخواند لکن تکبیر را در مرتبه اول اسقاط مینماید این قول شیخ

صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است
در مراسم و سید بن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرائر سیم آنست
که عدد تسبیحات نه است با اسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر
نسخ فقیه و حکایت کرده اند این قول را از حریز بن عبد الله سجستانی چهارم آنست که
عدد تسبیحات ده است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و این قول مرحوم
ابی الصلاح است در کافی و اما نسبت قول سبع را بابی الصلاح چنانچه صادر
شده از مرحوم علامه در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم
قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر است اگر چه الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر اینها
بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب جایز بودن است و این
مشهور ما بین اصحاب است و مختار ما بین اقوال است باین نحو سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همین قدر واجب است علاوه بر این واجب نیست
بلی افضل و مستحب آنست که ایشان باین سه مرتبه نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه
مستحب است بعد از فراغ از تکبیر باسه مرتبه مستحب اینست استغفار نماید باین نحو
که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است
که بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی اولی و انسب است چنانچه وحید ان در مطالع الانوار مبین
است چهارم اختلاف کرده اند فقها در تعیین و اخفات در تسبیحات اربع بدل حمد و از آن
جهر دادن ابن ادریس در کتاب سرائر تصریح فرموده بجواز جهر و عدم تعیین
اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول فرموده و
هم چنین شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب جعفریه در ذخیره و کفایه
و علامه مجلسی در بحار جماعت علمای مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم
تعیین اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط بل اظهر در مسئله

تعیین اخفات و عدم جواز جهر است و این قول محققین از فقها است و شهید
ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه این قول را نسبت بمشهور داده است و هم
چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر اینست که تخییر ما بین
سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی از این دو است و اما هرگاه
شروع بیکی از این دو نحو نمود ظاهر اینست تخییر و اگر شروع نمود در حق او متعین
میشود عدول از آن بدیگری و در این صورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ
شهید تصریح باین فرموده در کتاب ذکری نظر باینکه هرگاه عدول نماید از
حمد بعد از شروع پایان نموده بتسبیحات در آن وقت لازم میآید که زایل نموده باشد ذ
نماز عمل لیس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیحی که روایت شده از کاشف
و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعاده و
ادله داله بر تخییر ما بین الامرین قابل معارضه با این نیست چنانچه وحید ان بر متامل
ظاهر است بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز این بود که تسبیحات اربع را بخواند
باشد نه سوره مبارکه حمد را و باین قصد شروع در نماز نمود لکن در محل تسبیحات
غفلة شروع نمود بعد در اثنای حمد ملتفت شد بحقیقت حال در این وقت ظاهر اینست
که اجتزاء باین حمد که شروع نموده غفلة نمیتواند نمود نظر باینکه امتثال بامر به فرع
تعلق نیت است بآن و مفروض آنست نیت این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحوی که اگر کسی
از او استفتا مینمود کیفیت اتیان بقرائت حمد نخواهم نمود بنا بر این پس اجتزاء باینچه
شروع نموده نمیتواند نمود پس لازم است عدول از آن نماید از این قبیل است جریان عادة
بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات نظر باینکه اطراد عادة بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است
حال اگر چه ملتفت شود بحقیقت حال بعد از فراغ از سوره حمد مادامیکه داخل
در رکوع شرعی نشده باشد و هم چنین است هرگاه مقصود در این بود که سوره مبارکه

حمد را تلاوت نموده باشد و غفلةً شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن متذکر شد
حقیقت حال در اینصورت نیز ظاهر این است که اجزاء باشد چه شروع در آن در محل نموده باشد
بلکه لازم است عدول از آن نموده که از آنچه هست در اینمقام این است که آیا بعد از عدول
عود نماید بهمان معنی یا نه بلکه جایز است بعد از عدول از آنچه شروع نموده بود در حال
نیت نموده اتیان بآن نماید ظاهر اینست که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله تخییر و توضیح
مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله مفروض بچند قسم ملحوظ میشود اول آنکه
مکلف در حال نیت ناوی این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلاً اتیان
بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت شروع در نماز نموده و بعد از بلوغ برکعتین
اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم آنهاست
دویم آنکه مکلف در حین نیت مطلقا متعرض تعیین هیچ یک از سوره مبارکه
حمد و تسبیحات نشد تا آنکه ابتدا در رکعت ثالثه این وقت تعیین نمود سوره مبارکه
حمد یا تسبیحات را و شروع در آن نمود این قسم اگر چه در آن اشکال میتوان نمود نظر باینکه
عمل حین نیت بباید متعین بوده باشد و لازم اینفرض آنست که منوی متعین نبوده
باشد نظر باینکه تعیین عمل و اجزای مختلفه باجزای آن میشود و مفروض در اینقسم
اینست که تعیین این جزء نشده است لکن جواب از این آنست که فلا لازم تعیین نماز ظهر
یا عصر یا عشا است و این متحقق است و اما تعیین احد جزئین پس اینکه دلیل شرع دلالت کرده
باشد بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم
نیست بلکه تعیین آن در حین اتیان بآن میباید بشود نظیر این کلام است در تعیین
قصر یا اتمام در اماکن اربعه مشرفه چنانچه تحقیق آن در مباحث نیت مذکور شد بلکه
امور در آن اشکال است نیست بمحل کلام قسم سیم آنکه در حین نیت تعیین
نمود احد امرین را که در آن تخییر ثابت بود مثل اینکه در حین نیت نماز قصد از این بود
که در رکعت

که در رکعت ثالثه مثلاً اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از این رای او منحرف شد خواه قبل از
بلوغ برکعت ثالثه بوده باشد یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات میخواهد سوره
مبارکه حمد را تلاوت نماید پس میگوییم مبنای مسئله دو چیز است اول آنست که
نیت متعلقه باحد امور تخییریه آیا معین او میشود اگر چه قبل از شروع بآن بوده
باشد یا نه ظاهر اینست که موجب تعیین نمیشود نظر باطلاق دلیل تخییر دویم
آنستکه علی ای حال اجزای متعدده هرگاه در حین شروع بآن بعضی از اجزای آن منوی
نشود لکن در حین بلوغ بمحل آن جزء منوی شود بعد از آن شروع بآن نماید آیا
اینقدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت کند چنانچه در قسم ثانی
اشاره بآن شد بنا بر این پس اینقسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از
اینست کسی در اماکن تخییر که مخیر است در آن ما بین قصر و اتمام در حین نیت هرگاه
که عازم این شد که قصر یا اتمام نماید باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر اینست که عدول
از قصر باتمام در اول و از اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد قال العلامة في نهاية
الاحكام لو نوى الاتمام في المواطن الاربعة التي يستحب فيها الاتمام لم يجب وكذا لو نوى
القصر بل يبقى على التخيير عملاً بالاستحباب و هم چنین نظیر اینست اینکه هرگاه مسافر بقصد
اقامه نمود بنیت اقامه شروع در نماز ظهر مثلاً نمود بنیت اتمام و در دو رکعت اولی یا رکعت
ثانیه رای او متغیر شد از اقامه در اینصورت عدول از اتمام بقصر در حق او متعین است
و هم چنین هرگاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در رکعت اولی یا رکعت ثانیه جازم شد
باینکه ده روز تمام در آن خواهد ماند در اینصورت لازم است که عدول از قصر
باتمام نماید نماز او در هر دو صورت صحیح است با آنکه در اول منوی او نماز تمام بود
و قصر و در ثانی منوی او قصر بود و تمام نیت اتمام در اثنای نماز شد بعد از نیت اقامه
عشره ایام در اثنای نماز مبحث چهارم در بیان جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم است

بدانکه خلافی مابین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزو سوره
فاتحة الکتاب است بلکه از آیات آنست و خلاف مابین علمای عامه است اگرچه اکثر علمای
عامه نیز موافقت کرده اند با علمای شیعه در این باب و حکایت کرده اند از
جماعتی از فقهای حنفیه که قائل شده اند باینکه بسم الله جزو از هیچ سوره از
سور قرآنیه نیست مگر سوره نمل در قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
در اینجا بعض آیه از آن سوره است و اثبات بسم الله در اوایل سور که جزو هیچ سوره
نمیباشد و این طایفه اختلاف کرده اند بعضی میگویند آیه ایست از قرآن نازل
شده بجهة فصل مابین السور لکن جزو هیچ سوره نیست و بعضی توقف کرده گفته اند
نازل نشده مگر جزو سوره نمل در مواضع دیگر نازل و کتابت نموده اند بجهة
تیمن و تبرک تشکیکی در بطلان این اقوال نیست و اخبار در جواز طرق عامه مستفیض
است بر اینکه فاتحة الکتاب هفت آیه است اول از هفت آیه بسم الله الرحمن الرحیم است
و کل معترف بر این هستند که فاتحة الکتاب هفت آیه است کسانیکه بسم الله الرحمن
الرحیم را ابتدا آیه میدانند بقیه سوره را تا آخر شش آیه میدانند و کسانیکه منکر این
میباشند میگویند آیه ششم صراط الذین انعمت علیهم میباشد و هفتم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین مجملا اشهر که بسم الله الرحمن الرحیم جزو در سوره فاتحة الکتاب
بلکه جزو جمیع سور قرآنیه میباشد مگر سوره برائه و خلاف در میان علمای شیعه
نیست مگر اینکه نقل از ابن الجنید شده که ایشان اگرچه قائل شده اند جزئیت در
فاتحة الکتاب لکن منکر اینشده نسبت بسایر سور قرآنیه و این نیز قطعی البطلان است
بلکه کلامیکه در این مقام هست اینست که چونکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره است
و هم چنین سوره فیل و لایلاف آیا بسمله که جزو این دو سوره هست یکی است یا
متعدد است یکی در اول و دیگری در وسط مثل سوره النمل ظاهر اولیست و اعاده

بسمله

بسمله در اول الم نشرح با آنکه جزو سوره والضحی است و هم چنین اعاده آن در لایلاف
با اینکه جزو سوره فیل است ظاهر اینست که وجه آن این بوده باشد چونکه در الم نشرح
در منفصل کرده اند از والضحی مثل سایر سور و رسم کرده اسم و هم چنین رسم
عدد آیات آنرا علیحده بجهة متابعت عامه که هر یک را سوره مستقل میدانند باین
سبب اعاده بسم الله نموده اند و عادت در مصاحف حق باین نحو مطرد شده پس اعتماد
باعاده بسمله در این در مقام نیست مثل رسم الم نشرح و عدد آیات آن توضیح مطلب
مقتضی آنستکه گفته شد که ملاحظه سور قرآنیه را میکنیم در مصاحف مطلقا
تفاوت نیست مابین الم نشرح و لایلاف از حیثیت نوشتن اسم این دو سوره و ثبت
عدد آیات آنها و مابین سور قرآنیه در این باب اصلا و این مقتضی اینست که باید
هر یک از این دو سوره مستقل بوده باشد مثل سایر سور قرآنیه چنانچه مذهب
عامه نیز اینست و لهذا بسمله را در جمیع سور سوای برائت ثبت نموده اند با آنکه جزو
سوره میدانند و لهذا آنرا از جمله آیات هیچ سوره محسوب نداشته اند و باین
کیفیت مصاحف نزد علمای شیعه نیز متداول شده و لکن چونکه اجماعا مستفیض
در کلمات علمای ما یافت شده والضحی و الم نشرح سوره واحد است و هم چنین
فیل و لایلاف پس میفهمیم که این اثبات در مصاحف بطریق عامه است پس اعتمادی
باین اثبات نیست پس فی الحقیقه سوره والضحی عبارت از این است بسم الله الرحمن
الرحیم والضحی واللیل اذا سجی تا رسیدن بآخر الم نشرح لک صدرک الی آخره و هکذا الحال
فی الفیل و لایلاف بنابراین بسمله که جزو این دو سوره است همان بسمله متصل بوالضحی است
و الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل است بنابراین پس هرگاه کسی در نماز بعض قرائه
کند و سوره نماید اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکل است مبحث بجه
در وجوب تعلم است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند فاتحة الکتاب را واجب نداند بلا تشکیک

در سوره و سوره بعد ازان مع

واجبست براو تعلیم آن با تمکن از آن و این تعلم گاه هست واجب عینی فوری است
بنا بر آنکه آثم خواهد بود و این در صورتیست که در آن وقت متمکن از تعلم هست
و بنا بر عالم است بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست و گاه هست واجب
تخییری است مثل کسیکه متمکن است در اتیان نماز بجماعت در وقت یعنی چنانکه
متمکن است بگوئیم که تعلم فاتحة الکتاب در اینوقت در حق این شخص خود مطلوب
نبوده باشد لکن در صورتیکه قاطع بوده باشد بتمکن از آن فیما بعد اشکالیکه
در اینمقام میتوان نمود اینست که علم بتمکن از اتیان نماز در جماعت بسیار
مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال دارد امری که مفسد نماز
بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث شود مثل نزف حدث در اثنای
نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید با اعتقاد طهارت در اثنای نماز فساد اعتقاد
او بر خود امام ظاهر میشود یا موت در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع
شود بر فسق امام یا بعد از آن امور که مبطل نماز است در حق خود ماموم طاری
شود در اثنای نماز جماعت چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابتست علم بتمکن از دخول نماز
در جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است پس مفری از مطلوبیت تعلم فورا
نخواهد بود ولکن ممکن است که گفته شود که گاه است در صورت اختبار بسیار از حال
امام علم عادی حاصل میشود بانتفای امور مذکوره بنا بر این مخیر خواهد بود در آن
حین ما بین تعلم فاتحه و اتیان نماز در جماعت و مناسب اینست که در این مقام تنبیه شود
بچند امر اول آنستکه آیا لازم است که قراءة میبایدا از حفظ بوده باشد یا نه بلکه
مخیر است ما بین قرائت از حفظ و قرائت از روی مکتوب لاشکی در جواز قراءة
از مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ نمیباشد مثل ضیق وقت و اما در صورت
تمکن از حفظ و آیا میتواند نماز گذار قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف مابین فقهاست

مختار جواز

مختار جواز است اگرچه احتیاط اجتنابیست دویم آنستکه هرگاه وقت مضیق
بوده باشد بنوعیکه هرگاه مشغول بتعلم شود متمکن از درک نماز در وقت
نخواهد شد ظاهر اینست اشتغال بتعلم در آنوقت در حق او جایز نبوده باشد
بلکه لازم است اتیان بنماز نماید بهر نحو که مقدور او بوده باشد لکن در اینمقام
تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسبست بیان آن اینست که این شخص یا استجماع
شرایط تکلیف در سعه وقت با متمکن از تعلم بود و مع ذلک اخلال بآن
نمود تا ضیق وقت یا متمکن نبود در صورت اول ممکن است که گفته شود نماز
مطلوب در آنوقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتابست با اخلال بآن
آثم است و با اتیان نماز با عدم فاتحه امتثالی در حق او نیست و عدم تمکن از تعلم
آن با ثبوت تکلیف باتیان نماز با قرائت در سعه وقت منافی در حق چنین شخصی
نیست این شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین یا چیزی
از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه و در صورت اخیره یا عالم بادعیه
و اذکار است یا نه پس مسئله منقسم بچند قسم میشود اول آنستکه بعضی
از فاتحه معلوم او هست و همچنین بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او
هست در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه میتوان
نمود در انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بحدیکه معادل آن
فاتحه شود ظاهر اینستکه لازم نبوده باشد و همچنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه
بمقدار فاتحه آن نیز لازم نیست دویم آنستکه هیچ جزء از فاتحه معلوم او نیست
لکن مقداری از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست خواه مقدار معلوم معادل
فاتحه باشد یا نه در اینصورت ظاهر اینستکه عدول از قرآن نتواند نمود بلکه
لازم است تلاوة قدری از قرآن نماید و احتیاط مقتضی اینست که با مکان اقتصار

باقل از مقدار فاتحة الکتاب نماید و اتفق آنست که با امکان عدد حروف و آیات را
نماید اگرچه مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف چه تحصیل نمودن شش
آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار
مشکل است و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آنست پنجم آنستکه
عالم بقرآن نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد و در اینصورت اگرچه اجزاء
بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در اتیان
بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه چهارم آنستکه عالم بذکر مطلقا نبوده
باشد انصاف آنست که بنفرض تنظر منتهای بعد کرد [illegible] محتاج بتکلم نیست
چه مکلفینکه عالم باصول دین و ارکان و اجزای نماز بوده باشد و عالم بذکر نبوده
باشد بسیعنی است قلا عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم ارکان است
مبحث ششم در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی گنگ است بدانکه جمیع اقوال و تکبیر
نماز مثل تکبیرة الاحرام و قراءة و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق
کسیکه متمکن از قراءة نبوده باشد ظاهر است و اما در حق کسیکه متمکن نیست
مثل اخرس پس واجب است در حق او اینست که زبان را حرکت داده باشد و چونکه
حرکت لسان بجهة اغراض بسیاری میشود لامحاله مخصصی در اینمقام ضرور است
که مبین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت است
و هکذا و آن مخصص در اینمقام اینست که در حین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب
خود که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام است یا بجهة غیر اینها است و اما اشاره بانگشت
که منصوص در حدیث است با اشاره است بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد
باینکه این حرکت زبان بجهة قرائت است مثلا یا مجهول ظاهر است باینمعنی که اخرس
اشاره بانگشت نماید و چونکه اشاره از عاقل مستدعی وجود و مشار الیه است

ممکن است

ممکن است مشار الیه در اینمقام این بوده باشد یعنی چیزیکه صحیح اللسان در
اینوقت تلاوت مینماید یعنی اخرس در حین قرائت زبان خود را حرکت میدهد
و اشاره بانگشت مینماید که این حرکت زبان قائم مقام چیزیست که صحیح اللسان
در اینوقت تلاوت مینماید ظاهر اینستکه همان عقد قلب که حاجت باشاره بانگشت
نبوده باشد مبحث هفتم در بیان لزوم قرائت سوره است با حمد بدانکه
معتبر در صلوة صبح و بر هان قرائت حمد است و انضمام سوره با هم لازم نیست
اگرچه در حالة اختیار بوده باشد مگر بعضی صلوات موظفه که بکیفیة مخصوصه
موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا صلعم و جناب حضرت امیر المؤمنین ع
و نماز جناب سیدة النساء عم و امثال اینها متخصص است امتثال بصلوة مفروضه
موظفه موقوف است باتیان اینها بهمان نحو موظف با عدم امتثال باوامر متوجهه
با اینها حاصل نمیشود کلام در فقره است که صلوات مندوبه است قراءة سوره در
آنها معتبر نیست بل معتبر در کمال آنها است نزد محققان بخلاف صلوة مفروضه
که بنا بمعتنا و مشهور در حال اختیار و سعه چنانچه لازم است قرائت فاتحة
الکتاب در آنها واجب است قراءة سوره و بعد از آن پس میگوئیم لازم است در هر رکعت
از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و هم چنین
هر رکعتی از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائة
سوره میا [illegible] حمد سوره از سوره قرآن [illegible] خواهد شد تلاوت
نماید و اخلال بآن جایز نیست مگر در چند صورت اول مریض که قراءة سوره در حق
بقراءت او واجب نیست پس جایز است در حق مریض در صلوة مفروضه اقتصار بحمد تنها
نماید اگرچه مشقت که مناط در سقوط تکلیف است در قرائة در حق او متحقق نبوده
باشد دوم مستعجل و این بر دو قسم است اول آنست که وصف استعجال بعد از دخول

در نماز عارض شد مثل آنکه انسان در نماز بعد از دخول در نماز متذکر شد که
با مؤمنی وعده کرده بوده است که بجهة انجام مهمی نزد او رفته باشد غفلة در اثنای
شروع در نماز نموده مبتلا شد شخص موعود له منتظر است یا آنکه شروع در نماز
نمود شخص غریبه حاضر شد مطلب مهمی با او دارد در کمال استعجال و نحو اینها و در چنین
صورت ترک قرائت سوره و اقتصار بحمد تنها در حق او مجوز است دوم آنستکه
وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بر دو قسم میشود
اول آنست که هرگاه ترک نماز در اول وقت نماید بجهة اشتغال باحتیاج آن حاجت
لتشویش فوات صلوة در وقت دارد دوم آنستکه چنین نبوده باشد ظاهر اینست
که حکم که عبارتست از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در خصوص صورت
اول و ظاهر اینست اینکه من باب الرخصه است باینمعنی که ترک قرائت در حق مومن
و در صورت استعجال بنحویکه مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق
او متعین بوده باشد که قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد مگر در صورت
تغیر یکه مناط در سقوط تکلیف است در ضیق وقتست باینمعنی که وقت وسعت
قرائت حمد و سوره هر دو را نداشته در اینصورت اقتصار بحمد فقط و ترک سوره
جایز است اینقدر اگرچه فی الجمله مسلم است لکن اجمالی دارد مطلب بنحویکه باید تشخیص
نسبت توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود اینمطلب یا در حق کسی است که
مستجمع شرایط تکلیف شد و درک نمود از آخر وقت مقداریکه کفایت قرائت
حمد و سوره هر دو نمیکند در اینصورت اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است
یا اعم است از مستجمع شرایط تکلیف و غیره پس در اینمقام چند احتمال است اول
آنستکه آنکس که مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت بعد از استجماع شرایط
تکلیف از وقت درک ننمود مگر مقداریکه کفایت برکعتی با فاتحه بدون سوره نماید

کلامیکه در اینصورت هست اینست که آیا اینمقدار کفایت میکند در حکم بثبوت
تکلیف بنماز در حق چنین شخص یا نه ظاهر اینست که کفایت کند پس لازم است
اتیان بیک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است
دوم مثل اولست مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت
بدون سوره را داشته باشد در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید
اتیان در وقت نموده باشد یا خیر بلکه لازم است اتیان بسوره نماید نظر
بعموم من ادرک رکعة من الوقت فقد ادرک الصلوة چه مفروض اینست که متمکن
متمکن از درک یک رکعت با حمد و سوره هست پس لازم است اتیان بآن نماید عملا
بمقتضی عموم المشابهه لکن ممکن است گفته شود نظر بعموم و اطلاق اخبارات
منقوله در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام
نیز اقتصار بحمد مجوز بوده باشد سیم آنستکه در اول وقت مستجمع شرایط
کفایت بود لکن نظر با تکاسل در سر وقت تاخیر نمود یا بغفلت تاخیر اتفاق افتاد
و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که در وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو ندارد
دور نیست حکم در اینقسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باین اندازه وقت
کفایت یک رکعت بدون سوره نماید در اینصورت ظاهر اینست اقتصار بحمد و
ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد چهارم آنستکه متعمدا تاخیر در
نماز نمود تا بحدیکه مذکور در اینصورت ظاهر اینست که در این تاخیر آثم و اقتصار
بحمد و ترک سوره در او جایز نبوده باشد در هیچ یک از رکعتین بلکه نماز او در
چنین صورت قضا است و تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین بعد از وقت لازم است
چهارم جایز است و اندراج این بحث مستقل ظاهر است در حکم آن مفصلا
بیان شد پس حاجت بیان دیگر نیست مجملا در غیر صورت مذکوره تلاوت سوره

بعد از فراغ از قرائت فاتحه لازم است در هر رکعت از صلوة ثنائیه و در دو
رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و این قول مشهور ما بین فقهاست
و بعضی از قدمای فقها و جماعتی از متاخرین قائل شده اند باستحباب آن و
این قول ضعیف است مبحث هشتم در بیان عدم جواز قرائة بعضی سوره‌ها در
در نماز بدانکه جایز نیست قرائة نمودن سوره طویله که وقت بسبب آن فوت میشود
و این مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و
خلاف آن کما هست جایز است قرائة سوره در وقتیکه شروع در نماز نموده
باشد در آخر وقت مجملا جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قرائت
آن فوت شود و هم چنین جایز نیست قرائت سور عزائم یعنی سوره‌هائیکه
مشتمل بر آیه نیست که بمجرد تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و این چهار
سوره است اول الم تنزیل و تعبیر جماعتی از فقهای مثل شیخ صدوق و سید
مرتضی و ابن ادریس بسجده لقمان مشتبه از بابت تسمیه شئ باسم مجاور بوده
باشد دوم فصلت سیم سوره والنجم چهارم سوره علق است بدانکه هم
در این مقام تنبیه بر چند امر است اول آنستکه منع از قرائت سور عزائم مخصوص
بفرایض است خواه فریضه یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف
و خسوف و غیر اینها و این قول یعنی عدم جواز قرائت سور عزائم در نمازهای
واجبی مشهور و معروف ما بین فقهاست و دعوی اجماع بر این مستفیض است
و مخالف در مسئله از قدمای اصحاب ابن جنید است و مشهور در ضعف این قول
تلبیث حیر جماعتی از متاخرین میل بانقول نموده اند دوم آنستکه
چنانچه حرام است قرائة این سوره در صلوات مفروضه موجب بطلان نماز
نیز میشود فرقی در این باب ما بین جاهل و عالم نبوده باشد در هر صورت قادح

اثم و نماز باطل است مگر در مقام تقیه که در آنوقت قرائت این سوره جایز و نماز
صحیح است سیم آنستکه چنانچه قرائة کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست
هم چنین است قرائة بعضی این سوره اگر چه غیر آیه سجده بوده باشد پس قرائت
بعض آیه نیز موجب بطلان نماز است و اما قرائت بعضی از این سوره که غیر
آیه سجده بوده باشد پس این منصوص نیست صورت میشود اول آنستکه
منوی مکلف قرائت کل سوره سجده بوده باشد بقصد سوره واجبه در نماز
بعد از قرائة بعضی از آن که آیه سجده بوده باشد نادم شده عدول بسوره دیگر
نمود دوم مثل همین است مگر در قصد سوره واجبه در نماز ظاهر اینست که
هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت اولی علاوه حرمت موجب
بطلان نماز میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده
نماز است بعد از اتمام سیم آنستکه مفرد بعض سوره غیر آیه سجده بوده باشد
چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد نه بقصد قرائت تا نیر در نماز ظاهر اینست
که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد
اگر چه در محل قرائت سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است مگر اینکه قرائت
بعضی آیه از سوره سجده غیر آیه از سوره سجده بقصد قرائت در نماز بوده باشد
این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قرآن مذکور شد
در صورت بودکه قرائت سوره عزیمه کلا و بعضا عامدا و جاهلا بوده باشد و اما
هرگاه سهوا بوده باشد این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال
یا بعد از دخول در رکوع است یا نه و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از آن و در
صورتیکه قبل از فراغ نموده باشد یا بعد از فراغ آیه سجده است یا در اثنای آیه
سجده یا قبل از شروع بآیه سجده بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است

با فعل آن پس مسئله منقسم میشود باین اقسام مذکوره اول آنستکه متذکر
بعد از آنکه سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع است تشکیکی در صحت نماز در اینصورت
نیست کلامیکه در اینمقام هست اینست که سجده بر این شخص واجب هست یا نه بیان
خواهد شد انشاء الله دوم آنستکه متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از سوره لکن
قبل از دخول در رکوع کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا اجزاء باین سوره
مقروه در حق اینشخص جایز است یا نه بلکه لازم است قرائت سوره دیگر نماید ظاهر
اینستکه اکتفا بسوره مقروه عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره
دیگر نماید نماز او در اینصورت صحیح خواهد بود حکم سجده مذکور خواهد شد
سیم آنستکه متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و
این در صورتی میشود که سوره مقروه الم تنزیل یا حم فصلت بوده باشد حکم
حکم بعدم جواز اجزاء در این قسم است بطریق اولی پس لازم است عدول از این
سوره نموده قرائت سوره دیگر نماید نماز را تمام نماید کلامیکه در اینمقام هست حکم
سجده است در این اقسام مذکوره پس میگوئیم ناسی در اینمقام یا ناسی حکم است
یعنی مسئله آنست که این چهار سوره مشتمل بر آیه است که قرائت آن موجب سجده است
لکن فراموش نمود فرض میکنیم بیان مسئله بقصد او نبوده باشد نظر باینکه
ناسی مقصر حکم عامد است نماز او باطل خواهد بود با اینکه مراد از ناسی آنست که
غفلة و سهواً شروع نمود بقرائت این سوره خواه ناسی یعنی که مذکور شد باینکه
ظاهر اینستکه در هریک از اقسام ثلثه که بوده باشد بر او واجب بوده باشد لکن بعد
از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی حکم باینمعنی بوده باشد یعنی مسئله آنست که قرائت
سوره عزایم در نماز جایز نیست و اینمعنی را فراموش نمود و قرائت نمود بعد از فراغ از آیه
سجده را بعمل آورد بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل

از دخول

از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد اتیان نماز لازم بوده باشد
اگرچه آثم در حق او نبوده باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شود ظاهر اینست
که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید لازم است عدول
از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را اتمام نماید و در جمیع اینصور احتیاط اعاده
نماز است بعد از اتمام چهارم آنستکه متذکر شد بحقیقت حال در اثنای قرائت سوره لکن
قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز نصف در اینصورت بی اشکال عدول
از آن سوره بسوره غیر دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز نیست پنجم آنستکه
متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده
ششم آنستکه متذکر شد در اثنای قراءة آیه سجده لکن قبل از آیه در اینجا و صورت
پنجم ظاهر اینست که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده
در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز باشد از چهار امور
مذکوره آنست که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان
نماز است مصرح در کلمات جماعتی از فقها لزوم نماز است بهتر سجود در اثنای نماز و لزوم
سجود است بعد از فراغ از نماز بنابراین احتیاط مقتضی اینست که اتمام نماز بهمین نحو
نموده بعد از اتیان سجود نماز را اعاده نماید و اما سماع آیه سجده یعنی شنیدن و اختیار
پس باکی در آن نیست هفتم آنستکه عدم جواز قرائت سوره سجده با آیه سجده چنانچه
اشاره شد مختص بصلوة مفروضه است پس قرائت کل سوره سجده با نفس آیه
سجده در صلوة مندوبه جایز است و لکن تأخیر سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست
بلکه لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان بسجود نماید مثل خارج نماز بعد از
اتیان بسجده اتمام نافله نماید ولی هرگاه آیه سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل
الم تنزیل و حم فصلت بعد از تمام از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه

سجده در آن سوره بوده باشد مثل النجم والعلق در این صورت مستحب اینست که بعد
از قیام اعاده قرائت حمد نموده بعد از فراغ از آن داخل در رکوع شود و معلوم است
لزوم سجده در اثنای نافله در صورتیست که تلاوت آیه سجده نماید و اما هرگاه کل سوره
سجده را تلاوت نماید مگر آیه سجده را در این وقت مطلقا وجوب او نیست اگر چه در
حین شروع بسوره عازم تلاوت کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجب است
سجده در وقت تلاوت آیه سجده در نماز نافله هم چنین واجبست سجود در حق مستمع در اثنای
نماز نافله و اما نسبت بسامع اگر چه واجب نیست لکن رعایت نمودن اقرب باحتیاط است
بحث نهم در بیان جواز تلفظ آمین است در احوال نماز بدانکه مشهور و معروف ما
بین علمای شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن
الجنید بکراهت آن شاذ و ضعیف است پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه
حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که حرمت آن اختصاص ندارد
ببعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بلکه حرمت آن ثابتست در جمیع احوال نماز کلامیکه
در این مقام هست اینست که آیا حکم این مختص بصلوة است یا در صلوة مندوبه
نیز ثابت است ظاهر ثانی است بجهة آنکه تلفظ باین لفظ در مطلق نمازها جایز نیست
خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال قنوت
خواه قنوت در نماز واجبی بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر اینست که قنوت در
جمیع نمازها جایز بوده باشد و جمله از قنوتات مرویه از ائمه علیهم السلام مشتمل است بر آن اظهار صح
چنانچه مفصلا در مطالع الانوار مبین است پس منع از گفتن آن لفظ در حال قنوت
ثابت نیست لکن نظر بتصریح جماعت از علماء بحرمتش در حال قنوت احتیاط اجتناب است
بحث دهم در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجبی بدانکه قران در
این مقام عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد

از فراغ

از فراغ از سوره مبارکه حمد بعقیده اینکه از قرائت مطلوبه در نماز است خلاف است
ما بین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان
نماز میشود بنابراین هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد در اثنای قرائت
متشخص شد یعنی کلمه از آن فراموش شد در این صورت هرگاه در اثنای نماز چاره
نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید
بعد از تعیین یا همان سوره مقروه را تعیین نموده تلاوت نماید و قران در این مقام
نخواهد بود و اگر بعد از نیت قرائت سوره دیگر نماید و هم چنین است حال در صورتیکه
شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه
عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله قران منهی عنه نیست و اوضح
از اینها در عدم صدق قران قرائت آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی
در آن نیست مخفی نماند که عدم جواز مختص بنمازهای واجبی است و اما صلوات
مندوبه پس جواز قران در آن محل تامل نیست لکن کلام در رجحان و مرجوحیت است
ظاهر تفصیل است ما بین نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد
جمع میان دو سوره یا بیشتر سوره در هر رکعتی از رکعات آن افضل است بخلاف
نوافل نهاریه پس جمع در آن اگر چه جایز است لکن رجحان ندارد بحث یازدهم در بیان
رعایت جهر و اخفات است بدانکه اقوال ثابته در صلوة یومیه از حیثیت جهر و اخفات
منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لزوم الجهر پس
او در قرائت حمد و سوره است در رکعتین از نماز فریضه فجر و رکعتین اولیین از
نماز مغرب و نماز عشا و اما لزوم اخفات پس در آن قرائت حمد و سوره است در ظهر
و عصر سفری و اما رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر حضری هم چنین در قرائت حمد بدل
او از تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهرین و عشا و رکعت ثالثه مغرب و اما جواز امرین پس

در مادعای اینها است و این قسم ثالث منقسم میشود بسه قسم راجح الجهر و راجح
الاخفات و متساوی الامرین و اما رجحان جهر مثل قنوت پس جهر در آن
راجح است خواه در نماز جهری بوده باشد یا در نماز اخفاتی خواه در حق امام
بوده باشد یا در حق منفرد بلکه در حق ماموم در صورتیکه استماع امام متحقق
شود اخفات در آن راجح است بلکه ممکن است قول برجحان اخفات در حق
ماموم مطلقا اگرچه سماع نسبت بامام متحقق شود و همچنین جهر راجح است در
بسمله در نمازهای اخفاتی در حق امام و منفرد و همچنین باز جهر راجح است
در قراءة حمد و سوره در نماز ظهر جمعه و همچنین در رکعتین اولیین از ظهر
روز جمعه در حضر و در ظهر روز جمعه در سفر و در جمیع اذکار و ادعیه در جمیع صلوة
لکن در حق امام مگر تکبیرات سته افتتاحیه که اخفات در آن راجح است در حق او
چنانچه در سابق بیان شد و همچنین است رجحان جهر در حق منفرد در جمیع اذکار
و ادعیه در نماز جهری که نماز صبح و نماز مغرب و عشا بوده باشد اگرچه در رکعت
ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد و اما رجحان اخفات پس
در استعاذه است در حق جمیع خواه امام بوده باشد یا ماموم مگر آنکه در حق
او مطلوب بوده باشد یا منفرد و همچنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتی
در جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد اینست که
جهر نماید در نماز جهری در تکبیرة الاحرام و دعای توجه و تکبیر رکوع و تسمیع بعد رفع
راس از رکوع و تکبیرات سجود و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها
و اخفات نماید در نماز اخفاتی در همه اینها چنانچه راجح در حق امام این است
که جهر نماید در همه اینها خواه نماز جهر بوده باشد یا اخفات و اما متساوی الامرین
پس ممکن است که گفته شود که آن مثل تکبیرات سته افتتاحیه در حق منفرد مطلقا اگرچه

نماز جهری بوده باشد بدانکه مهم در این مقام اینست که تنبیه شود بر چند امر
اول آنستکه جهر افراد متعدده در ضمن او مندرج است که بغالب آنها امتثال حاصل
میشود ادنی مراتب آن اینستکه فرض شود قراءة بنحوی بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال
قوه سامعه در جنب او بوده باشد جوهر صوت او را در همه حروف بشنود و اخفات
نیز در ضمن افراد متعدده متحقق میشود ادنی و نیز آن اینست که قراءة بوده باشد
که سماع نسبت بخود قاری در صورت اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر و ما فوق
آن اینست که چنانچه سماع بخود متحقق میشود نسبت بغیر نیز متحقق میشود لکن
بجوهر صوت و این دو مراتب مختلفه است که گاه هست سماع نسبت بیک نفر متحقق میشود
و گاه هست نسبت بدو نفر و هکذا تا در مرتبه‌ای که همه اینست که جوهر صوت در
هیچیک از اینها مسموع نمیشود بخلاف جهر که معتبر در جمیع افراد آن اینست که جوهر صوت
معلوم شود بخلاف اخفات پس نسبت مابین مفهومین تباین کلی خواهد بود
دویم آنستکه اعتبار جهر در بعضی از صلوة و اخفات در بعضی دیگر از فرائض بنحویکه
مذکور شد مشهور و معروف مابین قدما و متاخرین فقها است و خلاف
در مسئله حکایت شده از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند
رعایت جهر و اخفات بتفصیلیکه مذکور شد از باب ندب و استحباب است نه حتم
و الزام بنا براین هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز او صحیح است
لکن تارک استحباب خواهد بود و این قول ضعیف است اگرچه جماعتی از متاخرین
مثل صاحب مدارک و غیره موافقت با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات
در آنچه مذکور شد من باب الحتم و الالزام است سیم در بیان اختصاص حکم
است برجال بدانکه آنچه مذکور شد که واجب است جهر قراءة در صلوة مذکوره مختص
است برجال در حق نساء ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زن که جهر نماید در قراءة در نماز

صبح و غیره بلکه فرق است مابین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد
که اجنبی صوت او را میشنود در این صورت اخفات در حق او متعین است ظاهر اینست
در عدم لزوم جهر در صلوة جهریه فرقی مبنیا شد مابین آنکه در حال امام بوده باشد
یا غیر امام پس در صورتیکه هرگاه زن امامت نماید لازم نیست جهر در قرائت بجهت
سماع در حق ماموین متحقق شود انچه مذکور شد در عدم لزوم جهر بود بر زنان در
صلوة جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه در مواضعیکه مذکور
شد که اخفات در آنجاها لازم است پس ظاهر اینست که لازم بوده باشد بنابر این
فرقیکه مابین زن و مرد هست در خصوص جهر است که بر مرد لازم است رعایت
آن نماید در قرائت در صلوة مذکوره و بر زن لازم نیست و اما در لزوم رعایت
اخفات در قرائت و بدل آن در مواضعیکه مذکور شد فرق مابین رجال و نساء
مبنیا شد بنابراین کلام زن جهر در قرائت نماید در نماز ظهر مثلا عمدا نماز او باطل
خواهد بود اگر جهر در بعضی کلمات بوده باشد مخفی نماند که انچه مذکور شد در جهر
لازم بود و اما جهر مستحب بتفصیلیکه مذکور شد مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکار
در صلوة جهریه پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد یعنی مختص رجال بوده
باشد پس در حق نساء این استحباب ثابت نیست بلکه انتفای جهر در آنجا بطریق
اولی خواهد بود **چهارم** در بیان اختلاف فقها است در جهر بسمله در صلوة اخفاتیه
یعنی در مواضعیکه اخفات در قرائت در آن موضع متعین بوده باشد بدانکه مختار
چنانچه مذکور شد استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة اخفاتیه یعنی
که مذکور شد و اینجا اقوال در مسئله و مشهور مابین فقها است قول ثانی استحباب
جهر است در رکعتین اولیین و حرمت آنست در رکعتین اخیرتین و این قول قول
ابن ادریس است قول سیم استحباب جهر است به بسمله در حق امام و عدم استحباب

الف

المسئلة در حق غیر امام ماموم اگر چه مستلزم عدم جواز نیست لکن دلیلیکه وجوب علامه
بر این قول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق منفرد **پنجم**
وجوب جهر است در جمیع صلوة و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ صدوق در
امالی و خصال و مرحوم ابن براج در مهذب **ششم** مثل چهارم است لکن در خصوص
رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفا است در رکعتین اخیرتین ظهرین مثل
رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابو الصلاح است
در کتاب کافی و مختار در حق مسئله قول اول است پس مستحب است جهر به بسم الله
در غیر نماز صبح در رکعتین اولیین عشا بین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین
بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین از مثل رکعتین اخیرتین عشا در رکعت ثالثه
مغرب هرگاه قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق
منفرد و اما در حق ماموم ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق
او اخفا است سیما در صورتیکه امام بشنود هرگاه جهر نماید **هفتم** در بیان
معنی و بیت جاهل است در اینمقام بدانکه هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید
باینمعنیکه جهر نکند در محل اخفات یا اخفات نماید در محل جهر عامدا خواهد بود
یا جاهلا یا ناسیا اگر عامد بوده باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا اگر چه
اخلال بآن در یک کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهل بوده باشد باینمعنیکه نمیدانست
که رعایت جهر در قرائت نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم
بوده اخفات در اول و جهر در ثانی نمود یا آنکه عالم بود لکن ساهیا و غفلة چنین
نمود نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع
لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت و هم چنین است ساهی خواه متذکر شود بحقیقة
حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد از فراغ از قرائت یا قبل از آن مجملا در جمیع احوال

نماز صحیح و بی عیب است و ظاهر اینست که چنین نبوده باشد اگر چه عالم بشود یا ملتفت شود
در اثنای آیه اخیره اگر قرائت بوده محکوم بصحت است اکتفا بمان مبنا بدا اعاده آن ضرور
نیست اگر چه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد و در صورت سابقی بعد از علم باینکه
بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید و اما هرگاه علم بحقیقت
حال باینکه در اثنای کلمه بوده باشد ظاهر اینست در اینصورتها اعاده آن بعض کلمه قرائت
نمودن با کیفیت معتبره در آن لازم بوده باشد و همچنین است حال هرگاه علم باینکه
در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد مثل اینکه مابین جار و مجرور یا مابین مضاف
و مضاف الیه در اینصورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید
بدانکه مناسب در اینمقام بیان دو مطلب است اول آنست هرگاه اخلال بجهر یا اخفات
نمود ساهیا یا بن سجده سهو را لازم است بجهت این سهو یا نه مسئله محل خلاف است
لکن ظاهر اینست که واجب نبوده باشد دویم آنست که هرگاه کسی عالم بجهر یا اخفات بوده
باشد لکن اشتباه در محل آن نموده باشد مثل اینکه جهر نمود در محل اخفات و اخفات
نمود در محل جهر ظاهر اینست حکم این شخص حکم جاهل نبوده باشد پس هرگاه عالم شد بحقیقت
حال اگر چه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم است بلکه دور نیست
که چنین بوده باشد اگر چه عالم شود در اثنای نماز اگر چه قبل از دخول در رکوع
بوده باشد سیم آنست که آنچه ملتفت شد که لازم است رعایت جهر در قرائت
در رکعتین اولیین نماز مغرب و نماز عشا ظاهر اینست این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق
بوده باشد و اما ماموم مسبوق مثل آنکه ملحق با امام شد در رکعت ثانیه امام که ثانیه
ماموم بوده باشد قرائت بر ماموم لازم است لکن ظاهر اینست که جهر در قرائت در
اینصورت بر او واجب نبوده باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این
در صورتی است که با قدر وصف اتمام بوده باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل

اینکه

اینکه بعد از فراغ از تسلیم بوده باشد یا عمدا و لا از اتمام یا انفراد نموده باشد
معلوم است در اینحالت رعایت جهر لازم است مبحث دوازدهم در بیان موالات است
بدانکه واجب است رعایت موالات در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره و هم
چنین مابین آیه و سوره و معنی موالات در اینمقام اینست که آیات را متوالی بعض
دیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قرائت آیات هرگاه احداث چیزی نماید که ماحی
صدق قرائت حمد یا قرائت سوره بوده باشد و همچنین مابین حمد و سوره و
خواه شیء متخلل از قرآن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین
چیزی نماید اگر عمدا بوده باشد اثم و موجب بطلان قرائت است مگر مثل سکوتی که
بجهت عذری بوده باشد مثل اینکه در اثنای قرائت سوره امری یا کلمه از آن سوره از
خاطر او محو شده تامل نماید شاید متذکر آن بشود اتفاقا فنا و طول در آن
هم رسید بحدیکه ماحی صدق قرائت او گردید در اینصورتها اگر چه حکم تکلیفی که عبارت از
ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم وضعی که عبارت از بطلان قرائت بوده باشد
ثابت است چنانچه هرگاه بعد از قرآن و دعا و ذکر سهوا بوده باشد کلامیکه
در اینمقام هست اینست که هرگاه هر یک از امور مذکوره که بوده باشد متخلل شد
بنحویکه موجب اخلال موالات یعنی که مذکور شد اکتفا بان قرائت نمیتوان نمود نظر
با اختلال در شرط آن که عبارت از موالات بوده باشد کلامیکه در اینمقام هست اینست
که آیا این موجب بطلان نماز میشود یا نه بلکه همان موجب بطلان قرائت است
محل خلافست اختلاف کرده اند در این و ترجیح قول مختار در مسئله آنستکه این فعل
خارج از حقیقت نماز که در اثنای قرائت متخلل شده یا ماحی صورت صلوة هست
یا نه اگر اول است موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و اگر
بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو اگر ثانی است یعنی ماحی صورت صلوة نیست لکن

ما حی صورت قراءة هست اگر عمدا بوده باشد ظاهر اینست که استیناف نماز لازم
بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بما
استیناف قرائت نماید مبحث دوم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است
بدانکه شروع نمود در نماز فریضه یا سوره حمد و توحید است یعنی سوره قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد یا غیر این دو سوره است در صورتیکه یکی از این
دو سوره بوده باشد یا در شب جمعه است یا در روز جمعه یا در غیر آن و در جمیع
تقادیر یا قبل از رسیدن بنصف سوره است یا بعد از آن و در جمیع تقادیر سوره
که شروع نمود قبل از شروع آن سوره یا منوی او بوده است یا نه پس مسئله منقسم
میشود باقسام مذکوره ما مقدم میداریم بیان اقسام در صورتیکه سوره منوی مکلف بوده
باشد حین شروع در آن بعد از آن بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتیکه سوره منوی نبوده
باشد انشاء الله پس میگوئیم در این صورت مسئله متصور بچند صورت میشود اول بیان حکم
عدول است از سوره غیر توحید بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن در غیر روز جمعه این صورت
بی اشکال عدول جایز نیست اگر چه آن سوره سوره غیر حمد و توحید بوده باشد و آن سوره که خواهد
عدول نماید بسوره موظفه در آن نماز بوده باشد در عدم جواز عدول در این فرض مذکور در جمیع
احتمالات مذکوره تاملی نیست لیکن لازم است تمام سوره که شروع نموده با تمام برساند چنانچه عدول بسوره
دیگر جایز نیست هم چنین جایز نیست عدول از فرض بنفل نیز جایز نیست دوم مثل این است لکن در روز جمعه
عدم جواز عدول در این صورت نیز محل تاملی نیست بلکه اشکال در اینجا هست اینست که آیا جایز است در این وقت
عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله و اتمام نماز نماید بنیت نماز نافله بعد از آن بنماز فریضه بتمامه
بسوره جمعه و منافقین یا خیر این محل خلاف ما بین فقها است ظاهر اینست که این عدول جایز بلکه مستحب
بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین لکن در صورت نسیان با این معنی شروع نموده
در آن نماز بسوره قل هو الله احد با غفلت و ذهول از اینکه این روز روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین

بعد از تجاوز از نصف نیز عدول از سوره بسوره دیگر نیز عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست
مخفی نماند که حکم مذکور که عبارة از عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است
در نماز شب جمعه ثابت نیست کلامیکه هست این است که آیا مختص است بظهر روز جمعه یا ثابت است
در نماز جمعه و عصر روز جمعه تعمیم ظاهر میشود از مرحوم علامه در ذکری لکن ظاهر این است که
در نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص بنماز ظهر
روز جمعه خواهد بود ملی چیز یکه هست این است که آیا حکم مزبور مختص است برکعت اولی از نماز ظهر
یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگر چه ثبوت در رکعتین اقرب بصواب است صورة ثالثة
در حکم عدول است از سوره حمد و توحید قبل از تجاوز از نصف میگوئیم یا در غیر روز جمعه است
یا در روز جمعه است اگر اول است بی اشکال جایز نیست اگر چه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد
و قول بجواز عدول با کراهت چنانچه مرحوم محقق قائل شده لیس باد ضعیف است و اگر ثانی است یعنی در روز
جمعه شروع نمود بقرائة توحید یا حمد در نماز و قبل از تجاوز از نصف هر سوره میخواهد عدول نماید
از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره دیگر در این صورت میگوئیم سوره معدول الیها یعنی سوره
که میخواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است یا خود جمعه و منافقین اگر غیر سوره
جمعه و منافقین بوده باشد لاشکی در عدم جواز عدول بآن نیست و اما اگر سوره جمعه و منافقین
بوده باشد پس عدول جایز است لکن خلاف است ما بین فقها که آیا این حکم که عبارة از جواز عدول
از سوره حمد یا توحید بوده باشد بیکی از دو سوره مختص است بصورة نسیان با این معنی که شروع
نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلت از استحباب قراءة سوره جمعه مثلا
در این نماز یا عام است شامل سوره نسیان و صورة تعمد و نه که هر دو میباشد مختار ما بین این
قول ثانی است پس اگر چه باشد که اینکه روز روز جمعه است و قراءة سوره جمعه در این نماز راجح شروع
نمود بقراءة سوره توحید مثلا میتواند رجوع نمود بسوره جمعه مادامیکه از نصف تجاوز نکرده باشد
مناسب در اینمقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که این حکم که عبارة از جواز عدول از سوره حمد

یا توحید بوده باشد بسورهٔ جمعه یا منافقین یا مختص است بنماز جمعه و ظهر روز جمعه یا ثابت
است در نماز عصر روز جمعه بلکه کلمات فقها در آن مختلف است لکن مختار در مسئله ثبوت حکم است
بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حق ثبوت آن است در نماز صبح
روز جمعه بلکه پس در صورت هر یک از صلوات مذکوره که بوده باشد ظاهر این است که عدول از هر یک
از سورهٔ جحد و توحید در صورت علم بتجاوز از نصف بسورهٔ جمعه یا منافقین نمیتواند نمود دوم ٢
آنست که چنانچه در صلوات مذکوره عدول جایز است از سورهٔ جحد و توحید بسورهٔ جمعه مثلا
هم چنین عدول جایز است از غیر سورهٔ جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف در صلوات
مذکوره بسورهٔ جمعه یا منافقین بلکه حکم در این مقام ثابت است بطریق اولی بجهة احتمالات
در این مقام چهار است اول عدول از سورهٔ جحد و توحید بسورهٔ جمعه و منافقین در روز جمعه ١
در صلوات مذکوره دوم عدول از غیر سورهٔ جحد و توحید بسورهٔ جمعه و منافقین سیم ٢
عدول از سورهٔ جمعه و منافقین بسورهٔ جحد و توحید چهارم عدول از سورهٔ جمعه و منافقین ٣
بسورهٔ غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگرچه ثابت است لکن در دو قسم اخیر ثابت نیست
بلکه قطعی الانتفا است پنجم عدول که از توحید و جحد ثابت است بسورهٔ جمعه و منافقین در ٣
صلوات مذکوره اما عدول از هر یک از سورتین است به هر یک از سورتین یا از بعض است به بعض توضیح
مقام مقتضی اینست که گفته شود احتمالات در این مقام چهار بلکه پنج است اول عدول از هر یک از
سورتین است به هر یک از سورتین مثلا عدول از توحید بسورهٔ جمعه و عدول از جحد بسورهٔ
منافقین دوم عدول از توحید بسورهٔ جمعه و عدول از جحد بسورهٔ منافقین سیم عکس آن
چهارم عدول از توحید بسورهٔ جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس اینست
لکن اینها محض ذکر احتمالات در مسئله است مختار قسم اول است پس هر گاه شروع نمود بسورهٔ قل هو الله
احد جایز است عدول نماید از آن بسورهٔ جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسورهٔ منافقین و هم
چنین هر گاه شروع نمود بسورهٔ قل یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسورهٔ جمعه چنانچه جایز است

عدول نماید بسورهٔ منافقین لکن نه بر وجه اطلاق بلکه باید که عدول نماید در رکعت اولی از توحید
یا جحد بسورهٔ جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از سورتین که بوده باشد عدول نماید بسورهٔ
منافقین پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسورهٔ منافقین در رکعت اولی جایز
نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسورهٔ جمعه جایز نیست
در صورت رابعه در حکم عدول از غیر سورهٔ جحد و توحید از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف
میگوئیم این نیز یا در روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر دو حال نیست
خصوصا در روز جمعه بسورهٔ جمعه و منافقین بلی کلامیکه در این مقام هست اینست که گفته شود
عدول از سوره بسورهٔ دیگر که جایز است آیا در صورتیست که عدول از غیر موظف بموظف بوده
یا ثابت است مطلقا اگرچه از موظف بغیر موظف بوده باشد تنقیح در این مقام مقتضی اینست که گفته
شود در اینجا چهار احتمال است اول عدول از موظف بموظف دوم عدول از غیر موظف است
بغیر موظف سیم عدول است از غیر موظف بموظف چهارم عکس این است تحقیق مقام مقتضی
تکلم است در هر یک از این اقسام پس میگوئیم اما عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض نمائیم
دو سوره در رکعتی از رکعات نماز موظف بوده باشد مثل سورهٔ توحید و سورهٔ جمعه در رکعت اولی
از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه مستحب است قرائت هر یک از سورتین که بوده باشد در اینصورت پس هر گاه
مکلف شروع نمود بسورهٔ توحید و عدول نمود از آن بسورهٔ جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره
توحید پس در هر یک از شقین که بوده باشد عدول از موظف بموظف است اما عدول از غیر موظف
بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بقرائت سورهٔ کوثر و میخواهد عدول نماید بسوره
نصر و هکذا و اما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع بسورهٔ جمعه نمود بعد
میخواهد عدول نماید بسورهٔ کوثر و اما عکس این که عبارة از عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد پس
معلوم است بعد از آنکه این مذکور شد میگوئیم ظاهر این است که عدول در جمیع اقسام مذکوره
جایز بوده باشد نظر بعموم صحیحه حلبی که فرموده من افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری

فلااساس لکن ظاهر اینست که در صورتیکه عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد بعلاوه
جواز عدول در این مقام مستحب بوده باشد پس چنانچه آن شخص در این مقام مثاب و ماجور
میشود بجهة قرائت سوره موظفه هم چنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهة نفس عدول در
چنین صورت بخلاف آنکه هرگاه عدول از موظف بغیر موظف یا از غیر موظف بغیر موظف
بوده باشد در اینصورت عدول محض جواز و رخصت خواهد بود استحباب و فضیلتی نخواهد
داشت بلکه بعد از آن مرجوح است بلی شاید باعتبار خارج وجه راجح شود لکن کلام فی نفسه است
و اما هرگاه عدول از موظف بموظف بوده باشد پس در این مقام حکم برجحان بعنوان اطلاق
ممکن نیست گاه هست موظفین متساویند در فضیلت و گاه هست مختلفند در صورت
اختلاف گاه هست معدول الیه راجح است از معدول منه و گاه هست بعکس اینست مخفی
نماند آنچه مذکور شد از اول تا آخر در این مقام در صورتی بود که سوره معدول منها منوی مکلف
نبوده بلکه غفلة و سهوا شروع نموده ظاهر اینست که در این وقت این سوره از محل کلام خارج بوده
باشد بلکه عدول از آن سوره لازم است باین معنی که اجزاء بقراءة چنین سوره نمیتواند نمود
اگرچه ملتفت شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی اینست که
گفته شود مکلف قبل از شروع در سوره یا سوره معینه منوی او بوده یا نه در صورت اول سوره
که شروع نموده یا عین همان سوره منویه است یا غیر آنست قسم اول همان بود که مذکور شد مفصلا
باین نحو که بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره دیگر مطلقا جایز نیست اگر قبل از آن
بوده باشد گاه هست عدول جایز و گاه هست جایز نیست و در صورت جواز گاه هست راجح
و گاه هست راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر با سوره منویه او بوده باشد
در این قسم اگر ملتفت شد بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح لکن نه بجهة آنکه اعتداد
بآن سوره مقروه بوده باشد بلکه بجهة آنکه محل تلافی سوره منقضی شد مثل کسی که اخلال
بسوره نمود سهوا و ملتفت گردید بآن نشد بعد از دخول در رکوع و اما هرگاه ملتفت گردید بحقیقت حال شد

قبل از دخول

قبل از دخول در رکوع خواه بعد از فراغ از قراءة سوره بوده باشد یا در اثنای آن ظاهر اینست
که اعتداد باین قراءة نمیتواند نمود پس لازم است که عود نموده قراءة همان سوره مقروه
نماید بعد از فضلا از آن یا قراءة همان سوره منویه سابقه نماید یا سوره مغایر با هر دو سوره
مجملا در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود مابین سه چیز اول آنست که عود نموده قراءة
همان سوره مقروه نماید بعد از فضلا از آن دوم آنست که قراءة همان سوره منویه نماید سیم
آنست که قصد سوره نماید که مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن گاه هست قراءة
همان سوره منویه راجح بلکه متعین است چنانکه بیان خواهد شد کما اینکه در اینجا است در
اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارة از عدول
از سوره بسوره دیگر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله در حین اعاده سوره معدول الیها لازم
و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما در این مسئله یعنی در صورتیکه سوره مقروه مغایر
با سوره منویه بوده باشد پس گاه هست اعاده آن لازم است و گاه هست لازم نیست توضیح
حال مقتضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد که این شخص اکتفا با آن سوره مقروه نمیتواند نمود
پس لا محاله تلافی و تدارک آن لازم است و مذکور شد که امتثال در حق این شخص بیکی از سه وجه ممکن است
و تفصیل این مذکور شد پس هرگاه عود نمود و خواهد قراءة همان مقروه نماید اعاده بسم الله
لازم است و همچنین هرگاه خواهد که قراءة سوره نماید که مغایر با سوره مقروه و سوره منویه
هر دو بوده باشد و اما هرگاه خواهد قراءة همان سوره که منوی او بوده نموده باشد در اینصورت
ممکن است تفصیل داده شود مابین طول سوره مقروه و مابین قصر آن پس اگر سوره مقروه
از قصار سوره بوده باشد مثل سوره کوثر و نصر و نحو اینها ظاهر اینست که اعاده بسم الله لازم
نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بفصل جزئی سوره نظر باینکه مفروض اینست که منوی
او آن سوره بوده و همچنین فرض اینست عدول از این نیت ننموده بوده است پس فی الحقیقة بسم الله
که گفته است بقصد همان سوره بوده است و غفلة بعد از بسمله سوره دیگر را قراءة نموده است پس

داعی بر بسمله گفتن در آن وقت همان نیت سابق او بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیه
موجب زیادتی در اجزاء قرآن خواهد بود و این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز
میشود و اما هرگاه سوره از سور طویله بوده باشد در اینصورت اگرچه امر در بسمله
باز بهمان نحو است که مذکور شد لکن نظر بلزوم رعایت موالات مابین آیات سوره و تخلل
چنین سوره موجب اخلال بالسنت پس لا محاله اعاده بسم الله لازم نخواهد بود و اما هرگاه
سوره مفروزه بنحوی بوده باشد که تخلل آن موجب ستن با اخلال موالات بوده باشد و در
نیست حکم در اینصورت حکم عدم اخلال بموالات است بالشخص بوده باشد پس اعاده بسمله لازم نخواهد
بود مجملا با تخلل آن سوره مفروزه یا متحقق است اخلال موالات یا متحقق است عدم آن
یا مشتبه الحال است در صورت اولی اعاده بسمله لازم است و در دو صورت اخری لازم نیست
و اما هرگاه سوره معینه منوی مکلف نبود در اینصورت یا در حین شروع در نماز سوره
مطلقه منظور نظر او بوده یا نه قسم ثانی بسیار مستبعد بلکه ممکن نیست نظر باینکه هرگاه کسی
عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصود او اتیان نماز بوده باشد نیت نماز در اینصوره
منفک نمیشود از قصد سوره هرگاه معین بود باشد سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلق
بوده باشد بعنوان اطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر باینکه بخصوصها واجب در نماز است نیت نماز
درحق عالم بحقیقت حال ممکن الانفکاک از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا بسم الله در آنجا میشود
مگو بجهة فاتحة الکتاب و اما سوره واجبه بعد از فاتحة الکتاب نظر باینکه سوره معینه واجب نیست
بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یکسوره لا علی التعیین لهذا قصد آن در حین شروع در نماز بدو طریق
ملبشود یکی آنست که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره قدر در رکعت اولی و سوره توحید در رکعت
ثانیه اینقسم حکمش منفصلا بیان شد قسم دیگر آنست که منوی السوره مطلقه است نظر باینکه ذات جب در حق
او نیست مگر یکسوره غیر معینه لشککی در صحت نیت در هر قسم نیست کلام اینکه در اینمقام هست
این است که آیا چنانچه در قسم اول که رسید بمحل قراءة سوره لازم نبود اول ملتفت این شود که بسم الله

میگویم

۱۰۹

میگویم بجهة السوره منویه بعد از آن شروع در بسمله نماید یا در قسم ثانی نیز چنین است
پس بهمان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن هر سوره که خواهد شروع نماید
بسم قبل از بسمله تعیین سوره واجب نخواهد بود یا بنحو اول تعیین نماید که من قراءة سوره ندد
مینمایم بعد از آن بسمله بگوید بعین قصد پس بسمله بجهة سوره معینه واجب نخواهد بود و عبارة
اخری بل اولی پس تعیین سوره قبل از بسمله واجب نخواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه لازم است
قبل از بسمله تعیین سوره نماید بعد از تعیین شروع در بسمله نماید مختار نزد حقیر ثانی است پس
تعیین سوره قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در آن میتوان نمود لکن نزد اینکه تعیین سوره قبل
از بسمله ادنی باحتیاط و اقرب بسبیل نجاة است محل التشکیک نیست بلی گاه هست عادة مکلف مطرد
شده است بقراءة سوره معینه در نماز و در چنین صورة همان عادة معین همان السوره است دیگر
محتاج بتعیین دیگر نیست مگر در صورتیکه خواهد بخلاف معتاد معمول داشته باشد در اینصوره
البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین شروع در سوره دیگر نماید حکم این همانست که در قسم
اول مذکور شد یعنی در صورتیکه قبل از شروع در سوره منوی مکلف سوره معینه بود غفلة
شروع در سوره دیگر نمود حکم آن مفصلا بیان شد **مبحث چهاردهم** در بیان امور مستحبه است بدانکه
مستحب در اینمقام چند چیز است **اول** استعاذه است یعنی مستحب است در رکعت اول از
هر نمازی خواه واجب بوده باشد یا مستحب قبل از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه
چنانچه مرحوم شیخ شهید در دروس از شیخ ابو علی نجل شیخنا الطوسی حکایت نموده ضعیف
و شاذ است و دور نیست مراد آن مرحوم مبالغه در استحباب بوده باشد مؤید این آنست که
والد ماجد آن مرحوم در خلاف دعوی اجماع و استحباب نموده است و آن بسیار بعید است
که والد ادعای اجماع بر استحباب نماید و ولد قائل بوجوب بلکه اتفاقا نیست دعوی اجماع
محقق بر عدم وجوب ممکن است و مستحب در آن اخفات است اگرچه در نماز جهری بوده باشد حتی

در حق امام چنانچه سابقاً اشاره باین باشد **دویم** از مستحبات ملکوره جهر به بسم الله
الرحمن الرحیم است در صلوة اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن معین است اگرچه
در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر این است این در حق
امام و منفرد باشد لیکن در حق ماموم ثابت نیست چنانچه سابق بیان شد مخفی نماند حکم
باستحباب جهر در بسمله ثابت است اگرچه در صلوة مندوبه بلکه در صلوة مندوبه نهاریه بوده
باشد **سیم** انضمام قرائت سوره است بقرائة فاتحة الکتاب در صلوة مندوبه بدانکه نمازهای
مستحبه بعضی موظفاست بکیفیت مخصوصه معتبره در آن کیفیت مخصوصه چنانچه بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی پس این قسم از نافله محل کلام در این مقام نخواهد بود بلکه محل کلام در این مقام نوافل
روایت یعنی نوافل یومیه و نحو اینها است که قدر معتبره در اینها همان قرائة فاتحة الکتاب است
در هر رکعتی و قرائت سوره در هر رکعت اگرچه لازم نیست لکن مستحب است بلکه مستحب در
هر رکعت از آن قرائت دو یا ده از سوره واحد است لکن در نوافل لیلیه و نهاریه و مستحب قرائت سوره
قصار است در نافله نهاریه و نافله مغرب و قرائت سور طویله است در نافله لیلیه و کیفیت تو[طیف]
در رکعتین ولیین از نماز شب نماز وتیره در مبحث اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت
اخفات در نافله نهاریه مکرر در بسمله و رعایت جهر در نافله لیلیه چنانچه سابق اشاره شد
در بیان استحباب قرائت بعض سور قرآنیه در بعضی از صلوة یومیه و بعضی دیگر در بعضی دیگر مکرم
در سابق بیان شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه که بوده باشد بعد از قرائت فاتحة الکتاب مجزی است
مکر اینکه در سابق استثنا شد کلام در این مقام در بیان استحباب در رجحان قرائت بعضی سورات
در بعضی از صلوة بدانکه در حدیث مروی در اواخر اصول کافی سور قرآنیه منقسم است بچهار [اول]
سور طوال بطاء مکسوره کقصار جمع طویله **دویم** سور مئین بمیم و همزه مکسورتین جمع مائه
مثل سنین جمع سنه **سیم** سور مثانی است **چهارم** سور مفصل جماعت از علما در تفصیل
این اقسام چنین فرموده اند که سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره یونس [است]

بلکه

بلکه سوره انفال و سوره توبه را یکسوره حساب نموده اند و سوره مئین نیز هفت سوره است
اول سوره بنی اسرائیل و آخر سوره مؤمنین و فرموده اند این سوره با صدآیه است یا زیاده از
صد است یا قلیلی یا کم از صد است بقلیلی باین سبب تسمیه شد به مئین قال شیخنا الطبرسی وهی کل
سوره یکون نحو من مائة آیة او یزید او ینقص و بعد [اللتاد و نیه] و فرموده اند سور مثانی از سوره یونس است تا سوره
بنی اسرائیل و از سوره فرقانست تا سوره محمد صلی الله علیه و آله و مراد از سوره مفصل از سوره مفصل است
تا آخر قرآن و صاحب قاموس ذکر قول در تفسیر مفصل ذکر نموده **اول** از سوره قتال تا آخر قرآن
و مراد از سوره قتال سوره محمد است **دویم** از سوره حجرات است تا آخر قرآن و خود این قول را
تصحیح نموده **سیم** از سوره جاثیه است تا آخر **چهارم** از سوره صافات است تا آخر **پنجم** از سوره
صف است تا آخر **ششم** از سوره تبارک است تا آخر **هفتم** از سوره قاف است تا آخر **هشتم** از سوره انا
فتحنا است تا آخر **نهم** از سوره سبح اسم است تا آخر **دهم** از سوره والضحی است تا آخر ظاهر این است
که این اختلاف اقوال میان علمای عامه بوده باشد علی ای حال مختار در این اقوال قول اول است
بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم جماعت از متاخرین علمای ما سور مفصل را تقسیم نموده اند
بسه قسم مطولات فرموده اند این از سوره محمد است تا سوره عم و متوسطات و این از سوره
عم است تا سوره والضحی و قصار و این از سوره والضحی است تا آخر و این تقسیم اگرچه محل مناقشه است
بجهت آنکه از جمله سوره مطوله بنابر این سوره جمعه و قیمه خواهد بود و اینها از سوره اکر اقصر
از سوره عم نباشد اطول نخواهد بود بلکه اقصر اند از آن و هم چنین سوره طارق و سوره اعلی و
شمس از سور متوسطه خواهد بود و اینها اقصر از سوره بینه که از جمله قصار است لکن امر در امثال
اینها امر سهل است بالجمله فرموده اند مستحب است قرائة سور مطوله در نماز صبح و قرائت سور متوسطه
در نماز عشا و قرائت سور قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب و تا حال حدیثی که مشتمل باین توظیف
بوده باشد ندیده ایم بلکه الحق مدلول علیه بحدیث صحیح مروی در تهذیب است خلاف آن
حدیثی است که محمد بن مسلم اخبار نموده که بخدمت کاشف اسرار دو قانون جناب امام جعفر صادق ع

عرض کردم که در نماز قرائت موظفی هست در جواب فرمودند نه مگر نماز جمعه که در آن قرائت
باید بشود بسوره جمعه و سوره منافقین بعد از آن محمد بن مسلم میگوید عرض کردم که کدام یک
از سوره باید قرائت شود در نمازها در جواب فرمودند اما نماز ظهر و نماز عشا پس قرائت باید بشود
در آنها بسوره سبح اسم ربک الاعلی و سوره والشمس و نحو اینها و اما نماز عصر و مغرب پس قراءة
باید بشود در آنها بسوره اذا جاء نصر الله و الهیکم التکاثر و نحو اینها و اما نماز صبح پس قرائت باید
بشود در آن بسوره عم و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم بیوم القیمة و هل اتی علی الانسان حین از این
ظاهر میشود اشتراک ما بین نماز ظهر و عشا و از این راهست که مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه
السعید حکم فرموده است در کتب خود باشتراک ما بین نماز ظهر و نماز عشا و باشتراک ما بین نماز
مغرب و نماز عصر و هم چنین مقتضای الخبر فرموده اند جماعت از متاخرین علما الا انست که سوره عم از
وظایف نماز عشا است و مقتضی حدیث مذکور الا انست که از وظایف نماز صبح است و هم چنین مقتضای
فرموده ایشان که سوره بینه از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته شود
مقتضای صحیح الا انست که این سوره شریفه از وظایف نماز ظهر و عشا بوده باشد مشخص است عمل
بمقتضای حدیث صحیح اولی است بدانکه از آنچه مذکور شد ظاهر شد دو قول در مسئله اول آنکه بود
که مطولات مفصل از وظایف نماز صبح است و متوسطات آن از وظایف نماز عشا و قصار آن از وظایف
نماز ظهر و مغرب و ثانی مثل اول است مگر اینکه نماز ظهر مثل عشا است در اینکه وظیفه هر دو
از متوسطات مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظیفه نماز عصر و مغرب است و قائلین بقول
اول معترف بدو فرقه اند فرقه تقسیم سور مفصل نموده اند باقسام ثلثه مذکوره با تحدید اقسام
بنحوی که مذکور شد و فرقه دیگر اگر چه باقسام ثلثه تقسیم کرده اند و لکن تحدید اقسام ننموده اند
و اینها که تحدید اقسام ثلثه نکرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشا و ظهر هر دو دانسته اند و قصار را
وظیفه نماز عصر و مغرب مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را وظیفه نماز عشای فقط دانسته اند
و قصار را از وظیفه ظهر و مغرب مثل علامه در تذکره و منتهی و تحریر و قواعد و کلام شیخ شهید

اوفق است

اوفق است بحدیث صحیح چنانچه دانسته شد و قول ثالث در مسئله الا انست که افضل در جمیع و بعض
در رکعت اولی قرائه حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت ثانیه قرائه حمد و سوره مبارکه
توحید است مگر در نماز عشای شب جمعه و نماز روز جمعه و نماز صبح پنجشنبه که وظیفه اینها
مذکور خواهد شد و این قول مرحوم شیخ صدوق است بدانکه مناسب در این مقام تنبیه بر چهار
مطلب است اول آنست که میگوئیم بمقتضای اخبار مذکوره از حدیث صحیح و هم چنین از کلمات
اصحاب آنست که در نماز صبح هر روزی از روزهای هفته که بوده باشد هرگاه کسی بعد از سوره
مبارکه حمد قرائت هر سوره از مطولات مفصل نماید اتیان بموظف کرده خواهد بود مگر سوره والنجم
که مستثنی است و همچنین است که مذکور شد لکن مزیتی بجهة بعضی از این سورها الا انست بنماز صبح بعضی
ایام هست مثل سوره هل اتی نسبت بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از این راهست
که علمای ما متعرض این شده اند نه اینکه هرگاه کسی در این دو روز قرائت سوره دیگر از آن سور
نماید اتیان بموظف نخواهد بود بلکه داعی بر تخصیص بر ذکر همان مزیتست بیان آن اینست که شیخ صدوق
در کتاب ثواب الاعمال از مفخر الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که آنحضرت
فرموده اند هر کس که بخواند در هر صبح روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان را خدا علی الاطلاق
جل شانه تزویج او خواهد داد هشتصد حور باکره و چهار هزار حور ثیب و محشور خواهد
فرمود او را در آخرت با فخر کاینات ص اگر چه بتصریح در این حدیث نسبت بر اینکه قرائت باید در نماز
فرموده بوده باشد لکن این ظاهر قطعی الاراده است بعلاوه فهم اصحاب خصوصا بعد از ملاحظه بعضی اخبار
دیگر و اما روز دوشنبه پس راوی روایت نموده از جناب امام علی النقی ع که من در روز دوشنبه خدمت
آن بزرگوار مشرف شدم فرمودند بهر وقت آمدی عرض کردم چونکه روز دوشنبه بود خوش
نداشتم که بیرون آمده باشم حضرت فرمودند کسیکه خواهد خداوند عالم جل شانه او را محافظت فرماید
از شر روز دوشنبه پس بخواند در رکعت اول از نماز صبح هل اتی علی الانسان را و در جای دیگر بیان العمل
که در خدمت باسعادت وجوه طایفه اهل تقوی و هدی جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة والثنا مشرف بود

در طریق خراسان روایت کرده که آنسرور کافه انام در رکعت اولی از نماز صبح این دو روز تلاوة
میفرمود حمد و سوره هل اتی علی الانسان و در رکعت ثانیه تلاوة میفرمود سوره حمد و سوره هل
اتیک حدیث الغاشیه و ظاهر از این راهست که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما حکم باستحباب قراءة
این دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح این دو روز دویم در بیان اختلاف فقهاست
در وظیفه نمازهای شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند فقها در سوره موظفه در نماز مغرب
و نماز عشای شب جمعه بچهار قول اول قول باستحباب قراءت سوره جمعه است در رکعت اول
از هر دو نماز و استحباب قراءت سوره اعلی است در رکعت ثانیه در هر دو نماز
این قول مرحوم سید مرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و ابن ادریس
در سرائر و محقق و مرحوم علامه است رفع الله تعالی قدرهم بلکه مرحوم سید مرتضی در این دعوی
اجماع امامیه نموده است دویم قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و این مخالف است
با قول اول در نماز عشا و همچنین در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مغایر است با او در رکعت ثانیه
که فرموده مستحب است در آن قراءت توحید سیم قول باستحباب سوره انا انزلناه است در رکعت
اولی از نماز مغرب و توحید است در رکعت ثانیه و در نماز عشا مثل دو قول است پس قول سیم متحد است
با دویم در نماز عشا لکن مغایر است با هر دو در نماز مغرب چنانچه ظاهر میشود بملاحظه هر سه قول
چهارم قولی است که حکایت شده از ابن عقیل که مستحب قراءة سوره جمعه و منافقین در عشای
شب جمعه غالب در اخبار لفظ عتمه استعمال شده است در نماز عشا اگر در کلام ابن ابی عقیل
که مستحب است قراءة سوره جمعه و منافقین مراد همین معنی است پس حکم نماز مغرب را کلام
او مستفاد نشده و اگر مراد اعم از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضای آن حکم باستحباب
سوره جمعه و منافقین در هر دو نماز علی بعض این اقوال خوب است مکرر قراءت منافقین در نماز
مغرب که مستلزم تکرار آن نشود بلی ام الخیر مذکور شد در بیان توظیف در نماز مغرب و نماز
عشای شب جمعه بود و اما نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از اکثر فقها آنست که مستحب است در

رکعت

در رکعت اولی سوره جمعه است و در رکعت ثانیه سوره توحید و ظاهر از شیخ صدوق
در فقیه و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است
در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید برین دعوی اجماع امامیه فرموده مشخص است کلام در استحباب
جمعه در رکعت اولی نیست بلکه محل کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه مختار ثبوت استحباب
است نظر بدلالت جمله از نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب سوره
توحید است در آن بنا برین پس استحباب در رکعت ثانیه نماز صبح تخییری خواهد بود یعنی مکلف
مخیر است مابین قراءت هریک از سورتین که بوده باشد باتیان هریک آن موظف خواهد بود
چنانچه در مبحث عدول مذکور شد و اما توظیف در ظهر و عصر روز جمعه بسوره جمعه در رکعت
اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه در هریک از صلوتین پس بی اشکال است و همچنین
در نماز جمعه بلکه ظاهر از مرحوم شیخ صدوق در فقیه وجوب قراءت سورتین است در نماز
ظهر روز جمعه ظاهر اینست که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابی الصلاح نیز
با ایشان موافقت فرموده در وجوب قراءة سورتین در نماز ظهر است از کلام مرحوم شیخ
صدوق ره و این قول اگرچه این دو بزرگوار قائل شده اند لکن بسیار ضعیف است و مستند
آن مؤول است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است مطلب سیم در بیان اینکه
قراءت انا انزلناه قائم مقام هریک از سور موظفه میشود در همه نمازها بدانکه در اواخر احتجاج
روایت نموده از ثقه جلیل القدر حمیری که او عریضه نوشت بحضرت امام زمان جناب صاحب الامر
با این مضمون روایت کرده شده است که حضرت عالم ع فرموده عجب است چگونه قبول میشود نماز
کسی که قراءت ننموده باشد در آن نماز سوره انا انزلناه و روایت شده که بوی از برای نمازی
نیست که در آن قراءت نشود سوره مبارکه قل هو الله احد و روایت شده که هر کس سوره همزه را
تلاوت کند در نمازهای واجبی خود ثواب داده خواهد شد بقدر دنیا آیا جایز است کسی قراءة
سوره همزه کند و ترک کند سایر سوری را که ذکر شده با آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست و نماز

از برای نماز نیست مکر باین سوره فرمانکه دم الاذعان حتمی الامتثال از انجناب ع صادر شده که
ثواب دو ثلث قرآن این سوره بچوی است که روایت شده وهرکاه کسی ترک کند سوره را که در آن
ثواب هست وتلاوت نماید سوره قل هو الله احد وسوره انا انزلناه را فاین خواهد شد بثواب
این دو سوره که فراموش نموده بعلاوه ثواب آنسوره را که ترک نموده بجهت فضیلتی که از برای ثواب
این دو سوره مبارکه هست اینحدیث نظر بعلو سند وصحت آن چنانچه وحید زمان در جلد ثالث
مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ایم وظهور دلالت آن وصدور از امام در مقام
عمل آن بی عیب است ومؤید اینحدیث احادیث متعدده از جمله اینها حدیثی است که ثقة الاسلام
در کتاب کافی وشیخ الطائفه در تهذیب روایت فرموده اند از علی بن راشد که او گفت من عرض
کردم خدمت جناب موسی بن جعفر ع خداوند عالم جل شأنه مرا فدای تو کرداند شما نوشته اید بمحمد بن
فرج در مقام تعلیم او بهترین سوره در فرایض سوره انا انزلناه وقل هو الله احد است وسینه
من تنک است بسبب قرائت این دو سوره در نماز صبح کویا طالب این بود که در نماز صبح سوره مطوله
تلاوت نموده باشد جناب حضرت در جواب فرمودند البته تنک نشود سینه تو بسبب قرائت این دو سوره
بجهت آنکه فضیلت قسم بذات قدس خداوند عالم جل شأنه در این دو سوره است وحدیث دیکر حدیثی است
که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از ابی الحسن الصائغ که او از عم خود روایت نموده که او
گفت در خدمت جناب حضرت امام رضا ع مشرف بودیم در سفر خراسان وعادت جناب حضرت ایشان
این بود که در رکعت اولی از فرایض تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد وانا انزلناه ودر رکعت ثانیه
تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد وقل هو الله احد اکرچه از روایت رجاء ابن ابی الضحاک که
در همان سفر در خدمت آن بزرکوار مشرف شده بود ظاهر میشود که این در غیر روز جمعه وصبح روز
پنجشنبه ودوشنبه بود مطلب مطلب چهارم در بیان کیفیت قرائت سور موظفه است در نمازها
بدانکه سابق معلوم شد که مستحب است قرائت مطولات در نماز صبح وقرائت متوسطات در نماز
عشا یا در نماز ظهر وعشا وقرائت قصار در باقی مقصود در اینمقام اینست که آیا افضل این است
سوره

سوره که قرائت میشود در رکعت ثانیه مغایر بوده باشد با سوره که در رکعت اولی تلاوت نموده
یا خیر چنین نیست ظاهر اولست لکن در صورتیکه متمکن از قرائت سورتین در رکعتین بوده باشد
در اینصورت هرکاه سوره واحده در هر دو رکعت تلاوت نماید مرجوح است هر سوره که بوده باشد مکر
سوره مبارکه توحید که آن مستثنی است بجهت آنکه قرائت سوره واحده در رکعتین از فرایض یومیه در
معرض مرجوح است خواه از سور موظفه در آن نماز بوده باشد یا غیر آن مکر قرائت سوره
توحید که چنین نیست بنا بر این هرکاه کسی سوره قل اعوذ برب الفلق را در رکعتی تلاوت نماید
وقل اعوذ برب الناس را در رکعتی دیکر آن مرجوح نخواهد بود بخلاف آنکه هرکاه یکسوره را در هر یک
از رکعتین تلاوت نماید تو ضیح مطلب مقتضی اینست که کفته شود احتمالات در اینمقام
متعدد است یکی آنست که سوره مطوله که در روز جمعه صبح موظف است هرکاه تلاوت یکسوره
از آن در رکعتی نماید وسوره دیکر در رکعت دیکر مطلقا منقضی در آن نخواهد بود و اما
هرکاه قرائت سوره واحده در هر یک از رکعتین آن نماز نماید آن مکروه خواهد بود خواه آن
سوره واحده از سوره مطوله بوده باشد یا از غیر آنها هرکاه اتیان بدو سوره نماید هر سوره
در رکعت آن مکروه نخواهد بود اکرچه هر دو سوره از غیر سوره مطوله بوده باشد مثلا تحصیل مطلب
اینست که امتثال در نماز صبح از حیثیت قرائة سوره بچند طریق میشود اول آنست که تلاوت
یکسوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی وتلاوت سوره دیکر نماید در رکعت دیکر این اکمل
اقسام است قطع نظر از تبدیل سوره بعد دوم آنست که قرائة سوره از سور مطوله نماید
در رکعتی وتلاوت سوره غیر از سور مطوله نماید در رکعت دیکر اکرچه این صحیح است ولی
نکو اکمل از بقیه اقسام است سوم آنست که تلاوت دو سوره از سوره غیر مطوله نماید در
همین نماز صبح در هر رکعتی سوره چهارم آنست که تلاوت سوره واحده از سور مطوله نماید از
هر یک از رکعتین مقصود اینست که اینقسم مرجوح تر است از جمیع اقسام مذکوره اکرچه قسم سوم بوده
باشد پنجم آنست که قرائة سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز متخصص است

کمه این اذون اذ هذا اقسام است که مذکور شد ظاهر اینست که این عبر سوره مبارکه توحید است
پس هرگاه قاطع صلوة را اتیان نماید بسورۀ توحید در جمیع رکعات منکروه نخواهد بود
اگرچه ان مرجوح بالاضافه بعض سور در صلوة بوده باشد چنانچه تفصیل ان در سابق معلوم
میشود و مخفی نماند این اقسام بنحوی که در نماز صبح مذکور شد لشبث لسبور مطوله بعینها
متحقق است در نماز عشا لشبث لسبور متوسطه و در نماز عصر مثلا لشبث لسبور قصار
استخراج ان بر متامل ظاهر است تنبیه ادا مور مستحبه ترتیل در قرائت است و مراد از ترتیل
مقداری که ظاهر میشود از جمله اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام که اقتصاد در قرائت نماید یعنی
که اجتناب نماید از سرعت مفرطه و بطوء مفرط یعنی قرائت را بسیار سریع ننماید و هم چنین بسیار
بطئی ننماید بحدی که افتراق ما بین کلمات حاصل شود مشخص است در صورتی است که سرعت بحدی
نبوده باشد که اخلال بجمله با حرف شود و هم چنین بطوء بحدی نبوده باشد تقطیع ما بین حروف
یا کلمات حاصل شود و الا قرائت باین نحو موجب بطلان عمل خواهد بود و ان وجوه محقق در
معتبر و علامه در غیر هما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب و ترتیل مستحب اما ترتیل
مستحب پس راجع میشود با نچه مذکور شد و اما ترتیل واجب اخراج حروف است از مخارج و وجوب
اخراج حروف از مخارج سابق بر این بیان شد بعضی از علما ترتیل واجب را باین نحو تفسیر نموده اند
اداء حروف از مخارج و حفظ احکام وقوف باین نحو که وقف بحرکة و وصل بسکون ننماید تحقیق حال
در این مقام مقتضی این است که گفته شود اما وقف بحرکة پس ان صحیح است نزد قاطبه اهل لسان
اجتناب از ان لازم و با عدم اجتناب از ان محکوم ببطلان خواهد بود و اما وصل بسکون ظاهر
این است که بعنوان اطلاق اجتناب از ان لازم نبوده باشد بلکه در ان تفصیل است توضیح حال
در بیان و ادا مسئله این است که گفته شود در این مقام چهار احتمال است وقف بسکون و
وقف بحرکة و هم چنین وصل بسکون و وصل بحرکة اما قسم اول پس احسن اقسام است و محل
تشکیک نیست دوم حکم ان مذکور شد قسم رابع نیز محل تامل نیست مگر در صورتی که کلمه
وصول

موصول الیه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اسقاط ان همزه نماید مثل رب العالمین
الرحمن الرحیم با اظهار فتحه نون و اثبات همزه الرحمن الرحیم در اینصورت حکم بصحت مشکل
بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم که عبارة از وصل بسکون بوده باشد پس
این منقسم بچند قسم میشود اول انست که فصلی متخلل شود ما بین فراغ از کلمه سابقه
و شروع بکلمه لاحقه و لکن قطع نفس ننماید اینصورة ظاهر اینست که صحیح و بی عیب بوده باشد
بلکه ممکن است که بگوییم این وقف بسکون بوده نه وصل بسکون نظر بعدم اعتبار قطع نفس
در حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورة نفس بعد از فراغ از کلمه
و قبل از شروع بکلمه دیگر اگرچه فصلی بینی متخلل فیما بین نشود هم چنین صادق است در صورة
تخلل فصل اگرچه قطع نفس نشده باشد دوم انست که فصلی متخلل نشود فیما بین کلمه
سابقه و شروع بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین با اظهار حرکت میم الرحیم ننماید و شروع نماید بانچه بعد با عدم قطع نفس و
عدم تخلل فصل در اینصورة در نظر حقیر حکم ببطلان قرائت نتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح
بوده باشد سیم مثل دوم است مگر انکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه بوده باشد در اینصورة حکم بصحت
مشکل است بلکه دور نیست که باطل بوده باشد پس در سه صورة قرائت محکوم به بطلان است
اول در صورة وقف بحرکة دوم در صورت وصل بحرکت لکن در موضعی که کلمه مفتتح بهمزه وصل
بوده باشد و اثبات ان همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون در صورة عدم تخلل فصل
عرفا بعد از فراغ از کلمه سابقه و قبل از شروع بکلمه لاحقه در حالتی که کلمه لاحقه مفتتح بهمزه
وصل بوده باشد و هم چنین در سه صورة قرائت محکوم بصحت است اول در صورة وقف بسکون
با قطع نفس خواه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نبوده باشد دوم در صورة
وصل بحرکة لکن مشروط بانکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد اسقاط ان همزه
نماید سیم در صورة وصل بسکون یعنی با عدم قطع نفس بشرط انکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه

وصل بوده باشد فصلی عرفا متخلل شود فیما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه
واما هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد قرائت صحیح است اگرچه با عدم تخلل فصل
بوده باشد لکن احتیاط در دو بین مقتضی اجتناب از مثل الست بعباد ذانکه این مطلب بتفصیل مذکور
دانسته شد میگوئیم لیس وصل بسکون بعنوان اطلاق منافی با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل
بسکون نیز ترتیل محقق است و لهذا اندیله بهم احدی از علما اجتناب ازین را معتبر در تحقق ماهیت
ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهرا تصریح علما خلاف انست لیس مناسب نیست که جمله از عبارات
جماعت از اعاظم علما داد کوکنیم تا حقیقة مال مشخص شود لیس میگوئیم قال شیخ الطائفة فی النهایة
ینبغی ان یرتل قرائته ویضع الحروف مواضعها هرگاه این کلام که عبارة از وضع الحروف مواضعها
بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد لیس مقابل عبارة از اخراج حروف از مخارج خواهد بود
واگر چنین نبوده باشد تفسیر ترتیل از کلام مناسب ظاهر نمیشود و محقق در معتبر فرموده
نعنی بالترتیل فی القراءة تبیینها من غیر مبالغة و بر قال الشیخ لیس بنابراین ترتیل در قرائت
عبارة از ظاهر گردانیدن قرائت است و بعینه همین تفسیر فرموده مرحوم علامه در منتهی گویا
مراد از غیر مبالغه اجتناب از بطو مفرط بوده باشد و علامه در نهایة الاحکام فرموده بعد ان
حکم باستحباب ترتیل در قرائة ونعنی به بیان الحروف واظهارها ولا یمد بحیث یشبه الغنا
ولو ادرج ولم یرتل واتی بالحروف بکمالها صحت صلوته و ابن ادریس در سرائر فرموده ینبغی
ان یرتل قرائته و یبینها و لا یعجل فیها بحلا مستفاد از کلمات مذکوره و غیر اینها انست که ترتیل
عبارتست از اجتناب از سرعت مفرطه در قرائت بنابراین ممکنست تحقق ترتیل با قرائت فاتحة
الکتاب بنفس واحد که مطلقا رعایت وقف در سر ایها ننماید واز این راهست که مرحوم محقق
در شرایع وغیره بعد از حکم باستحباب ترتیل حکم فرموده اند باستحباب رعایت وقوف بجا امنات
وصل بسکون با ماهیت ترتیل غیر مستند است بدلیل و مدلول علیه بکلام احدی از علما نیست
چنانچه ظاهر شد ششم از جمله امور مستحبه رعایت وقوفاتست بدانکه قراء وقف را تقسیم نموده اند

بچهار قسم

بچهار قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح وقف تام وقف بر کلمه ایست که ارتباطی و تعلقی
بما بعد خود نداشته باشد نه ارتباط در لفظ و نه ارتباط در معنی مثل وقف بر یوم الدین
و نستعین و وقف کافی در موضعی است که متعلق بما بعد خود بوده باشد از حیثیت معنی فقط
و ارتباط لفظی نداشته باشد مثل وقف بر بالغیب در قوله تع الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون
الصلوة و وقف بر ینفقون در قوله تع ومما رزقناهم ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک
و وقف بر من قبلک در قوله تع بما انزل الیک من قبلک و بالاخرة هم یوقنون کسی نگوید و
یقیمون الصلوة در اول عطفست بر یؤمنون و هم چنین والذین یؤمنون عطفست بقوله
تعالی الذین یؤمنون بالغیب لیس هر یک از اینها چنانچه ارتباط معنوی بما قبل دارد ارتباط
لفظی نیز دارد بجهة انکه مراد از انچه مذکور شد که وقف کافی بر کلمه ایست که ارتباط معنوی با بعد
داشته باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی ان کلمه موقوف علیها ارتباط لفظی نداشته
باشد و در اینجا انچه هست انست که کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط لفظی دارد بما قبل کلمه
موقوف علیها و این مضر نیست و از انچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر
میشود چنانچه هر یک از اینها در رؤس ایات متحقق میشود ممکن است در وسط
ایات نیز متحقق شود مخفی نماند از انچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود
که وقف بر بسمله در سوره توحید وقف تام بوده باشد و وقف بر تتمه ایات وقف کافی بوده
باشد و وقف حسن بر انچه قراء ذکر کرده اند وقف بر کلمه ایست که ارتباط لفظی بما بعد داشته
باشد لکن ارتباط معنوی نداشته باشد عکس وقف و بنا بمقتضای قول قراء در چهارده
موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار وقف تام مثل وقف در بسمله
و یوم الدین و نستعین و ولا الضالین و ده موضع وقف حسن و ان در بسم الله و در رحمن
و در الحمد لله و العالمین و الرحمن و الرحیم و نعبد و مستقیم و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف
کافی در فاتحة الکتاب بنابراین نخواهد بود و تعرض کرده اند ما بین این سه قسم در لزوم اعاده کلمه

موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی اعاده آن لازم نیست پس ابتداء بکلمه بعد ازان
جایز نخواهد بود بخلاف وقف حسن که بنا بر قرار داد قراء اعاده کلمه موقوف علیها لازم
پس ابتداء بما بعد آن جایز نخواهد و عدم لزوم در اولین اگرچه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی
مسلم نیست لکن ظاهر اینست مراد قول ایشان لزوم و عدم لزوم رجحان است و عدم رجحان یعنی اعاده
کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی رجحانی ندارد و در وقف حسن راجح است بنا
براین معنا بغیر ازاین نداریم لکن نزد قراء فاتحة الکتاب در بنای بلکه بقصد رجحان مشکل است
قسم چهارم از اقسام وقف وقف قبیح است و آن وقف بر کلمه ایست که متعلق بوده باشد
بما بعد خود یا متعلق باوست لفظا و معنا یا متعلق باو نیست کلک یا متعلق است بحسب لفظ
دون معنی یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ و وقف در قسم اول قبیح پس جایز نخواهد بود
و در سه قسم دیگر جایز است دوم مسمی است بوقف تام نظر بر تامیت آن در محل وقف بودن
آن دو قسم دیگر قسم سیم مسمی است بوقف حسن و قسم چهارم بوقف کافی کلام که در اینمقام
هست اینست که قسم سیم که کلمه متعلق بما بعد خود باشد بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر
بی‌معنی است نظر باینکه تعلق لفظی که مستلزم تعلق معنویست مثل بسم الله تعلق لفظی آن بنا
که موصولست و ما بعد آن نفی است پس لا محاله تعلق معنوی متحقق خواهد بود و هکذا
در الرحیم نسبت بالرحمن و نحو اینها مگر آنکه مراد اینها انواع ارتباط و تعلق معنوی و لفظی معنی دیگر
باشد بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مطلب پس میگوئیم جماعتی از فقها
فرموده‌اند بعد از حکم باستحباب ترتیل مستحب است حفظ وقوف و مراد این نیست که حفظ هر وقف
مستحب بوده باشد چنانچه موهم این هست لفظ الوقوف در کلام ایشان نظر باینکه جمع محلی بلام است
بلکه مراد اینست هرگاه خواهد وقف نماید اعتبار وقف در مثل یکی ازاین مواضع اولی خواهد
بود للنسبت بموضع دیگر نه آنکه مراد این بوده باشد که در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب
وقف نماید قطعا چنین نیست علاوه آنکه ممکن است که گفته شود آنچه مذکور شد در بنای تقسیم وقف

باقسام مذکوره بنا بر اصطلاح قراء بوده ممکن است در این مقام ایشان نبوده باشد بلکه مراد وقف
برایان بوده باشد یعنی مستحب است در قرائت فاتحة الکتاب مثلا در نماز در آیات وقف نماید
در دو شن آیات لکن اقتضاء اینست حکم باستحباب این بعنوان اطلاق مشکل است نظر باینکه لازم
این است که هرگاه کسی بعد از بسمله یعنی از الحمد لله تا مالک یوم الدین وقف ننماید تارک مستحب
بوده باشد و این مشکل است و ممکن است مراد از وقوف در کلمات ایشان وقوف تامه
بوده باشد بنا بر این حکم باستحباب اشکالی نخواهد داشت محلا مراد از حفظ وقوف در این
عبارات یا مراد در استحباب رعایت وقف است و دور نیست یا مراد استحباب رعایت وقوف تامه
یا مراد معنی است که اعلام مذکور شد حاصل آن اینست در صورت حاجت بوقف اجتناب
نماید از وقف قبیح پس اجتناب یا وقف حسن را یا وقف کافی را یا وقف تام را بنا بر اینمراد
از حفظ وقوف حفظ احکام وقف خواهد بود و لکن حمل عبارات را باینمعنی بسیار بعید است
پس اولی اینست که حمل شود بر احد معنیین که اول مذکور شد مخفی نماند وقف بر کلمه
که متعلق بما بعد بوده باشد لفظا و معنی اگرچه در کلمات قراء محکوم بعدم جواز شده لکن ظاهر
اینست که مراد موجب بوده باشد پس وقف جایز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است از وقف
بر مضاف نظر باشتداد تعلق و مضاف الیه حتی گویا کلمه واحده بوده باشد بنا بر این اجتناب
باید نمود از وقف بر مضاف در رب العالمین و هم چنین در غیر المغضوب علیهم و نحو اینها محلا
مراد قراء از رجحان اجتناب نیست تعیین آن پس عمل بمقتضا قرارداد قراء راجح است بلا لازم
مگر آنچه که سابق مراد این تغییر را النسلی و اما رعایت آنچه در تنوین نون ساکنه بالاضافه
باتصال اینها بر یکی از حروف هجاء ذکر نموده اند پس آن نیز من باب الحتم و الالزام نیست
بلکه استحسانات قراء است بلکه حکم برجحان رعایت آن بعنوان اطلاق بمقتضای انصاف
مشکل است توضیح حال در بیان این مرام مقتضی اینست که گفته شود تنوین و نون
ساکنه با ملاحظه حرف از حروف هجا که بعد از هریک از اینها که بوده باشد قسمت نموده اند

بچهار قسم اول ادغام دوم اظهار سیم قلب چهارم اخفا مقصود از این بیان کیفیت
تلفظ بتنوین نیست بلکه بحرف منون و نون ساکنه است بملاحظه حروفیکه بعد از اینها
واقع میشود پس میگوییم قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی ادخال است
و در اصطلاح بنابر آنچه در شرح تسهیل و تقریب تصریح بآن شده عبارتست از وضع لسان
و وضع آن بر دو حرف در یکدفعه بدانکه شش حرفند در حروف هجا بنا بر قرار داد قراء
السبعه که هر گاه هر یک از این شش حرف واقع شود بعد از حرف منون یا بعد از نون ساکنه
باید آن تنوین بلکه حرف منون را یا آن نون ساکنه را بلکه حرفیکه مقدم بر نون ساکنه است
ادغام نمود در هر یک از این شش حرف که بوده باشد و این شش حرف عبارتست از
ی ن م و ل ر و این ادغام را منقسم بدو قسم کرده اند یک قسم ادغام مع الغنه و آن نسبت
بچهار حرف اول است تنوین بالاضافه بیا مثل وجوه یومئذ خاشعه و وجوه یومئذ ناعمه
و نون ساکنه نسبت بیا ن مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین نسبت بنون مثل عامله ناصبه
یومئذ ناعمه و نون ساکنه نسبت بنون مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین نسبت بمیم مثل
فیها سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نون ساکنه نسبت بمیم مثل خلق من ماء دافق و تنوین
نسبت بواو مثل غالد من فوقهم ولا ناصر و نون ساکنه نسبت بواو مثل والله من ورائهم محیط
و این قسم را ادغام مع الغنه گویند غنه صوتیست که از قبل دماغ خارج میشود و مقصود
از اینکه این قسم را ادغام مع الغنه میگویند آنست که میباید حین قرائت حرف منون با تنوین
ظاهر نکرد بلکه میباید مخفی نمود ادغام کرد در یکی از این حروف اربعه حتی کان الحرف مشدد بوده
و تلفظ بنوعی کرد که صوت میل بدماغ کند و این در مثل حرف منون با نون ساکنه با میم
اگر چه ظاهر است مثل خیر من الف شهر و من ماء و همچنین با نون لکن با واو و با یا غیر ظاهر است
مجملا این مطلب که عبارة از ادغام حرف منون یا حرفیکه مقدم بر نون ساکنه بوده باشد
بیکی از چهار حرف مذکور اگر چه بالاضافه بمیم و نون ظاهر است و بیعیب و مسلم است و لکن

بالاضافه

بالاضافه بواو و بیا مسلم نیست خصوصا بالاضافه بیا زیرا هر گاه در مثل من قوة ولا
ناصر تنوین تا را هیچ ظاهر نکنند بلکه تا را ادغام در واو نمایند بنحویکه واو مشدد ادا شود
حکم بجواز آن مشکل است و هکذا در مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد در تشهد و نحو ایها
و همچنین است حال در نون ساکنه بالاضافه بواو مثل من ورائهم محیط و همچنین است حال
در مثل وجوه یومئذ ناعمه و من یخشی یا بنحو قرائت نماید و همچنین عن ید او عبید قرائت
نماید و همچنین ان یهلک الهلک تلاوت نماید بلکه حکم بجواز این اشکل است مسلم است شاید از این راه
بوده که شارح مفصل غنه را تفسیر کرده است در جمیع حروف اربعه باین نحو که باید بنحوی تلفظ
شود که اثری از غنه باقی بماند و بعضی علمای صرف تفرقه کرده اند ما بین نون ساکنه و تنوین
حکم نموده بوجوب ادغام در اول و بجواز ادغام در ثانی و قسم دوم ادغام بلا غنه است و این در
صورتیست که هر یک از حرف منون و نون ساکنه متصل شود بلام یا را مثل غفور رحیم و من
لدنه علیم عدو لی ولم یکن له اما ادغام بجهت آنکه حرف منون یا حرفیکه مقدم بر نون ساکنه است
ادغام میشود بهر یک از لام و را و اما بلا غنه بجهت آنکه در مقابل مع الغنه است و شارح تسهیل
جواز غنه را در این قسم بنزد سیبویه نقل نموده و همچنین از عاصم و ابن عامر که دو نفر از
رؤسای قرائتست و قسم دویم اظهار است و این در صورتیست که تنوین یا نون ساکنه
متصل شود بهر یک از حروف حلقیه که بوده باشد و آنچنانچه سابق بیان شد شش حرف است
همزه و ها و عین و حاء مهملتین و غین و خاء معجمتین و وجه تسمیه این باظهار بجهت آنکه باید حین قرائت حرف
منون بلکه تنوین را نیز اظهار نمود و همچنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم و من آمن ان هی الا
حیوتنا اولم ننهک عن العالمین من امنهم اذ بالاباب بخیر هل یستوی والانعام و هو کل
علی مولاه من حاد حکیم و علیم غفور و من غل و حلیم خبیر و من خلق السموات والارض
اظهار در هر یک از تنوین و نون ساکنه در حال اتصال بهر یک از حروف سته حلقیه مذکوره
مشهور ما بین قراء و ائمه صرف است لکن زمخشری حکایت نموده است از جماعتی که مخالفت کرده اند

در عین و حاء مهملتین حکم اینند و حروف مثل قاف را لسنه اند در اخفا نمودن تنوین و نون ساکن را
در حال اتصال به یکی از اینها که بوده باشد نظر بقرب مخرج اینها و حرف مخرج قاف قسم سیم قلب است
و آن در صورتی است که هر یکی از تنوین و نون ساکن متصل بباء موحده اتصال نون ساکن بباء
خواه در کلمه واحده بوده باشد یا در کلمتین باین نحو که تنوین یا نون ساکن در آخر کلمه اولی بوده
باشد و باء در اول کلمه ثانیه مثل بصیر بعباده و من بعد معلوم است اتصال تنوین بباء
ممکن نیست مگر در دو کلمه لکن اتصال نون ساکن چنانچه در دو کلمه ممکن است در کلمه واحده نیز
ممکن است خواه فعل بوده باشد مثل لا ینبعث یا اسم بوده باشد مثل عنبر و منبر و این قسم را
قلب نامیده اند بجهت آنکه بنا بر اعتقاد قراء و اهل صرف میباشد نون ساکن یا تنوین را
قلب بمیم نمود و وجهی که بجهت قلب نون بمیم ذکر کرده اند آنست چونکه نون ساکن ادا میشود
در حال میل بخیشوم و باء از حروف شفویه است ادا میشود از میان دو لب پس تلفظ
بنون و لا بعد از آن تلفظ بباء عسری دارد پس نون را قلب کرده میشود بمیم نظر باینکه میم مثل
با است در شفوی بودن و هم چنین است حال در تنوین نظر بعدم انفکاک او از نون در حین
تلفظ قسم چهارم اخفا است و این در صورتی است که هر یکی از تنوین و نون ساکن متصل شود
بغیر از سیزده حرف مذکوره یعنی متصل شود به پانزده حرف باقی که عبارت از ت ث ج د ذ ز س
ش ص ض ط ظ ف ق ک مثال آن مثل بهم ام لهم الهة تمنعهم من تراب ازواجا ننجی المؤمنین وکلا
جعلنا من دونه عذابا و من ذلک عن ذکرهم کل نفس ذائقة الموت انزلنا و من کل و در حین ینسلون
و لما جاء فلا تظلم نفس شیئا و ان من شیء و انفروا و کل صادق من خیر ینطقون ینظرون
ینفعکم کل من قبل ذلک من قبل قلیلا و ان کل نفس شیئا و لتسمیه این قسم با خفا در مقابل
اظهار است یعنی چنانچه تنوین و نون ساکن باید اظهار شود در حین اتصال بحروف حلقیه
باید اخفا شود هر یکی از این دو که بوده باشد در حال اتصال بهر یکی از پانزده حرف که بوده
باشد یعنی اظهار نتماید در شرح مفصل چنین مصرح بوده معنی اخفا آنست که نون ساکن

کنزا زده

ادغام
کنازده شود بحال خود یا بمعنی که اظهار ادغام نمیشود با بحروف چنانچه در حروف یرملون ادغام
میشد نظر باینکه مخرج نون ساکن نزدیک بمخارج این حروف نیست بنزدیکی تام چنانچه در حروف
یرملون بود و هم چنین اظهار نمیشود چنانچه در حروف حلقیه یعنی در حال اتصال باین حروف
اظهار میشد نظر باینکه مخرج نون ساکن نسبت بمخارج این حروف چنانچه نزدیک نیست بنزدیکی
بعید هم نیست بر بعد تام مثل حروف حلقیه و بعضی از ابو عثمان مازنی حکایت کرده که او
حکم کرده بلخینه اظهار نون ساکنه با غین حروف حلقیه انصاف اینست که کلمات افتاد و اینقام وارد
بالتزام نیست بنا بر این حکم بلخینه قراء در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال بیکی از پانزده
حرف مذکوره منیوان نمود بلکه حکم بر جاده قرائت مقتضای آنچه مذکور شد در اقسام از تعبیر بعنوان
اطلاق مشکل است چه جای اینکه حکم بلزوم شود خصوصا در صورتیکه تبدیل حرف بحرف دیگر
شود مثل تبدیل نون بمیم در قلب نظر باینکه امتثال بجسب ظاهر در صورتیکه متحقق هست که
اتیان بکلمات نماید بجهت و مخفا مکود در صورتیکه دلیلی که بتوان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل
بعض حروف از حرف دیگر و آنچه در اینقام از کلمات قراء و غیرهم در این باب بنظر رسیده وافی بمراد
نبوده اند شد چنانچه بتغییر از ایطلب شد در ادغام مع الغنه **هفتم** از جمله امور مستحبه در حق
قاری خواه در حال صلوة بوده باشد یا نه آنست که بعد از فراغ از قرائت آیه مشتمله بعطایا و نعم
الهیه تامل نموده با خضوع سوال از نعمت را از خلاق عالم جل شانه نماید چنانچه بعد از فراغ از آیه
مشتمله بعذاب استعاذه از آن نماید و هم چنین است هرگاه قرائت نماید آیه مشتمله برامر و یتلفظ
بکلامیکه دال بر تحمید الله جل شانه بوده باشد تلفظ باینکلام نماید یا مشتمل بوده باشد بتنزیه
الله عز شانه از نقایص یا اتصاف باری عز شانه بصفت کمالات ادعان و اعتراف بان نماید و هم
چنین هرگاه مشتمل بوده باشد برامر یا بستعاذه برخلاوند عالم از مضا و استعاذه نماید بخلاوند
عالم جل جلاله از شر آن و هم چنین هرگاه مشتمل بوده بر خطاب باری جل شانه بعباد با کمال خضوع
تلفظ بلبیک نماید مثل اینکه بعد از فراغ از قرائت و حزام یا صبر و احبز و حرها بکوید اللهم ارزقنی

منهما و بعد از فراغ از قرائت ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی
منهم و بعد از قرائت انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا و سعیرا بگوید اللهم لا تجعلنی من
اهل السلاسل و الاغلال و السعیر و بعد از قرائت انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا
بگوید اللهم اجعلنی من الخائفین منک و من الآمنین من شداید ذلک الیوم و بعد از قرائت
قل هو الله احد بگوید الله احد و از جناب مفخر اهل سعادت و ثقات جناب حضرت امام رضا ع
ماثور است که میفرموده هو الله احد و این اوفق بظاهر لفظ است و بعد از فراغ از قرائت
سوره توحید بگوید کذلک الله ربی سه مرتبه یا دو مرتبه و ادنی مرتبه استحبابا اجزاء بیک مرتبه است
ظاهرا نیست فرقی در این باب نیست ما بین اینکه سوره را تلاوت نماید در رکعت اولی از فرایض
یا رکعت ثانیه و بعد از قرائت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق چنانچه بعد از قرائت
قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و بعد از فراغ از قرائت یا ایها الناس اعبدوا و یا
یا ایها الذین آمنوا بگوید لبیک ربنا او لبیک اللهم لبیک بحالا مستفاد از اخبار وارده از ائمه
طاهرین ع "الست" که مناسب است در حق قاری که بعد از قرائت این تلفظ نماید آنچه که مناسب
اینجاست خواه از قبیل اخبار مذکوره بوده باشد یا غیر آن مثل اینکه بعد از قرائت لیلة القدر
خیر من الف شهر بگوید اللهم وفقنی للیلة القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر و بعد از قرائت
سبح اسم ربک الاعلی سبح ربی الاعلی او سبحان ربی الاعلی و نحو اینها در آیات دیگر بدانکه مناسب است
در اینمقام "الست" که تنبیه شود بر دو مطلب اول "الست کذا" یا "بخبر" مذکور شد از آداب صلوة
یعنی از امور مستحبه در نماز است یا از آداب قرائت است در حق قاری و مستحب است که چنین
نماید خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز حتی در نیت ظاهر میشود بنا بر اول
نیت میتواند نمود که این از امور موظفه در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر اینست که از آداب
قرائت و وظیفه قاری است خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم باینکه از امور
موظفه در نماز است ممکن نیست اگر چه سیاق بعضی نصوص معتبره موهم توظیف است دوم

الست

"الست کذا" یا اینکه استحباب در حق قاری است یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است
او در خارج نماز سهل است کلامیکه هست در اثنای نماز است مثل اینکه امام تلاوت نمود
امثال آیات مذکوره را بخبر در حق امام ثابت است بعد از فراغ از تلاوت آیات در حق ماموم
هم جاری هست یا نه محل کلام است تفصیل داده شود ما بین الفاظی که مشتمل بر سوال و خطاب خلاق
عالم جل شانه بوده باشد یا مصداق استغفار بوده بوده باشد یا نه اگر مشتمل بر سوال و خطاب
بوده باشد مثل اللهم اجعلنی او اللهم ارزقنی او لا تجعلنی و لا تعذبنی و نحو اینها جواز امثال اینها
در حق ماموم محل اشکال نبوده باشد و هم چنین استغفار مثل اینکه امام تلاوت کرد و استغفروه
انه کان توابا ماموم بگوید استغفر الله ربی انه تواب یا آنکه کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الله جل
شانه بوده باشد آن نیز محل اشکال نیست بنا بر این در نسبت بعد از فراغ امام از سوره
توحید جایز بوده باشد در حق ماموم که بگوید کذلک الله ربی نظر باینکه این اشاره است باینچه
مدلول علیه است بتمام سوره لیس مدلول آن ثنا و تعظیم باری تع شانه است و جواز مثل این
در جمیع احوال صلوة در حق قاطبه مصلین ثابت و مسلم است مبحث یازدهم در بیان معنی حمد است
بدانکه مناسب در اینمقام اینست که بیان شود تفسیر سوره مبارکه حمد و توحید بنحو
مختصر بکه عامه ناس باعانة الله الموفق المجید از آن منتفع شوند پس میگوئیم بسم الله الرحمن
الرحیم که از جمله آیات مبارکه این سوره و سایر سور است متعلق حرف جر در آن محذوف و نیست
تقدیر متعلق بالمقام نیست بفعلی که این بسمله بعد از آن مذکور میشود معلوم میشود مثل
اکل در حین اراده اکل و الشرب در حین اراده شرب و اللبس حین اراده لبس و اکتب حین اراده
کتابت و اقوم حین اراده قیام و اقرء حین اراده قرائت و هکذا مکوا است تقدیر ابتداء
در جمیع اینها بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوئیم قرائت هر گاه متعلق بچیزی بوده
باشد که بسمله جزء آن نبوده باشد مثل سوره برائة و ادعیه و غیر اینها در اینصورت توسل
ببسمله در قرائت آن چیز ظاهر است و اما هر گاه مقصود قرائت چیزی بوده باشد که بسمله جزء

او بوده باشد مثل سورهٔ حمد و غیر آن از سور قرآنیه سوای برائت در این صورت توصل بسمله
از باب توصل بجزء چیزی است بالامتنان بکل آن و بعبارة اخری توصل بجزء سوره است در
قرائت ما عدای آن جزء از بقیه اجزای آن سوره بعلاوه بیان این مطلب میگوییم اگر مراد از الله
در بسمله لفظ جلاله است پس امتنان اسم با امتنان بیان خواهد بود حاصل معنی در این وقت
این خواهد بود که استعانت میجوییم در این قرائت بنام مبارک او لفظ جلاله است و ممکن است مراد
از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه مراد مسمی بوده باشد در این وقت امتنان لامی خواهد بود و
ثانی اقرب است بحسب معنی چنانچه اول اقرب است بحسب لفظ و الرحمن الرحیم بنابر ثانی صفت
خواهد بود لنسبت مسمی و هم چنین است بنابر اول باعتبار دلالت لفظ بر مسمی و اما بنابر اصطلاح
اینکه اسم عبارت از ذات ملحوظ مع الصفة است پس امر ظاهر است و اما احتمال اقحام اسم ای ادخال
اسم ما بین جار و مجرور یعنی لفظ جلاله با علم حاجت برو پس مناسب در کلام مبکر در آن بغایت
بلاغت و فصاحت ذی‌شأن شأنش نیست و ممکن است در این مقام احتمال دیگر بیان نمایند که گفته
شود مراد از الله در این مقام ذات اقدس جل جلاله بوده باشد نظر باینکه استعمال هر لفظ عند
نحو ملحوظ اول است کرده شود و اراده شود ذات مسمی نظر باینکه اسم علامت مسمی است
پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار آن است که علامت مسمی است دویم
آن است که مقصود نفس لفظ است اول مثل اینکه میگوییم الله خالق السموات و الارضین و
ثانی مثل اینکه گفته میشود الله علم للذات الاقدس الجامع لجمیع المحاسن و البری من جمیع
النقایص در هر دو مقام لفظ مذکور است و معنی مفهوم لکن مقصود بالذات در اول
مسمی است و ذکر اسم بجهت توصل بآن است و در ثانی بعکس این است یعنی بالذات ذکر لفظ است
و انتقال بمسمی بجهت بودن لفظ است علامت آن نظر باینکه انتقال بعلامت مستلزم انتقال
بذی العلامه است در حق عالم بحقیقت حال پس باین قسم باز توصل و استعانت باسم
متحقق خواهد بود بنابر این الرحمن الرحیم صفت اسم خواهد بود و ممکن است که گفته شود تقدیر

کلام باین نحو بوده باشد ابتداء بالقرآن مثلاً متبرکاً باسم الله الرحمن الرحیم او مستعیناً به
و در این وقت ظرف متعلق بمتبرکاً یا مستعیناً خواهد بود یعنی ابتداء میکنم در قرائت جمله
یا میخوانم این سورهٔ مبارکه را در حالتی که تبرک جوینده‌ام باسم خداوند عالم که روزی دهنده
کافر مخلوقین است در دار دنیا و بخشنده است در دار آخرت بشرط ایمان و در بعضی اخبار
تفسیر شده ما بین ما بیند و لفظ حاصل آن این است که رحمن عام است باعتبار معنی و خاص است
باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و عام است باعتبار لفظ و مراد در اول از عموم
باعتبار معنی آن است که نعمت رحمت در دنیا در حق مؤمن و کافر هر دو ثابت است و از خصوص
باعتبار لفظ آن است که لفظ رحمن اطلاق نمیشود مگر در حق ذات اقدس جل شأنه و مراد از عموم
و خصوص در ثانی آن است که لفظ رحیم چنانچه اطلاق میشود در حق باری تعالی شأنه اطلاق
میشود بر مخلوقین باد و لکن مغفرت و آمرزش مختص بمؤمنین است در حق کفار ثابت نیست
و ممکن است در این مقام تقدیر بنحو دیگر اعم و اشمل از هم و آن این است که گفته شود مراد این
معنی است استعینوا و ابتدائی بکل الامور بسم الله الرحمن الرحیم و بنابر این نحو تقدیر کرده شود در
جمیع موارد و افعال مخصوصه در موارد مخصوصه جز آن خرابی از بات عموم خواهد بود بنابر این
حاجت ببعض تکلفات سابقه نخواهد بود الحمد لله یعنی همه فرد کامل ثنا با جنس ثنا با هر فرد از افراد
ثنا مختص بذات باری خداوند عالم است که جامع جمیع صفات کمال و معری و مبری از جمیع نقایص است
رب العالمین و این صفت دارد که مالک و خالق جمیع عالمها است الرحمن الرحیم روزی دهنده
قاطبه رحیم است در دنیا و آمرزنده قاطبه اهل ایمان است و اعاده کردن این دو صفت
باینکه در ضمن بسمله مذکور بوده شاید وجه آن این بوده باشد که اول مذکور بود در مقام استعانت
و در ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین یعنی مالک کل امور و صاحب اختیار
دار العقبا است در روزی که روز جزا بوده باشد یا مالک روز جزاست مخفی نماند که خلاق
عالم جل شأنه اگر چه مالک جمیع امور است در جمیع اوقات لکن اضافه بروز جزا باعتبار آن است که در آن روز

بر هر دو جهان ظاهر میشود و حقیقت حال بخلاف در عیان نبود که بر بسیاری مشخص نیست
معلوم است مراد از یوم دین ایام حرکت دوره فلک بطریق معهود نیست بلکه مراد امتدادی است
که در آن واقع میشود محاسبه عباد و جزا و عتاب بدانکه اختلاف کرده اند قراء در اینجا از جماعتی
مثل عاصم و کسائی و یعقوب و خلف و نقل شده قرائت بخوانند کور دو جای قرائت نموده اند
ملک بکسر لام و بعد از این دو نحو قرائت شود جو لست و علی التقدیرین جایز است قرائت
بفتح کاف و بنصب آن ولکن قرائت مشهوره بجر است و این اولی است ایاک نعبد یعنی ای پروردگار
عالم تو را عبادت میکنیم و بس و ایاک نستعین و از تو استعانت میجوییم در توفیق عبادت
و غیرها اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت و محکم بدار ما را بر راهی که موصل بجنات است نقل
کرده اند بعد از آنکه روح مقدس جناب رسالت مآب با علی عز و جاه بجنان پرواز نمود قیصر روم شرحی
نوشت و فرستاد نزد صحابه جناب رسول خدا با این مضمون که سوره فاتحة الکتاب از جانب شما ها
بما رسید و تامل در معنی آن نمودیم شبهه عجیبه ما را هم رسید در معنی اهدنا الصراط المستقیم
بیان آن این است اگر شما قاطعید در حقیت دین شما پس شما را نموده اند طریق حق را پس طلب کردن
آن حاصل خواهد بود و اگر قاطع و جازم نیستید پس ایمان در حق شما ثابت نیست اگر دفع
شبهه ما کردید ما مذهب اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از آنکه مکتوب قیصر بصحابه رسید
و مطلع بر مضمون آن شدند عاجز شدند از جواب مطلب بعرض سید اوصیاء جناب امیر المومنین ع
رسانیدند آن جناب فرمودند در مقام جواب از این شبهه چیزی که حاصل آن این است معنی آیه
شریفه این است ثابت دار ما را بر راه راست در دنیا و بنما ما را راه بهشت را در آخرت و ثبات
و بیان نقل شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده بود کدام سوره است از سوره قرآنیه که
نیست در آن هفت حرف مادینه اسم در انجیل کسی که چنین سوره از سوره قرآنیه را بخواند بهشت
بر او واجب میشود جناب حضرت امیر المومنین ع در جواب ایشان فرمودند این سوره سوره فاتحة
الکتاب است هفت حرف که در آن نیست ثاء و جیم و خاء و زاء معجمتین و شین و ظاء و فاء است نقل

شده

شده بعد از آنکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف شد بر او حقیت اسلام و
اعتقاد در باره او بود لکن اظهار اسلام خود بر قوم خود ننمود و اسرای مسلمانان که نزد او بود
و حفظ نمود فرستاد بمدینه صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه آنها که انعام فرموده بر ایشان انبیا
و مقربین و شهداء و صالحین و سایر مومنین غیر المغضوب علیهم مغضوب علیهم مفسر است
بیهود چنانچه تفسیر شده و لا الضالین بنصاری و ممکن است عام بوده باشد چنانچه مؤید
عموم است مقابله این با انعمت علیهم پنجم از افعال نماز رکوع است و در این چند بحث است
بحث اول در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حق مختار عبارت از انحناء
بعد از قیام حقیقة او اعتقادا او حکما یا بدل او که ممکن شود بسبب آن رسانیدن دست
بزانوی خود با میل الیدین او قاصر الیدین یا طویل الیدین معنی میشود بقدر مستوی الخلقه
بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت بلکه رکن نماز است که هر رکعت از آن مشتمل است
بیک رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوة مفروضه رکن نیز هست که اخلال و زیادتی
آن موجب بطلان نماز است عمدا بوده باشد یا سهوا در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین
و این مشهور ما بین فقها است و احد اقوال در مسئله است قول ثانی تفرقه است ما بین رکعتین
اخیرتین و غیر آنها در حق ناسی که مرحوم شیخ حکم فرموده اند هرگاه اخلال رکوع کند سهوا در رکعتین
اخیرتین ممکن شود تدارک آن بعد از سجود اسقاط سجود نموده عود مینماید برکوع بعد از آن اتیان بسجود
مینماید و این قول ضعیف است اگرچه ابن حمزه با آن مرحوم موافقت فرموده حاصل این قول تفرقه است
ما بین ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه در ثلاثیه و ثنائیه اخلال برکوع مبطل است عامدا بوده باشد
او ساهیا و همچنین است در رباعیه در رکعتین اولیین و اما در رکعتین اخیرتین پس هرگاه اخلال
برکوع سهوا بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه عود برکوع منوط مینماید بعد از آن
اتیان بما بعد مینماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع صلوات
حاصل این قول تفرقه است ما بین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال برکوع نماید نماز باطل

خواهد بود و اما هرگاه سهوا اخلال باو نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز
دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در دو رکعت اول یا پسین بوده باشد یا غیر این
قول او موجوم شیخ در کتاب مبسوط از بعضی از اصحاب نقل فرموده اند قول چهارم تفصیل است
ما بین آنکه با اخلال برکوع در حال سجود وقتیکه بآن بعد از دخول در دو رکعت دیگر در اول نماز
باطل و در ثانیه تا اسقاط میکنند از رکعتها اگر اخلال برکوع از سلام و بنا میکذارند بر رکعت بعد ازان
و این قول شیخ است در کتاب مبانی خاص اقوال تفرقه است ما بین سهو در رکوع در دو رکعت
اولی و سهو در رکوع در غیر آن در اول نماز محکوم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهو
در رکوع بود در رکعت ثانیه مثلا در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شد این رکعت را اسقاط میکنند
و بنا میکذارند بر رکعت ولی اتمام نماز مینماید و همچنین هرگاه اخلال برکوع بود در رکعت ثالثه
و متذکر شد در حالت سجود یا بعد از آن اسقاط این رکعت مینماید و بنا میکذارد بر ثانیه نماز را تمام
میکنند و این قول محکی است از والد بزرگوار شیخ صدوق مختار ما بین اقوال قول اول است پس
با اخلال برکوع نماز باطل میشود استیناف نماز لازم است خواه عمدا بوده باشد این محل خلاف نیست
یا سهوا در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در دو رکعت اخیرتین بوده باشد یا غیر آن
متذکر شود بآن در حال سجود یا بعد از آن ظاهر این است که مسئله محل تامل نبوده باشد کلام
در اینمقام هست اینست که آیا آنکه بآن بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم ببطلان
نماز یا نه ظاهر اول است اگر چه آنکه قبل از اشتغال بآنکه واجب بوده باشد و اما هرگاه متذکر
بالنسبه قبل از دخول در سجود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگر چه بعد از وضع بدن
بر مهر بجهت سجود و انحناء بجهت آن بوده باشد مادامیکه جبهه بمحل سجود نرسیده باشد تامل
در اینمطلب بنا باید نمود بلی اشکالیکه در این مقام هست اینست که آیا لازم است قیام یعنی قائم است
بعد از آنکه بحقیقت حال با ایستاد و لا بعد از آن منحنی شود بجهت رکوع یا امر بلکه میتوان از حد
تا حد رکوع رسد اکتفا بآن نماید ظاهر اول است و اینکه در صورتیکه انحناء در اول بجهت سجود

بوده باشد

بوده باشد محل نیست و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحناء بجهت رکوع بود ولکن قبل از
بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد و نشست بجهت سجود بعد از آن متذکر شد در اینصورت نیز
باعتقاد حقیر لازم است راست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع نظر بآنکه قیام متصل
برکوع قیامی است که از او منتقل شود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت مثلا مفروض
اینست در اینمقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود پس
قیام متصل برکوع بعمل نیامده خواهد بود پس لازم است قیام تا آنکه قیام متصل برکوع بعمل
آمده باشد توضیح مطلب آنکه مراد از رکوع در کلام علما قیام متصل برکوع رکوع شرعی است
رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحناء است که متمکن بوده باشد از بلوغ یدین بر رکبتین و انفصال
قیام مابین ممکن نیست پس مراد قیامی است که از آن منتقل شود برکوع شرعی و مفروض عدم تحقق
آنست پس لازم است قیام بجهت تحصیل آن فرق در این باب مابین دو صورت مذکور نیست
در تحقیق انحنائی است که بآن رکوع شرعی متحقق میشود و تنبیه تفرقه ما بین رکوع رجال
و النساء پس میگوئیم سابق مذکور شد که رکوع شرعی در مقام مختار عبارت از انحنائی است که متمکن
بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن یدین برکبتین مقصود در اینمقام دو چیز است
اول آنست که تغییر شود باینکه وصول رؤس اصابع کفایت میکند در تحقق رکوع شرعی بلکه لابد است
از انحناء که متمکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن کفین برکبتین و اینید و نحو متحقق میشود
یکی آنست که منحنی شود بحدیکه سینه دست که تعبیر از آن براحت میشود برسد بزانوها ثانی آنست
که منحنی شود بحدیکه باطن انگشتان بزانو برسد ظاهر اینست هر دو کفایت میکند در اینان
یا مو ... اگر چه اول احوط است آنست که تغییر شود باینکه آنچه مذکور شد در حق رجال
پس در حق زنان چنین نیست بلکه انحناء واجب در حق زنان کمتر از این قدر است که مذکور شد بلکه
هرگاه زن منحنی شود بحدیکه رؤس اصابع بزانوها برسد این قدر کفایت مینماید در تحقق رکوع خاص
در حق زن بلکه دور نیست که گفته شود بکفایت از این بقلیل محلا مقصود این است انحناء که

محصل امتثال در حق مرد هست اله محصل امتثال در حق زن نبوده باشد بلکه مقصود
تنبیه بر انست که زن اکتفا میتواند نمود با قل از اقل ادلیس هر انحنا میکه کفایت میکند
در حق رجال کفایت میکند در حق نسا و اما عکس نسبت یعنی بعض افراد انحنا زن اکتفا
بان میتواند نمود بخلاف مرد بلکه راجح در حق زن انست که انحنای او در رکوع اقل از انحنای
مرد بوده باشد اگرچه مثل انحنای مرد نیز کفایت مینماید در حصول امتثال و تقیید بقائم
بسبب انست که در حق قاعد چنین نسبت و کیفیت رکوع قاعد در مبحث قیام مفصلا
مذکور شد و تقیید بمختار بجهة انست که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر ممکن از
انحنا مطلقا نبوده باشد اکتفا نماید بایماء براس و اگر متمکن نبوده باشد از ایماء براس اکتفا
مینماید بایماء بعین و اگر متمکن بوده باشد از انحنا لکن بقدر مذکور متمکن نبوده با لازم است
منحنی شود بقدر ممکن و در مجاز رکوع در حق قائم مختار عبارتست از انحنا بنحو مذکور در حق
قاعد مختار نیز بنحو لیست که مذکور شد در مبحث قیام و در حق غیر مختار یا انحنا است لکن
نه بحد مذکور یا ایمای براس است یا ایمای بعین بتفصیلی که مذکور شد ممکن است کسی بگوید
رکوع در شریعت عبارتست از انحنا بحد مذکور و انچه در حق غیر مختار مذکور شد مثل
ایمای بعین مثلا این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است کلامیکه در اینمقام هست این است
که ایا ایمای بعین یا ایماء براس مثلا مثل رکوع است در احکام لیس هرگاه کسیکه تکلیف او ایما
براس بوده مثلا در مقام رکوع اخلال باین کرد ناسیا بعدا در حول در سجود یا بعد از فراغ از سجود
متذکر شد خواه سجود اختیاری بوده باشد یا قائم مقام ان مثل ایمای براس در صورت عدم
تمکن از سجود نماز محکوم به نسیان است اعاده ان لازم است یا خیر چنین نیست مسئله محل اشکال
نظر باینکه ایماء در اینمقام بدل رکوع است ثابت است در حق بدل انچه ثابت بود در مبدل منه
لیس لازم است استینا نماز ظاهر اینست که حکم ببطلان نماز نتوان نمود لیس نماز صحیح خواهد بود و
استیناف لازم نخواهد بود نظر باینکه بدلیت ایماء براس مثلا نسبت برکوع منصوص نیست که

باین نحو حدیث داشته باشیم هذا بدل منه او بمنزلته تا انکه بعموم بدلیت یا بعموم منزلت استدلال
توانیم نمود بعنوان انکه در جمیع احکام بلکه موجود در منصوص او بایما واست در صورت عدم تمکن از
رکوع اینقدر کفایت میکند در حکم بعنوان انکه در جمیع احکام و ادله مقتضیه بنا دکر مشتمل
بر لفظ رکوع است منصرف بمعنی غیر نمیشود لیس صحت نماز محکوم ببقا واست و در اینصورت
مشخص نیست بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات صحت بعموم صحیحه زراره
لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود بنا بر اینکه مقتضی اعاده
نماز بسبب اخلال عمدا و سهوا نظر بحدیث مذکور منحصر است در اخلال بیکی از امور خمسه
مذکوره و عدم اندراج محل کلام در غیر رکوع ظاهر است و هم در رکوع نظر بانچه مذکور شد
لیس ما نحن فیه مندرج در تحت عموم مستثنی نیست بلکه مندرج در عموم مستثنی منه است
لیس اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال بان ساهیا لکن احتیاطا اعاده نماز است بعد
از اتمام بلی در فنی که در این هست اینست که ایا عود بجهة تدارک ملتنی لازم است یا نه ظاهر تفصیل است
در اینمقام ما بین انکه سجود این شخص بطریق معهود بوده باشد یا بطریق ایماء در اول حکم
میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز بی اشکال نظر بادله داله بعدم لزوم جواز مبنی در
صورتیکه متذکر شود بعد از دخول در سجود بخلاف در ثانی لیس در حکم بعدم جواز عود
مبنی در اینصورت اشکال میشود ممکن انکه بگوئیم عود بجهة تدارک مبنی مستلزم زیادتی
در نماز میشود یا اخلال بایمای سجودی عامدا هر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه
هرگاه عود نمود بجهة تدارک ملتنی یعنی ایماء بجهة رکوع اعاده مینماید ایما بجهة سجود را یا نه
اگر اعاده نمود لازم میاید زیادتی در اجزای نماز والا لازم میاید اخلال بسجود یا اخلال
بنا بر جنابت او بعد از رکوع یا قائم مقام و علی التقدیرین نماز باطل میشود اما بنا بر ثانی لیس ظاهر
نظر بلزوم تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی جناب فخر الاوائل
والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اذا استیقن انه زاد فی صلوة المکتوبة لم یعتد بها واستقبل

استقبالا اذا کان فلا یستیقن یقینا   در بیان رکوع منحنی است بدانکه هر گاه بحث
منحنی بوده باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده یا باعتبار عارضی مثل مرض یا پیری در اینصورت
اگر انحنای او کمتر از حد رکوع بوده شرعی بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود تا
رکوع برسد و اما هر گاه انحناء بحد رکوع شرعی بوده باشد در اینصورت اگر متمکن از تقلیل
انحناء یا بعضی متمکن هست از کم کردن انحناء بحدیکه از حد رکوع شرعی میل بقیام
نماید ظاهر اینست این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع و اگر
متمکن نبوده باشد از این لکن متمکن از انحناء یا دنی بوده باشد لازم است انحنای زیاد
بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال و اما هر گاه منحنی بنحوی بوده باشد تقلیل انحناء
در حق او ممکن نبوده باشد و هم چنین زیادتی در اینصورت ظاهر اینست ایماء بجهت رکوع در حق
او متعین بوده باشد پس اجزاء بهمان انحناء بجهت رکوع نمیتواند نمود   در بیان بحث
متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجب است یا مستحب یا مکروه پس در اینجا
چند مقام است مقام   در امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه واجب متعلق برکوع
چند چیز است   باقی بودن است در حالت رکوع مقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازم ١
شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن عامدا
عالما باطل خواهد بود   طمانینه است بقدر ذکر واجب در حال اتیان بآن و مراد بطمانینه ٢
در اینمقام سکون بدن مصلی و استقرار آنست پس حرکت بعض بدن مثل اصابع بلکه حرکت دست مضر
و منافی با طمانینه بمعنی مذکور نیست پس هر گاه اتیان بذکر واجب نماید کلا او بعضا در حالت علم
استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد بود مخفی نماند طمانینه بقدر ذکر واجب واجب است
اگر چه فرض شود عالم بذکر نبوده باشد   ذکر است بدانکه ذکر واجب در رکوع در ٣
حالت اختیار تسبیحه واحده کبری است یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیحه کبری در اینمقام سبحان
ربی العظیم و بحمده و مراد بتسبیحه صغری سبحان الله است پس مکلف مخیر است مابین آنکه سه

مرتبه بگوید سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده لکن تسبیحه کبری افضل از سه صغری است
و در حال ضرورة اکتفا بیک مرتبه سبحان الله میتواند نمود و قول بجواز اکتفا در حال اختیار بمطلق
ذکر اگر چه تکبیر بوده باشد یا تهلیل منعیف است محصل کلام در اینمقام آنست که گفته شود
اختلاف کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا بمطلق ذکر میتوان نمود یا نه بلکه تسبیح متعین
است جماعتی از فقها قائل بوده اند اول را لکن مختار قول ثانی است پس اکتفا بمطلق ذکر نمیتوان
نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعیین تسبیح اختلاف نموده اند بر شش قول   قول
بتعیین سه تسبیح کبری است و اینقولی است که مرحوم علامه در تذکره نقل فرموده از بعض علما
و ممکن است حمل شود بر اینکلام شیخ مفید در مقنعه   قول بوجوب سه تسبیحه است
لکن مخیر است میان سه کبری و سه صغری و اینظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و هدایه
و مقنع و ابن الصلاح در کافی   قول بتخییر مابین تسبیحه کبری و سه تسبیحه صغری است
و اینقول محققین از فقها است   قول بتعیین واحده کبری است و این ظاهر میشود
از صاحب مراسم و مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان   تخییر است مابین
تسبیحه واحده کبری و تسبیحه واحده صغری و این ظاهر میشود از صاحب غنیه و مقنع اشاره
قول   قول بجواز اجزاء بمطلق تسبیح است مثل سبح الله و اینقول را نسبت داده اند بسید
مرتضی در کتاب انتصار لکن دلالت عبارت اینکتاب بر این مطلب ظاهر نیست مختار ما بین
اقوال قول سیم پس مکلف مخیر است مابین تسبیحه کبری و سه صغری لکن با افضلیة کبری
و کلامیکه در اینمقام هست اینست آیا لفظ و بحمده جزء تسبیحه کبری هست یا نه اینمطلب محل
خلاف مابین فقها است مختار در نزد حقیر جزئیت است پس مخیر است مابین اینکه سه مرتبه
بگوید سبحان الله یا یکمرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن اخیر افضل بلکه احوط نیز هست
بدانکه مناسب در اینمقام اینست که ختم مبحث شود ببیان معنی این ذکر پس میگوئیم بتفسیر
این صفت وجه شده است هذا اوجه هرا در مطالع الانوار بیان نموده ایم احسن وجوه آنست

که بگوئیم واو در وبحمده عاطفه است و مجرور متعلق بفعل محذوف و مصدر در بحمده مضاف بفاعل است و مقصود جمع میان تسبیح و تحمید است کما فی قولک سبحان الله والحمد لله حاصل
معنی آنکه چونکه تسبیح و تحمید یکرا یق بجلال احدیت هست تسبیح و حمد الهی است جل شانه
بجای تسبیح و حمد بکوی پس معنی چنین خواهد بود که من معتقد این هستم که خداوند
عالم جل شانه منزه هست از جمیع نقایص و مقصود مبراست از جمیع معایب و دنود و حمد
او مینمائیم بعونتر توسل بحمد بار یتعالی شانه نفس خود را پس تقدیر چنین خواهد بود
اسبح سبحان ربی العظیم واحمد بحمده   رفع راس از رکوع است بنحو یکه واست بایستد
لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که
شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع واستقرار بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر
نمود قبل از بلوغ بحد مذکور واستقرار یا شروع نمود برفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر
واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمدا بوده باشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته
شود ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع در آن شروع نموده یا بقصد استحباب در آن نموده یا بقصد
واجب یا نه بقصد استحباب در آن نموده و نه بقصد واجب و بر جمیع تقادیر یا اجزاء بعمان
ذکر نموده در رکوع یا خیر بلکه اتیان بیک ذکر تام در رکوع نموده و بر همه تقادیر
یا سهوا چنین نموده یا عمدا پس مسئله منقور بده وا ده صورت میشود در شش
صورت تاملی در صحت نماز نیست لکن مشروط بر آنکه در صورت اجزاء بعمان ذکر منذکر
نشده باشد بحقیقت حال مکر بعد از رفع راس از رکوع اگر چه قبل از انتصاب بوده باشد واما
هرگاه منذکر بحقیقت حال شد در رکوع و اجزاء بعمان ذکر نمود شبهه در بطلان نماز نیست
نظر باخلال بذکر واجب عمدا بجهت آنکه ذکر ماتی به بنحو مذکور ماموربه نبود پس ماتی به
غیر ماموربه و ماموربه غیر ماتی به پس خارج از عهده تکلیف نخواهد بود واما شش صورت
نقد پس تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت آن نیست و این در صورتیست که اجزاء بعمان

ذکر نموده باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده عالما خواه عالم بوده باشد
بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق بسیاری از عوام که اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر
میباید بعد از منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه بقصد وجوب در آن
ذکر نموده باشد یا بقصد استحباب یا نه بقصد وجوب نموده باشد و نه بقصد استحباب و اشکال بکه
هست در سه صورت باقیست یعنی در صورت عدم اجزاء بان ذکر است یا اتیان بذکر
تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل و جه حکم بصحت اینست
که مفروض اینست کرده که تمام را اتیان نموده است در حد رکوع شرعی این کفایت میکند در حکم بصحت
و اتیان نموده قبل از آن در حکم عدم و لغو خواهد بود و وجه حکم بطلان اینست که اتیان
بذکر بقصد ذکر رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع عمدا بدعت خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است
که گفته شود بموجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض اینست که اتیان
بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مکرر در صورتیکه مقصود الشخص که در حین اخذ بصلوة
این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد در این صورت ممکن است که گفته شود
متوجه اصل نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این
مفروض در بعض صور مسئله از راه دیگر توضیح آن اینست هر یک از سه صورت مفروضه
منقسم میشود بسه صورت پس اقسام مفروضه در این سه صورت نه قسم میشود حاصل میشود
از ضرب سه در سه   اینست که بقصد وجوب نمود در آن ذکر یکه شروع در آن نموده
قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکر یکه اتیان مینماید بان در حد رکوع یا بقصد وجوب مینماید
یا بقصد استحباب یا نه بقصد وجوب مینماید و نه بقصد استحباب در صورت اول لازم میاید قصد وجوب
دو چیز کرده باشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم میاید قصد استحباب در واجب
نظر باینکه اجزاء قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده به نیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است
پس واجب آن ذکری است که اتیان بان مینماید در حد رکوع شرعی مفروض اینست که قصد استحباب

دران بوده است وقسم ثالث اگرچه سالم ازاین محذور هست لکن اتیان کرده است در زمان بقصد مطلوبیت چیزیرا وحال آنکه درانحالت مطلوب نبوده است واذا عرفت هذا بقصد مطلوبیت جزیرا وحال آنکه در الحالت مطلوب نبوده است واذا مذکور شد ببقوی
ششم باقی وحال لفا مشخص میشود ممکن است حکم کرده شود در کل این امثال بعدم حصول
امثال نظر باینکه داخل کرده است در عبادة مطلوبه غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنابراین
ممکن است تفصیل داده شود مابین اینکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در انحالت وما بعد یا بقصد
مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب هست
پس اتیان نمیکند میتواند بقصد اتیان مطلوب در اول حکم شود بفساد نماز بخلاف ثانی بحالا
ظاهر اینست در جمیع صور عمدیه مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام نماز است
بعد از فراغ اعاده نماید تحقیق نماند مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع
واما حالت رفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم این چند از اشکالی ندارد نظر باینکه
این ذکر یا واجب است یا مستحب وعلی التقدیرین یا سهوا این عمل واقع شده یا عمدا در صورت سهو
نماز محکوم بصحت است ودر صورت عمدا اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل واگر ذکر مستحب بوده
نماز صحیح است مگر در صورتیکه تجویز کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در اینصورت نیز نماز باطل
خواهد بود   از امور واجبه متعلقه برکوع طمانینه بعد از رفع راس است ومراد از طمانینه
در این مقام اینست بعد از آنکه رفع راس از رکوع نمود بنحوی بایستد که صادق باشد براو که
بدن این شخص ساکن ومستقر است همین قدر مسمی کفایت میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت
بعض اجزا مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست   در بیان اینست که ایا امور مذکوره
که عبارتست از انحناء بمقدار مذکور وذکر وبقای در حد رکوع بمقدار ذکر واجب وطمانینه بعد
از رفع راس از رکوع وطمانینه بعد از آن ایا مختص بصلوة مفروضه است بلکه ثابت در صلوة
مندوبه باز تحقیق در اینمطلب محتاج بتفصیل است بیان بنااینست که سابق بیان شد که جایز است
اتیان بنوافل راکبا وماشیا در حال اختیار واضطرار در سفر وحضر ودر صورتیکه اتیان بنوافل

نماید سواره وپیاده شکی نیست هیچ یک از امور مذکوره لازم نیست مگر ذکر پس غیر
ذکر از امور دیگر در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع وسجود اقتصار مینماید
بایماء پس انحناء بحد رکوع لازم است ونه غیر آن از امور دیگر مذهب بر انحناء میشود واما هرگاه
اتیان بنوافل شود ایستاده در اینصورت ظاهر اینست که لازم باشد رعایت کل امور مزبوره یعنی
بهیچ یک جایز نشود ترک باشد بلی تفاوت که هست مابین فرایض ونوافل اینست که رعایت امور
مذکوره واجبست در نوافل بوجوب شرطی نه شرعی بخلاف آن در فرایض ظاهر اینست که واجب
بوجوب شرعی بوده باشد   در بیان امور مستحبه متعلقه برکوع است بدانکه
مستحب در اینمقام چند چیز است   تکبیر جهة رکوع است ومراد بتکبیر در اینمقام تکبیر است
که بعد از فراغ از قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ از تسبیحات بدل قرائت گفته میشود
واین تکبیر از مستحبات وآداب رکوع است وقول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود
از صاحب واسم وحکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف وشاذ است ظاهر اینست که استحباب
تکبیر در حال قیام وانتصاب است پس اتیان باین در حال هوی برکوع مشروعیت آن ظاهر نیست وشهید
ثانی در شرح ارشاد وشرح نفلیه دعوی شهرت براینمطلب فرموده اگرچه جماعتی از فقها
حکم باستحباب آن فرموده اند اگرچه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد ولکن تمام نیست بلکه
بعد از فراغ از تکبیر مخفی میشود بقصد رکوع ومستحب است ومستحبست در حال تکبیر رفع یدین
نماید بنحویکه در مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد   وضع یدها است بر رکبتین بدانکه گذاشتن
دست بر زانو در حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود ولکن مستحب
مؤکد است خلافی در امکان منافی نیست وظاهر اینست که بوضع کفین بر رکبتین هرچند که بوده
باشد تادیه سنت میشود لکن افضل اینست که در رکوع در گذاردن دست بر زانو چند امر
رعایت شود   اینست که سینه دستها که تعبیر از آن براحت میشود بر عین رکبه که عبارتست
از محل وصل مابین استخوان ران واستخوان ساق است بلکه دو بعد از آن دست چپ را بر زانوی

الانسب که اول ... در حال ... ... هم ... بر ... ... از ... ...

چپ بگذارد   السنت که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحوی که زانوها را در ماید
بجانب خلف پس اینها مستحبات میباشند در مستحب   از جمله مستحبات اینست که
در حال رکوع اجزای ظهر را محاذی و مساوی همدیگر قرار دهد یعنی بعضی ارفع و بعضی اخفض
نباشد پس مساوی نگه دارد بحدی که اگر قطره آب بر پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید
السنت که گردن خود را در حال رکوع بکشد بمحاذات ظهر نگه دارد   تفنیج مابین قدمیه است
یعنی وا شدن ما بین قدمین نماید یعنی بعد ما بین عقبین یعنی دو پاشنه پا را مثل بعد
ما بین ابهامین یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج ما بین ابهامین را زیاده
از انفراج ما بین عقبین و کمتر از آن قرار ندهد و هم چنین عقبین را محاذی همدیگر قرار دهد
بعبارة اخری هر قدمی محاذی انگشتان قدم دیگر قرار دهد و محاذات ابهامین با هم
مستلزم محاذات سایر انگشتها هر یک با قرین خود خواهد بود هرگاه مستوی الخلقه بوده باشند
و بعبارة دیگر بعد ما بین هر انگشت احدی از قدمین از قبیل مساوی قرار دهد با بعد
از قرین انگشت از قدم دیگر از قبیل   السنت که انفراج ما بین قدمین در حال رکوع
بقدر یک وجب بوده باشد اگر چه در حال قیام بکمتر از این قدر سنت مؤدی میشود مجملا مستحب است
که بعد ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگر چه در حال قیام اینقدر نبوده
باشد   السنت که نظر او در حال رکوع میان دو قدم بوده باشد   تجنیح عضدین است
یعنی دو بازو را از بدن و اضلاع پهلو نچسباند بلکه باز نماید مثل جناح مرغ در حال طیران و این
مستلزم اینست که عضد از زیر بغل دور شود و در اینحال آنها جنبین بیرون رود و این ملائمت
تمام دارد در استوای ظهر مطلوب   این است که قبل از شروع بذکر رکوع اینها را بخواند
اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت وانت ربی خشع لک قلبی وسمعی
وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی ما اقلته قدمای غیر مستنکف
ولا مستکبر ولا مستحسر ظاهرا اینست پروردگارا از برای تو رکوع میکنم و بتو اسلام آورده ام

وبتو

و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام و تو پروردگار منی خشوع و ذلت میکند از برای
تو قلب من و گوش من و چشم من و موی من و پوست و گوشت من و خون من و مغز استخوان من
و پیهای بدن من و استخوانهای من و هم چنین خشوع میکند از برای تو هر چه که دو قدم من حامل
او هست استنکاف از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه تعب و مشقت و رنج خود را
در این نمی بینم بلکه لذت و راحت خود را در عبادت و خشوع در خدمت تو میدانم
السنت که ذکر رکوع را سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید مراد از سه مرتبه فضلا علی سه مرتبه
گفتن تسبیح کبری است و این ظاهر است پس مراد اینست که مکرر شدن این ذکر واجب است کفایه میکند
در حصول امتثال لکن مستحب اینست که سه مرتبه اتیان نماید یعنی انضمام دو تسبیح را بیکی واجب
مستحبست تا ختم بسه مرتبه شود و هم چنین انضمام آنها چهار بواجب و انضمام شش مرتبه بیک مرتبه
واجب مجملا مراد اینست در ذکر رکوع ختم بسه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت افضل است متخص است یا اشتراک
این عدد در اصل فضیلت متفاوت خواهند بود در شرافت و کمال پس ختم بسبع افضل است و بعد
از آن ختم بر پنج بعد از آن ختم بسه و ایراد دون از این عدد خوب است مناسب اینست
که تنبیه شود در این باب و مطلب   اینست که بسا گمان شود که ختم ذکر
رکوع را بهفت مرتبه یا این منتهای مرتبه فضیلت است که زیاده بر این فضیلت
ندارد بلکه رجحان نیز ندارد یا چنین نیست بلکه فضیلت دارد اگر توهم میشود از
بسیاری از کلمات فقها قدس الله تعالی ارواحهم احتمال اول لکن ظاهر اینست که چنین
نیست بلکه علاوه بر هفت جایز بلکه راجح و افضل است و مستند این مطلب نصوص
داله در رجحان تطویل در رکوع و سجود بقدر استطاعت است بعلاوه حدیث
موثق حالک جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع که آنجناب
در دعا از جماعت اتیان بذکر رکوع فرموده اند سی و سه و سی و چهار مرتبه بعلاوه حدیث
معتبر ابان بن تغلب که فرموده داخل شدم بخدمت جناب امام جعفر صادق ع

در حالتیکه آنحضرت مشغول نماز بود سه مرتبه شمردم ذکر رکوع را و سجود را آن حضرت
شصت مرتبه فرمودند و کلام کثیری از فقها محمول بر غالب است نظر بغالب نظر به اشتغال
ناس بغیر از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه اقتصار بهفت در بعضی اخبار
همین بوده باشد یعنی کثرت مشاغل و نوع و دواعی داعی بر اقتصار باین عدد
شده است ؛؛ لسنه که ختم بعدد وتر راجح و مستحب است مجملا از علما مستحب است
در رکوع و سجود السنه که در ذکر آنها ختم شود بعدد وتر و اینمطلب تا عدد هفت
مسلم و ظاهر میشود از بسیاری از فقها ما فوق هفت محل کلام است مقتضای
کلمات اصحاب در اینمطلب مختلف است از مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید
ظاهر میشود در کتاب ذکری و دروس و لمعه استحباب ختم بوتر مطلقا اگرچه بعد
از تجاوز از هفت بوده باشد و موافقت فرموده است با ایشان شهید ثانی
و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرائر و کلام محقق در شرایع خلاف
السنه قال فی السرائر ثم یقول سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلاثا و ان
شئت خمسا و ان شئت سبعا و الزاید افضل دلالت میکند براینکه زیاده بر هفت
مرتبه افضل از هفت کلام و ما دون السنه خواه ختم بشفع شود یا بوتر و هم
چنین کلام محقق در شرایع فرموده است در مقام بیان امور مستحبه در رکوع
وان یسبح ثلثا او خمسا او سبعا فما زاد و مقتضی کلام ایشان فما زاد همان است
که مذکور شد در کلام ابن ادریس و مثل این دو عبارت است بعضی عبارات دیگر
دور نیست اختیار قول بافضلیت ختم بوتر مطلقا اگرچه ختم بشفع و وتر
در ما فوق سبع جایز و مشروع بوده باشد کلامیکه در اینمقام هست اینست
که اعداد مادون سبع جایز و مشروع بوده باشد مثل اینست یعنی ختم بوتر
افضل و ختم بشفع نیز مشروع است لکن بالاضافه فیما دون افضل است اگرچه

سنت

لسنت ما فوق موهوم بوده باشد یا چنین نیست ظاهر اولست اگرچه توهم از
بسیاری از عبارات اصحاب ثانی است نظر باینکه تصریح فرموده اند بیک مرتبه و سه مرتبه
و پنج مرتبه و هفت مرتبه احدی نذکر ایم تصریح بجواز ختم بشفع بوده باشند مگر
اینکه احتمال جواز ختم است در ذکر رکوع و سجود بده ذکر و بچهار ذکر و بشش ذکر
و عدم السنه لیس بنابر مختار هر که اقتصار بده ذکر نماید جایز بلکه افضل خواهد
بود لسنت بختم بیک مرتبه اگرچه موجوح است بالاضافه بختم بسه ذکر و هم چنین ختم
بچهار ذکر لسنت بختم بسه ذکر و پنج ذکر و ختم بشش ذکر لسنت بختم بپنج و ختم
بهفت لیس هر یک از اینها راجح است لسنت بما تحت و موجوح است بالاضافه بما فوق
و دلیل بر اینمطلب حدیث ابی بکر حضرمی است که قاطبه اصحاب تلقی بقبول فرموده اند
و الحدیث که ابو بکر گفت عرض کردم خدمت جناب ابی جعفر ع ای شئ حد الرکوع و السجود
قال تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی ثلاثا فی السجود
فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح
فلا صلوة له مشخص است که حدیث محمول است بر مبالغه لسنت بنقص واحد و اثنین
و این ظاهر است و جهه استفاده تعدی از این حدیث لسنت که این حدیث صحیح است
ختم بده افضل است از ختم بواحد اگرچه موجوح است لسنت بختم بسه و این عین
مدعا است و لقد جزی الله تعالی صاحب الوسیلة خیر الجزاء بعبیره و اصابته بما نمنا
علیه قال و المندوب ضربان فعل و کیفیة فالفعل اربعة و ثلثون الاقبال علی الصلوة
الی ان قال و قول ما زاد علی التسبیحة واحدة فی الرکوع مرة للتسبیح الی آخره ما ذکره
لظهور شموله قوله ما زاد علی التسبیحة مطلق ما زاد و لو دفعة واحدة و مثله حسن
التعبیر صاحب الجامع جزاهما الله تعالی خیر جزاء المحسنین ؛ از امور مستحبه
خواندن سمع الله لمن حمده است و هم چنین دعا بعد از آن بعد از رفع راس از رکوع

تحقیق اینمطلب محتاج بنقل کلام در چند امر اول السنه محل سمع الله لمن حمده و
دعای بعد از آن آیا بعد از السنه منتصب شدن باشد بلکه سمع الله لمن حمده بعد از
در حالت رفع است ظاهر از ابن الصلاح و مناقب معتبر ثانی است و مشهور اول است و این
مختار است پس مستحب قول سمع الله لمن حمده و دعا است بعد از رفع راس و انتصاب
و در حالت رفع راس مشروعیت آن معلوم نیست در بیان دعائیست که بعد
الله لمن سمع الله لمن حمده است بدانکه کلمات علما در این مختلف است مذکور در کتاب مقنعه
و عنیه و غیرهما چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة و الجبروت
لکن مختار و بیان این نحو لیست که صحیح در زراره مرویه در کافی مشتمل بر آن است و
آن چنین است که بگوید بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت
و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین و در ترکیب این چند وجه محتمل است السنه
که واو و الکبریاء واو عاطفه بوده باشد مدخول آن معطوف بوده باشد بجبروت
و العظمة موضوع بوده باشد یا مبتدا ابتر و خبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد مثل
السنه و العظمة نیز معطوف بوده باشد مثل و الکبریاء و لله رب العالمین خبر
مبتداء محذوف بوده باشد و المقدر هی لله رب العالمین ای الجبروت و الکبریاء
و العظمة لله رب العالمین السنه واو و الکبریاء واو استینافی بوده باشد
مدخول آن موضوع بوده باشد یا مبتدا ابتر و العظمة معطوف بوده باشد بر آن خبر مبتداء
لله رب العالمین بوده باشد احسن وجوه ثلثه وجه اول است وجه اول نیز ظاهر
میشود بتامل و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ الله ذکر نفرموده اند
دعا چنین ذکر فرموده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة
لله رب العالمین بنا بر این اهل الجبروت مبتدا خواهد بود و الکبریاء و العظمة معطوف
بر جبروت و رب العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور در نسخ موجوده کافی

نحو لیست

نحو لیست که ذکر نمودهایم و همین نحو ذکر شده در اکثر نسخ تهذیب و مرحوم شیخ
بهائی نیز نموده اند همین نحو مذکور است در نسخه تهذیب که بخط مرحوم والد
ایشان بود که استنساخ نموده اند از نسخ اصل تهذیب بلکه شهید ثانی بوده اند که
روحه السعید نیز نموده اند باین نحو دیده اند در نسخه اصل تهذیب بخط مرحوم
شیخ بوده و مرحوم شیخ صدوق در فقیه نحو دیگر ذکر فرموده اند باین نحو سمع الله
لمن حمده و الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة و بانحاء
دیگر نیز ذکر کرده اند چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن آن هم نحو لیست که
مشتمل بر آن صحیحه زراره چنانچه مذکور شد اگر چه عمل بهمه بی عیب است بلکه اقتصار
بالحمد لله رب العالمین نیز چنین است باین معنی بعد از ذکر سمع الله لمن حمده گفتن بگوید
الحمد لله رب العالمین السنه استحباب الحمد لله رب العالمین سمع الله لمن حمده
و دعای بعد از آن ثابت است در حق امام و ماموم و منفرد بنا بر مشهور ما بین
اصحاب و مختار ما این قول و ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه
در کتاب منتهی و محقق ثانی در کتاب جامع المقاصد دعوی اطباق علمای شیعه است
در این عموم در کتاب خلاف و غنیه صریحا دعوی اجماع است بر این مجملا
اختلاف در موظف بعد از رفع راس از رکوع راجع میشود بچهار قول
السنه که استحباب سمع الله لمن حمده در اینمقام ثابت است خواه در حق امام بوده
باشد یا ماموم منفرد و اینقول مشهور ما بین فقها است و ظاهر از جماعه
از اعاظم علمای دعوی اتفاق علمای شیعه است بر اینمطلب قول مقابل السنه
در حق جمیع ربنا لک الحمد است و این قول محکی است از ابن الجنید قول مثل
اول است در حق امام و منفرد و مثل ثانی است در حق ماموم پس مستحب در حق امام
و منفرد سمع الله لمن حمده است در حق ماموم ربنا لک الحمد و اینقول از مرحوم شیخ

شهید از صاحب فاخر حکایت نموده و در کتاب دروس مثل باختیار این قول
فرموده است مختار در قول اول است و اقوال ثلثه باقیه ضعیف است خصوصا قول
ثانی بعد از آن ثالث و قول رابع اگرچه مدلول علیه بظاهر حدیث صحیح است لکن
جواب از این مفصلا مذکور در مطالع الانوار است ملخص کلام آنکه استحباب سمع الله
و دعای بعد از آن ثابت است در حق مصلی اگرچه ماموم و منفرد بوده باشد پس هرگاه
جمع نماید مابین سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین و اهل الجبروت والکبریاء
والعظمة لله رب العالمین این اکمل افراد است و ادون از این اقتصار بقول الحمد لله رب
العالمین بعد از سمع الله پست تر از این اقتصار بسمع الله لمن حمده است و اما اقتصار بتحمید
تنها پس بعنوان اطلاق ثابت نیست بلکه نسبت بخصوص بعضی افراد مشروعیت
خالی از این اشکال نیست نظر باعراض اصحاب از مضمون هستند از چهارم ظاهر آنستکه استحباب
سمع الله لمن حمده مختص بصلوات یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است
لکن در صلوة آیات ثابت است بعد از رفع راس از رکوع خامس اگر بعد از آن بسجود میرود
پس بعد از رفع راس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست مجملا استحباب سمع الله
مختص بصلوة یومیه نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوة مفروضه بلکه انفصال
مفروضه بنذر و در پس ثابت است در صلوة مندوبه باز ظاهر اینست که اما استحباب
سمع الله مختص است بصورتیکه ایشان بنا در شود قائما یا نه بلکه ثابت است خواه قائما
بوده باشد یا جالسا واجب بوده باشد یا مستحب چیزیکه موهم اختصاص اینست
بصلوة قائم صحیحه زراره است که فرموده اند ثم قل سمع الله لمن حمده و انت منتصب
قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این نیست نظر باینکه صدر حدیث مفروض است
در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلتفت قدمک بالاخری پس تقیید و انت
منتصب قائم وجه از آن نیست که بجهت اختصاص حکم بصلوة قائم پس ظاهر ثبوت استحباب است

اگرچه نماز جالسا

اگرچه نماز جالسا بوده باشد نظر باینکه صلوة جالسا همان صلوة بطریق قیام است
ماهیت صلوة در هر دو یکی است تفاوت نیست مگر بتحقق قیام و عدم آن پس مدلول
صل جالسا نیست مگر اینکه الخبر را بعنوان قیام اتیان میکردی همان را بعنوان جلوس
اتیان کن پس اجزای واجبه و مستحبه هر در حال خود باقی خواهد بود مگر اینکه دلیل
شرعی دلالت کند بر عدم آن ملخص آنکه نماز نافله جالسا همان نماز نافله است قائما
چنانچه نماز مفروضه است قائما مفروضه است در هر جا دو نماز نافله و نماز مفروضه
در صورت قیام سمع الله ثابت است پس در هر یک از اینها جالسا نیز چنین خواهد بود
بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مدعی بعموم حدیث مفضل و روی
در اصول کافی قال قلت لابی عبد الله ع جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله
فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده وجه استدلال ظاهر است نظر
باینکه حاصل معنی کلام اینست هرگاه کسی حمد خداوند عالم جل شانه کند نماز کننده در
عالم نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او باین نحو که میگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده
یعنی اجابت فرماید جناب اقدس باری عز شانه دعای هر کس را که حامد او بوده پس مقتضای
ثبوت سمع الله است در حق قاطبه مصلین خواه نشسته بوده باشد یا ایستاده پس
حکم باستحباب سمع الله در حق مصلی است که رکوع او بایما بوده باشد یا بعین خواه نماز
مضطجعا باشد یا مستلقیا یا ماشیا مثل نماز نافله مقتضای عموم حدیث مذکور
ثبوت سمع الله است در چنین مصلی با رحینا الخبر وجه این ظاهر است از معنی حدیث که مذکور
شد لکن ظاهر کلام اصحاب خلاف آنست نظر باینکه فرموده اند استحباب این وظیفه را بعد از رفع
راس از رکوع یا بعد از انتصاب و نحو اینها و معلوم است مصداق اینها در غیر حالت ایماء است
لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق معتاد بلکه مقصود نفی
ماعدا بوده باشد پس مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید همین قدر

نظر بسیاری دارند بس کفایت کنند در حکم باستحباب — در بیان معنی سمع الله
لمن حمده است بدانکه سمع اگرچه متعدی است کما فی قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة و قول
سمعت کلاما حسنا و نحوها لکن در اینمقام اینمعنی مراد نیست بلکه در اینمقام اراده
تضمین است تضمین عبارتست از اینکه اعتبار شود در لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله
میشود با لفظ اول معامله لفظ ثانی لهذا در اینمقام میگوئیم تضمین شده است
سمع معنی قبل از استجابت و هر یک از قبل و استجاب استعمال میشود باللام و لهذا گفته میشود
سمع الله لمن حمده قبول فرماید خدا وند عالم طاعات حامدین را باجابت فرماید خداوند
عالم جل شانه دعای حمد کنندگان را ظاهر اینست این محمول بر دعا است یعنی پروردگارا
اجابت کن دعای حامد را چنانچه مناسب در اینمقام همین است و احتمال مدح و ثنای
حامدین اگرچه قائم است یعنی خداوند عالم اجابت میفرماید دعای حامدین را اگر بطریق
اخبار بوده باشد من باب المدح لکن اراده اینمعنی بعد از رفع راس از رکوع مناسب نیست
چنانچه وجه آن ظاهر است بعلاوه حدیث مذکور ظاهر الدلاله بر اینکه ابتداء است مجیبه
اجابت مطالب حامدین از جمله خود مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع بر حمد لقوله و بحمده
در بیان رعایت جهر و اخفات در موظف در رکوع و بعد از رفع راس
از آن پس میگوئیم مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد پس اگر امام بوده باشد مستحب
در حق او نیز رعایت جهر باید در آنچه در رکوع میخواند از دعای قبل از ذکر و در نفس
ذکر و در آنچه بعد از رفع راس میخواند از سمعله و تحمید بعد از آن پس جهر در حق امام
در جمیع اینها راجح است چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری
بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بود اجهار در همه اینها
راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر اینست که باز جهر راجح باشد
در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن و اما در ذکر رکوع و دعای قبل از آن ظاهر

اینست

اینست که ~~بلند جهر راجح بلند در خصوص سمع الله لمن حمده~~ اخفات راجح بوده باشد
از جمله امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا و بر آل اطهار
السلام و است و هم چنین در حال سجود بدانکه شبهه در جواز صلوات بر آنجناب و
بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال نماز نیست خواه با وجود سبب بوده باشد مثل
اینکه اسم شریف ایشان را در لسان این شخص جاری شد یا استماع اسم شریف ایشان
نموده بلکه دور نیست در حال سماع نیز چنین بوده باشد و هم چنین است هرگاه
عطسه نمود یا عطسه عاطسی شنید و با وجود سبب نبوده باشد مجملا صلوات
بر آنجناب در جمیع احوال صلوات جایز است فرقی در این باب در اثنای نماز یا در خارج
نماز نیست پس رجحان ذاتی بر حال خود باقی است اشتغال بصلوة موجب رفع
آن نمیشود و اینمحل کلام در اینمقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی
از آداب رکوع و مستحبات آن اینست که در رکوع صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان
فرستاده شود و کیفیت آن مد و طریق ماثور است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد
دوم صلی الله علی محمد و آل محمد هر دو خوبست لکن در حدیث تصریح باشد که مبادا بلکه
بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه منصوص صلوات
بر آنجناب است در رکوع و سجود مقتضای اطلاق تا دبیر سنتا ست خواه قبل از
اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر گفته شود اشاره است معهود و معهود
در آن زمان بعد بوده باشد و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر قطعی الاراده است
اگرچه بر وجه خصوصیت معلوم نبوده باشد پس جزم در آنکه قصد ایشان در رکوع
و سجود است نه رجحان بعد از ذکر بدانکه مستند چنانچه مشتمل بر صلوات بر آنجناب است
در رکوع و سجود مشتمل بر صلوات در حال قیام هست پس حکم باستحباب صلوات در حال
قیام نیز بسیار است بدانکه ما بین اصحاب اینست که در برای راس از رکوع تکبیر ثابت نیست

وهم چنین رفع یدین در اینوقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر اینست که محل اتفاق بوده باشد اما رفع یدین در اینحالت پس عدم رجحان آن مشهور ما بین فقها و دعوی شهرت در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است لکن چنین نیست بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است برفع یدین در اینوقت و شیخ شهید موافقت با ایشان فرموده در جمله از کتب خود مثل ذکری و بیان و دروس و نقل فرموده اند این قول را از شیخ مذکور و والد صدوق و صاحب فاخر لکن مختار عدم رجحان است مستند آن محمول بر تقیه است و جزا آن مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم   در بیان امور مکروهه است در حال رکوع و آن چند چیز است ..   داخل کردن دستها است در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماند در این کلام اجمالی هست تفصیل آن مذکور است در مبحث لباس هر کس خواهد رجوع باین مقام نماید   از مکروهات تطبیق است و مراد از تطبیق گذاردن داخل کفین است بر کف دیگر و داخل کردن هر دو است در میان دو زانو در حال رکوع بعض از رؤسای عامه قائل بوجوب این شده اند و مرحوم شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ شهید در لمعه قائل بحرمت شده در کتاب ذکری و بیان و دروس قائل بکراهت شده حق در مسئله تفصیل است باین نحو که اگر این کیفیت را بعمل میآورد بقصد مشروعیت حرام و الا مکروه خواهد بود   بنا زخ است بازای مجنبین مراد باین تسریح ظهر است یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت او شبیه بزین اسب شود مراد اینست رکوع باین نحو نمودن مکروه است تدبیح است بدال و حای مهملتین و این مقابل تسریح است تسریح سر و گردن را بلند میکنند و تدبیح آنست که سر و گردن را بزیر میاندازد   تدبیخ است بخای معجمه و این مثل تدبیح است بجای مهمله نیز آنکه هست در جمله لغت مساویست و سر و گردن را

پائین میاندازد و در معجمه اگر چه سر و گردن را پائین نگاه دارد و لکن پشت بلند میکند انحناء است بانون و خای معجمه و انحنا بدو قسم میشود یکقسم شبیه بد عدم جواز آن نیست و موجب بطلان میشود و آن اینست که عقب پا را از زمین بلند میکنند و سینه پا را بر زمین و زانوها را پیش میآورد و استخوان زانو و استخوان ساق شبیه بقوس میشود و اینقسم نظر بانحنای واجب نماز باطل میشود این محل کلام در اینمقام نیست قسم ثانی آنست که زانو را پیش میآورد لکن بنا باین نحو بلکه انحنا واجب را بعمل میآورد و اینقسم محل کلام و محکوم بکراهتست   قرائت قرآنست یعنی مکروه هست قرائت قرآن در رکوع نظر بورود نهی از قرائت در آن در جمله اخبار از جمله حدیثی است مروی در معنی الاخبار باینمضمون که جناب رسول خدا صلعم فرموده نهی کرده از قرائت قرآن در رکوع و سجود و اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم در آن کن با مراد این باشد موظف در رکوع کلامیست که دال بر ثنا و عظمت الله جل شانه بوده باشد و اما سجود پس بسیار دعا کنید در آن نظر باینکه سزاوار نیست که دعا در سجود مستجاب شود بدانکه مناسب در اینمقام ختم مبحث است بذکر دو مطلب توضیح آنستکه ذکر واجب در رکوع و سجود معین است در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است توضیح مطلب اینست که سابق بیان نشد که مثلا در واجب اداء ذکر یکمرتبه است و تثلیث ذکر با تخمیس یا تسبیع مستحب است کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا ذکر واجب همان دفعه اولی است خواه قصد وجوب بکند یا نه یا آخر چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است پس هرگاه قصد وجوب در سیم نمود دو تای اول مستحب خواهد بود و واجب همان سیم است و هکذا پس اگر قصد وجوب در چهارم نمود در اینصورت واجب محفوف خواهد بود بذکر مستحب مساوی اگر عدد هفت منتهی شود هرگاه از او در ذکر دریابا و نرسد یا بخلاف

بنابراین ممکن است که واجب اول بوده باشد یا آخر یا متوسط بالمساوات او
بالاختلاف ظاهرا از کلام شیخ شهید در کتاب ذکری ثانی است پس تعیین وجوب
موکول باختیار مکلف است هر یک را که تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال فی
الدروس لا یوصف الطمأنینة الزائدة فیه او فی الاثناء منه بالوجوب الا فی صورة
تقدیم الذکر المستحب علی الاقرب انتهی ظاهر اینست مراد از جواز از این عبارت این
بوده باشد طمأنینه در رکوع واجبست بقدر ذکر واجب نه بیشتر مگر در صورتیکه
ذکر را در اول اثبان میکند نیت نماید که آن ذکر مستحب بوده باشد در اینصورة
اگرچه طمأنینه بمقدار ذکر واجب بعمل آمده است لکن چون ذکر واجب را تأخیر انداخته است
و مشخص است طمأنینه در ذکر واجب واجبست پس طمأنینه دیگر واجب بود پس
اینکلام مقتضی اینست که اتصاف احاد اذکار ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب یا
استحباب موکول بتعیین مکلف بوده باشد کسی را میرسد که بگوید بعد از تسلیم ما
ذکر حصر ممنوع است نظر باینکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر
واجب تأمل کند یا آنکه اثبان بدعای مقدم بر ذکر نموده باشد و حمل عبارت او
براینمعنی صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر نظر باینکه متعارف او ذکر در رکوع
و سجود دعای معهود نیست و در کلام شهید در ذکری و دروس شاهد بر اینمطلب
هست و قال فی الذکری الاقرب ان الواجب هو الاول لانه مخاطب به لانه حال الرکوع
ولا یفتقر الی قصد ذلک نعم لو نوی وجوب غیرها فالاقرب الجواز لعدم تعین التضیق
والطمأنینة للتسبیحات لا ریب فی استحبابها لان جواز ترکها یمنع وجوبها الا اذا قدم
المستحب فان الظاهر وجوب الطمأنینة تخییرا لانه لم یات بالواجب وکذا الکلام فی
طمأنینة السجود انتهی کلامه دفع مقام مدافعات اینست بجز بگرد در عنوان تقریر شد
کلام این بزرگوار در ذکری دال بر آن نیست بلکه مصرح در خلاف آنست نظر با آنچه

مصرح

مصرح فرموده که واجب همانست که در اول گفته میشود اگرچه قصد وجوب
در آن ننموده باشد و کلام دروس اگرچه دارد آنچه که در عنوان مذکور شد لکن
دور نیست که مقصود همانست که در ذکری فرموده اند محصل فرموده ایشان
آنست که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس اثبان در مرتبه
اولی امتثال را موجب حاصل میشود اگرچه قصد وجوب در آن ننموده باشد ولی
هرگاه قصد وجوب للمرتبه اول نماید باین نحو قبل از شروع بذکر قصد این نماید این
ذکر که در دفعه اولی اثبان مینمایم ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب آن ذکر یست
که در مرتبه سیم اثبان مینمایم در اینصورة همان میشود که قصد وجوب در آن
نموده است پس ذکر مستحب مقدم میشود و ذکر واجب مؤخر اشکال در این ظاهر است
بیان آن اینست بعد از آنکه فرض کردیم که واجب مرتبه اولی است محل بگو اگر کسی ذکر
بگوید قصد وجوب و استحباب هیچیک نکرده باشد واجب محسوب شود چگونه
میتواند مکلف این مؤخر داشته باشد یا آنکه بتعیین شارع این مقدم است
مجملا معنی آنکه واجب مرتبه اولی است آنست که شارع واجب ساخته است ذکر
واجب در رکوع و سجود را اول مرتبه اثبان نماید و مع ذلک تأخیر آن منافی
با ایجاب شارع است پس باید جایز نباشد پس فرض وجوب مرتبه اولی
با تجویز تأخیر غیر معقولست بلی هرگاه قائل بوجوب مرتبه اولی نشویم یعنی
بگوئیم مرا واجبست واجب در مرتبه اول اثبان نمائیم بلکه چنین گوئیم که
مرا واجبست ذکر رکوع را یکمرتبه اثبان نمائیم و علاوه واجب دو مرتبه اثبات
آن مستحب است در اینصورة معقولست که کسی گوید مخیریم ما بین تقدیم واجب
و تأخیر و توسط و اما اعتراف باینکه واجب مرتبه اولی است پس این غیر معقولست
نظر بآنچه بیان شد معنی آنکه واجب مرتبه اولی است اینست که بر مکلف واجبست که

اثبات بواجب دو مرتبه اولی بوده باشد پس تاخیر جایز نخواهد بود پس عملش در اینمقام اینست که بیان اینمطلب شده باشد که ایا مکلف مخیر است در صورت تعدد ذکر هریک را که خواهد واجب قرار دهد و بعبارة اخری مخیر است مابین تقدیم مستحب و تاخیر واجب و عکس آن با آنکه چنین نیست بلکه واجبست اول اتیان بواجب بوده باشد بعد از آن اگر خواهد اتیان بمستحب نماید و اگر خواهد ترک نماید و غایة الامر ممکن است که استناد کرده شود بان در اثبات اول حدیث معتبر هشام سالم است قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن التسبیح فی الرکوع والسجود فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم و فی السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة والسنة ثلث والفضل فی سبع و صحیحة علی بن یقطین عن ابی الحسن الاول ع قال سئلته عن الرکوع والسجود کم یجزی فیه من التسبیح فقال ثلثة وتجزیک واحدة اذا امکنت جبهتک من الارض لکن انصاف اینست دلالت این دو حدیث بر این مطلب تمام نیست اما اول پس ظاهر است نظر باینکه ظاهر اینست که مراد از ثلثه که در اول فرموده اند سه تسبیح صغری است که عبارت از سبحان الله سبحان الله سبحان الله بوده باشد دلیل بر اینکلام روایت است که سوال از اینجز مجزی است از تسبیح بوده پس مراد از جواب اینست اقل تسبیحی مجزی در رکوع و سجود است سه تسبیح صغری است و مراد از واحده که بعد فرموده اند مجزی است تسبیحه واحده کبری است چه اگر مراد واحده صغری میبود مناسب نبود اول جواب فرموده باشند پس عدد بعد بفرمایند یکی از این سخنان بخبر و حیران ظاهر است علاوه صحیحه زراره شاهد است قوی بر اینمطلب و آن صحیحه اینست که زراره اخبار نموده که من عرض کردم خدمت سید الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که چه قدر دارد که مجزی است در رکوع و سجود

حضرت

حضرت در جواب فرمودند سه تسبیح و تسبیحه واحده تامه مجزی است پس تقییدینا ام قرینه است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر تام است و هم چنین قرینه است بر اینکه مراد از واحده در صحیحه علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث مسناق شده از برای افاده اینمطلب که مکلف مخیر است در رکوع و سجود مابین سه تسبیحه صغری و تسبیحه واحده کبری هر یک که اتیان نماید امتثال حاصل است پس دلالت در این نیست که در صورتیکه اختیار سه تسبیحه کبری نمود ایضا مخیر است مابین اینکه تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب و اینمطلب ظاهر است و از انچه مذکور شد در اینمقام جواب از استناد بحدیث اول نیز ظاهر شد نظر باینکه حدیث مسناق شده در مقام تنبیه بر اینکه یک تسبیح واجبست و سه موثر مستحب است و فضیلت در هفت موثر و اما اینکه مکلف مخیر است در تقدیم و تاخیر و توسیط واجب مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه میتوان از این حدیث استنباط کرد که اول ذکری میکند انواجب میشود علاوه انکه چنین قائلی در مسئله ندیده ایم که بگوید که مکلف مخیر است در این باب هر یک که قصد وجوب مینماید آن متصف میشود بوصف وجوب و التخییر را مرحوم شیخ شهید قائل شده مشخص شد که دخلی باینمعنی ندارد علاوه آنکه والسنتی مقتضی فرموده السنته که قصد وجوب شود در اول دائما و موید اینست هرگاه مکلف بقصد اتیان سه ذکر شروع کرد مشغول شد که بعد یکمرتبه را باید قصد اتیان نمود لکن قصد وجوب و استحباب هیچیک ننمود ظاهر اینست اکتفا بهمین دفعه میتواند نمود بر او لازم نیست اتیان بدو دفعه دیگر نماید و اگر واجب معین نمیبود لازم بود که اکتفا نتواند نمود مثل اینکه کسی منظورش بود که اتیان به تکبیرات افتتاح نموده باشد بهمین قصد اتیان به یک تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیرة الاحرام است ننمود بعد رای او منحصر شد از اتیان به تکبیرات افتتاحیه مشخص است که اکتفا بان تکبیرها که گفته است میتواند نمود مکان تکبیرة الاحرام نظر باینکه

تعیین او نیست مکلف بود اگر مأمور به چنین بود میبایست مثل این بوده باشد
و حال آنکه چنین نیست لیکن آنچه از اخبار مذکور رسید مشخص شد که واجب در رکوع
و سجود همانست که اول است خواه وجوب در آن بکند یا نه که اهم از جمیع مطالب
و مادلیست در این مقام آنست که در رکوع و سجود که عبارت از اول حالات مکلف است
در نماز ملتفت این شود که این دو لفظ برای کیست و چیست دور نیست که حکمت در
وضع تکبیر در حین اراده رکوع و سجود این بوده باشد که موجب آن که عظمت حضرت معبود
عظیم متعال کرده در قلب عاید نظر با خبر در سابق دانسته شد که معنی تکبیر آنست که عظمت
ذات اقدس و جلالت معبود مطلق و قدس اجل از آنست که وصف واصفی احاطه بساحت
مجد بدان تواند نمود لیکن از گفتن الله اکبر منبه که عظمت چنین معبودی میشود و آن
ذلت ظاهری را که انحناء اعضاء و جوارح است موجب است بیند از خوف و رعب الهی
ملک عظمت بر قلب خود که داند خشوع قلبرا ببیند که عظمت معبود که زینت قلب
خاضعین و راحت نفس محبین و لذت مذاق مشتاقین است سرمایه افتخار خود
گرداند منبه گوئی شود که حکمت در این انحناء اظهار مذلت عبد خسیس دراست
خدمت مولای جلیل منفند دیگر از خشیت از انبیاء مرسلین و اوصیای کاملین
و ملائکه مقربین در ارتعاش بوده اند و اوست عالم بجمیع خطورات قلبیه هر دو چنانکه
هو الذی یعلم ضمیر الصامتین در دقایق موجودات هر چیز بجا هر کس خلید خواه صحیح
بوده باشد یا باطل حسن بوده باشد از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا آخرت
مکشوف معبود جلیلی است که مخفی نیست بهتر اظهار ذلت للخشوع و خضوع در خدمت
او و احتراز کن از اینکه داخل در رکوع یا سجود شوی بجز اظهار مذلت و خشوع در
خدمت معبود دیگر غایب نمیشود از ساحت علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و حال
آنکه قلب تو مطلقا توجه و التفات بمعبود جلیل متعال نداشته باشد چنین خصلتی نمودی

بالله

بالله تعالی منه موجب طرد از ساحت حضور مقدس و بعد از کبریای جلال اقدس است
و اغفلنا و احسانا و ناه عبادیکه اساس اساس قرب و اعظم وسایل وصل و کرامت است
موجب طرد از درگاه واهب کریم غفار گردد ای برادر عزیز من تلک احوال محبین و
مشتاقین عبادت معبود مطلق را ملاحظه نما است در نماز بتر قلوب ما غافلان و
مستولی بر انواع حجابات غفلت و عصیان در انحناء ما نوادر است صنفی از اصناف ملائکه
مقربین مخلوق و ساکنند در آسمان هفتم از وقتیکه خلق شده اند در سجود میباشند
از خوف و خشیت الهی و در سجود خواهند بود تا روز قیامت اعضا و جوارح الهیه
از دهشت و عظمت الله جل شانه در اضطراب و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای
که از خوف و خشیت خلاق عالم بهشان از آنها منفصل میشود بقدر جناب قادر
مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین مقرون باینحالت سعادت
قرین میباشند تا روز قیامت در آن وقت به وحشت سر از تعبا داده اند از سجود که اشرف
انحاء عبادات است بر میدارند و در مقام اظهار تقصیر و اعتذار بلسان ندامت و انکسار
معروض عرض ساحت عظمت ذو الجلال جلت قدرته میرسانند باینکلام حقیقت انتظام
که ما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت مآب مفخر موجودات و باعث خلقت ارضین
و سموات علیه و علی آله الاف التحیة والصلوة حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن این است
که هر بنده در اوان اشتغال بنماز هر گاه قلب و التفات بغیر معبود متعال نماید خطاب
از جانب سعادت مآب خداوند متعال باو میرسد که ای بنده من بجانب که ملتفت شده
و که را طلب میکنی آیا بهتر و بزرگوارتر غیر مرا اراده نموده و محافظت کنند مسوای مرا طلب
مینمائی وجود کنند و بخشند غیر مرا میخواهی منم اکرم الاکرمین و اجود الاجودین و افضل
المعطین الا جزای عمل بخواهی جزائی بتو خواهم داد که احدی قدر و مقدار او را نتواند احصا
نمود اقبال الی سوی من کن و قلب خود را متوجه بجانب من ساز و من اقبال بجانب تو کرده ام

و ملائکه من هم المتعالی بجانب تو متوجه شده اند پس هرگاه این بنده ذلیل حقیر و نادم از عمل
قبیح خود شد و فکر خود را از ملاحظه ای خداوند عالم جل شانه صرف نمود و توجه و اقبال بعظمت
حضرت ذو الجلال نمود و هو العلی الاطلاق عفو میفرماید از تقصیر و بی مبالاتی و بی اعتنائی
سابق و پس هرگاه ثانیا باز قلبا و التفات بغیر نمود باز همین مقال و حمت افزا از
جانب حضرت ذو الجلال بجانبا و القا میشود و هم چنین تا و شیر چهارم اگر قلب او ملتفت
غیر خداوند عالم شد از تو فتح جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده و قاطبه ملائکه
مقربین از او اعراض مینمایند و خطاب میرسد از جانب خلاق عالم عظم شانه با بغضون
که ما و اکذا ذریم تو را با غیر که قلب خود را متوجه او نموده نعوذ بالله من مذلة الطرد من
ساحة حضوره بجملا تعظیم بلحاظ مختلف میشود تعظیم بلسان مثل اینکه اظهار ثنا
و مدح و ذکر کمال و صفات او مینمایند چنانچه گاه هست بحرکت دست و عمل تعظیم میشود
و گاه هست بحرکت سر و کردن میشود و گاه هست بخمیده شدن میشود و این نیز مختلف
میشود باختلاف انواع انحناء هر چه انحناء زیاد است تعظیم در آن بیشتر است
و این دلالت کمال درسابق است و گاه هست بخاک مذلت افتادنست و این افضل و اکمل است
از همه است بنا بر جامع همه این انواع است و چونکه اکمل انواع تعظیم و ادل حالات نکوم بخاک
افتادنست و مذلت در این از همه زیادتر است لهذا مناسب در آن وصف معبود است
باکمل صفات قرار شده در ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و در رکوع چون تعظیم
و مذلت باین حد نیست ذکر شد در آن بدل اعلی العظیم فرموده بگویند سبحان ربی العظیم
و بحمده ظاهرا این حکمت در اعتبار العظیم در رکوع و اعتبار الاعلی در سجود بجهت اختلاف
این نیز است سجود که ادل حالاتست مناسب در آن اخذ اکمل و ادل بر تعظیم است و
رکوع نظر بانکه مذلت در آن نسبت بسجود کمتر است حاجت در آن بمثل این مبالغه نیست
مناسب بنده مطیع آنست باین دقایق برخورده تامل و تدبر این نموده اطاعت کند شد فتح

بابیست

بابیست در حق ارباب ذکاء و بصیرت تامل در آن منظر تامل عبرت موجب فتح ابواب است
در وصول مراتب سعادت و در آن اختلاف ملتمس لکن ادل احوال که حالت بخاک افتادنست
خصوصا با البدن اشرف اعضای انسان که جبهه بوده بخاک در حالت رب الارباب سرمایه همین
افتخار و سعادتست و تاج سر اعتبار و لحت والله از جمیع ملاذ و کرامات است ملایم
اینمقام نظمی بخاطر رسید مناسب دانست که ایراد نماید   لذت اگر بایدت طاعت معبود کن
عزت اگر بایدت دلت معبود کن   گر تو طلب میکنی عزت هر دو سرا   در ره سجده گاه دلت معبود کن
اعاننا الله بفضله للوصول الیه و عادنا الله بکرمه عن الحرمان عنه بحق محمد و آله الطاهرین
علیه و علیهم الاف التحیة من رب العالمین انه الرؤف الرحیم بعباده الطائعین والحمد لله رب العالمین
از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در لغت استعمال شده در معانی
متعدده ذکر انها در اینمقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبارتست از وضع جبهه است
در حالت اختیار یا وضع چیزیست که قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتیکه متمکن از وضع
جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزیکه قائم مقام زمین بوده باشد بدانکه سجود از
متداول ما بین فقها چهار قسم است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و
سجود در ضمن نماز و تحقیق هر یک از اینها اقسام باعانة الله الملک العلام بیان خواهد شد
قبل از خوض در بیان اقسام میگوئیم اگرچه ظاهر الحصر مذکور شده در کتب فقهیه است
حصر اقسام سجود است در اقسام مذکوره لکن ممکنست که گفته شود بعدم صحت حصر نظر
باینکه سجود من حیث انه سجود مطلوب و محبوب است مناسب اینست داخل اشاره شود
بجمله از اخبار داله بر رجحان سجود بعنوان اطلاق اگرچه خارج از اقسام مذکوره بوده باشد
بعد از آن شروع شود بمقصود پس میگوئیم از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین
نقل شده مضمون آن اینست شخصی عرض کرد خدمت جناب رسول خدا که مرا تعلیم
کن عملیکه محبوب خداوند عالم شوم بسبب آن با عمل و محشور گرداند مرا با شما در جوار

فرمودند هرگاه میخواهی محشور کند ترا خداوند عالم با من لیس طول بده سجود را
بجهة خلاق عالم جل شانه و از جمله حدیثی است در کتاب علل مرویست حاصل مضمون آن
اینست که جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق عم فرمودند با
بصیر بن تو باید تطویل در سجود بلد بسبب تطویل در سجود از عادات او این است و
از جمله حدیثی است که باز مروی در کتاب علل حاصل مضمون آن اینست راوی عرض
کرد خدمت جناب امام جعفر صادق عم وجه تسمیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلم
بخلیل چه چیز است حضرت در جواب فرمودند بجهة کثرت سجود آنحضرت بود بر زمین
و باین سبب مسمی شد بخلیل و از جمله حدیثی است که در کتاب مجالس صدوق
مذکور است محصل مضمون آن اینست کسی خدمت جناب رسول خدا صلعم عرض کرد
گناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت در جواب فرمودند
بسیار سجود بکن که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه باد میریزد برگ درختان را
و از جمله حدیثی است مروی در کافی و سرور انقیاء جناب حضرت امام رضا علیه
الاف التحیة والثنا که فرموده اقرب احوال بنده بدرگاه جناب احدیت در حالتی است
که بنده در سجده بوده باشد و اظهر از این احادیث در افاده مرام حدیث معتبر کالصحیح است
مروی در ثواب الاعمال از جناب کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق عم او بدران حود عم از جناب رسول خدا صلعم که فرمود من سجد سجدة حط
عنه بها خطیئة و رفع بها درجة یعنی کسیکه سجده از او صادر شود این موجب حط خطا
و رفع درجات او میشود میگوئیم مستفاد از این اخبار و غیرها آنست که سجده
من حیث انه سجود مطلوب و مستحسن است اگرچه مندرج در تحت هیچیک از اقسام
مذکوره نباشد مثل اینکه سجده میکند بجهة محض خضوع و خشوع در درگاه احدیت
یا آنکه حاجتی دارد سجده میرود تا در سجود مسئلت آنحاجت نماید که لیشرع و اجابت

مشروعیت

مشروعیت شود مجرد مشروعیت سجده اگرچه در ضمن نماز نبوده باشد بلکه اقسام
ثلثه باقیه نیز نبوده باشد در نظر حقیر محل تشکیک نیست اگرچه مرحوم شهید
در کتاب بیان تاملی در آن فرموده اند کلامیکه هست در رکوع است آیا مشروعیت
رکوع در غیر حالت نماز ثابت هست یا نه مرحوم علامه در نهایة الاحکام حکم بمشروعیت
آن فرموده با اشکال قال و یجوز التقرب لله بسجدة ابتداء من غیر سبب و کذا بالرکوع
علی اشکال و حکم فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان بعدم مشروعیت آن قال اما
الرکوع المجرد فلم یرد الشرع به فلو نذر السجود المجرد لزم و لو نذر الرکوع المجرد لم یلزم
لکن مروی فی روضة الکافی عن حفص بن غیاث قال رایت ابا عبدالله عم بتخلل
بساتین الکوفة فانتهی الی نخلة فتوضا عندها ثم رکع و سجد فاحصیت فی رکوعه
خمسمائة تسبیحة ثم استند الی النخلة فدعا بدعوات ثم قال یا حفص انها والله النخلة
التی قالت لمریم علیها السلم و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا
بنابراین میگوئیم اگر مراد مرحوم شهید اینست که رکوع مجرد از نماز دلیلی بر مشروعیت
آن نداریم حدیث مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد اینست که رکوع مجرد اگرچه
مجرد از سجود بوده باشد امر چنانست که فرموده اند بعد از آنکه اینمطالب منقح شد
میگوئیم تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چهار مقام در تحقیق سجود است
که در ضمن نماز است تحقیق حال در اینمطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث
در وجوب سجده است در نماز بدانکه واجبست در هر رکعتی از نمازهای واجبه
دو سجده بوجوب شرعی اگرچه شرطیت این ثابت است در جمیع صلوات مندوبه بوده
باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بودن مختص بصلوات مفروضه است
بلکه بعلاوه وجوب دو سجده در هر رکعتی از رکعات صلوات مفروضه از اجزای رکنیه نماز
هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و همچنین زیادتی

هر دو فرق در این باب نیست مابین آنکه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار
رکعتی و در چهار رکعتی مابین آنکه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور
مابین اصحاب و مختار ما بین اوایل است قول ثانی تفصیل است مابین نسیان سجدتین
در رکعتین اخیرتین از صلوات رباعیه و غیرها در اول موجب بطلان نماز نمیشود
بخلاف ثانی حاصل اینقول راجع باینست که نسیان در سجدتین در صلوات ثنائیه
و نماز سه رکعتی و دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی اگرچه موجب بطلان هست لکن
در اخیرتین از نماز چهار رکعتی چنین نیست بلکه هرگاه در رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی
دو سجده را فراموش کرده متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه در اینوقت
اسقاط رکوع مینماید میرود بسجود اتیان بدو سجده مینماید این رکعت را رکعت ثالث
قرار میدهد بعد از آن اتیان برکعت رابعه مینماید نماز صحیح حاجت باعاده نیست
اینقول را مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم ابن حمزه با ایشان
در اینقول موافقت فرموده قول سیم مثل قول ثانی است بدون تفصیل بین
صلوات یعنی نسیان سجدتین موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه نماز دو
رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه رکعتین اولیین از چهار
رکعتی بوده باشد یا اخیرتین و مرحوم شیخ طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل
فرموده است از بعض اصحاب مختار ما بین اقوال مذکوره قول اول است قول ثانی
و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث که قطعی البطلان است پس نسیان سجدتین در
رکعت واحده در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود
مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و این محل اشکال نیست و اما نسیان سجده
واحده باین نحو که سجده واحده را فراموش نمود و متذکر نشد مگر بعد از دخول
در رکوع رکعت دیگر پس در آن نیز اختلاف کرده اند چهار قول اول آنست که این موجب

بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیرهما دوم مقابل اینست
یعنی موجب بطلان نماز است مطلقا نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار
رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین فرقی مابین سجده واحده و سجدتین
نبوده باشد و اینقول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی سیم تفصیل است
مابین اخلال بآن در رکعتین اولیین و غیره در اول محکوم ببطلان است دون ثانی و
اینقول را مرحوم شیخ طوسی قدس الله تع روحه در کتاب خلاف نسبت داده ببعض اصحاب
و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب چهارم اقوال قولی است که مرحوم علامه
در مختلف حکایت فرموده از شیخ بزرگوار علی بن بابویه حاصل آن اینست اگر سجده را
در رکعت اولی فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول رکوع رکعت ثانیه پس
قضا میکند سجده منسیه را در رکعت ثالثه و هرگاه سجده را در رکعت ثانیه فراموش
کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه قضا میکند آنرا در رکعت رابعه
و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع
رکعت رابعه قضا میکند آنرا بعد از تسلیم مختار ما بین اقوال مذکوره قول اول است
و اینقول مشهور ما بین فقها است و در کتاب غنیه و ذکری دعوی اجماع بر این
شده پس نماز صحیح است لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است و
اشکالیکه در اینمقام هست اینست دو سجده در هر رکعت با هم رکنی است و رکن
نماز آنست که اخلال بآن موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و
اخلال بجزء موجب اخلال بکل است پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است
پس میباید حکم شود ببطلان مگر است جواب از این اشکال باین نحو که نصوص معتبره
داله بر صحت نماز در صورت اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال برکنی
که موجب بطلان نماز است در سجده آنست که اخلال بآن در ضمن هر دو سجده شده باشد

توضیح مطلب مقتضی اینستکه گفته شود اخلال بکل ید و طریق متصور میشود یک قسم
اخلالی است در ضمن اخلال بجزء محقق میشود قسم دیگر اخلالی است در ضمن اخلال
بکل محقق میشود جمع مابین کلمات فقها که در آن است که اخلال بان موجب بطلان نماز است
اگرچه سهوا بوده باشد با حکم مشهور و معروف باینکه نسیان سجده واحده موجب بطلان
نمیشود در نهایت است بر تقدیر این حکم و اما در ملحق شدن با خلال بکل در ضمن اخلال بکل
بوده باشد اشکال مندفع است   در بیان امور واجبه در حال سجود است و
آن شش چیز است اول گذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا این هفت عضو عبارت است
از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی رجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو
و دو انگشت بزرگ دو پا بدانکه مناسب در این مقام اینست که نقل کلام شود در دو مطلب
اول در بیان اعضای سبعه مذکوره است پس میگوئیم اما جبهه پس عبارت است از مقدار
که احاطه کرده است بر آن از فوق رستنگاه موی سر و از دو طرف یمین و یسار دو جبین
و در تحت منتهی از حاجبین و موضع خالی از موی حاجبین پس جبهه بعینه پیشانی
عبارت است از مقداری است که محدود است بحدود اربعه مذکوره و اما کف دست پس متبادر
و معروف کف دست عبارت از منتهای الیه انگشتان است تا قریب بزند و این معنی در اعتقادم
ظاهر میشود از بسیاری از فقها مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و محقق
ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع الانوار بیان شده و باین معنی راجع میشود کلام جماعة
که تفسیر راحت را بکف نموده اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس و امثالهم
از لغویان و سابقا نیز نقل شده است نظر باینکه راحت عبارت است از تحت اصابع است
تا قریب بزند مجملا مستفاد از کف در عرف همین معنی است که مذکور شد اگرچه کلمات
فقها در مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف در تیمم عبارت است از زند تا سر انگشتان
و اما رکبه پس عبارت است از محل اجتماع اواخر استخوان ران و اوایل استخوان ساق یا دانه ایست

پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است   بدانکه بعد از اطباق فقهای
شیعه قدس الله ارواحهم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین در تطابق
کلمات ایشان در اول یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی رکبتین کلمات ایشان مختلف شده است
در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع اما در ثانی و ثالث پس عبارات اصحاب
در اینها بسیار مختلف جاری شده بسیاری از فقها تعبیر نموده اند بمفصل کفین نزد
زندین و فرق بین ظواهر کلمات ایشان ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار
وضع کفین آنستکه امتثال حاصل نشود مگر بوضع راحت کف بر زمین در حال
سجود و مقتضای اکتفا بوضع یدین اعم از اینست نظر باینکه بوضع اصابع یدین صادق است
وضع یدین بخلاف وضع کفین مجملا هر وضع کفین صادق است بر آن وضع یدین بخلاف
وضع یدین و اما نسبت مابین وضع کفین و مفصلین عند الزند پس باحتمال تباین
خواهد بود باحتمال دیگر عموم و خصوص پس اگر مراد نفس مفصل بوده باشد تباین
خواهد بود و اگر مراد نزدیکی که در آخر کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب
زند پس عموم و خصوص مطلق خواهد بود و مراد بزند محل اجتماع استخوان ذراع و
استخوان کف است بسیار بعید است مراد این دو عبارت که از نفس مفصل بوده باشد
دور نیست که مراد آخر کف که قریب بزند بوده باشد و اطلاق مفصل بر آن مجاز بوده
باشد بعد از آنکه مقتضای عبارات مختلف شد میگوئیم مختار در مسئله لزوم
وضع مصدق کف است و اما اقتصار بعضی در این مقام بر آنچه مذکور شده که مراد از کف در
اینمقام شامل اصابع نیز هست کلام مستندی ندارد بر آن بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود
خلاف آن چنانچه ظاهر میشود از مطالع الانوار اما سادس و سابع پس اختلاف
کلمات فقها در این بسیار نیز است بسیاری از فقها تعبیر نموده اند با بهامی الرجلین
یعنی دو انگشت بزرگ دو پا و در کتاب مبسوط و غنیه و اشاره و بعضی از موجز و تنقیح

مذکوره

تعبیر شده است باصابع رجلین و در کتاب خلاف تعبیر فرموده اند بقدمین و
اختلاف عبارات مستلزم اختلاف مقتضیات آنها است و مقتضای اکتفا بوضع قدمین
آنست که بهر نحو صادق باشد که قدمین را بر زمین گذارده کفایت نماید اگر چه
هیچیک از ابهامین بر زمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین
آنست که لازم بوده باشد وضع جمیع اصابع پس هرگاه اخلال ببعضی از آنها بشود باید
اکتفا نتوان نمود و مقتضای اعتبار اطراف اصابع رجلین اینکه معتبر وضع اطراف اصابع است
نه وضع اصابع بهر نحو که بوده باشد ظاهر اینست که این اختلاف مسامحه در تعبیر بوده
باشد مراد از همه یکچیز بوده باشد علی ای حال لازم وضع ابهامین است یعنی وضع
دو انگشت بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر اینست که بگذاردن دو انگشت
امتثال حاصل بشود خواه سر این دو انگشت بوده باشد یا ظهر آن یا بطون آن بهر یک
از سه نحو که بوده باشد اجزاء و مخالفی در اینمقام ظاهر اینست نبوده باشد مگر صاحب میتوان نمود هیچ
موجز که حکم فرموده است بتعیین ظهر ابهامین و وضع راس ابهامین و بطون
آنها را تجویز نکرده است و این ضعیف است بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم
باحوطیت وضع راس ابهامین است مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد اینکه
استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد بلکه استیعاب ممکن نیست مگر اینکه مراد
استیعاب ظهر ابهامین یا بطون آن بوده باشد بلکه ظاهر اینست افضلیت استیعاب در وضع
در اینمقام از غیر استیعاب ثابت نیست بلکه ظاهر از صحیحه حماد افضلیت غیر استیعاب است
نظر باینکه مصرح به در آن نیست که جناب حضرت امام جعفر صادق ع در مقام تعلیم
انامل ابهامین را گذارده بودند بر زمین در حال سجود انامل جمع انمله است انمله سر
انگشت است و کلام حماد در اثبات بصیغه جمع مسامحه است بجهة مصرح به کلمات اصحاب
کفایت مسمی است در اینمقام بلکه ظاهر از جماعت از فقها در اینمقام دعوی اتفاق است در این

باب

باب محصل کلام در اینمقام آنست که ابهامین در اینمقام متعین است اجزاء بوضع
راس ابهامین و بطون آن و ظهور آن همه میتوان نمود و عدول از ابهامین با امکان بوضع
غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده باشد جایز نیست کلامیکه هست در صورت
تعذر از وضع ابهامین است که آنها یا وضع سایر انگشتان دو پا لازم هست در
صورت تعذر از وضع هر دو باعتبار انتفای ابهامین یا باعتبار عروض مرضی که
مانع از وضع ابهامین بوده باشد بر زمین یا نه و همچنین در صورت تعذر از وضع
احد ابهامین و تمکن از وضع دیگری آیا بدل غیر مقدور وضع سایر انگشتان از آن
پا لازم هست یا نه مصرح به در کلمات جماعتی از اصحاب وجوب است و این خالی از قوت نیست
بجهة جواز اکتفا بمسمی در ابهامین محل تامل نیست صحیحه زراره که فرموده و ابسطهما
علی الارض بسطا محمول بر استحباب است و همچنین است در کفایت مسمی در رکبتین اگر
چه این مطلب در رکبتین چندان ثمری ندارد نظر باینکه فرض مسمی و غیره در آن خالی از تکلف
نیست بجهة اکتفا بمسمی در اعضای شش مذکوره محل تامل نیست بلکه از جمله ازینها ران
ظاهر میشود انتفای خلاف در مسئله بلی کلامیکه هست در جبهه است نظر باینکه
اختلاف کرده اند فقها در این چند قول اول مثل اعضای شش مذکوره است پس
اکتفا بمسمی میشود در جبهه نیز بمسمی و این قول مشهور ما بین اصحاب است دوم عدم
جواز اجزاء است بکمتر از درهم یعنی لازم است بقدر درهم از جبهه را فضا عدا بگذارد
محل سجود اجزاء باقل از این مقدار جایز نیست و این قول مختار شیخ صدوق است در فقیه
و شیخ شهید است در کتاب ذکری و دروس سیم مثل ثانی است لکن در صورت
عذر مثل اینکه علتی در جبهه او بوده باشد در هر گاه بقدر درهم از جبهه را برساند این صورت هم
بر زمین کفایت میکند پس در صورت انتفای عذر اجزاء باین نمیتوان نمود و این قول ابن
ادریس است در کتاب سرایر چهارم تخییر است ما بین مقدار درهم و راس انمله یعنی سر

انگشت و اینظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در بیان و شاید این قول ظاهر شود
از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نظر باینکه ذکر نفرموده اند از اخبار مسئله مگر حدیثی
که مشتمل است بر تخییر ما بین قدر درهم و راس انمله حنا رد مسئله قول اولست و
سایر اقوال ضعیف است مستند انها محمول بر فضیلت است بدانکه واجبست وضع
اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف بجهت آنها بوده باشد و
بعبارة اخری واجبست در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بر مساجد
چنانچه مقتضای طبیعت اینست چیزی ثقیلی که واقع شود بر محلی حامل ثقل آن
جمیع اجزای آن محل میشود پس هرگاه سبب معاونت نفس ثقل را یکطرف بیندازد
مجزی نخواهد بود لکن تسویه ما بین مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد
نسبت ببعض اعضا زیادتر شود نسبت به دیگری باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه
راجح است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی دوم از شش چیزیکه واجبست در حال
سجود بعمل آوردن مراعات آن شود آنست که وضع جبهه نماید بچیزیکه سجده بر آن صحیح
بوده باشد و تحقیق ما یصح السجود علیه بتفصیل تمام در فصل هشتم از فصولیکه
در بیان مقدمات نماز منعقد کرده شد کسیکه خواهد مطلع بحقیقت حال شود باید
رجوع نماید بآن مبحث و مراد در اینمقام آنست که واجبست در حال سجود پیشانی را
بگذارد بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد مخفی نماند آنچه در سابق مذکور شد
معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه بنا بر مختار و مشهور ما بین اقوال
آنچه لازم هست وضع جزئی از اجزای پیشانی است بر آن مجملا مشخص شد چهار
قول در مسئله قدر لازم بود صاحب هر قول همانست که قائل بان شده است مخفی
نماند تخصیص وجوب بجبهه بجهت انتفای آنست نسبت باعضای سته باقیه پس رعایت
ما یصح السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و اینمحل وفاق است

کلامیکه

کلامیکه هست در استحباب آنست نسبت بکفین استحباب آن مسلم است پس مستحب اینست
که وضع یدین نماید بما یصح السجود علیه و اما نسبت برکبتین و ابهامی الرجلین پس مقتضای
کلام مرحوم شیخ در مبسوط و ابن ادریس در سرائر و شیخ شهید در دروس استحباب
آنست حاصل کلام ابن ادریس آنست بلکه نیست در مستور بودن اعضای سجود غیر از جبهه
و در مفتوح آنها بر چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد و اگر چه مکشوف بودن آنها
در وضع آنها بر ما یصح السجود علیه راجح نیست و اینظاهر میشود از اکثر اصحاب بلکه کشف رکبتین
علاوه عدم ملایمت بمجاری آداب مکروه است که کشف شود منافی با احتیاط است نظر
باختلاف ما بین فقها در تحدید عورت ابن براج قائل شده بر اینکه عورت مرد که واجبست
ستر آن در نماز عبارتست از ناف تا زانو و نقل کرده اند از ابی الصلاح که تحدید عورت
فرموده اند از ناف تا نصف ساق و کلام ابن مرحوم در کافی اگر چه مطابق با حکایت نیست لکن
کفایت مینماید در حکم برجحان ستر رکبتین و موجبیت کشف آن قال فی الکافی
عورة الرجل من سرته الی رکبته و لا یکون ستر ذلک عن الصلوة الا لساتر من السرة الی
نصف الساق لیصح سترها فی حال الرکوع و اینکلام صریح است در اینکه تحدید عورت
در نزد این بزرگوار همان تحدیدیست که منسوب بابن براج است لکن حکم بلزوم
ستر فرموده تا نصف ساق من باب المقدمة و علی ای حال کلام این دو بزرگوار کفایت
میکند در حکم بر جوحیت کشف رکبتین مطلقا یا در خصوص حال سجود بلی حدیثیکه
ثقة الاسلام در کتاب دعای اصول کافی روایت فرموده حاصل مضمون آن اینست که هرگاه
نازل شود بلیه شدیده بر تو باید برهنه نماید دو زانوی خود را و دو ذراع خود را و
بچسباند آنها را بزمین و هم چنین سینه خود را بچسباند بزمین و بطلبد حاجت خود را
از درگاه قاضی الحاجات مسلم نماید در حال سجود و این حدیث الحمد دلالت دارد بر رجحان کشف
رکبتین در حال سجود لکن ظاهر سیاق آن در غیر سجود نماز است و آن محل کلام در اینمقام نیست

رب یسر ولا تعسر انک علی کل شئ قدیر

واما النکسشان یا اگرچه کلام محقق در معتبر و علامه در نهایة الاحکام و منتهی و
تذکره و تحریر بعدم رجحان کشف و وضع انها است بر ما یصح السجود علیه لکن حکم
برجحان دور نیست نظر بعموم التعلیل فی قوله ع ضعوا الیدین حیث تضعوا الوجه
فانهما یسجدان کما یسجد الوجه و عموم فتوی مبسوط و سرایر و دروس با ینبغی
مکشوف بودن انها پس را و وضع انها بر زمین اولی بوده باشد از غیر آن بدانکه
مناسب در اینمقام بیان تحقق حال سجود بر محمول است پس میگوئیم محمول در صورتیکه مالا
یصح السجود علیه بوده باشد حکم آن محتاج به بیان نیست که سجده بر آن در حالت اختیار
جایز نیست کلامیکه هست در محمولیست که ما یصح السجود علیه بوده باشد میگوئیم این
بدو طریق متصور میشود یک قسم آنست که آن محمول منفصل و جدا هست از جبهه بنحویکه
در حال سجود جبهه را بر آن میگذارد اینقسم صحیح و بی عیب است دور نیست که محل خلاف
نبوده باشد اگرچه جماعتی از عبارت خلاف استنباط خلاف نموده اند لکن چنین نیست
چنانچه حقیر در مطالع الانوار بیان نموده ایم و قسم ثانی محمولیست که ملاصق بجبهه
بوده یعنی محمولیست که بجبهه چسبیده است مثل اینکه مهر را داخل مینماید مابین جبهه و
کلاه عرقچین که در حال قیام وغیره ملاصق بوده باشد به پیشانی عرقچین که حالت سجود از حیثیت
موضوع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده اینقسم ظاهر اینست که در حال اختیار جایز
نبوده باشد سیم از امور مسنونه واجبه در سجود آنست که مساوی بوده باشد محل
جبهه با محل وقوف یا بلندتر بوده باشد بقدر لبنه و بس و این متحقق میشود بمنحنی
شدن مصلی تا باین حد پس انحناء واجبست من باب المقدمه و مشهور در تعبیر در
اینمقام بنحویست که حاصل آن اینست چهارم از جمله واجبات سجود منحنی شدن است از
برای سجود تا اینکه مساوی بشود موضع جبهه او با موقف او و تحقیق مقام مقتضی اینست
که گفته شود انحنای بعلاوه مرکوز متصور میشود بچند نحو اول آنست که منحنی میشود

بقصد

بقصد سجود و بس دوم آنست که منحنی میشود از برای غیر سجود مثل اینکه منحنی
شد بقصد کشتن عقرب یا بجهت برداشتن چیزی از زمین سیم آنستکه منحنی میشود
بقصد هر دو هم بقصد سجود و هم بقصد اخذ چیزی چهارم آنستکه خارج از اقسام ثلثه
مذکوره باشد مثل اینکه افتاد بر روی زمین تشکیکی در صحت در قسم اول نیست
واما قسم ثانی پس مقتضای کلام مرحوم محقق در شرایع و علامه در نهایة الاحکام
و تذکره و التحریر و کلام شیخ شهید در ذکری و دروس و صاحب موجز و غیر اینها
عدم اجزاء است بلکه مصرح بر در جمله از انها بطلان نماز است بسبب آن مختار در نزد
حقیر خلافا لنست تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که سجود
عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود بالذات از امر متوجه بسجود همان وضع
جبهه است بر ارض و انحناء مطلوبست من باب المقدمه یعنی بجهت توصل بوضع جبهه بر ارض
پس هرگاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود و سجده را بعمل آورد در اینوقت انحنا
بعمل آورده است هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات را و اما هرگاه اینشخص منحنی شد
لکن نه بقصد سجود بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین در اینصورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل
نیاورده است لکن مع ذلک ممکنست که گفته شود بر اینشخص لازم نیست که برخیزد ثانیا
منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از انکه نشست بقصد دیگر انحناء باقی نماند بر صفت
مطلوبیه پس فرق مابین مقامین آنست در صورتیکه منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب
بالتبع و هم مطلوب بالذات هر دو را بعمل آورده و اما هرگاه منحنی شد لکن نه بقصد سجود
در اینصورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است لکن بعمل آورده است چیزی را که مسقط
مطلوب بالتبع است پس لازم نیست برخیزد و ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه
انحناء مطلوب بوده بجهة توصل بسجود نه بالذات پس هرگاه انحنا را که بعمل آورد نه بقصد
سجود همانقدر از وصف مطلوبیه در انحنا خارج شد پس عود باید بجهت تلافی لازم نیست

و فرقی نیست در این باب مابین اینکه منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه افتاد
در اینوقت نیز میگوئیم لازم نیست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد سجود از آن راه
که مذکور شد ملی هرگاه فرض کنیم افتاد بحدیکه جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا
قصد سجود نداشت درینصورت باین وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتوانند
نمود بلکه لازم است رفع راس نموده بحدیکه بعد از آن صادق باشد که وضع جبهه غیر
سجود نموده فرق اینست نظر باینکه سجود بلکه مطلوب بالذات عبارتست از وضع جبهه
بر ارض و امتثال حاصل نمیشود از امر متوجه بسجود مگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد سجود
بخلاف انحناء از قیام که مطلوبیت بجهة توصل بسجود است و این بخلاف رکوع است نظر
باینکه در سابق بیان شد که رکوع در شریعت عبارتست از انحناء مخصوص پس هرگاه منحنی
شد نه بقصد رکوع اجزاء بآن نمیتواند نمود نظر باینکه مطلوبیت آن ذاتی است نه توصلی
پس هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهت رکوع بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین
درینصورت اجزاء بآن نمیتواند نمود نظر باینکه مطلوبیت بلکه لازم است برخیزد
شود بعد از آن بقصد رکوع منحنی شود و توهم نشود که این موجب زیادتی رکن
میشود پس مبطل نماز خواهد بود نظر باینکه اگر چه در اول بعمل آورده بقصد رکوع شرعی
نبوده و زیادتی انحنای مطلق موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنابر آنچه در سجود
مذکور شد در صورتیکه انحناء بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهت غیر سجود بوده
باشد یا نه بجهت سجود و نه بجهت غیر سجود بوده باشد مثل اینکه افتاد مطلقا در هر دو
صورت جایز است بما فات که هست سجود رفته باشد الا مهمل نماید کلامیکه
در اینمقام هست اینست که آیا جایز است بایستد بعد از آن بقصد سجود منحنی
شود ظاهر اینست که جایز بوده باشد پس امتثال در حق چنین شخصی بدو طریق
ممکن خواهد بود و این نیز خلاف مذهب مسئله است که بنا بر مختار اجزاء بهما در حالت

میتوان

میتوان نمود و عود بقیام واجب نخواهد بود بنا بر قول اول بلکه مصرح به
در جمله از عبارات مثل تذکره و نهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگر چه عود بقیام
نماید اگر چه در نیست که مراد در صورت اجزاء نبوده باشد و ممکن است که حکم شود
بعدم جواز اجزاء مطلقا خواه منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا نه بقصد سجود
و نه غیر سجود بوده باشد نه باعتبار مدخلیت انحناء در ماهیت سجود بلکه باعتبار
انصراف بسجود بطریق متعارف و آن سجودی است که بعد از قیام منحنی شده باشد
بقصد آن پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول امتثال مجملا دلیلیکه
دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بهر نحو که بوده باشد محصل امتثال است نداریم بلکه
اطلاقات نیست و اطلاق منصرف میشود بفرد شایع کامل بنحو معهود متعارف
و آن سجودیست که مذکور شد و این خیالی است متین و کلمات فقها رحمهم الله
تعالی اند اجماع که واجبست منحنی شود بقصد سجود و در نیست که اشاره بوده باشد
بهمین مطلب و ظاهر اینست مراد مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام در حکم
ببطلان باعتبار لزوم تغییر در هیئة مطلوبه همین معنی بوده باشد قال فی
التذکرة یجب ان لا یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا للسجود لم یجز به و الا وجب
بطلان الصلوة لوجود ما ینافیها و لانه یوجب تغییر الهیئة الصلوة و فی نهایة
الاحکام و لا یجوز بهویه غیر السجود فلو سقط لا له لم یجز به و الا وجب البطلان لانه
تغییر لهیئة الصلوة و این قول قوی است لکن بطلان در صورت اجزاء بآن و
عدم عود بقیام بجهة انحناء بجهة سجود است و اما هرگاه عود نماید بقیام
بعد از آن منحنی شود بجهة سجود نماز صحیح و بی عیب خواهد بود لکن این در صورتی نیست
که منحنی شده بقصد غیر سجود یا بقصدی در انحناء نداشته باشد و اما هرگاه
منحنی شده باشد بقصد سجود و غیر سجود در نیست که اجزاء بآن نتواند نمود بلکه

عود بقیام در این صورت مشکل است و احتیاط در اعاده نماز بعد از تمام نماز
حالت است بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوئیم لازم است که مخفی نشود
بقصد سجود عدم بکه محل سجود او مساوی با محل وقوف و بوده باشد یا محل
سجود ارفع بوده باشد از محل وقوف بمقدار لبنه یا کمتر دوم عدم صحت نماز است
در صورت ارفعیت محل جبهه از محل وقوف مصلی زیاده از این مقدار
محل وفاق مابین فقها است و اما اول یعنی صحت نماز در صورت ارتفاع محل
جبهه بمقدار لبنه پس آن مشهور و معروف مابین فقها است بلکه خلافی در این
ظاهر نیست مگر انچه ظاهر میشود از کلام محکی از ابن الجنید که اعتبار نموده مساوات را
در حالت اختیار و تجویز نموده ارتفاع بمقدار چهار انگشت مضمومه را در حالت
اضطرار لکن مشهور در ضعف و شذوذ این نیست بعلاوه آنکه تحدید در
حالت ضرورت باین مقدار بمعنی است بحملا معتبر در صحت نماز در حالت اختیار اینست
که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد با کثر از مقدار لبنه و این متحقق میشود
در ضمن چهار صورت اول آنکه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه
ثانی آنکه ارفع بوده باشد از آن بکمتر از قدر لبنه ثالث آنکه محل جبهه با محل
قدم مساوی بوده باشد رابع آنکه محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم
ظاهر اینست که جواز در هر یک از اقسام اربعه ثابت نیست بلکه بی اشکال است کلام
در اینمقام هست اینست که آیا بودن انخفاض مثلا بود در ارتفاع است پس اخفضیت
محل سجود از محل قدم جایز است بقدر لبنه کمتر و زیادتر یا خیر تحدید در انخفاض
نیست ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اولست نظر باینکه مرحوم شیخ شهید نفر قدس
مابین ارتفاع و انخفاض نگذاشته و منع نموده در اکثر از مقدار لبنه در هر دو مقام
و جماعتی از اجله بعد از مرحوم موافقت با ایشان نموده اند بدانکه مناسب اینست

که تنبیه

که تنبیه شود در اینمقام بر اینکه چنانچه مساوات افضل از ارتفاع است افضل
از انخفاض نیز هست یا خیر بلکه مساوات مساوی با انخفاض است در فضیلت
دکان مسئله محل خلاف مابین فقها است ظاهرا و لست پس مساوات افضل است
مطلقا اگرچه بالاضافه با انخفاض بوده باشد لکن ظاهر اینست که انخفاض افضل از
ارتفاع بوده باشد اگرچه مرجوح بوده باشد بالاضافه بمساوات قال شیخنا الشهید
فی البیان فی بیان المستحبات هذا القطر و مساوات مسجده لموقفه او نقصه بما لا یزید عن
لبنة انتهی و هو یحتمل مساوات الانخفاض للمساوات او مرجوحیته عنه لکن مع رجحانه عن
الارتفاع فتامل حتی یتضح لک الحال بدانکه مناسب اینست که در اینمقام تنبیه شود
بر چند مطلب اول آنکه بیان نشود مقدار لبنه که مناط در جواز است و جود
عدم است پس میگوئیم که مذکور شد در تعیین محل جبهه از محل قدمین بمقدار لبنه جایز است
و علاوه بر این جایز نیست پس لا محاله میباید مقدار لبنه شیء معینی بوده باشد یا
ارتفاع از مقدار که تجاوز نمود حکم شود بعدم جواز و در صورت عدم تجاوز حکم
شود بجواز چه اگر قدر معین در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط
تواند شد لازم میاید مقدار ارتفاعی در سجودی نسبت بشخصی جایز بوده باشد و
در سجود دیگر نسبت بهمان شخص جایز نبوده باشد و هکذا ای بین البطلان است
و چونکه تحدیدی در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام ندیدیم و ظاهر
اینست که نبوده باشد پس میگوئیم مناط در این لبنه معهوده در زمان صدور
اخبار خواهد بود اطلاق لبنه در بعضی صدر بیان میشود و اینکلام جماعتی از اعاظم
تحدید شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه بنا بر این هرگاه محل جبهه ارفع
بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه جایز خواهد بود و اگر
زیادتر بوده باشد جایز نخواهد بود و از این راه هست که مرحوم شهید ثانی در شرح

لمعه متعرض نشده که لبنه نشده است بلکه مناط در جواز وعدم مقدار اربع اصابع
مضموم منفرد افراد فرموده است انتفکرا با حکم مذکور که عبارتست از عدم جواز
ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است بمحل جبهه پس
از بقیه مواضع اعضای باقیه از موقف علاوه بر این مقدار جایز خواهد بود باختصاص
بجبهه ثابت نیست بلکه نسبت بسایر اعضا نیز چنین است در این خلافست لبنه قول
عدم اختصاص بجبهه است پس چنانچه این حکم معتبر در محل جبهه است معتبر در
محال سایر اعضا نیز هست پس محل کفین نیز مثلا جایز نیست ارفع از محل وقوف باکثر
از لبنه بوده باشد و این قول را شیخ شهید در دروس اختیار فرموده و شهید ثانی
در شرح الفیه با ایشان موافقت فرموده و قول مثل ثانی است در غیر صورت
انخفاض اعالی و این قول مرحوم علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی
اینست که ذکر عبارت آن مرحوم شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس
میگوئیم قال فی نهایة الاحکام یجب تساوی الاعالی والاسافل او انخفاض الاعالی
مراد از این عبارت اینست که اعضای سجده که واجبست در حال سجود مکلف انها را
بگذارد بر زمین مثلا بعضی از آنها اعالی است مثل جبهه و یدین و بعضی اسافل
مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این عبارت اینست که مواضع اعضای اعالی مساوی
بوده باشد با مواضع اعضای اسافل یا آنکه مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع
اسافل پس اختلاف در مواضع اعالی و اسافل در صورت انخفاض اعالی مضر نیست
واما در غیر حالت انخفاض مضر است پس معتبر مساوات محال هم است در غیر حالت
انخفاض اعالی وعدم اعتبار مساوات مطلقا در حالت انخفاض و مراد از مساوات
چنانچه از کلام آن مرحوم ظاهر میشود اعم است از مساوات و اختلاف بقدر لبنه پس مراد
اینست که جایز نیست محال اعضای عالیه از جمله محال کفین ارفع بوده باشد از محل قدمین

باکثر

باکثر از مقدار لبنه و هم چنین محل رکبتین ثالث اقوال اعتبار این معنی است
در محل جبهه نسبت بموقف وعدم اعتبار اینست در محال اعضای دیگر و این ظاهر
میشود از اکثر فقها نظر باینکه تصریح باعتبار این فرموده اند در جبهه نسبت بموقف
و متعرض غیر جبهه نشده اند و اینکه دلیل بر عدم اعتبار این نسبت بسایر اعضا و الا
مناسب بود تنبیه بر این فرموده باشند چنانچه تنبیه فرموده اند در جبهه مختار قول
ثالث است ولکن احتیاط در رعایت اولست در بیان اینست که حکم مذکور
که عبارتست از عدم جواز ارتفاع محل جبهه بوده باشد از موقف باکثر از مقدار
لبنه آیا مختص است بعلو قائم مثل بلندی که در دیوار یا وضع خشب و نحوها بوده یا شامل
یا ثابت است در محال منحدره مثل اینکه در زمینی پست و بلندی مثل پشته محل وقوف
پست است و جبهه را واقع میسازد در موضع مرتفع یا واقع محل سجده جبهه ارفع
از محل وقوف میباشد باکثر از مقدار لبنه مستفاد از کلام بسیاری تعمیم است
و این مصرح به است در کلام ابن الجنید و ذکری و موجز و روض الجنان و مقاصد
العلیة و مسالک و مدارک و این مختار است لکن با این تفصیل اگر موضع قدم اخفض
بوده باشد از محل وقوف ظاهر اینست اقتضیه مسجد از موقف در ارض منحدره
مضر نبوده اگر چه علاوه از قدر لبنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در امور
ظاهر است اینست هرگاه جبهه واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع
آن علاوه از قدر لبنه بوده باشد در این صورت اگر متمکن از کشیدن جبهه بموضع
مساوات یا مرتفعی که بقدر لبنه فقط بوده باشد بنا میشود رفع جبهه متعین است
واما هرگاه متمکن از کشیدن جبهه بوده بمحل جواز اختلاف کرده اند در این فقها پس
قول تعین جر جبهه است بموضع جواز وعدم جواز رفع آنست و این قول شیخ
طاهر است در استبصار و محقق در معتبر و صاحب مدارک است در مدارک

یقین رفع و عدم جواز جر است و این قول مرحوم علامه است در تذکره و شیخ
شهید است در کتاب ذکری و بیان و دروس تخییر میان جر و رفع است
پس مکلف در اینجا مخیر است ما بین آنکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بمحل معتدل
یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در منتهی و نهایة الاحکام و تحریر
و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان مختار قول
ثالث است لکن با اولویت جر از رفع بدانکه مناسب در این مقام اینست که بیان شود
که آیا مساوات محل جبهه یا موقف یا ارتفاع آن بمقدار لبنه را مدخلیت در تحقق ماهیت
سجده هست بنا بر این هرگاه جبهه را گذارد بر محلی که ارتفاع آن علاوه بر مقدار
لبنه بوده باشد سجده متحقق نشده خواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه بوضع جبهه
اگر چه بر موضعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق خواهد بود
لکن اجزاء بآن در نماز نمیتوان نمود کلمات فقها در این مختلف است صریح تذکره
و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد و روض الجنان اولست و صریح شیخ
الطائفه در استبصار ثانی است و این قول اقوی است ظاهر اینست بوضع جبهه
اگر چه بر موضعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق هست
و مساوات محل جبهه با موقف مثلا این واجبی از واجبات سجود است و لهذا ظاهر
اینست در سجود شکر و سجده تلاوت اجتزاء بآن سجده میتوان نمود و شبهه در بطلان
سجده در نماز در صورت رفع راس پس باید نماز باطل باشد مدفوع است بآنکه
زیادتی سجده که موجب بطلان نماز میشود سجده ایست که مستجمع شرایط صحت
بوده باشد و در اینجا اگر چه سجده متحقق شده است لکن سجده که مستجمع شرایط صحت
بوده باشد نیست و سجده که مستجمع شرایط صحت هست آنست که محل جبهه مساوی
با موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکالی نیست که در اینجا

هست

هست اینست هرگاه مساوات محل جبهه یا ارفعیت آن بمقدار لبنه را مدخلیت
در ماهیت سجده نباشد و ماهیت سجده با ارتفاع اکثر از این قدر متحقق میشود
و زیادتی سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه مساوی با موقف
باشد یا ارفع از آن بمقدار لبنه پس مبنا نیست حکم شهید بجواز سجده تلاوت بشرط
آنکه محل جبهه ارفع بوده باشد از موقف باکثر از مقدار لبنه و حال آنکه احدی از علما
تکلم باین کلام ننموده بلکه حکم بعنوان اطلاق فرموده اند بعدم جواز سجده تلاوت
در اثنای نماز و هم چنین ببطلان نماز بآن سجده پس از اینجا ظاهر میشود حکم مساوات
محل جبهه یا ارتفاع بمقدار مذکور را مدخلیتی در تحقق ماهیت سجده هست بر فرض
عدم تسلیم این و قول باینکه ماهیت سجده متحقق میشود اگر چه ارتفاع محل جبهه
علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید بگوئیم تخلل سجده در اثنای نماز موجب
بطلان نماز میشود مطلقا و ممکنست که جواب گفته شود از این اشکال باینکه
سجده که موجب بطلان نماز هست آنست که محل جبهه مساوی با موقف یا
ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه و سجود دیگر چنین نیست موجب بطلان نیست
مگر در صورتیکه دلیلی قائم باشد بر بطلان و در سجود تلاوت چنین است
نظر باجماع و تظافر نصوص بر اینکه سجده تلاوت موجب بطلان نماز هست
مطلقا و در غیر آن دلیلی بر بطلان علی وجه الاطلاق معلوم نیست
آنست بیان شد هرگاه جبهه واقع شود بمحلی که ارتفاع آن از موقف علاوه از
از مقدار لبنه بوده باشد لازم است رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلیکه معتدل بوده
باشد و اما هرگاه واقع شود بر موضعی که ارتفاع آن بقدر لبنه یا کمتر بوده باشد
تشکیکی نیست که اجزاء بآن میتوان نمود چنانچه بیان شد و رفع راس در این صورت

بقصد وضع جبهه بر موضع مساوی یا موقف جایز نیست بلکه موجب بطلان
نماز میشود لکن مستحب اینست که جبهه را بکشد تا برساند بمحلیکه مساوی یا موقف
بوده باشد و این حکم مقطوع به در کلمات بسیاری از اصحاب و منصوص است در اخبار
ائمه انام علیهم آلاف التحیة و السلام مخفی نماند که جر جبهه بجهت تحصیل مساوات مقصود
میشود بدو طریق اول آنست که جر جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض نمیشود
بلکه جبهه پیوسته مماس با ارض هست تا منتهی بمحلیکه مساوی یا موقف بوده
باشد این در صورتیست که جبهه واقع شده باشد در ارض مخدوده الثانی
که جر جبهه بجهت تحصیل مساوات مستلزم انفصال جبهه هست از زمین مثل اینکه
جبهه واقع شود بر سنگ بلندی که بلندی او زیاده از لبنه فادون بوده باشد در
این صورت جر جبهه مستلزم این هست که جبهه منفصل از ارض شود تأملی در دو حال
جر در قسم اول نیست کلامیکه هست در قسم ثانی است نظر با استلزام جر در آن
انفصال جبهه را از ارض باین سبب توهم تعدد سجود است نظر باینکه در سابق
بیان شد که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض لکن ظاهر اینست که حکم که
عبارت از استحباب جر در هر دو ثابت بوده باشد بنابر این انفصال بلکه محذور هست
انفصالیست که در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد نه انفصالیست که در ضمن
خفض بوده باشد بجهت تحصیل مساوات و لفظ جر اگر چه ظهوری دارد در قسم اول
لکن فرض وقوع جبهه بر حجر در ارض دلیل اراده تعمیم است کما لا یخفی علی المتامل
در بیان اینست هرگاه جبهه واقع شود بر مکانیکه مساوی یا موقف
بوده باشد یا ارتفاع از آن بوده باشد بمقدار لبنه فادون لکن در هر دو حالت جبهه
واقع شده باشد بر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد و علم بحقیقت حال شده

باشد

باشد قبل از فراغ از ذکر واجب بدانکه در این صورت عدم جواز الثقا بما یخالف
محل تشکیک نیست کلامیکه هست اینست آیا لازم است بر این شخص در این حالت جبهه را
بکشد تا رساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع جبهه نماید بعد از آن بگذارد در
ما یصح السجود علیه یا آنکه مخیر است مابین هر یک از این دو او که مذکور شد این محل
خلاف مابین فقها است سه قول ثالث ظاهر میشود از وجوه علامه در نهایة
الاحکام چنانچه ثانی نیز ظاهر از اوست در تذکره و اول مختار شیخ شهید است
در کتاب بیان و دروس و ذکری محقق ثانی و شهید ثانی است در جامع المقاصد
و روض الجنان و صاحب مدارک است در مدارک و این مختار است لکن با این مخیر
که مخیر است مابین جر جبهه تا رساند بما یصح السجود علیه یا رساندن ما یصح السجود علیه را
بجبهه بلکه دور نیست ما یصح السجود علیه را بجبهه بعضی جهات اعتبار اولی و اجد
بوده باشد از بعضی منافیات وارده مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود
که عالم شده بود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هرگاه عالم شود بآن بعد
از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع راس از سجود بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت
سجود صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه علم بحقیقت حال بعد از رفع راس
بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بآن در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان
بذکر مستحب در حق او اینست که جبهه را بکشاند تا برساند تا برساند بما یصح السجود
علیه یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه بتحقیق آن مباحث در مبحث ما یصح السجود
علیه شده است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقت
حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت ظاهر اینست آنچه را که اتیان
نموده محکوم بصحت است لازم است اتمام آن نماید بعد از رساندن ما یصح السجود علیه را
بجبهه یا بعکس لکن این در صورتیست که طول نداشته باشد رساندن ما یصح السجود علیه را

بجبهه یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود واما هرگاه طولی داشته
باشد که موجب اختلال بنظم نماز شود استیناف نماز بعد از اتصال ما یصح
السجود علیه را بجبهه یا اتصال جبهه را بآن لازم است واین در صورتی است
که متمکن از ادامهٔ موالات بوده باشد واما هرگاه متمکن از هیچیک نبوده
باشد مگر بارتکاب فعل منافی در اینصورت اگر این در وسعت وقت بوده
باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز
نماید واگر در ضیق وقت بوده باشد باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما
یصح السجود علیه موجب انقضای وقت نماز شود در اینصورت ظاهر این است
که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در مباحث ما یصح
السجود علیه بیان شد مخفی نماند اینها در حق کسی بود که عالم بحقیقت
حال بود لکن باعتقاد اینکه محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بآن نموده
بعبارة اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضع در اثنای نماز فساد اعتقاد او منکشف
شد واما هرگاه عالم بموضع بود لکن جاهل بحکم بود چنین مبتلا است که اگر
فرش است مثلا لکن مبتلا است که سجده بر فرش جایز نیست و در اثنای سجده عالم
بحکم شد پس اگر این در غیر سجدهٔ اولی بوده باشد نماز باطل و استیناف لازم است
واما هرگاه در سجدهٔ اولی بوده باشد پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده
باشد ظاهر اینست که باز نماز او باطل بوده باشد و دور نیست که چنین بوده
باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که باز نماز
او باطل بوده باشد و دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه قبل از فراغ ذکر
واجب بوده باشد واما هرگاه در سجدهٔ اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر
واجب در آنوقت عالم بحکم شد در اینصورت هرگاه اتصال ما یصح السجود علیه نمود

بجبهه

بجبهه یا اتصال جبهه نمود بآن بعد از آن ایشان بذکر نمود دور نیست که حکم شود
بصحت نماز خصوصا در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد واینشخص تقصیر
در تعلم نکرده باشد والله العالم بحقایق احکامه

در بیان حکم عجز از انحنا

بدانکه هرگاه کسی متمکن از انحناء نبوده باشد بحدیکه محل جبهه مساوی یا موقف
یا ارفع از آن بوده باشد بعد از آن پس یا متمکن از انحناء هست فی الجمله یا متمکن
نیست مطلقا و در صورت تمکن از انحناء یا متمکن هست از وضع جبهه بما یصح السجود
علیه یا نه و در صورتیکه متمکن از انحناء مطلقا نیست یا متمکن هست از ایماء بسر یا نه
و در صورت عدم تمکن از ایماء بسر یا متمکن هست از ایماء بچشم یا نه پس در اینمقام چند
احتمال است اول اینست که مکلف متمکن از انحناء بقدر معهود نیست لکن متمکن
از انحناء فی الجمله هست و همچنین متمکن از وضع جبهه هست بچیزیکه سجده بر آن صحیح
است بعد از انحناء مقدور یا بلند کردن جبهه را بر موضع بلندی که سجده بر آن صحیح
بوده باشد یا بمعونت بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بآن حد که بعد از انحنای مقدور
وضع جبهه نماید بآن در اینصورت انحناء بقدر مقدور لازم و همچنین وضع جبهه
بعد از انحنای مقدور در اینصورت عدول از انحنای مقدور بایماء بسر یا بعین
جایز نیست قسم ثانی مثل اول است مگر اینکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود
علیه نیست نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر
اینست در اینصورت منحنی شدن بقدر مقدور لازم نباشد بلکه جایز است اجتزاء
نماید بایماء براس مخفی نماند در قسم اول که متمکن از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود
علیه بطریقیکه مذکور شد ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل
یدین و ابهامین مثلا و از جمله اشکالیکه در اینمقام هست اینست که هرگاه وضع جبهه
بما یصح السجود علیه موقوف بوده باشد براینکه خود اینشخص مسابدا از آنرا بلند نماید جبهه

بماند بگذارد و این مستلزم این هست که وضع ید بر ارض نتواند نمود در اینصورت
ترجیح با کدام است رفع ید از وضع نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود
یا رفع از وضع جبهه نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود تا وضع ید متحقق
شود ظاهر اول است و اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد ایا لازم است وضع اعضای باقیه بر ارض و دور نیست که ایماء
واجب بوده باشد پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع یدین و رکبتین
بر ارض و بعد از جلوس ایماء براس نماید بجای سجود و در حال ایماء وضع یدین و
ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آنست که متمکن از انحناء مطلقا نیست
لکن متمکن از ایمای براس هست قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایمای
براس نیست بلکه متمکن از ایمای بعین هست حکم در این دو قسم آنست که در اول
ایمای براس بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی ایمای بعین لازم است و حکایت
وضع اعضای باقیه بنحویست که مذکور شد لکن ممکنست اشکالی در حکم بوجوب آن
شود بنا بر آن اینست در هیچیک از نصوص مشتمله بر ایماء ذکری بلکه ایمائی بوضع
اعضای باقیه نشده است حتی احادیثیکه مشتمل بر ایماء در صلوة ایستاده است
مثل صلوة عراة از خلو قاطبه نصوص از این مطلب و هم چنین خلو کلمات اصحاب
قدس الله تعالی ارواحهم از آن ظاهر میشود عدم اعتبار آن نزد در این اقسام مذکوره
و نزد در سایر این اقسام که سجود در آن بعنوان ایماء است لیس پایچیم و عموم المیسور
لا یسقط بالمعسور تامل این نیست که مؤسس این حکم مخالفت میتواند شد بلکه
انتقال فرض بایماء براس یا بعین بدل سجود در صورت عدم تمکن از آن چنانچه در
سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و تحقیق حال در ایماء بدل هر دو در مباحث
قیام مفصلا مذکور شد کسیکه خواهد رجوع بآنجا نماید   از امور مستثنی

مذکوره

طمأنینه است در سجود بمقدار ذکر واجب تنقیح مرام در اینمقام مقتضی نقل کلام است
در چند مبحث   در تفسیر طمأنینه است بدانکه کلام در تفسیر طمأنینه اگرچه در
مباحث رکوع مذکور شد لکن مناسب در اینمقام عود باین مرام است بجهت تنبیه
بعض فواید پس میگوئیم سه احتمال در تفسیر طمأنینه قائم است   اول آنستکه بگوئیم
طمأنینه در حالتیکه از احوال مثل سجود عبارتست از وقوف و کون انسان در
سجود بحدیکه هر عضوی از اعضای او مستقر و ساکن شود و اینظاهر میشود از بسیاری
از اعاظم فقها قال فی المعتبر معنی الطمأنینة السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و
ان قل پس معنی وجوب طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب آنست که جمیع اعضای مکلف
در اوان اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد و هم چنین است حال در
طمأنینه در تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و غیر اینها   ثانی آنست مراد از طمأنینه در سجود
بمقدار ذکر واجب آنست که مکلف باقی باشد بحالت سجودی از وقتیکه مشغول بذکر
شده است تا فراغ از ذکر اگرچه اعضا و جوارح مستقر و ساکن نبوده باشد و این معنی
ظاهر میشود از جمله عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام حیث قال
یجب الطمأنینة بقدر الذکر فی کل واحد منهما و ایقاع الذکر مطمئنا فلو شرع فیه قبل
وصول الجبهة علی الارض او رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثل عبارت فی التذکرة
و زاد فی آخره عند علمائنا اجمع   ثالث آنستکه مراد از طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب
آنست که مکلف از حین اخذ شروع بذکر واجب تا فراغ از آن مستقر و ساکن باشد یعنی در عرف
بگویند که این شخص در اینمدت ساکن و مستقر است متحصل است مطلقا یعنی موقوف
بسکون کل اعضا مثل اصابع یدین بلکه کل یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین
منافی با تحقق طمأنینه باین معنی نیست اول از تفاسیر مذکوره اخص مطلق است چنانچه

ثالث اعم از همه است نظر باینکه با اضطراب بدن مکلف باشد این معنی صادق است کما لا یخفی
و تفسیر ثالث اعم از اول است و احوط است ثانی ظاهر اینست که مراد از طمأنینه واجبه در
احوال صلوة خواه حالت تکبیرة الاحرام یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس
از رکوع و حال السجود و بعد از رفع راس از سجود همین معنی است یعنی تفسیر ثالث
پس استقرار و سکون جمیع اعضا و جوارح است معتبر در تحقق طمأنینه نیست
و واجب نخواهد بود همین قدر که صادق است که مکلف ساکن است عرفا در آن حالت
کفایت میکند ظاهر اینست که مراد فقها اعلی الله مقامهم از طمأنینه در احوال صلوة
همین معنی است و مسامحه در تعبیر واقع شده است تحقیق حال در این مقام مسطور
در مطالع الانوار است   در بیان اینکه وجوب طمأنینه یعنی کم مثل
محل تامل نیست از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل وفاق است کلامیکه در
این مقام است اینست که آیا طمأنینه از واجبات رکنیه است در این مقام و همچنین در مباحث
رکوع یا از واجبات غیر رکنیه است این محل خلاف ما بین فقها است ثمره خلاف ظاهر است
نظر باینکه هرگاه از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگرچه ساهیا بوده باشد موجب
بطلان نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه بوده باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان
نماز نیست مشهور ما بین فقها ثانی است و شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب
خلاف تصریح فرموده برکنیت آن بلکه بر این دعوی اجماع فرموده و این قول ظاهر
میشود از کلامیکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری از ابن الجنید نقل فرموده
مختار قول مشهور است دور نیست مراد مرحوم شیخ از رکن در این مقام رکن
بمعنی مشهور نبوده باشد مؤید این السنت که در همان کتاب اطلاق رکن فرموده
بصلوات در تشهد و مع ذلک تصریح فرموده باینکه اخلال بآن ساهیا موجب

بطلان نماز نیست قال فی الخلاف الصلوة علی النبی صلعم ناسیا فقضی ذلک بعد التسلیم
و سجد سجدتی السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة دلیلنا اجماع الفرقة
ظاهر اینست که اطلاق رکنی که بر طمأنینه نموده آن نیز از این قبیل بوده باشد مؤید
این مطلب چند چیز است اول ادعای اجماع در این مسئله فرموده با اینکه این قول شاذ
و ضعیف است   السنت در مقابل این قول ابی حنیفه را ذکر فرموده که حکم
حکم کرده است بعدم وجوب آن و عبارت آن مرحوم اینست الطمأنینة فی الرکوع رکن
من ارکان الصلوة و به قال الشافعی و قال ابو حنیفة انها غیر واجبة و لا یجب عنده
ان ینحنی بقدر ما یضع یدیه علی رکبتیه دلیلنا اجماع الفرقة   السنت که آن مرحوم
در همان کتاب اطلاق رکن فرموده بصلوات در تشهدین و بر رفع راس از سجود
و همچنین بر رفع راس از رکوع و طمأنینه در آن قال الطمأنینة فی السجود رکن و رفع الراس
من السجود رکن و قال ایضا رفع الراس من الرکوع و الطمأنینة فیه واجب و رکن معلوم است
اراده معنی معروف از رکن در جمیع اینها بسیار بعید است و بر فرض تسلیم اینکه
مراد معنی معروف بوده باشد میگوئیم صحیح نیست و دلیل بر این مطلب صحیحه زراره است
که فرموده لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود نظر
باینکه مراد از حدیث مقتضی اعاده است بسبب اخلال عمدا و سهوا در امور خمسه مذکوره
پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود در تحت مستثنی منه از جمله محل کلام است پس
مدلول حدیث اینست که طمأنینه از جمله چیزی نیست که اخلال بآن اگرچه سهوا بوده
باشد موجب اعاده شود و هو المطلوب   السنت که سابق بیان شد طمأنینه
که واجبست طمأنینه بقدر ذکر واجب است یعنی از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن
و این محل اشکال نیست کلامیکه در این مقام السنت که آیا طمأنینه بقدر ذکر مستحب هم

لازم است بانکه معلوم است وجوب شرعی که نخواهد بود کلام در وجوب شرطی است
یعنی با عدم طمأنینه صحیح نیست و این دو احتمال دارد اول آنست طمأنینه در ضمن
ذکر مستحب شرط صحت نماز است پس هرگاه اخلال بطمأنینه در ذکر مستحب شود لازم
میاید نماز محکوم ببطلان شود نظر بانتفای شرط صحت این احتمال صحیح نیست نظر
بانتفای دلیل بر شرطیت علاوه کلمات اصحاب ظاهرا ناطق بر بطلان این احتمال است
نظر باینکه تقیید فرموده اند وجوب طمأنینه را بقدر ذکر واجب پس هرگاه اشتراط
صحت نماز بطمأنینه در ذکر مستحب در سجود و رکوع ثابت میبود میبایست تنبیه
بر این نیز نمایند مثل سایر شروطیکه موقوف علیه صحت است از قبیل طهارت و ستر
عورت و نحو اینها ظاهر اینست که این محل تامل نبوده باشد کلامیکه هست اینست
که طمأنینه در ذکر مستحب در رکوع و سجود با شرط خود صحت هست یا نه محتمل است اینست
که ترک طمأنینه در اوان اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگرچه مضر بصحت صلوة
نیست لکن کلام در اینست که آیا مضر بصحت آن ذکر هست پس گویا این شخص تارک
ذکر مستحب در آن بوده باشد یا مضر بصحت ذکر مستحب نیست مقتضای اطلاق اولی
ثانی است و این معتضد بکلمات اصحابست نظر باینکه فرموده اند در هریک از رکوع
و سجود طمأنینه که واجبست بقدر ذکر واجبست و ظاهر این کلام اینست که هرگاه
اخلال بطمأنینه شود در ذکر مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب نشود علاوه
در بعضی از عبارات تصریح شده باستحباب طمأنینه در ذکر مستحب بعد از تصریح بوجوب
آن در ذکر واجب قال فی السرائر والطمأنینة واجبة فی القیام کذلک فی الرکوع بقدر
ما ینطق بالذکر الواجب وما زاد علی ذلک مستحب علی غایة الجهد ممکنست کسی متمسک
شود در این مقام بحدیثی است که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت فرموده از سلیمان بن

صلح

صالح از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال لا یقیم احدکم الصلوة و
هو ماش ولا راکب ولا مضطجع الا ان یکون مریضا ولیتمکن فی الاقامة کما یتمکن فی الصلوة
فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی ان الظاهر من قوله ع کما یتمکن فی الصلوة
اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة ولو کان فی اجزائها المستحبة کما لا یخفی وذکر الماشی
والراکب فی صدره وان کان یوجب الوهن فی ارادة الظاهر من التمکن لاحتمال ان یکون
المراد منه خلاف المشی والرکوب لکنه لیس علی حد یوجب حمل اللفظ علی خلاف ظاهره ممکن است
جواب از این استدلال باین نحو که غایت الجهد از این حدیث ظاهر میشود تشخیص موضوع است
یعنی تمکن در حال اقامه میباید مثل تمکن در حال صلوة بوده باشد واما حکم آن که بعنوان
وجوبست یا استحباب پس مطلقا مستفاد نیست علاوه آنکه حکم تمکن در احوال صلوة
مختلف است در افعال و اقوال واجبه بطریق وجوب شرطیست و این معنی در اقامه ممکن
الاراده نیست علاوه آنکه مستحضر شد تمکن در اقامه متصف بوصف وجوب شرطی نمیتواند
شد امر مردد است ما بین آنکه متصف بوصف وجوب شرطی بوده باشد یا استحباب
اقربیت بحقیقت چنانچه مرجح حمل بر اولست اکثریت استعمال مرجح حمل بر ثانی است و بر فرض
اراده اول مثمر ثمر در محل کلام نیست نظر باینکه شرطیت تمکن در حال اقامه مستلزم
شرطیت تمکن در حال اقامه مستلزم شرطیت تمکن در جمیع احوال صلوة حتی در اجزاء مستحبه
نیست فقدر متیقن در ما نحن فیه و امثاله رجحان تمکن است در آن و این مسلم است و
از رجحان تمکن لازم نمیاید شرطیت آن لعدم استلزام العام للخاص فلا یستقیم الاستدلال
لا سیما فی مقابلة الادلة المطلقة المثبتة للذکر فی احوال الرکوع والسجود لوضوح ان مقتضاها
تادی الامتثال بالاتیان بالذکر علی ای نحو کان ولو مع عدم التمکن والاطمینان پس حکم
بشرطیت طمأنینه در احوال اذکار مستحبه از این راه که مذکور شد ممکن نیست بلی قدر متیقن
آنست که با طمأنینه بوده باشد لکن این با وجود اطلاق موجب حکم بتعیین نمیتواند شد

بنا بر این هرگاه بعد از اتیان بذکر واجب در حالت اطمینان و سکون بدن شروع نمود
بذکر مستحب با عدم سکون بدن صحیح خواهد بود یعنی امتثال امر متوجه بذکر مستحب
کرده خواهد بود خواه در یکحالت اتیان نماید یا شروع بذکر مستحب نماید در حالت کون
در اکمل افراد رکوع و فارغ شود از آن قبل از تجاوز از ادنی مراتب آن در هر دو صورت
اتیان بذکر مستحب کرده خواهد بود با اخلال بطمانینه مستحب لکن مشخص است چنانچه مذکور
شد نظر بتحقیق مسئله است بالاضافه بملاحظه آنکه معلوم است جزم در امور دینی
مقتضی عدم اخلال بطمانینه است خواه در تسبیح مستحب بوده باشد یا در صلوات
بلکه در دعائیکه قبل از شروع بذکر مأثور است در آن نیز اخلال ننماید نکو اینها
هر در صورتیست که اتیان بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال رکوع و اما هرگاه شروع
بدعا نماید قبل از بلوغ بحد رکوع تا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از تجاوز از حد رکوع
شرعی از محل کلام خارج خواهد بود بلکه با تعمد و شعور آثم خواهد بود چنانچه در مبحث
رکوع بیان شد از امور واجبه در سجود ذکر است بدانکه ظاهر میشود از جماعت
از اصحاب حکم ذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است از حیثیت خلاف در مابین فقها کما و
کیفا ظاهر اینست که چنین نیست نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها ظاهر میشود قول
بتعیین تسبیحه کبری یعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده در اینمقام و حال آنکه در رکوع قائل
شده اند بتخییر مابین تسبیحه کبری و سه تسبیحه صغری و لا اله الا الله مثل مرحوم شیخ
الطائفه در کتاب نهایة الاحکام بلکه دور نیست که گفته شود همین مطلب ظاهر میشود
از آن بزرگوار در کتاب مبسوط و همچنین مرحوم محقق در کتاب شرایع در مبحث رکوع
حکم فرموده اند بتعیین تسبیح و قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر را نسبت بقیل داده
و در سجود عکس فرموده باینمعنی اولا حکم فرموده بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا است
بمطلق ذکر و قول بتعیین تسبیح را نسبت بقیل داده قال فی الشرایع فی مباحث الرکوع

مقام

فی مقام بیان الامور الواجبة فیه ما هذا لفظه الخامسة التسبیح فیه و قیل یکفی الذکر
و لو کان تکبیرا او تهلیلا و فیه تردد و قال فی مباحث السجود بعد الحکم بان واجبات
السجود سبعة ما هذا کلامه الرابع الذکر فیه و قیل یختص بالتسبیح کما قلنا فی الرکوع
والفرق بین التعبیرین کاختلاف مقتضاهما ظاهر للمتأمل پس حکم باینکه اختلاف
در اینمقام مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما و کیفا باینمعنی که هر کس قائل
بتعیین تسبیح در آنجا شده در اینجا نیز قائل شده و هر کس منکر تعیین تسبیح است
در آنجا در اینجا نیز هست و همچنین در کیفیت تسبیح و ذکر صحیح نخواهد بود مجملا
خلاف در اینمقام مثل مبحث رکوع در اینست که آیا تسبیح در ذکر سجود متعین است
یا نه جمعی از اعاظم اصحاب قائل شده اند بتعیین تسبیح چنانچه جماعتی قائل شده اند
بعدم تعیین آن و منکرین تعیین تسبیح لکن اکتفا بمطلق ذکر نفرموده اند بلکه حکم
فرموده بتسبیح و فرموده هرگاه تهلیل بگوید یا تکبیر بگوید یا صلوات بفرستد
بعد از تسبیح کفایت میکند و اینقول ظاهر میشود از شیخ صدوق در کتاب
مجالس بلکه اجزا ذکر فرموده در ضمن امور دیگر حکم فرموده بثبوت اینها در دین
امامیه و همچنین قائلین بتعیین تسبیح مفترق شده اند بشش قول چنانچه
در مباحث رکوع مفصلا بیان شد مختار در نزد این حقیر انام در هر دو مقام تعیین
تسبیح است و مکلف مخیر است مابین تسبیحه کبری اعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده و سه تسبیحه
صغری اعنی سبحان الله با افضلیت واحده کبری از سه صغری چنانچه در رکوع بیان شد
از امور واجبه متعلقه بسجود رفع راس از آنست یعنی سر برداشتن از سجده است
خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرقی که هست بعد از رفع راس از سجده اولی
لازم است جلوس با طمانینه اگرچه قلیل بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع
راس از آن جلوس لازم نیست چنانچه بیان خواهد شد و چونکه ظاهر اینست که تمامیه سجده

برفع راس از آنست یعنی حمد بر داشتن از سجده راسع خواه سجدهٔ اولی بوده باشد
یا سجدهٔ ثانیه لهذا رفع راس را از جملهٔ امور واجبه در سجود که گفتیم عیب است
در آداب سجود و مستحبات آنست و آن چند چیز است اول تکبیر که گفتم است در
حال ارادهٔ سجود بدانکه در هر سجده از سجودات صلوة دو تکبیر مستحب است اول در حال
ارادهٔ سجود و دوم بعد از رفع از آن پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب است
مستحب در تکبیر اول اینست بعد از آنکه ارادهٔ سجود نمود در حال قیام اتیان باو
نماید بعد از فراغ از تکبیر منحنی شود از برای سجود و مستحب در تکبیر ثانی آنست
که اتیان بان نماید در حال جلوس بعد از ارادهٔ سجود ثانی بعد از فراغ از تکبیر منحنی
شود بجهت سجود و مستحب در تکبیر رابع آنست که اتیان نماید بان مثل تکبیر ثانی
یعنی بعد از تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانی و قول باستحباب تکبیرات
ثلثه مذکوره مشهور ما بین فقها است و ظاهر از مرحوم سید مرتضی و صاحب
مراسم وجوبست و این قول ممکن است از جانب تحلیل و ضعفش ظاهر است و ظاهر
اینست هرگاه شروع بتکبیر اول در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال انحناء
آن سنت خواهد بود لکن بوصف موجبیت سنیت بفراغ در حال قیام و اما
حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است باین معنی که هرگاه شروع بتکبیر نمود
در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شد در حال انتهاء او بجلوس در ثانی
و رابع و بسجود در تکبیر ثالث آن سنت خواهد بود لکن با وصف موجبیت بالاضافه
باتیان آنها در حال جلوس با خبر چنین نیست بلکه موظف اتیان باین دو تکبیر است
بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و متمکن از جلوس شد تعمیم در دو وظیفه مستحق
نیست فلذا متفق اتیان بان دو تکبیر است بعد از تمکن از جلوس و فی صحیحة حماد
المشهورة ثم رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر و نظر این اگرچه

مذکور است

اگرچه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول که اتیان بان فرموده در حال قیام لکن
چون در آن معارض موجود است که دلالت میکند بر مشروعیت اتیان بان در حال
هوی بسجود لهذا در صحیحهٔ حماد محمول است بر رجحان و لکن در تکبیر ثانی معارضی ظاهر
نیست تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود کلمات فقها در افادهٔ مرام در این مسئله
مختلف است حاصل اختلاف راجع میشود بسه قول اول تعین اتیان باین دو
تکبیر است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان باینها است
قبل از آن و این ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق قال فی الفقیه ثم ارفع راسک
من السجود و اقبض الیک یدیک قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر
الی ان قال ثم ارفع راسک من السجدة الثانیة و تمکن من الارض و ارفع یدیک و
کبر ثم قم الی الثانیة قوله و اقبض الیک یدیک قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود
دو دست خود را بسوی خود بکش بعد از آنکه درست نشستی آنوقت دو دستها را
بلند کن بتکبیر مراد از مرحوم این است که در حین رفع راس از سجود دستها را بلند مکن اول
دستها را بسوی خود بکش بعد از تمکن از جلوس آنوقت دستها را بلند کن و تکبیر بگو
مدلول این کلام الی آخره تعین اتیان به تکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس
و منع از اتیان باینها است قبل از آن و این مطلب یعنی تعین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر
رابع بعد از تمکن از جلوس ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی اذا فرغ من
تسبیح السجدة جلس مطمئنا علی الیسری جمیعا متورکا علی فخذه الیسری ثم یکبر و یقول
بعد التکبیر ما ذکرناه ثم یکبر و یسجد ثانیة کالاولی فاذا رفع راسه منها جلس مطمئنا
ثم کبر ثم نهض و هم چنین این مطلب ظاهر میشود از ابن براج در مهذب لکن در تکبیر
ثانی قال یقول سبحان ربی الاعلی و بحمده مرة واحدة او ثلثا و ما زاد علی ذلک کان

افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا وقال الله اکبر گفتیم در
تکبیر ثالث نظر باینکه ابن حمزه در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر در حال رفع
راس است قال ثم یکبر للسجدة الثانیة ویرفع یدیه جمیعا ویسجد ویفعل فی سجوده
کما فعل فی السجدة الاولی ویرفع راسه بالتکبیر ویجلس کما جلس اولا فاذا استقر کل عضو
منه قام الی الرکعة الثانیة وقول ثالث در مقابل اینست یعنی اتیان بآن بین مبتدا بعد حال
رفع راس از سجود و اینظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه و ابن ادریس در موضع
از سرایر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود ویرفع یدیه بالتکبیر مع رفع راسه
وفی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود ورافعا یدیه بالتکبیر مع رفع راسه وقول
سیم حکم باستحباب وافضلیت اتیان باین دو تکبیر است در حال تمکن از جلوس و این مظهر
اینست در غیر اینحالت موجب بوده باشد نه ممنوع عنه و اینظاهر میشود از اکثر
فقها فلهم الله تعالی ادراحهم قال فی السرائر یستحب ان یکبر الرافع راسه من السجود بعد
التمکن من الجلوس وفی المعتبر یستحب التکبیر اذا استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر
للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد ثم یکبر بعد جلوسه ومثله عبر فی المنتهی والتذکرة
ونهایة الاحکام والقواعد والذکری والبیان والدروس وغیرها اگرچه ممکنست این
کلمات راجع شود بقول اول باین نحو مراد این بوده باشد که استحباب تکبیر در حالت
استوی در جلوس بوده باشد پس مقتضای اینقول انتفای استحباب است در غیر
اینحالت پس مشروع نخواهد بود نه اینکه مراد این بوده باشد که اصل تکبیر راجح بوده
باشد در اینمقام و اتیان آن در اینحال افضل بوده باشد اراده این معنی که مبنای
رجحان عبارات مذکوره است بقول اول اگرچه دور نیست لکن در بعضی
از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است قال فی الدروس ویسن

التکبیر له قائما رافعا یدیه الی ان قال والتکبیر للرفع من الاولی معتدلا ثم الهوی الی
الثانیة ثم للرفع منها معتدلا ولو فعله فی الهوی والارتفاع کان دون فضل انتهی
کلامه رفع مقامه و نظر باینکه عبادات توقیفی است جزم در دین اتیان باین دو تکبیر است
در حال جلوس و استقرار نظر باینکه در اینحالت موجه النفع و مامون الضرر است و اما
در غیر اینحالت امر آن در نزد مستخص نیست بلکه چنین است حال در تکبیر ثالث یعنی
تکبیر جهت دخول در سجدهٔ ثانیه که قدری با اشکال در آنحال جلوس و اطمینان است
باین نحو که بعد از فراغ از آن میل بسجود نماید و در تکبیر اول اگر حدیث حاکی فعل
جناب علی بن الحسین علیه السلام منبود که ان بزرگوار اتیان بآن تکبیر در حال هوی و میل
بسجود میفرمودند در اینجا نیز اشکال بود در حکم بجواز آن در غیر حالت قیام و اطمینان
محلا از آنچه مذکور شد مستخص شد که از آداب و مستحبات هر سجده از سجودات نماز
دو تکبیر است اول در حال ارادهٔ سجود خواه قائما بوده باشد یا در حال میل بسجود
لکن اول افضل است دوم بعد از رفع راس از سجدهٔ اولی و تمکن و استقرار در جلوس
پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از تکبیرات مذکوره
رفع یدین مستحب است و اولی در رفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام
و غیرها مذکور شد و مرحوم شیخ صدوق قدس سره در تکبیر ثانی و رابع اولا دستها را
بسوی خود میکشد بعد از تمکن از جلوس در حال تکبیر گفتن رفع یدین در تکبیر
نماید ظاهر مراد اینست دو دست را در حال رفع راس از سجده بسوی خود بکشد
و بر ران‌ها بگذارد بعد از آن رفع نماید بتکبیر و اما تخلل ید رفع یدین و مقدار آن
ظاهر اینست بهر نحو که بوده باشد مؤدی سنت بوده باشد لکن اولی اینست که رعایت
عادات عرفی کوشش نماید از جملهٔ آداب و مستحبات در اینمقام اینست که در حینی
که بسجود میرود اول دو دست را بر زمین بگذارد بعد زانوها مثل هیئت خوابیدن

شرو مستحب اینست که دو دست را باهم بگذارد بر زمین احدهما مقدم در وضع و دیگری
مؤخر نباشد ‌‌ السنت که دو کف را محاذی منکبین بگذارد متصل بگوش و صورت
نگذارد و کل انگشتان دست را باهم بچسباند و کفها را مبسوط نموده بر زمین بگذارد
محاذی دوش ‌‌ السنت ذراعین را بر زمین نچسباند بلکه از زمین بلند
نموده مرفقین را از جنبین دور نماید ‌‌ السنت که در حال سجود طرفی از دماغ را
بخاک از چیزهایی که سجود بر آن صحیح است بگذارد و اینجا وفاقست ما بین فقها
خلافی که هست در تعیین موضع انفاست مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس
فرموده اند مستحب وضع طرف اعلای انفاست یعنی طرفی که متصل بجبین
است و شیخ شهید و غیره حکایت فرموده اند از ابن الجنید که ایشان فرموده اند
مراد وضع طرف اسفل انفاست و ظاهر از اکثر فقها السنت که سنت مؤدی میشود
بوضع انف یعنی بجزئی از انف که صادق باشد بر آن که انف را بخاک داده چه خواه
طرف اعلی بوده باشد یا طرف اسفل یا ما بین و احتمال شاید طرف اسفل قائم است
پس این مبتنی الاراده است ‌‌ از مستحبات خواندن دعای ماثور است
قبل از شروع بذکر و آن دعا اینست اللهم لک سجدت وبک امنت ولک اسلمت
وعلیک توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره الحمد لله
رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن شروع بذکر نماید سبحان ربی
الاعلی وبحمده بکرشر یا سه مرتبه سبحان الله والجیب چنانچه سابق بیان شد
ایشان سه تسبیح کبری یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است و معلوم است سه
مرتبه و مافوق آن با اشتراک در فضیلت متفاوت میباشد در فضیلت و
رجحان و حکم ختم بعدد وتر یا شفع و علاوه بر هفت بنحوی است که مذکور شد
در ذکر رکوع بدانکه مناسب در اینمقام ذکر ترجمه معنی دعای مذکور است پس

میگوئیم اللهم لک سجدت یعنی ای پروردگار و معبود من بجهت امتثال امر تو و بجهت
رضای تو سجده میکنم وبک امنت یعنی تصدیق بوجود تو و باتصاف تو بجمیع
صفات کمال و تنزیه تو از جمیع نقایص میکنم ولک اسلمت و مطیع و منقاد
توام اراده انقیاد در اینمقام مناسبست نظر بمسبوقیت بایمان چنانچه در
دعای رکوع اراده اسلام مناسبست نظر بسابقیت او بر ایمان وعلیک توکلت
بر تو است توکل و اعتماد من وانت ربی و توئی پروردگار من سجود و
خضوع میکند وجه من از برای کسیکه ایجاد کرده است او را و بپرورده و وجه
و شکافته است گوش و چشم او را السنت دادن گوش و چشم را بوجه بجهت آنست
که اینها در آن ظاهر شده است و مراد از شکافتن بصر شکافتن محل بصر است
و مراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ است بجهت گوش و بعد از آن که در کل
وضع گوش و بصر در وجه شده باید ملتفت که چنین نعمتی شود که واهب متعال
عزت عظمته چنین صنعتی در آن بکار برده که قاطبه عقلا از درک آن عاجز و حیران
چه جای آنکه اقتدار کسی بتواند بود وضع قرار چشم در وجه که متصل بسر است از
برای السنت که مشاهده جمیع اعضا و جوارح بدن را تواند نمود چه اگر در اسفل میبود
اعضای فوق نمیشد و هم چنین تا ابد دیگر قاصر است لسان مساعدت نماید
مطلع بر منافع و مضار در خارج بتواند شد تا بمقتضای آن معمول دارد و اگر
در تحت میبود چنین بعد از آنکه دلیل ملتفت شد که آن نعمت عظمی و عطیه کبری شد
مناسب و شایسته اینست اظهار حمد و ثنای چنین منعم متعال نموده باشد
لهذا مقرر فرموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد و ثنای بیحد و نهایت مختص
ذات پاک خداوندیست که مستجمع جمیع محامد و محاسن و مبری از جمیع نقایص
و معایب است و مفیض وجود و کمال و تربیت کننده قاطبه موجودات است هر چند

میگوئیم

از اعواد ارزاعیب و مثبته او بنا رک الله تع زادها الله خیره و برکته چه لسباد
ن باد طلوعات عطا و برکت خداوند عالم جل شانه بقاطبه موجودات با مواد چه لسباد
جلیل است عظمت الله جل شانه احسن الخالقین بمعنی خلقت کنند کالستاذ از اینجا
ظاهر میشود که اطلاق خالق بغیر ذات اقدس جناب احدیت جلت عظمته جایز بوده
باشد لکن بطریق مجاز خواهد بود نظر باینکه مراد از خلق نسبت بخلاق عالم جل شانه
اخراج از عدم بساحت وجود است و این از غیر جناب احدیت عز شانه محال است
و متبادر از خالق همین معنی است و مراد بالاضافه بغیر معنی صنعت است مثل بنا و نجار
و غیر اینها مخفی نماند دعای مستحب در سجود منحصر نیست در این دعای مذکور بلکه
مستحب است دعا در جمیع سجودات بجهت جلب منافع اخرویه و دنیویه و دفع
مفاسد آنها و احیانا در ترغیب دعا در سجود مستفیض است خواه در سجده اخر
بوده باشد یا در غیر آن و از جناب حضرت امام جعفر صادق عم و امام موسی بن جعفر
ماثور است که آن دو بزرگوار در سجود میخواندند اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت
والعفو عند الحساب و در حدیثی وارد است که جناب حضرت امام موسی عم باین لفظ
بسیار دعا ظاهر اینست که مراد از تردید تکرار این بوده باشد و در حدیث صحیح از
مفتاح الفلاح که از جناب امام محمد باقر عم ماثور است که فرموده بودند شنیدم بخوا
بجهت طلب رزق و دنیا تو بیضه در حالت سجود این دعا را یا خیر المسئولین و یا خیر
المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم بدانکه
عیال بعین مکسوره است قال فی المصباح ککتاب من یتکفل بهم مخفی نماند
از حدیث ظاهر میشود که ابتدا و همچنین دعای سابق باید در سجده اخر
بعد از فراغ از ذکر خوانده شود بلکه مقتضای اطلاق حدیث در دعای اخیر آنست
که در هر یک از سجدات که بخواند خوبست و دعای حکایت نقل شده است مستحق نیست

القاموس

در کلام علما از سجود بوده بعد از فراغ از ذکر بوده یا قبل پس احتیاط در دین مقتضی
اینست که هر گاه خوانده شود در سجده اخر بعد از فراغ از ذکر بقصد خصوصیت در آن
محل ننماید بلکه بقصد آنکه دعا در سجود راجح است بخواند از مستحبات سجود
صلوات فرستادن بر فخر انبیاء و رسل و آل اطهار آن سرور است خواه بلفظ اللهم
صل علی محمد و آل محمد بوده باشد یا بلفظ و صلی الله علی محمد و آل محمد چنانچه در روایت
ماثور است حکایت صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است باین معنی که قدر
ثابت و منصوص صلوات در سجود است اما بودن آن بعد از فراغ از ذکر که
منصوص نیست مگر دعای معهود شود در زمان شمول احتیاط که بعد از
فراغ از ذکر بوده لهذا حمل میشود بر آن جزم در دین مقتضی اینست که اتیان نشود
بآن بعد از ذکر بقصد رجحان اتیان بآن در سجود بقصد رجحان اتیان بآن بعد
از فراغ از ذکر از جمله مستحبات آنست که جلوس فیما بین السجدتین بطریق تورک
یعنی بکیفیتی که مذکور شد از مستحبات فیما بین سجدتین در حال تورک
استغفار است باین نحو استغفر الله ربی و اتوب الیه در کافی در لفظ جلال الدین مذکور
نیست باین نحو استغفر الله ربی و اتوب الیه لکن در فقیه و تهذیب مذکور است اولی
ذکر آنست و همچنین مستحب است ما بین سجدتین دعا باین نحو اللهم اغفر لی و ارحمنی
و اجرنی و ادفع عنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر و قوله عم اجرنی مکسوره میم
مهمله بوده باشد چنانچه مذکور در کافی است صیغه امر از اجاره یعنی پناه
بده مرا و متوسل بتو شده ام پناه بده مرا از عذاب آخرت یا از معصیت کردن در
دنیا یا از فقر و ذل و اراده هر آنسب بحال ما هاست و احتمال دارد بزای با نقطه
بوده باشد از جزی بجزی جزیا اعطا فرما مذکور در تهذیب با آنکه نقل از کافی
شده است و اجبرنی از جبر یجبر جبرا یعنی درست کردن شکسته شده حاصل معنی

آنکه تصور و نقایص و معایب ما را با صلاح بیاورد هم خوبست و اگر جمع مابین هر
غایة الامر بعین صادر از معصوم عم خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل بر
استغفار تنها است چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعای تنها است پس جمع ما
بین هر دو بقصد توظیف مشکل است و اما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة
بی عیب است توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود تا حال حدیثی که مشتمل
بوده باشد بر امر بر دعا مابین سجدتین بعنوان اطلاق ندیده ایم تا آنکه صورت
جمع مابین هر دو را مستند باو توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار هم که حادث
نقل جناب کاشف الاسرار و الدقایق حضرت امام جعفر صادق عم است حماد
عوذه باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر و قد وضع
ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم کبر
و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و حدیث مشتمل بر دعای مذکور حدیث
حلبی است که حضرت فرموده اند اذا رفعت راسک فقل بین السجدتین اللهم اغفر لی
تا آخر دعای مذکور دلیلی این حدیث قطع نظر از اشتمال بامر بخواندن این دعا مابین سجدتین
دلالت میکند بر توظیف این دعا فقط چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیف
استغفار فقط پس جمع مابین هر دو بقصد توظیف مقتضی آن ظاهر نیست
علاوه در صورت جمع اگر تقدیم استغفار نماید بر دعا ظاهر حدیث مذکور منافی
السنت نه باعتبار آنکه حرف فا که داخل است بر فعل او افاده تعقیب بلا مهلت
میکند پس تخلل استغفار منافی بالسنت قطع نظر از این فا جزائیة است و فا
که مفید تعقیب بلا مهلت است فاء عاطفه است بلکه باعتبار آنکه اذا در کلام معصوم
اذا رفعت اذا توقیتیه است حاصل کلام چنین است میگوئی این دعا را در وقت
رفع کردن سر را از سجده پس با گفتن استغفار قبل از آن چنین نخواهد بود و اگر

قیاده

ایشان باستغفار را مقدم دارند دعا نماید دلیلی که دلالت کند بر توظیف ما بین
بخود در نظر نیست پس جزم در ردی مزیت جمع ما بین هر دو است مگر در صورت
در صورت قصد دعا نه توظیف در این صورت اگر چه بی عیب است لکن اقتصار با حدهما
بقصد توظیف اولی خواهد بود بلی عبارت جمعی که در این مقام میتوان گفت اینست
که کلام اصحاب رحمهم الله باستحباب دعا بین السجدتین مطلق است و از جمله عبارات
ظاهر میشود دعوی اجماع بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعا بین السجدتین
و هو فتوی الاصحاب و قال العلامة فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین عند
علمائنا اجمع پس صورت جمع را مستند باین اطلاقات میتوان نمود لکن اشکالی که
در این هست اینست که اطلاقات محصور است در این مقام نظر باینکه ظاهر
اینست که این کلمات اشاره بوده باشد بما نحن فیه پس اطمینان در استناد باینها
نخواهد بود   از جمله مستحبات جلوس بعد رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت
اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما جلوس بعد از
رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوات خواه دو رکعتی بوده باشد
یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب از محل تشکیک نیست مثل وجوب جلوس بعد
از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز مغرب نظر بلزوم اتیان بتشهد در
حال جلوس پس جلوسی که محل کلام هست جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است
در رکعت اولی در جمیع صلوات و جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت
سیم در نماز چهار رکعتی مشهور مابین فقها استحباب است و تعبیر میکنند از این
جلوس باستراحت و مرحوم سید مرتضی رضی الله عنه قائل شده بوجوب آن و کلام ایشان
در کتاب انتصار اگر چه در آن است بر وجوب بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت
اولی لکن کلام ایشان در ناصریات شامل رکعت ثالثه نیز هست مختار استحباب است

دوم آنچه ضعیف است ظاهر اینست که استحباب مفقود شود بجلوس بهر
نحوی که بوده باشد لکن اولی اینست مثل جلوس ما بین سجدتین بوده باشد بنحوی که
معلوم شد تعبیر از آن بجلوس متورک میشود پس این کیفیت مستحب در جمیع مواضع
بوده نظر کردن است در حالت سجود بجانب طرف دماغ و در حالت جلوس بدامن
خود چنانچه در سابق بیان شد و منع علاوه از نقل مسمی است در بعض کتب
سبعه بحال السجود یا کرع استیعاب در همه ممکن نیست اعتماد نمودن است در وقت
قیام بر کف دست یعنی در وقت قیام بکف دست را بر زمین بگذارد و اول
دفعه او را از زمین بردارد و بعد از آن دستها را از جمله مستحبات در این مقام
دعا خواندن است در وقت ایستادن خواه ایستادن بجهت رکعت ثانیه بوده باشد
یا رکعت ثالثه یا رابعه و این دعا بدو طریق ماثور است اول بحول الله وقوته اقوم
واقعد دوم اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد بهر یک از دو طریق که بوده باشد
خوبست بدانکه مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بر چند چیز
اول آنست که استحباب این دعا در حال ایستادن ثابت است خواه نماز یومیه بوده
باشد یا غیر یومیه خواه نماز واجبی بوده باشد یا سنتی پس استحباب دعای مذکور
ثابت است در حال ایستادن بجهت رکعت ثانیه در جمیع نوافل دوم آنست
که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتیکه نماز اتیان شود بطریق
معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده باشد پس هرگاه چنین نباشد
استحباب آن ثابت نیست مثل اینکه اتیان بنماز ایستاده مینماید با ایما پس
با بعین بجهت رکوع و سجود و همچنین است هرگاه نماز در حال جلوس بوده باشد
بجهة نظر باینکه دعای مذکور ثابت است در حالیکه منتقل شود در اثنای
صلوة بعد از سجده از جلوس بقیام پس هرگاه نماز او بطریق قیام بوده

باشد

باشد و لیس یا بطریق جلوس بوده باشد کذلک یا بطریق اضطجاع یا استلقا
باشد استحباب دعای مذکور ثابت نیست نظر بانتفای انتقال از حال جلوس بقیام
بعد از سجود سیم آنست که بعض احادیث صحیحه که مشتمل است بر دعا بطریق
ثانی در ذیل الحدیث چنین است و ان شئت قلت و ارکع و اسجد این دو احتمال
دارد اول آنست که بدل نماید اقوم و اقعد را با رکع و اسجد پس میگوید
اللهم ربی بحولک وقوتک ارکع و اسجد یعنی مخیر است ما بین اینکه بگوید اللهم
ربی بحولک وقوتک اقوم و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک ارکع و
اسجد دوم آنست که ارکع و اسجد را علاوه نماید بر آن پس چنین بگوید
اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد وارکع واسجد مؤید ثانی نیست اینکه
حدیث مفروض مذکور است در آخر سرایر و ان شئت قلت در آن مذکور نیست
پس مراد اینجا اهد بود اگر خواهد اقتصار نماید باین اللهم ربی بحولک وقوتک
اقوم واقعد یا علاوه نماید بر آن وارکع واسجد را و علی ای حال استحباب این
زیادتی که عبارت از وارکع واسجد بوده باشد ثابت نیست در صورتیکه
بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد بلکه در صورتی ثابت است که بگوید
اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد چهارم آنست که لفظ تعالی در جمله که
مشتمل بر دعا بطریق اولی است مذکور نیست پس اتیان باین لفظ بقصد
توظیف جایز نیست که باینطور بگوید بحول الله تعالی وقوته اقوم واقعد و اما
هرگاه اتیان بان نماید بقصد تعظیم نه بقصد توظیف پس ظاهر اینست که عیبی
نداشته باشد نظر باینکه در اینوقت مندرج در تحت ذکر خواهد بود و اتیان
بذکر در جمیع احوال نماز جایز است بدانکه سزاوار بود در این مقام ختم مبحث است
بذکر چند مطلب در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام متعارف در نماز

در جلوس هفت است   جلوس است بر ورک ایسر بنحوی که سابق بیان شد
باین نحو که دو قدم را در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد
و پشت قدم راست را بر بطن قدم چپ بگذارد   جلوس بر ورک ایمن است
بعکس آنچه در اول مذکور شد یعنی دو قدم را بر جانب چپ قرار دهد و پشت
قدم چپ را با پای راست بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن قدم راست
میگذارد   آنست که دو طرف نشیمن موضوع بوده باشد بر روی زمین
مابین دو قدم   آنست که پشت پاها را فرش نماید بر زمین و نشیمن را
واقع سازد بر پاشنه پا   آنست که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد
و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد یا بعکس و بنشیند بر پاشنه پا
آنست که انگشتان پا را بر روی زمین بگذارد و دو قدم را نصب نماید
و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد خواه رکبتین را بر روی زمین بگذارد
یا نه   آنست که نشیمن را بر زمین قرار داده و همچنین دو قدم را بر زمین
بگذارد و ساق و ران دو پا را نصب نماید و این قسم اخیر را اقعا مینامند
ظاهر اینست جلوس واجب فیمابین سجدتین و جلوس مستحب بعد از سجده
ثانیه بهر یک از اقسام سبعه مذکوره که اتیان شود امتثال حاصل شود لکن
این اقسام متفاوت المراتب است قسم اول اکمل اقسام و افضل آنها است و قسم
سادس و سابع اخس اقسام و ادنی آنها است و بقیه اقسام که قسم ثانی و ثالث
و رابع و خامس بوده باشد متوسط مابین طرفین است نزد فقیر مثل اول است
و نزد حسنت مثل سابع و سادس بعبارة اخری مکلف مخیر است در اتیان
بجلوس واجب فیمابین سجدتین بهر نحوی از انحاء سبعه که بوده باشد لکن اتیان
کردن این واجب در ضمن قسم اول افضل است و در ضمن قسم سادس و سابع

مکروه است

مکروه است و در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن
راجح است نسبت بقسم سادس و سابع لکن مرجوحیت عبدی نیست که موجب حکم
بکراهت شود چنانچه رجحان بالاضافه بسادس و سابع عبدی نیست که حکم
باستحباب شود و همچنین است در اتیان بجلوس مستحب یعنی جلوس بعد از رفع
راس از سجده ثانیه در رکعت اولی و در رکعت ثالثه یعنی مکلف مخیر است در اتیان
این امر مستحب را در ضمن هریک از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد لکن اتیان جلوس
مستحب در این مقام را در ضمن مستحب در قسم اول است مستحب پس رعایت کیفیت را در این
جلوس مستحب مستحب در مستحب خواهد بود چنانچه اتیان کردن جلوس مستحب را
در قسم سادس و سابع مرجوح و مکروه خواهد بود و لکن اتیان آن را در ضمن بقیه
اقسام اگرچه مرجوح خواهد بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس
و سابع اما مرجوحیت در این اقسام عبدی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه
رجحان نیز عبدی نیست که کفایت کند در حکم باستحباب مخفی نماند که دو قسم اخیر در
هر دو مقام حکم بکراهت آنها شده تفاوت در میان آنها هست باین نحو که مرجوحیت
در قسم سابع اکثر است از مرجوحیت در قسم سادس اگرچه هر دو قسم از اقسام
جلوس اقعائی است لکن قسم سابع مثل اقعاء کلبی است و قسم سادس قسم اقعای
مستحب نزد علما است یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجدتین را باین نحو
مستحب میدانند بدانکه اقسام اقعاء متعدد است اول اقعاء کلبی است و این
بچند طریق میشود   آنست که مذکور شد یعنی نشیمن را واقع میسازد
بر زمین با نصب ساق و ران دو پا را   مثل اینست با وضع یدین بر زمین
مثل ثانی است مگر اینکه نشیمن را موضوع از زمین نگه دارد و این سه قسم را
اقعاء کلبی مینامند لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم دیگر چنانچه

بر متامل در جلوس کلب ظاهر است ظاهر اینست که اقعا باین نحو در میان دو
سجده جایز نبوده باشد و هم چنین این نحو بعد از رفع راس از سجده ثانی مؤدی
سنت نبوده باشد و قسم ثانی بلکه قسم چهارم از جلوس نیز اقعاء اقعاء کلب است
و کیفیت نحویست که مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین گذارد و دو قدم را
نصب نماید و نشیمن را بر عقب دو پا واقع سازد   در بیان سجود بر جبین
و ذقن است بدانکه آنچه در سابق بیان شد که واجبست وضع جبهه آن در صورتیست
که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگرچه بوضع اجزاء جبهه بوده باشد پس هرگاه
مانعی در جبهه نبوده باشد مطلقا مکلف مخیر است بوضع هر جزوی از اجزای
جبهه که بوده باشد امتثال بآن حاصل است اگرچه استیعاب مهما امکن افضل است
و هرگاه در بعضی از اجزای جبهه مانعی بوده باشد وضع جزو دیگر متعین است
هر نحو که بوده باشد اگرچه بحفر گودالی بوده باشد مثل اینکه در وسط جبهه دمل
یا جراحتی بوده باشد بحدیکه وضع جبهه ممکن نبوده باشد مگر بحفر گودالی یا بوضع
جبهه بر چیز مختلف السطح بتقعیر و تحدیب در اینصورت سجده بر جبهه متعین
است باین نحو که جبهه را میگذارد بنحویکه موضع دمل یا جراحت واقع شود بر
آن گودال و اطراف دمل مثلا واقع شود بر اطراف گودال بحدیکه جزو سالم از
جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه در اینصورت این متعین است و با عدم
امکان این مثل اینکه عذر مستوعب جمیع اجزاء جبهه بوده باشد یا ممکن
از وضع سجود بنحو مسطور نبوده باشد در اینصورت لازم است که سجده
بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده بر ذقن نماید و اینجا اقوال در مسئله
بلکه مشهور ما بین اصحابست قول ثانی قولیست که نقل نموده اند از ابن حمزه
حاصل آن لزوم تقدیم سجود بر جبین است بر حفر حفیره و بعد از عدم تمکن از هر دو

سجده

سجده نماید بر ذقن قول سیم تخییر ما بین حفر حفیره است و بعد مثلا و سجود
بر جبین و با عدم امکان سجود بر جبین مخیر است ما بین حفر و سجود بر ذقن
و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایه جمیع
اقوال ثلثه مذکوره مشترک میباشند در عدم جواز سجود بر ذقن با تمکن سجود
از جمیع رابع اقوال تخییر ما بین سجود بر جبین و سجود بر ذقن است در صورت
عدم تمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب خلاف مختار
ما بین اقوال قول اولست و ممکنست ارجاع غیر مختار بمختار و بنا بر این مسئله محل خلاف
نخواهد بود تحقیق این مطلب ظاهر میشود از مطالع الانوار بدانکه مناسب در اینمقام
آنست که تنبیه شود بر دو مسئله اولی آنست که لازم است در صورت سجده بر جبین
تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان پس انتقال السجود بجانب جبین ایسر با عدم تمکن
از سجود بجانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه آنست در صورت سجود بر ذقن اگر
ذقن مستور بوده باشد بغیر شعر لحیه ظاهر اینست که کشف آن لازم است
و لکن کشف آن از شعر لحیه یعنی موی ریش ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند
آنچه مذکور شد تا اینمقام در تحقیق سجود بود که در ضمن نماز از اجزای آن
بود   در سجده تلاوتست تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج است
بتقدیم کلام در ضمن چند فصل   در بیان سجود تلاوتی است که واجب بوده باشد
و همچنین در سجدات مستحبه بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است باینکه سجود واجب
در تلاوت منحصر است در چهار موضع   در سوره اقرأ باسم ربك
سوره والنجم   در سوره حم فصلت   در سجده الم تنزیل و تعبیر جماعه
از آن بعزائم بسجده لقمان مثل شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار
و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس در سرائر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ

شهید در بیان و شیخ ابو العباس در موجز شاید از باب تسمیه سجده نموده باشد
باسم مجاور بجهة آنکه شکی در وجوب سجده در سور اربع مذکوره نیست و جمیع
علمای شیعه براین متفق‌اند و اخبار از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
براین مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده
باین معنی که شافعی منکر وجوب در جمیع سجدات قرآن و قائل باستحباب است حتی
در سور اربع مذکوره لیکن در ضعف آن نیست بجهة اشتهار در وجوب سجود در سور
اربع و در حصر سجود واجب در این چهار موضع نیست و اما سجدات مستحبه پس
معروف مابین اصحاب در یازده موضع است در سوره اعراف
در سوره رعد در سوره نحل در سوره بنی اسرائیل در سوره
مریم در سوره حج باز در سوره حج در سوره فرقان در سوره
نمل در سوره ص در سوره اذا السماء انشقت لیکن در ترتیب
مرقومه نیست لکن مناسب در این مقام تنبیه بر چند مطلب است در
بیان سبب سجده و محل آنست در سجدات واجبه پس میگوئیم موجب سجده
در سوره اقرأ باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه آخر است در هر دو سوره
مثلا در سوره الم تنزیل قرائت این آیه است انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا
بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون و محل سجده بعد از فراغ
از قرائت آیه است در هر یک از سه سوره مذکوره و اشکالی در این نیست
کلامیکه هست در موجب سجده است در حم تنزیل و همچنین در محل آن
در این مقام دو خلاف است یکی خلاف مابین علمای شیعه و جمعی از علمای عامه
است که آیا موجب سجده قرائت یک آیه است یا دو آیه است نقل کرده اند از شافعی
و ثوری و اهل کوفه و غیرهم که سبب سجده قرائت دو آیه است و حکم کرده اند

محل سجده

محل سجده بعد از فراغ از آیه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل
والنهار و هم لا یسأمون و ظاهر مشهور از علمای شیعه انطباق الفقها بخلاف
آن و اینکه موجب سجده قرائت آیه مقدم بر این آیه است و خلاف ثانی مابین
علمای شیعه است که آیا محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه مقدم بر این آیه مذکوره است
که عبارت از این آیه شریفه است و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا
للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون با آخر
بلکه محل سجده بعد از قرائت اسجدوا لله است مرحوم محقق در معتبر قائل
شده که محل سجده بعد از فراغ از قرائت اسجدوا لله است و این قول را صاحب
موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین قول را مرحوم محقق در معتبر نسبت
داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست بلکه کلام آن
بزرگوار صریح در خلاف این نسبت بلی اول عبارت ایشان اگرچه موهم این هست
لکن دلیل صریح بر خلاف نسبت چنانچه مبین شده در مطالع الانوار پس بنابر فرموده
مرحوم محقق مثلا موجب سجده بانفس قرائت و اسجدوا لله است یا قرائت اول
آیه است تا فاتح از قرائت این کلمه و بنابر فرموده دیگران قرائت کل آیه است پس
محل سجده بعد از فراغ از ایاه تعبدون خواهد بود و این مختار و مشهور مابین
اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری دعوی اجماع بر این فرموده
در بیان سبب سجود است در سجدات مستحبه در موارد مذکوره
پس میگوئیم سبب سجده در سوره اعراف قرائت آیه آخر این سوره باستماع
انصات آیه اینست ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه
و له یسجدون و در سوره رعد آیه شریفه و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا
و کرها و ظلالهم بالغدو و الاصال و در سوره نحل اگرچه در کتب فقها تعیین اسباب

سجدات مندوبه در نظر نیست که فرموده باشند لکن مختار بنا بر آنچه علامه
مجلسی از دعائم الاسلام نقل فرموده آیه شریفه یخافون ربهم من فوقهم و
یفعلون ما یؤمرون است عبارت منقوله در بحار این است و فی النحل و یفعلون
ما یؤمرون اگر مراد همین آیه است که مذکور شد در اینجا سبب ظاهری بجهت خود
استفاده نمیشود مجملا در این سوره مبارکه دو آیه مذکور است که مناسب
با مدعا است آیه اولی اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین و
الشمائل سجدا لله وهم داخرون و آیه ثانیه ولله یسجد ما فی السموات و ما فی
الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون بنابراین مناسب این بود که حکم شود
باستحباب سجود در دو موضع از این سوره مثل سوره حج لکن شاید وجه عدم
اتصال آیتین بوده باشد یعنی سبب سجده قرائت هر دو آیه یا استماع آن بوده باشد
و علی ای حال شاید وجه کلام دعائم همین بوده باشد یعنی چونکه آیه یخافون ربهم
الی آخره متصل بآیه دوم است که مذکور و مرتبط است با آنها بحسب معنی لهذا محل
سجود را در آنجا قرار داده و در سوره بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان
سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون
و یزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا و
در سوره حج الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض والشمس والقمر
والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب و من
یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و در همین سوره باز آیه شریفه
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در
سوره فرقان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد لما تأمرنا و زادهم
نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض و یعلم

ما تخفون

ما تخفون و ما تعلنون و در بحار نقل فرموده از دعائم که محل سجده رب العرش
العظیم است و آن ذیل آیه است تمام آیه الله لا اله الا هو رب العرش العظیم است
و این آیه متصل بآیه مذکوره مشخص نیست که مراد صاحب دعائم این دو
آیه سبب سجده است یا آیه اخیره است و در سوره ص فاستغفر ربه وخر راکعا
واناب و در سوره اذا السماء انشقت و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون
در صحت حصر سجدات مستحبه است در موارد مذکوره و عدم صحة النسبة ظاهر
از کلمات اکثر اصحاب بیان حصر است و مستفاد از کلام بزرگوار شیخ صدوق
عدم صحت است قال فی الفقیه یستحب ان یسجد الانسان فی کل سورة فیها سجدة
الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع مشخص است چنانچه عبارت شامل موارد مذکوره
هست شامل موارد دیگر نیز هست ولکن شمول این عبارت نسبت ببعض موارد
دیگر اظهر است از بعض موارد سابقه مثل آنکه در سوره آل عمران است لیسوا
سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون و ایضا
در سوره مذکوره یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و در سوره زمر است امن
هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و در سوره مبارکه فتح است تریهم
رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
و در سوره مبارکه دهر است و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا طویلا و در حدیث صحیح
وحتی در اواخر سرائر از محمد بن مسلم که گفت من عرض کردم سوال گویا مسئول جناب حضرت
امام محمد باقر بوده باشد که فرموده بود که جناب علی بن الحسین علیه السلام خوش داشت
اینکه سجده کند در هر سوره که مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث کاشانی در وافی
روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی
فیقول یا ویله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فعصیت فلی النار

حاصل مضمون این است وقتی که ابن آدم تلاوت کند آیه سجده را پس سجود کند شیطان
از او دور میشود با گریه پس میگوید وای بر این شخص مامور شد بسجده پس سجده
نمود مستوجب این شد که به بهشت رفته باشد و من مامور شدم بسجده پس مخالفت
کردم خود را پس مستوجب جهنم کردم بنا بر این بعد از فراغ از هر یک از آیات
مذکوره که بوده باشد سجده نماید چه عیبی خواهد بود لکن نظر باینکه امر تردد است
ما بین استحباب و حرمت بنا بر این شاید احتیاط در ترک سجده بوده باشد با انعقاد
اجماع بعدم وجوب سیما بعد از دعوی اجماع در حصر در پانزده موضع از مرحوم
شهید در کتاب ذکری مخفی نماند آنچه مذکور شد در احوطیت ترک در صورتی است
که سجود بقصد خصوصیت سجده تلاوت بوده باشد و اگر قطع نظر از خصوصیت کرده
شود لشکی در رجحان نیست بلکه از اعظم طاعات است در بیان آنکه سجده
تلاوت چنانچه واجبست در حق قاری واجبست در حق مستمع یعنی کسیکه
باختیار خود گوش داد و شنید و اما در حق سامع پس محل خلاف ما بین فقها است
مرحوم ابن ادریس قائل شده بوجوب آن و محقق ثانی و همچنین شهید ثانی
در مسالک و مباحث قرآنیه روضه موافقت با ایشان فرموده اند و اکثر
فقها قائل بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده اند و این قول مختار است
در کتاب خلاف و مبسوط و جامع و شرایع و منتهی و تحریر و قواعد و تذکره
و بیان و موجز و مهذب البارع و مسایل و لوامع و ذخیره و کفایه و کشف اللثام
و در کشف الالتباس و روضة المتقین این قول را نسبت بمشهور داده اند بنا
بر این اختلاف در مسئله میان علمای امامیه قدس الله تع ارواحهم بدو قول
است وجوب و استحباب لکن خلاف ما بین علمای امامیه قدس الله تع ارواحهم بدو
قول است وجوب و استحباب لکن خلاف ما بین علمای عامه بسه قول است قول بوجوب

و این قول را نسبت داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب و این قول منسوب
بشافعی است و قول بعدم وجوب و عدم استحباب و این قول را نسبت داده اند بعثمان
و جماعتی از ایشان و مختار در مسئله قول باستحباب است اگر چه احتیاط در عدم
اخلال بان است در صورتی که سامع مشغول نماز بوده باشد کلام یکی در اینمقام
همانست که در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قرائت کل آیه است
بنا بر این تلاوت بعض آیه اگر چه لفظ سجده یا امر بسجده بوده باشد موجب سجده
نیست ظاهر اینست که در حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض آیه
موجب سجده نمیشود اگر چه استماع امر بسجود بوده باشد بدانکه حکم سجودات
مستحبه در آنچه مذکور شد حکم سجودات واجبه است یعنی چنانچه مستحب است
اتیان بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه استحباب در حق
سامع نیز ثابت است بنا بر این هرگاه کسی گوش داد و شنید قرائت آیات سجود
مندوبه را مستحب است در حق او اتیان بسجده نماید و همچنین استحباب در حق
سامع در بیان امور متعلقه باین سجود است نفیا و اثباتا
و این چند چیز است تکبیر است بدانکه ظاهر میشود از تتبع و کلمات اصحاب
قدس الله تع ارواحهم اطباق علمای شیعه بر انتفاء شرعیت تکبیر گفتن قبل
از سجود و اخبار از ائمه طاهرین عم بر این مطلب مستفیض است بلی اکثر علمای ما
قائل باستحباب تکبیر شده اند بلکه منقول از شافعی اینست که قائل شده بدو تکبیر
اول تکبیر افتتاح دوم تکبیر جهت دخول در سجود و این بدعت است و فاعل آن
آثم است و لکن استحباب تکبیر بعد از رفع راس از سجود مسلم است بلکه مستفاد
از ظاهر کلام مرحوم شیخ شهید وجوب است قال ان الذکر لا یجب فیها و کذا
تکبیر الا ان الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت آنست که تکبیر معطوف است بذکر پس نقل کلام

اینست لا یجب التکبیر فی هذا السجود مگر در حالت رفع راس در اینصورت تکبیر
واجبست لکن کلام مرحوم در دروس صریح در استحباب است بنا بر این نظر باینکه
تصنیف دروس متأخر از تصنیف ذکری است پس کلام در دروس باید دلیل است
بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باین نحو که قوله و لا تکبیر عطف بوده باشد بر لا یجب
و مراد این بوده باشد که تکبیری ثابت در این سجود نیست مگر در حالت رفع راس
الا ان بنا بر این مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در اینحالت و این مسلم است نه
وجوب آن   استقبال است بعضی را لازم است که مکلف در حالتیکه ایماء
باین سجده مینماید متوجه قبله باشد و ظاهر اینست اشکالی نبوده باشد
در عدم وجوب استقبال نه وجوب شرعی و نه وجوب شرطی بلکه ظاهر
اینست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه از جمله عبارات توهم خلاف میشود
مثل عبارات محقق در شرایع و شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه تصریح
بتحقق خلاف شده در اینکلام خلد آشیان مرحوم مغفور مولانا ملا محمد تقی
المجلسی در شرح فقیه و عبارت مرحوم اینست اما شرط است که رو بقبله بوده
باشد و سجده بر چیزی کند که صحیح بوده باشد سجده کردن بر آن و هفت موضع
بر زمین رساند و ذکر گفته شود در همه خلافست و اظهر عدم اشتراط است
و احوط آنست که رعایت کند هر چه را رعایت مینماید در سجده نماز تا اینجا
کلام مرحوم است ظاهر اینست که مخالفی در مسئله از علمای شیعه نبوده باشد
دور نیست که کلمات علماء مذکوره که دال بر تحقق خلافست بجهت مذهب عامه
بوده باشد نظر باینکه قول باشتراط استقبال در این سجده حکایت از عامه
شده و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره ذکر نموده الا ان قبل الاظهار
باین نحو که این سجده نماز است پس شرطست در آن آنچه که شرطست در نماز و

ظهور

ظهور بنا دارد استدلال مفتی از سعی در اظهار آنست   طهارت
از حدث و خبث است پس اینهم خلافست مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید
در کتاب مقنعه حکم فرموده اند بعدم جواز اتیان باین سجود با نجاست ثوب
یا بدن و مشهور ما بین اصحاب خلاف آنست پس اتیان باین سجود مشروط
بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست هر دو و تمکن از ازاله و تطهیر
اتیان باین سجود میتواند نمود و این قول مختار است و مستند این علاوه اصل
و عدم ظهور دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده باشد اخبار معتبره ایست که دلالت
میکند بر اینکه جایز است در حق حائض که اتیان باین سجده نموده باشد از جمله این
احادیث حدیث صحیحی است که مروی در کتاب کافی است عن ابی عبیدة الحذاء قال
سألت ابا جعفر ع عن الطامث تسمع السجدة قال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا
سمعتها وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه غالب اینست که حائض منفک از نجاست
نیست و اما طهارت از حدث پس این نیز محل خلافست خواه حدث اصغر بوده باشد
یا حدث اکبر و ظاهر از مرحوم سید جلیل سید مرتضی در کتاب انتصار اشتراط است فرموده
بعد از حکم باینکه جایز است قرائت جمیع سور قرآن نیز در حق جنب مگر سور عزائم در
مقام تفرقه و وجه عدم جواز قرائت سور عزائم کلامیکه حاصل مضمونش اینست
نظر باینکه سور عزائم مشتمل بر سجده واجبست و سجده جایز نیست مگر در صورتیکه
مکلف با طهارت بوده باشد بنا بر این هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه
جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها پس اتیان باین سجده در حق او مجوز نخواهد
بود و مقتضای اینکلام عدم جواز است اگرچه محدث بحدث اصغر بوده باشد
و اینقول را محقق ثانی در جامع المقاصد نقل فرموده از ابو الجنید و شیخ الطائفه
در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دال بر این مطلب نیست غایة الامر مدلول

علیه بانکلام هست عدم جواز سجود است در حق حایض و معلوم است این مستلزم این نیست
که این سجده مشروط بمطلق طهارت بوده باشد بعلاوه آنکه مرحوم علامه فرموده اند
از این قول در تهذیب و استبصار لیس حکم فرموده اند باستحباب سجده در حق حایض و
مختار در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراطست پس جایز است سجده با نجاست ثوب و بدن
و در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه و لعله یعنی اخلال باید در حق جنب عمداً و بسبب
نجاست ثوب و بدن جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقها است و از آنچه مذکور
شد ظاهر میشود سر قول در حق حایض عدم جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید است
در انتصار و مدلول علیه بکلام شیخ است در نهایه و استحباب سجود و این مدلول
علیه بکلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام ایشان است در مبسوط و قول
ثالث وجوب سجود است خواه در حال استماع بوده باشد یا قرائت آیه سجده اگر
چه قرائت برا و حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را بعمل آورد سجده کردن
برا و واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر این است که مشهور ما بین فقها
بوده باشد   ستر عورت است بدانکه آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم
علامه در تذکره آن است که قائل بوجوب ستر عورت در این سجود میان علمای
امامیه نیست و لیست خلاف داده بجماعتی از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت
مدارک وجود مخالف میان علمای شیعه ظاهر این است که چنین نبوده باشد بر
فرض تسلیم ضعیف است   وضع جبهه است بر چیزی که سجده بر آن
صحیح بوده باشد اگرچه ظاهر میشود از اعاظم فقها عدم اعتبار این لکن ظاهر
لزوم آن است فرقی از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست   وضع
اعضای سبعه باقیه است بعلاوه وضع آنچه جبهه مصرح به در عبارت بیان و کنز
العرفان وجوب آن است و حکم بوجوب در مثل الهامین لسیاد بعید است نظر

بابنکه

باینکه با وضع جبهه و وضع یدین و رکبتین و ظهر قدمین تشکیکی در تحقق سجود
نیست و انصراف امر مراد بدین برابر ظاهر نیست   در بیان ذکر در این سجود است
کلام در اینمقام از دو راه هست اول در بیان ذکر وارده در این سجود است بدانکه
ذکر در اینمقام به هیچ خواستن و لیکو لیست که حدیث صحیح مشتمل بر آن است و آن این است
که ابو عبیده از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده
که فرموده هرگاه کسی بخواند آیه سجده از عزائم را باید بگوید در سجود سجدت لک تعبدا
و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر
دوم روایت فرموده در فقیه حاصل آن این است که گفته میشود در سجود عزائم لا اله
الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک
یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم
آن است که ذکر فرموده در فقیه هرگاه کسی بخواند آیه عزیمه را باید سجده کند و باید بگوید
در سجود الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبناک الی ما دعوا الهی فالعفو العفو
نمی چهارم دعائی است که شیخ شهید در کتاب ذکری بیان نموده فرموده
فرموده است روایت کرده شده است که گفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب
تعبدا و رقا پنجم آن است که ذکر فرموده تکبیری در سجود عزائم نیست و لکن در سجود
میگوئی آنچه را که میگوئی در سجود صلوة   دویم در بیان وجوب و استحباب این ذکر است
بدانکه آنچه از تتبع کتب اصحاب ظاهر میشود آن است که احدی از علمای شیعه قائل بوجوب
ذکر در این سجود نشده و نظر باینکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوت شده اند بسیار
فرموده اند بسیاری با آنکه حکم فرموده اند بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند
اصلا مثل مقنعه و نهایه و تهذیب و استبصار و خلاف و زهره و معتبر و شرایع و قواعد

وغیرایشها و فرقهٔ ثانیه اگرچه متعرض ذکر شده اند لکن تصریح بعدم وجوب ذکر فرموده اند
بابتصریح باستحباب آن مثل تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و دروس و ذکری و بیان و موجز
وکشف الالتباس وکنز العرفان وحبل المتین ولوامع و روضة المتقین وکفایه و ذخیره
وقسم ثالث تعبیر با مر فرموده اند و در ایشان بیک مثل شیخ صدوق در فقیه و مجالس
قال فی الفقیه من قرأ شیئا من العزائم الاربع فلیسجد ولیقل الهی آمنا بما کفروا الی آخره
وفی المجالس واما سجدة العزائم فیقول فیها لا اله الا الله حقا حقا الی آخره وحکی فی البیان
عن ابن معبد الراوندی انه قال من قرأ فی نافلة اقرأ سجد وقال الهی آمنا بما کفروا الی آخره
میگوییم اگرچه ظاهر در وجوبست لکن حمل بر وجوب عینی در اینمقام ممکن نیست قطعا
لسیما باید حمل شود یا بر استحباب یا وجوب تخییری لکن حمل بر استحباب اولی است نظر
باشتهار و اکثریت استعمال پس ثبوت وجوب بمحض احتمال بظاهر او ممکن نیست مجملا
مظنون این نیست که قائل بوجوب ذکر در این سجود در میان علمای شیعه بوده باشد بلی
قول بوجوب ذکر از بعضی علمای عامه نقل شده و این ضعیف است   در بیان
حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود میگوییم اما تکبیر پس سابق بیان شد
که قبل از دخول در سجود یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه
واحادیث معتبره بر نفی آن مستفیض است بلکه قول بثبوت تکبیر در اینمقام منقول
از جماعتی از عامه هست و این تکبیر بدعت است و عجب از این است که بعضی از فقها قائل
بدو تکبیر شده اند یکی تکبیرة افتتاح در سجود و ثانی تکبیر دخول در آن لشکی در ضعف
آن نیست بلکه بدعت در بدعت خواهد بود و اما بعد از رفع راس از آن
پس مشهور در رجحان آن نیست کلامیکه هست در وجوب و استحباب آنست ظاهر
ثانی است لکن مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوبست مثل عبارت شیخ صدوق
در مجالس و فقیه و عبارت شیخ طوسی در خلاف و مبسوط واظهر از اینها کلام شیخ

شهید است

شهید است در ذکری پس رعایت احوط است اگرچه حمل عبارات ممکنست واما تشهد
و تسلیم پس احدی از علمای شیعه قائل بثبوت آن نشده است لکن موهوم شیخ در کتاب
خلاف نقل فرموده خلاف از بعض اهل خلاف بوده که قائل بثبوت هر یک از تشهد
و تسلیم بعد از این سجده شده و شبهه در ضعف آن نیست   در بیان امور
مهمه متعلقه باین مبحث است و این چند مطلب است   در بیان سبب این سجده است
بدانکه در سابق بیان شد که سبب وجوب این بنابر مختار دو چیز است تلاوت
آیه از آیات سابقه است   استماع آن معتبر در هر یک از این دو صدور آنست
از کسیکه مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد و فرق در مکلف در اینمقام و مکلف
در صلوة ظاهر است نظر باینکه صلوة موقوف و مشروط بشرایط وجوبیه در اینمقام
بود چنانچه موقوف و مشروط بشرایط وجودیه بود نیز مشروط بشرایط وجوبیه و
شرایط وجودیه هر دو هست لکن نسبت مابین شرایط وجوبیه در صلوة و شرایط
وجوبیه در اینمقام عموم وخصوص من وجه است که بعضی شرایط وجوبیه در صلوة
شرطیتی از برای او در اینمقام نمیباشد مثل زوال نسبت بظهرین و غروب نسبت بعشائین
وفجر نسبت بصلوة صبح وخلو از حیض ونفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعض
شرایط وجوبیه در اینمقام شرطیتی بجهت او نسبت بصلوة مطلقا ثابت نیست مثل اینکه
از جمله شرایط وجوبیه در اینمقام تلاوت آیه سجده یا استماع آنست و بعضی شرایط
وجوبیه در صلوة شرایط وجوبیه است در اینمقام نیز مثل بلوغ وعقل واما شرایط
وجودیه پس نسبت مابین آنها عموم وخصوص مطلق است باینمعنی که هر شرایط وجودیه
در اینمقام شرایط وجودیه در صلوة هست ولکن عکس نیست نظر باینکه بسیاری از شرایط
وجودیه در صلوة شرطیتی نسبت باو در اینمقام نمیباشد چنانچه در سابق بیان شد
مثل استقبال وخلو بدن وثوب از نجاسات ورفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت

با اصغر و هم چنین ستر عورت و اما شرط وجودی در اینمقام که شرطیت آن در صلوة مسلم است
مثل وضع جبهه علی ما یصح السجود که این موقوف علیه است در هر دو مقام بعد از آنکه
اینمطلب مستحضر شد میگوئیم که آن چند چیز است اول آنست که ممکنست کسیکه
مکلف بصلوة نبوده باشد نظر بانتفای شرط وجوب آن مکلف باین سجده بوده باشد
مثل حایض و ذات نفاس که مکلف بصلوة نمیباشند لکن هرگاه آیه استماع سجده نمودند
بی تشکیک سجود از ایشان مطلوبست پس لازم است در همان حالت ایشان بسجده نمایند
و تاخیر در حق ایشان جایز نیست مثل دیگران دوم آنست چونکه مذکور شد که بسیاری
از شرایط وجودیه صلوة شرطیتی نسبت باو در ما نحن فیه ثابت نیست بنابراین
هرگاه کسی با انتفای آن امور ایشان بسجود نماید محصل امتثال خواهد بود پس هرگاه کسی
تلاوت آیه سجود یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد ایشان
در همان حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازاله آن که هست جایز نیست بلکه غالب چنین است
و هم چنین هرگاه استماع آیه سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتیکه محدث بحدث اصغر
بوده باشد یا منکشف العورة نموده باشد ایشان بسجود در جمیع این احوال لازم است
و وجه آن اینست که مذکور شد یعنی چونکه طهارت از حدث و خبث از شرایط وجودیه
سجود نمیباشد لهذا تحقق سجود توقف بعدم وجود اینها ندارد پس با وجود اینها
مطلوبیت سجده تلاوت و تکلیف بآن ثابت است در بیان آنکه معتبر در
سببیت استماع تحقق آنست خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد یا نه کودک
بوده باشد یا اناث ظاهر اینست خلاف در این باب میان علمای شیعه نبوده باشد
بنابراین هرگاه استماع آیه سجده متحقق شد در حق مکلف لازم است که ایشان بسجده
نماید اگرچه تلاوت آیه از غیر مکلف بوده باشد مثل صبی یا مجنون اشکالی در این نیست
بلی علمای عامه در این خلاف کرده اند نظر باینکه جماعتی از رؤسای ایشان مثل مالک و

شافعی

شافعی و غیرهما معتبر دانسته اند در استماع اینکه میباید قاری کسی بوده باشد که امامت
مستمع تواند نمود بنابراین هرگاه قاری زن بوده باشد یا مجنون و نحو اینها سجود بر مستمع
لازم نخواهد بود لیکن شکی در بطلان این نیست کلامیکه در اینمقام هست اینست که هرگاه
کسی استماع آیه سجده از نائم یا از بعضی طیور نمود مثل طوطی آیا این استماع نیز موجب سجده
میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست ممکنست که گفته شود مقتضای عموم در حدیث صحیح
علیه ان یسجد کلما سمعها حکم بوجوبست و هم چنین است حال در حدیث اذا سمعت آیة
السجدة فاسجد لکن انصاف اینست انصراف امثال این عموم در مثل مفروض بسیار مشکل است
پس خروج از مقتضای اصل بمحض احتمال این عموم ممکن نیست اگرچه احتیاط مقتضی عدم
اخلالست مخفی نماند معتبر در تحقق این سبب بمحض استماع است خواه قاری معروف مستمع
بوده باشد یا نه موثق او بوده باشد یا غیر قریب بوده باشد یا بعید بنابراین هرگاه
مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانه دیگر ایشان بسجده بر مستمع لازم است مخفی
نماند از جمله مطالبی که مذکور شد این بود که هرگاه مرد استماع آیه سجده از زن نمود باید
ایشان بسجده نماید اشکالی در این نیست در صورتیکه زن از محارم او بوده باشد
یا آنکه ماسد قال فی شرح و القواعد من ان النساء اللاتی لا یحرمن نکاحا بوده باشد و اما
هرگاه چنین نبوده باشد و قائل باشیم باینکه صوت زن عورتست چنانچه تصریح
تصریح فرموده اند باین مرحوم علامه در منتهی و تذکره و نهایة الاحکام بلکه فاضل
معتمد معروف بفاضل هندی ظاهرا اینقول را نسبت باکثر داده در شرح قواعد
در مبحث جهر و اخفات با آنکه استماع صوت نمود در حالت دیگر و التذاذ ظاهر اینست
در اینصورت نیز سجده واجب بوده باشد غایة ما فی الباب آنست که استماع بر این حرام
بوده باشد لکن این باعث نمیشود که موثر در استماع مترتب نشود نظر بعلم استحاله
حرمت سبب و وجوب مسبب چنانچه در حق قاری جنب که قرائت نموده عزیمه را حرام است

لکن هرگاه این حرام را مرتکب شد میگوئیم سجده برا فوراً واجبست و ملحق به اداء
بایست و مناط در وجوب عموم مستنداست و این ثابتاست اگرچه استماع
حرام بوده باشد مثل غالب مباحث کفارات در مباحث صوم و غیرها   دربیان
تکرر مسبب است بتکرر سبب بدانکه سبب متکرر یا قرائت آیه سجده است یا استماع آن
علی التقدیرین یا بتخلل سجده است یا بعدم آن در صورت اخیره یا فصلی که مخل بفوریت
بوده باشد شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر مماثل با اول است یا مغایر
در صورت مغایره مخالف با اولست در نوع مثل اینکه اول قرائت آیه اقرأ بود و ثانی قرائت
آیه والنجم مثلا یا مختلف است مثل اینکه اول استماع آیه سجده بود و ثانی تلاوت آیه سجده
خواه آیه مقروء بها عین آیه اولی بوده باشد یا نه و بعبارت اخری آیه مقروء بها عین آیه
مسموع بها بوده باشد یا غیر آن و این احتمالات در صورت تخلل فصل نیز جاریست پس
اقسام مسئله متعدد است   آنست که سجده متخلل شده باشد مابین سببین در
اینصورت من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب ثانی مماثل با اول بوده
باشد مثل آنکه اولا قرائت آیه سجده نمود و اتیان بسجده نمود چنانچه در مقام تعلیم
غالبا اتفاق میافتد یا استماع غیر آن نمود بعد از اتیان بسجود خواه آیه مقروء بها
عین آیه مسموع بوده باشد در جمیع صور مذکوره بلا شبهه اتیان بسجده
ثانیا لازم است اجزاء بسجده اولی نمیتواند نمود قطعا   آنست که سجده متخلل
نشده باشد ولکن فصلی که منافی فوریت بوده باشد آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق
قرائت در ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق استماع در ثانی عین متعلق استماع
در اول بوده باشد در اینصورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام و مرحوم
شیخ شهید در کتاب بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است ولکن
حکم بلزوم تکرر سجود در این مقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه دور نیست که اجزاء سجده

واحده

واحده نتواند نمود نه باعتبار تخلل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم معلومیت
دلیل بر تعدد سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتیکه در یک وقت منظور او
این بود که دو دفعه متصل بهم قرائت سوره یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید
بر فرض تسلیم ظاهر اینست که اجزاء بسجده واحده از باب تداخل توان نمود
مثل ثالث است لکن با تخلل فصلیکه منافی با فوریت بوده باشد یعنی قرائت آیه سجده ازاو
نمود و اتیان بسجده ننمود بجهة عایقی یا عمدا و فصلیکه مخل بفوریت است متخلل شد بعد
اعاده قرائت همان آیه را نمود و هم چنین است حال در استماع آیه سجده حکم بتحقق تعدد سبب
در اینمقام بی اشکالست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن احتمالات در
مقام اراده امتثال متعدد است   آنست که اتیان بسجده بجهة سبب ثانی نماید یعنی
حین شروع در حصول سجده نیت نماید که این سجده بجهة قرائت ثانیه است یا استماع ثانی است
و سجده بجهة قرائت اولی یا استماع اول بعد از آن بعمل آورد   عکس اینست یعنی سجده
اول را نیت نماید که بجهة قرائت اولی یا استماع اول و سجده ثانیه را بجهة قرائت ثانیه
یا استماع ثانی   آنست که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید
که بجهة هر دو بوده باشد وجه اولی آنست چونکه مطلوبیت فوری در این سجده ثابت است
و مفروض اینست که اخلال بفوریت نسبت باول متحقق شد بخلاف ثانی پس لازم است
که اتیان بسجده ثانیه نماید تا اتیان بواجب فوری نموده باشد و اتیان بسجده بجهة قرائت
اول مثلا مستلزم اخلال بفوریت سجده بجهة قرائت ثانیه است پس جایز نخواهد بود و وجه
ثانی آنست اگرچه بسبب تاخیر در سجده با وجود تحقق سبب اخلال بواجب فوری نموده لکن
چنین نیست که فوریت بعد از آن منتفی شود یعنی تاخیر با عدم علت جایز بوده باشد خصوصا
در صورتیکه تاخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده باشد پس عدم جواز تاخیر است
بحال خود باقی و بر قرار خواهد بود و وجه در ثالث جمع ما بین حقین و فرار از احد محذورین

و این معنا داست نظر بجواز تداخل در امثال مقامات چنانچه در جلد رابع مطالع الانوار
بتحقیق آن نموده ایم ولی اشکال لیکه در اینمقام متوجه است اینست که اخلال بفوریت سجود
در اول موجب اینست که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و مفروض در سجده
ثانیه اینست که اداست نظر بعدم اخلال بفوریت پس قصد تداخل موجب اتصاف
شئ واحد است بوصف اداء و قضا و این مستلزم اجتماع ضدین است خواهد بود لکن
جواب از این اینست که این اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجده مأتی
بها در زمان ثانی قضا بوده باشد و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد ان شاء
الله و بر فرض تسلیم لزوم محذور در صورتی نیست که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم
نیست بلکه در ما نحن فیه ایشان یک سجده مینماید و قصد این مینماید که این مجزی از هر دو
بوده باشد و نظیر کلام در این صورت اینست که شئ واحد مجزی و مسقط تکلیف از ادا و
قضا بوده باشد نه متصف بوصفین ضدین نظیر چه تداخل اغسال است در صورتیکه غسل
واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد و خواهد امتثال هر دو بیک غسل نموده اتیان
بیک غسل مینماید بقصد اینکه آن مغنی و مجزی از هر دو بوده باشد اینست
که متعلق قرائت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و همچنین متعلق
استماع خواه فصلی متخلل شده باشد ما بین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد
در این قسم نیز تشکیکی در تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت
عدم تخلل فصل بوده باشد قائلین بتکرر سجود در سابق قائلند بتکرر آن در این
اقسام بلکه بطریق اولی کما لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرر در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرر است
در سابق بطریق اولی لکن حکم بتکرر در این قسم مستلزم حکم بتکرر در سابق نیست چنانچه
حکم بعدم در سابق مستلزم حکم بعدم در اینمقام نیست نظر بنفرقه ظاهره بین المقامین پس
میگوئیم تعدد سبب در این قسم محل تأمل نیست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن

امتثال در اینمقام بنحو لیست که در سابق بیان شد حاجت باعاده آن نیست ملخص تفصیل آن
هست اینست چونکه بعضی از صور مفروضه در این قسم اینست که فصلی مابین سببین
متخلل نشده باشد پس مکتسب با ایشان بتعدد سجده نحوی شود که اخلال بفوریت
نسبت بهیچیک متحقق نشود و چونکه مفروض در اینمقام اینست که مقروء در ثانی
مغایر با مقروء در اول است بنا بر این اشکال در عدم تعدد سبب در اینمقام نیز
است اگرچه فصلی متخلل نشده باشد بخلاف در سابق نظر باینکه مفروض در آنجا
این بود که مقروء در ثانی عین مقروء در اول بوده باشد اشکال در تعدد سبب در صورت
عدم تخلل فصل بجا بود خصوصاً در صورتیکه مقصود قاری در دید و این بود
که بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بلا فصل باز دیگر قرائت نماید همان آیه را و ایشان بسجده
بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه سابق اشاره بان شد اینست که ایشان بسجده بسبب
نماید و سبب ثالث مغایر بوده باشد با اول در نوع مثل اینکه اول استماع آیه سجده نموده
بعد از آن تلاوت آیه سجده نمود یا عکس آن خواه مقروء بها عین مستمع بها بوده باشد
یا غیر آن این قسم نیز یا با تخلل فصل بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل است
حکم آن نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر اینست که تداخل در هر این اقسام
جایز بوده باشد بلکه در بعضی از صور مفروضه اولی از انفراد بوده باشد و وجه آن
از سابق ظاهر میشود و لله الحمد والمنة در بیان اینست که کفایت میکند
در اثنای سجده ابقای جبهه بر حالت سجود توضیح مطلب مسئله اینست که کفیتر میشود
هرگاه کسی در سجود بوده باشد در بین سجده آیه سجده را کسی تلاوت نماید و این شخص
بشنود یا استماع نمود یا تلاوت آیه سجده نمود در اثنای سجده تشکیکی در مطلوبیت سجده
در حق او نیست و جوباً در حالت قرائت و استماع در صورتیکه مقروء از سور عزائم اربع
بوده باشد و استحباباً در صورت سماع یکی از این آیات و قرائت و استماع و سماع

غیر این با بافت از آیات سابقه که آیات سجدات مندوبه بوده باشد کلامیکه در
اینمقام هست اینست که آیا بعد از استماع این سجده مثلا میتواند قصد این نماید که
اکتفا مینمایم در مقام امتثال بسجدهٔ مطلوبه با بقای خود در اینحالت یا بوضع جبهه بموضع
دیگر خصوصا در صورتیکه موضع دیگر اخفض از موضع اولی بوده باشد خواه منفصل
شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول بعضی از علمای عامه است که تجویز نموده
در سجدهٔ ثانیه صلوة بنقل کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا خیر اینقدر کفایت
نمیکند بلکه لابد است از رفع جبهه از ارض و سجود بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع به اینست
که رفع متعین است و اکتفا با بقای جبهه بلکه بجران اگرچه موضع اخفض بوده باشد نمیتواند
نمود و اشکالی در این نیست کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا مجرد رفع جبهه از ارض
کفایت میکند اگرچه بمقدار قلیل بوده باشد یا لابد است از انتصاب چنانکه اینست و نیز آن
بلکه معتبر رفع راس است قد و معتبر اگرچه بعد انتصاب نرسد وجه اجزاء مطلق رفع اینست
که سجده عبارتست از وضع جبهه است بر ارض و لغة مطلوبیت بالاصالة ندارد بلکه مطلوبیت
آن بجهت توصل بوضع جبهه است پس مطلوبیت آن در صورت حاجت باشد و در صورتیکه
جبهه را قلیلی از ارض مرتفع نمود اعتنای معهود محتاج الیه نیست تا مستقیم شود بجهت تحصیل
آن پس اجزاء مطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه رعایت انتصاب اینست که او اول
متوجه بسجود منصرف میشود بحالت معهوده در غالب اشخاص و این حالت انتصاب است
پس در صورت عدم حصول انتصاب انتصاب لازم خواهد بود لکن دعوی غلبه در این باب
ممنوع است بلکه حالت غالب نسبت بقراء اگر خلاف انتصاب نبوده باشد ادعای غلبه انتصاب
نمیتوان نمود نظر باینکه معتاد در حالت قرائت انحنای فی الجمله هست پس قطع نظر از ادعای
غلبه دعوی غلبه انتصاب نمیتوان نمود بنابراین مختار احتمال ثالث خواهد بود مترتب بر این میشود
که هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی باشد و در اثنای قرائت آیه سجده نمود لازم نیست

درحق او

درحق او منتصب شود بعد از آن بسجود برود بلکه بهمان حالت که هست میتواند بسجود
بعد تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حالت سجود اتفاق افتد اکتفا
برفع راس فی الجمله میتواند نمود اگرچه جزم در این مقتضی رعایت انتصاب است در
جمیع احوال والحمد لله الکریم المتعال   در بیان حکم این سجده واجب است در
صورت اخلال بآن در اول وقت امکان میگوئیم مناسب در اینمقام نقل کلام است
درر و مبحث   در بیان فوریت این سجده است بدانکه مستفاد از جمله از
نصوص معتبره وارده در مسئله آنست که این سجده مطلوبست فورا یعنی لازم است
بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان بسجده نماید و تاخیر در حق او جایز
نیست در سجودات واجبه و ظاهر اینست که این مطلب محل خلاف مابین علمای شیعه
قدس الله ارواحهم نبوده باشد و دعوی اجماع از معتبرین علماء در اینباب مستفیض است
پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی با علم عمد ترک مبادرت در اتیان بسجود
نماید اثم خواهد بود و مستفاد از جماعت از اجله فقهاء آنست که مراد در سجود مستحبه
نیز چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوریست لکن تصویر این مطلب در واجب ظاهر است نظر
باینکه در تاخیر اثم و معصیت است و هم چنین در مستحبه در صورتیکه هرگاه اخلال
بفوریت شود استحباب بعد ثابت خواهد بوده باشد و اما هرگاه استحباب در جمیع احوال
ثابت بوده باشد تصویر فوریت در آن خالی از اشکال نیست مگر اینکه گفته شود در
صورتیکه اخلال بمبادرت نمود بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام
مرحوم شیخ در مبسوط و خلاف و هم چنین شیخ شهید و غیرهما محصل کلام آنست
که اگر اتیان شد بنحو یکه مبادرت صادق باشد که اخلال بفوریت نشده است ادا خواهد بود
و این فرق وجوبیست لکن ادائیت و قضائیت ممنوع است چنانچه بیان خواهد شد
اولی اینست که چنین گفته شود که مقتضای فوریت در واجب اثم در تاخیر است و در مستحب

موجب تاخیر لیس هرگاه مستحبی چنین بوده باشد مبادرت در آن راجح بوده
باشد و تاخیر ایضاً مرجوح بوده باشد اگرچه استحباب با تاخیر نیز ثابت بوده باشد
این مستحب مستحب فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقهاء قدس الله سرهم
ارواحهم اینمطلب که عبارت از رجحان مسارعت و موجب تاخیر یا بقای استحباب
بوده باشد از جمله امور مسلمه است نزد ایشان لکن باید تفصیل در رجحان یا
موجب قائل شد بمقدار معینی و الا منتقض میشود به بسیار از مستحبات که
مسارعت در اتیان بآنها راجح است و تاخیر مرجوح است ومع ذلک اطلاق فوریه
در آنها ظاهر نیست در بیان اینست که هرگاه کسی اخلال بسجده واجب یا
مستحب نمود فوراً تدارک ثابت است بعنوان وجوب در واجب و بطریق ندب در
مستحب و اینقدر در کلمات اصحاب محل تامل نیست کلامیکه هست در اینست که آیا این تدارک
به نیت قضا است یا ادا یا نه قضا است و نه ادا اختلاف کرده اند در این فقها لیس
قول الست که این تدارک به نیت قضا است و اینظاهر میشود از مرحوم شیخ
در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان و دروس
الست که به نیت ادا است و اینظاهر میشود از مرحوم محقق در کتاب معتبر
و مرحوم علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان مختار قول ثانی
است و این مختار محقق ثانی و صاحب مدارک نظر باینکه هریک از ادا و قضای
اصطلاحی در عبادات موقته است یعنی هرگاه عبادتی موقت شد یعنی وقت در شریعت
بجهت او مقرر شد که آن وقت محدود باشد بدایه و نهایه مثل نماز ظهر مثلا که وقت
آن محدود است از زوال تا غروب و هم چنین عشائین و صلوة صبح لیس هرگاه
اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا است و هرگاه اتیان شد بعد از انقضای وقت
گفته میشود که قضا است ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل اینست که مذکور شد چنین

چیزی

چیزی در محل کلام مطلقا ثابت نیست بخلاف فوریت ما بین مضیق موقت و فوریه
نسبت میان ایشان عموم و خصوص مطلق است هر مضیق موقت مستلزم فوریه
هست اما هر فوریه مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین و نحو اینها و هر فوریه
مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی عدم جواز تاخیر نه بمعنی مساوی وقت با
محل کلام الست که مضیق اطلاق میشود بر دو معنی خاص و عام اول محدود است
بحدیکه مذکور شد اینرا مضیق موقت مینامند و مضیق مطلق اعم از اینست فلذا
مشترک هر دو عدم جواز تاخیر است اگر موقت بوده باشد تعبیر از آن بمضیق وقت
مینامند و الا مضیق مطلق هر فوریه مستلزم مضیقیت باینمعنی هست لکن مستلزم
موقتیت نیست بخلاف ظاهر اینست که مراد قائلین باداء همین معنی بوده باشد نه اینکه
مراد این بوده باشد که در وقت خود اتیان شده باشد مثل واجب موسع و الا لازم می آید
که قائل بعدم ثبوت اثم بر تاخیر بوده باشد و این خلاف اجماع است در مسئله
در اثبات فوریه این سجده است بعنوان تفصیل چیزی اقامه دلیل بر اینکه سجده تلاوت
از واجبات فوریه است یعنی واجبست بعد از تحقق سبب سجده مبادرت کردن در اتیان
بآن و تاخیر جایز نیست مبادرت در اتیان بآن در صورت انتفای عذر جایز نیست لیس
میگوئیم مستند فوریه در اینمقام چند چیز است اجماعاً منقوله در مسئله است
بلکه ممکن است دعوی اجماع محقق در اینمطلب حدیث معتبر مروی در کافی از زراره
عن احدهما علیهما السلام قال لا یقرأ فی المکتوبة بشیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة و جه
دلالت اینحدیث بر مدعی الست که حضرت منع فرموده اند از قرائت سور عزائم در صلوات
مفروضه و این منع را مستند فرموده اند بجلالیکه حاصل آن اینست که قرائت سور عزائم
در صلوات مفروضه مستلزم زیادتی سجده است در مفروضه و این استدلال صحیح
در فوریه سجده است اگرچه سجود فوراً مطلوب نبود ممکن بود سور عزائم در صلوات

ولجبه تلاوت کرده شود و ایشان بسجده از بعد از فراغ از عنا نموده باشند و انتظار است
لعادیث معتبره مشتمله بر امر بسجود وقت صدور قرائت آیه سجده یا استماع آنست مثل
حدیث موثق اذا قرأت السجدة فاسجد وموثق دیگر من قرأ اقرأ باسم ربك فاذا ختمها فلیسجد
وحدیث صحیح وارده در حایض فلتسجد اذا سمعتها وجه استدلال آنست که امر بسجده فرموده اند است
بعد از قرائت با کلمه فا که مدلول آن لزوم ایشان بعد حرف آنست بدون تامل وا بمعنی فوریه
ومناقشه دران میتوان نمود که فاء در اینمقام فاء جزائیه است و فائیکه مقتضی تعقیب مع
عدم مهلت هست فاء عاطفه است مثل جاء زید فعمرو نه فاء جزائیه چنانچه ابن هشام
تصریح باینمطلب نموده پس اولی در مقام استدلال تمسك بشرط وجزا است توضیح مطلب
مقتضی اینست که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اذا قرأت السجدة فاسجد
وجوب ایشان بسجده است در زمان تحقق قرائت آیه سجده واین مستلزم فوریت است
وهکذا قوله ع فلتسجد اذا سمعتها وغیره حدیث صحیح محمد بن مسلم عن احدهما ع
قال سألته عن الرجل یقرأ السجدة فینساها حتی یرکع ویسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال
اینست که ظاهر میشود از سؤال سائل باجلال قدر راو که معتقد این بود که وقت سجده
بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بوده ولهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود از سؤال
اینست نظر باینکه لازم بود که ایشان بسجده فوراً نموده باشد و فراموش نمود آیا بعد
تدارك بجهت سجده منسیه میباشد یا نه و معصوم تقریر مسائل فرموده اند بیان
اعتقاد واین دلیل بر صحت آن اعتقاد است بعلاوه جوابی که فرموده اند لتسجد اذا ذکر است
دلالت میکند بر لزوم تدارك آن فوراً پس مقتضای این حدیث چنانچه فوریه اصل سجود
لزوم مبادرت در تدارك آن نیز هست تتمیم بدانکه حدیثی در اینمقام روایت شده
از جناب فخر کائنات صلوات الله علیه وآله که فرموده نهی عن اختصار السجدة ظاهر اینست که
بطریق عام بوده باشد واختصار سجده را به دو طریق تفسیر کرده اند اول آنست که

فوائد همه سوره سجده را نماید مگر آیه سجده را که او را عمداً ترك نماید که سجده ننماید
دوم آنست که اقتصار نماید بهمان قرائت آیه سجده از برای آنکه سجده نماید ووجه کراهت
در ثانی ظاهر نیست و در نیست که این سبب بوده باشد وجوه علامه در کتاب تذکره
تفسیر اول را اختیار فرموده مقام ثالث در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر
عبارتست از سجده که بنده دلیل بعمل آورد در مقام اظهار امتنان و ابراز شکر نعمت منعم
متعال واعتراف بعظم عطاهای حضرت کریم ذو الجلال عظمت آلائه و اقرار بعجز وانکسار
ومذلت خود وقبل از شروع در مطلب میگوئیم که باید دانست که قسم اول از انواع
اربعه سجود که اشاره بانها شد منحصر است در واجب خواه وجوب شرعی بوده باشد
چنانچه در ضمن صلوات مفروضه است یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه
قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه متصف میشد بوجوب این در صورت قرائت
آیات سجده در سور عزائم اربع معهوده است یا استماع آنها همچنین متصف میشود
باستحباب چنانچه در حق سامع مطلقا بنابر مختار در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع
معهوده واما اینقسم از سجود که عبارتست از سجده شکر بوده باشد پس متصف نیست
بالاصاله مگر بوصف استحباب لکن از مستحبات مؤکده است ولهذا در بعضی از اخبار صحیح
حکم بوجوب آن شده در بعضی از موارد و مراد استحباب مؤکد است تنقیح مطلب محتاج است
باین کلام در چند مبحث در بیان اسباب این سجود است بدانکه اسباب این سجود
بسیار است توجه نعمتی است از نعمای الهی جلت عظمته به بنده پس هرگاه نعمتی
از نعمای الهیه عظمت آلائه متوجه شد به بنده دلیل مناسب در طریقه بندگی و موافق
با قاعده حق دانی وملایم با اظهار شرمندگی آنست که خود را بخاك مذلت اندازد اظهار
امتنان ومذلت که سرمایه افتخار و سعادت است نموده باشد تذکر نعمت است
یعنی بنده دلیل خواه در حالت عسرت و خواه در حالت غنی و غنا بوده باشد هرگاه متذکر

این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جانب منعم متعال باو رسید مستحب در حق
او اینست در همان حین که متذکر چنین نعمتی شد خود را بخاک مذلت انداخته اظهار
شکر و بندگی نماید   دفع بلیه است یعنی هرگاه بندهٔ مبتلا به بلیه شده باشد
و بمعونت و مساعدت توفیق الهی جل شأنه آن بلیه از او دفع شد مناسب در حق او اینست
بجهت ادای شکر دفع آن بلیه خود را بخاک مذلت انداخته سجدهٔ شکر بعمل آورد
متذکر شدن بدفع بلیه است یعنی هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از
اوقات مبتلا بچنین بلیه بود خداوند عالم جل شأنه از فضل و کرم خود آن بلیه را از من
دفع نمود مناسب اینست که در وادی تذکر لبشکرانهٔ این نعمت خود را بخاک مذلت انداخته
سجدهٔ شکر بعمل آورد   وصول امری است که موجب سرور و عیش شود مثل اینکه
مؤمنی بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار شده بود یا مبتلا به بلیهٔ شدیدی شده بود
خبر باین شخص رسید که آن شخص مؤمن از دست ظالم مستخلص شده یا از آن بلیه نجات
یافته یا آنکه مسافری عزیز داشت بسفر پر خطری رفته مثل سفر مکهٔ معظمه در دوری
این اعصار خبر ورود او را باو رسانیدند یا آنکه طالب این بود که حق جل شأنه باو فرزند
عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانیدند یا آنکه خبر رسید که دشمنی از دشمنان
شریعت مطهره بلعنت الهی جل شأنه واصل شده یا به بلیه شدیده مبتلا شد و هکذا
بجا آوری که موجب مسرت او شود مطلع باشد در حین اطلاع مستحب اینست لبشکرانهٔ
این مسرت خود را بخاک مذلت انداخته سجدهٔ شکر بعمل آورد   بعد از فراغ از ادای
نماز است فریضه بوده باشد یا نافله خصوصا فرایض بر مسیر مستحب در حق بنده اینست
که بعد از فراغ از آن سجدهٔ شکر بعمل آورد مخفی نماند ادخال اسباب مذکوره را باسرها
تحت اعیند در اول مذکور شد ممکنست نظر باینکه فی الحقیقه هر یک از اینها نعمتی است
از نعمای الهی عز شأنه لکن باختلاف حیثیات مختلف و متعدد است و لهذا در باب

استقصا

استقصا با ذکر هر یک مناسب است   در بیان مضمونیکه دلالت میکند بر رجحان
و فضیلت این سجده نظر باینکه فی الحقیقه اطلاع بر این موجب رغبت مؤمنانست
در عمل اخلال بان بعلاوه موجب اطلاع بر مستند حکم برجحان سجده است در موارد
مذکوره بدانکه احادیث در این باب بسیار است و لکن در این مقام حکم اقتصار میکنیم
بذکر چند حدیث   حدیث صحیحی است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده از
عبد الرحمن بن الحجاج از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
الخطوف فرموده کلامیکه حاصل مضمونش اینست که هرگاه کسی سجدهٔ شکر بعمل آورد
در مقابل نعمتی که خلاق عالم جل شأنه باو عطا فرموده و در حالتیکه باین سجود با وضو
بوده باشد باو خلاق عالم جل جلاله در نامهٔ عمل او ثبت میشود ده رحمت و ده حسنات
الهیه باو داده و محو میشود از نامهٔ معاصی او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند
نزدیک ما بین ده رحمت و ده نماز بجهت اینست که حدیث مشتمل بر لفظ صلوات است
لکن مؤید معنی و الحدیث صحیح است که بان شیخ صدوق روایت فرموده در ثواب
الاعمال از ذریح از آن سرور علیه السلام که فرموده ایما مؤمن سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر
صلوة کتب الله بها عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فی الجنان
حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبد الله در کتاب بصایر الدرجات بسند
صحیح از معویة بن وهب که گفت من در خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه
مشرف بودم در وقتیکه حضرت بر چهار پای سوار بودند و میرفتیم بسمت بازار تا نزدیک
بازار بودیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند و من منتظر
بودم بعد از آن سر را از سجده برداشتند عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند
وجه این عمل چه بود فرمودند متذکر نعمتی از نعمای الهی جل شأنه بر خود شدم یعنی سجده را
بجهت تذکر آن نعمت کردم   حدیثی است که ثقة الاسلام در اصول کافی در باب شکر بسند

موثق از عثمن بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب
حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند
عالم باو عطا فرموده باید روی خود را بخاک بگذارد بجهت ادای شکر الهی جلت عظمته و اگر
سواره باشد در همان وقت پیاده شود و روی خود را بر خاک بگذارد و اگر نتواند
پیاده شود و روی خود را بر جای خود بگذارد و اگر بجهت تقیه یا عایقی دیگر روی خود را بر قربوس
زین بگذارد و اگر این را هم قدرت نداشته باشد پس روی خود را بگذارد بر کف خود
بعد از آن حمد کند خداوند عالم جل شانه را بر آن نعمت   بیان حدیث موثقی است
که ثقة الاسلام در همان باب روایت فرموده از عبدالله بن سنان از جناب حضرت امام
جعفر صادق ع که فرموده جناب فخر کاینات ص در سفری بر شتری از خود سوار بودند و قدری
پیاده شدند پس پنج سجده کردند بعد از آنکه سوار شدند عرض کردم یا رسول الله عملی
از شما صادر شد که قبل از این ندیده بودم که چنین عملی از شما صادر شود فرمودند
که جبرئیل بر من نازل شد چند بشارت بمن داد از جانب خداوند جلیل بازاء هر
بشارتی سجده کردم   حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت
نموده از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود که والد بزرگوار
من جناب علی بن الحسین ع نشد نعمتی از نعمای الهی را متذکر شوند مگر آنکه سجده مینمودند
و همچنین نشد تلاوت آیه‌ای از آیات قرآنیه نمایند که مشتمل بر سجده بوده باشد مگر آنکه
سجده مینمودند و همچنین نشد که دفع فرماید خداوند عالم عز شانه بلایی را که خائف
از آن بوده یا مکر مکر کننده را از ایشان دفع فرماید مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد
که از ادای نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که
اصلاح میان دو نفر فرماید مگر آنکه سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آنحضرت
ظاهر بود پس باین جهة مسمی شد بسجاد   حدیث صحیحی است که شیخین جلیلین در فقیه

و تهذیب روایت فرموده‌اند از مرازم بن حکیم ممدوح از جناب حضرت امام جعفر
صادق ع که فرموده‌اند سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی از جمله ثمرات آن اینست
که باعث تمامیت و کمال نماز تو میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار
تو جلت عظمته از تو راضی شود و ملائکه از تو خوشنود میشوند و هر بنده که نماز
کند و بعد از فراغ از نماز اتیان بسجده شکر نماید خلاق عالم جل شانه رفع حجاب
ما بین آن بنده و ملائکه میفرماید آنوقت خطابی از جانب خداوند عالم جل جلاله
صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه من نظر نمایید بسوی بنده من که ادا نمود نماز
که بر او واجب کرده بودم بعد از آن سجده شکر بعمل آورد تا شکر نعمت من کرده
باشد ای ملائکه من چه چیز از جانب من بجهة او مقرر شود ملائکه عرض میکنند ای
پروردگار ما رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر چه چیز عرض میکنند بهشت
تو خطاب ثالث میرسد دیگر چه چیز عرض میکنند کفایت امور مهمه او خطاب
رابع میرسد دیگر چه چیز تا آنکه باقی نمیماند هیچ چیز از خیرات مگر آنکه ملائکه عرض
مینمایند ای پروردگار ما دیگر ما عالم نیستیم آنوقت خداوند عالم جل شانه
میفرماید من شکر آن بنده میکنم چنانچه او شکر من کرد و اقبال میکنم بجانب
او بفضل و کرم خود و تجلیه جانب او مینمایم بیان حدیثی است که مرحوم
شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع که آنحضرت
فرموده‌اند هرگاه بنده برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار خود
پس چهار رکعت نماز بعمل آورد بجهت رضای الهی جل جلاله در آنوقت شب تا از بعد آن
فارغ از چهار نماز برود بسجود و بعمل آورد سجده شکر و در سجده شکر بگوید یکصد مرتبه
ماشاء الله ندایی میرسد از جانب خداوند عالم تعالی شانه باین بنده که ای بنده من تا کی میگویی
منم پروردگار تو مشیت امور با منست بخصوص که خواستم اجابت حاجت تو را هر مطلبی داری

هر مطلبی داری سؤال کن حاصل این حدیث شریف آنست که هرگاه کسی را حاجتی بوده
باشد بعد از نصف شب برخیزد و ایستاده چهار رکعت نماز نماید بعد از آن استدعای
حاجت خود نماید خداوند عالم جلّ شأنه بعد سجده بقصد شکر نماید در آن سجده یک
صد مرتبه بگوید ما شاء الله بعد از آن استدعای حاجت خود نماید خداوند عالم جلّ
شأنه اعجل حاجت و قضا فرمود مخفی نماند که ظاهر حدیث آنست که این ثمره
عظیمه مترتب میشود به سجده شکری که مذکور شد بعد از نماز چهار رکعت نماز
خواه آن چهار رکعت نماز شب بوده باشد یا غیر آن بدانکه احادیث در
فضیلت سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت میکند در
این مقام بلکه عمده نصوص وارده در این باب است   در بیان
کیفیت این عبادات بدانکه اخبار در این باب مختلف است حاصل اختلاف
راجع است به پنج محتمل   اول آنست که امتثال حاصل میشود بیک سجده و این ظاهر میشود
از اکثر نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح عبدالرحمن بن حجاج و حدیث صحیح دیگر و حدیث صحیح
معویة بن وهب و حدیث موثق عبدالله بن مسکان که مذکور شد و غیر از اینها از اخبار دیگر
مذکور نشد باندک تاملی در الفاظ وجه ظهور آنها بر مطلب ظاهر میشود   دوم آنست که امتثال حاصل
میشود بوضع خد بر ارض یعنی گذاردن روی بر زمین اعم از اینکه یک طرف روی بوده باشد یا هر دو طرف
بلکه در دو نیست که ظاهر در اول سجده باشد مثل حدیث معتبر یونس بن عمار که مذکور شد
و مثل این حدیث که در تهذیب روایت شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق
که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعمای الهی عز شأنه شوی و بوده باشی در جائیکه هیچکس ترا نبیند
پس بچسبان روی خود را بر زمین و هرگاه بوده باشی در میان ناس پس بگذار دست خود را بر پائین
شکم و خم کن پشت خود را و باید این بجهت محض خضوع و تواضع و شکر خداوند عالم بوده باشد و
این نحو محبوب تر است از اینکه روی خود را چنین مینمودی بر زمین بگذار که مخفی نماند این حدیث

تقیه است که چنین تفصیل فرموده اند یا بجهت فرار از ریا و تحقق خلوص است ظاهر اول است
و لفظ ناس در حدیث مؤید اینست   مثل ثانی نیست لکن با اعتبار خدین یعنی هر دو
طرف رو و این مدلول علیه است بحدیث صحیحی که مروی در فقیه است از اسحق بن عمار
از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود عادت حضرت موسی بن عمران علیه السلام این بود
مستقر شده بود هر وقت از نماز که فارغ میشد روی راست خود را بر زمین میچسبانید
و هم روی چپ را و اخبار باین مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید سند منتهی شده
بجناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ظاهر آن روایت نیز ظاهر بر این عام این مطلب را بثبوت رسانده است
در این شریعت نیز و فرق میان وجوه ثلثه اینست که مقتضی اول اعتبار وضع جبهه است
بخلاف وجه ثانی که بنا بر این حاجت بوضع جبهه نیست بلکه امتثال حاصل است بوضع احد
خدین و فرق میان ثانی و ثالث آنست که معتبر بنا بر ثالث وضع هر دو طرف رو است
بخلاف ثانی   سوم آنست که معتبر وضع جبهه است با وضع خدین و این مدلول علیه است
بحدیثی که مروی در کافی است از محمد بن سلیمان از پدر خود که او گفت در خدمت جناب
امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودم در خدمت ایشان بیرون رفتیم بسوی بعضی مزارع یا باغات
آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند از نماز رفتند بسجده
تا آنکه حکایت نمود که آنحضرت جانب راست صورت مبارک خود را چسبانیدند بزمین بعد از آن
جانب چپ را بزمین چسبانیدند   مثل چهارم است بعلاوه عود بسجده در آخر
یعنی اول بسجده میرود و بعد از آن جانب راست خود را میچسباند بزمین بعد از آن جانب
چپ بعد از آن عود مینماید بسجود ظاهر اینست که تادیه سنت میشود باول لکن چهارم و پنجم
رابع افضل از اول است و خامس افضل از هر دو و اما ثانی و ثالث پس اگرچه ظاهر از کلام اصحاب
بر اعراض از آنها است ظاهر اینست و جزاین بوده باشد که سجده ظاهر است در وضع جبهه و این در
دو قسم متحقق نیست و این مطلب اگرچه حق است لکن ظاهر اینست که سنت چنانچه مؤدی میشود بوضع

حدیث ایضا بمجرد وضع حدین در اینمقام مطلوبست خواه منفک بوده باشد از وضع جبهه یا منظم باشد با او چنانچه وضع جبهه نیز مطلوبست خواه منفک از وضع حدین بوده باشد یا منظم با او بوده باشد بنا براین هرگاه در صورت انفکاک هریک از دو یکی امتثال حاصل شود مشخص است که مورد اجتماع اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع حدین چنانچه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در بیان کیفیت وضع جبهه و خدین بود و اما در واعین و صدر و شکم پس مستحب اینست که ذراعین را بر زمین بچسباند و هم چنین سینه و شکم را بر زمین بچسباند خلاف آنچه که در سجده نماز مطلوب میباشد که در اینجا مستحب اینست که ذراعین مرتفع از زمین بوده باشد و هم چنین سینه و شکم

در بیان ادعیه مأثوره در این سجود است بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در اینمقام اقتصار مینمائیم بذکر جمله از آنها بلکه بعمده آنها پس میگوئیم دعا در این سجده بچند طریق وارد شده است اول دعائی است مذکور در حدیث صحیح که مروی در کافی و فقیه است از عبدالله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله که او روایت نموده از فقره بنی آدم جناب امام موسی کاظم ع که فرموده که بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک واشهد ملئکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وعلیا والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن بن علی ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرا اللهم انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه ظاهر اینست که مراد این باشد سه مرتبه اول دعا که عبارت از اللهم انی اشهدک واشهد ملئکتک تا دم المظلوم را سه مرتبه بخواند اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر این را سه مرتبه بگو مکشوف مراد کفتی

اللهم

اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بوده باشد چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه از ان تصلی علی محمد تا آخر بوده باشد و احتمال دارد اللهم انی انشدک تا آخر بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر اول است خصوصا بعد از ملاحظه فقیه که لفظ ثلثا را قبل از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر نیز ذکر فرموده ثم یضع خده الایمن علی الارض ویقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا بارئ خلقی رحمة بی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر علی الارض وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی این را سه مرتبه میگوئی ثم یقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام این را سه مرتبه میگوئی ثم یعود للسجود ویقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسئل حاجتک انشاء الله معنی ظاهر این دعای شریف اینست که خداوندا من گواه میگیرم تو را و جمیع ملئکه و پیغمبران و جمیع مخلوقین تو را براینکه تو پروردگار منی و براینکه اسلام دین منست و جناب محمد ختم انبیا پیغمبر و نبی منست و جناب امیرالمؤمنین و یازده فرزند کرام ایشان امامان و پیشوایان خود میدانم ایشان را دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خداوندا من قسم میدهم تو را بحق خون بظلم و بناحق ریخته جناب حضرت امام حسین ع که ظلم مظلوم هم چنین قسم میدهم بحق وعده که فرموده بدوستان خود که جناب رسول خدا و دوازده امام بوده باشد که ایشان را نصرت دهی و غالب کردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان که صلوات و رحمت بفرستی بر ختم انبیا جناب محمد مصطفی ص و بر کسانیکه ایشان را حافظ اسرار و کتاب و سنت و احکام شریعه فرموده که عبارت از ائمه طاهرین ع بوده باشند بنا بر اینکه المستحفظین اسم مفعول خواهد بود بفتح فا و التقدیر ان تصلی علی محمد وعلی الذین استحفظ منهم الدین ای طلب منهم حفظ الدین بنا براین من آل محمد بیان مستحفظین خواهد بود خداوندا از تو سوال میکنم یسر و آسانی را بعد از هر عسر و صعوبتیکه مجبر

من عارض میشود بعد از آن جانب راست روی را بر زمین بگذار و بگو ای پناه من
در وقتیکه مرا عاجز کند مذاهب دور نیست که مراد از مذاهب مواقف در روز قیامت
بوده باشد نظر باینکه وارد شده است در احادیث که در روز قیامت پنجاه موقف میباشد
امتداد وقوف در هر موقفی یکهزار سال است که امتداد در پنجاه موقف پنجاه هزار
سال میشود بنابراین مراد این خواهد بود ای پناه من در حینیکه عاجز میکند مرا وقوف
در آن مواقف و تنگ میشود بر من زمین با وجود وسعت آن ای خلق کننده من
از روی مرحمت بر من و حال آنکه مطلقا حاجت بخلق کردن من نداشتی یعنی خلق نکردی
مرا بجهت حاجت بمن که از من جلب نفع نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهت رسول منافع
بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانیکه حافظ اسرار دین و حافظ کتاب تو
سنت میباشند که عبارت از آل و عترت آنسرور است بعد از آن روی چپ را بر زمین
بگذار و بگو ای ذلیل کننده هر جبار و ظالمی وای عزت دهنده هر ذلیلی در این نشانه
که مستحق عزت بوده باشد قسم بعزت تو بتحقیق که طاقت من باخر رسید در تحمل مشقت
کردیکر طاقت تحمل از اندازه مخفی نماند که باین نحوی که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید
مثل اینکه قصد نماید که طاقت من در مفارقت از خدمت حجة الله الوحی جناب صاحب
الزمان عجل الله فرجه باخر رسید تعجیل در ظهور آنحضرت فرما یا طاقت در تحمل الم در مصیبت
جناب سید الشهدا باخر رسید که دیگر طاقت تحمل از اندازه تعجیل در انتقام از قاتلین
آنحضرت فرما و یا مشقت دیگر که در آن وقت عارض شده باشد و باین نحو بوده باشد مثل
قصد آن نماید بعد از آن میگوئی ای بغایت مهربان و رحم کننده وای بغایت بخشنده و
ای دفع کننده هموم و غموم عظیم بعد از آن عود بسجده میکنی و میگوئی یکصد مرتبه شکرا شکرا
لفظ شکرا در دعای که بعد از وضع خدامی است در کافی ندارد و لکن در فقیه در اینجا
نیز لفظ شکرا مذکور است و در فقیه لفظ شکرا در دعای اول در سه موضع مذکور است

و در کافی

و در کافی در دو موضع بنحویکه مذکور شد موضع سیم که در فقیه مذکور است
بعد از و علی المستحفظین من آل محمد است و در فقیه در دعای آخر یا حنان یا منان
تا آخر مذکور نیست چنانچه در کافی فقره اللهم انی اسئلک باوائک علی نفسک
لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین مذکور نیست دعای دوم از ادعیه وارده
در این سجده دعائیست که ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمان
که او از پدر خود روایت نموده که گفت بیرون رفتم در خدمت بوده جناب امام عالی
مقدار جناب موسی بن جعفر علیهما السلام بسوی بعضی مزارع یا باغات آنسرور و لیکن آنحضرت
مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز ظهر رفتند بسجده پس شنیدم که
بصوت حزین این دعا را میخواندند در حالتیکه اشکهای از دیدهای مبارک آنحضرت
جاری بود رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری
ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی وعصیتک
بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی و
عصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی
انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی ظاهر معنی این فقرات حقیقتا این
صادره از محرم اسرار رب العالمین اینست ای پروردگار من معصیت تو کرده ام
بزبان خود قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگم میکردی وای پروردگار من معصیت
تو کرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی وای پروردگار من
معصیت تو کرده ام بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی وای پروردگار
من معصیت تو کرده ام بدست خود قسم بعزت تو اگر میخواستی دستهای مرا شل
میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بپای خود قسم بعزت تو اگر میخواستی
پاهای مرا قطع میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر

میخواستی مرا عقاب و بعدل میمودی و معصیت تو کرده ام بهمه جوارح من الخجالت
خواه حی که مولی انعام واحسان فرموده ای پروردکار من جزای احسان تو این نبود
که با این نحو کرده باشم راوی میکوید انس روا خیا ر بعد از ان شروع فرمودند بالعفو
کفتن سیصد مرتبه کفتند العفو بدانکه جایزست برفع العفو چنانچه جایز است
بنصب ان بنا بر رفع تقدیر چنین خواهد بود العفو من صفاتک او العفو رجائی
منک و بنا بر نصب تقدیر چنین میشود ارجو منک العفو بعد از ان صورت
راست مبارک خود را بخاک چسبانیدند بر زمین و بصوت حزین سه مرتبه ادا
میخواندند بوءت الیک بذنبی عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی انه لا یغفر
الذنوب غیرک یا مولائی باز کشت کردم از معاصی خود و پناه آوردم بسوی تو بد کرده ام
وظلم بنفس خود کرده ام پس بیامرز از برای من کناهان مرا بدرستیکه نیست کسیکه
بیامرزد کناهان را غیر از تو ای مولای و اقای من بعد از ان جانب چپ از صورت مبارک
خود را بر زمین چسبانیدند و اینرا سه مرتبه خواندند ارحم من اساء واقترف
واستکان واعترف یعنی ای پروردکار من رحم کن کسی را که بد کرده و اکتساب کناه کرده
است و اظهار مذلت واعتراف بر بدی خود کرده باشد دعای پنجم دعائیست که شیخ
سعید شیخ مفید قدس الله روحه السلام در مقنعه ذکر فرموده است
که بخوانند در حال سجود اللهم الیک توجهت وبک اعتصمت وعلیک توکلت اللهم انت ثقتی
ورجائی فاکفنی ما اهمنی ولا یهمنی وما انت اعلم به منی عز جارک وجل ثناءک ولا اله
غیرک صل علی محمد وال محمد وعجل فرجهم بعد از ان پیشانی را از سجده بردارد و بکذارد
جانب راست صورت خود را بر موضع سجود خود و بکوید ارحم ذلی وتضرعی الیک و وحشتی
من الناس وانسی بک یا کریم یا کریم بعد از ان جانب چپ را بجای ان بکذارد و
بکوید لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا اللهم ان عملی ضعیف

فضا عفر

١٢٨

فضاعفه لی یا کریم یا کریم بعد از ان صورت خود را بردارد و عود کند
بسجده پس بکوید در سجده صد مرتبه شکرا شکرا و اکر سه مرتبه بکوید کافی است لکن
اکثر افضل است و یکصد مرتبه افضل از همه است و باین سنت قرار کرفته است چهارم
تحو لیست که ثقة الاسلام باز در کافی ذکر فرموده روایت نموده از سلیمان بن حفص
که او کفته من عریضه نوشتم بخدمت جناب امام موسی کاظم ع در ان استدعا نموده بودم
که تعلیم فرموده باشند چیزیرا که در سجده خوانده باشم جناب حضرت در جواب او قلمی
فرموده که بکو صد مرتبه شکرا شکرا و اکر خواهی بجای شکرا شکرا بکو عفوا عفوا
بدانکه ظاهر این است که سنت مؤدی میشود بسجده واحده اکرچه منفصل از ذکر بوده
باشد لکن باذکر اکمل وافضل خواهد بود پس ذکر و دعا مستحب در مستحب خواهد بود
و اقل اذکار وارده در این سجده سه مرتبه شکرا لله است باین نحو در سجده بکوید شکرا
لله شکرا لله شکرا لله مجملا مشخص شد از انچه در سابق بیان شد که میتوان اقتصار
نمود بسجده واحده چنانچه میتوان اکتفا نمود بوضع خد واحد لکن افضل از همه انست
که اول اتیان بسجده نموده بعد از ان صورت یمین را بموضع سجود بکذارد بعد از ان طرف
چپ را بعد از ان عود بسجده نموده بالحاد کاذ مذکوره یا با عدم ان لکن مداومت در رد علی
ثانی که مصلحاست باین نحو بعصیتک الی اخره لیسیار مناسب است وهرکاه امر مهمی
و ضرورتی شده باشد بدعا عارض شود ذا نو فتنابان بدعاها اولی مناسب است و اکر خواهد
اکتفا نماید بشکر الله نماید یکی در سجده اولی و ثانی در حال وضع خد یمین و ثالث در حال
وضع خد یسار و رابع در سجده اخری بی عیب خواهد بود بلکه و النسنر شد که از ذکر بالمره
نیز میتوان نمود پس در اینصورت اتی مستحب است و نادر مستحب بکو بدانکه از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع ماثور است هرکاه بنده بسجود رود و در ان
سجده یا رب یا رب تا نفس بکوید تا نفس منقطع شود خطاب رافت قرین از جانب کریم جهان

از نزد ما سید که ای بنده من هر حاجت که داری بخواه که بسعادت شرف اجابت مشرف
خواهد شد   در بیان بعض آداب مستحبه بعد از این سجود است بدانکه شیخ صدوق
و شیخ طوسی نور الله مرقدهما در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند حدیثی
که حاصل مضمونش اینست که هرگاه همی و غمی عارض شود بعد از رفع راس از سجود
دست را بموضع سجود بمالد بعد از آن دست بمالد از جانب چپ صورت تا پیشانی و بر
بعد از آن بمالد بصورت راست بعد از آن سه مرتبه این دعا را بخواند بسم الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی این
عمل موجب رفع هم و غم او میشود و مقتضای حدیث مذکور اینست که این وظیفه
در حال اصابت هم و غم بوده باشد و اینکه مسح بدیگر نیز و قرائت دعای مذکور سه
مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور در مقنعه و کلام ابن جنید و کواد و هم چنین مقتضی
کلام شیخ در مصباح مطلق است یعنی این وظیفه لیست بعد از رفع راس از این سجده
خواه هم و غمی بوده باشد یا نه و هم چنین هرگاه علتی در موضعی از مواضع بدن او
بوده باشد دست را بموضع بمالد موجب رفع آن علت میشود و مصرح به در کلام
مقنعه و غیره آنست که این وظیفه دست راست است چنانچه مصرح به در کلام مصباح
آنست که دست مالیدن بر موضع سجود و صورت چپ و راست سه مرتبه است در
هر مرتبه باید دعا را بخواند لکن دعای مذکور در این کتاب در جلد مغایر است با دعای
مذکور و در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من
سجدة الشکر و یجلس مطمئنا علی الارض و یضع باطن کفه الایمن علی موضع سجوده
ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه الی صدغیه ثم یمرها علی باقی
وجهه و یمرها علی صدره فان ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء الله تعالی و قد روی عن الصادقین ع
انهم قالوا ان العبد اذا سجد امتد من اعنان السماء عمود من نور الی موضع سجوده فاذا

رفع احدکم راسه من السجود فلیمسح بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه و صدره
فانها لا تمر بداء الا نفعته و قال فی موضع من المصباح ثم امر یدک علی موضع سجودک
وامسح بها وجهک من الجانب الایسر و امرها علی جبینک الی الجانب الایمن ثلث مرات
تقول فی کل واحدة اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الهم والحزن والفتن ما ظهر منها وما بطن وان کانت بک علة فامسح
موضع سجودک وامسح علی العلة و قل سبع مرات مکررة یا من کبس الارض علی الماء
وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد وافعل
بی کذا و کذا وارزقنی و عافنی من کذا و کذا انتهی مخفی نماند کیفیت مسح چه مستفاد
از عبارت مقنعه است مخالف است با کیفیت مستفاده از حدیث فقیه و تهذیب
و عبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه است مخالف است با کیفیت مستفاده
از حدیث فقیه و تهذیب و عبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه آنست
که در مالیدن دست ابتدا نماید از رستنگاه موی سر و بمالد تا در صدغ و صدغ
موضعی است مابین چشم و گوش نظیر بکیفیت مذکوره شاید وجه اطلاق آن بر
بوده باشد که اول از رستنگاه احد طرفین کوشد تا بصدغ آن طرف بمالد بعد
از آن از رستنگاه احد طرفین دیگر تا بصدغ طرف دیگر بعد از آن دست را بر تمیم
وجه بمالد و اگر مراد این نحو نبود مناسب بود که فرموده باشند فیمسح بها وجهه
من قصاص شعر راسه الی آخر الوجه کما لا یخفی مخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح و
امسح علی العلة و قل سبع مرات الی آخره اینست که دست مالیدن بر موضع سجود یک
مرتبه است و خواندن دعا هفت مرتبه این مقتضای عبارات است که در تعقیب نماز صبح
ذکر فرموده اند و لکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس اینست قال
وان کانت بک علة فامسح موضع سجودک سبعا وامسح علی العلة و قل یا من کبس

الارض علی الماء الی اخر الدعاء بدانکه مرحوم مجلسی حکایت نموده از سلیم خلیجی که
حاصل مضمون ان اینست که وقتیکه مریض شد بتوهمی پس بمال دست خود را بموضع سجود
خود و بمال ان دست را بصورت چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه و
در هر مرتبه این دعا را بخوان بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن
الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والفواحش ما ظهر
منها وما بطن بدانکه فرق میان هم و حزن بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بر
مکروهیست که واقع نشده باشد و حزن بر مکروهیست که واقع شده باشد مثل
اینکه طفل کسی ناخوش است متالم است بجهت تشویش موت او قبل از وقوع موت
ان تالم را هم میگویند و بعد از وقوع ان را حزن میگویند و بهمین نحو نقل شده ما بین
هم و غم که هم بر غیر واقع است و غم بر واقع یا هم چیزیست که ازاله ان مقدور انسان
بوده باشد کالفقر و غم چیزیست که ازاله ان مقدور و الشخص نبوده باشد یا هم چیزیست
که سبب ان معلوم نیست و غم چیزیست که سبب ان معلوم است سقم بمعنی مرض است
قال فی الصحاح السقام المرض وکذلک السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن وحزن
وعدم بمعنی فقر است والصغار بفتح الصاد کما فی الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در
این سجده بسیار است انچه مذکور شد در اینمقام کفایت مینماید دوم تنبیه
بر عدم اعتبار بر اکثر امور دیگر رعایت انها در سجده صلوة لازم بود در این سجده و
اعتبار بعضی از اینها در اینمقام بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده
طهارت از حدث و خبث بنابراین هرگاه کسی محدث بوده باشد بی اشکال ایشان باین
سجده در حق او جایز خواهد بود اگرچه محدث بحدث اکبر بوده باشد پس جنب و حایض
ایشان باین سجده میتوانند نمود و همچنین شرط نیست در این سجده ستر عورت و
استقبال قبله پس با کشف عورت و خلاف جهت قبله ایشان بان میتوانند نمود و همچنین است

حال در طمانینه پس رعایت ان در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط و اعتبار
این امور است در این سجده والا شبهه در رجحان رعایت این امور در اینمقام نیست بلکه از جمله وضوءات
مستحبه وضو بجهة ایشان باین سجده است بلی کلامیکه در اینمقام هست اینست که در دو چیز است اول
اینست که ایا وضع اعضای سبعه در این سجده لابد منه است مثل سجده نماز یا نه بلکه فقط لازم
همان وضع جبهه است و وضع شش عضو دیگر لازم نیست علما چیزیکه در اینمقام متمسک بان میتوان
نمود در حکم بلزوم وضع اعضای سبعه اینست که سجده باین نحو معهود شده پس بخصوص داله بر رجحان
این سجده منصرف باین نحو میشود پس رعایت ان لازم خواهد بود لکن متوجه میشود در اینمقام
نظر احقر در سجده تلاوت مذکور شد حاصل ان اینست که تشکیکی نیست در تحقق سجود با وضع جبهه
و وضع رکبتین و کفین و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ابهامین متحقق نشده باشد لکن چونکه وضع
ابهامین بر نحوی که بوده باشد کفایت میکند اگرچه ظهر ان بوده باشد و این متحقق است در صورت
تحقق ظهر قدمین بر زمین مگر در صورتیکه منعطف ابهامین را از زمین بلند نماید و این
معهود نیست پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود ولی نیز در جانب ظاهر میشود که ظهر
اطراف قدمین را بر بطون دیگری گذارده باشد بنابراین اگرچه احد ابهامین موضوع بر زمین هست لکن
ابهام دیگر موضوع بر بطون دیگری است بنابر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم با متثال
نتوانند نمود پس کیفیت مذکوره باید جایز بوده باشد لکن حکم با اعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور
که با کیفیت مذکوره باید امتثال حاصل نشود بسیار مشکل است نظر با اطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة
الشکر وهو متوضی کتب الله له بها عشر صلوات بجهت صدق سجده در صورت مذکوره و
انتفای مقید و خصوص محل کلام سیما بعد از ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد کقوله علیه السلام
اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله دوم اینست که وضع جبهه
بر چیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد لازم در این سجده یا نه مفتی به در عبارت ذکری و جامع
المقاصد عدم لزوم است و اینطور ظاهر میشود از جمع دیگر از فقهاء لکن ظاهر در نظر حقیر لزوم رعایت

الثلث ليس وضع جبهته مما يصح السجود عليه در اين سجده لازم است واما ذكر و دعا در اين سجده
ليس مما ينبغي ان يترك كه ظاهر اينست كه لزومي نداشته باشد يعني تا دير سنت توقف بر آن نداشته باشد
بلكه سنت مؤدى ميشود باصل سجود ولكن با ذكر و دعا اكمل خواهد بود و همچنين چسبانيدن
در اعين بر زمين كه اين از جملهء آداب اين سجده است نه اينكه اصل امتثال توقف بر آن داشته باشد
و همچنين استحال در چسبانيدن سينه و شكم بر زمين و همچنين تعدد سجده و تعفير
يعني گذاردن صورت راست را اول بر زمين و بعد از آن گذاردن جانب چپ را و آن در ميان
دو سجده ليس اكتفا بسجدهء واحده ميتوان نمود لكن تعفير بعد از سجده وعود بسجده بعد از تعفير
افضل و اكمل خواهد بود و افضل از همه اتيان بذكر و دعا است در هر يك از احوال اربع مذكوره
بدانكه مطلبي كه در اين مقام مناسب اينست كه تنبيه بر آن نشود اينست كه كيفيت مذكوره كه عبارت است از
سجدتين و تعفير بينهما معني كه مذكور شد ثابت است در هر سجدهء شكري يا مختص است ببعض
موارد از احاديث وارده در اين مقام اگرچه موهم اختصاص است لكن عموم است كما في موثقة عثمان بن عيسى عن يونس
عمار عن ابي عبدالله ع اذا ذكر احدكم نعمة الله عز وجل فليضع خده على التراب شكرا لله وصحيحة
علي بن عطية عن هشام بن احمر قال كنت اسير مع ابي الحسن ع في بعض اطراف المدينة اذ ثنى رجله
عن دابته فخر ساجدا فاطال ثم رفع راسه وركب دابته فقلت جعلت فداك قد اطلت السجود فقال
انني ذكرت نعمة انعم الله بها علي فاحببت ان اشكر ربي والصحيح المروي عن اسحق بن عمار عن ابي عبدالله ع
انه قال كان موسى بن عمران اذا صلى لم ينفتل حتى يلصق خده الايمن بالارض وخده الايسر بالارض
لكن ظاهر اينست كه كيفيت مذكوره در هر سجدهء شكري ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد
يا غير آن قال في الشرايع سجدتا الشكر مستحبتان عند تجدد النعم ودفع النقم وعقيب الصلوات و
يستحب بينهما التعفير وفي نهاية الاحكام وهي مستحبة عقيب الفرايض وعند تجدد النعم ودفع
النقم وعقيب الصلوة وتعفير بينهما والمستند في التعميم عموم المستند ففي الصحيح المروي في الكافي
عن عبدالله بن جندب قال سالت ابا الحسن الماضي ع عما اقول في سجدة الشكر فقد اختلف فيه فقال

قل

قل وانت ساجد اللهم اني اشهدك واشهد ملائكتك وانبياءك ورسلك وجميع خلقك
انك انت الله ربي والاسلام ديني ومحمدا ص نبيي وفلانا وفلانا الى اخرهم ائمتي بهم اتولى ومن
عدوهم اتبرأ اللهم اني انشدك دم المظلوم ثلثا اللهم اني انشدك بايوائك على نفسك لاوليائك
لتظفرنهم بعدوك وعدوهم ان تصلي على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد اللهم اني اسئلك اليسر بعد
العسر ثلثا ثم ضع خدك الايمن على الارض وتقول يا كهفي حين تعييني المذاهب وتضيق علي الارض
بما رحبت ويا بارئ خلقي رحمة بي وقد كان عن خلقي غنيا صل على محمد وعلى المستحفظين من آل
محمد ثم ضع خدك الايسر وتقول يا مذل كل جبار ويا معز كل ذليل قد وعزتك بلغ مجهودي
ثلثا ثم تقول يا حنان يا منان يا كاشف الكرب العظام ثلثا ثم تعود للسجود فتقول مائة
مرة شكرا شكرا ثم تسأل حاجتك وچون دلالت اين بر مدعى از اين راه است كه راوي سؤال نموده از
ذكر دعا در سجدهء شكر جناب حضرت ع استفصال ونفرمودند وجواب فرمودند بكيفيت مذكوره
واين دليل بر ثبوت اين كيفيت است در جميع افراد سجدهء شكر وهو المطلوب وحديث بنحو يكه
مذكور شد در كافي است و در فقيه باين نحو است روى عبدالله بن جندب عن موسى بن جعفر ع
انه قال تقول في سجدة الشكر اللهم اني اشهدك الى اخره ليس در اين حديث بنابر فقيه بر اثبات مدعى بعنوان
اطلاق خواهد بود اگرچه در نسبت مذكور در فقيه بمعني بوده باشد بدانكه اين حديث اگرچه در سابق
مذكور شد لكن در اين مقام اعاده شد جهت تنبيه بر بعض مطالب بعضي از آن ان شاء الله مذكور شده ظاهر
شد و ديگر اينكه لفظ ثلثا در حديث در چهار موضع مذكور است در دو موضع اخير استثنا در متعلق
آن نيست كلاميكه هست در دو موضع اول است اما در موضع ثاني ليس سه احتمال قائم است اول
آنكه احتمال ثلثا النفس كه مراد اين بوده باشد كه اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر را سه مرتبه بگويد
دويم آنست كه از ان تصلي على محمد وال محمد تا آخر را سه مرتبه بگويد سيم آنست كه اللهم اني انشدك بايوائك
على نفسك الى آخره را سه مرتبه بگويد ظاهر از اين احتمالات ثلثه احتمال اول است واما در موضع اول ليس
در آن دو احتمال قائم است اول آنست كه متعلق ثلث خصوص اللهم اني انشدك دم المظلوم بوده باشد دوم آنست

که صفتی آن اللهم انی استشهدک بوده باشد فادم المظلوم وظاهر در اینمقام همین احتمال اول است
و مرحوم شیخ بهائی در مفتاح الفلاح در هر دو موضع حمل بر این نموده بلکه احتمال دیگر نداده
بدانکه بنا بر آنچه که مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن هست مذکور
نیست پس مقصود خواندن آن دعا است یکمرتبه ولکن در فقیه مذکور است و مرحوم شیخ
شهید قدس الله روحه السعید در ذکری همین حدیث را ذکر فرموده اند بنحویکه نه موافقت
با کافی دارد و نه موافقت با فقیه باینمعنی که لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد الیسر است مطلقا
مذکور نیست و در موضع ثانی لفظ ثلث را مقدم بر اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر
فرموده اند و هم چنین لفظ اسئلک مبدل بلفظ انشدک فرموده اند باین نحو اللهم انی اسئلک بابوابک
علی نفسک لاعدائک لتهلکهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بابوابک علی نفسک لاولیائک
لتظفرهم علی عدوک وعدوهم اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل
محمد ثلثا اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر پس اختلاف مابین مذکور در ذکری و مذکور در کافی
و فقیه در سه چیز است اول آنست که لفظ ثلث در کافی و فقیه در دعائیکه بعد از وضع خد الیسر است
مذکور است و در ذکری مذکور نیست دوم آنست که لفظ ثلث در کتابین بعد از اللهم انی اسئلک الیسر
بعد العسر مذکور است و در ذکری قبل از آن و در فقیه انشدک بابوابک علی نفسک مذکور است و
در ذکری اسئلک بدانکه از آنچه مذکور شد در اینمقام و در سابق ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یک
از کافی و فقیه مذکور است در چهار موضع در کافی و پنج موضع در فقیه دو موضع در دعای
در سجده اول در کافی و سه موضع در آن دعا در فقیه و دو موضع در دعائیکه بعد از وضع
خد الیسر است بنا بر کافی و یکموضع بعد از وضع خد ایمن و یکموضع بعد از وضع خد الیسر بنا بر
فقیه در کافی لفظ ثلث در چهار موضع مذکور است و در فقیه در پنج موضع و در تهذیب
ذکر فرموده بنحویکه مطابق با کافی است نظرا باینکه حدیث را نقل از کافی فرموده اند بنا بر این آنچه را
که در مصباح ذکر فرموده اند که این لفظ را هفت مرتبه ذکر فرموده اند ماخذ پنج موضع اگرچه معلوم است

که جمع مابین کافی و فقیه بلکه فقیه است و ماخذ موضع ششم کافی است نظرا بآنچه در سابق
بیان شد که در دعای آخر یعنی در دعا در حال اینکه خد الیسر بر ارض باشد در فقیه باحتمال یا مثنا
تا آخره مذکور نیست بلکه مذکور در کافی است ولکن ماخذ موضع سابع مشخص نیست و آن این است
که در مصباح فرموده در حالتیکه جبهه موضوع بر ارض بوده باشد قبل از دعای اللهم انی اسئلک
الیسر بعد العسر بقول اللهم انی انشدک بابوابک علی نفسک لاعدائک لتهلکهم وتجزیهم
بایدیهم وایدی المؤمنین ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثلثا در بقیه
امور متعلقه باینمقام است و این چند چیز است ۱ آنست که تعفیر مستحب در اینمقام
یعنی مابین دو سجده شکر عبارت از آن وضع خدین است بر محل سجود چنانچه سابق بیان شد
و اخبار مشتمل بر لفظ خد بسیار است و در حدیث مشهور که تعداد علامات مؤمن
در آن شده لفظ جبین مذکور است هکذا تعفیر الجبین لهذا مناسب اینست که جمع مابین وضع
جبینین و خدین نماید اگرچه ممکنست که جبین حمل شود بر خد و این اولی از عکس است نظر
بکثرة اخبار مشتمله بر لفظ خد و عمل اصحاب بظاهر آن ۲ آنست که تکبیر در این سجده یعنی
قبل از دخول در آن ثابت نیست مثل سجده تلاوت اما بعد از رفع راس پس ظاهر الله اکبر
اصحاب آن نیز چنین است لکن مرحوم شیخ در مبسوط و علامه رفع الله تعالی قدره در
نهایة الاحکام حکم بثبوت آن فرموده اند احتیاطا بقرب بسلامتر است از جمله امور متعلقه
باینمقام اینست که ایشان نماید سجده شکر یکه عقیب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ
از تعقیب یعنی این سجده را آخر تعقیب قرار دهد یعنی اولا ایشان بتعقیب نماید بعد از
فراغ از تعقیب ایشان باین سجده نماید اختلاف کرده اند فقها در اینکه آیا راجح اینست
که ایشان بسجده شکر یکه بعد از نماز مغرب هست بعد از ایشان بنافله مغرب شود یا قبل از آن
جماعتی از اعاظم فقها قائل شده اند باول و بعضی قائل بتخییر شده اند یعنی اولویتی بجهة قبل و بعد
نمیباشد مفاد در نظر حقیر اولویت ایشان بسجود است قبل از نافله پس تقدیم و توسیط و تاخیر

اکرچه تا دیر نشت میشود لکن اولی تقدیم است بلکه بعد از فراغ از نافله ایشان بسجده دیکر
مستحب است بجهت شکر توفیق در اینان بنافله بنابراین در صورت تاخیر و قصد نافله
میتوان بود یعنی هرکاه تاخیر سجده نماید تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ ایشان بسجده
نماید و نیت نماید که این سجده شکر بجهت شکر توفیق در اتیان بفریضه و نافله هر دو
باشد مثاب و ماجور لنبت بهر دو خواهد بود انشاء الله تعالی است که از جمله موارد یکه
سجده شکر در ان مستحب است در صورتیست که مطلع شود بر امریکه موجب مسرت است
در انوقت مستحب اینست که سجده شکر نماید چنانچه در سابق بیان شد مثل اینکه مطلع
شد جماعتی که معاند شرع یعنی فجار و یا ثانی بوده اند مثل طاغی و فرعون لعنهم الله تعالی و وحق عباده من شرهم
مضمحل شده اند یا اهانتی برتیبی این طاغی و فرعون شد و هکذا مطلع شد بر امور یکه
موجب مسرت او شود مستحب است در انوقت سجده شکر بعمل اورده باشد چنانچه وارد شده
که عادت فخر انبیاء و سید رسل این بود که هرکاه خبری بایشان میرسید که موجب مسرت
بود ایشان بسجده شکر میفرمودند و روایت شده در وقتیکه سر نحس نجس ابی جهل لعین را
اوردند جناب فخر عالم صلوات الله و سلامه علیه سجده شکر نمودند و اندراج اینقسم اکرچه
ممکن است در تحت انچه در اوایل مبحث مذکور شد که استحباب این سجده بوده باشد در صورت
تجدد نعم لکن نظر بخفاء اندراج تحت دفع نقم بمثل ما نحن فیه لهذا بعنوان دیکری که موجب مسرت
انتقال موجب سجده شود الثانی است و هم چنین مستحب است این سجده در وقتیکه کسی را دید
که مبتلا ببلیه شده است مثل مرض کوفت و ثالم دین و بخواند یا انکه کسی را دید که مشغول
معصیت میباشد لکن ولد در صورت اول انست که اینان بسجده نماید بنوعیکه آن شخص مبتلی مطلع
نشود بجهت خوف تالم آن شخص چنانچه در صورت ثانیه اولی انست که اتیان بسجده نماید بنوعیکه شخص فاسق مطلع
شود بجهت اجتناب نمودن او از ارتکاب معصیت بلکه این نوع از انواع ادعیه سجودات مذکوره که اول سجده در ضمن
صلوة بوده باشد دوم سجده تلاوت سوم سجده شکر رابع سجده سهو است و تفصیل ان انشاء الله تعالی بعد از این خواهد شد

بعضی ازان

تشهد است تنقیح مقام در بیان مرام محتاج است بایراد کلام در چند
مبحث در عدد تشهد واجبست بدانکه تشهد واجبست در هر نماز دو رکعتی
یکمرتبه خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه و عیدین و واجبست در نماز
سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از
جلوس مطمئنا و دوم بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در رکعه
رابعه در نماز چهار رکعتی بعد از انکه مطمئن در جلوس شد مخفی نماند انچه مذکور شد در حالت
اختیار است و اما در حالت اضطرار اکرچه رفع راس از سجود ممکن نیست لکن قائم مقام ان هست پس
مناسب نیست که کفته شود بعد از رفع راس از سجده ثانیه یا بعد از قائم مقام ان مثل ایمای براس
یا بعین در حال اطمینان در جلوس یا قائم مقام ان این تعمیم در نماز نافله ثابت است اکرچه در حالت
اختیار بوده باشد نظر بجواز اتیان بنماز نافله در حال مشی در حالت اختیار با ایماء بجهت رکوع و سجود
بجملة و تشهد ثابت است در صلوة مفروضه بعد از رکعه ثانیه در نمازهای دو رکعتی و بعد از ثانیه
و ثالثه در نماز مغرب و بعد از رکعه ثانیه و رابعه در نمازهای چهار رکعتی و اما در صلوة مندوبه
پس ثابت است بعد از یکرکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعه ثانیه مثل غالب نوافل و بعد از رکعه
ثانیه و رابعه مثل صلوة اعرابی در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب است پس
بدانکه اینجا چهار مقام است در بیان تشهد است پس میکوئیم تشهد عبارت از
شهادتین و صلوة است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت
بر رسالت در تشهد ثانی محل وفاق است و کلامیکه هست در تشهد اول است معروف
ما بین اصحاب انست چنانچه شهادتین معتبر در تشهد ثانی هست معتبر است در تشهد اول و خلافی
نقل شده در این مقام از صاحب قاصر که انمرحوم مخالفت نموده در تشهد ثانی و قائل شده بجواز
اجتزاء بشهادت بر وحدانیت فقط در ان و این قول ضعیف بلکه قطعی البطلان است
پس اعتبار شهادتین در تشهدین محل تشکیک نیست مقام ثانی در بیان کیفیت قدر واجب از

شهادتین است و این محل خلافست حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول اوّل انست که
قدر واجب از شهادتین عبارت است از اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد
انّ محمّدا عبده و رسوله و این مختار مرحوم محقّق است در معتبر و نافع و شیخ شهید است در
دروس و لمعه و شیخ ابی العباس است در موجز و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح الفیه
قول ثانی انستکه قدر واجب اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ محمّدا رسول الله علاوه
بر این مستحب است و این مختار مرحوم محقّق است در شرایع و مرحوم علامه است در تبصره
سیم قول بتخییر است ما بین سه چیز اوّل اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ محمّدا رسول الله دوم
مثل این با اسقاط واو عاطفه در شهادت برسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الّا الله اشهد
انّ محمّدا رسول الله سیم باز مثل اوّلست مگر اینکه شهادت در ان اسقاط میشود پس
میگوید اشهد ان لا اله الّا الله و انّ محمّدا رسول الله و این مختار مرحوم علامه است در نهایة
الاحکام و تذکره چهارم تخییر است ما بین شش چیز بنحویکه مذکور شد و سه تا دیگر با اضافه
رسول الله بضمیر راجع بجلاله اوّل و اشهد انّ محمّدا رسوله دوم اشهد انّ محمّدا رسوله
ثالث و انّ محمّدا رسوله و این مختار علامه است در قواعد و عبارت ان مرحوم اگرچه احتمالی
دارد لکن ظ اینست که مراد همین باشد که مذکور شد خامس قول بتخییر است ما بین انچه
مذکور شد در قول اوّل و قول ثانی پس مخیر است ما بین انکه بگوید اشهد ان لا اله الّا الله وحده
لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله یا انکه بگوید اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ محمّدا
رسول الله این مختار شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقّق ثانی است در جعفریه
قول سادس در مسئله قولیست که ظ میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است
ادنی چیزیکه مجزیست در تشهد اینست که بگوید اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ محمّدا
صلعم عبده و رسوله حاصل این قول انست که در شهادت بر توحید مثل قول ثانی است
و در شهادت برسالت مثل قول اوّل بعلاوه صلوات بر نبی و آل ان سرور بعد از ذکر

اسم

اسم شریف انشان و مختار ما بین اقوال مذکوره قول اوّلست پس ادنی چیزیکه معتبر در
تشهد نماز اینستا اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و
رسوله است • در بیان اعتبار صلوات در تشهد بدانکه اختلاف کرده اند
فقها در این مقام بچهار قول اعتبار صلوات است بر سرور انبیا و سید رسل
و بر آل اطهار انسرور در تشهد اوّل و تشهد ثانی و این مشهور و معروف ما بین علمای
شیعه است و اغلب علمای شیعه در این دعوی اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب
ناصریات و شیخ الطائفه در کتاب خلاف و فاضل ابن البراج در شرح جمل و سید ابن
زهره در غنیه و مرحوم محقّق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ شهید
در ذکری و محقّق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی
عدم وجوب صلوة است در تشهد مط و این ظ میشود از شیخ صدوق در فقیه
و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد وقل بسم الله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله
بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة ثم صل الرکعتین الاخریین و اقرء فی کل رکعة
منها الحمد وحدها و ان شئت سبحت فقل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله
و الله اکبر ثلث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة قل بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم و لم یذکر الصلوة علی
النبی و الآل اصلا و عبارت ان مرحوم در فقیه مثل اینست پس مقتضای کلام ان مرحوم
در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات است در تشهد اصلا بلکه کلام ان مرحوم موهم
عدم رجحان و استحباب است نظر باینکه بسیار بکه ذکر نفرموده قطع با انتفاء وجوب
انها حاصل است بلکه از امور مستحبه است و مع ذلک التفاتی بصلوات نفرموده اند

واین تیبنا ربیناً غریبست ثالث قولیست که مرحوم شیخ شهید در ذکری نقل فرموده اند
از والد مرحوم صدوق مقتضای آن عدم اعتبار صلواتست در تشهد اول و اعتبار
انست در تشهد ثانی رابع اقوال اعتبار صلواتست در احد تشهدین و عدم اعتبار
انست در تشهد دیگر و این نقل شده است از ابن الجنید و تشکیکی در ضعف این اقوال
ثلثه نیست در کیفیت صلوات واجبه در تشهدین است این نیز محل خلافست
ظ از اکثر اصحاب اینست که معین است تلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد بنا
بر این اکتفاء بلفظ صلی الله علی محمد و آل محمد نمیتوان نمود بلکه عدول از اضمار باظهار
جایز نخواهد بود با انکه اضمار انسب بقواعد تکلم است پس اللهم صل علی محمد و اله
جایز نخواهد بود و انچه از کلام شیخ مفید در مقنعه ظ میشود خلاف انست نظر
باینکه در تشهد ثانی فلر زوال چنین ذکر فرموده اند اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله
بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة صلی الله علیه و اله الطاهرین و بسلم بجاة القبله
الی اخر ما ذکره و در تشهد رکعت ثانیه نماز ظهر اشاره فرموده اند که تشهد مذکور را بخواند
و در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر و نماز عصر و نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب و تشهد
نماز صبح چنین ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفرقه مابین مقامین بسیار
بعید است باین معنی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باشد صلی الله
علیه و اله الطاهرین و جایز نبوده باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و هم چنین مستبعد است
که بتشهد در رکعت ثانیه اجتزا نتوان نمود و مقام تشهد در رکعت رابعه مثلا اگر چه
استبعاد در این مقام مثل استبعاد در اول نیست پس مقصود جواز اجتزا خواهد
بود در هر یک از دو مقام بهر یک از دو صیغه که بوده باشد و مرحوم شیخ طوسی در مصباح
بعکس این معمول داشته در تشهد ثانی فلر زوال اللهم صل علی محمد و آل محمد ذکر فرموده
و تشهد اول در نماز ظهر را حواله بان نموده و در تشهد ثانی نماز ظهر صلی الله علیه و اله

ذکر

ذکر فرموده بسیار مستبعد است که منظور نظر مرحوم تعیین این در تشهد ثانی بوده
باشد باین معنی اللهم صل علی محمد و آل محمد را در این مقام تجویز نفرمایند با اینکه تنصیص
در هر دو مقام این کیفیتنا ست و هم چنین عکس خالی از استبعاد نیست پس حکم
بجواز اجتزاء بهر یک از کیفیتین که بوده باشد اقرب بحکم متعین است و انچه ظ میشود
از مرحوم علامه در کتاب نهایة الاحکام اینست که امر اوسع از این است قال بعد الحکم
بوجوب اللهم صل علی محمد و آل محمد و لو قال صلی الله علی محمد و اله او قال صلی الله
علیه و اله او صلی الله علی رسوله و اله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت اینست
که در مقام صلوات در تشهد هرگاه اتیان بهر یک از چهار لفظ نماید جایز است
اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم صلی الله علی محمد و اله سیم صلی الله علیه و اله چهارم
صلی الله علی رسوله و اله پس هرگاه بگوید اللهم صل علی محمد و اله نظر بفرموده ایشان
این نیز بی عیب باید بوده باشد بنابراین بمقتضای کلام مرحوم ایشان بهر یک از
پنج لفظ که بوده باشد بی عیب خواهد بود لکن مقتضای مرحوم در کتاب تذکره
و قواعد جواز اجتزا بیکی از دو لفظ است اللهم صل علی محمد و آل محمد
اللهم صل علی محمد و اله پس اقوال در این مقام چهار است انست که
معین است اللهم صل علی محمد و آل محمد و این مختار اکثر فقهاء است و شیخ شهید
در کتاب ذکری این قول را نسبت بمشهور داده و مختار مرحوم در ذکری و بیان و دروس
و لمعه همین قول است مثل اینست لکن بعلاوه تجویز آن با ابدال ال بظمیر باین نحو اللهم
صل علی محمد و اله این مختار مرحوم علامه است در قواعد و تذکره تخییر است
مابین اللهم صل علی محمد و آل محمد و مابین صلی الله علیه و اله الطاهرین و این ظ میشود
از مرحوم شیخ مفید و صاحب مراسم ظ اینست انچه از مصباح مرحوم شیخ حکایت شد
راجع باین میشود جواز اجتزا است بیکی از چهار صیغه که مذکور شد بلکه به پنج صیغه

و هو اوسع الاقوال كما ان الاول اضیقها و این ظ میشود از مرحوم علامه در نهایة
الاحکام مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب درین مقام تنبیه
بر چند مطلب است   اینست که تنبیه شود که وجوب صلوات بر فخر کاینات
و آل اطهار انسرور در تشهد چنانچه ثابت است در حق امت ایشان ثابت بود
در حق خود انسرور و کیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از مرحوم
علامه و غیره آنچه ظ میشود اینست که صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد
مثل صلوات ثابته در حق امتان بوده پس صلوات صادره از ایشان بلفظ اللهم
صل علی محمد و آل محمد بوده مروی است انه ذکره عن کعب بن عجزه انه قال کان رسول
الله ص یقول فی صلوته اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل
ابرهیم انك حمید مجید کما هو المدلول علیه بالمروی فی باب العلة التی من اجلها
صارت الصلوة رکعتین و اربع سجدات من العلل لانه هکذا قال له ارفع راسك
ثبتك الله و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الساعة اتیه
لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم
محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انك حمید مجید
اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ففعل پس بنا برین فرقی در لفظ صلوات
بین انسرور و بین سایر مکلفین نمیباشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب نوادر
اذان و اخر صلوات کتاب کافی خلاف اینست قال ع ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسك
و علی اهل بیتك فقال صلی الله علی و علی اهل بیتی و مثل آن مرویست در باب علل الوضوء
و الاذان و الصلوة ایضا از کتاب علل الشرایع پس آنچه روایت شده در کیفیت صلوات آن
سرور انبیا در مقام تشهد بدو طریق است   مثل سایر مکلفین اللهم صل علی محمد
و آل محمد   مغایر اینست پس صلوات ایشان چنین بوده صلی الله علی و علی اهل بیتی

در بیان مراد از آل که صلوات فرستاده میشود و بر ایشان بعد
از صلوات و فخر کاینات در مقام تشهد یا غیر تشهد پس میگوییم آنچه تصریح
فرموده است بر آن مرحوم علامه در کتاب تذکره اینست که مراد از آل در مقام تشهد
و نحوه جناب سید اوصیا و سیدة نساء و یازده نفر از فرزندان آن بزرگواران
که بطهارت عصمت متصف بوده اند میباشند و ظ از کلام مرحوم شیخ طوسی
رفع الله درجته در کتاب وقوف از کتاب مبسوط ایضا اینست که این مطلب اجماعی
علمای شیعه است قال ان آل النبی ص عندنا هم اهل بیته و خاصته الذین هم ولده الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و قال فی کنز العرفان الذین یجب الصلوة علیهم
فی الصلوة و یستحب فی غیرها هم الائمة المعصومون لاطباق الاصحاب علی انهم هم
الآل و لان الامر بذلك مشعر بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستوجبه الا المعصومون
و اما فاطمة صلی الله علیها فتدخل ایضا لانها بضعة منه ص بنا برین پس مراد از آل در این مقام
و نحو آن دوازده امام و سیدة نساء صلوات الله و سلامه علیهم خواهد بود لکن
شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار حدیث موثق کالصحیح روایت نموده در
بیان معنی آل و اهل بیت و عترت حاصل مضمون الحدیث اینست که مراد از آل
نبی ذریه آنجناب است و مراد از اهل بیت ائمه معصومین علیهم السلام میباشد و مراد از عترت
نبی اصحاب عبا است که عبارت از جناب امیر المؤمنین و سیدة نساء و حسنین
علیهم السلام میباشد و مقتضای حدیث مذکور اگر چه این معنی است که مذکور شد لکن
این تفسیر میباید از باب اشتراك در لفظ بوده باشد بجمال ظ اینست که مراد از
آل در مقام صلوات همان معنی است که در اول مذکور شد   در
بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و آل اطهار آن باعث خلقت آن
ارضین و سموات است در جمیع اوقات و اینکه این رجحان بطریق ندب و رجحان است

نه بعنوان حتم و الزام اگرچه بعد از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد اعم از
اینکه در حق ذاکر بوده باشد یا مستمع پس در این مطلب دو مقام است   در
بیان رجحان صلوات بر آنجناب است در جمیع احوال بدانکه اخبار در این مطلب مستفیض
و بسیار است و ما اقتصار مینمائیم در این مقام بذکر چند حدیث   حدیث اول
که ثقة الاسلام نور الله تعالی مرقده بیان فرموده در کتاب دعای از اصول کافی از
از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا ص
که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر کس صلوات بر من فرستد
خداوند عالم جل شانه و ملائکه بر او صلوات میفرستند پس هر کس خواهد کم صلوات
بفرستد و هر کس خواهد بسیار صلوات بفرستد   حدیث دوم است که ثقة الاسلام
روایت نموده از امام بحق ناطق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه مذکور شود
جناب پیغمبر خدا بتعالی پس بسیار صلوات بر ایشان بفرستید خداوند عالم عز شانه
هزار مرتبه صلوات بر او میفرستند در هزار صف از ملائکه این حدیث چند احتمال
دارد   اول اینست که خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف
از ملائکه پس صلوات از جانب خداوند عالم جل شانه میباشد و هزار صف از ملائکه
مظهر صلوات الهی خواهند بود   دوم اینست که کلمه فی بمعنی مع بوده باشد پس در
اینصورت مظهر هزار مرتبه صلوات الهی غیر از صفوف ملائکه خواهد بود بعد از آنکه
هزار صف ملائکه مطلع بر صلوات میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند
سوم اینست که رجحان صلوات بر آن مفخر موجودات و شفیع عرصات صلوات
الله علیه و آله من باب الندب و الترجیح است نه حتم و الزام اگرچه در حین ذکر اسم
شریف آنجناب بوده باشد و این مشهور و معروف ما بین فقها است بلکه اعاظم
علمای امامیه ادعای اجماع بر این مطلب نموده اند مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در

ناصریات و شیخ الطائفه مرحوم طوسی در کتاب خلاف و تاج الفقها و مرحوم محقق
در کتاب معتبر و رئیس فقها مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره و مخالفی در بین علمای
شیعه ظاهر نبوده است تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان در کنز العرفان قائل
شده اند بوجوب صلوات هر وقتیکه اسم شریف ایشان مذکور شود و جماعتی از
متاخرین با ایشان موافقت نموده اند در این مطلب مثل صاحب مدارک و مرحوم
شیخ بهائی و مرحوم جنت مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول را صاحب کنز العرفان
ذکر کرده اند که بعضی حکایت نموده است از شیخ صدوق و چون نسبت با آنکه منافی نیست
با قول بعدم وجوب در تشهد که ظاهر میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر اینکه ذکر فرموده
در فقیه حدیثی را که مشتمل است بر امر بصلوات در هر وقت که اسم شریف آنجناب مذکور
شود و این بانضمام در اول فقیه ذکر فرموده است که من ذکر نمیکنم در این کتاب الا خبری را
که مقتضی بر من بوده باشد مقتضی اینست که مضمون این حدیث مفتی به او بوده باشد
لکن انصاف اینست محض همین قدر نسبت قول بوجوب بآن بزرگوار بسیار مشکل است
خصوصا با کلام ایشان در جمله کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره مقتضی عدم
قول بعدم وجوب صلوات است در تشهد با آنکه اسم شریف آنجناب مذکور است
مجملا قائل بقول مذکور در میان علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان صاحب کنز
العرفان و لهذا آن مرحوم ذکر فرموده از بعضی که این قول را حکایت نموده است از ابن بابویه
نه صحت این نسبت معلوم است و نه حاکی آن بلکه ظاهر مرحوم محقق در کتاب معتبر
و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره اینست که قائل باین قول منحصر است در عامه و چنین
قولی میان علمای امامیه نبوده است نظر باینکه ادعای اجماع فرموده اند بر عدم وجوب
صلوات بر آنجناب در خارج نماز و بعد از دعوی اجماع متعرض ایراد و دفع آن
شده اند حاصل ایراد این است که شما ادعای اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب

در خارج نماز واجب نیست و حال آنکه کوفی قائل شده است بر اینکه صلوات در عمری
یکمرتبه واجب است و طحاوی قائل شده است بوجوب آن هر وقت که اسم شریف آنجناب
مذکور شود پس دعوی اجماع صحیح نخواهد بود و حاصل جوابی که فرموده اند اینست
قول این دو نفر مسبوق باجماع است پس اعتنا فی بمخالفت این دو نفر نیست مشخص
که ظاهر این کلام از این دو بزرگوار اینست که ایشان معتقد این نمیباشند که چنین
قولی در میان علمای شیعه نمیباشد بعلاوه اینکه تنبیه شد که حکایت این قول از
ابن بابویه معلوم نیست پس اعتماد و توثق باین نسبت نیست بجمله قول بوجوب
ضعیف است پس مختار استحباب است ملخص مقال در این مقام اینست صلوات
بر آنجناب در حال تشهد نماز واجب است خواه تشهد اول بوده باشد یا ثانی
و در غیر اینحالت مستحب است خواه بعد از ذکر ایشان بوده باشد یا نه خواه در
حق ذکر بوده یا مستمع یا سامع لکن دور نیست که توان گفت احتیاط در حق ذاکر اینست
که اخلال بآن ننماید و هم چنین در حق سامع و مستمع و این احتیاط در حق سامع
و مستمع اقوی است نسبت بذاکر و جبران از تعدد اخبار ظاهره وارده در اینمقام
ظاهر میشود مخفی نماند استحباب صلوات در حق مستمع و سامع ثابت است اگر
چه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب ابتدائی در حق مصلی نیز ثابت است
باین معنی که استحباب صلوات ثابت است اگرچه در حالت نماز بوده باشد و استماع
و سماع ذکر آنجناب هیچیک متحقق نشده باشد   در بیان امور
مستحبه در مقام تشهد است و این بر دو قسم است استحباب قولی و استحباب فعلی
پس در اینجا دو مقام است   در بیان مستحب قولیست و این قول از تشهد واجب است
و بعد از آن و اما اول یعنی مستحب قولی که قبل از تشهد واجب ماثور شده پس
این نسبه بخواست اقصر و اوسط و اطول اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل است

اقل اقتصار بحمد است باین نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط بسم الله و بالله و الحمد لله
و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله الی آخره و اطول بسم الله و بالله و لا
اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله و اما آنچه از مرحوم ابی الصلاح قبل از تشهد
اول ذکر نموده باین نحو بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله ما طاب و زکی و نما
و خلص لله و ما خبث فلغیر الله تا بحال ماخذ آن بخصوص مشخص حقیر نشده مخفی
نماند ظاهر اینست که هر یک از اسماء ثلثه را که ذکر نمودیم میتوان اختیار نمود در تشهد
اول و تشهد ثانی و تشهد در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشای
سفری و نحو اینها لکن اسلم اینست در نمازیکه در آن دو تشهد هست مثل
ظهرین و عشا اینکه اولی در تشهد اولی اتیان نماید و ثانی را در تشهد ثانی
یا هر دو تشهد را بطریق ثانی اتیان نماید پس اجتناب نمودن از اول در تشهد
ثانی اوفق بطریق سداد است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر یک از
دو تشهد در نمازیکه در آن دو تشهد است شاید اقرب بسداد بوده باشد
اگرچه جواز اجتزاء بشهادتین تنها بنحویکه در سابق بیان مذکور شد در هر یک از
دو تشهد که بوده باشد محل تشکیک نیست لکن در صورت عدم اجتزاء بآن
وارده اتیان بموظف رعایت نمودن بمقتضای آنچه مذکور شد شاید اقرب
بسلامت بوده باشد تغییر در اول بقبل از تشهد و در ثانی بعد از شهادتین
در آن وجهی است وجه بر متامل ظاهر میشود و اما مستحب قولی که بعد از شهادتین
ماثور است پس بعضی از آن مختص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی توظیف
آن ثابت نیست و بعضی مختص است بتشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظف نیست
و بعضی مشترک بین التشهدین است اما اول پس آن دعای و تقبل شفاعته و ارفع

درجته است اگر موظف است در تشهد اول و توظيف ان در تشهد ثانی ثابت
نيست و هم چنين موظف است در تشهد نمازيکه بوده باشد در ان مگر تشهد
واحد مثل تشهد نماز صبح و ظهرين و عشای سفری مجملا توظيف ان در تشهد
ثانی ثابت نيست بدانکه اين دعا بنحوی که وارد شده است در حديث معتبری
فی غاية الاعتبار از مبتين ظواهر و دقايق جناب امام جعفر صادق که فرموده التشهد
فی الرکعتين الاولتين الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته
و در حديث موثق ابو بصير فی امتر اعلام فرموده هکذا و تقبل شفاعته فی امته
و ارفع درجته قال ثم تحمد الله مرتين او ثلثا بنا بر اين دعائيکه بعد از شهادتين
مختص بتشهد اول است چنين خواهد بود و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته
الحمد لله رب العالمين دو مرتبه يا سه مرتبه و اما دعائيکه بعد از شهادتين مختص
بتشهد ثانی است تحيات است چنانچه در حديث موثق ماثور است عبارت همين
حديث موثق که مقتضی اختصاص دعای و تقبل شفاعته است بتشهد اول و مقتضی
احتياط بتحيات است بتشهد ثانی اينست که فرموده اذا جلست فی الرکعة الثانية فقل
بسم الله و بالله و الحمد لله و خير الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدی الساعة اشهد انك
نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد و ال محمد و تقبل شفاعته
و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتين او ثلثا ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة فقل
بسم الله و بالله و الحمد لله و خير الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدی الساعة
و اشهد انك نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحيات لله و الصلوات الطاهرات

الطيبات الزاکيات الغاديات الرايحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکی
و طهر و خلص بفتح لام ضبط نموده است خلص را ابن ادريس در سرائر و هم چنين شيخ
شهيد در ذکری و صفا فلله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدی الساعة اشهد انك
نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها و ان
الله يبعث من فی القبور و الحمد لله الذی هدينا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدينا الله
الحمد لله رب العالمين اللهم صل علی محمد و ال محمد و بارك علی محمد و علی ال محمد و سلم
علی محمد و علی ال محمد و ترحم علی محمد و علی ال محمد کما صليت و بارکت و ترحمت علی
ابرهيم و ال ابرهيم انك حميد مجيد اللهم صل علی محمد و ال محمد و اغفر لنا و لاخواننا
الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف رحيم
اللهم صل علی محمد و ال محمد و امنن علی بالجنة و عافنی من النار اللهم صل علی محمد و ال
محمد و اغفر للمؤمنين و المؤمنات و لمن دخل بيتی و لا تزد الظالمين الا تبارا ثم قل
السلم عليك ايها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی انبياء الله و رسله السلم علی
جبرئيل و ميکائيل و الملئکة المقربين السلم علی محمد بن عبد الله خاتم النبيين لا نبی
بعده و السلم علينا و علی عباد الله الصالحين ثم تسلم و اما مستحب قولی که بعد از شهادتين
و مشترك ما بين هر دو تشهد است پس از اين حديث شريف نيز معلوم شد و ان ارسله
بالحق بشيرا و نذيرا بين يدی الساعة اشهد انك نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول مستحب باشد
که در تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتين و قبل از صلوات مخفی نماند که شهادتين
در اين حديث الی نعم الرسول مکرر مذکور شده يکبار قبل از تحيات و مرتبه ثانيه بعد از ان
و مرحوم شيخ مفيد و ابو الصلاح و سلار بن عبد العزيز و ابن ادريس شهادتين را قبل از تحيات اسقاط
نموده اند و ابتدا بتحيات نموده اند و اکتفا بذکر شهادتين بعد التحيات فرموده لکن مرحوم شيخ صدوق

وشیخ طوسی ومحقق وعلامه مثل حدیث شهادتین را قبل از تحیات و بعد از تحیات
ذکر فرموده اند هر دو خوب است لکن رعایت لفظ نص اولی است مناسب در این مقام
اینست که ترجمهٔ این تشهد که در این حدیث شریف مذکور است بیان شود پس میگوئیم
مناسب اینست که بای در بسم الله بمعنی مصاحبت بوده باشد و بای در بالله
بمعنی استعانت بوده باشد پس معنی چنین میشود که ابتدا میکنم بمصاحبت اسم
خداوند عالم جل شانه بجهت تیمن و تبرک واستعانت میجویم در جمیع امور خود از
خداوند عالم عز شانه و قاطبهٔ ثنا مختص ذات متعال جناب احدیت است و بهترین
اسماء واعظم واشرف اسماء از برای خداوند عالم است شهادت میدهم بر اینکه
مستحق عبادتی نیست مگر ذات مقدس باری عز شانه که جامع جمیع محاسن و
کمالات است و حال آنکه یگانه است تکثر و تعدد اصلا در آن نیست و شریکی در
ذات و صفات بجهت او نمیتواند بود و شهادت میدهم بر اینکه جناب سرور انبیا
محمد مصطفی صلعم بنده و فرستادهٔ او است فرستاده است او را بسوی کافهٔ ناس
از برای اینکه بشارت دهد مطیعان از ثواب و بترساند عاصیان از عقاب فرستاده است
او را پیش روی قیامت یعنی شریعت مطهرهٔ آن جناب متصل است بقیامت و این
معنی کنایه است باینکه ایشان خاتم الانبیا میباشند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد
بود و شهادت میدهم بر اینکه این خالق من خوب پروردگاری و جناب محمد مصطفی
صلعم خوب پیغمبری است خداوندا رحمت واسعهٔ خود را شامل احوال آنسرور و آل
اطهار ایشان کن و شفاعت ایشان را در حق ما ها قبول فرما و درجات ایشان را
رفیع و عالی گردان بعد از آن دو مرتبه یا سه مرتبه میگوئی الحمد لله رب العالمین
یعنی کل ثنا مختص ذاتی که مربی است که جامع جمیع محاسن و کمالات است این ترجمهٔ
کلماتیست که در تشهد اول ذکر فرموده اند و اول تشهد ثانی الی قوله صلعم والتحیات

چونکه همان بود که در تشهد اول مذکور شده بنا بر این حاجت بترجمهٔ دیگر نیست پس
شروع میکنیم بترجمهٔ ثانی التحیات لله این بچند نحو ممکن است که تفسیر کرده شود اول
تفسیریست که در حدیث معتبر وارد شده حاصل آن اینست که سلطنت و پادشاهی
و عظمت مختص ذات احدیت است دویم تحیت یعنی ما یحیی به حاصل آن اینست هر چیزیکه
متعارف شده بآن تعظیم کرده میشود یعنی در مقام ثنا و تعظیم ذکر نماید آن
مختص ذات احدیت است یعنی سزاوار این است که نسبت بخداوند عالم جل شانه
بعمل آورند تفسیر سیم مثل دویم است لکن از جانب خداوند عالم نسبت بمخلوقین
یعنی و ثنائیکه مطلوب است تحیتی است از جانب خداوند عالم بر بنده که اسرار
سعادات و راس قاطبهٔ کرامات است لکن نظر باین معنی مناسب این است که لام بمعنی
من بوده باشد مؤیداً بمعنی الفاضی است که بعد مذکور است یعنی والصلوات
الطاهرات نظر باینکه دور نیست که مراد این بوده باشد رحمتهای کاملهٔ وافره
طیبه و طاهر مخصوص خداوند عالم است که از جانب آن جهان آفرین افاضه میشود
بعباد خلوصیت قرین بعضی صلوات را حمل کرده اند و صلوات خمس یومیه و بعضی
حمل کرده اند بر سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنا بر این آنست که طاعات و تذلل
و عبادت مختص ذات احدیت است که معبود مطلق است دور نیست که مراد از
آن تحیات رحمتها نیست که بتدریج تزاید شود بنا بر اینکه زکی از نمو بوده باشد
یعنی رحمتهائی که آناً فاناً در نمو و تزاید است چنین چیزی از جانب خداوند عالم است
پس ممکن است که مراد بعادیات رحمتهائی بوده باشد که نازل میشود در غدو
یعنی در صبح تا زوال و مراد از رایحات رحمتهائی که افاضه میشود در رواح یعنی
از زوال تا غروب و مراد از سابقات رحمتهای کامله است و ممکن است که مراد از
ناعمات نعمتهای تازه و متجدد بوده باشد در ترجمه اقتصار میکنیم تا این مقام

بدانکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت ثانیه را چنین ذکر فرموده
بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته
فى امته وارفع درجته ونشهد در رکعت رابعه را چنین ذکر فرموده بسم الله
وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه واله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على
الدين كله ولو كره المشركون التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات
الزاكيات الرائحات الغاديات الناعمات لله ما طاب وطهر وزكى وخلص وما
خبث فلغير الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة واشهد ان الجنة حق والنار حق
وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من فى القبور واشهد ان ربى
نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان ما على الرسول الا البلاغ المبين اللهم
صل على محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد كافضل
ماصليت وباركت ورحمت وترحمت وتحننت على ابرهيم وال ابرهيم انك حميد ورحمت
مجيد السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته السلام على جميع انبياء الله
وملئكته ورسله السلم على الائمة الهادين المهديين السلم علينا وعلى عباد الله
الصالحين ثم يسلم مخفى نماند ذکر کردن دعای و تقبل شفاعته در تشهد اول
وعدم ذکر از در تشهد ثانی مظهر اختصاص تو ضیف است در اول وعدم
ثبوت است در ثانی وان ظاهر میشود از اکثر اصحاب قال الفاضل ابن البراج
فى المهذب بعد الامر بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه ويجعل نظره الى حجره
ويتشهد ويقول بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده

وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا
بين يدى الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته وارفع درجته ثم
يسلم ان كانت الصلوة ثنائية وان كانت ثلاثية ورباعية لم يسلم وينهض بغير تكبير
بل يقول بحول الله وقوته اقوم واقعد الى ان قال فاذا فعل ذلك جلس يتشهد
الاخير وقال بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره
على الدين كله ولو كره المشركون التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات
الزاكيات الرائحات الناعمات الغاديات المباركات لله ما طاب وطهر وزكى
وخلص ونمى وما خبث فلغير الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة الى ان قال
السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته وذكر وتقبل شفاعته فى الاول دون الثانى
مع ذكر ما فى الاول فى الثانى دليل على اعتقاده عدم ثبوته فيه وقال فى البيان يجب
فى التشهد الاول بسم الله وبالله والحمد لله وخير الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى
الساعة واشهد ان ربى نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل على محمد وال محمد
وتقبل شفاعته فى امته وارفع درجته الحمد لله مثنى وثلاث وفى التشهد الثانى
الى نعم الرسول التحيات لله الصلوات الطيبات الطاهرات الزاكيات الغاديات
الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزكى وطهر وما خلص وصفى فلله ثم يكرر
التشهد الى الساعة واشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من فى القبور
اللهم صل على محمد وال محمد وفى الرسالة النفلية لبعض الافاضل من جبل عامل فى تعقيب
التورك الى ان تقول قبله بسم الله وبالله والحمد لله وخير الاسماء لله وبعده عبده ورسوله

وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين
يدي الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته في امته وارفع درجته
ثم يسلم ان كانت الصلوة ثنائية وان كانت ثلاثية او رباعية لم يسلم و ينهض بغير
تكبير بل يقول بحول الله وقوته اقوم واقعد ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة
واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول وبعد الصلوة على النبي واله وتقبل
شفاعته في امته وارفع درجته ثم تقول الحمد لله رب العالمين مرة واكمله ثلثا وتقول
في التشهد الاخير اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول التحيات لله والصلوات الطاهرات
والطيبات الزاكيات الغاديات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب
وزكى وطهر وخلص وصفى فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة واشهد
ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور اللهم صل على محمد وال
محمد الى اخر ما ذكره مجملا چون اكثر عبادات توقيفي است پس حكم بتوظيف دعا
وذكر در ان محتاج بمقتضي است مقتضي دعاي مذكور مختص است بتشهد
اول يعني در تشهد ثاني مقتضي ظ نيست وعدم ظهور كفايت ميكند در عدم
امكان حكم بتوظيف ملخص مطلب در اينمقام اينست كه از اخبار وارده از ائمه اطهار
عليهم صلوات الله الملك المتعال واز كلمات علماي اخيار ندينم اين چيزي كه
توان بان اعتماد نمود در حكم بتوظيف دعاي مذكور در تشهد ثاني بلي كلام مرحوم
شيخ در نهاية الاحكام ظ است در اين باب كه چنين فرموده يستحب ان يقول الانسان
في التشهد الاول بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين
يدي الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته في امته وارفع درجته

وان قال

وان قال هذا في التشهد الثاني وجميع الصلوات لم يكن به باس غير انه يستحب ان
يقول في التشهد الاخير بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله الى اخر ما ذكره لكن
باين كلام باين تعبير اعتماد نميتوان نمود در حكم بتوظيف خصوصا در مقابل حديث
مذكور پس اسلم اجتناب از انست در تشهد ثاني مشخص است كه كلام من حيث
التوظيف است بنا بر اينكه اتيان به بان نه باين قصد بلكه بقصد دعا محل تشكيك
نيست لكن بنا بر اين حال تشهد وغيره مساوي خواهد بود در اين باب مقام ثاني
در مستحب فعلي در اين مقام است بدانكه بجهت مذكور شد از اول مستحبات تا اينجا
همه در واجبات قوليه تشهد ومستحبات قولي ان بود كلام در اين مقام در واجب فعلي
ومستحبات فعليه است پس ميگوئيم اما واجب فعلي پس جلوس است بمقدار تشهد
واجب بدانكه اقسام جلوس متعارفه در مباحث سجود بتفصيل بيان شده ظ
اينست كه تشكيكي نبوده باشد در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس سنت
جلوس است بر وركه ايسر بنحويكه در سابق بيان شد باين كيفيت كه
قدمين را در جانب يمين قرار دهد وپشت قدم چپ را بر زمين بگذارد وپشت
قدم راست را بر بطن قدم چپ بگذارد جلوس است بر وركه ايمن بعكس اين
يعني دو قدم را در جانب چپ قرار دهد وپشت قدم راست را بر زمين بگذارد
وپشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد انست كه پشت هر دو
قدم را بر زمين بگذارد و فصلي مابين قدمين قرار دهد ونشيمن را بر زمين بگذارد
ومابين دو قدم مثل سيم است لكن فصلي مابين دو قدم قرار ندهد
مثل قسم سيم بلكه نشيمن را قرار دهد بر پاشنه پا انست كه پشت پاي
چپ را بر زمين بگذارد و پشت پاي راست را بر بطن پاي چپ ونشيمن را بر
پاشنه پا قرار دهد عكس اين حالت است پس پشت پاي راست را

بربطن پای چپ ونشیمن را بر پاشنهٔ پا قرار دهد   عکس این حالت است
پس پشت پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن پای
راست میگذارد ونشیمن را بر پاشنه پا میگذارد وظاهر اینست که حصول
امتثال در هر یك از اقسام ستهٔ مذکوره که بوده باشد محل تشکیك
نبوده باشد بلکه دور نیست که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده
باشد وان اینست که نشیمن وبطن قدمین را بر زمین بگذارد ودو ساق ودو
رانرا از زمین بلند نماید ظ اینست هرگاه تشهد را بهر یك از اقسام جلوس
مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل شود اگرچه قسم اول اکمل اقسام است
لکن در حق رجال چنانچه قسم اخر اکمل اقسام است در حق نساء کما میگرهٔ
هست ید جلوس اقعائی است واین بنوعی که از اخبار وارده در این مقام ظ
میشود این است که اصابع قدمین را بر زمین بگذارد و پاشنهٔ پاها را از زمین
بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید ونشیمن را بر پاشنهٔ پاها را بگذارد
واین محل خلاف است ظ از مرحوم صدوق در فقیه ومرحوم شیخ در نهایه عدم
جواز است واکثر قائل شده اند بجواز لکن با کراهت وقائلین بکراهت مفترق
بدو فرقه شده اند فرقهٔ حکم فرموده اند بکراهت مغلظه یعنی کراهت شدید
وجماعتی دیگر حکم کرده اند بمطلق کراهت حکم بحرمت اگرچه مشکل است لکن
احتیاط شدید در اجتناب است واما مستحبات فعلیه پس اول انها ان است
که اختیار نماید در حال تشهد قسم اول از جلوس را که تعبیر از ان بجلوس بعنوان
تورك مینمایند ومذکور شد این در حق رجالست نه نسوان   دوم وضع یدین است
در حال تشهد بر رانها باین نحو که دست راست را بر ران راست بگذارد در قریب
بسر زانو ودست چپ را بر ران چپ بگذارد وهم چنین در حالتی که دو دست

مضمومة

مضمومة الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان دو دست را باهم بچسباند حتی
دو انگشت بزرگ را بچسباند بانگشتیکه در جنب او است   اینست که نظر را
در حال تشهد بدامن خود اندازد مثل کسیکه از نهایت حیا مینماید در حضور ۳
مولا در حال تکلم با مولای خود هشتم از افعال واجبهٔ نماز تسلیم است تحقیق
حال در بیان مرام در این مقام محتاج است بایراد کلام در چند بحث
در بیان اختلاف فقها است در این مقام بدانکه فقها اختلاف کرده اند ۱۲
در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار محققین از فقها است مثل سید
جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات وشیخ طوسی در اقتصاد وابن
حمزه در وسیله وابی الصلاح در کافی وسلار بن عبد العزیز در مراسم وسید بن
زهره در غنیه ویحیی بن سعید در جامع ومرحوم محقق در شرایع ونافع ومعتبر
ومرحوم علامه در منتهی وتبصره وفخر المحققین در ایضاح ومرحوم شیخ شهید در
ذکری وبیان ودروس ولمعه والفیه وشیخ ابی العباس احمد بن فهد در مهذب
ومحرر وموجز وشیخ مفلح در کشف الالتباس وشیخ بهائی در حبل المتین واثنا
عشریه واین قول مختار معتمدین از مشایخ عظام است قدس الله ارواحهم
که بشرافت سعادت خدمت ایشان مشرف شده ایم قول ثانی استحباب
تسلیم است واین قول مختار ابن البراج است در شرح جمل ومهذب لکن بمعونهٔ
کلام ایشان در شرح جمل ومرحوم علامه است در تذکره ونهایة الاحکام وتحریر
وتلخیص ومختلف وقواعد وارشاد ومحقق ثانیست در جامع المقاصد وشهید
ثانیست در شرح ارشاد وشرح لمعه ومحقق اردبیلی است در مجمع الفائده وصاحب
ذخیره وصاحب بحار است در ذخیره وکفایه وبحار   در مسئله قول تا/
بوجوب صیغهٔ السلم علینا وعلی عباد الله الصالحین است واستحباب السلم علیکم قول

ورحمة الله وبركاته واین قول ظ میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف
واین ادریس در سرایر   در بیان صیغهٔ تسلیم است بدانکه صیغهٔ سلام ۳م
دو است یکی السلم علیکم وعلی عباد الله الصالحین ودیگری السلم علیکم ورحمة الله
وبرکاته واما السلم علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته اگرچه جماعتی قائل بوجوب
ان شده اند مثل صاحب فاخر چنانچه شیخ شهید در کتاب بیان حکایت فرموده
وصاحب کنز العرفان بعد از انکه قول بوجوب را حکایت نموده از بعض مشایخ
معاصرین خود لکن شبهه در ضعف این قول نیست مثل قول راوندی که قائل
شده باینکه هرگاه کسی بگوید السلم علیك ایها النبی را در این تسلیم باینکه مستحبست
قائم مقام السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته میشود در اینکه مخرج از صلوة میشود
مجملا و هر دو قول ضعیف است پس صیغهٔ سلامیکه مخرج از نماز هست یکی
از دو صیغهٔ مذکوره است لهذا اجماع فقها منعقد است بر اینکه هر دو مدخلیت
در خروج از نماز ندارند یا بمعنی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان هر دو
صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفاء بیکی از این دو صیغه میتوان نمود
لکن خلاف در اینست که ایا السلام علیکم متعین است در این باب پس ترك
ان و اختیار السلم علینا جایز نیست یا السلم علینا متعین است پس عدول
ازان جایز نیست   ظاهر میشود از مرحوم سید مرتضی در ناصریات و ابی اول
الصلاح در کافی فانه فی موضع من الکافی عند ذکر التشهد والتسلیم ما هذا لفظه
السلم علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلم علینا وعلی عباد الله الصالحین
السلم علی محمد واله المصطفین ثم تسلم التسلیم الواجب وقال فیما قبله فی بیان
مقام بیان امور الواجبة فی الصلوة والفرض الحادی عشر السلم علیکم ورحمة الله
وبرکاته واین قول ظ میشود از ابن زهره در غنیه   ظ میشود از یحیی بن سعید دوم

در جامع و هم چنین کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن ادریس در سرایر
ظ اینست که هیچ یک از قولین صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار
هر یك از دو صیغه که بوده باشد پس هرگاه اختیار نمود صیغهٔ السلم علینا وعلی
عباد الله الصالحین را باین اتیان کرده خواهد بود بتسلیمی که معتبر است در
خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغهٔ السلم علیکم را چنین خواهد بود
واین قول ظ میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه و صاحب مراسم و غیرهم لکن در
صورة اختیار السلم علینا خروج از نماز متحقق میشود ولی اشکال اتیان را
بصیغهٔ السلم علیکم بعد ازان مستحب است واما هرگاه اختیار نماید السلم علیکم را
در اتیان حکم باستحباب اتیان بصیغهٔ السلام علینا بعد ازان اشکال است
نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بان از جماعت از اعیان
اصحاب حکم باستحباب دور نیست   در بیان کیفیت هر یك از تسلیم
مذکوره است پس میگوئیم اما صیغهٔ اولی ظاهر اینست که واجب بوده باشد
اتیان بمجموع السلم علینا وعلی عباد الله الصالحین پس هرگاه اخلال کند ببعضی
از کلمات بلکه ببعض حروف ان منافی با حصول امتثال است و هم چنین است حال
هرگاه تبدیل نماید بعض کلمات انرا اگرچه بلفظی بوده باشد که مفید معنی
مبدل منه بوده باشد مثل اینکه تبدیل لفظ جلاله نماید بضمیر راجع بان مثلا
یا انکه تبدیل صالحین نماید بمتقین یا بنحو السلم علینا وعلی عباد المتقین
و هم چنین است هرگاه تبدیل متکلم مع الغیر نماید بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید
السلم علی وعلی عباد الله الصالحین اگرچه مصلی منفرد بوده باشد مجملا
معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بهیئة مذکوره میباشد واما صیغهٔ
السلم علیکم پس مستفاد از کلمات فقها انست که اختلاف کرده اند در ان بسه

قول   جواز اجتزاء است بلفظ السلم علیکم این قول مختار معتبر و منتهی
و ذکری و موجز و تحریر است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت
باکثر فقها داده قول   انست که لازم است السلم علیکم و رحمة الله این قول را
جماعتی از فقها نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام مرحوم در کتاب کافی
در نسخه که در نزد این حقیر است مطابق با این نیست بلکه مطابق با ثالث است
بانضمام و برکاته است پس واجب السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است
این قول ظ میشود از محقق در شرایع و نافع و مرحوم شیخ شهید در کتاب
بیان این را اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط رعایت ثالث است
مجملا و ظ اینست که اکتفاء بصیغه السلم علیکم توان نمود و انضمام و رحمة الله
و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما رعایت هیئت مذکوره
ظ اینست که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف و لام
نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظ نیست مگر در صورت
اسقاط الف و لام که مرحوم محقق و علامه قائل بجواز ان شده اند   دربیان
انکه ایا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام نیت ان نماید بعد از ان
شروع بان نماید یا ضرور نیست میگوئیم این مسئله مبتنی بر اینست که ایا صیغه
تسلیم جزء نماز است یا خارج از ان است اگر اول است حاجت بنیت جدید
نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزای نماز است پس محتاج بنیت
جدیدی نخواهد بود در مقام تسلیم مثل سایر اجزای نماز و اگر اجزای نماز نبوده
باشد باید اول نیت ان نماید بعد از ان شروع بان نماید لکن مختار اینست که
تسلیم جزء اخیر نماز است پس حاجت به نیت مجددی نخواهد بود بلکه ممکن است
قائل شویم بعدم انعقاد نیت مط اگرچه قائل شویم بعدم جزئیت نظر باینکه

درحین

حین اخذ بصلوة تسلیم در اخر صلوة منوی مکلف هست اگرچه فرض کنیم که جزء
صلوة نبوده باشد مگر در صورتیکه فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم
و ان از محل کلام خارج است بعلاوه انکه ممکن است که گفته شود قصد و فعل
از فاعل با عدم نیت ممکن نیست مگر در صورتیکه فرض شود که غافل بالمرة بوده باشد
در این صورت بنابر جزئیت همان نیت اول کفایت میکند در حکم بصحت نظر باینکه
معتبر در صحت صلوة همان استدامت حکمیه است و غفلت بالمرة در بعض اجزای
صلوة منافی با تحقق ان نیست و اما بنابر خارج تسلیم پس در اکتفا به نیت
اول محل اشکال است چنانچه وجه ان بعد از تامل ظ میشود و لکن چون
احتمال خروج بسیار ضعیف است پس اعتنائی بان نیست بلی تکلم باین نوع بنا
برقول باستحباب تسلیم مناسب است باین نحو نظر باینکه بنابر قول باستحباب
تسلیم اعراض از ان و اخلال بان جایز است پس در حین نیت ممکن است منوی
مکلف نمازی بوده باشد مختوم بصلوات پس در اینصورت در حین شروع بنماز   بسلام
تسلیم منوی مکلف نبوده چه بعد از اتیان بصلوة اگر خواهد اتیان بتسلیم
نماید میباید نیت نماید پس میباید تقریر مسئله باین نحو شود بنابر قول
باستحباب تسلیم اگر منوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد
پس در حین تسلیم حاجت بنیت دیگر نخواهد بود و اگر با عدم تسلیم بوده
بعد از فراغ از صلوة رای او منحرف شده خواهد اتیان بتسلیم نماید لکن
چون قول باستحباب تسلیم نموده اتیان بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب
تسلیم ضعیف است پس محتاج بان نیستیم بلی بنابر مختار نظیر این کلام جاریست
در تسلیم ثانی نظر باینکه یکی از دو صیغه واجب است و دیگری مستحب خواهد
بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که اقتصار بتسلیم واجب نموده باشد

بعد از اتیان اورا اولی و فراد کرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده باشد
در این صورت محتاج است که اول نیت آن نماید بعد از آن اتیان بآن
نماید و اما ممکن است که کفته شود اکرچه امر چنین است که مذکور شد لکن
تعلق اراده در اتیان مستحب در این صورت نیت باید بکند بآن

در بیان اینست که در مقام خروج از نماز آیا تعیین مخرج ضرور هست
یا نه توضیح مرام مقتضی اینست که کفته شود بنابر مختار که قول بوجوب تسلیم
تشکیکی در این نیست کلام میکه در این مقام هست اینست که تحقق خروج
از نماز بصیغهٔ تسلیم موقوف بر اینست که مکلف تعیین نماید که باین صیغه
خارج از نماز خواهد شد خواه در صیغهٔ السلام علینا این قصد را
نماید یا در صیغهٔ السلام علیکم خواه این قصد را در انچه اول اتیان نموده
بآن نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا والسلام علیکم
هر دو نمود باین ترتیب که اول اتیان بالسلام علینا نمود و ثانی بالسلام علیکم
خروج از نماز بالسلام علینا در صورتی متحقق میشود که قصد خروج بآن
نماید پس در همین صورت هرکاه قصد خروج بالسلام علیکم نمود خروج
بالسلام علینا متحقق نمیشود بلکه بالسلام علیکم متحقق میشود و همچنین است
حال در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام
علینا مجملا بنابر فرض مذکور تحقق خروج از نماز موقوف است بقصد
خروج و تعیین مخرج یا خیر چنین نیست بلکه مخرج از نماز آن است
که شرع ناطق باین است که آن مخرج است بتعیین از مکلف نیست مختار
در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اقتصار بهریک از دو صیغه که بوده
باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان

بهردو صیغه و تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغهٔ اولی مخرج است
اکرچه تعیین ننماید که آن مخرج باشد و همچنین صورت عکس پس مخرج از نماز هریک
از دو صیغهٔ مذکوره است که اول اتیان بآن نموده اکرچه قصد ننماید که آن مخرج
از نماز هریک از دو صیغهٔ مذکوره است که اول اتیان بآن نموده اکرچه قصد ننماید که
آن مخرج باشد   تعیین نمودن اینکه صیغه مخرج است لازم نیست و این مشهور
ما بین فقها است بلکه قائل بلزوم آن ظاهرا نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع
در بادی امر اکرچه موهم لزوم آن هست لکن بعد از ملاحظهٔ سابق آن ظاهر میشود
که مقصود آن مرحوم استحباب است نه وجوب و چونکه عبارت آن مرحوم
بنحویکه مرحوم شهید در ذکری ذکر فرموده موهم لزوم است مناسب این است
که تنبیه شود بر حقیقت حال در این مطلب پس میکوئیم قال فی الجامع باب
کیفیة الصلوة الصلوة تحتوی علی الفعل و الترک و الکیفیة و لکل منهما ضربان
واجب و ندب الی ان قال و الکیفیة الواجبة ان ینوی فیکبر الی قوله و الکیفیات
المندوبة رفع الیدین الی شحمتی اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم
بجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین للماموم و الی الیسار
ان کان علی یساره احد او حائط و ینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع
مقامه این کلام صریح است در اینکه مراد آن مرحوم اینست که نیت خروج در تسلیم
از جملهٔ امور مستحبه است نه واجبه و این کلام نظیر کلام ابن حمزه است در وسیله
حیث قال فی تعداد الامور المستحبة و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن
للامام و المنفرد ناویا به الخروج من الصلوة و همچنین نظیر کلام شیخ است در
مبسوط که فرموده است و من قال من اصحابنا انه فرض فبتسلیمة واحدة یخرج
من الصلوة و ینبغی ان ینوی بها ذلک مجملا قول بوجوب تعیین مخرج ظاهرا نیست

لکن استحباب از مضایقه نداریم و انچه مذکور شد در تعیین مخرج بود و اما لزوم
نیت خروج مطلقا باینمعنی که قصد نماید که من از نماز خارج میشوم قطع نظر از
خصوص مخرج نموده پس اینهم ثابت نیست مثل اینکه حاج بحلق یا تقصیر بقصد
تحلیل اشیاء محرمه در حال احرام مینماید تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
نظر باینکه امور چندی هست که بمحض دخول در نماز حرام میشود بر مکلف
ارتکاب ان امور مثل اکل و شرب و تکلم و استدبار و نحو انها مقصود در این مقام
اینست که لازم نیست بر مکلف که در حین تسلیم نیت ان نماید که اشیای محرمه
بر من حلال میشود بسبب تسلیم چنانچه این مطلب مسلم است و هم چنین ظاهر اینست
که لازم نیست که در حال تسلیم چنانچه نسبت بحاج بن مطلب مسلم است و هم
نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم اگر چه علم باینکه تسلیم اخر نماز است مستلزم
این مطلب هست لکن کلام در ثبوت تکلیف است در انوقت باین نحو که لازم بوده
باشد که نیت این نماید که الحمد من از نماز خارج میشوم و فرق است مابین انکه چیزی
لازم عقلی بوده باشد یا مکلف به بوده باشد مقصود نفی ثانیست
در بیان اینکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از چند طریق میتوان نمود که بهریک از انها
امتثال حاصل است اول انست که جمع نماید مابین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلم
علینا بر السلم علیکم عکس اینست پس السلم علیکم را مقدم میدارد بر السلم
علینا ظاهر اینست که هر دو قسم جایز بوده باشد و امتثال بهمان صیغه اولی حاصل
میشود و اتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود لکن تقدیم السلم علینا و تاخیر
السلم علیکم اولی از عکس است چنانچه بیان شد ان است که اقتصار نماید
بصیغه السلم علینا و علی عباد الله الصالحین چهارم انست که اقتصار نماید بصیغه
السلم علیکم و رحمة الله و برکاته هریک از دو صورت اخیره که بوده باشد جایز و

عیب است

عیبست لکن کلام در اولویت احدهما است بر دیگری باینمعنی که بعضی اقرب باحتیاط
بوده باشد از دیگری و حکم بران خالی از اشکال نیست نظر بتعارض احتیاط در این
مقام تنقیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگر چه مقتضای کلام سید مرتضی
در ناصریات و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن حمزه در ظاهر ذهره در غنیه حکم
بوجوب عینی بودن السلم علیکم است بنا بر این احتیاط مقتضی رعایت این صیغه
لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و
یحیی بن سعید در جامع عکس اینست یعنی صیغه السلم علینا واجب عینی بوده باشد
پس مقتضی این قول اینست که اخلال بالسلم علینا جایز نبوده باشد پس چنین
نیست که در اختیار احد امرین خروج از خلاف متحقق شود و در دیگری چنین
نبوده باشد بلکه اختیار هریک که بوده باشد چنانچه مطابق با فرموده جماعت از
اجلاء اصحاب هست مخالف با فرموده جماعت دیگر است لکن دور نیست که حکم شود
باولویت اقتصار بالسلم علیکم از اقتصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید
مرتضی و دو شریک ان مرحوم در حکم بوجوب السلم علیکم و ندب صیغه دیگر
بعنوان اطلاق اظهر است از حکم بوجوب السلم علینا و استحباب السلم علیکم
که مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ مفید و غیره است توضیح مرام مقتضی اینست
که گفته شود دور نیست که مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده اند انصراف
از نماز بصیغه السلم علینا متحقق میشود و صیغه السلم علیکم مستحب است در
صورت اتیان بصیغه السلم علینا بوده باشد مقدم بر السلم علیکم بنا بر این
هرگاه اقتصار بالسلم علیکم نماید خروج از نماز بان خواهد شد و انواجب خواهد
بود پس اخلال بواجب ننموده خواهد بود بخلاف کلام سید مرتضی و غیره که
کلام ایشان در تعیین صیغه السلم علیکم و عدم جواز عدول از ان اگر چه در صورت

اتیان بصیغهٔ السّلم علینا بوده باشد اظهر است لکن اینصاف اینست بمطلب
بالاضافه بکلام مقنعه و مبسوط و خلاف خوب است امّا نسبت بکلام جامع چنین
نیست و عبارت مرحوم در این مقام اینست والتسلیم الواجب الّذی یخرج به
من الصّلوة السّلم علینا و علی عباد الله الصّالحین چه دلالت این کلام بر حصر
واجب و مخرج در این صیغه محلّ تامّل نیست مگر اینکه گفته شود این مطلب در عبارت
جامع اگرچه مسلّم است لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلّم نیست بخلاف
کلام ناصریات و کافی و غنیه مجملاً کلام این اعاظم مذکوره کالصّریح است در اینکه
مخرج از نماز واجب منحصر است در صیغه السّلم علیکم خواه در صورت انضمام بالسّلم
علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از ان و امّا کلام مقنعه و مبسوط و خلاف
در حکم باستحباب السّلم علیکم ممکن است که گفته شود مراد صورت انضمام بالسّلم
علینا است نه مطلق پس در صورت اقتصار بالسّلم علینا مخالف نیست بهمه عبارات
ظاهر است بخلاف صورت اقتصار بالسّلم علیکم که مخالفت در اینصورت بخصوص
کلام جامع ظاهر است نه غیره پس اقتصار بالسّلم علیکم از این جهت اولی است
از اقتصار بالسّلم علینا مجملاً تاملی در جواز اقتصار بهریک از دو صیغه که بوده
باشد نیست کلامیکه هست در رجحان و مرجوحیت است و آن بنحویست که
مذکور شد   در بیان رعایت رجحان بعض افعال است در حق
مصلّی در حالت تسلیم پس میگوئیم مصلّی یا منفرد است یا امام است یا ماموم
لهذا در اینجا سه مقام است   در وظیفه منفرد است در حال تسلیم این محلّ
خلاف است ما بین فقها بجهت قول   اینست که منفرد اتیان بصیغه سلام
مینماید در حالت استقبال قبله با ایمای بانف بجانب یمین خود این قول شیخ
صدوق است در فقیه   مثل اوّل است لکن با انحراف قلیلی بوجه بجانب

یمین خود این قول شیخ صدوق است در فقیه سیّد مرتضی است در جمل و انتصار
و ابن ادریس است در سرایر بلکه مرحوم سیّد در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع
نموده مخفی نماند که ممکن است ارجاع قول اول بثانی نظر باینکه میل بینی بجانب
راست ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق در این
باب اینست و ان صلّیت وحدک قلت السّلم علیکم مرّة واحدة و انت مستقبل
القبلة و تمیل بانفک الی یمینک   اینست که سلام منفرد بجانب قبله
چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم اشاره میکند بجانب راست خود
انتفای ایماء است مط بلکه مطلوب رعایت استقبال است فی
قول ظ میشود از مرحوم شیخ در مبسوط مختار ما بین اقوال مذکوره ثالث اقوال است
پس مستحب در حق منفرد اینست که در حال تسلیم بگوشه چشم اشاره نماید بجانب
راست   در وظیفه امام است در حالت تسلیم و این نیز محلّ خلاف است
بجند قول   قول شیخ صدوق است که فرموده است وظیفه امام اینست
که در حال تسلیم اشاره بچشم مینماید بجانب راست خود   اینست که ایماء
در حق امام مطلوب نیست مط بلکه مطلوب اتیان تسلیم است با رعایت استقبال و
تفرقه ما بین امام و منفرد در این باب نیست و این ظ میشود از شیخ در جمل و مبسوط
اینست که امام بصفحه روی خود اشاره مینماید بجانب یمین خود و این
قول سیّد مرتضی است در جمل العلم و انتصار و قول ابن ادریس است در سرایر
چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و این قول مختار محقّق و علامه و غیر
ایشان است   اینست که امام و منفرد اشاره مینماید بطرف انف بجانب
یمین و این مختار شیخ طوسی است در اختصار و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است
چنانچه در مقام اوّل مذکور شد   در این مقام اینست که امام مثل منفرد

بکوشه چشم راست اشاره مینماید بجانب یمین و این قول شیخ طوسی است در
مصباح و ابن البراج است در مهذب بنا بر مطلب اکرچه در حق منفرد مسلّم است
لکن در حق امام مسلّم نیست بلکه مستحبّ در حقّ امام قول ثالث است یعنی سنّت
در حق امام اینست که بصفحهٔ روی راست اشاره نماید بجانب یمین خود دور نیست
حکمت در این بوده باشد چون که قصد امام در السّلم علیکم تعلّق میکیرد بماموین
و این سلام برایشان است چنانچه مستفاد از بعض نصوص معتبره است پس
مناسب یمین سلام نوجّه نموده باشد که شخص ماموین خود که امام قصد اها
نموده است پس مناسب نیست که اشاره بصفحهٔ رو نماید و ترجیح یمین بجهة
اشرفیّت خواهد بود ... پس نظر باینکه ... است چنانچه
بیان خواهد شد بنا بر این حاجت بایماء بوجه نیست همان ایماء بکوشه چشم
کفایت میکند   در بیان وظیفهٔ ماموم است در مقام تسلیم
بدانکه مشهور مابین فقها اینست که ماموم در صورتیکه جانب یسار او کسی نبوده
باشد اکتفا مینماید بتسلیمهٔ واحده در حالت توجّه بقبله و بصفحهٔ صورت
خود اشاره مینماید بجانب یمین و امّا هرکاه در جانب یسار او کسی بوده باشد
در اینصورت ایشان بسلام ثانی نیز مینماید و بصفحهٔ صورت اشاره مینماید
در سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفهٔ ماموم ایشان بتسلیمهٔ واحده است صحیح
در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو تسلیمه است بنحویکه مذکور
شد در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد و مخالف در اینمقام مرحوم
شیخ صدوق است از دو راه یکی آنکه قائل شده اند بسه صیغهٔ سلام در
حق ماموم یکی بجهت ردّ سلام امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب یسار ثانی
آنکه حکم فرموده اند بثبوت تسلیم بجانب یسار اکرچه احدی نبوده باشد لکن

مقام ۳

بشرط

۱۹۹

بشرط وجود دیواری در جنب آن پس بنا بر فرموده ایشان کفایت میکند
در حکم بشرعیّت تسلیم بجانب یسار تحقّق احد امرین از انسان و حایط در
آنجانب موافقت فرموده اند با ایشان در مطلب ثانی صاحب جامع و مستند در سلام
اکرچه روایت فرموده است در علل لکن مستند کفایت حایط در جانب یسار در حکم
بشرعیّت تسلیمهٔ اخری معلوم نیست پس حکم بشرعیّت آن مشکل است سیّما بعد از آنکه
مقتضای مفهوم در جملهٔ از نصوص معتبره خلاف آن باشد تنقیح مقام محتاج است
بایراد چند مطلب   اینست که آیا میل وجه بجانب یمین در صورتیست که در
جانب یمین کسی بوده باشد یا مطلق است میکوئیم اکرچه بعضی از احادیث که
فرموده و السّلم علی من علی یمینک و شمالک موهم اختصاص است لکن ظاهراً مطلق است
نظر باطلاق از جملهٔ نصوص معتبره و تصریح در کلمات جماعت از اجلّه پس تسلیم بجانب
یمین ثابت است اکرچه مطلقاً در جانب یمین احدی نبوده باشد
اینست که آیا در حکم بشرعیّت تسلیم ثانیه بجانب یسار کفایت میکند وجود انسان
اکرچه از جملهٔ ماموین نبوده باشد یا مختصّ باین است که آن شخص از جملهٔ ماموین
بوده باشد میکوئیم اکرچه مقتضای حدیث صحیح فان لم یکن عن شماله احد سلّم
واحدة اولی است لکن ظاهر اینست که حکم مختصّ بماموم بوده باشد نظر بمقتضای
تعلیل در حدیث صحیح که فرموده لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه امر
بتسلیم بجانب یسار معلّل است بقصد ردّ سلام از کسیکه در جانب یسار میباشد
و معلوم است که آن مختصّ بماموم است لکن اشکالی که در این مقام میتوان کرد
اینست میکوئیم بنا بر آنچه که مذکور شد وجود ماموم مطلقاً کفایت نمیکند در حکم
بمشروعیّت سلام بجانب یسار بلکه علّت شرعیّت قصد ردّ سلام است از آنکس
بنا بر این هرکاه فرض شود در جانب یسار این شخص ماموم باشد لکن سلام از او بجانب

یمین صادر شود پس حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت ممکن نخواهد بود جواب از آن میتوان گفت که وجود یک نفر از مامومین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین خود کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگرچه شخص متصل باین شخص ترک سلام بجانب یمین نماید بلی اشکال متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب یسار یکنفر باشد و آن ترک سلام نماید یا فرض شود که مشخص باشد که احدی از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین نمینماید پس باید حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود بالجمله در جواب از اشکال اینست که ایراد در صورتی متوجه است که حمل شود کلام معصوم عم لان عن یسارک من یسلم علیک بر اخبار این صحیح نیست نظر بلزوم کذب بعلاوه لازم می آید که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار توقف داشته باشد بعلم صدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد پس در صورت عدم علم لازم می آید که حکم بشرعیت آن نتوانیم نمود اگرچه عالم بعدم نبوده باشد پس شرعیت سلام بجانب یسار منحصر خواهد بود در صورت علم بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد اطلاقات نصوص وارده در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله ابی از اینست پس حدیث محمول بر انشا است بنا بر این معنی حدیث چنین خواهد بود که تو باید ایشان را بسلام نمائی بجانب یسار نظر باینکه در جانب یسار کسی هست که سلام بر تو از او مطلوبست پس مناط در شرعیت سلام بجانب یسار بنا بر این مطلوبیت سلام است از کسیکه در جانب یسار بوده باشد خواه ایشان بسلام نماید یا نه بنا بر این مط اشکالی وارد نیست و از این جواب مندفع میشود اشکالی دیگر تقریر اشکال اینست هرگاه سلام بر جانب یسار بجهت رد سلام

کسی

کسی بوده باشد که در جانب یسار میباشد لازم میاید که این شخصی که در جانب یمین هست ایشان بسلام بر جانب یسار نتواند نمود مگر بعد از صدور سلام از کسیکه در جانب یسار هست پس لازم خواهد بود که این شخص تامل نماید تا سلام از هر کس که در جانب یسار هست صادر شود بعد از آن ایشان بسلام بجانب یسار نماید بنا بر این هرگاه فرض شود عدد اشخاصیکه در صف میباشند صد نفر بوده باشد میباید آن شخص که در اول صف ایستاده است تامل نماید در سلام بجانب یسار نماید و همچنین است شخص ثانی باید تامل نماید تا سلام از نود هشت نفر صادر شود و هکذا تا آخر و این قطعی الفساد است هرگاه فرض کنیم اجابت بیسار ماموم مسبوق بوده باشد امام که فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق سه رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید بگوئیم آن شخص که در جانب یمین این ماموم مسبوق هست در آن وقت که از نماز فارغ شد ایشان بسلام بجانب یسار در حق او مشروع نباشد مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پس لازم است در ایشان بسلام بجانب یسار تامل نماید تا آن شخص از نماز فارغ شود و این مدفوع است بنصوص وارده در مسئله و کلمات قاطبه اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم ایضا همه در صورتی بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود واما هرگاه حمل بر انشا شود بمعنیکه مذکور شد مط اشکالی نیست چنانچه تنبیه بآن شد پس حمل بر انشا متعین است و اشکالات مذکوره مط وارد نیست

در بیان اینست که این ایماء مذکور خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلام است بدانکه کلمات فقها در این باب مختلفست مستفاد از کلام صاحب جامع اینست که این ایماء در صیغه السلام علینا است نظر باینکه این مرحوم در سه موضع از کتاب مذکور کلام می ذکر فرموده اند

جمع مابين كلمات مرحوم در سه موضع مقتضى اينست كه مذكور شد مناسب
اينست كلام مرحوم در مواضع مذكوره ذكر شود تا حقيقت حال مشخص شود اگر
چه خارج از وضع رساله است   قال فى موضع من الجامع الصلوة
يحتوى على الفعل والترك والكيفية ولكل منهما ضربان واجب وندب فالفعل
الواجب ضربان ركن وغير ركن الى ان قال وغير الركن قراءة الحمد وسورة معها
فى الفرض المتمكن المختار وتسبيح الركوع والسجود ورفع الراس منهما وقراءة الحمد
او التسبيح فى الثوالث والروابع وجلسة الفصل والجلوس والتشهد والشهادتين
والصلوة على النبى والصلوة على اله والتسليم وبه يتحلل منها انتهى وقال فيما بعد
ذلك فى بيان الكيفيات المسنونة وبه ماهذه لفظه والكيفيات المسنونة رفع
اليدين الى شحمتى اذنيه مع كل تكبيرة الى ان قال والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى
الجانب الايمن للامام والمنفرد والى اليمين للماموم والى اليسار ان كان على يساره
احد او حائط ينوى به الخروج من الصلوة فيما بعد ذلك التسليم الواجب الذى
يخرج به من الصلوة السلم علينا وعلى عباد الله الصالحين والمستفاد من الكلام
الاول التسليم من الافعال الواجبة الغير الركنية للصلوة وانه مما يتحقق به الخروج
من الصلوة ومن الكلام الثانى ان التسليم الذى يؤتى به تجاه القبلة الى الجانب
الايمن للامام والمنفرد هو الذى ينوى به الخروج من الصلوة ومن الكلام الثالث
ان التسليم الواجب الذى يخرج به من الصلوة هو السلم علينا وعلى عباد الله
الصالحين فاللازم من الجميع ان السلام الذى يومى به الى الجانب الايمن هو السلم
علينا كما لا يخفى وهذا هو الظ من موضع من المقنعة والمراسم قال فى المقنعة فى
بيان التسليم فى صلوة الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الغداة
السلم عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته ويومى بوجهه الى القبلة ويقول السلم

على الائمة

على الائمة الراشدين السلم علينا وعلى عباد الله الصالحين وينحرف بعينه الى يمينه
فاذا فعل ذلك فقد فرغ من صلوته وخرج منها بهذا التسليم ووافقه تلميذه الجليل
فى المراسم فقال فى بيان مقام التسليم فى الصلوة المذكوره السلم عليك ايها النبى
ورحمة الله وبركاته ويومى بوجهه الى القبلة السلم على الائمة الراشدين السلم علينا
وعلى عباد الله الصالحين وينحرف بعينه الى يمينه وقد قضى صلوته وهذا الكلام
من شيخنا المفيد وتلميذه السديد يدل على ان الايماء المذكور فى السلام علينا
كما لا يخفى مع انهما ذكرا فى مقام بيان تسليم نافلة الزوال ما هو صريح فى انه فى السلم
عليكم قال فى المقنعة ويسلم تجاه القبلة تسليمة واحدة يقول السلم عليكم ورحمة الله
ويميل مع التسليمة بعينه الى يمينه فاذا سلم فقد فرغ من الركعتين وحل له الكلام
وفى المراسم ويسلم تجاه القبلة تسليمة واحدة يقول السلم عليكم ورحمة الله و
بركاته وينحرف توجهه يمينا ويتم ثمانى ركعات كل ركعتين بتسليمة على كيفية
ما رسم والجمع بين كلاميهما بعد امكان دعوى القطع بعدم اختصاص احد الصيغتين
بالنافلة والاخرى بالفريضة يستدعى ان يق ان مرادهما ان الايماء المذكور انما
هو فى التسليم المخرج من الصلوة فان جعلته السلم علينا فهو فيه وان جعلته السلم
عليكم فهو فيه از انچه مذكور شد ظاهر شد دو قول در مسئله   انكار ايماء
در صيغه السلم علينا است نظر با ينكه تسليم واجب مخرج از نماز منحصر است در ان
واين قول صاحب جامع است اينست كه مخرج از نماز مردد است مابين دو صيغه
مذكوره هر يك را كه اختيار نمايد همان مخرج است پس هرگاه السلم عليكم را اختيار
نمود همان مخرج خواهد بود چنانچه هرگاه السلم علينا را اختيار كرد همان
مخرج خواهد بود هر يك را كه اختيار نمود ايماى بجانب يمين را در ان بعمل خواهد اورد
واين مستفاد ميشود از كلام شيخ مفيد ونهج تلميذ سديد مرحوم چنانچه اشاره

بان شد مابه الاشتراك مابین قولین انست که ایماء بجانب یمین مثلا در سلام مخرج از نماز است ومابه الامتیاز بینهما انست که مخرج بنابر قول صاحب جامع السلام علینا است لاغیر وبنابر قول شیخ مفید وغیره مخرج مردد مابین دو صیغه است هریك را که اختیار نمود ایماء در ان ثابت است انست که این ایماء معین است که در السلم علیکم بوده باشد خواه مسبوق بوده باشد بصیغه السلم علینا یا غیر مسبوق از او بوده باشد یا غیر واین مشتمل مابین فقهاست قال فی الموقع بعد ان اورد التشهد المشتمل علی السلم علینا وغیره ما هذا لفظه فاذا کنت اماما فسلم وقل السلم علیکم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتمیل بعینك الی یمینك وان لم تکن اماما فقل السلم علیکم وتمیل بانفك الی یمینك وبمثله اورده فی الفقیه وهو الظ منه مما ذکره فی اواخر المجالس فی جملة الامور التی ذکر انها ثابتة فی دین الامامیة وقال الشیخ الطایفة فی المصباح ثم یسلم تجاه القبلة یومی بموخر عینیه الی یمینه فیقول السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته وقال فی النهایة عند ذکر التشهد الاخیر فی مقام التسلیم السلم علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وقال فی التهایه عند ذکر التشهد الاخر السلام علی جمیع انبیاء الله وملئکته ورسله السلم علی الائمة الهادین المهدیین السلم علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم یسلم حیث ما قدمناه وباین اشاره فرموده بچیزیکه در سابق ذکر فرموده اند واین اینست اذا فرغت من صلوتك سلمت فان کنت وحدك سلمت مرة واحدة تجاه القبلة واشرت بموخر عینیك وان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلك الا انك تومی ایماء بوجهك الی یمینك وان کنت ماموما سلمت عن یمینك مرة وعن یسارك اخری پس جمع مابین دو کلام ان مرحوم در این کتاب مقتضی اینست که اشاره بگوشه چشم در حق منفرد وبصفحه وجه در حق امام در السلم علیکم است

بانه السلم علینا چنانچه تصریح باین فرموده اند در مصباح ظ از اکثر فقهاست انست که این ایماء خواه بگوشه بوده باشد یا بصفحه وجه در السلم علیکم است نه السلم علینا واین مستفاد است از جملهٔ نصوص معتبر وارده در مسئله ومختار در این مقام این قول است مستند در مطالع الانوار مذکور است بنابراین گاهست این وضیفه منتفی است وگاهست مستحب است در واجب گاهست مستحب است در مستحب بیان این اجمال اینست هرگاه مصلی اقتصار نمود بالسلم علینا واتیان بالسلم علیکم نمود مط در اینصورت ایمائی نخواهد بود وهرگاه اقتصار بالسلم علیکم نمود یا جمع مابین دو صیغه نمود یا تقدیم السلم علیکم در این دوصورت ایمائی مذکور مستحب در واجب خواهد بود بنابر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد وهرگاه جمع مابین هر دو صیغه نمود با تقدیم السلم علینا در اینصورت ایماء مستحب در مستحب خواهد بود در بیان انچه را مصلی اراده مینماید از صیغهٔ السلم علیکم میگوئیم متحقق است که این لفظ مشتمل بر صیغهٔ خطاب است پس محتاج بتعیین مخاطب وارده انست کلمات فقهاء در بیان این مطلب مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده ومن قال انه فرض فبتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة وینبغی ان ینوی بها ذلك والثانیة ینوی بها السلم علی الملئکة او علی من علی یساره مرجع ضمیر فی قوله انه تسلیم است ظ اینست که مراد از این تسلیم السلم علیکم بوده باشد پس حاصل مراد از این کلام اینست کسیکه حکم کرده بوجوب السلم علیکم بگفتن السلم علیکم بکبیر اول از نماز بیرون میرود ودر مرتبه ثانیه قصد میکند بان سلام بر ملئکه را یا قصد میکند بان سلام برکسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام انست که اتیان بالسلم علیکم دو مرتبه مینماید به دفعهٔ اولی از نماز خارج میشود ودر مرتبه ثانیه قصد ملئکه میکند یا قصد مینماید کسانی را که در جانب

بسار او هستند مقتضای این کلام اینست این قصد در سلام اول نیست بلکه در سلام ثانیست و این شخص در سلام ثانی مخیر است ما بین انکه قصد ملئکه نماید یا قصد نماید کسانی را که در یسار او هستند مخفی نماند که این مطلب از چند وجه محل تامل است انست که مقتضای این کلام انست که این قصد در السّلم علیکم که در مرتبه اول میکوید نیست ظ اینست که چنین نبوده باشد چنانچه مقتضای کلام مرحوم در مصباح و نهایه است انست که مقتضای کلام مرحوم مذکور انست مطلوب در حق هر کس انست که دو مرتبه اتیان نماید بالسّلم علیکم یک مرتبه بطریق وجوب و مرتبه ثانیه بطریق استحباب و این مطلب اکرچه مسلّم است در حق ماموم لکن در حق امام و منفرد مسلّم نیست چنانچه کلام مرحوم در جمله از کتب خود صریح است در این بلکه کلام مرحوم در مبسوط بعد از ان برخلاف انست بلکه در کتاب خلاف برخلاف ان دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام و منفرد تعدد تسلیم نیست انست که کلام مسطور مقتضی اینست که این شخص مخیر است در اینکه قصد نماید ملئکه را یا کسانی را که در جانب یسار او هستند و این تخیر و تخصیص هیچ یک صحیح نیست و اکر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم اکرچه ایراد ثانی مندفع میشود لکن ایراد اول و ثالث بر قرار است و اکر کلمه او حمل شود بمعنی واو مطالبه تخصیص بیسار باقیست عبارت مذکوره محل مناقشه است اکرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر موافقت با ایشان فرموده قال و ینبغی ان ینوی بها الخروج من الصلوة و بالثانیه السّلم علی الملئکة او علی من یساره کلام در این مقام اینست که کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف راجع بچند قول است قول اینست که ظ میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه

در نهایة الاحکام حاصل ان اینست که در تسلیم ثانیه قصد مینماید ملئکه یا کسانی را که در جانب یسار او هستند قول ظ میشود از کلام مرحوم ابی الصلاح در کافی فرموده است والفرض الحادی عشر السّلم علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی محمد و اله و الحفظة ان کان منفردا بالسلم للصلوة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان اماما فواحدة تجاه القبلة عن الیمین و ان کان ماموما فواحدة ذات الیمین و اخری ذات الشمال و مقتضای این کلام اینست که منوی مکلف از ضمیر مخاطب جناب رسول خدا و ال اطهار انسرورو حفظه از ملئکه است و این را قصد مینماید در همان تسلیم واجب و ظ کلام اینست فرقی در این باب ما بین منفرد و امام و ماموم نیست یعنی منوی در هر سه حالت منحصر است در انچه مذکور شد مطابقه از اصل مطلب نداریم چنانچه وجه ان اشاره خواهد شد لکن تشکیک در انحصار مقصود در حق امام و ماموم است در انچه مذکور شده چنانچه بیان خواهد شد و جهه مقصود بودن حفظه در این مقام ظاهر است نظر بحضور انها و اما وجه مقصود بودن فخر کاینات و ال اطهار انجناب در ضمن صیغه تسلیم شاید وجه ان اشتمال صلوات ثانیه در تشهد بر انجناب و ال ایشان بوده باشد همین قدر کفایت میکند در قصد نمودن ایشان در این مقام در ضمن صیغه السّلم علیکم قول ظ میشود از مرحوم علامه در منتهی حاصل ان اینست که منفرد قصد مینماید ملکین را و امام بعلاوه ملکین قصد مینماید مامومین را و ماموم بعلاوه ملکین قصد مینماید هر کس را که با او هست امام و کل مامومین بوده باشد خواه با او در یک صف بوده باشد یا غیر قول اینست که ظ میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصل ان بعد از غمض عین از مسامحه که در ان شده اینست که امام و منفرد قصد میکنند حاضرین از ملئکه و مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم لکن در یکی از دو صیغه که اتیان مینماید و در صیغه

ع اینست کلام مرحوم در کتاب مذکور دور نیست مراد از هر کسی که ماموم هست جمع

دیگر قصد مینماید امام را چونکه مقتضای فرموده ایشان اینست ماموم هرگاه در
جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او
کسی هست اتیان مینماید بصیغه سلام ثانیا عبارت مرحوم اینست یسلم
المنفرد الی القبلة بمرة و یومی بموخر عینیه الی یمینه والامام بصفحة وجهه عن یساره
و یومی بالسلم علی من علی ذلک الجانب من الملئکة و مسلمی الجن الانس والجن والماموم
ینوی باحدهما الامام مقتضای اطلاق ینوی باحدهما الامام ثبوت تخیر است
در اینکه هر یک را که خواهد قصد رد امام نماید این خالی از تشکیک نیست نظر
باحتمال فوت ترتیب در رد و چونکه تعدد صیغه در حق ماموم در صورتیست که در جانب
یسار او کسی نباشد اکتفا بیک سلام مینماید در این صورت باید مراد از مرحوم
این باشد که همان یک سلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود چه اگر قصد منحصر
در امام بوده باشد لازم میاید قصد بدیگران منتفی باشد اولی انست که بگوئیم
مراد مرحوم اینست که ماموم اتیان بیک سلام مینماید باشاره بصفحه وجه
بجانب یمین در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو سلام مینماید
باشاره بجانب یسار در سلام ثانی در صورتیکه جانب یسار کسی بوده در سلام
اول مقصود کسانیست در جانب یمین بوده باشد و در سلام ثانی مقصود
کسانیست که در جانب یسار بوده باشد و اما امام پس ماموم مخیر است در اینکه در سلام
اول قصد نماید او را پس در این صورت مقصود در سلام اول امام و حضار در جانب
یمین خواهد بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اول منحصر در غیر امام خواهد
بود و حمل عبارت بر اینمعنی اولی است وجه اولویت ظاهر میشود بعد از تامل
اقوال ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در دروس حاصل ان اینست که مصلی خواه
امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملئکه و حفظه و ائمه اطهار علیهم السلام

وماموم

وماموم قصد میکند در سلام اول رد بر امام را و در سلام ثانی قصد قصد میکند
ماموین را مقتضای این کلام این است که ماموم مقصود امام نبوده باشد بنا
بر این پس قصد رد از ماموین در سلام اول بیجا خواهد بود اینکه منفرد
و امام قصد انبیا و ملئکه و حفظه و ائمه علیهم السلام میکنند و ماموم این قصد را
نمیتوانند نمود بلکه قصد او رد امام است در اول و خصوص ماموین است در ثانی
و جه این معلوم نیست پس کلام مرحوم در بیان اولی از دروس است قال
فی البیان ثم الامام یقصد التسلیم علی الانبیاء والائمة والحفظة والماموین وکذ
المنفرد الا فی قصد الماموین والمو ثم یقصد باحدهما الرد علی الامام و بالاخری
مقصد الامام وجه اولویت از انچه مذکور شد ظاهر میشود ظاهر میشود از
کلام مرحوم در لمعه حاصل ان اینست مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد
قصد میکند ملئکه انبیا و ملئکه و ائمه علیهم السلام را و هم چنین مسلمین از جن و انس را
و هم چنین است ماموم بعلاوه قصد رد امام هم میکند مقتضای این کلام انست
منفرد قصد میکند انچه را که مذکور شد خواه کسی در انجا بوده باشد یا نه الفای
صیغه خطاب محتاج بوجود مخاطب است قصد مسلمین از جن در صورت
مناسب است که اینشخص عالم باشد بحضور اهنا در این ثابت نیست قال رحمه الله کوی
یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء والائمة والحفظة والماموین لذکر
اولئک و حضور هؤلاء والصیغة صیغة خطاب والماموم یقصد بالاولی
التسلیمتین الرد علی الامام الی ان قال و یقصد الماموم بالثانیة الانبیاء والائمة والحفظة
والماموین واما المنفرد بتسلیمة ذلک و لو اضاف الجمیع الی ذلک قصد الملئکة اجمعین
ومن علی الجانبین من مسلمی الجن والانس کان حسنا انتهی کلامه و مراد بکلام مرحوم
لذکر اولئک و حضور هؤلاء اشاره بهمین مطلبی است که مذکور شد تحقیق مرام

مقتضی اینست که کفته شود چونکه فرموده‌اند مستحبست در حق امام اینست که قصد نماید
انبیا و ائمه الی آخره مقصود از این کلام تنبیه بر صحت این قصد است یعنی القای
صیغهٔ خطاب بلفظ السّلم علیکم بجهة اینست که انبیا و ائمه ذکر شده است
در تشهّد نظر باینکه تشهّد طویلیکه موثقهٔ ابی بصیر مشتمل بر آنست مشتمل است
بر انبیا و ائمه پس اینقدر کفایت میکند در حکم بصحت القای صیغه خطاب بجانب
ایشان و مشارالیه در کلام مرحوم که فرموده که هؤلاء حفظه و ماموم است
اما حضور ماموم ظاهر است و اما حفظه پس مدلول علیه است بایهٔ شریفه
انّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون لکن اشکال بر اینست این
در صورتی متم میتواند شد هرکاه ایشان شود بتشهّدی که مشتمل بر انبیا
و ائمه عم بوده باشد هرکاه ایشان نشود پس باید این قصد را نتوان نمود
کلام مرحوم شهید ثانی در این باب از این جهة اقرب بسداد است که فرموده
بعد از حکم باینکه مصلّی قصد مینماید انبیا و ائمه و ملئکه و مسلمین از انس و جن را
باین نحو که انها را حاضر میسازد در قلب خود بوقت القای صیغهٔ خطاب
بجانب ایشان مینماید کلام مرحوم متین بود هرکاه مستندی در این مید اشتیم
یعنی دلیلی بود که دلالت میکرد بر اینکه مصلّی باید قصد نماید انبیا و ائمه و ملئکه
و مسلمین از انس و جن را بنحو مذکور تصحیح آن مینمودیم لکن باین نحو دلیلی تا حال
بدام حق در این مقام اینست که بکوئیم اما در السّلم علینا و علی عباد الله الصّالحین
چنین قصد نماید ان عباد الله الصّالحین قاطبهٔ انبیا و ائمه طاهرین و ملئکه
و قاطبه صلحا از انس و جن را خواه مصلّی منفرد باشد یا امام باشد یا ماموم
مراد از صیغهٔ متکلّم مع الغیر در علینا را پس مناسب اینست که امام اراده
نماید خود و ماموم را و اما هریک از ماموم پس مناسب اینست که اراده نماید

خود

خود و امام و سایر ماموم را و اما منفرد پس اکر دیکری موجود باشد در اینجا
که مشغول بنماز هست مناسب اینست که اراده نماید خود و هرکس که در آن مکان
با او هست و اکر هیچکس در آن مکان نباشد میتواند همان قصد خود را تنها اراده
نماید و میتواند هرکس را که خواهد با خود ضم نموده اراده نماید و اما در صیغه
السّلم علیکم پس مناسب اینست که عمل شود در آن بمقتضای حدیثیکه مرحوم شیخ
صدوق در علل الشرایع ایراد فرموده با حدیث صحیحی که اشاره بان خواهد شد
آن اینست که منفرد در صیغه السّلم علیکم قصد مینماید دو ملکی را که مستحفظ است
برا او و امام نیز همان قصد را مینماید بعلاوه اراده مینماید قاطبه ماموم را
که با او اقتدا کرده اند ماموم پس هریک از انها بصیغه مذکوره قصد
رد سلام مینمایند چنانچه نیّت افتتاح بسلام مینماید اما قصد رد پس نسبت
بامام نظر بانچه مذکور شد که امام در صیغه مذکوره نیّت سلام بر قاطبه ماموم
مینماید پس رد سلام نسبت بقاطبه انها مطلوب است و این مطلب بعلاوه استفاده
از حدیث مذکور استفاده میشود از حدیث صحیح که فرموده اذا کنت فی صف سلم
تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک لانّ عن یسارک من یسلّم علیک نظر باینکه
خصوصیة جانب یسار بودن مسلّم مدخلیت در مطلوبیّه رد سلام ندارد بلکه
علّت مطلوبیّه در صدور سلام است و این در ما نحن فیه یعنی از امام نسبت
بقاطبهٔ ماموم متحقق است پس رد هریک از ماموم مطلوب خواهد بود و هو المطلوب
و اما نیّت افتتاح بسلام پس بالا منافیه و ملکیکه مستحفظ امام است هریک
از ماموم قصد رد سلام نسبت بامام مینماید چنانچه قصد ابتدای سلام
مینماید نسبت بدو ملک که مستحفظ خود و نسبت بدو ملک که مستحفظ امام است
و هم چنین است هر ماموی مکر آنکسیکه در اول صف میباشد نیّت ابتدای سلام

مینماید نسبت بانکس که در جانب یمین او ایستاده است از مامومین چنانچه مستفاد
میشود از مطلب از تعلیل مذکور در حدیث صحیح و هم چنین قصد سلام مینماید
نسبت بدو ملکیکه مستحفظ انکس هست که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه
مستفاد میشود از حدیث علل پس وظیفهٔ ماموم قصد رد سلام است نسبت
بامام و قصد افتتاح سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک
مستحفظ امام این نسبت بماموی است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده
باشد   هرگاه در اول صف نبوده باشد در اینصورت علاوه مینماید قصد
ابتدای سلام را نسبت بانکسیکه در جانب یمین او ایستاده است چنانچه همین قصد را
مینماید نسبت بدو ملک او پس مسلم علیه در حق ماموم در او ابتداء غیر از ماموم مگر که
منفرد ایستاده باشد یا اول صف ایستاده باشد پنج خواهد بود   امام لکن
در ا   ملکین امام   ملکین خود انشخص   ماموم دیگر که در جانب یمین او ایستاده است
دو ملک که مستحفظ من فی الیمین است من فی الیمین اگر یک نفر بوده باشد قصد
سلام مختص باو خواهد بود و دو ملک او و اما هرگاه دو یا سه یا چهار فصاعدا
بوده باشد این قصد را نسبت بهمه مینماید   هرگاه ماموم منفرد ایستاده
یا در اول صف ایستاده باشد مسلم علیه در این دو صورت سه خواهد بود یکی
رد او دو افتتاحا انچه مذکور شد در اول سلام اول ماموم بود بدانکه اینکه هست
در حق ماموم مطلوب سلام ثانی هم هست و این در صورتیست که در جانب یسار
او کسی از مامومین بوده باشد در اینصورت مستحب این است که ایشان بسلام ثانی
نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در این مقام اینست که در این سلام ثانی
قصد مینماید ان ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او را خواه متعدد بوده
باشد من فی الیسار یا نه اما قصد من فی الیسار پس مستفاد میشود از حدیث صحیح

مذکور

مذکور چنانچه همین قصد و قصد ملکین او مستفاد میشود از حدیث علل بدانکه جمیع
انچه که مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام بر ملکین را و هم چنین قصد امام
ملکین و مامومین را و قصد ماموم بتفصیلیکه مذکور شد کل انها محمول بر استحباب است
حتی قصد رد بر امام ظاهر اینست مسئله محل اشکال بلکه محل خلاف نبوده باشد و
قول بوجوبیکه شهید ثانی نور الله تعالی روحه در شرح ارشاد حکایت نموده ظاهر اینست
که ماخذ ان کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری بوده
باشد ظاهر اینست که ان محمول بر ظاهر خود نباشد چنانچه در مطالع الانوار مبین شده
و ممکن است ماخذ کلام شیخ شهید کلام شیخ صدوق باشد در فقیه نظر باشتمال
ان بر لفظ امر فرموده و ان کنت خلف امام تاتم به فسلم تجاه القبلة واحدة ردا علی
الامام و تسلم علی یمینک واحدة و علی یسارک واحدة لکن نسبت وجوب بجهة امکان
بامثال این الفاظ در کلمات قدمای اصحاب سیما در مثل این مسئله که احدی تصریح
بوجوب ننموده بسیار مشکل است و علی ای حال حکم باستحباب در این مقام محل
تامل نیست لکن اشکالیکه در این مقام هست اینست که حکم باستحباب انچه مذکور
شد بنا بر قول باستحباب تسلیم محل اشکال نیست و اما بنا بر قول بوجوب تسلیم
محل مواخذه است بیان ان اینست که حکم باستحباب قصد مذکور موجب اجتماع
ضدین است توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود بنا بر مختار که وجوب تسلیم
بوده باشد تسلیم واجب خواهد بود بنا بر اینکه میگوئیم مستحب است در حق ماموم
در تسلیم اول قصد رد امام نماید پس لازم میاید این صیغهٔ سلام هم متصف بوصف
وجوب بوده باشد و هم متصف بوصف استحباب از این حیثیت که جزو نماز و مخرج
از ان است واجب و از این حیثیت که باین قصد رد سلام امام نموده مستحب و هم
چنین است حال در حق امام نظر باینکه نیت سلام بر ماموم باین صیغه مستحب

وحال انکه اصل تسلیم واجب بوده از این جهت که توجیه سلام است بر ماموین
مستحب مثل ابتداء بسلام در خارج نماز وحال انکه جزء واجب نماز است وهم
چنین است حال درحق منفرد وغیره نسبت بمفردین بملکین واجتماع ضدین
محال مستلزم محال محال است پس باید قصد مذکور بنا بر قول بوجوب تسلیم جایز
نباشد چه جای انکه حکم باستحباب ان شود جواب از این اشکال انست که این
اشکال بفرض تسلیم متوجه است بنا بر قول بوجوب تسلیم وتعین السلم علیکم
واما بر قول بوجوب تسلیم وثبوت تخیر بین صیغه مذکوره وصیغه السلم علینا
اشکالی دارد نیست در صورت اتیان بالسلم علیکم بعد از اتیان بالسلم علینا
نظر باینکه در این صورت واجب همان السلم علینا خواهد بود والسلم علیکم
در این صورت مستحب است محذوری در اینوقت نیست بلی اشکال در صورت
اقتصار بالسلم علیکم است یا در صورت تقدیم ان بر السلم علینا جواب از اشکال
چنین میکوییم صیغه السلم علیکم در شریعت مطهره در مقام تسلیم وارد شده است
وان مشتمل بر صیغه خطاب است مشخص است صیغه خطاب محتاج بمخاطب است
پس فی الواقع مخاطب بان باید متعین بوده باشد خواه مصلی عالم بان بوده
باشد یا نه ودر صورت علم اراده ان نماید حین التلفظ بان تاخیر مشخص است عدم
اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغه خطاب از صیغه خطاب بودن خارج
شود یا انکه ان صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود یا بمعنی که شمول از صیغه خطاب
بودن خارج شود یا انکه ان صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود صیغه خطاب
موقوف موقوف باشد بر اراده کردن قادی ان مخاطب را قطعا چنین نیست مثل
ایات حمد وسوره وسایر اذکار وادعیه موظفه در نماز هر یک را مدلول معینی میباشد
دلالت الفاظ بر ان مدلول ثابت است خواه کسی اراده بکند ان مدلول را از ان

الفاظ یا نه بعد از انکه اینمطلب مشخص شد شارع بوضع السلم علیکم را در اخر
نماز قرار داده فرموده مشخص است منظور نظر شارع چیزی بوده که صیغه خطا
در ان استعمال شود واجب همان لفظ است که در ان معنی مستعمل شده است
امتثال حاصل میشود بتلاوت کردن ان لفظ خواه کسی عارف بمدلول ان
لفظ باشد یا نه در صورت معرفت بمدلول اراده نماید امدلول را یا نه مثل سایر
الفاظ ثابته در صلوة پس میکوییم مخاطب بالسلم علیکم در حق منفرد ملکین
او است ودر حق امام ملکین او است مع ماموین وهکذا اخواه اینشخص عالم
باین بوده باشد یا نه همان تلاوت لفظ امتثال حاصل میشود لکن مستحب اینست
که اینمعنی را اراده نماید واجب لفظ السلم علیکم است که در معنی مذکور
مستعمل شده باشد لکن معرفت اینمعنی واراده ان مستحب است پس نیست در
اینمقام مکر معرفت معنی واجب واراده ان از لفظ در این مقام پس جمع مابین
واجب ومستحب نیست اصلا بلکه متعلق استحباب معرفت معنی واجب
واراده اینست از لفظ ولا محذور اصلا واز انچه مذکور شد ظاهر میشود که انچه
مذکور در جمله از عبارات است که ماموم قصد رد امام مینماید در صیغه
اولی محل مناقشه است بلکه صحیح نیست اکرچه ما هم در سابق بهمین نحو تعبیر نمودیم
ظاهر اینست که نه قصد رد صحیح است ونه قصد ابتداء او سلام بملکین بلکه اراده امام
با اراده بملکین مینماید نظر بانچه مذکور شد اکرچه اشکال مذکور وارد
نیست لکن حکم باینکه مخاطب بالسلم علیکم در حق منفردین ملکین او است ودر
حق امام ملکین او است با ماموین یعنی باینحو شارع قرار داده وهکذا
مخاطب در حق ماموین بنحویست که بیان شد مفصلا محتاج است بدلیلی که
اعتماد بان توان نمود فرقت مابین این مقام ومقام امور مستحبه که مسامحه در ادله

ان میتوان نمود این مقام مقام بیان معنی است که شارع لفظرا تعین نموده که مکلف
استعمال بدان نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بماموم کذا یا اختلاف شد یدی از
فقهاء در بیان این معنی چنانچه در سابق ظ شد پس مهتم در این مقام بیان
مستند این مطلب است مستند قول مذکوره ظ نیست مگر معنی که اختیار شده
بنا بر انچه مذکور شد که مستند ان حدیثی است مروی در علل مناسب ذکر ان
حدیث است ونقل کلام در سند ان پس میگوئیم روی شیخنا الصدوق فقال
حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی
الکوفی قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی بن عباس قال حدثنا القاسم بن
الربیع الصحاف عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سئلت اباعبد الله عم عن العلة
التی من اجلها وجب التسلیم فی الصلوة قال لانه تحلیل الصلوة قلت فلای علة
تسلیم علی الیمین ولا یسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل الذی یکتب الحسنات
علی الیمین والذی یکتب السیئات علی الیسار والصلوة حسنات لیس فیها
سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار قلت فلم لا یقول السلم علیک
والملک علی الیمین واحد ولکن یقول السلم علیکم قال لیکون قد سلم علیه وعلی
من علی الیسار وفضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم لا یکون الایماء
فی التسلیم بالوجه کله ولکن کان بالانف لمن یصلی وحده وبالعین لمن یصلی
بقوم قال لان مقعد الملکین من ابن ادم الشدقین فصاحب الیمین علی الشدق
الایمن ویسلم المصلی علیه لیثبت له صلوته فی صحیفته قلت فلم یسلم الماموم
ثلثا قال یکون واحدة ردا علی الامام ویکون علی ملکیه ویکون الثانیة علی یمینه
والملکین الموکلین به ویکون الثالثة علی من علی یساره احد لم یسلم علی یساره
الا ان یکون یمینه الی الحایط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی

یساره قلت فتسلیم الامام علی من یقع قال علی ملکیه والمامومین یقول لملکیه اکتبا
سلامة صلوتی لما یفسدها ویقول لمن خلفه سلمتم وامنتم من عذاب الله
عز وجل قلت فلم صار تحلیل الصلوة التسلیم قال لانه تحیة الملکین وفی اقامة
الصلوة بحدودها ورکوعها وسجودها وسلامها سلامة للعبد من النار وفی
قبول صلوة العبد فی القیامة قبول سایر اعماله فاذا سلمت له صلوته سلمت له
جمیع اعماله وان لم تسلم صلوته وردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة
فنقول اما علی بن احمد بن محمد فالظ ان محمد الکائن فی نسخة العلل التی عندی اشتباه
والظ علی بن احمد بن موسی کما یظهر من نسخة الفقیه فی طریقه الی حدیث سلیمان
ابن داود وقال وما کان فیه من حدیث سلیمان بن داود فی معنی قوله عم فطفق
مسحا بالسوق والاعناق فقد رویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن ابی
عبد الله الکوفی وذکر الفاضل الاسترابادی فی رجاله علی بن احمد بن موسی
ویق الدقاق روی محمد بن علی بن بابویه عنه عن محمد بن ابی عبد الله وعنه مترضیا
وفی نقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن علی بن بابویه
فما فی العلل الظ انه تصحیف فالظاهر انه علی بن احمد بن موسی وذکر شیخنا
الصدوق ایاه مترضیا دلیل جلالته سیما بعد ما عرفت من النقد انه من مشایخه
واما محمد بن ابی عبد الله فالظ انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابو الحسین
الکوفی وذکر النجاشی انه ساکن الری یق له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة صحیح الحدیث
الا انه روی عن الضعفا وکان یقول بالجبر والتشبیه وفی رجال الشیخ انه احد الابواب
محمد بن اسمعیل البرمکی فقد وثقه النجاشی وقال العلامه بعد ان حکی عن
ابن الغضایری تضعیفه یقول النجاشی عندی ارجح واما علی بن عباس فهو مجهول
الحال واما القاسم بن الربیع الصحاف فعن ابن الغضایری انه ضعیف فی حدیثه

فقال فی مذهب لا التفات الیه پس حدیث ضعیف است نظر باشتمال سند آن
بر دو نفر یکه مذکور شد بعلاوه اشتمال سند محمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن امر
باین دو نفر سهل است نسبت بان دو نفر یکه مذکور شد پس اعتماد باین حدیث
که مراد از مخاطب بصیغهٔ خطاب مدلول علیه باین است ممکن نیست اما ارادهٔ
هر مصلی خواه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم دو ملکین اکر مستحفظ و است پس
اشکالی در ان نیست نظر باینکه همین حدیث دال بر این مطلب است و قدر مشترک مابین
جمیع اقوال ثلثهٔ سابقه است پس حدیث نسبت باین عمل منجبر بعمل اصحاب
لکن منفرد اقتصار مینماید بهمین قدر نظر باینکه در علاوه بر ان مستندی ظاهر نیست
واما امام پس بعلاوه ملکین خود قصد مینماید قاطبهٔ مامومین را و القای صیغهٔ
خطاب میکند بایشان مستند این نسبت بارادهٔ دو ملک مذکور شد واما
نسبت بمامومین پس نصوص معتبره است   حدیث صحیح حاکی آنکه فخر
کاینات است در وقت معراج در اخر الحدیث مذکور است ثم التفت فاذا
بصفوف من الملئکة و المرسلین و النبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و موثقهٔ یونس بن یعقوب قال قلت لابی الحسن ع
صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت و نسیت ان اسلم علیهم
فقالوا ما سلمت علینا فقال لا باس علیک و لو نسیت حتی قالوا لک ذلک
استقبلتهم بوجهک فقلت السلام علیکم و اما ماموم پس بصیغهٔ خطاب در
سلام اول قصد میکند بعلاوه دو ملک خود امام را هرگاه در جانب یمین
او کسی نبوده باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد او را علاوه می
نماید بر قصد دو ملک و امام و در سلام ثانی قصد میکند کسی را که در جانب
یسار او بوده باشد و هرگاه در جانب یسار او کسی نبوده باشد اقتصار

مینماید

مینماید بهمان دو سلام اول مستند این از سابق ظاهر میشود و در سابق بیان شد
که شیخ صدوق اکتفا فرموده الله در حکم بشرعیت سلام ثانی در حق ماموم در
جانب یسار بوجود دیواری در انجانب اگرچه ماموی نبوده باشد موافقت
ان بزرگوار فرموده در این مطلب صاحب جامع و شیخ شهید در ذکری و بیان
و صاحب موجز در موجز در سابق اشاره شد باینکه مطلع بر مستند این
مطلب نشده ایم   انچه در حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مذکور است
و اذا بینت و من لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی
الحایط و یساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره پس مقتضای ان
اعتبار حایطست در جانب یمین بعلاوه مخالف با فرض است نظر باینکه مفروض
در اول و من لم یکن علی یساره احد و مع ذلک بعد از ان ذکر شده و یساره الی
المصلی معه خلف الامام و این نمیشود مگر باینکه در جانب یسار او کسی بوده
باشد پس منافی با مفروض است و این مؤکد عدم امکان اعتماد باین حدیث است
در بیان افعال مستحبه متعلقه بنماز است و این منقسم میشود
بر سه قسم مقدم بر نماز و مؤخر از ان و در اثنای نماز پس در این مقام سه
فصل است   در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول
وقت صلوة بوده باشد یا بعد از ان و این چند چیز است   مهیا شدن است
یا قبل از دخول وقت نماز بتحصیل امور یکه موقوف علیه نماز است بجهة انکه نماز
در اول وقت اتیان نماید و فی الذکری روی ما وقر الصلوة من اخر الطهارة لها حتی
یدخل لها وقتها مستفاد از این حدیث انست که اتیان بطهارة بجهة صلوة قبل
از دخول وقت راجح است اگرچه مقصود اتیان بصلوة در اول وقت نبوده باشد
رفتن پیاده است بمسجد بجهة اتیان نماز در ان از کاشف اسرار و دقایق

جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر کس
پیاده بمسجد برود نگذارد قدم خود را بر تر و خشکی بر هر چیزی مگر آنکه بتسبیح خداوند
عالم جل شانه میکند از جانب او تا هفت طبقه زمین و آداب دخول در مسجد
و خروج از آن در محل خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی   اذان و اقامه است
تحقیق آن بر وجه کمال در ضمن مقدمات نماز بیان شد   مستحب است در وقتیکه
ایستاد بنماز این دعا را که در حدیث صحیح وارد شده است بخواند اللهم انی اقدم
الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا
والآخرة ومن المقربین واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا
انک انت الغفور الرحیم ظ اینست که قبل از شروع در اذان یا فیما بین اذان و اقامه یا
بعد از اقامه هر یک از این سه وقت که بخواند مؤدی سنت خواهد بود چنانچه
در مبحث قیام اشاره باین مطلب شد   تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بآنها است
و این در مبحث تکبیرة الاحرام ببسط تمام مذکور شد   که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه
از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیرة سابقه را تکبیرة الاحرام قرار دهد
هرگاه تکبیرهٔ اولی را تکبیرة الاحرام قرار دهد   و این تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام و ادعیه
معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیره وسطی را تکبیرة الاحرام قرار دهد
بعضی از قسم اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی   در امور مستحبه که در اثنای
نماز میباشد و این بسیار است که از آنها بیان شد در ضمن نیت و قیام تکبیرة الاحرام
و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مشخص
میشود مقصود در این مقام بیان بعضی از این امور است که بیان نشده   از
جمله آنها قنوتست تحقیق حال در بیان این مرام مقتضی ایراد کلام است در چند
مبحث   در بیان معنی قنوتست بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است

القنوت الطاعة هذا هو الاصل ومنه قوله تعالی والقانتین والقانتات ثم سمی القیام
فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام اینست که قنوت حقیقه است در طاعة فقط و
صاحب قاموس بعد تفسیر لفظ قنوت پنج معنی ذکر نموده   طاعة   سکون
دعا   قیام در صلوة   امساک از کلام و صاحب مغرب اقتصار کرده است
بر سه معنی از این معانی خمسه که عبارتست از طاعة و دعا و قیام در صلوة و حکم
کرده بر اینکه اشهر این معانی دعا است و صاحب نهایه یعنی ابن اثیر و صاحب غریبین
که احمد بن محمد ادیب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت خشوع را ذکر نموده
و این ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة ما طال قنوته حمل شود بر یکی از این سه معنی
دعا یعنی بهترین نمازها نمازیست که طول در دعای آن بیشتر بوده باشد
قیام یعنی بهترین نمازها نمازیست که قیام در آن بیشتر بوده باشد زیادتی قیام خواه
در ضمن قرائت بوده باشد یا در ضمن دعا یا در ضمن هر دو   خشوع یعنی بهترین نمازها
نمازیست که خشوع در آن بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اقوی است
چنانچه اول و ثانی بحسب لفظ اقرب است آنچه مذکور شد در معنی لفظ قنوت بود در
لغة اما در شرع پس کلام در تفسیر آن مختلف است صاحب مدارک چنین تفسیر
فرموده آن ذکر مخصوصی است در موضع معین از نماز و شیخ بهائی تبدیل فرموده ذکر را
بدعا چنین فرموده آن دعائیست در اثنای نماز در محل معین خواه با رفع یدین بوده
باشد یا نه   در ایراد مختار مقتضی اینست که تعبیر شود بر فرق میان ذکر
و دعا تا مشخص شود تفرقه ما بین تفسیرین   آنچه ظ میشود از کلمات جماعت
از اعاظم فقها آن است که ذکر کلامیست که دلالت کند بر مدح و ثنای جناب
احدیت جل شانه   پس استعمال میشود در دو معنی   خاص است و آن
کلامیست که مشتمل بوده باشد بر طلب از دانی نسبت بعالی مثل قولنا اغفر لنا

تا اینجا [illegible] شد

ولا بائنا وامهاتنا واخواننا واخواتنا واعمامنا واخوالنا   اعلم ازاینست
از این قبیل است کلام بسیاری از فقها وکه فرموده اند مستحب است دعا قبل از ذکر
رکوع وسجود   اشاره است باین اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک امنت
الی اخر مامر   اشاره است باین اللهم لک سجدت وبک امنت الی اخره
فرموده اند دعا میخوانند در وقت قیام از سجود واین اشاره است
باین بحول الله وقوته اقوم واقعد ونحوه   ازینجا ظاهر میشود اینست که
میان دعاء وذکر عموم وخصوص من وجه است افتراق دعا از ذکر در مثل اغفر
لنا ولا بائنا وامهاتنا واهل دیننا جمیعا وافتراق ذکر از دعاء در مثل الله اکبر
ولا اله الا الله ومادهٔ اجتماع بسیار است مثل کلمات فرج لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی اخره بعد از انکه ما مطلب منقح شد
مقتضای تعریف اول جواز اجتزا است در قنوت بمثل الله اکبر بدون ثانی مگر
اینکه گفته شود مراد از مخصوص غیر اینست ومقتضای تعریف ثانی جواز اجتزا است
بمثل اغفر لنا ولا بائنا وامهاتنا واهل دیننا مناقشه در هر یک از تعریفین وارد است
بعد از این ظاهر خواهد شد   در محل قنوت است بدانکه مشهور
مابین فقها اینست که محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه صلوة جمعه بعد از
فراغ از قرائت حمد وسوره وقبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد
مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه مثل فاطبه صلوات ومرحوم محقق در معتبر قائل شده اند
بتخیر مابین اتیان بقنوت قبل از رکوع وبعد از رکوع با افضلیت تقدیم وشیخ
شهید ثانی اختیار این قول نموده   قول اول است پس تاخیر ان از رکوع
جایز نیست مگر در صورت قضاء چنانچه مفصلا بیان خواهد شد ورکعت ثانیه
نماز جمعه که قنوت در انجا بعد از رفع راس از رکوع است وقنوت ثانی وتر

بنا

بنا بر اینکه دعای بعد از رفع راس از رکوع در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح
فرموده باین محقق در معتبر وعلامه در تذکره ومنتهی وتحریر ونهایة الاحکام وشهیدین
در دروس ولمعه لکن محقق اردبیلی در این باب تامل فرموده فرموده است قنوت
بودن این دعا ثابت نشده است   در حکم قنوت است بدانکه
اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت در فرایض یومیه بسه قول اول قول بوجوب
قنوت است خواه در صلوة جهریه بوده باشد یا اخفاتیه واین قول شیخ صدوق است
ومرحوم شیخ بهائی این قول را اختیار فرموده است قول ثانی قول باستحباب است
مطلقا واین مشهور مابین فقها است   تفصیل است مابین صلوة جهریه
پس قنوت واجب است در ان وصلوة اخفاتیه پس مستحب است این قول را نسبت
داده اند باین ابی عقیل مختار استحباب قنوت است در جمیع صلوات مفروضه
بوده باشد یا مندوبه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه
نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر اینست که قنوت در رکعتین
از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه در مبحث صلوة عیدین بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی یعنی در صورت وجوب صلوة عیدین واما در صورت عدم وجوب صلوة
عیدین مشخص است انتفای وجوب شرعی نسبت بکل مستلزم انتفای انست
نسبت بهر جزئی از اجزای ان   قنوت در جمیع صلوات مگر عیدین مندوب است
لکن در فرایض اهتمام در ان بیشتر است ودر جهریه سیما صلوة غداه ومغرب مبالغه
واهتمام در محافظت ان بیشتر است   در بیان توسعه در امر قنوت است
بدانکه مستفاد از اخبار وکلام اخیار اینست که هر دعائیکه خواهد میتواند اکتفا
نمود فی الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سالت اباعبد الله عم عن القنوت وما یقال فیه
فقال ما قضی الله علی لسانک ولا اعلم فیه شیئا موقتا یعنی سوال کردم از کاشف اسرار ودقایق

جناب امام جعفر صادق ع از قنوت و آنچه گفته میشود در حال قنوت حضرت در
جواب فرمودند قنوت هر دعائیست که جاری شود بقدرت خداوند عالم بر زبان
تو و نمیدانم دعائی را که در آن معین باشد یعنی دعائی در آن معین نیست که تجاوز
از آن نتوان نمود پس بهر دعائیکه بوده باشد اکتفاء بان میتوان نمود و تحدیدی
در آن علاوه مذکور شد نیست و همچنین تحدیدی در آن در جانب کثرت
نیست بسند صحیح وارد است فضل الصلوة ما طال قنوتها بهترین نمازها
نمازیست که قنوت در آن طویل بوده باشد و اما در جانب قلت پس استفاده آن از اخبار
بچند نوع شده   مدلول علیه بحدیث صحیحست که فرموده مجزی میکرد الله
در قنوت اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء
قدیر   مدلول علیه است بحدیث که حاکی فعل هادی طریق هدی جناب
امام رضا علیه آلاف التحیة والثنا است که عادت آن مقتدای کافه انام این بوده
که قنوت ایشان در جمیع صلوات این بود رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت الاعز الاجل الاکرم   مدلول علیه بحدیث مروی در کافی و تهذیب
و تهذیب است در مقام جواب از سؤال از ادنی قنوت فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی
قنوت اینست که پنج مرتبه بگوید سبحان الله   مدلول علیه بحدیثی است
که مروی در تهذیب است که فرموده مجزی است در قنوت سه مرتبه بگوید سبحان الله
و چونکه سه تسبیح اقل اذکار یست که روایت شده در این مقام لهذا مرحوم محقق
در شرایع و علامه در تحریر و تذکره حکم فرموده اند که ادنای قنوت سه تسبیح است
مستند آن مذکور شد و مرحوم شیخ سعید شهید در کتاب بیان و دروس و مرحوم
شیخ مفلح در کشف الالتباس فرموده اند اقل قنوت سه تسبیح است یا سه بسمله
مستند سه تسبیح معلوم شد اما مستند سه بسمله پس استفاده جواز آن همان

حدیث که مشتمل بر تسبیح است ممکن است بفحوی نظر باینکه بسم الله الرحمن الرحیم
از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده از
محمد بن علی بن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه اسئله عن القنوت فکتب
اذا کان ضرورة شدیدة فلا ترفع الیدین وقل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحیم اگر
چه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن ظاهر اینست که تفرقه ما بین حالت تقیه
و غیر ها در این باب نبوده باشد و لهذا امر بترک دفع یدین فرموده با امر بگفتن بسمله
سه مرتبه پس مقتضای حدیث مذکور تحقق قنوت است بگفتن بسمله سه
مرتبه الی آخر مذکور شد اینست که ادنی قولی که بان قنوت متحقق میشود قول بسمله است
سه مرتبه یا قول سبحان الله سه مرتبه قال الفاضل السترابادی الذی ینبغی ان یکون فی القنوت
علی الجملة حمد الله والثناء علیه والصلوة علی نبیه و آله علیهم دور نیست مراد مرحوم این
بوده باشد که بهریک از حمد الله تعالی و صلوات اکتفا توان نمود ممکن اینکه مقصود
قنوت کامل بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ادنی ما یجزی من القنوت
انواع منها ان یقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم ومنها
ان یقول سبحان من دانت له السموات والارض بالعبودیة ومنها ان یسبح ثلث
تسبیحات مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تحدید قنوت
بهریک از ذکر و دعا خوب نیست بلکه میباید جمع نمود ما بین هر دو باین نحو که قنوت ذکر
مخصوص یا دعای مخصوص است در اثنای نماز است نظر بعدم صدق دعا بر بسم الله
الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر و عدم صدق بر اغفر لنا و لا با ثنا بخلاف دعا
الی آخر مذکور شد تحدید قنوت بوده در جانب قلت و اما در جانب کثرة
پس در کتاب مجالس از فخر کاینات ص در ثواب الاعمال ره ماثور است که فرموده
حدی ندارد در سانیدن اشاره شد اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة

قنوتات ماثوره از ائمه طاهره بسیار است مقام گنجایش ایراد همه را ندارد لکن مصرح
به در کلام شیخ الطائفه در مبسوط و مصباح و جمعی از اعاظم فقها انست که
افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است و این افضلیت را سید مرتضی
و ابن ادریس نسبت بروایت داده اند قال السید فی الجمل افضل ما روی فی القنوت
لا اله الا الله الحلیم الکریم الی اخره و فی السرائر روی ان افضل ذلک کلمات الفرج پس
مناسب در اینمقام بیان کلمات فرج است و بتحقیق حال در انست میگوئیم
کلمات علما در بیان ان مختلف است قال الشیخ الطائفه فی المصباح افضل
ما یقنت به کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما
بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و کلام ابن حمزه در وسیله
در بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوتی نیست مگر در دو چیز اول
بنقصان یعنی در وسیله لفظ و ما فیهن نیست بزیادتی باین نحو و هو
رب العرش العظیم قال شیخنا المفید فی المقنعة فاذا فرغ من قراءة السورة بعد
الحمد رفع یده بالتکبیر ثم قلبها فجعل باطنهما الی السماء فظاهرهما الی الارض و
قنت فقال لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش
العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مذکور در مراسم و مهذب
و کتاب مشتبه الحال مثل مقنعه است و تفاوت ما بین مقنعه و کتب مذکوره
و بین مصباح بزیادتی و نقصان است اما زیادتی پس بجهت انست که
لفظ و سلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح
مذکور نیست و اما نقصان بجهت انکه و ما تحتهن در مقنعه و غیره مذکور

نیست

نیست و در مصباح مذکور است از تصفح کلمات اصحاب ظاهر میشود
اختلاف در کلمات فرج از چند راه بیان دو کلام شیخ است در
دو کتاب مذکور و این باین نحو است که لفظ و ما فیهن در وسیله و در مصباح
و غیره مذکور است چنانچه لفظ هو در وسیله موجود است و هکذا و هو
رب العرش العظیم و در مصباح نیست چنانکه مذکور شد انست که
کلمات فرج مشتمل است بر و سلام علی المرسلین بعد از و رب العرش العظیم
و مشتمل بر و ما تحتهن نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب و غیرها است
و مقتضای مصباح و وسیله عکس انست یعنی کلمات فرج مشتمل است بر و ما
تحتهن و مشتمل بر و سلام علی المرسلین نیست انست که کلمات فرج
مشتمل بر هر دو لفظ هست باین نحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله
رب العالمین و این مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت
از فقیه و مقتضای کلام سید مرتضی است در جمل و شیخ الطائفه است در
جنائز مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام و تذکره و محقق ثانی است در
جعفریه و کفعمی است در جنة الواقیة و بلد الامین و شهید ثانی نیست در شرح
لمعه و شرح ارشاد مشتمل است بزیادتی و ما فوقهن قبل از و ما تحتهن
و زیادتی هو قبل از رب العرش العظیم این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه
قال افضله کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن
و ما فوقهن و ما تحتهن و هو رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و سلام

علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مثل ستیم است بازلکن بازیادتی
صلوات در اخر این مقتضای کلام کفعمی است در جنة الواقیة قال مثیرا الی
کلمات الفرج و هو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما
تحتهن ورب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والصلوة
علی محمد واله الطیبین بدانکه این اختلافاتی است که ظاهر میشود از کلمات اصحاب
در بیان کلمات فرج لکن نحتاج در اینمقام نیست که گفته شود کلمات فرج قدریست
که مشتمل است بران صحیح مروی در باب تلقین المیت از کافی و امحدثی است
که روایت کرده زراره از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده اذا ادرکت
الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما
بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین این حدیث صحیح دلالت میکند
براینکه کلمات فرج همین است مفروض اینست که مستحب است قراءة کلمات فرج
در قنوت پس قدر مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و مستحب
وماخذی بجهة سایر اختلافات ظاهر نیست مگر قول ستیم ظاهر اینست که مستند
ایجنیست که مرحوم صدوق در باب غسل میت از فقیه روایت نموده مرسلا
قال قال الصادق ع ان رسول الله ص دخل علی رجل من بنی هاشم وهو فی النزع
فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب
العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول
الله ص الحمد لله الذی نقذه من النار وهذه الکلمات هی کلمات الفرج مظنون

اینست کلمات اعاظم مذکوره در قول ستیم ماخوذ ازاینجا بوده باشد لکن انصاف
اینست که اعتماد در این مطلب باین نمیتوان نمود اما اولا پس بجهة انکه وسلام
علی المرسلین اگرچه مذکور است لکن اینقدر کفایت نمیکند در حکم باینکه وسلام
علی المرسلین جزء کلمات فرج بوده باشد بلکه دلالت در صورتی مسلم بود که هذه
الکلمات هی کلمات الفرج از کلام معصوم میبود و این مسلم نیست بلکه از کلام
مرحوم صدوق است دلیل براین مطلب انست که حدیث مذکور بسند صحیح
مرویست در کافی و در ان این دلیل مذکور نیست در وی فی الباب المذکور فی
باب تلقین المیت من الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله ع ان رسول الله ص دخل
علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله ص قل لا اله
الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین فقالها وقال رسول الله ص الحمد لله الذی استنقذه من النار
انتهی الحدیث واگر ذیل مذکور در فقیه از تتمه حدیث میبود ثقة الاسلام ازان
اعتراض نمیفرمودند پس بعدم ذکر ان در کافی دلیل براینست که از کلام معصوم نیست
بلکه از کلام صدوق است پس در کلام معصوم اطلاق کلمات فرج نشد بر
مشتمل بر سلام علی المرسلین تا توانیم حکم نمود براینکه وسلام علی المرسلین مثلا
جزء کلمات فرج میباشد غایتش ما فی الباب انست که مرحوم صدوق این اطلاق
فرموده مشخص است این بحدی نیست که توانیم اعتماد بان نمود در تعیین مسمی
شرعی سیما در مقابل حدیث صحیح مذکور یعنی حدیث زراره ممکن است وجه
اطلاق ان مرحوم چند چیز بوده باشد اول مشارکه و مشابهت در اکثر الفاظ با
کلمات فرج باین جهة اطلاق این لفظ فرموده بر مشابهان دویم تشبیها شیء

باشد وجه ثانیا همین است که مذکور شد یعنی چونکه در اکثر امور ائمه علیهم السلام اشارت داشتند بکلمات فرج اطلاق این لفظ بران فرموده مسامحه و اشتباه در امثال این امور بسیار میشود داعی بر اشتباه ظاهرا است چنانچه بعد از تامل در انچه حدیث صحیح زراره مشتمل بر انست و تامل در انچه این حدیث مشتمل بر انست ظاهر میشود ثالثا انست چونکه کلمات فرج کلماتی است که تلقین مریض میشود در حال احتضار چنانچه مدلول علیه بحدیث صحیح زراره است که در اول مذکور شد و این حدیث مشتمل است بر اینکه مخبر کاینات ائمه عباد در حال احتضار تلقین این شخص مریض فرموده اند این ثابت شده که مرحوم شیخ صدوق اطلاق کلمات فرج بران فرموده اند باشتراک در غالب الفاظ اینهم وجهی است که باعث اشتباه میشود لکن اینهم تمام نیست چه شود چنانچه ثمره که بر کلمات فرج مترتب میشود در حال احتضار بر این دعا نیز مترتب بشود با انکه مغایر بوده باشد با کلمات فرج و اما ثانیا پس بجهة اینکه دانسته شد که همین واقعه مروی در کافی نیست بسند صحیح و هیچیک از لفظین یعنی و ما تحتهن و سلام علی المرسلین در ان مذکور نیست و این موجب وهن میشود خصوصا در مقابل حدیث صحیح و اما ثالثا پس بجهة اینکه مروی در فقیه مرسل است و مروی در کافی صحیح با وحدت واقعه و اختلاف محکی پس اعتماد بما فی الکافی است و احتمال تعدد بعیدی واقعه بعید است با ذکر مرد از بنی هاشم و اینکه در حالت احتضار بوده کما لا یخفی

اینکه عاید بحکم مروی در کافی نیست چونکه بر لفظ و ما فیهن نیست ممکن است مستند شیخ مرحوم در ظهار همین بوده باشد در الفاظ این لفظ و تامل و سایر اختلافات دیگر وجه انها معلوم نیست مگر بعض نسخ فقیه که مذکور است در ان نسخه و ما فوقهن و هم چنین و ما تحتهن از جمیع انچه مذکور شد ظاهر شد که بی اشکال حکم توان نمود که کلمات فرج است همان قدر است که صحیح زراره است

مذکوره مشتمل بر انست و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام و محقق و معتبر و علامه در منتهی و شیخ بهائی در مصباح الفلاح و صاحب مدارک و صاحب ذخیره پس و سلام علی المرسلین خارج از کلمات فرج است و هم چنین است و ما تحتهن و ما فوقهن کلامی که در این مقام هست اینست اگر چه الفاظ مذکوره از اجزای کلمات فرج نمیباشد لکن ایا حکم میتوان نمود بجواز قرائت انها در اثنای کلمات فرج در اثنای قنوت صلوات مفروضه بانه میگوئیم اما و ما تحتهن و کذا و ما فوقهن نباید تامل شود در جواز اتیان بانها در اثنای کلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مباحث قنوت خصوصا مثل محل کلام که دال بر ثنا و عظمت الله جل شانه میباشد پس مندرج خواهد بود تحت حدیث صحیح اثن علی ربک و صل علی نبیک و استغفر لذنبک الوارد فی مقام الجواب من القنوت فیه قول معلوم فقال اثن علی ربک الی اخره لکن در صورتیکه مقصود قاری همین بوده باشد نه جزئیة کلمات فرج و اما و سلام علی المرسلین پس حکم در این اگر چه اخفی از دو لفظ مذکور است لکن باز نباید تامل در جواز شود نظر باینکه این دعائیست که قاطبه مرسلین یعنی طلب رحمت است از خلاق عالم در حق قاطبه مرسلین پس در صورت اتیان باین قصد نباید تامل شود در جواز بلی ظاهر از کفتن ان در خصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده روی شیخ الطائفه فی المصباح عن سلیمان بن حفص المروزی عن ابی الحسن علی بن محمد بن الرضا عم قال لا تقل فی صلوة الجمعة فی القنوت و سلام علی المرسلین لکن حکم بعدم جواز محض استناد باین روایة مشکل است نظر بعدم صلاحیة حدیث بجهة تخصیص عمومات متکثره بر فرض تسلیم اقتصار بمورد حدیث لازم است نقدی از ان غیر قنوت صلوة جمعه ممکن نیست لکن مرحوم مجلسی در بحار ترک این لفظ را مطابق احتیاط دانسته در کل قنوت اگر مراد او ترک تنزیهی بوده باشد باکی نیست

در جواز قنوت بغیر لغت عرب و عدم جواز است بدانکه فقها اختلاف کرده اند
در این مسئله اکثر فقها قائل شده اند بجواز مثل شیخ صدوق در فقیه بعد
از حکایت این قول را از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق در معتبر
و علامه در منتهی و تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و مختلف و شیخ شهید در بیان
و دروس و فاضل مقداد در تنقیح و کنز العرفان و محقق اردبیلی در مجمع الفائده
و فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار و قول بعدم جواز را
روایت کرده اند از ثقه جلیل القدر سعد بن عبد الله و از محقق ثانی در جامع
المقاصد ظ میشود که قائل بمنع منحصر در این مرحوم است مقام مقتضی
اینست که گفته شود در این مبحث دو مقام است اینست که مناجاة و تکلم
با خداوند عالم جل شانه نماید در جمیع احوال نماز خواه حالت قنوت باشد
یا حالت سجود یا حالت تشهد یا حالت قیام بهر لسانی که بوده باشد اگر چه قدرت
بعربی داشته باشد که همان مطالب را بغیر عربی نماید این مطلب ظ اینست که
جایز بوده باشد نظر بنصوص معتبره وارده دال بر این مطلب اینست که آیا
جایز است در قنوت اجراء نماید بغیر لغت عرب و قصد اتیان بقنوت موظف نماید
بان لغت انصاف اینست حکم بجواز این مشکل است بلکه ظ اینست که حکم بجواز
نتوان نمود نظر باینکه مستفاد از نصوص معتبره وارده در مسئله علاوه از جواز
و رفع حرج نیست و اما کلمات فقها پس اینها نیز مختلف است از بعضی علاوه
از آنچه در مقام اول مذکور شد معلوم نمیشود تکلم و مناجات با قاضی
الحاجات و طلب حاجت و استدعای مطلب بهر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال
نماز جایز است اگر چه غیر حالت قنوت بوده باشد و اما اقتصار بر این قدر
و اجزای بان از قنوت موظف در صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظ اینست

مراعات

مراعات عربیه در آن ظ بوده باشد در بیان قنوت صلوة جمعه است
بدانکه هر نمازی قنوت در آن در رکعت واحده است مگر صلوة عیدین که
قنوت در آن در هر دو رکعت است بلکه در هر یک از دو رکعت متعدد است ظ
اینست خلاف در این نیست کلام ابن ادریس در سرائر که فرموده عندی ان
الصلوة لا یکون فیها الا قنوت وحده ایة صلوة کانت محمول است بر مسامحه مراد
غیر از صلوة عیدین است و همچنین صلوة جمعه لکن این محل خلاف است فقها
قدس الله تعالی اسرارهم اختلاف کرده اند در قنوت نماز جمعه که واحد است یا
متعدد جماعتی از اعاظم قائل شده اند که قنوت در نماز جمعه یکی است و اکثر از
فقها قائل شده اند بتعدد قنوت در آن لکن هر یک از فریقین اختلاف کرده اند
اما قائلین بوحدت قنوت پس اختلاف کرده اند در اینکه قنوت واحد در رکعت
اولی است یا در رکعت ثانیه شیخ مفید و مرحوم علامه در مختلف و صاحب مدارک
قائل شده اند بر اینکه قنوت در نماز جمعه یکی تنها است و آن در رکعت اولی است
و این ظ میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی و مرحوم شیخ صدوق در فقیه
اگر چه قائل بوجوب قنوت شده اند لکن حکم فرموده اند بر اینکه مثل سایر
صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ از قرائت و کلام ابن ادریس در
سرائر اگر چه صریح در وحدت قنوت نیست لکن محتمل است که مراد ایشان بان
قنوت واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد ایشان بان
بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است که ادعای ظهور شود در احتمال ثانی
اگر چه مراد ایشان بقنوت واحد در رکعت اولی بود نظر بعدم اعتبار مناسب این
بود که تنبیه بر آن نماید و اما قائلین بتعدد قنوت پس ایشان نیز اختلاف کرده اند
حاصل اختلاف در این مقام راجع میشود بسه قول اینست که قنوت در

رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت ثانیه بعد از رفع راس از رکوع و این مختار
شیخ الطائفه است در تهذیب و ابن براج است در مهذب و محقق است در شرایع و نافع
و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد و مختار شهید نیز است در
دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه   مثل قول اول است لکن
در حق امام یعنی امام در صلوة جمعه در رکعت اولی اتیان بقنوت مینماید
قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول شیخ صدوق است در هدایه
و شیخ الطائفه است در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است
در مراسم و محقق است در معتبر و علامه است در تذکره   مثل دو قول
مذکور است در تعدد قنوت لکن مخالف با آنها است در اینکه قبل از رکوع است
خواه رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه این قول حکایت شده است از ابن
ابی عقیل مقتضای حکایت اعم است از اینکه امام بوده باشد یا ماموم و این
هر دو قنوت ظ میشود از کلام ابی الصلاح است در کافی قال یقنت فی الرکعة
الاولی والثانیه نظر باینکه معهود نزد علمای شیعه اینست که قنوت بعد از فراغ
از قرائت و قبل از رکوع است اگر مراد ابی الصلاح غیر از آن بود مناسب این بود
که تنبیه بر آن نموده باشند   ما بین اقوال قول اول است پس قنوت در صلوة
جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع آنست
مرحوم شهید ثانی در شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را
نسبت بشهرت داده اند   آنچه مذکور شد در خصوص صلوة جمعه بود
یعنی دو رکعت و اما هرگاه ظهر جمعه بوده باشد یعنی چهار رکعت خواه منفردا
اتیان شود یا بجماعت در آنصورت مثل سایر نمازهای چهار رکعتی است قنوت
در آن واحد است در رکعت ثانیه قبل از رکوع خلافی در مسئله ظ نیست مگر

ازمرحوم

از مرحوم شیخ در تهذیب مقتضای اطلاق کلام آن بزرگوار در کتاب مذکور آنست
که صلوة روز جمعه مشتمل بر دو قنوت است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت
ثانیه بعد از رکوع در صورتیکه اتیان شود بجماعت و اما هرگاه اتیان شود منفردا
پس ثابت در آن یک قنوت است در رکعت ثانیه قبل از رکوع مقتضای این کلام
قول بتعدد قنوتست در صورت اتیان نماز بجماعت اگرچه چهار رکعت
اتیان نماید بلکه اگرچه نماز عصر بوده باشد مؤید اراده اطلاق است
ای انفراد است از این حکم لکن این قول ضعیف است پس تعدد قنوت در چهار
رکعت ثابت نیست اگرچه اتیان شود بجماعت   در حکم قنوت است
در صورت اخلال بقنوت در محل خود یا عمداً میباشد یا سهواً هرگاه اخلال
بقنوت نمود عمداً در این صورت تدارک و تلافی بجهة آن ثابت نیست مط
خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از آن پس هرگاه کسی بجهة
عروض مهمی ترک قنوت نمود عمداً بعد از دفع آن مهم شد در اثنای صلوة
یا بعد از فراغ از آن شرعیة نه تدارک قنوت در این صورت ثابت نیست بنا
بر این هرگاه ماموم مسبوق ترک قنوت نمود بجهة لحوق امام در رکوع تدارک
قنوت در این صورت بعد از رفع راس ثابت نیست و اما هرگاه اخلال
بقنوت نمود سهواً پس این متصور میشود بچند صورت   آنست که
متذکر شد یا بعد از میل بجهة رکوع لکن قبل از بلوغ بحد شرعی رکوع در
آنصورت ظ اینست که جایز باشد عود نموده تدارک قنوت مینماید
بعد از آن برکوع رود   آنست که متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع
خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا در اثنای ذکر یا بعد از ذکر در اینصورت
مستحب در حق او اینست که بعد از رفع راس از رکوع اتیان بقنوت نماید و این

مشهور ما بین فقها است بلکه جمله از عبارات جلّه اصحاب مظهر انتفای خلاف در
مسئله است لکن ظ از انچه مرحوم علامه حکایت فرموده از ابن ابی عقیل منع تدارک
وتلافی نیست در ما نحن فیه واین ضعیف است پس مختار استحباب تدارک است
انست که تذکر بعد از رفع راس از رکوع و قبل از انحنا بجهة سجود
بوده باشد ظ اینست در همان حالت استحباب تدارک ثابت بوده باشد
انست که متذکر شد باخلال بقنوت بعد از انحنا بجهة سجده وقبل از بلوغ بحد
سجده انست که متذکر شد بان بعد از وصول بحد سجود یا در سجده
ثانیه یا فیما بین سجدتین یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام
رکعة ثالثه در این دو صورت اگرچه مقتضای کلمات فقها مختلف است چنانچه
مفصلا در مطالع الانوار بیان شده لکن مختار عدم ثبوت تدارک است
انست که متذکر شد بحقیقة حال بعد از دخول در قیام ثالث الی اخر الصلوة
حکم یعنی عدم ثبوت تدارک در این صورت هم اظهر از سابق است
در جمیع صور ثلث تدارک قنوت منسی در اثنای نماز ثابت نیست واما رجحان
تدارک بعد از فراغ از نماز پس اگرچه مقتضای کلام در مبسوط ومنتهی خلاف
انست لکن مختار ثبوت رجحان است واین ظ میشود از کلمات اکثر اصحاب
پس بعد از فراغ از نماز راجح در حق او اینست که تدارک قنوت منسی نموده باشد
بهمان حالت جلوسی پس عود بقیام بجهة تدارک قنوت منسی ضرور نیست بلکه
رجحان عود ثابت نیست انست که متذکر شد بحقیقة حال بعد از
فراغ از نماز لکن قبل از انصراف وانتقال از مکان نماز مثل هفتم است
مگر انکه تذکر بحقیقة حال بعد از انتقال از مکان نماز بوده خواه وقت نماز باقی
بوده باشد یا نه ظ اینست رجحان تدارک قنوت منسی در بند وصورت نیز

ثابت

ثابت بوده باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت
اتیان بقنوت مینماید واگر مستقبل نبوده باشد مستحب اینست رو بقبله نموده
بعد از ان اتیان بقنوت منسی نماید در بیان امور مناسبه
در اینمقام است بدانکه در این مقام تنبیه هرچند مطلب مناسب ست
انست که قنوت منسی بعد از تدارک ان ایا متصف بوصف قضا است
یا ادا ظ از کلمات بسیاری از فقها انست که قضا است تحقیق مطلب مقتضی
اینست که گفته شود یک قسم از ان تشکیکی در ادائیت ان نیست چنانچه یک قسم
نیز تشکیکی در قضائیت ان نیست بقیه دیگر محل تامل است اما قسم اول پس
ان قسم اول از اقسام مذکوره است وجریان یاندک التفاتی ظاهر است واما
قضاء پس ان قنوتیست که اتیان بان شده باشد بعد از انقضای وقت نماز
وهم چنین است قنوتی که اتیان شده باشد بان با بقای وقت بقدر یک رکعت
یا دو رکعت در قنوت نماز چهار رکعتی نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه است
یا اشکال در ان چنانچه مذکور خواهد شد واما در سایر اقسام پس انچه بنظر
این قاصر میرسد اداء است بجهة انکه قضاء در اصطلاح ائمه اصول وفقهاء
عبادت مانی هاء بعد از انقضاء وقت است وانچه در این مقام متحقق است
انست که اتیان بجزو صلوة شده در غیر محل خود نه بعد از خروج وقت
مرام مقتضی اینست که گفته شود تا بحال بحد یقین برنخورده ام که در ان بیان وقت
اجزای نماز شده باشد بلکه ظ اینست که وقت اجزای عبادت موقته همان
وقت کل است هرگاه اتیان بصلوة شود در اول وقت هر جزئی از ان
اتیان بوقت خود شده خواهد بود وهم چنین هرگاه اتیان شود در وسط وقت
یا اخر وقت مجملا وقت اجزای عبادت موقته تابع وقت نفس ان عبادت

خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادات موسع بوده باشد وقت اجزای آن نیز چنین
خواهد بود بنا بر این هرگاه اخلال بقنوت در نماز ظهر شده باشد و متذکر
شد بان بعد از نماز ظهر پس اگر با بقای وقت ظهر بوده باشد قنوت در
وقت خود اتیان شده خواهد بود پس باید اداء بوده باشد بلی هرگاه وقت ظهر
خارج شده باشد مثل آنکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر بمقدار اداء عصر
در این وقت قنوت مذکور بعد از انقضای وقت خود خواهد بود و اما هرگاه
متذکر شد بحقیقة حال و از وقت ظهر باقی نمانده مگر بمقدار دو رکعت در این
صورت ممکن است که بگوئیم قنوت ماتی به قضا بوده باشد نظر باینکه محل قنوت
در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت بود بنا بر مفروض وقت رکعتین اولیین
منقضی شده پس صادق است که قنوت مفروض بعد از انقضای وقت خود
شده لکن نظر بعموم من ادرک رکعة فقد ادرک الوقت در صورت مفروضه
رکعتین اولیین در وقت خود خواهد بود و جزء تابع کل است پس در این صورت
اداء خواهد بود و همچنین است حال در قنوت عصر هرگاه متذکر شد بعد از
فراغ از صلوة عصر در حالتیکه باقی نمانده باشد از وقت مگر بمقدار رکعت
یا رکعتین پس قنوت ماتی به در جمیع صور اداء خواهد بود مگر قنوتیکه اتیان
شود بعد از انقضای وقت بعد از اطلاع و تامل در آنچه مذکور شد نباید
تامل در آن شود بنا بر این مراد فقهاء بنا بر قضاء معنی معروف باشد بلکه
مراد اینست چونکه قنوت بعد از محل خود اتیان شده و از این جهة تعبیر از آن
بقضا نموده اند اگر چه در اکثر صور متصف بوصف اداء بوده باشد   آنچه
مذکور شد که قنوت در غیر محل خود واقع شده در غیر صورت اولی است مثلا
در صورت اولی پس در محل خود واقع شده است   اینست که حکم مذکور

چنانچه

چنانچه ثابت است در صلوات مفروضه ثابت است در صلوة مندوبه بهمان
تفصیلی که در صلوة مفروضه مذکور شد   اینست که جهر راجح است در قنوت
مطلقا خواه در نماز جهری بوده باشد یا در نماز اخفاتی لکن در حق امام و منفرد و اما
در حق ماموم پس اخفات در آن راجح است اگر چه در نماز جهری بوده باشد این
در صورتیست که با جهر سماع امام متحقق شود تاملی در آن نیست و اما در صورتیکه
بعید از امام بوده باشد بحدیکه اجهار موجب سماع امام نشود محل تامل است
لکن با ظهر اینست که جهر در حق او مرجوح و اخفات راجح بوده باشد چنانچه
در مبحث قرائة بیان شد بدانکه ضبط شدید در جهر و اخفات در صلوة
یومیه مقتضی اینست که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا باعتبار
جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح
الجهر و راجح الاخفات اما وجوب جهر پس در قرائة حمد و سوره در رکعتین اولیین
و اما وجوب اخفات پس در قرائت یا بدل او تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین
نماز عشا و رکعت ثالثه در نماز مغرب و اما اخفات رجحان پس در استعاذه است
و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه بیان شد از اذکار وادعیه ثابته در آن و در بسمله
در رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه مغرب در حق امام و منفرد و اما
در حق ماموم پس وجوب جهر و رجحان جهر نمیباشد بلکه یا لازم الاخفات است
این در قرائت در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولیین و در قرائت و بدل آن
در غیر رکعتین اولیین است یا راجح الاخفات است و آن در غیر آنچه مذکور شد
معلوم است آنچه مذکور شد در صورتیست که ماموم باقی بر وصف مامومیت
بوده باشد و اما هرگاه باقی نبوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم هر یک بخوبیست که
مذکور شد   حکم تکبیرات افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است که اخفات

دران راجحست واما نماز صبح پس رجحان در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات پس
منقسم میشود بر سه قسم لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و لزوم اخفاتی
دران نمیباشد اما لزوم جهر پس در قرائت است واما رجحان اخفات پس در
استعاذه است نسبت با امام و منفرد و هم چنین در تکبیرات ست افتتاحیه
لکن در حق امام واما رجحان جهر پس در غیر انچه مذکور شد واما در حق ماموم
پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات این در صورتیست که ماموم بعید نبوده باشد
واما هرگاه بعید باین حد بوده باشد پس اقوال ثابته در نماز در حق او منقسم
میشود براجح الجهر و راجح الاخفات اول در قرائت و ثانی در غیران از اذکار و ادعیه
ثابته در ان نماز و لکن در رجحان جهر اگرچه در صورة مفروضه بوده باشد اشکالی هست
واما نماز ظهرین پس باعتبار اقوال ثابته در ان منقسم میشود بلازم الاخفات وراجح
الاخفات و راجح الجهر پس لزوم جهری در ان نمیباشد لزوم اخفات در
قرائة در رکعتین اولیین و در قرائة و بدل ان در اخیرتین و رجحان الجهر در
بسمله و قنوت و در دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای
بعد ازان که عبارت بوده باشد از الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء
والعظمة لله رب العالمین واما رجحان اخفات پس در غیر اینها است که
مذکور شد انچه مذکور شد در حق منفرد است واما در حق امام پس ان نیز چنین است
یعنی اقوال ثابته در در نماز مذکور منقسم میشود بر سه قسم مذکور لکن نه بنحو
مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قرائة و بدل او و غیر از استعاذه و تکبیرات
ستة افتتاحیه است و راجح الاخفات در تکبیرات ستة افتتاحیه و استعاذه است
واما در لازم الاخفات پس فرقی مابین امام و منفرد نمیباشد واما ماموم پس
رجحان جهری در حق او نمیباشد یا لازم الاخفات است یا راجح الاخفات لازم

الاخفات

الاخفات در حق مسبوق در رکعتین اولیین یا احدهما و در قرائة و بدل او در حق
غیر مسبوق یا مسبوق برکعة واحده در یک رکعت ما عدای ان مطلب چهارم در
بیان قرائت ایات قرانیه است در قنوت بدانکه اشکالی در جواز قرائت ایات
قرانیه در قنوت در نظر حقیر نیست چه وجه اشکال بنظر نمیرسد مگر شبهه
قران و این تشکیک نیز راه ندارد بجهة انکه قران قرائة اکثر از سوره واحده است
بعد از حمد بقصد قرائة مطلوبه در نماز و این در محل کلام ثابت نیست لکن کلام
در این مقام هست در حال قنوت اگرچه تشکیکی در جواز قرائت ایات قرانیه
نیست لکن کلام در اینست که ایا اجتزاء باین قرائة میتوان نمود از قنوت مطلوب
در نماز تا خیر ظ در این مقام تفصیل است بیان ان اینست که اگر ایه منفرده از
ایات مشتمله بر عجز و انکسار و طلب عما از خلاق عالم جل شانه بوده باشد
مثل ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا فنکونن من الخاسرین یا مشتمل بر
طلب فقط بوده باشد ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و قنا عذاب النار و نحو اینها ظ اینست
که جواز اجتزای بان محل تشکیک نبوده باشد و هم چنین هرگاه مشتمل بر تحمید و تمجید
و تجلیل الرجل شانه بوده باشد مثل ایة الکرسی و الحمد لله رب العالمین اقتصار
بهمین یا قرائة کل سوره یا بعض سوره و نحوها بان ظ اینست که تامل نباید نمود در جواز
اجتزا او نظر بعموم حدیث صحیح اثن علی ربک و عموم ماجری الله علی لسانک و لا
اعلم فیه شیئا موقتا و حدیث بسمله ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهد بیست
بر این مطلب واما مثل اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل
یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی اخره
یا مشتمل بر قصص بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا
والشمس والقمر الی اخره یا مشتمل بر قصص نبود و نحو اینها پس ظ اینست که اجتزا او با مثال

ابات مذکوره نمیتوان نمود در اثبات بموظف ملخص کلام اینست که در اینجا دو مقام است
جواز اثبات قرانیه در مقام قنوت جواز اجتزا و باینست از
قنوت موظف اول ثابت است بعنوان اطلاق ثانی در ان تفصیلی است که
مذکور شد نظر این در دعا بغیر لغت عرب در مقام قنوت بیان شد
در بیان استحباب رعایت امور چند است در مقام قنوت
تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام مرحوم علامه در کتاب
مختلف حکایت فرموده اند از علی بن بابویه که والد بزرگوار مرحوم شیخ صدوق
بوده باشد که ان مرحوم قایل شده اند باینکه تکبیری از برای قنوت ثابت نیست
و اینقول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم
و مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله نفس روحه که ان
بزرگوار حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید نور الله نفس روحها السعید
که ان مرحوم در اخر عمر رای شریف ایشان مستقر شده بود بر عدم تکبیر از برای
قنوت و لکن مشهور مابین فقهاء نور الله نفس ضریحهم اینست که تکبیر بجهة قنوت
مستحب است و اینقول پس در وقت ارادهٔ قنوت سنت است که اتیان
بتکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از اداب قنوطات و مستحبات انست و در سابق
بیان شد که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی
بجهة رکوع و سجود پس در نماز چهار رکعتی عدد تکبیرات رکوع و سجود بیست
بنابراین عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز ظهر و عصر و عشا شصت است
و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب پانزده است و عدد تکبیرات رکوع
و سجود در نماز صبح و مغرب بیست و پنج است بعد از انضمام بیست و پنج
بشصت عدد تکبیرات میرسد بهشتاد و پنج بعد از انضمام پنج تکبیرة الاحرام

و پنج تکبیر

مجمل

و پنج تکبیر بجهة قنوت عدد تکبیرات میرسد بنود و پنج از جملهٔ مستحبات
قنوت اینست که در حین ارادهٔ قنوت تکبیر بگوید با رفع یدین در صلوات
یومیه ظاهر اینست که این استحباب در نوافل نیز ثابت بوده باشد و هم چنین در نماز
کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز
عیدین پس اگرچه تکبیر در ان قبل از شروع بقنوت ثابتست لکن تکبیر بجهة
قنوت بودن ثابت نیست و اما نماز جمعه پس ثبوت اصل تکبیر قبل از قنوت
معلوم نیست چه جای انکه بگوئیم ان تکبیر بجهة قنوت است یا نه خواه در قنوت
اول بوده باشد یا در قنوت ثانی رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت
انست ظاهر میشود اختلاف فقها در این مسئله بچند قول
اینست که رفع یدین مینماید در حالت بسط کفین تا بحدیکه یدین محاذی با
صورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب زمین باشد و بطن بجانب سما و این
مشهور مابین فقها است مرحوم شیخ شهید این قول را نسبت باصحاب داده
مثل انست در کیفیت و اقل از انست در تحدید بعض همین نحو بلند مینماید
تا بحدیکه مقابل سینهٔ مصلی شود و این قول مختار ابن البراج و ابن ادریس است
انست که ظهر کفین را بسوی اسمان نگه دارد و بطن کفین را بسوی زمین
و اما مقدار رفع یدین پس مشخص نیست این قولیست که مرحوم محقق در معتبر نسبت
بقبیل داده اقوال قول بجواز امرین است یعنی تادیهٔ سنت میشود برفع یدین
خواه ظهر کفین را بسوی اسمان نگه دارد یا بطن انرا یا و لو بتر قرار دادن بطن
کفین را بسوی اسما این قول را مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار
فرموده اند قول اول است لکن تحدید مذکور بعنوان ندب و رجحان است
نه حتم و الزام پس تادیهٔ سنت میشود بمطلق رفع یدین لکن اولی اینست که رفع نماید

بحدّ یکه یدین مواجه رو شود ظاهر اینست که اتصال ید بن احدهما به یکری ضرور نباشد پس سنّت مؤدّی میشود خواه یدین را متّصل بهم نگه دارد یا منفصل اولی اینست که کلّ انگشتان دست را بهم بچسباند مگر انگشت بزرگ را بدانکه اداب وظیفه دست مصلّی در احوال نماز نسبت بضمّ اصابع وعدم ضمّ بر سه قسم است دو حالت ضمّ اصابع است کلّا مگر انگشت بزرک این مختص بحالت قنوتست چنانچه مذکور شد تفریج اصابع است یعنی همه انگشتانرا از هم جدا نماید واین مستحبّ است در حالت رکوع ضمّ کلّ انگشتانست حتی انگشت بزرک واین راجح است در جمیع احوال صلوة مگر دو حالتیکه مذکور شد خواه قیام بوده باشد یا جلوس یا سجود از امور مذکوره اینست که مرحوم علّامه در کتاب منتهی در این مقام قولی نقل فرموده آن قول اینست که مستحب در حق مصلّی اینست که بعد از فراغ از قنوت دستهارا بصورت خود بمالد این قولرا رد فرموده که چنین چیزی ثابت نیست ومرحوم شهید این قولرا از بعضی که یکی از قدمای علماء شیعه است نقل نموده فرموده بعلاوه لحیه وسینه باین نحو که این قایل فرموده بعد از فراغ از قنوت مستحب اینست که دست را بصورت وریش وسینه خود بمالد بعد از ذکر این قول فرموده است این قول بعضی از علماء عامه است واین خادم شریعت سیّد المرسلین صلوات الله وسلامه علیه واله الطاهرین مضایقه از این معنی ندارد لکن در قنوت نوافل نه فرایض نظر بحدیث معتبر بل صحیحی که در اواخر احتجاج مرویست از جناب حجّة الله امام الانس والجان حضرت صاحب العصر والزمان عجّل الله تعالی فرجه حاصل آن اینست که بعد از فراغ از قنوت مالیدن دست بر سر وصورت فضیلت دارد در نوافل لیلیه ونهاریه ودر فرایض چنین عمل جایز نیست واین حدیث مقتضی

بحد بشکه در باب تعقیب در فقیه مذکور است مرسلا هکذا قال ابو جعفر عم ما بسط عبد یده الی الله عزّ وجلّ الا استحیی الله ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضله ورحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح بها علی راسه ووجهه قال وفی خبر آخر علی وجهه وصدره حاصل مضمون این حدیث شریف اینست که نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر آنکه خداوند عالم جلّ شانه را شرم میاید که این دست را خالی برگرداند تا آنکه قرار میفرماید از فضل ورحمت خود در آن دست آنچه را که صلاح داند پس هرگاه یکی از شماها دعا کند دست خود را برنگرداند تا آنکه آن دستها را بر سر وروی خود بمالد ودر حدیث دیگر چنین وارد شده باید دست خود را برنگرداند تا آنکه آن دست را بر صورت وسینه خود بمالد وثقة الاسلام این حدیث را روایت نموده در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق عم که آنحضرت فرموده ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبّار الا استحیی الله عزّ وجلّ ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه وراسه صفر بمعنی خالیست آنچه از مناهب قاموس ظاهر میشود اینست که این لفظ بضمّ صاد وبفتح وکسر هر سه جایز است واین حدیث در فصل اوّل از باب ششم مکارم الاخلاق نیز مذکور است متخصص است حدیث بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگر چه نسبت بفرایض مخصص است بحدیث معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل مؤیّد اینست آنچه مذکور شد معنی ظاهر حدیث بود لکن مهتم در این مقام اینست در اینحالت که از آن حالاتست که مثل گدا دست را در مقام سؤال بلند نموده ملتفت این معنی شود که این ذلت در خدمت کیست وسعی نماید مبادا سؤال بنحوی نماید که مستوجب طرد از ساحت

اجابت عظمت حضرت مسئول شود و در مقام سؤال نوعی ننماید که نعوذ بالله تعالی
جناب مسئول با او معمول دارد بعمل اعراض از سائل اما هنگام شدت احتیاج
و افتقار خود شود و غایت غنا و عظمت مسئول و معبود را در نظر آورده مع
مقتضای شدت حاجت خود و کمال غنا و عظمت مسئول سؤال نماید در همان
برقی در باب احتیاط در دین از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
عم جدبنی مرویست که آنحضرت از والد بزرگوار خود و آن سرور خود و آن سرور
از مشیدین قواعد تضرع و ابتهال و مؤسس بنای محکم لا اساس مناجات جناب
سجاد صلوات الله علیه روایت فرموده که جناب موسی بن عمران عم مرور کردند
بمردی در حالتیکه آن مرد دست خود را بلند نموده بود بجانب آسمان اظهار
حاجت و مسئلت خود مینمود بدرگاه عظمت اقتدار خلاق جهان جل شانه
جناب موسی آن مرد را بهمین حالت مشاهده فرموده تشریف بردند بسمت حاجتی که
منظور نظر ایشان بود تا هفت روز طول کشید پس از آن معاودت فرمودند
آن مرد را دیدند که بهمان حالت باقیست در آنوقت رافت نبوت بر آن سرور
عالمیان غالب شده و روی تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده
بمعرض عرض ساحت جبروت چنین رسانیدند که ای پروردگار عالم این بنده ذلیل
تو است دستهای خود را بجانب رحمت تو بلند کرده استدعای حاجت خود
مینماید از وقت سؤال تا حال هفت روز منقضی شده ابواب رحمت اجابت را
بجانب او مفتوح نفرموده در آنوقت وحی از جانب خداوند عالم بما فی الضمایر
والاسرار بجانب آن ستوده درگاه حضرت غفار رسید که ای موسی لو دعانی
حتی یسقط یداه و ینقطع لسانه ما استجبت له حتی یاتینی من الباب الذی امرته به
یعنی ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه دو دستهای او بیفتد و قطع شود زبان او اجابت

اورا نخواهم نمود تا آنکه بخواند مرا بنحویکه من قرار داده ام نعوذ بالله من الخذلان والحرمان
عن شرافة اجابة الرحمن   از جمله اموریکه در اثنای نماز مستحب است وظیفه
مکلف است باعتبار چشم در اعتبار صلوة   وظیفه مکلف باعتبار چشم
اینست که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت است در جمیع احوال مگر
حال قنوت که مستحب در آن وقت اینست که نظر نماید به باطن کف خود شاید حکمت
در هر دو این بوده باشد در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این شود که
این موضعی است که اشرف و اعلی اعضای خود را بخاک مذلت میاندازد بجهة
رعایت غایت تعظیم معبود جلیل و اظهار منتهای مرتبه ذلت در خدمت رب
کریم بمقتضای این تنبیه معمول دارد در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکفین
بجهة آنکه تنبیه شود که این دست بلند نمودن و باز نمودن که منتهای مرتبه ذلت است
بجهت سؤال رحمت و حاجت است از خلاق عالم پس این ذلت خود را وسیله
راه نجات و فوز بسعادات گرداند و اما وظیفه مکلف در حال رکوع اینست
که نظر نماید میان دو قدم خود در حال سجود وظیفه آن است که نظر نماید
بطرف انف خود و در حالت جلوس خواه بجهة تشهد بوده باشد یا بجهة تسلیم
یا ما بین سجدتین وظیفه اینست که نظر نماید بدامن خود شاید حکمت نظر در
هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر باین نحو مناسب باب حیا است
در مقابل آنکس که غایت حیا از این مطلوب و مستحسن عقول است   از
جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار یدین در احوال نماز به آنکه وظیفه
مکلف باعتبار دو دست در حال قیام اینست که دو دست را در حال قیام
بگذارد بدو ران خود مقابل دو زانو باید جمیع انگشتها را بهم بچسباند چنانچه
بیان شد رعایت این وظیفه در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت

که وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قنوت اینست که دستها بلند نماید
مقابل رو نگه دارد تا فراغ از قنوت و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع
اینست که دست راست را منفرجات الاصابع بگذارد بر زانوی راست و هم
چنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار یدین در حال
سجود اینست که دو دست را بگذارد بزمین مقابل صورت بنحوی که انگشتان مقابل
گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود رفتن اینست که اول دو دست را بزمین
رساند بعد دو زانو را و در وقت ایستادن دو دست را از زمین بردارد بعد
از انکه دو زانو را از زمین برداشته باشد یعنی اول دو زانو را از زمین جدا نمایند
بعد از ان دو دست را از زمین جدا نمایند و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال
تشهد بلکه در حال جلوس مطلقا اینست که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک
سر زانو چنانچه در مبحث تشهد مفصلا بیان شد — در بیان مستحبی است
که بعد از فراغ از نماز است و ان تعقیب است تنقیح مقام محتاج است بایراد کلام
در چند مطلب — در بیان معنی تعقیب است پس میگوئیم صاحب صحاح
گفته التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد ان تقضیها لدعاء او مسئلة مخفی نماند
این کلام اینست که کفایت میکند جلوس بعد از صلوة بجهت دعاء در صدق تعقیب
اگر چه منفک از دعا بوده باشد ظ اینست که چنین بوده باشد و ایضا ذکر دعا
مغنی از ذکر مسئله است نظر باعمیت دعا از مسئله و ذکر خاص بعد از عام نظر
باعتنای بشان خاص و اهتمام بان اگر چه بابی است واسع لکن مناسب ان
ذکر او است نه با او شاید از این راه بوده باشد که صاحب قاموس اقتصار کرده است
بدعای تنها قال التعقیب الجلوس بعد الصلوة لدعاء و این اگر چه سالم از
ثانی است لکن مؤاخذه است باول وارد میشود بهر دو که مقتضای کلام این

دو نفر است

دو نفر است این که معتبر بوده باشد جلوس در ماهیت تعقیب بنا بر این هرگاه
ایشان بدعاء نماید بعد از نماز در سجده باید تعقیب نبوده باشد و هم چنین
هرگاه ایشان بدعا نماید قائما یا ماشیا توهم این نشود که انچه را انها ذکر کرده اند
معنی لغوی است نه شرعی نظر باینکه مراد از صلوة در کلام انها معنی شرعیست
نه لغوی این محل تشکیک نیست و این مقتضی اینست که باید مراد انها در این
مقام ذکر مستعمل فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جمله از کلمات قدماء
اصحاب مثل مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در
سرایر و غیرهم اگر چه موهم اینست که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن
کلمات ان بزرگواران محمول است بر فضیلت حق اینست که جلوس معتبر در ماهیت
تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم بسجده رود و در ان مشغول بتلاوت
ادعیه شود اتی بتعقیب خواهد بود و هم چنین ایشان بدعا قائما نماید یا ماشیا
و از این راهست که محققین از متاخرین علما نور الله تعالی مراقدهم مثل شیخ
شهید ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی در ایات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی
در حبل المتین و فاضل معتمد فاضل هندی و بعضی از اعاظم تصریح فرموده اند
بعدم اعتبار جلوس در مفهوم تعقیب و بعضی تعریف فرموده اند انه الاشتغال
عقیب الصلوة بدعاء او ذکر سزاوار اینست که قران نیز علاوه شود باین نحو که
تعقیب عبارت است از مشغول شدن بعد از نماز بدعا یا بذکر یا بقران باید
و یا بهر سه — در ذکر جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام است
۲ در بیان فضیلت تعقیب با اطلاع بمضمون انها موجب رغبت مؤمنین شود
در مداومت بان — از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی
و هست از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع فرموده هر کس ایشان

بنماز مفروضه نماید و مشغول بتعقیب شود تا نماز دیگر چنین شخصی مهمان خداوند عالم است
مشخص است که خداوند عالم جل شانه اکرام مهمان خود خواهد فرمود و از جمله اخبار
حدیثی است مروی در بیان از صاحب المکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام
حسن عم که انحضرت روایت فرموده اند از والد بزرگوار خود جناب امیر المؤمنین ع
که انحضرت فرموده که جناب رسول خدا صم فرموده هر مسلمانی که بایستد
در جای که نماز صبح را در انجا ایشان نموده و مشغول باشد بذکر خداوند عالم جل
شانه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا صم
کرده باشد و از جمله ان اخبار حدیث مذکور در لمعه صحیحی است مروی در تهذیب
از جناب امام جعفر صادق عم که از والد بزرگوار خود و ان بزرگوار از جناب
حضرت امام حسن عم روایت فرموده که فرموده هر کس نماز کند و بنشیند در محل
نماز خود تا افتاب طلوع نماید از حایل میشود بجهة او از اتش جهنم و از جمله اخبار
مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر
صادق عم که فرموده تعقیب انفع است از طلب روزی از مسافرت در بلاد
و از جمله انها حدیثی است مروی در کتاب معیشت کافی از انس و رازی که
فرموده نشستن مرد در عقب صلوة فجر انفع است در طلب روزی از مسافرت
در دریاها و از جمله ان اخبار حدیثی است مروی از عبد الله بن یعفور که گفت
عرض کردم خدمت معصوم که ایا چنین است که هیچ چیز در طلب رزق
انفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع افتاب فرمودند بلی
هر چنین است و لکن انفع از ان چیدن شارب و کندن ناخن است در
روز جمعه اخبار در این باب بسیار است جمله از ان در مباحث اتیه مذکور
خواهد شد   در بیان جمله مهمه از تعقیبات ماثوره است میگوییم

در اینجا

در اینجا دو مقام است   در بیان تعقیبات مشترکه یعنی تعقیباتیکه
ثابت است عقب هر یک از صلوة مفروضه و این بسیار است   از
انها سه تکبیر است بدانکه بعد از فراغ از صیغه سلام مستحب است که ایشان
بتکبیر نماید سه مرتبه و مستحب اینست که در حال تکبیر دستها را بلند نموده تا محاذی
گوش دور نیست شرعیة این تکبیرات در حال جلوس بوده باشد چه شرعیت
اینها در غیر این حالت مشخص نیست   از مستحبات بعد از فراغ از
نماز است که دستها را بلند نماید بنحویکه ببالای سر خود برساند در حدیث
صحیح مروی در فقیه و تهذیب مذکور است که جناب حضرت امام جعفر صادق ع
بعد از فراغ از نماز دو دست مبارک خود را بلند مینمودند تا بالای سر دور
نیست تادیه سنت شود بمطلق رفع یدین اگرچه منفک از ذکر و دعا بوده باشد
لکن هر گاه در انحالت ایشان بذکر نماید افضل خواهد بود و اولی اینست که این
ذکر را که از فخر کاینات ماثور است در انحالت تلاوت نماید لا اله الا الله وحده
وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی
و یمیت و هو علی کل شیء قدیر   تسبیح سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام
تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب   در بیان فضیلت
این تسبیح است بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از
جمله حدیثی است مروی در کافی از مفخر اوایل و اواخر جناب امام محمد باقر ع
که انحضرت فرموده که عبادت کرده نشده است خداوند عالم جل شانه بچیزی
از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام و فرموده اند اگر چیزی افضل
از این تسبیح میبود انرا جناب رسول خدا صم ارشاد میفرمودند بفاطمه علیها السلام
و در حدیث دیگر از جناب حضرت امام جعفر صادق عم ماثور است که فرموده

تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام در هر روزی در عقب هر نمازی محبوب تر است
نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز   در بیان کیفیت این تسبیح است
بدانکه مشهور مابین فقها در کیفیت این تسبیح اینست که اول ایشان بتکبیر نماید سی و
چهار مرتبه بعد از ان سی سه مرتبه بگوید الحمد لله و بعد از ان سی و چهار
مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد
از فراغ از هر مرتبه یا وقف نماید یا وصل بحرکة باین نحو راء مضموم اکبر را وصل
نماید بلام جلاله پس همزه جلاله اسقاط خواهد شد در لفظ   های مکسور
لفظ جلاله در الحمد لله را وصل نماید بلام ساکن الحمد با اسقاط همزه و وصل معلوم است
این در غیر مرتبه اولی خواهد بود یا وصل بسکون نماید لکن با تخلل فصلی فیما بین
فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر   تلفظ بهر یک از تحمید تکبیر و تحمید
بشش نحو متصور است   با عدم اظهار حرکت رای تکبیر و همچنین با عدم
اظهار حرکة های لفظ جلاله از تحمید لکن با قطع نفس در هر دفعه خواه فاصله
واقع سازد بعد از فراغ از مرتبه قبل از شروع بمرتبه دیگر یا نه   مثل اول است
در عدم اظهار حرکت اخر حرف لکن قطع نفس ننماید اما با تخلل فصل بعد از
فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر   انست که حرکت اخر حرف را
اظهار نماید لکن الحق فرا فصل نماید بلام در لفظ جلاله در تکبیر و لام در الحمد
در تحمید   مثل دوم است لکن با عدم تخلل لفظ فصل   انست
که قطع نفس نماید با اظهار حرکت در اخر هر یک از تکبیر و تحمید   ان است
که باز اظهار حرکت حرف اخر را در هر دو لفظ نماید لکن قطع نفس ننماید و
هیچیک از را و ها را وصل بلام ننماید از انچه مذکور شد ظاهر میشود که هر یک
از سه قسم اول که بوده باشد بی عیب است اول را وقف بسکون مینامند

دوم را وصل بسکون سیم را وصل بحرکة و اول از سه قسم اخر را باز وصل بسکون
مینامند دوم را وقف بحرکة سیم را وصل بحرکة ظاهر اینست که هیچیک از سه قسم
مذکور مخل امتثال و مؤدی سنت نبوده باشد و اما تسبیح پس قرائت ان
بچهار نحو متصور میشود   عدم اظهار حرکة حرف اخر است با قطع نفس
مثل اینست با عدم قطع نفس خواه مصلی متحقق شود ما بین یا نه
با اظهار حرکة حرف اخر است با عدم قطع نفس مکرر در دفعه اخر که قطع نفس
مینماید با عدم اظهار حرکة   مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه
قسم اول که بوده باشد امتثال حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر
جزم پس تمسک بان در عدم جواز وصل بحرکة در محل کلام است پس بجهة عدم
وجود حدیث مذکور در طرق شیعه پس حدیث مذکور از طرق عامه خواهد
بود لهذا اعتماد بان در مخالف مقتضای قواعد لغت و ادب نمیتوان نمود
و بر فرض غمض عین از این مرحله دور نیست که تکبیر در ان اشاره باشد بتکبیرة
الاحرام یا کل تکبیرات ثابته در نماز   تمسک بان در این مقام محل اله
اشکال است شاید از این راه بوده باشد که مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی
روحه السعید و غیره متمسک بان شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم فرموده اند
بر اینکه مستحب است ترک اعراب در اخر تکبیرة الاحرام بجهة این حدیث مخصل
استحباب مستلزم رجحان است نه تعیین رجحان ترک اعراب نسبت باظهار
اعراب قطع نظر از امور خارجه مسلم است لکن بنحو یکه مذکور شد نه مطلقا
انچه مذکور شد در کیفیت تسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها
و علی ابیها و بعلها و اولادها مشهور ما بین فقها است و ظاهر میشود از
شیخ صدوق نور الله تعالی مرقده در جمله از مصنفات ایشان مثل مجالس

واعتقادات و هدایه ومقنع وفقیه تقدیم تسبیح بر تحمید واین ظاهر میشود
از مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار وحکایت شده است از والد بزرگوار
شیخ وابن الجنید   این قول اگرچه ظ میشود از ابن اعاظم مذکوره
بلکه شیخ صدوق در کتاب مجالس این مخود اذکر فرموده در ضمن امور یکه ذکر
فرموده است انها ثابت است در دین امامیه لکن قول مذکور ضعیف است
ه   تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحو یکه مذکور شد   مخفی نماند اینچه
مذکور شد دو قول در مسئله است ثالث اقوال قول مرحوم شیخ است در
مبسوط وابن تجویز امر بیست پس امتثال حاصل میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید
وبالعکس   در بیان استحباب تهلیل واستغفار است بعد از فراغ
از تسبیح   بدانکه مستحب است بعد از فراغ از تسبیح ایشان بتهلیل نماید
ثقة الاسلام در کتاب کافی حدیثی روایت فرموده حاصل مضمون ان
اینست کسیکه ایشان نماید بتسبیح سیده فاطمه نساء فاطمه زهراء علیها السلام
بعد از ادای فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله کما امرنا و
امر زیده میشود واز کتاب دعائم ازقائد ارباب معرفت ویقین جناب امیر المومنین
ماثور است حدیثیکه حاصل مضمون ان اینست که جناب امیر المومنین ع فرمودند
که بعضی پادشاهان عجم بنده بهدیه فرستاده بودند خدمت جناب رسول خدا ص
من گفتم بجناب سیده نسا برو بخدمت جناب رسول خدا واستدعای این کن که ایشان
خادمی بشما داده باشند که متوجه خدمات شما شود پس سیده نساء خدمت
سید ابرار مشرف شده استدعای مطلب نمودند ان مخزن اسرار ربانی
ووسیله نجات مطیع وعاصی در جواب فرمودند ای فاطمه بتو چیزی خواهم
داد که بهتر باشد از برای تو از خادم واز دنیا وهرچه در دنیا است وان

اینست که بعد از فراغ از هر نماز سی وچهار مرتبه تکبیر میگوئی وسی وسه
مرتبه میگوئی الحمد لله وسی وسه مرتبه میگوئی سبحان الله بعد از فراغ از
تسبیح میگوئی لا اله الا الله این بهتر است از برای تو از خادمیکه خواهش نموده وبهتر است
از دنیا واز هرچه در دنیا است واما استحباب استغفار پس مدلول علیه است
بحدیثیکه در مجلس المحدثین در ثواب الاعمال ذکر فرموده حاصل مضمون ان اینست
هرکس ایتیان بتسبیح سیده نساء علیها السلام نمود بعد از فراغ از ان استغفار نمود
کما هان او امرزیده میشود ظ اینست که امتثال حاصل میشود بگفتن استغفر
استغفر الله ربی وبگفتن اللهم اغفر لی بلکه بتعبیر از این معنی اگرچه بغیر
لغت عرب بوده باشد ظ اینست هریک از تهلیل واستغفار مستحب علیحده است
پس جمع اکمل خواهد بود   در بیان اینست که استحباب تسبیح
سیده نساء علیها السلام ایا مختص است بعد از صلوة مفروضه یا نه بلکه استحباب
ان ثابت است بعد از فراغ از نماز اعم از اینکه نماز واجبی بوده باشد یا
سنتی بدانکه استحباب تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها عقیب صلوات
مفروضه ثابت است اگرچه غیر از صلوات یومیه بوده باشد واما استحباب
ان عقیب صلوات مندوبه   اگرچه کلام شیخ صدوق در اواخر مجالس
موهم اختصاص بفریضه است فرموده ینبغی للمصلی ان یسبح تسبیح فاطمة
الزهراء علیها السلام فی دبر کل صلوة فریضة لکن ظ ثبوت استحباب است اگرچه
عقیب نوافل بوده باشد واین مصرح به در کلام شیخ مفید در مقنعه وتلمیذ
سدید او مرحوم سلار بن عبد العزیز است وعبارت مرحوم در موضع از مقنعه
اینست ویستحب ان یسبح الانسان فی عقیب کل صلوة تسبیح الزهراء بنت رسول
الله ص معلوم است عموم کل صلوة شامل نوافل نیز هست بعلاوه چونکه این

کلام مرحوم را بعد از بیان هشت رکعت نافلهٔ زوال ذکر فرموده اند این قرینه است که قطعاً
مراد از عموم مذکوره نافلهٔ زوال هم هست دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت
استحباب مزبور عقیب هشت رکعت نافلهٔ زوال نص است و دلالت آن در عقیب
مطلق نافله ظاهر است و عبارت آن مرحوم در موضع دیگر از مقنعه که بعد از آن
موضع است که مذکور شد اظهر است در افادهٔ این مطلب فرموده و تسبیح الزهراء
علیها السلام فی اعقاب الصلوة المفترضات سنة مؤکدة و هو فی اعقاب النوافل
مستحب و عبارت مراسم بنت فرموده است بعد از ایشان تسبیح و یفعله فی کل
عقیب کل فرض و نفل و این عموم مدلول علیه است بحدیث دعائم که فرموده تکبیر ین
الله بعد کل صلوة و اما التمسک فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد
القماط قال سمعت ابا عبد الله ع یقول تسبیح فاطمة فی کل یوم دبر کل صلوة احب
الیّ من صلوة الف رکعة ففیه تامل کما یظهر وجهه للمتامل از آنچه مذکور شد
حکم بثبوت استحباب این تسبیح است عقیب هر نمازی واجب بوده باشد یا سنت
لکن تاکید در اینجا فقط آن عقیب فرایض بیشتر است مناسب در این
مقام تکلم در تکبیرات ثلث مذکوره است که آیا حکم آن حکم تسبیح است پس استحباب
آن ثابت است بعد از نوافل چنانچه ثابت است بعد از فرایض یا مختص بفرایض است
شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله روحه السعید ثانی بوده باشد
نظر باینکه تسبیح و غیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافلهٔ زوال و اعراض
از تکبیرات فرموده بعد از فرایض یومیه مقدم بر همه تعقیبات از این لحاظ میشود
که معتقد اختصاص بوده اند از اینجهت این است که ذکر در فرایض و عدم
ذکر در نافله مطلقا عدم اعتقاد شرعیت سنت اعتقاد هست یا تشکیک در شرعیت
نیز هست قدر متیقن ثانی نیست بنا بر این نسبت خلاف بمرحوم شیخ مفید نمیتوان

داد مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافلهٔ زوال امر فرموده اند باتیان این سه تکبیر
عقیب دو رکعت اول نافلهٔ زوال و مرحوم شیخ بهائی امر فرموده اند باتیان آن بعد
از فراغ از دو رکعت اول نافلهٔ زوال و هم چنین بعد از فراغ از رکعت چهارم و
رکعت ششم و از مرحوم شیخ الطائفه در کتاب نهایه ظ میشود قول باستحباب این
تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر بعید نیست
مطلب در بیان آنکه چنانچه مستحب است تسبیح سیدة نساء علیها السلام بعد از فراغ از صلوات مستحب است
در وقت ارادهٔ نوم چنانکه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب دعای از
اصول کافی حاصل مضمون آن حدیث اینست و قتیکه وارد خوابگاه شدی ایتان کن
بتسبیح فاطمه زهراء علیها السلام باین نحو که اول سی و چهار تکبیر میگوئی بعد از آن سی و
سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله ظ اینست تا دیه
سنت میشود باتیان تسبیح در محل خواب خواه در حال جلوس باشد یا در حال
اضطجاع یا استلقا و لکن از حدیث صحیح ظ میشود که ایتان از دو حال خوابیدن
اولی است از ایتان در حال جلوس و آن حدیثی است مروی از کاشف علوم الاوایل
و الاواخر جناب امام محمد باقر ع حاصل مضمون آن اینست هرگاه کسی دست راست
خود را بالش خود قرار دهد ظ اینست که مراد این بوده باشد که دست راست خود را
زیر سر خود بگذارد و بنا بر این میباید بر پهلوی راست بخوابد باید اینکه دعا را بخواند
بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک
و الجات ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک لا ملجا و لا منجا
منک الا الیک آمنت بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن
ایتان بتسبیح سیدهٔ نساء صلوات الله علیها نماید از موارد دیگر تسبیح جناب
سیدة نساء علیها السلام در آن وارد است بجهت دفع ثقل گوش است نظر بحدیث شکر از

کتاب مشکوة الانوار روایت شده حاصل مضمون آن اینست شخصی خدمت کاشف
الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شد بجهت ثقلیکه در گوش او
بود از ثمرات نفیسه کلما حققه الشهود محروم بود این مطلب را بمعرض عرض اشرف
رسانید در جواب فرمودند کلامی که حاصل مضمونش اینست چرا علاج مرض
خود را بتسبیح سیدة نساء فاطمه زهراء علیها السلام نمیکنی عرض کرد کدام است تسبیح
آن معصومه فرمودند سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله
میگوئی و سی و سه مرتبه سبحان الله میگوئی راوی گفت که آن شخص اخبار نمود که
در اندک زمانی که این تسبیح را گفتم ثقلی که در گوش خود بود زایل شد حمل کردن
حدیث را براینکه مراد اتیان بتسبیح است عقیب صلوة اگرچه ممکن است لکن بعید است
در بیان اموریست که رعایت آن مناسب است در مقام اتیان بتسبیح
این بر دو قسم است   اینست که مختص است بهر یک از امور ثلثه مذکوره
مشترک است مابین جمیع اما امریکه مختص است بتسبیحی که بعد از نماز است
پس بیان آن اینست که میگوئیم اولی اینست که
رعایت شود در آن جمیع آداب و شرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکری
فرموده و رد ان ما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب و مرحوم شیخ بهائی
در حبل المتین فرموده و رد کلما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب بنابراین اولی
اینست که در حال اشتغال بتسبیح با طهارت بوده اجتناب نماید از حدث
و خبث و همچنین در آن حال رو بقبله باشد و ترک تکلم و اکل و شرب بلکه ترک قاطبه
منافیات نماز نماید و در حدیث صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء علیها السلام
قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة غفر له یثنی رجلیه عبارت از [illegible]
الخ است حاصل مراد اینست کسیکه اتیان بتسبیح نماید قبل از آنکه دو پای خود را

بگرداند

بگرداند از حالتیکه در تشهد بر آن حالت بود آمرزیده میشود گناهان او و اولی اینست
که در حال اشتغال بتسبیح رعایت نماید جمیع آنچه را که معتبر در نماز است لکن رعایت
این بطریق ندب و رجحان است نه حتم و الزام بنابراین هرگاه بنحو اجمال اتیان نماید
مؤدی سنت خواهد بود لکن اتیان آن بر وجه کمال موقوفست بر رعایت
امور مذکوره و اما امریکه مختص است بتسبیح در حین اراده خواب پس ظاهر اینست
که اتیان بتسبیح در حال خوابیدن بپهلوی راست اولی بوده باشد از
جمیع احوال متصوره دور نیست که دست راست را بزیر سر گذاردن کنایه بوده باشد
از خوابیدن بپهلوی راست و همچنین حکم باستحباب شرایط نماز در آن نمیتوان
نمود پس حکم باستحباب طهارت بجهت این تسبیح بخصوص نمیتوان نمود و همچنین حکم
برجحان اشتغال در آن بخصوصه و ترک تکلم و غیرها و اما امریکه مختص است بتسبیح
که بجهت دفع ثقل مرض گوش ماثور است پس بیان آن اینست که ظاهر اینست که تادیه
سنت میشود باتیان تسبیح بجهت این غایت خواه قائما اتیان نماید یا جالسا در
حالت استقبال و طهارت بوده باشد یا در غیر آن و هکذا و اما امریکه
مشترک است مابین امور مذکوره پس آن است که اتیان بفصول تسبیح و انواع
آن متوالی بوده باشد یعنی فصل طویلی مابین فصول و انواع آن متخلل نشود و در
حدیثی وارد است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریف ایشان
آن بود که در حال تسبیح تسبیح را وصل میکردند قطع نمیفرمودند ظاهر اینست که مراد
این بوده باشد که فصول و انواع آن را متصل بهم اتیان میفرمودند بعلاوه متبادر
از اخبار که سی و چهار مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله اینست که بطریق
توالی بوده باشد و اگر غمض عین از دعوی تبادر نمائیم   فوریت مقتضی آنست
و ظاهرا نصی در دست نداریم که نتوانیم امتثال را در صورت عدم توالی مستند بآن کنیم

اگرچه در تسبیح در حال نوم ها بجهت ثقل گوش بوده باشد در بیان
اینکه امتثال حاصل میشود باتیان تکبیر و تحمید و تسبیح بعد دیگر مذکور
شد ضبط عدد و شماره آن بهر چیز که بوده باشد خواه به بند انگشتان بوده
باشد یا بسنگ ریزه یا تسبیح یا غیر اینها مقصود باتیان بعد مذکوره است
خواه ضبط عدد به تسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح و در فصل دوم از فصول مذکوره
در باب دهم از مکارم الاخلاق چنین روایت شده که در اوایل امر سیده نساء عم
ضبط عدد این تسبیح را میفرمودند بریسمانی از پشم که گره زده شده بود آن
بعد تکبیرات و عادت معصومین چنین بود تا حمزه جناب سید الشهدا بدرجه
شهادت فایز گردید از وقت از تربت مقبره آن جناب تسبیحی ساختند و با آن
ضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیگران در این باب نیز تاسی بآن معصوم نموده
بودند تا آنکه جناب سید الشهدا به درجه عالیه شهادت فایز گردیدند از وقت
مردم عدول کردند از تربت مقبره شریفه جناب حمزه بتربت متعلقه بجناب
حضرت امام حسین عم نظر باشرفیت و افضلیت آن در حدیث ماثور است تسبیحی که
از تربت مقدس جناب سید الشهدا در دست کسی باشد تسبیح مینماید
اگرچه آن شخص تسبیح ننماید گویا مراد این بوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی
باعث این میشود که آن شخص از جمله مسبحین محسوب شود اگرچه تسبیح ننماید و در حدیث
دیگر ماثور است کسی که بگرداند تسبیحی را که از تربت جناب سید الشهدا است
یکمرتبه باستغفار یا بغیر استغفار با رخداوند عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود
هفتاد مرتبه از جمله تعقیبات مذکوره ماثوره مهمه دعائیست که وارد شده
در حدیث صحیح که ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف علوم الاوایل والاواخر حضرت
امام محمد باقر عم که فرموده اقل دعائیکه مجزیست بعد از فریضه اینست که بگوئی

اللهم

اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم
انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة
از جمله تعقیبات مهمه مذکوره مهمه آیة الکرسی است چه در کتاب قرب الاسناد
بسند معتبر از فخر عالم صلعم مرویست که فرموده یا علی مداومت کن بخواندن آیة الکرسی
در عقب نماز مفروضه بجهت آنکه محافظت نمیکند بر آن مگر نبی یا صدیق یا شهید
و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور اتقیا جناب امام رضا علیه الاف التحیة
والثنا روایت نموده که آنحضرت فرموده من قرء آیة الکرسی بعد کل صلوة لم یضره
ذو حمة یعنی کسیکه تلاوت کند آیة الکرسی را بعد از هر نمازی ضرر نمیرساند
باو صاحب سمی یعنی ببرکت تلاوت آیة الکرسی بعد از هر نماز دفع ضرر هر صاحب
سمی مثل عقرب و نحو آن از او میشود و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب
فضل القران روایت فرموده در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب هم از مکارم
الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلعم که فرموده من قرء آیة الکرسی فی دبر
صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه مهم در این مقام معرفة
آیة الکرسی است نظر باینکه آیة الکرسی وارد شده است در تعقیب نمازها و عادتهای
میت و در غالب صلوات مندوبه بلکه بسیاری از موارد مخصوصه پس متحقق است
امتثال در این موارد موقوف بمعرفت آیة الکرسی است لهذا میگوئیم خلافی ما بین
علما در آیة الکرسی من حیث المبدا آیة نیست یا بمعنی کل علما متفق بر این مبنا شدند
که اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم است لکن خلافی که هست در آخر
آنست یعنی آیة الکرسی ممتد است تا هم فیها خالدون پس آیة الکرسی عبارت خواهد
بود از مجموع آیات مذکوره یا عبارتست تا وهو العلی العظیم در این خلاف ما بین
علما است قول اول ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم اصحاب منهم شیخ الطائفه شیخ الطوسی

قدس الله تعم روحه قال فی المصباح فی عمل ذی الحجة مشیرا الی الیوم الرابع والعشرین
منه ما هذا لفظه فی هذا الیوم تصدق امیر المؤمنین ع بخاتمه وهو راکع روی
عن الصادق ع انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا
لله علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر
مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وعشر
مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة
ولم یسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضاها کائنة ما کانت
انشاء الله تعالی عز وجل وهذه الصلوة رویناها فی یوم الغدیر بعینها ومنهم سیدنا
الجلیل السید بن طاوس فان کلامه فی الاقبال مطابق للکلام المذکور للشیخ طاب ثراه
قال فصل فیما نذکره من عمل زاید فی هذا الیوم الشان رویناه ذلک عن جماعة
من الاعیان والاخوان احدهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق ع
انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی
ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر مرات
قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون وعشر مرات انا
انزلناه فی لیلة القدر عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال وهذه الصلوة
بعینها رویناها فی یوم الغدیر ومنهم العلامة اجله الله تعم محل الکرامة فی جملة
من کتبه المعتبرة قال وفی القواعد وصلوة الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف
ساعة یقرء فی کل منهما الحمد مرة وکلا من القدر والتوحید وآیة الکرسی الی هم
فیها خالدون عشرا وفی التذکرة یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة
یوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة شکرا لله رکعتین یقرء
فی کل رکعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات وآیة الکرسی

الی قوله هم فیها خالدون قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر
وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وفی نهایة الاحکام یستحب
ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخاتم قبل
الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحد من الاخلاص
وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات قال الشیخ وهذه
الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة
الغدیر الی خالدون ومنهم شیخنا الکفعمی قال فی جنة الواقیة فی بیان صلوة یوم
الغدیر ما هذا کلامه وصفة صلوة هاتین الرکعتین ان یقرء فی کل منهما بعد الحمد
التوحید وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشرا فهی تعدل عند الله
مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم یسئل الله تعم حاجة من حوائج دنیاه الا قضاها
له کائنة ما کانت ثم قال وصلوة یوم التصدق بالخاتم وهو الرابع والعشرون من
ذی الحجة وهی کالغدیر کما وکیفا ووقتا وثوابا وفی البلد الامین صلوة یوم الغدیر
رکعتان وهی مرویة عن الصادق ع قال من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة
شکرا لله تعم علی ما من به علیه وخصه به یقرا فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من التوحید
وآیة الکرسی الایتین والقدر عشرا الی اخره وقوله الایتین الظاهر انه یتقدر الی اخر الایتین
والقرینة کلامه فی الجنة الواقیة مناسب در این مقام تنبیه بر وجه دلالت عبارات
مذکوره است بر اینکه صاحبان این عبارات را اعتقاد اینست که آیة الکرسی تا
هم فیها خالدون است پس میگوئیم اما عبارة شیخ الطائفه که فرموده وهذه الصلوة
قد رویناها فی یوم الغدیر بعینها این اشاره است بکلامی که در آن کتاب در بیان
صلوة غدیر ذکر فرموده اند و آن اینست اذا کان یوم الغدیر وحضرت عند امیر
المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه او فی مسجد الکوفة او حیث کان من البلاد فاغتسل

فی صدر النهار منه فاذا بقی الی الزوال نصف ساعة فصلّ رکعتین تقرأ فی کل
رکعة فاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی عشر مرات الی اخره
وچونکه آیة الکرسی در نماز روز بیست چهارم تفسیر فرموده اند تا هم فیها خالدون
بعد فرموده اند این بعینها همان نماز است که در روز عید غدیر ذکر فرموده اند
با آنکه در اینجا آیة الکرسی مط ذکر فرموده اند مشخص است این عبارت در وقتی میشود
که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی مطلق تا هم فیها خالدون بوده باشد
وهو المط بلکه ممکن است که گفته شود تفسیر مذکور در صلوة روز بیست چهارم
از خود آن مرحوم بوده باشد یعنی مذکور در حدیث مطلق آیة الکرسی بوده باشد
واین تفسیر نظر باعتقاد خود مرحوم بوده باشد لکن این خالی از بعد نیست بنا
بر اینکه تفسیر مذکور از معصوم بوده باشد چنانچه ظ اینست دلیل میشود بر اصل
مدعی که آیة الکرسی تا حد مذکور میباشد مط واحتمال اینکه در اینمحل مخصوص
مراد تا اینجا است ودر مواضع دیگر چنین نیست بسیار بعید است بلکه صحیح نیست
واز آنچه مذکور شد مشخص میشود که مراد آن مرحوم از آیة الکرسی در کتاب مبسوط
ونهایه در اینمقام بن نماز تا موضع مذکور است قال فی المبسوط مشیرا الی یوم الغدیر
یستحب ان یصلی ذلک الیوم اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان یغتسل رکعتین
یقرأ فی کل رکعة منهما الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی عشر مرات
وانا انزلناه عشر مرات الی اخر ما ذکره ومثل اینست عبارت آن مرحوم در نهایه
پس آنچه در مصباح ذکر فرموده اند مبین مراد ایشان است در این دو کتاب بلکه
در هر جا که لفظ آیة الکرسی در کتب ایشان مذکور میشود مگر آنکه قرینه
برخلاف یافت شود وحمل کردن اینکه مراد آن مرحوم از اصل لفظ بعینها ایه
اصل آیة الکرسی است نه اینکه تا بحدی که ذکر فرموده اند خلاف ظاهر است بسیار

داعی

داعی بر ارتکاب آن نیست بجملة آنچه از آن مرحوم در کتاب مصباح ذکر شده
اینست که آن بزرگوار معتقد این میباشد که مراد از آیة الکرسی مطلق که در نماز
روز عید غدیر در آن کتاب ذکر فرموده اند تا خالدون میباشد وهمچنین
در سایر کتب واین مطلب مظهر اینست که آیة الکرسی در نزد ایشان عبارت
از همین است که مذکور شد چنانچه وجه آن باندک تامل ظاهر است ومؤکد
آنچه مذکور شد چیزی است که مذکور میشود در بیان وجه دلالت عبارت علامه
وغیره   از آنچه مذکور شد در کلام شیخ الطائفه در اثبات این مطلب بعینه
جاریست در کلام سید بن طاوس واما دلالت عبارت آن مرحوم علامه ره در
قواعد بر این مطلب که آیة الکرسی تا خالدون میباشد در نزد آن مرحوم پس وجه آن
اینست که مستند نماز روز غدیر مشتمل بر لفظ آیة الکرسی است مطلق است
وتفسیر از مفسر یکه منصب وبیان وشرح مطلب است نمیشود مگر بجهت اینکه آن
مفسر معتقد اینست واین ظاهر است فالمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور
فان الاطلاع به من اعظم ماله مدخلیة فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ الطائفه
فی التهذیب عن مولینا الصادق ع انه قال من صلی فیه ای فی یوم الغدیر رکعتین یغتسل
عند زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة یسأل الله عز وجل
یقرأ فی کل رکعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی
وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف
عمرة وما سأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضیت له کائنة
ما کانت الحاجة وان فاتتک الرکعتان والدعاء قضیتهما بعد ذلک واین حدیث
مستند کلام مرحوم علامه ره وغیر علامه است اطلاق آیة الکرسی در مستند وتقیید
آن در عبارت بجهة تنبیه بر اینست که مراد از آن در ما نحن فیه اینست وهو المراد از

اینچه مذکور شد در وجه دلالت کلام مرحوم علامه در قواعد ظاهر میشود حال
در کلام مرحوم کفعمی در جنة الواقیه و بلد الامین وغیره بنابر این حاجت بر بیان
دیگر نخواهد بود و منهم شیخنا الشهید قدس الله روحه السعید فی البیان قال
ثالثها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة یقرا فی کل رکعة الحمد مرة
وکلا من التوحید وایة الکرسی والقدر عشرا وثوابها مائة الف حجة وعمرة
ویعطی ما سال الی ان قال وسابعها صلوة یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة
وفیه تصدق علی ع بخاتمه یصلی فیه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة
الغدیر انتهی وجه دلالت این کلام بر اینکه مراد مرحوم از ایة الکرسی تا هم فیها
خالدون است اینست که ایة الکرسی در صلوة روز بیست چهارم تفسیر شده است
که مراد تا هم فیها خالدون است چنانچه مکرر بیان شده و حواله کردن این بان
چنانچه فرموده بصیغة صلوة یوم الغدیر مستلزم اینست که صاحب کلام معتقد
این بود باشد که ایة الکرسی مطلق عبارتست تا محل مذکور کلام مرحوم
علامه در کتاب منتهی قریب بکلام مرحوم شهید است در بیان مجمل و ظاهر از
کلام مرحوم شیخ شهید در بیان اینست که مذکور شد لکن ظاهر از کلام او مرحوم
در کتاب ذکری خلاف اینست قال ومن الصلوة المستحبة صلوة یوم الغدیر
وهی مشهورة بین الاصحاب ثم ذکر الحدیث المذکور ثم قال ومنها صلوة یوم المباهلة
وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة فی اشهر الروایات وروی انه الخامس
والعشرون منه الی ان قال وروی عن الصادق ع انه یصلی فیه رکعتان بصفة صلوة
یوم الغدیر الا انه قال فی ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون الی اخر ما ذکره ومنهم
المحقق الثانی قال فی الجعفریة ومنها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف
ساعة وهی رکعتان یقرا فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من القدر والتوحید

وایة

وایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشرا الی اخر ما ذکر وجه الدلالة یظهر
مما سلف ومنهم السید السند السید طاهر بن سید رضی الدین الحسینی فی
شرحه علی الجعفریة فانه فی مقام الشرح اورد العبارة المذکورة مع السکوت عن
القدح بل علی وجه یظهر منه الاذعان بذلک مضافا الی انه استدل لکن لذلک
بقوله للروایة والمراد بالروایة هو الحدیث الذی اوردناه فیما سلف ومعلوم
ان ذلک انما یستقیم عند اعتقاد ان ایة الکرسی المطلق یکون عبارة عن ذلک
کما لا یخفی وجهه للمتامل ومنهم شارحها الاخر وکلامه فی المرام اظهر مما ذکر
ومنهم شیخنا البهائی قال فی مفتاح الفلاح فی تعقیب صلوة الصبح ثم اقرا
فاتحة الکتاب وایة الکرسی الی هم فیها خالدون ومنهم المولی المحقق الخوانساری
فی ترجمته ما هذا لفظه بعد از ان بخوان فاتحة الکتاب وایة الکرسی والله لا
اله الا هو الحی القیوم ذکر فرموده اند تا هم فیها خالدون اگر چه اینچه ذکر فرموده اند
ترجمه عبارة مفتاح الفلاح است لکن چون متعرض قدح در ان نشده
این مظهر اذعان بحقیقت ان است ومنهم المحدث القاسانی قال فی خلاصة
الاذکار لیوم الغدیر صلوة رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة یقرا فی کل رکعة
الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشر
مرات صادقی انتهی یعنی مروی عن الصادق ع وقد اوردنا الروایة وانها مشتملة علی
ایة الکرسی وقال ایضا فی الفصل الحادی عشر الموضوع لبیان اداب المسافر ما هذا
لفظه لا مستحفظ ای المسافر ان یقرا خلفه ایة الکرسی الی هم فیها خالدون
واز جمله قدمای اصحاب که در کلام ایشان ظهوری یا ایمائی هست که ایة الکرسی
تا موضع مذکور میباشد هو شیخنا الثقة الاقدم علی بن ابرهیم فی تفسیره وها انا
اورد کلامه بالتمام للاطلاع علی حقیقة الحال قال واما ایة الکرسی فانه حدثنی ابی عن

عن الحسين بن خالد قرء ابو الحسن الرضا الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة
ولا نوم ای نعاس له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم
الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین
ایدیهم وما خلفهم قال ما بین ایدیهم فامور الانبیاء وما کان وما خلفهم ای
ما لم یکن بعد قوله الا بما شاء ای بما یوحی الیهم ولا یؤده حفظهما ای لا یثقل
علیه حفظه ما فی السموات والارض قوله لا اکراه فی الدین ای لا یکره علی احد
علی دینه الا بعد ان یتبین له وتبین له الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله وهم الذین غصبوا ال محمد حقهم قوله فقد استمسک بالعروة
الوثقی یعنی الولایة لا انفصام لها ای حبل لا انقطاع له الله ولی الذین امنوا
یعنی امیر المؤمنین ع والائمة ع یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا
هم الظالمون ال محمد اولیاؤهم الطاغوت وهم الذین اتبعوا من غصبهم
یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
والحمد لله رب العالمین کذا نزلت حدثنی ابی عن النضر بن سوید عن موسی بن
بکر عن زرارة عن ابی عبد الله ع قوله وسع کرسیه السموات والارض ایهما اوسع
الکرسی او السموات والارض قال بل الکرسی وسع السموات والارض وکل شیء
خلق الله فی الکرسی انتهی وجه ظهوره فیما ذکر امران احدهما انه لو کان نعتقد
بان اخر اية الکرسی هو العلی العظیم کان المناسب ذکر الحدیث المتعلق بالکرسی
هناک وعدم ذکره هناک وذکره بعد الایتین یرشد الی اعتقاده امتداده
بامتدادهما کما لا یخفی والثانی قوله کذا نزلت بناء علی ان الظاهر انه ما لیس باشارة
الی خصوص ما ذکره فی الاخر من قوله والحمد لله رب العالمین لعدم الاختصاص
الی ادخال الکاف واللام فی اسم الاشارة ح فیکون اشارة الی مجموع ما رواه

عن مولینا

عن مولینا الرضا ع الی اخره فتد ومنهم المولی المتقی التقی المجلسی فرموده در کتاب صوم
لوامع در بیان صلوة نماز روز عید غدیر هر که در این روز دو رکعت نماز
کند با اینکه قبل از زوال بنیم بر نیم ساعت غسل کند در هر رکعتی یکمرتبه حمد وده
مرتبه قل هو الله احد وده مرتبه اية الکرسی تا هم فیها خالدون ومنهم صاحب
الذخیره فرموده است در کتاب مفاتیح النجاة در بیان عمل روز بیست چهارم
سنت است نماز یکه در روز غدیر گذشت بجا اورد انتهی وچونکه مستند
نماز روز بیست چهارم مشتمل است بر اية الکرسی تا هم فیها خالدون
چنانچه بیان شد ومستند نماز روز عید غدیر مشتمل است بر اية الکرسی
تا هم فیها خالدون چنانچه بیان شد ومستند نماز روز عید غدیر مشتمل است
بر مطلق اية الکرسی پس حکم بر اینکه نماز روز بیست چهارم نماز روز غدیر است
در وقت صحیح است که اية الکرسی ممتد باشد تا هم فیها خالدون ومنهم العلامة
المسمی المجلسی قال فی مرآة العقول ما هذا لفظه قوله والایتین بعدها وعدهما الکرسی
فاطلاق اية الکرسی علیها علی ارادة الجنس فیکون ثلث ایات کما یدل علیه
بعض الاخبار انتهی کلامه رفع مقامه توضیح مرام یستدعی ایراد الحدیث الذی ذکر الکلام
المذکور بتفسیره فنقول روی فی روضة الکافی عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبید
عبید عن اسمعیل بن عباد عن ابی عبد الله ع ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
واخرها وهو العلی العظیم والحمد لله رب العالمین والایتین بعدها فانه قدس سره
نعم روحه اورد الکلام المذکور فی تفسیر هذا الحدیث والضمیر فی قوله فیکون
ثلث ایات عاید الی اية الکرسی فدلالته علی امتداد اية الکرسی منه الی خالدون
مما لا خفاء فیه وهم چنین در زاد المعاد در بیان اعمال روز عید غدیر چنین فرموده است
اما کیفیت نماز روز عید غدیر نماز مشهور انست که از حضرت صادق ع روایت

كوده اند كه هر كه در اين روز بنيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعة نماز بجا آورد در هر ركعة سورهٔ حمد يكمرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه و اية الكرسى تا هم فيها خالدون هر يك ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار حج و صد هزار عمره   از اينكه اشخاص مذكوره كه كلمات صادره از ايشان دال بر اين است كه اية الكرسى نزد ايشان تا هم فيها خالدون ميباشد از اعاظم علما و اكابر فضلاء ميباشند شايد از اين راه بوده باشد كه جنت مكان و خلد آشيان مرحوم شيخ جعفر نجفى قدس الله تعالى روحه القدسى در كتاب كشف الغطاء ايضا اين قول را اختيار فرموده قال فى مقام بيان الامور المكروهة حال التخلى ما هذا لفظه و منها الكلام على الخلاء و يستثنى منه ذكر السر و قراءة اية الكرسى الى خالدون تا اين مقام بيان اشخاصى بوده كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه اية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون و اشخاصيكه كلمات ايشان دال بر اينست كه اية الكرسى منتهى ميشود تا بعلى العظيم ايشان نيز جماعتى از اجلهٔ علما ميباشند و منهم شيخنا الشهيد الثانى قال فى شرحه على الارشاد و الظاهر ان المراد باية الكرسى الاية التى يذكر فيها الكرسى اولها الله لا اله الا هو الى العلى العظيم و منهم المولى المولى المحقق الاردبيلى قال فى مجمع الفائدة و الظ من اية الكرسى الى قوله و هو العلى العظيم كما هو المقرر عند القراء و المفسرين و منهم صاحب مجمع البحرين قال و اية الكرسى معروفة و هو الى قوله و هو العلى العظيم و منهم المولى الجليل القزوينى قال فى شرحه على الاصول ايه سيم اية الكرسى است كه در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحى القيوم الى ان قال و لا يؤده حفظهما و هو العلى العظيم و در چند موضع تصريح بر اين فرموده و منهم المولى الصالح المازندرانى قال الظاهر ان اية الكرسى من قوله الله لا اله الا هو العلى العظيم و منهم السيد الجليل سيد على صدر الدين

الحسين الحسنى فى شرحه على الصحيفة السجادية على منشئها الاف السلام و الثناء و التحية قال فى اول التنبيهات التى اوردها فى اواخر شرحه المذكورة ما هذا لفظه اية الكرسى اولها الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله و هو العلى العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا المتاخرين و هو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه و لا يخفى ان نسبته التصريح الى بعض الاصحاب غير ملائم لدعوى الاشتهار ثم اقول و افقه فى هذه الدعوى العلامة المسمى المجلسى قال فى البحار و المشهور ان اية الكرسى الى العلى العظيم و يظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون و قد سمعت كلامه فى مرآة العقول ايضا و هذا القول هو الظ من اكثر المفسرين من الخاصة و العامة و المستند للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة فى المصباح قال روى عن الصادق انه قال من صلى فى هذا اليوم اى اليوم الرابع و العشرين من ذى الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه و خصه به يقرء فى كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون و عشر مرات انا انزلناه الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف رواه سيد بن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة حيث قال مشيرا الى اليوم الرابع و العشرين من ذى الحجة ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل زائد فى هذا اليوم العظيم الشان رويناه ذلك عن جماعة من الاعيان و الاخوان احدهم جدى ابو جعفر الطوسى فيما يذكره فى المصباح الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف وجه الدلالة هو ان الظ من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لاية الكرسى لما فى اخرها و انتهائها من الخفاء لوضوح انه لو لم يكن الى خالدون من اجزاء الكرسى لم يكن المناسب ان يقول و اية الكرسى الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المتامل بل المناسب ان يقول و اية الكرسى و ايتين بعدها كما لا يخفى و هذا المعنى هو الذى فهمه منه شيخ الطائفة و سيدنا سيد بن طاوس لما حكينا

عنهما فيما سلف حيث انهما بعدان اورد الحديث قال وهذه الصلوة بعينها رويناها
فى يوم الغدير وقد عرفت مما نبهنا عليه ان الحديث فى صلوة يوم الغدير مشتمل
على لفظ اية الكرسى فقط ومعلوم ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله ثم اية
الكرسى الى قوله هم فيها خالدون انه بيان اية الكرسى كما لا يخفى على المتامل
ومثلها العلامة كما يظهر منه فى القواعد والتذكره ونهاية الاحكام سيما الاول
وشيخنا الشهيد فى البيان وشيخنا الكفعمى فى الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق
الثانى فى الجعفرية وشارحاه اللذان من ذكرهما وصاحب الذخيره والعلامة
المجلسى والمحدث القاسانى فلاحظ ما حكينا عنهم حتى يتضح لك الحال وقد
عرفت ان الحديث ظ فى المعنى المذكور وهذا الظهور معتضد لفهم هؤلاء الفحول
ومنها ما رواه شيخنا الكفعمى فى بعض الحواشى التى كتبها فى اوايل البلد الامين
حاكيا عن كتاب المفرج بعد الشدة عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال من قرء اول البقرة الى
المفلحون والهكم اله واحد لا اله والاية الكرسى الى خالدون وان ربكم الله فى الاعراف
الى المحسنين واول الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس فى الرحمن الى
تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحى فى الجن الى قوله شططا كفى كل شيطان مارد
وسلطان انتهى وجه الدلالة يظهر مما مر ذكره ومنها ما رواه فى روضة الكافى
عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله عليه السلام ولا
يحيطون بشىء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين
وايتين بعدها بناء على ان المرجع للضمير فى قوله واخرها اية الكرسى وقوله
وايتين بعدها فيه حذف والتقدير وذكر ايتين كما هو التصريح به فى كلام
العلامة السمى المجلسى والمرجع للضمير فى بعدها الاية المذكورة والمعنى ان الاية
الكرسى هى الاية المذكورة والاتيان بعدها وهو المناسب بسوق الكلام واما

ماذكره

ماذكره السيد السند السيد على صدر الدين فى رياض السالكين بقوله ان الرواية
وردت بنصب ايتين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرا ايتين
بعدها فيكون الكلام قد تم عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو فى محل النصب
على تقدير القول اى وقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فهو مخالف
للظ اذ المفروض فى مقام التحديد اية الكرسى فقال عليه السلام واخرها العلى العظيم فتقدير
القراءة غير ملائم لسوق الكلام قطعا فمثل هذا الاحتمال غير مضر لصحة الاستدلال
كما لا يخفى على اولى التامل والافضال والحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب
الا بعامل مقدر وان كان مستقيما لكن الفعل المقدر فى كلامه غير ملائم لسوق
الكلام اصلا لوضوح ان حاصل الكلام ح يكون هكذا اية الكرسى هو العلى العظيم ....
وقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فان التقدير القول فى الاول
انما يناسب اذا كان المراد هكذا اذا علمت اخر اية الكرسى العلى العظيم فاشكر لله وقل
الحمد لله رب العالمين فح لا وجه للامر بقراءة الايتين بعد اية الكرسى كما لا يخفى
وان اغمضنا النظر من ذلك وقلنا ان المراد ان اخر اية الكرسى العلى العظيم لكن
كلما قرات اية الكرسى فى اى موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها
فح ينبغى الثمرة المترتبة من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلى العظيم يستدعى الحكم
بتادى الحال بتاتى الامتثال بالقراءة كلما ورد الامر بقرائتها بخلافه على القول
بامتدادها الى هم فيها خالدون وعلى التقدير المذكور بناء اليه على المعنى المذكور
تنتفى الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذى فطنة وانما بقى الكلام فى محض التسمية وذلك
ليس مما يعتنى به كما لا يخفى فالتقدير المذكور فى كلام السيد المسطور صحيح ودح
القبول   مقتضى معنى اول اينست كه الحمد لله رب العالمين نيز جزء اية
الكرسى بوده باشد شايد ماخذ كلام مولينا المتقى التقى المجلسى بحديث بوده باشد

که مذکور شد فرموده اند در شرح فقیه در مقام بحث از کراهت تکلم در بیت الخلاء
واستثناء آیة الکرسی بکلامیکه این عین آنست در آیة الکرسی بنحویکه نازل شده
در روایات اهل بیت ع بعد از العظیم والحمد لله رب العالمین هست و بعد از
له ما فی السموات و ما فی الارض وارد شده است و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم من ذا الذی ا ه و این روایت را علی بن ابرهیم و کلینی و شیخ
طوسی و سید بن طاوس وغیر ایشان ذکر کرده اند و میسا منداین را بآیة الکرسی
علی التنزیل انتهی کلامه امرانچه در روضه کافی مذکور است دو حدیث است اول
علی بن ابرهیم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابی جریر القمی و هو
محمد بن عبید الله وفی نسخة عبد الله عن ابی الحسن ع له ما فی السموات و ما فی الارض
و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه ثانی محمد بن خالد عن حمزة بن عبید عن اسمعیل بن عباد عن
ابی عبد الله ع ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و آخرها و هو العلی العظیم
والحمد لله رب العالمین و اثنین بعد هاظ اینست آنچه را نسبت بکلینی داده
اشاره باین دو حدیث بوده باشد و اما علی بن ابرهیم پس آنچه الحمد لله رب
العالمین مذکور در تفسیر آن مرحوم هست لکن نه باین نحو که الحمد لله رب العالمین
بعد از العظیم مذکور شد که الحمد لله رب العالمین بلا فاصله عین کلام علی بن
ابرهیم در سابق مذکور شد ملاحظه کن تا حقیقت حال مشخص شود و اما
نسبت بشیخ طبرسی پس مذکور در تفسیر مجمع البیان و جوامع الجامع مطابق با آن
نیست بلکه در تفسیر آیة الکرسی آنچه مذکور هست اینست روی علی بن ابرهیم
عن ابیه عن الحسین بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا ع الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری

عالم

عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم ا ه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه علاوه
بر این در مجمع البیان در تفسیر آیة الکرسی مذکور نیست مطلقا ذکر الحمد لله رب العالمین
بعد از عظیم مذکور نیست شاید در موضع دیگر مذکور شده باشد
این معنی که مرحوم مجلسی ذکر فرموده و نسبت بروایات ائمه ع داده منافی است با معنی که
مرحوم سید مذکور در شرح صحیفه ذکر فرموده چنانچه وجه آن بعد از تامل ظاهر میشود
و منها ما رواه ثقة الاسلام فی باب الدعاء فی ادبار الصلوة من کتاب الدعاء من
الکافی عن بکر بن محمد عمن رواه عن ابی عبد الله ع قال من قال هذه الکلمات
عند کل صلوة مکتوبة حفظ فی نفسه و داره و ماله و ولده اجیر نفسی و مالی
و ولدی و اهلی و داری و کلما هو منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم
یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری
و کل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق الی آخرها و برب الناس الی آخرها
و بآیة الکرسی الی آخرها و وجه الدلالة هو انه لو کان آیة الکرسی عبارة الی العلی العظیم
کان المناسب الاکتفاء بلفظ آیة الکرسی و عدم الاکتفاء بذلک والاتیان بقوله
ع الی آخرها للتنبیه علی امتدادها الی اعلی الآیة المذکورة فیکون ممتدة الی خالدون
لانتفاء الواسطة و اما مستند قول ثانی یعنی آیة الکرسی تا و هو العلی العظیم آست
پس آن نیز چند حدیث است اول حدیثی است مروی در اواسط جزء ثانی من
عشر از امالی شیخ جلیل القدر ابی علی فرزند ارجمند سعادتمند شیخ الطائفة قال
اخبرنا جماعة عن ابی الفضل حدثنا عبد الله بن ابی سفیان ابو محمد القرشی الشعرانی
املاء من اصل کتابه بالموصل قال حدثنا ابرهیم بن عمرو بن بکر قال حدثنا محمد بن
شعیب بن شابور القرشی قال حدثنا عثمن بن ابی العاتکة الهلالی عن علی بن یزید
انه اخبره ان ابا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن عن صدی ابی امامة الباهلی انه سمع

علی بن ابیطالب ع یقول ما اری رجلا ادرک عقله الاسلام وولد فی الاسلام
یبیت لیلة سوادها قلت وما سوادها یا ابا امام قال جمیعها حتی تقرء هذه الایه
الله لا اله الا هو الحی القیوم فقرء الایة الی قوله ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
ثم قال فلو تعلمون ما هی او قال ما فیها لما ترکتموها علی حال ان رسول الله ص اخبرنی
قال اعطیت ایة الکرسی من کنز تحت العرش ولم یؤتها نبی کان قبلی قال علی ع فما بت
لیلة قط حتی سمعتها من رسول الله ص حتی اقراها ثم قال لی یا ابا امامة انی اقراها
ثلث مرات فی ثلث ساعات من کل لیلة فقلت وکیف تصنع فی قرائتک لها یا بن عم محمد قال
اقراها قبل الرکعتین بعد صلوة العشاء الاخرة فوالله ما ترکتها منذ سمعت هذا
الخبر من نبیکم ص حتی اخبرتک به الحدیث ودلالته علی ان ایة الکرسی الی العظیم وانتهاؤها
ایة بما هو خفاء فیه حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده در باب
فضل القران در کتاب فضل القران و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال
از عمرو بن صنیع جمیع رفعه الی علی بن الحسین ع قال قال رسول الله ص من قراء
اربع ایات من اول البقرة وایة الکرسی وایتین بعدها وثلث ایات من اخرها
لم یر فی نفسه وماله شیئا یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القران وجه دلالة
این حدیث بر مدعی اگرچه محل مناقشه است نظر باینکه مراد از ایتین بعد ایة الکرسی
لا اکراه فی الدین الی اخره بودن موقوف بر اینست که ثابت بوده باشد که مراد از ایة
الکرسی تا هو العلی العظیم بوده باشد اگرچه این ثابت نبوده باشد ممکن است
که مراد از ایة الکرسی سه ایه بوده باشد و مراد از دو ایه بعد از ایة الکرسی تا ایة بعد
از خالدون بوده باشد پس تمسک بحدیث مذکور در این مقام خالی از مصادره
نیست لکن این حدیث بمعونة حدیث دیگر که شیخ طبرسی در مجمع البیان ذکر فرموده
روی عن عبد الله بن مسعود قال من قرء عشر ایات من سورة البقرة فی لیلة کل لیلة فی بیت

لم یدخل ذلک البیت شیطان حتی یصبح اربع ایات من اولها وایة الکرسی وایتین بعدها
وخواتمها وجه دلالت این است چون که در این حدیث تصریح شده بده ایه
پس باید مراد از ایة الکرسی همان یک ایه بوده باشد و مراد از دو ایه بعد از ان لا اکراه
بوده باشد تا خالدون والا اعداد ایات دوازده میشد نه ده کما لا یخفی علی المتامل
از اینجه مذکور شد ظاهر میشود که تمسک بحدیث ثانی در مقام استدلال اولی خواهد
بود نظر باقوائیت در دلالت لکن چون حدیث اول اوثق است پس تمسک بان
از این جهت اولی است حدیثی است که صاحب کتاب طب الائمه ع که
عبارت از حسین بن بسطام و برادر او عبد الله بن بسطام بوده باشد چنانچه
از بعضی شرح ظاهر میشود روایت نموده در ثلث اول از کتاب مذکور از محمد بن کثیر
دمشقی از حسن بن علی بن یقطین از مفخر اهل سعادت و هدی جناب حضرت امام
رضا ع که فرمودند این عوذه حرز وامان است از هر دردی و حزنی وان عوذه
اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله اخسئوا فیها ولا تکلمون انی اعوذ بالرحمن منک
ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بسمع الله وبصره علی اسماعکم وابصارکم وبقوة
الله علی قوتکم لا سلطان لکم علی فلان بن فلانة ولا علی ذریته ولا علی ماله ولا علی اهل
بیته سترت بینکم وبینه بستر النبوة التی استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئیل
عن ایمانکم ومیکائیل عن ایسارکم محمد ص واهل بیته امامکم والله تعالی مطلع علیکم
یمنعه الله وماله وذریته واهل بیته منکم ومن الشیاطین ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انه لا یبلغ جهله اناتک ما لا یبلغه مجهود نفسه
فعلیک توکلت وانت نعم المولی ونعم النصیر حرسک الله وذریتک یا فلان بما
حرس به اولیاءه صلی الله علی محمد واهل بیته وتکتب ایة الکرسی الی قوله وهو العلی
العظیم ثم تکتب ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولا ملجاء من الله الا الیه

حسبنا الله و نعم الوکیل دل سام فی راس الشبها لبیها المسلسلها لسلسلا والظ
ان قوله تعالی قوله و هو العلی العظیم تحدید لایة الکرسی والمراد تکتب اٰیة الکرسی هی
الی قوله و هو العلی العظیم فدلالته علی المرام مما لا یکاد یختفی علی احد من اولی
الاحلام مؤید ان امست انچه در همین کتاب بعد از ان بچند ورق ذکر شده
در بیان عوذه ماخوذ و مسحور روایت نموده از احمد بن یزداد اسحق صحاف
از جناب موسی بن جعفر ع که صحاف نقل نموده که انحضرت فرمودند یا صحاف
قلت لبیک یا بن رسول الله ص قال انک ماخوذ عن اهلک قلت بلی یا بن رسول الله
منذ ثلث سنین فدعا بحث بکل دواء نوالله ما نفعنی قال یا صحاف افلا
اعلمنک قلت یا بن رسول الله والله ما خفی علی ان کل شیء عندکم فوجیر ولکن استحییک
قال ویحک وما صغک الحیا فی رجل مسحور ماخوذ اما انی اردت ان اقل لحلک
بذلک قل بسم الله الرحمن الرحیم ادروبک ایها السحرة عن فلان بن فلانة بالله الذی
قال لابلیس اخرج منها مذموما مدحورا الی ان قال ع وما هم بضارین من احد
باذن الله الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة الی اخره و هو العلی العظیم
ان الحکم لواحد رب السموات والارض وما بینهما ورب المشارق الی اخر ما ابی
وجه تایید انست در اشتمال مقامات در اخبار استعاذه و تمسک بایة الکرسی
شده وان مقتضی انست که اگر اخر ایة الکرسی العلی العظیم نمیبود بعد از ان ایات
نیز مذکور شده باشد پس اقتصار بانچه مذکور شده مشعر انتهای ایة الکرسی است
بالعلی العظیم و هو المطلوب   حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب خصال
روایت فرموده فی ضمن الخصال التی سال عنها ابوذر رحمه الله قال دخلت
رسول الله ص و هو جالس فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال قلت فای
ایة انزلها الله علیک اعظم قال ایة الکرسی و همین حدیث را صاحب مکارم الاخلاق

ودراخر

در اواخر کتاب مذکور روایت نموده وجه دلالت ان حدیث این است که ظ از
سؤال سائل ای ایة انزلها الله علیک سؤال از ایة واحده است که اعظم بوده یا کل
ظ در جواب سؤال از این مقام جواب از این سؤال بایة الکرسی انست که ایة الکرسی
یک ایه بوده باشد چنانچه ظ لفظ مقتضی اینست و این مستلزم اینست که ایة الکرسی
منتهی شود بقوله تعالی العلی العظیم نظر بانچه مذکور شد که تشکیکی نیست در اینکه
اول ایة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و قول باینکه از لفظ جلاله تا القیوم
یک ایه است و از لا تاخذه سنة تا عظیم ایه دیگر است چنانچه مرحوم طبرسی از بعضی
حکایت فرموده ضعیف است   حدیثی است مروی در جمله از کتب
معتبره عامه پس در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول روایت نموده از ابوهریره
که جناب رسول خدا ص روایت فرموده ان لکل شیء سناما وان سنام القران
سورة البقرة و فیها ایة هی سیدة ای القران و هی ایة الکرسی   باز حدیثی است
مروی در کتاب مذکور وغیره از ابی بن کعب از جناب رسول خدا ص فرمود یا ابا
المنذر اتدری ای ایة من کتاب الله تعالی معک اعظم قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم
فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر   حدیثی است مروی در
کتاب مصابیح و تیسیر الوصول الی جامع الاصول وغیرهما من ابی هریره قال وکلنی رسول
الله ص بحفظ زکوة رمضان فاتانی ات فجعل یحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنک
الی رسول الله ص قال انی محتاج وعلی عیال ولی حاجة شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت
فقال النبی ص یا ابا هریره ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة
شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه سیعود فرصدته فجاء یحثو من
الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله ص قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا
لا اعود فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه مسعود فرصدته فجاء یحثی من الطعام فاخذته

فقلت لادفعنك الی رسول الله ص قال وعنی فانی محتاج وعلی عیال ولا اعود
فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال رسول الله ص یا ابا هریرة ما فعل اسیرك
البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله
فقال انه کذبك وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنك
الی رسول الله ص وهذا اخر ثلث مرات انك تقول انك تقول لا تعود ثم تعود
فقال دعنی اعلمك کلمات ینفعك الله بها اذا اویت الی فراشك فاقرأ ایة الکرسی
الله لا اله الا هو الحی القیوم حتی تختم الایة فانك لن یزال علیك من الله حافظ
ولا یقربك شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله فلما اصبحت فقال لی رسول الله
ما فعل اسیرك فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها فقال اما انه صدقك
وهو کذوب یعنی صدقك بان ایة الکرسی وذکر خواصه لکنه کذبك فی عدم العود
وجه الدلالة علی المدعی ظ لوضوح ان قوله یختم الایة یدل علی انتهاء ایة الکرسی
باخر الایة وقوله وان لم یکن حجة بقصد بقرضه یکفی فی ذلك ممکن است جواب
گفته شود از مستند یکه در اثبات قول اول ذکر کردیم اما از حدیثیکه شیخ مرحوم
در مصباح ذکر فرموده اند پس ان مقدوح است سندا و دلالة اما بحسب سند نظر
باینکه حدیث مرسل است سند ان مط معلوم نیست مط همین قدر مرحوم
شیخ فرموده اند روی عن الصادق ع نه راوی معلوم است ونه واسطه ما بین
مرحوم شیخ و راوی پس اعتماد بان در بیان مراد شارع نمیتوان نمود خصوصا
در صورتیکه مخالف ظ لفظ بوده باشد واما قصور در دلالة بجهة انکه ممکن است
الی قوله هم فیها خالدون از کلام مرحوم شیخ بوده باشد واین تفسیر موافق
باعتقاد مرحوم بوده باشد یعنی چونکه اعتقاد مرحوم این بود که ایة الکرسی
ممتد است الی خالدون لهذا ایة الکرسی در حدیث را تفسیر فرموده اند

بایجه

۲۴۰

بایجه مذکور شد بر فرض تسلیم انکه تفسیر مذکور احادیث بوده باشد چنانچه
این ظاهر است میگوئیم کلام محتاج بحذف است چنانچه در سابق اشاره بان
نمودیم وان محذوف چنانچه ممکن است هی بوده باشد بر تقدیر چنین خواهد
بود وعشر مرات ایة الکرسی وهی الی قوله هم فیها خالدون ممکن است بنحو دیگر
باین نحو وعشر مرات ایة الکرسی ومابعدها الی قوله هم فیها خالدون
و بر تقدیر اول اگرچه دلالت بر مدعی ثابت است لکن بنابر ثانی ثابت
نیست بلکه دلالت بر خلاف ثابت است فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال
بنابراین انچه لازم از حدیث مذکور است نیست که در نماز روز چهارم
ذی الحجه موقوف نیست که سه ایه را ده مرتبه تلاوت نماید واین مستلزم
این نیست که ایة الکرسی مطلق در جائیکه وارد شده باشد حمل شود بر این معنی
وهو ظاهر از انچه مذکور شد ظ میشود جواب حدیثیکه از حاشیه ملا امین
مذکور شد پس احتیاج باعاده کلام در ان نیست واما حدیث روضه
کافی پس ان نیز مقدوح است سندا و دلالة اما قدح در سند پس بجهة
انکه حمزة بن عبید مذکور در کتب رجال نیست وهمچنین راوی ان اسمعیل
عباد نظر باینکه اسمعیل بن عباد مذکور در رجال نیست مگر بکنیه واز شیخ
مرحوم در رجال در اصحاب مولانا الرضا ع ذکر فرموده ودر ما نحن فیه راوی
حدیث را روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق ع بنابراین پس
راوی مذکور در رجال نخواهد بود بر فرض تسلیم اتحاد مذکور در رجال مجهول
الحال است واما قدح در دلالت پس بجهت انست که لفظ ایة الکرسی مذکور
در حدیث نیست تا انکه ضمیر اخرها راجع شود بان پس میگوئیم چنانچه
ممکن است ضمیر مذکور راجع باشد بایة الکرسی ممکن است راجع باشد باصل

نظر باختلاف مفسرین که الله لا اله الا تا العلی العظیم روایت است آیه اولی الله
لا اله الا هو الحی القیوم تا ثانیه لا تاخذه سنة و لا نوم تا العلی العظیم بنابراین
مقصود از حدیث تنبیه بر فساد قول بنفد راست پس معنی آخرها و هو
العلی العظیم آخر آیه که مقصود است بالله لا اله الا هو العلی العظیم بعلاوه ممکن است
که بگوئیم که این حدیث عمده است بلکه بعید است که باین نحو صادر از معصوم
شده باشد که اول فرموده باشند و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و آخرها
و هو العلی العظیم بلکه مناسب این بود که اگر مراد تحدید آیة الکرسی باین بوده
باشد که اول کلام مقصد رشود باول آیه باین نحو الله لا اله الا هو الحی القیوم
و آخرها و هو العلی العظیم یا فرموده باشد آیة الکرسی آخرها و هو العلی العظیم
بلکه مناسب بنابر قول بامتداد آیة الکرسی الی خالدون این بوده که فرموده
باشند و آخرها خالدون و این ظاهر است پس مظ اعتماد باین در حکم بامتداد
آیة الکرسی الی خالدون نمی توان نمود چنانچه وجه آن بتامل در این حدیث مذکور
شد ظاهر میشود اما جواب از حدیث یعنی حدیث مروی در کافی در دعای از
کافی پس میگوئیم لفظ الی آخرها نیز بجهت اینست که مذکور شد بلکه بجهت رفع
توهم اکتفا بلفظ آیة الکرسی باین نحو اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری
و کل ما هو منی بآیة الکرسی یعنی اگر لفظ الی آخرها رفع توهم اراده این معنی است
و اینکه مراد اینست که باین نحو تلاوت نماید اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی
و داری و کل ما هو منی بالله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة
و لا نوم الی آخر الایة بجمله فائده لفظ الی آخرها چنانچه ممکن است آن
بوده باشد که در وجه استدلال مذکور شد ممکن است این بوده باشد
که در این مقام مذکور شد اگر ادعای ظهور ثانی نکنیم ادعای ظهور اول

ممکن

ممکن نیست اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال پس اعتماد باخبار مذکوره در حکم
بامتداد آیة الکرسی الی خالدون ممکن نیست بلی چیزیکه در این مقام هست
کلمات مذکوره از اجله علمای مذکوره است پس میگوئیم انصاف اینست که
کلام شیخ الطائفه نور الله مرقده دال بر این هست که آن مرحوم معتقد این بوده
باشد که آیة الکرسی ممتد بوده باشد تا خالدون چنانچه در وجه استدلال بحدیث
اول مذکور شد و همچنین کلام سید ناسید بن طاوس و اما دلالت کلمات باقی اصحاب
بر این مطلب متحقق نیست توضیح مرام مستدعی اینست که گفته شود کلام آن مرحوم
علامه و من تاخر عنه کل راجع باین است که تصریح فرموده اند که آیة الکرسی را در نماز
روز عید غدیر تلاوت نماید تا هم فیها خالدون با آنکه حدیثی که مستند این
صلوة است مشتمل است بر لفظ آیة الکرسی فقط پس این تفسیر از اعاظم علمای
مذکوره بجهت اینست که آیة الکرسی بنابر اعتقاد ایشان ممتد است تا خالدون انصاف
اینست که این وجهی است متین لکن میگوئیم چنانچه ممکن است که این باین جهت بوده
باشد که مذکور شد ممکن است بجهت شدت اعتماد به مرحوم شیخ بوده باشد بعضی
نظر باینکه صلوة مذکوره از صلوات مندوبه است باطباق علما و مسامحه در امور
مندوبه ثابت است و چونکه مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ اینست که تلاوت
آیة الکرسی در صلوة عید غدیر باید تا هم فیها خالدون باشد لهذا مرحوم علامه
و غیره هم حکم فرموده اند باین مطلب نظر بتسامح در امور مستحبه پس تفسیر مذکور
از علمای مذکوره شاید از این راه بوده باشد لهذا مرحوم علامه و غیره هم که مذکور
شده نیز بجهت اعتقاد باشد از اصل آیة الکرسی تا محل مذکور پس حکم باینکه اجله علمای
مذکوره معتقد این میباشند که آیة الکرسی ممتد است تا خالدون ممکن نخواهد بود
مؤید این مطلب است کلام مرحوم علامه در نهایة الاحکام و تذکره قال فی نهایة الاحکام تجب

ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف
ساعة رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحدة من الاخلاص وایة الکرسی الی قوله هم
فیها خالدون والقدر عشر مرات قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر
وهو انه ایة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون پس اگر مرحوم معتقد این مطلب
میبود حاجت باین کلام نبود کما لا یخفی و قریب بکلام نهایه است کلام مرحوم در تذکره
قال بعد ان حکی کلام شیخ را بر این مطلب بخصوص صلوة غدیر اراده الله در تذکره
مط چنانچه ظاهر است هم چنانکه در سابق وجه ان بیان شد پس تمسک بکلمات اصحاب
مذکوره از مرحوم علامه و غیره در حکم باینکه این بزرگواران معتقد این میباشند که
ایة الکرسی ممتد است تا خالدون صحیح نخواهد بود مؤید این مطلب است کلام مولینا
التقی المجلسی باانکه بیان شد که تصریح فرموده اند در نماز روز عید غدیر بنحویکه
سابق بیان شد که تصریح فرموده اند در نماز روز عید غدیر بنحویکه سابق بیان شد
تصریح فرموده اند در کتاب صلوة همین شرح در مبحث تعقیب هر جا که ایة الکرسی
گویند مراد تا العلی العظیم است بلی کلام شارح جعفریه که متمسک شده در مقام استدلال
در اثبات استحباب صلوة روز عید غدیر بقوله للروایة ظاهر است در این معنی
کلمات علمای مذکوره است که متعلق بصلوة روز عید غدیر بنحوی است که مذکور شد و اما
کلام یکه متعلق بان نبوده باشد مثل کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام ثانی محدث قاسانی
پس مستند این دو کلام بخصوصه حال در نظر نیست که ملاحظه شود مثل مستند
نماز روز بیست چهارم ذی الحجه است باشد اگر بنحو اول است حال این بنحوی است که مذکور
شد و اینچنین نیست بلکه ایة الکرسی و مستند در این دو مقام مطلق بوده است در
این دو صورت کلام این دو مرحوم دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد امتداد ایة الکرسی
تا خالدون بوده لکن مضر نیست نظر باینکه منکر نفی خلاف در مسئله نیستیم پس این دو

مجملا

نفر

نفر شریف مرحوم شیخ و غیره خواهد بود در این قول   از اینجا مذکور شد متحقق
میشود که مختار در مسئله اینست که اخر ایة الکرسی هو العلی العظیم بوده باشد نظر
بضعف مستند قول با متداد تا خالدون سندا و دلالة چنانچه مفصلا بیان شد
و مستند یکه در اثبات قول اول ذکر کردیم اگرچه بحسب سند ان نیز ضعیف است لکن بحسب
دلالة مدلول لفظ اکثر انها تمام است اگرچه در بعضی مناقشه میتوان نمود و ضعف
سند در این مقام مضر نیست نظر باینکه مدلول لفظ ایه متحقق است اضافه بکرسی
بجهت اشتمال ان است بلفظ کرسی مثل ایه ملک ایة الکرسی عبارت خواهد بود
از ایه معهوده که مشتمل بر لفظ کرسی است این قدر متیقن بنصوص مذکوره که دال
بر این معنی است مؤید این مطلب را بعلاوه اعتقاد بشهرة محکیه در کلام علامه
مجلسی و غیره بل در حکم باینکه مراد از ایة الکرسی علاوه بر این مطلب است محتاج هستیم
بدلیل دیگر و چونکه نصوص سابقه قائل این نبوده که توانیم اعتماد نمود در اثبات
این مطلب چنانچه مفصلا بیان شد لهذا اعراض از ان و اختیار ثانی متعین خواهد
بود بلی در نماز روز بیست چهارم ذالحجه چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر
اینکه تلاوت ایة در ان نماز تا هم فیها خالدون است و حدیث مزبور در این
مقام معتضد بعمل اجله علما است لهذا عمل بمقتضای ان در این نماز بی عیب است
و اگر در مقام دیگر نیز دلیل یافت شود که اعتماد بان توان نمود باز عمل بمقتضای
ان بی عیب بلکه متعین است کلام در صورت اطلاق ایة الکرسی است چنانچه غالب
چنین است در این وقت اجتزاء تا هو العلی العظیم میتوان نمود بلکه اتیان بعلاوه
بقصد توصیف مشکل است بلی بقصد تلاوت قران بی عیب است قال شیخنا
الشهید الثانی فی شرح الارشاد والظاهر ان المراد بایة الکرسی التی یذکر فیها الکرسی
اولها الله لا اله الا هو العلی العظیم نعم ذکر فی صلوة یوم المباهلة انتهی الی خالدون

ولا دلالة فيه على التعدی الی غیرها وان کان فعله جایز و کلام این بزرکوار متین است
و این خبر را خبر فرموده وان کان فعله جایز اکر بقصد توظیف بوده باشد چنین
نیست و قطع نظر از ان کرده چنین است که فرموده اند واما نماز روز عید غدیر
مشخص شد که ایة الکرسی در ان مطلق است لکن نظر بانکه اعیان علما مثل شیخ
الطائفه وسید بن طاوس و مرحوم علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ
کفعمی و دو بزرکوار مجلسین و صاحب ذخیره و محدث کاشانی و دو نفر شراح
جعفریه قدس الله تعالی ارواحهم کل تصریح فرموده اند براینکه مراد از ایة الکرسی
در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا عمل باین نمودن بی عیب است اکرچه در
سابق اشاره شد بانکه ممکن است که مرحوم علامه و من تاخر عنه اعتماد بکلام
شیخ در مصباح فرموده باشد و مبنای فرموده مرحوم شیخ اعتقاد ان مرحوم بوده
باشد از ایة الکرسی الی خالدون بجمله و قرائة ایة الکرسی تا خالدون در این نماز
نظر بتصریح اعاظم علمای مذکوره بی عیب بلکه مستحسن است والله تعالی العالم
مخفی نماند از این خبر مذکور میشود ایة الکرسی که در تعقیب صلوة وارد شده کفایت
میکند در امثال و تا دیه سنت قراءة الله لا اله الا العلی العظیم لکن هرکاه منضم
نماید باین روایة بعد از تا خالدون عیبی ندارد بلکه احسن خواهد بود چنانچه
بعد بیان خواهد شد   از تعقیبات مهمه در عقب فرایض یومیه قرائة
سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه و تلاوت دعای ماثور است بعد
از فراغ از ان از قافله کاروان معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که فرموده کسیکه دوست دارد وقت انتقال از دار دنیا بدار اخرت
خالص و پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص و پاک میشود از کدورات
و غش و احدی از او مطالبه مظلمه ننماید باید بخواند در عقب نمازهای یومیه

سوره مبارکه قل هو الله احد را دوازده مرتبه بعد از فارغ شدن دو دست
خود را بلند نموده این دعا بخواند اللهم انی اسئلك باسمك المکنون المخزون
الطهر الطاهر المبارك واسئلك باسمك العظیم وسلطانك القدیم ان تصلی
علی محمد وال محمد وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا
وتدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا واخره
صلاحا انك انت علام الغیوب بعد از ان جناب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میکه حاصل معنی ان اینست که این تعقیب را اختیار نموده ایم از جمله چیزهائیکه
جناب فخر کاینات رسول خدا صلی الله علیه وآله بمن تعلیم فرموده اند و انجناب امر فرموده اند
مرا تعلیم کنم از ایجنین مخفی نماند اکرچه حدیث مذکور در فقیه و تهذیب روایت
شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار
همین حدیث را روایت فرموده اند مسندا بدانکه مقتضای حدیث مذکور اعتبار
قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه لکن مقتضای حدیث
مروی در کافی در باب فضل القران و ثواب الاعمال جواز اجتزاء است بقراءة
سوره مذکوره اکرچه یکدفعه بوده باشد حاصل مضمون ان حدیث اینست که
کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده کسیکه ایمان
بخداوند عالم جل جلاله و اعتقاد بروز قیامت دارد باید ترك نکند قراءة
قل هو الله احد را در عقب فریضه پس بدرستیکه کسی که بخواند این سوره
مبارکه را خداوند عالم جل جلاله جمع میفرماید بجهة او خیر دنیا و اخرت را
و می امرزد کناهان او را و کناهان والدین او را و کناه اولاد او را   از
جمله تعقیبات مذکوره دعائیست مروی در کافی و فقیه و ان دعا اینست
اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله الواحد الاحد

الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی
و داری و کل ما هو منّی برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب
و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و اجیر نفسی و اهلی
و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منّی برب الناس ملک الناس اله
الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة
و الناس در فقیه و کافی و بایة الکرسی اخرها ظ اینست که مراد این بوده باشد
که چنین بگوید اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منّی بالله
لا اله الا هو الحی القیوم الی اخره از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق عم مرویست که هر کس این کلمات را بخواند عقیب هر نماز فریضه باعث
حفظ نفس و مال و دار و ولد او میشود   از تعقیبات مذکوره ایاتیست
که مشتمل است بر الحدیث موثق مروی در باب فضل القران از کافی از جناب
امام جعفر صادق عم که فرموده چونکه ایات اینه مامور شدند که نازل شوند بر
اهل زمین چسپیدند بعرش و عرض کردند ای پروردگار ما مارا میفرستی
بسوی اهل معاصی و خطاها پس وحی از جانب خداوند جلیل رسید بان ایات
که نازل شوید باهل زمین قسم بعزت و جلال خود هر کس از ال محمد و شیعه ایشان
شمارا تلاوت کند در عقیب صلوات مفروضه نظر التفات و رحمت میکنم
بسوی او هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنم از او در هر نظری هفتاد حاجت
ایات مذکوره عبارتست از ام الکتاب و شهد الله انه لا اله الا هو و الملئکة
و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و ایة الکرسی و ایة الملک که
عبارتست از ایه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که

مراد از ام الکتاب ممکن است که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن اطلاق ایه بران
نمودن خلاف ظ است و ممکن است که مراد از ام الکتاب درین مقام ایه سوره مبارکه
ال عمران بوده باشد که عبارتست از هو الذی نزل علیک الکتاب منه ایات محکمات
هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه
منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم
یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب ظ اینست که مراد از
ام الکتاب درین مقام همین معنی بوده باشد   از تعقیبات مذکوره تلاوت
تسبیحات اربع است بعد از هر فریضه سی مرتبه نظر بحدیث مروی در ثواب
الاعمال حاصل مضمون الحدیث صحیح اینست که روزی فخر کاینات جناب رسالت
ماب صلعم خطاب فرمودند با شخاصیکه بسعادت خدمت ایشان مشرف
بودند ایا چنین میدانند که هرگاه کل ایچه نزد شما است همه را جمع بکنند بعضی
از از اروی بعضی دیگر بگذارند چنین احتمال میدهد که اگر چنین نمایند
باسما میرسد عرض کردند خیر چنین نمیدانیم فرمودند میخواهید دلالت کنم
شمارا بچیزی که بیخ او در زمین بوده باشد و شاخ او در اسمان عرض کردند
بلی یا رسول الله فرمودند بگوئید بعد از فراغ از فریضه سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر ثلثین مرة بدرستیکه هرگاه کسی چنین نماید محفوظ
میماند از خراب شدن عمارت بودن ان و سوختن در اتش و انغرق شدن
و از افتادن در چاه و محفوظ میماند از مردن بد و از هر بلیه که از اسمان نازل شود
در ان روز و این کلمات باقیات الصالحات خواهد بود بجهة او مخفی نماند مقتضای
حدیث مذکور استحباب تعقیب مذکور است در حق هر مصلی خواه در حضر بوده
باشد یا در سفر لکن مبالغه ان در سفر در عقب صلوات مقصوره بیشتر است بجهة

تنبیه باین مبالغه در حدیث تعبیر از آن بوجوب شده است و شیخ صدوق
در کتاب مجالس حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه کسی
در عقب هر نماز فریضه چهل مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر قبل از آنکه بگرداند پای خود را از حالتیکه بوده بر آن حالت در حال
تشهد بعد آن مطلبی که دارد مسئلت نماید از درگاه واهب العطایا بشرف اجابت
مشرف خواهد بود شد   دعائیست مروی در محاسن برقی در حدیث
صحیح حاصل مضمون آن اینست که کسی بگوید بعد از فراغ از نماز قبل از آنکه برگرداند
دو زانوی خود را از حالتی که بوده است بر آن در حال تشهد اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا
ده مرتبه محو میفرماید خداوند عالم جل شانه چهل هزار هزار گناه را با صرف [ا]خلاق
عالم عز شانه در نامه عمل او ثبت میشود هزار هزار حسنه و میباشد شکل گیسکر
ختم نماید قرآن را دوازده مرتبه   دعائیست که مشتمل بوده باشد از استعاذه
از نار و طلب جنت و حور العین ثقة الاسلام روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست که سه چیز است که خداوند عالم جل شانه آنها شنیدن
کلام خلایق را عطا فرموده بهشت و آتش جهنم و حور العین پس هر بنده که از
نماز فارغ شود و بگوید اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی الحور
العین آتش جهنم میگوید ای پروردگار عالم بدرستیکه بنده تو سؤال کرد
از تو مرا پس او را ساکن مگردان در من و حور العین میگوید ای پروردگار ما بنده
تو ما را از تو خواست پس تزویج کن ما را با او و اگر اول بگوید اللهم صل علی محمد وال
محمد و بعد از آن این دعا بخواند افضل و ادخل در اجابت خواهد بود
توسل بدوازده امام عم است ثقة الاسلام از جناب هادی طریق رشاد

جناب

جناب حضرت امام تقی عم روایت نموده که آنحضرت فرموده که بعد از آنکه فارغ شدی
از نماز واجبی بگو رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا
و بعلی اماما و بالحسن والحسین وعلی بن الحسین و محمد بن علی عم و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی
والحجة بن الحسن علیهم السلام اللهم ولیك الحجة فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن
یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته وامدد له فی عمره واجعله القائم
بامرك المنتصر لدینك وارهِ ما یحب و تقر به عینه فی نفسه و ذریته و اهله و ماله
و فی شیعته و فی عدوه وارهم منه ما یحذرون وارهِ فیهم ما یحب و تقر به عینه و شف
به صدورنا و صدور قوم مؤمنین ظاهر اینست ضمیر ارهم راجع باشد بعدو
پس معنی ظاهر آن چنین خواهد بود بنما با عادی و دشمنان آنحضرت از جانب حضرت
چیزی را که خائف بودند از آن مسلط شدن آنحضرت بر آنها و کشته شدن
آنها بسیف آنحضرت و معنی اره فیهم ما یحب بنما بآنحضرت در دشمنان آنحضرت
چیزی را که آنحضرت دوست میداشت و از ذلت و استیصال با ایشان آنها اینکه
این تعقیب را ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در فقیه نور الله تعالی روحهما ذکر
فرموده اند تا آنکه اختلاف در مذکور در کافی نیست بنحوی که ذکر شده و در فقیه بمحمد نبیا
بعد از اذعان باسلام و قرآن ذکر فرموده باین نحو رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا
و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکوره در کافی انسب است اگر وجهی بجهت ترتیبی که
مذکور در فقیه است نمیتوان گفت و هر دو این بزرگوار اینرا از محمد بن فرج
از اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی است و امام علی نقی عم است روایت
نموده اند که او از جناب حضرت امام محمد تقی عم روایت نموده و مرحوم شیخ طوسی
در تهذیب نیز ذکر فرموده لکن از حضرت امام جعفر صادق عم و بالکعبة قبلة را علاوه فرموده

لکن قبل از شتمل نیست بر دعائیکه بجهت خلیفة الرحمن مظهر حضرت صاحب الزمان
عجل الله تعالی فرجه است مذکور نیست در تهذیب چنین است بگو در عقب هر فریضه
رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی
ولیا و اماما و بالحسن والحسین والائمة علیهم السلام اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی
کل شیء قدیر مخفی نماند اینکه این دعا مشتمل بر اعتراف بربوبیت و نبوت و امامت
ائمه اثنا عشر است سزاوار اینست مداومت بان شود خصوصا با دعای بجهت جناب
صاحب العصر عجل الله تعالی فرجه و نظر بکثرت گرفتاری و مشاغل و قلت همت بجهة
اغلب ناس جمع مابین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد لکن مناسب اینست مهما امکن
اخلال بان تعقیب نشود که نجات دنیا و آخرت از توسل با ائمه علیهم السلام است سیما بجناب
الزمان عجل الله تعالی فرجه ظهوره میباشد بدانکه بعضی از فقرات دعا که محتاج
بر بیان بوده تفسیر شد قوله علیه السلام و تعز به عینه ممکن است ثلاثی مزید باب افعال
بوده باشد بنا بر اول صیغه خطاب بضم تا خطاب و کسر قاف خواهد بود و بنا بر ثانی
بفتح تا صیغه غائب خواهد بود و بنا بر ثانی از باب علم یعلم خواهد بود و معلوم است
بنا بر اینکه ثلاثی مزید فیه بوده باشد بنا بر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوند
بنما بجناب صاحب الامر اینچه را که محبوب او است از نصرت و غلبه بر قاطبه اهل ادیان فاسده
و ایمان آنها یا مقتول شدن آنها بضرب سیف قاطع ایشان و روشن بکن دل با ن
چشم ایشان و بنا بر ثلاثی مجرد بنما بایشان چیزی را که چشم ایشان بان روشن شود آنچه
مذکور میشود که ثلاثی مجرد در این مقام انسب است بدانکه از جمله ادعیه که
بعد از هر نماز فریضه وارد است اینست که بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا
صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان من مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها
عنی و عن والدی و عن ولدی و اخوانی التحیة والسلام عدد خلق الله و زنة عرش الله

وما احصاه کتابه و احاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم و ما عشت فیه
من ایام حیوتی عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول اللهم اجعلنی
من انصاره و اعوانه الذابین عنه والممتثلین لاوامره و نواهیه فی ایامه والمستشهدین
بین یدیه اللهم فان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی
من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والباد
اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل بصری بنظرة منی الیه و عجل
فرجه و سهل مخرجه اللهم اشدد ازره و قو ظهره و طول عمره و اعمر اللهم به بلادک
و احی به عبادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی
الناس و اظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه و آله
حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و یحق الله الحق بکلماته و یحققه اللهم اکشف
هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا و صلی الله علی محمد
و آل محمد از کاشف دقایق و حقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر کس
این دعا را بعد از هر نماز فریضه بخواند برؤیت سعادت مآب جناب صاحب الامر علیه السلام
مشرف خواهد شد در بیداری یا در خواب از اینکه این دعا مشتمل است بر مبالغه در
تبلیغ سلام بان ملاذ کافه انام و تجدید عهد و بیعت است بان مقتدای قاطبه
اسلام و هم چنین مشتمل است بر استدعای مشرف شدن بشرافت سعادت خدمت
آن امام زمان علیه و علی آبائه الاف التحیة والثنا مداومت بان بسیار بسیار موقع است
اگر بعد از هر نماز نشود اقلا بعد از نماز صبح خوانده شود مجملا در هر وقت از اوقات
که بوده باشد خواندن این دعا خوبست اگر چه بعد از فراغ از صلوة نبوده باشد ۵
از جمله تعقیبات مذکوره لعن کردن است بر دشمنان ائمه و ظالمین ائمه
انام علیهم الاف التحیة والسلام ثقة الاسلام و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت نموده اند

که جناب امام جعفر صادق ع در عقب هر نماز چهار مرد و چهار زن را لعن میفرمودند
فلان و فلان و فلان و معویه و فلانه و فلانه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه
معویه و در حدیثی وارد شده است نهی از ترک لعن بر بنی امیه بعد از فراغ از نماز
بنا بر این ادنی چیزی که بر آن امتثال حاصل میشود اینست که بگوید بعد از فراغ از هر
نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن اکمل و اتم و افضل خواندن دعای صنمی قریش است
لهذا مناسب دانست که الله عار ادر این مقام ذکر نماید تا شیعیان ائمه طاهرین ع
از فواید عظیمه که مترتب میشود بر خواندن آن محروم نشده باشند بدانکه این
دعا بیست جلیل مروی است از ابن عباس ره که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در
کتاب خلاصه ذکر فرموده اند ایشان را بغایت تعظیم و احترام فرموده انه کان محبا
لعلی ع و تلمیذه حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین ع اشهر من ان یخفی و قد ذکر
الکشی احادیث یتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر
واجبنا عنها رضی الله عنه انتهی عبارة الخلاصه مجملا روایت شده است این دعا از
عبد الله بن موصوف که ایشان روایت نموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین
جناب امیر المؤمنین ع و فرموده اند هر کس این دعا را بخواند مثل کسی خواهد بود که
در خدمت جناب رسول خدا ص در جنگ احد و حنین و بدر هزار تیر بکفار
انداخته باشد و دعا اینست اللهم العن صنمی قریش و جبتیها و طاغوتیها و افکیها
و ابنتیهما اللذین خالفا امرک و انکرا وحیک و عصیا
رسولک و قلبا دینک و حرفا کتابک و عطلا احکامک و ابطلا فرایضک و الحدا
فی آیاتک و عادیا اولیائک و والیا اعدائک و افسدا عبادک و اخربا بلادک
اللهم العنهما و انصارهما فقد اخربا بیت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه و الحقا
سمائه بارضه و عالیه بسافله و ظاهره بباطنه و استاصلا اهله و ابادا انصاره

وقتلوا

وقتلوا اطفاله و اخلیا منبره من وصیه و وارث علمه و جحدا امامته و اشرکا بربهما
فعظم ذنبهما و خلدهما فی سقر و ما ادریک ما سقر لا تبقی و لا تذر اللهم العنهم بعدد
کل منکر اتوه و حق اخفوه و منبر علوه و مؤمن ارجوه و منافق ولوه و ولی اذوه و
طرید اووه و صادق طردوه و کافر نصروه و امام قهروه و فرض غیروه و اثر
انکروه و شر اظهروه و دم اراقوه و خبر بدلوه و حکم قلبوه و کفر ابدعوه و کذب دلسوه
و ارث غصبوه و فیء اقتطعوه و سحت اکلوه و خمس استحلوه و جور بسطوه و ظلم نشروه
و وعد اخلفوه و عهد نقضوه و حلال حرموه و حرام حللوه و نفاق اسروه و غدر
اضمروه و بطن فتقوه و ضلع کسروه و صك مزقوه و شمل بددوه و ذلیل اعزوه و عزیز
اذلوه و حق منعوه و امام خالفوه اللهم العنهما بکل آیة حرفوها و فریضة ترکوها
و سنة غیروها و احکام عطلوها و ارحام قطعوها و شهادات کتموها و وصیة
ضیعوها و ایمان نکثوها و دعوی ابطلوها و بیعة انکروها و حیلة احدثوها و خیانة
اوردوها و عقبة ارتقوها و دباب دحرجوها و ازیاف لزموها اللهم العنهما فی مکنون
السر و ظاهر العلانیة لعنا دائما دائبا سرمدا لا انقطاع لامده و لا نفاد لعدده
لعنا یغدو اوله و لا یروح آخره لهم و لاعوانهم و انصارهم و محبیهم و موالیهم و المسلمین
الیهم و الناهضین باحتجاجهم و المقتدین بکلامهم و المصدقین باحکامهم بعد از آن
چهار مرتبه اللهم عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار آمین یا رب العالمین
ای برادر عزیز ببین که شناعت اعمال و شقاوت نفس بچه مرتبه رسیده که
جناب حضرت امیر المؤمنین ع با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف از نبوت است
و الاقدام علی اللئیم یستبین فضیلت ثمة قلت لا یعنینی با این مرتبه لعن و طعن در حق این
جماعت فرموده نعوذ بالله من شقاوة النفس و فساد العمل از جمله تعقیبات
عقیب صلوة مفروضه زیارت فخر کاینات علیه و آله افضل الصلوات میباشد

مناسب نیست که ختم تعقیب را بان نماید در کتاب قرب الاسناد زیارت عقیب
صلوة مفروضه را باین نحو ذکر فرموده السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته
السلم علیک یا محمد بن عبد الله السلم علیک یا خیرة الله السلم علیک یا حبیب الله
السلم علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله واشهد
واشهد انک محمد ابن عبد الله واشهد انک قد نصحت لامتک وجاهدت
فی سبیل ربک وعبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی
نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وال محمد افضل ما صلیت علی ابرهیم وال ابرهیم
انک حمید مجید بدانکه ادعیه وارده عقیب صلوة مفروضه مذکوره در کتب ادعیه
اکثر از انست که در این مقام توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله
لا یترک کله اقتصار نمود بانچه مذکور شد

در ذکر تعقیباتی که مختص

هر یک از فرایض یومیه در این چند مبحث است

در بیان بعضی از اذکار

وادعیه ماثوره بعد از نماز صبح است در احادیث معتبره مرویه در کتاب دعا
از اصول کافی وغیره ماثور است که هرگاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب ونماز صبح
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ العلیّ العَظیم دفع میشود از
او هفتاد نوع از انواع بلا و کمتر بلا او جذام و پیس و جنون و در بعضی از
اخبار بکصد مرتبه نیز وارد شده است و در حدیث صحیح ماثور است که هر کس بگوید
بعد از نماز صبح بکصد مرتبه ماشاء الله کان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
نخواهد دید در ان روز چیزی را که موجب کراهت او شود و ایضا در باب الدعاء
در تعقیب صلوة از کتاب مذکور ماثور است که هرگاه کسی بخواند بعد از نماز
صبح این دعا را هر حاجتی از خلق عالم جل شانه بخواهد بر اورده میشود و کفایت
میفرماید خداوند عالم امور مهمه او را بسم الله وصلی الله علی محمد وال محمد

افوض

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء وما شاء
الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله
وان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی
الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی منذ قط حسبی الله الذی لا اله
الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم و ایضا از عیاشی نقل شده که از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر الصادق علیه السلام روایت نموده بجهة طلب سعه رزق
در معیشت و ادای دین این دعا را بعد از نماز صبح بخواند توکلت علی الحی الذی لا
یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن
له ولی من الذل وکبره تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من البوس والفقر ومن غلبة الدین
والسقم واسئلک ان تعیننی علی اداء حقک الیک واداء حق الناس الی الناس
در مداومت نمودن باین دعا با توجه و حضور را تاثیر تامی است در احادیث
مطلب مذکور مناسب نیست که در وقت خواندن دستها را بلند نماید و ایضا
شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب خصال از کاشف علوم الاوایل
والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون ان
اینست که شخصی بشرافت سعادت خدمت جناب رسول خدا مشرف شد
و عرض کرد که من بسن پیری رسیده ام و قوت من ضعیف شده بمنزلتی که اقدام
نمودن بانچه در سابق عادت من از نماز و روزه و جهاد بود پس تعلیم فرما بمن دعائی
که خداوند عالم جل شانه مرا بسبب خواندن ان دعا نفع بخشد جناب رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمودند بعد از انکه از نماز صبح فارغ شوی ده مرتبه بگو سبحان الله

العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم این باعث این میشود که
محفوظ باشی از کوری ودیوانگی وجذام وفقر وپیری عرض کرد یا رسول الله این از
برای دنیای من از برای آخرت من چه باشد فرمودند میگوئی در عقب هر نماز
اللهم اهدنی من عندك وافض علی من فضلك وانزل علی من برکاتك ودر کتاب
مجالس فرزند ارجمند سعادتمند مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحهما مرویست
از جناب رسول خدا که امیر را بینا بعد از آنکه از نماز صبح فارغ میشدند
این دعا را میخواندند بارفع صوت بنحویکه اصحاب امیر میشنیدند اللهم اصلح لی
دینی الذی جعلته لی عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی
این را نیز سه مرتبه اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت فیها مرجعی سه مرتبه اللهم
انی اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بعفوك من نقمتك سه مرتبه اللهم انی
اعوذ بك منك لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منك الجد بدانکه این فقره آخر مشکور است در ادعیه حاصل معنی آن اینست که
صاحب شوکت وغنا را شوکت وغنای او مغنی وبی نیاز نمیکرداند از احسان
تو یعنی ممکن نیست کسی مستغنی از تو شود اگر چه سلطان جهان باشد مرحوم شیخ
طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا را ذکر فرموده اللهم صل علی
محمد وآل محمد واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنك انك تهدی الی صراط
مستقیم بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون
لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله
ربنا ورب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد
یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سبحان الله کلما سبح الله شیء وکما یحب الله
ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما

کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله
وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر علی عدد کل نعمة انعم بها علی وعلی احد ممن کان او یکون الی یوم القیمة ۞
در بیان بعض ادعیه واذکار مختص تعقیب نماز ظهر است شیخ طوسی
علیه الرحمه در کتاب مصباح از جمله تعقیبات مختص نماز ظهر این دعا را ذکر
فرموده یا سامع کل صوت یا جامع کل فوت یا باری النفوس بعد الموت یا
باعث یا وارث یا سید السادة یا اله الالهة یا جبار الجبابرة یا مالك الدنیا
والآخرة یا رب الارباب یا مالك الملوك یا بطاش یا ذا البطش الشدید یا فعالا لما
یرید یا محصی عدد الانفاس ونقل الاقدام یا من السر عنده علانیة یا مبدئ
یا معید اسئلك بحقك علی خیرتك من خلقك وبحقهم الذی اوجبت لهم علی
نفسك ان تصلی علی محمد وآل محمد واهل بیته وان تمن علی الساعة بفکاك رقبتی
من النار وانجز لولیك وابن ولیك الداعی الیك باذنك وامینك فی خلقك وعینك
فی عبادك وحجتك علی خلقك علیه صلواتك وبرکاتك وعده اللهم ایده بنصرك
وانصر عبدك وقو اصحابه وصبرهم واجعل لهم من لدنك سلطانا نصیرا وعجل
فرجه وامکنه من اعدائك واعداء رسولك یا ارحم الراحمین ومرحوم کفعمی وشیخ
بهائی از جمله تعقیبات مختصة بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده اند یا من اظهر
الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتك الستر یا عظیم العفو یا
حسن التجاوز یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل حاجة یا واسع المغفرة یا
مفرج کل کربة یا مقیل العثرات یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدءا بالنعم قبل استحقاقها
قبل استحقاقها یا ربتاه یا سیداه یا غایة رغبتاه اسئلك بك وبمحمد وعلی وفاطمه

والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن
جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم
المهدی الائمة الهادیة ع ان تصلی علی محمد وال محمد اسئلك ان تشوه خلقی
بالنار وان تفعل بی ما انت اهله بدانکه ابن بابویه علیه الرحمة جلیل القدر وعظیم
المنزله روایت در کتاب توحید صدوق از فخر انبیا و سید رسل وملجاء
اولیا و هادی سبیل صلوات الله علیه که فرموده امین ملك جلیل حضرت
جبرئیل با ایشان نازل شد درحالتیکه اثار سرور از ایشان ظاهر بود نازل شد
خندان وگفت السلام علیك یا رسول الله محمد ص حضرت در مقام جواب
فرموده وعلیك السلام یا جبرئیل پس عرض کرد خداوند عالم جل جلاله هدیه
برای شما فرستاده اند کدام است اهدیه حضرت جبرئیل عرض کرد الهدیه
کلماتیست از کنزهای عرش بران مطلع نیست بجهة اکرام واحترام شما خداوند
جل شانه شمارا مابین سرافراز فرموده فرمودند کدام است ان کلمات ای جبرئیل
عرض کرد ان کلمات اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ
بالجریرة ولم یهتك الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا
باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا
عظیم المن یا مبتدء بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا ویا مولانا ویا غایة
رغبتنا اسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار جناب شافع عصاة روز عرصات
فرموده اند چه قدر است ثواب خواندن این کلمات عرض کرد چه بسیار است
چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملائکه هفت اسمان و
ملائکه هفت زمین طبقه زمین و خواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند
تا روز قیامت نمیتوانند وصف نمود ثواب یك جزو از را پس هرگاه بنده بگوید

یا من اظهر الجمیل وستر القبیح خداوند عالم جل شانه عیوب او را ستر میفرماید
و رحمت میکند بر او در دنیا و موجب زینت او میگرداند این را در اخرت هزار
پرده که ساتر عیوب و بوده باشد بجهة او قرار میفرماید در دنیا واخرت وهرگاه
بگوید یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتك الستر خلاق عالم جل شانه حساب
نخواهد فرمود او را در روز قیامت ومعایب مخفیه و مستوره او را اظهار
نخواهد فرمود در روزی که معایب خلایق بود میکنند ودر وقتیکه گفت یا
عظیم العفو پروردگار عالم عز شانه گناهان او را میامرزد اگرچه مثل کف دریا
بوده باشد ودر وقتیکه گفت یا حسن التجاوز با ندامت وخجلت وشرمساری
خداوند عالم جل جلاله تجاوز میکند در از گناهان که مثل دزدی وشرب
خمر وغیر اینها از معاصی کبیره بوده باشد ودر وقتیکه گفت یا واسع المغفرة خداوند
عالم تعالی شانه هفتاد دری از درهای رحمت بر او باز خواهد فرمود پس رحمت
حق تعالی پیوسته مستولی بر او خواهد بود تا از دنیا بیرون رود ودر وقتیکه گفت
یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بقدرت کامله خود رحمت بر او
بسط خواهد فرمود ودر وقتیکه گفت یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی خلاق
جهان از برای عطا میفرماید باو ثواب هر مصیبت زده وثواب هر ضعیفی وثواب
هر مریضی وثواب هر کوری وثواب هر مسکینی وثواب هر فقیری وثواب هر
صاحب مصیبتی تا روز قیامت ودر وقتیکه گفت یا کریم الصفح کرامتی خداوند
عالم جل شانه نسبت با و خواهد فرمود مثل کرامت انبیاء ع ودر وقتیکه گفت
یا عظیم المن عطا خواهد فرمود باو خداوند عالم باو جمیع حوائج او را نسبت
بخود و نسبت بخاطیه خلایق وهرگاه گفت یا مبتدءا بالنعم قبل استحقاقها
خداوند عالم باو عطا خواهد فرمود ثواب بعدد هر کسی که شکر نعمت خداوند

عالم را کرده و هر وقت که گفت یا ربنا یا سیدنا خداوند عالم میفرماید ای
ملئکه من شاهد باشید که من آمرزیدم گناهان او را و عطا کردم باو ثواب
بعدد هر کسی که خلق کرده ام در بهشت و دوزخ و بعدد هر کسی که خلق کرده ام
در هفت آسمان و هفت طبقه زمین و عدد آفتاب و ماه و ستارها و قطرهای
باران و کوهها و سنگ ریزه و عدد ریگ و بعدد عرش و کرسی و هر وقت که گفت
یا مولانا خداوند عالم دل او را مملو از ایمان خواهد فرمود و هرگاه که گفت یا غایة
رغبتناه خداوند عالم جل شانه عطا خواهد فرمود باو در روز قیامت مثل
آنچه که بقاطبه خلایق عطا میفرماید و بعد از آنکه گفت یا الله اسئلک الهم
ان لا تشوه خلقی بالنار حق تعالی شانه میفرماید بنده من از من
استدعا کرده که او را از آتش جهنم آزاد کنم ای گروه ملئکه من شاهد باشید
که من او را و پدر و مادر او را و برادران و اولاد و عیال و همسایگان او را آزاد
کردم از آتش جهنم و رتبه شفاعت هزار نفر از جمله آنجماعتیکه مستوجب جهنم
باشند باو دادم بعد از آن حضرت جبرئیل بخدمت رسول جلیل صلعم عرض کردند
که این کلمات و این دعا را تعلیم فرما بمؤمنین و متقین و بمنافقین تعلیم
نفرمایند بدانکه خواندن دعاء جلیل القدر در هر وقت از اوقات که توجه
و اقبال باشد مناسب است خصوصًا در وقت قنوت نماز شب و در
حدیث مذکور دیگر اینکه از تعقیب نماز ظهر است مذکور نیست لکن شیخ
کفعمی در جنة الواقیه و بلد الامین و مرحوم شیخ بهائی رحمهما الله تعالی این دعا را از
جمله تعقیبات مختصه بنماز ظهر ذکر فرموده اند لهذا خواندن این دعا را
عقیب نماز ظهر باین قصد بی عیب است اگر چه مرحوم شیخ طوسی قدس سره الله
تعالی روحه این دعا را از جمله تعقیب دو رکعت آخر از هشت رکعت نافله عصر ذکر

کرده اند

کرده اند فرموده اند بدانکه اجر این دعا بنحویکه در حدیث مأثور است بنحویست که
اشاره کردیم بآن باین نحو یا ربنا یا سیدنا و یا مولینا و یا غایة رغبتنا اسئلک یا
الله ان لا تشوه خلقی بالنار زیادتی که در اول مذکور شد در این حدیث نیست لکن
در مصباح شیخ طوسی و جنة الواقیه مذکور است هر کس زیاده نموده زیادتی
بموقعی است جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین و همچنین در فقرات قبل از آنچه
مذکور شد باز اختلافی هست لکن مذکور در حدیث گویا انسب باشد و مرحوم
شیخ بهائی باسامی کل بنحوی ذکر فرموده و این احسن از صاحب است بعد از آنکه
نظم کلام باینجا رسید مناسب اینست عنان قلم را در ترجمه ظاهر فقرات و جملها
داده شود تا اطلاع بر ترجمه آن موجب زیادتی رغبت بندگان بر خواندن آن
شود پس میگوئیم معنی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح اینست ای کسیکه عمل حسن
و جمیل را اظهار میفرماید و عمل قبیح ستر میفرماید این چند احتمال دارد اول
اینست که از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مأثور است حاصل
آن اینست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او مثال و شبحی در عرش موجود است
بعد از آنکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع و سجود مثل چنین عمل مثال
او در عرش ظاهر میشود قاطبه ملئکه مشاهده از او مینمایند پس ملئکه دعا و طلب
مغفرت از برای او میکنند و هرگاه بنده مشغول معصیت شود اگر چه آن نیز
از مثال او استفاده میشود لکن خلاق عالم جل شانه ستری و پرده قرار فرماید
که حامل ملئکه میشود تا مطلع بر آن عمل معصیت نشوند معنی دویم اینست که امر
فرموده باظهار جمیل و عمل قبیح چنانچه امر فرموده بستر قبیح یعنی کسیکه از او عمل
حسنه مشاهده کرد مستحسن و راجح اینست از اظهار نماید بخلاف اینکه
هرگاه عمل قبیح از کسی دید نهی فرموده از اظهار آن سیم اینست اعمال حسنه که از عباد صادر

میشود تاثیری در فاعل ان میکند باعتبار ان قلوب دیگران حاله ئل باو میشود و این
اعمال حسنه موجب این میشود که حب فاعل در قلوب عباد واقع میشود بخلاف
اعمال قبیحه که چنین نیست پس حکم باینکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را
اظهار فرمود باعتبار اظهار اثار انست بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست مخفی
نماند معنی اول منافی با دو معنی دیگر نیست شاید وجه عدم تنبیه بران ظهور دو
معنی بوده باشد مختلف معنی اول که از معانی توقیفیه است اطلاع بران ممکن نیست
مگر باعلام حجج الهیه صلوات الله علیهم لهذا تنبیه باین فرموده اند یا من لم یؤاخذ
بالجریرة مراد از جریره درینمقام معصیت است یعنی ای انکسی که مؤاخذه نمیکند بر
معاصی ظاهرا مراد اینست که تعجیل در عقوبت در دار دنیا نمیفرماید نظر باینکه دنیا
دار عمل است نه دار مکافات وجزا بنا براین منافات ندارد با عقوبت در دار
اخرت ولم یهتک الستر ای انکسی که با علم واطلاع بر مساوی صادره هر ذی حیوتی
وقدرت بر انتقام وافتضاح در صدد افتضاح او بر نمی اید برفع نمودن پرده
وحجابی که سزاوار است یا عظیم العفو یا حسن التجاوز ای انکسی که عفو او بزرگ است
یعنی عفو از معاصی عظیمه میفرماید وای انکسی که تجاوز از معاصی میفرماید بنحو
حسن وبطریق مستحسن کاه است کسی میکند رد از خطای عبد خود لکن با ذلت
بسیار و تعییر و توبیخ بیشمار مقصود اینست که گذشتن خداوند عالم جل شانه
از تقصیر و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة ای انکسی که وسعت در
مغفرت او هست که شامل هر وضیع وشریف ومعاصی کبیره وصغیره همه هست
ویا باسط الیدین بالرحمة ای کسیکه او احاطه کرده است هر چیز را یا صاحب کل نجوی
در مصباح وجنة الواقیه وبلد الامین چنین مذکور است یا صاحب کل نجوی ودر
مفتاح الفلاح یا سامع کل نجوی واین انسب است یعنی ای کسیکه عالم است

همه رازها و منتهی کل شکوی ای کسیکه منتهی الیه هر شکایتی است یعنی شکایت از
هر المی واز هر ظالم وجابری بتو است یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف وکرم خود میگذرد
از هر تقصیری یا عظیم المن ای انکسی که منت او برکافه موجودات عظیم وبزرگ است
یا مبتدءا بالنعم قبل استحقاقها ای انکسی که ابتدا کننده است در نعمت بقاطبه عباد
قبل از انکه عملی از ایشان صادر شود که بسبب ان عمل مستحق ان نعمت شوند
اسئلك ان لا تشوی خلقی بالنار یعنی سؤال میکنم از تو که سبب سوزانیدن
باتش جهنم تراکوره المنظر نفرمائی مراد اینست که مرا معذب باتش جهنم
نفرمائی   در بیان نبذه از تعقیب مختص بنماز عصر است بدانکه
از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر است هفتاد مرتبه استغفار است احادیث
در فضیلت این بسیار است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد
مرتبه استغفار موجب میشود که هفتاد گناه از او محسوب عفو میشود ودر
جامع الاخبار حدیث مرویست حاصل مضمون ان اینست که هفتاد مرتبه
استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم عز شانه هفتاد
سال گناه او را امیامرزد و شیخ صدوق در کتاب مجالس حدیثی روایت
نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود هر کس هفتاد مرتبه
استغفار کند بعد از نماز عصر غفار ذنوب جل شانه هفتصد معصیت را از
او عفو میفرماید بمجلا اخبار در بیان این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است
پس غفلت از این با کمال سهولت بسیار ستم است از کاشف اسرار ودقایق
جناب امام جعفر صادق ع مرویست که جناب رسول خدا ص فرمود هر کس بگوید
بعد از نماز عصر در هر روزی یکمرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع

فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضراً و لا موتاً و لا حیوتاً و لا نشوراً امر
میفرماید خداوند عالم جل شانه دو ملک را که مستحفظ او است باینکه پاره کنند
نامه عمل او را که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر خواندن
سورهٔ مبارکه انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد
تقی علیه السلام روایت شده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه کسی سوره انا انزلناه را
بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند و بمیرد روزی که عرض اعمال عباد میشود این
عمل او را بموقف عرض میرسانند بمثال اینکه گویا عمل کل خلایق بجهت او بوده است
و از جملهٔ ادعیه بعد از نماز عصر دعائیست که ابن طاوس از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام نقل نموده که آن مقتدای اخیار بعد از نماز عصر این دعا را میخواندند ه
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم سبحان الله بالغدو و الآصال سبحان الله بالعشی و الابکار سبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیاً و حین
تظهرون سبحان ربک رب السموات و الارض و عشیاً و حین تظهرون ،
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب
العالمین سبحان ذی الملک و الملکوت سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان
الحی الذی لا یموت سبحان القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحان العلی الاعلی
سبحانه و تعالی سبوح قدوس رب الملائکة و الروح اللهم ان ذنبی امسی مستجیراً
بعفوک و خوفی امسی مستجیراً بامنک و فقری امسی مستجیراً بغناک و ذلی امسی بعزک
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لی و ارحمنی انک حمید مجید اللهم تم نورک
فهدیت فلک الحمد و عظم حلمک فعفوت فلک الحمد و جهک ربنا اکرم الوجوه
و جاهک اعظم الجاه و عطیتک افضل العطایا تطاع ربنا و تشکر و تعصی

و تغفر

و تغفر و تجیب المضطر و تکشف الضر و تنجی من الکرب و تغنی الفقیر و تشفی السقیم و لا
یجازی آلائک احد و انت ارحم الراحمین د بیان بعضی از تعقیبات
وارده بعد از نماز مغرب بعضی از آن در ضمن تعقیبات نماز صبح مذکور شد
ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که هر کس بعد از
آنکه از نماز مغرب فارغ شد سه مرتبه بخواند الحمد لله الذی یفعل ما یشاء
و لا یفعل ما یشاء غیره عطا کرده خواهد شد خیر بسیار و ایضا روایت نموده است
از آن مقتدای اخیار که فرموده بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شدی پس بمال دست
خود را به پیشانی خود و بگو سه مرتبه بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة
الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم و الحزن و ایضا در حدیث معتبری روایت نموده
که شخصی که غالب اوقات مبتلی بود بناخوشی چشم و اینمطلب را بعرض جناب کاشف
الاسرار و الدقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسانید آنحضرت فرمودند که خواهی
ترا تعلیم کنم دعائی که نافع تو باشد در دنیا و آخرت و کفایت کند ترا درد ناخوشی چشم
عرض کردم بلی فرمودند بگو در عقب نماز صبح و نماز مغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد
و آل محمد علیک صل علی محمد و آل محمد و اجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی
و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک
ما ابقیتنی ابدا عاد عماد الاسلام فرزند ارجمند شیخ طوسی بابن مذکور است اللهم انی
اسئلک بحق محمد و آل محمد علیک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی
بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی
و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی نظر باینکه سند این دعا در هر دو کتاب
بسیار معتبر است ترک مداومت بآن بسیار حیف است و شیخ صدوق در کتاب
ثواب الاعمال روایت نموده از جناب موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده هر کسیکه بگوید بعد از

نماز صبح و نماز مغرب قبل از اینکه پاهای خود را از حالت تشهد بگرداند یا قبل از آنکه
با احدی تکلم کند ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علی محمد وال محمد وذریته قاضی حوایج
عباد جل شانه یکصد حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد از ان
در دنیا و سی هزار از ان در اخرت ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام
جعفر صادق ع که انجناب از جناب رسولخدا ص که انحضرت فرموده هر کس
بعد از نماز صبح قبل از آنکه زانوهای خود را بگرداند از ان حالت کم در حال تشهد
بالحالت بود بگوید ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد
یحیی ویمیت ویمیت ویحیی ویحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر وهو
علی کل شیء قدیر و هم چنین بعد از نماز مغرب چنین کند عمل انشخص در روز
عرض اعمال بپارگاه عزت افضل از عمل همه کس خواهد بود مگر کسیکه مثل
این عمل را بجا اورده باشد و ایضا مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب
و بعد از نماز صبح سبحانك لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب
جمیعا کلها الا انت در تعقیبات مختصه بنماز عشا است ادعیه
در این مقام بسیار است از جمله دعائیست که سید جلیل القدر ابن طاوس
ره روایت نموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیرالمؤمنین ع که
انحضرت احیانا این دعا را بعد از نماز عشا تلاوت میفرموده اند اللهم صل علی
محمد وال محمد واحرسنی بعینك التی لا تنام واکنفنی برکنك الذی لا یرام
واغفر لی بقدرتك علی ذی الجلال والاکرام اللهم اعوذ بك من طوارق اللیل والنهار
من جور کل جائر و حسد کل حاسد و بغی کل باغ اللهم احفظنی فی نفسی واهلی
ومالی و جمیع ما خولتنی من نعمك اللهم تولنی فیما عندك فیما غبت عنه و لا

تکلنی

تکلنی الی نفسی فیما حضرته یا من لا تضره الذنوب ولا تنقصه المغفرة اغفر لی
ما لا یضرك واعطنی ما لا ینقصك انك انت الوهاب اللهم انی اسئلك
فرجا قریبا وصبرا جمیلا ورزقا واسعا والعفو والعافیة فی الدنیا والاخرة اللهم
صل علی محمد وال محمد وعلی ال محمد واغفر لی ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات
الاحیاء منهم والاموات اللهم اجعلنی ممن یکثر ذکرك ویتابع شکرك ویلزم
عبادك ویؤدی امانتك اللهم طهر لسانی من الکذب وقلبی من النفاق وعملی
من الریاء وبصری من الخیانة انك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین السبع وما اقلت ورب
الریاح وما ذرت ورب کل شیء واول کل شیء واخر کل شیء ورب جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل واله ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب اسئلك ان تصلی علی محمد وال محمد
وان تتولانی برحمتك وتسلمنی بعافیتك وتتغمدنی بمغفرتك ولا تسلط علی احد
من خلقك اللهم الیك فقربنی وعلی حسن الخلق فقومنی ومن الشیطان المبین الانس
والجن فسلمنی وفی اناء اللیل والنهار فاحرسنی وفی اهلی ومالی وولدی واخوانی
وجمیع ما انعمت به علی فاحفظنی واغفر لی ولوالدی ولسایر المؤمنین والمؤمنات
یا رب الباقیات الصالحات انك علی کل شیء قدیر ونعم المولی ونعم النصیر
برحمتك یا ارحم الراحمین الحمد لله رب العالمین وصلوته علی سیدنا محمد النبی واله
الطاهرین در کتاب مجالس ولد ارجمند سعادتمند شیخ الطائفه حدیثی مرویست
که حاصل مضمون ان اینست که کسی بخدمت سراسر سعادت جناب امام جعفر
صادق ع عرض کرد ای مولا و اقای من شکایت میکنم بخدمت شما از ظالم دینی
که احاطه بر من کرده است و هم چنین شکایت میکنم از ظلم وجور که تعدی بمن
کرده ومیکند استدعا والتماس من اینست که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که ببرکت

الذی عا خلاق عالم جل شانه فرض مرا او فرماید دفع شر و ظلم ظالم از من کند
پس حضرت فرمودند بعد از انکه شب داخل شد و ظلمت شب مستولی شد در
انوقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره مبارکه حمد و ایة الکرسی را بخوان
و در رکعت ثانیه سوره حمد و ایه لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا
متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون
هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله
الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی
یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم را بخوان بعد از سلام
قران ابر دارد و بر سر بکذارد و بکو اللهم بحق هذا القران و بحق من ارسلته به
و بحق کل مؤمن مدحته فیه و بحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک
پس ده مرتبه بکو یا الله و بعد از ان ده مرتبه بکو یا محمد ص و ده مرتبه بکو یا علی
و ده مرتبه یا فاطمه و ده مرتبه یا حسن و ده مرتبه و ده مرتبه یا حسین و ده
مرتبه یا علی بن الحسین و ده مرتبه یا محمد بن علی و ده مرتبه یا جعفر بن محمد
و ده مرتبه یا موسی بن جعفر و ده مرتبه یا علی بن موسی و ده مرتبه یا محمد بن
علی و ده مرتبه یا علی بن محمد و ده مرتبه یا حسن بن علی و ده مرتبه یا حجة بن
الحسن بعد از ان حاجت خود را بخواهی مؤلف میکوید ذکر این عمل در این مقام
اکر مقتضای مقام نبود نظر باینکه کلام در تعقیب نماز عشا است
و این عمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر باینکه عملی است در شب وارد
شده اثار اجابت از کیفیت ترتیب و اقوال ثابته در ان ظ بود بجهت رعایت
احوال ارباب حوایج از برادران ایمانی بهمین مناسبت اکتفا نموده ذکر در این

مقام نمودم و اکر این عمل قرار شود در ساعت استجابت دعا واقع شود نوا در
اسباب اجابت حاجت خواهد شد مظنه قوی اینست بشرافت استجابت مشرف
کردد و هرکاه با خضوع و خشوع و توجه و اقبال واقع شود بلکه انصاف اینست
در چنین صورت قطع باجابت میتوان نمود مکر بصورتیکه حاجت چیزی
بوده باشد که صلاح عبد در اجابت ان نبوده باشد فلله الحمد علی الائمه
فی عباده در بیان اموریست که اختلاف ما بین فقها است رجال
و نساء خواه افعال بوده باشد یا اقوال متعلقه بنماز قول مقدم بر نماز بوده
باشد تا بعد از ان پس در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان
افعالیکه زنان با مردان مخالفت دارند در ان با مردان و این چند چیز است
انست که مستحب در حق زنان انست که در حال قیام جمع میان دو
قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب در حق رجال
انفراج ما بین قدمین است یک شبر که یک وجب بوده باشد انست
که زن در حال قیام دو دست خود را بر پستان خود بکذارد بخلاف مرد که دو دست را
بر ران بکذارد مقابل دو زانو چنانچه در مبحث قیام مذکور شد و مستحب در حق
زن اینست که دو دست را بر پستان بقوت بکذارد تا پستان بسینه
بچسبد مخفی نماند که وضع یدین بر پستان بچند نحو میشود انست
که باطن کف دست راست را بر پستان راست بکذارد و باطن کف دست
چپ را بر پستان چپ و این قسم متعارف است انست که باطن کف
دست راست را بر پستان چپ بکذارد و باطن دست چپ را بر پستان
راست بکذارد وضع کف دست راست را بر پستان چپ با وضع
بعضی از ذراع دست چپ بر ان و وضع کف دست چپ بر پستان راست

با وضع بعضی از ذراع دست راست بران دور نیست که تادیه سنت بهر یک از اقسام ثلثه کرده باشد میشود لکن دور نیست که متعارف قسم اول بوده باشد و قسم ثالث انسب بلفظ نقل است از جمله اموریکه مابه الاختلاف

ما بین مرد و زن هست اینست که زن در حال رکوع دستهای خود را بر زانوا بگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک بزانو بگذارد یعنی در انحناء اقتصار کند بهمین قدر که دست رسد بر ران فوق زانو علاوه بر ان منحنی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که دستها را بر عین زانو بگذارد چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد است که زن در حال جلوس هر جلوس تربع را

اختیار نماید خواه جلوس در حال تشهد بوده باشد یا فیما بین دو سجده باین نحو که دو طرف نشیمن را بر زمین قرار دهد و هم چنین دو قدم را و ران و ساق را از زمین بلند نماید و دو زانو را بهم بچسباند این قسم جلوس را جلوس تربع میگویند بخلاف مرد که در سابق بیان شد جلوس راجح در حق او حال جلوس بعنوان تورک است و کیفیت ان در مباحث سجود و تشهد مفصلا بیان شد است که زن در

حالیکه از قیام بسجود میرود اول دو زانو را بر زمین رساند بعد از ان دو دست را یعنی هیچ راست بوده نشیند نه اینکه منحنی شود که عقب خود را بلند کند و دستها را بر زمین برساند قبل از زانوها بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که در وقتیکه منحنی میشود بجهت سجود اول دستها را بر زمین رساند بعد زانوها را چنانچه مفصلا بیان شد است که زن در حال سجود اعضای خود را بر زمین بچسباند یعنی

ذراعین را از زمین بلند ننماید بلکه ذراعین را به دو بازو بچسباند و هم چنین تجافی بعمل نیاورد یعنی شکم را بر زمین بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب در حق او تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد است که زن در وقتیکه بر میخیزد

دو دست را بجانب یمین و یسار بر زمین بگذارد و اعتماد و تکیه بان نموده برخیزد نه اینکه دستها را پیش روی خود بر زمین بگذارد تعب را در حالتیکه منحنی است از زمین بلند نماید مخفی نماند مطلوبیت جمیع امور سبعه مذکوره در حق نساء بعنوان ندب و رجحان است یعنی مستحب اینست که رعایت امور مذکوره نموده باشد چنین نیست که اخلال بانها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده باشد بنا بر این هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل مرد بر ران بگذارد موجب بطلان نماز و اثم نخواهد بود و هم چنین است هرگاه پاها را از هم جدا و منفصل نماید و هم چنین هرگاه در حالت رکوع منحنی شود بقدر انحنای مرد دستها را بر زانو بگذارد در حال رکوع یا انکه ترک جلوس تربع نماید بلکه در حالت تشهد و غیره مثل مرد نشیند یا در حالتیکه بسجود میرود اول دو دست را بر زمین بگذارد و بعد دو زانو را یا انکه در حال سجود تجافی بعمل اورد یعنی شکم و ذراعین را از زمین بلند نماید یا انکه در حالت قیام دستها را پیش رو گذارد و اعتماد بانها نماید بجمله اخلال بکل امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از اداب و مستحبات نماز است رعایت انها نمودن بسیار بموقع است در بیان اختلاف میان مرد و زن نسبت در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در نماز است بیان انمطلب مقتضی اینست که گفته شود دعائیکه مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد هرگاه خواهد ان دعا را خوانده باشد میباید صیغه مذکر را تبدیل بمونث نماید مثل اینکه در مبحث قیام مذکور شد که مستحب است در وقتیکه ایستاد بجهت نماز این دعا را بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا الی قوله فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والاخرة زن هرگاه خواهد این دعا را بخواند در حین خواندن تبدیل نماید بوجیهة و هم چنین دعای دوم از ادعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر باینکه دعا

مذکور مشتمل بر لفظ عبدك وابن عبدیك بنا بر این هرگاه زن این دعا بخواند
تبدیل نماید عبدك را بامتك چنین کوید امتك وابنت عبدیك ذیلة
بین یدیك لکن بنا بر انچه است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده واما بنا بر انچه
ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده حاجت به تبدیل نیست دعا بنحویکه مذکور است
در هر دو کتاب جلیل در بحث تکبیرة الاحرام مذکور است واما دعای ثالث که دعای
توجه بوده باشد پس نظر باشتمال او بلفظ وانا من المسلمین ایا مع تبدیل این
بمسلما نماید وهم چنین وما انا من المشرکین پس بکوید وما انا من المشرکات وانا من
المسلمات باخر ظاهر اینست در این مقام بخوان تبدیل ضرور نباشد نظر
بقاعدهٔ تغلیب مرحوم شیخ شهید ثانی در تمهید کتاب تمهید القواعد
تصریح باین فرموده قال اذا صلّت المراة وانت بدعاء المراة وانت بدعاء الاستفتاح
هل تقول وما انا من المشرکین وما انا من المسلمین او تاتی بجمع المؤنث احتمالان
والوجه جواز کل منهما والاشکال فی دخولهن تبعا مع قصده انتهی کلامه رفع
مقامه در اقوال ثابته در نماز بدانکه اختلاف در این باب میان مرد و زن در
اقوال واجبه ثابته در اثنای نماز نیست وهم چنین در اکثر اقوال مستحبه
ولکن در بعضی اقوال مستحبه اختلاف هست مثل اینکه در دعائیکه قبل از شروع
بذکر رکوع مستحب است از جمله غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر زن
چنین کوید غیر مستنکفة ولا مستکبرة ولا مستحسرة وهم چنین در دعای سجدتین
زن بکوید انی لما انزلت الی من خیر فقیرة واین در بیان تفرقه مابین رجال ونساء است

در بیان تفرقه مابین رجال و نساء در ادعیهٔ وارده در مقام تعقیب

بدانکه تشکیکی نیست در اینکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب
در حق زنان نیز هست کلامیکه هست در خصوصات ادعیه والفاظ است مثل

سابق

سابق بیان شد از جملهٔ تعقیبات وارده در عقب هر نماز این دعا است اللّهمّ
اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوّجنی الحور العین شبهه نیست در بجا خواندن
دو فقرهٔ اولی خواه مرد باشد یا زن کلامیکه هست در فقرهٔ ثلثه است نظر
باینکه طلب تزویج حور العین مختص برجال است حور عین عبارت از زنان است
که خداوند عالم جلّ شانه خلق فرموده بجههٔ مؤمنان چنانچه از حدیثیکه مشتمل بر
همین دعا است ظاهر میشود فرموده بعد از انکه بنده از نماز فارغ شد واین دعا را
خواند حور عین بدرگاه کبریاء حضرت عزت جلّ شانه عرض میکند ای پروردگار ما
بندهٔ تو خطبه کرد ما را از تو پس ما را باو تزویج کن ودر حدیث صحیح مروی در تفسیر
علی بن ابراهیم مذکور است انّ المؤمن یزوّج ثمان مائة عذراء واربع الاف ثیّبت
وزوجتین من الحور العین یعنی بامر خلاق عالم جلّ شانه تزویج هر مؤمنی میشود با هشت
صد دختران باکره وچهار هزار زنان ثیّبه ودو زوجه از حور العین راوی بعد از انکه
چنین نعمت وا حسانرا از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنید تعجب کرد در مقام
تعجب هشتصد دختر حضرت فرمودند بلی هشتصد دختر هر وقت مؤمن پیش
اینها میرود می یابد اینها را پاکیزه راوی میکوید عرض کردم که حور عین از چه چیز
خلق شده اند حضرت فرمودند از خاک نورانی بهشت نزاکت وشفافی بدن اینها
بمرتبه ایست که دیده میشود مغز استخوان اینها در عقب هفتاد جامه از حلّهای
بهشت پس از انچه مذکور شد که طلب کردن زن تزویج حور العین را بی معنی است
پس زن این فقره را نباید بخواند بلی هرگاه معنی دیگر را قصد نماید مثل اینکه طلب نماید
باین کلام که خلاق عالم جلّ شانه حور عین را باو عطا فرماید که خدمت کار او
باشد ان چیزیست دیگر لکن کلام در استعمال این الفاظ است در این معنی واما ادعیه که مشتمل
بر صیغه مذکر بوده باشد پس ظاهر اینست که خواندن ان در حق زنان بی عیب باشد لکن

باتبدیل صیغهٔ مذکر بمؤنث مثل دعائیکه بعد از قرائت سوره مبارکهٔ توحید وارد
شده بعنوان دعا مشتمل بر اینست ان تخرجنی من الدنیا امنا و تدخلنی الجنة سالماً
پس تبدیل نماید امناً را بامنة و سالماً را بسالمة و هم چنین است حال در امثال این
والحمد لله رب العالمین و صلوته علی اکمل البریة اجمعین و این نعمة الخلیق من طینة
الملحاق فی یوم الدین و اله الاطیبین الاکرمین الطاهرین عمر بن زهق
ادعیة وارده از ائمة طاهرین علیهم التحیة من رب العالمین
در مقام تعقیب اگرچه اکثر از انست که
توان احصاء نمود لکن نظر بمضمون ما لا
یدرک کله لا یترک کله ختم کلام

با دعیه

در بیان احکام شک و سهو است در این دو مقام است مقام اول در احکام شک است
بدانکه شک عبارت است از تردد ذهن میان دو احتمال متقابل بنحویکه رجحانی
از برای احد طرفین بر دیگری نبوده باشد پس هرگاه بعد از رجوع بوجدان احد
طرفین راجح بوده باشد بر طرف دیگر خواه ابتداءً یا بعد از تأمل در تراین طرف
راجح ظن است و طرف مرجوح وهم مثلاً بعد از انکه مقداری از شب منقضی شد
کسی بخاطرش میرسد که به بیند نصف شب منقضی شده است یا نه کاهست
احتمال انقضای نصف شب نزد او غیر محتمل است این را قطع و علم میگویند
این در وقتی است که قلیلی از شب منقضی شده باشد و گاهست احتمال انقضای

نصف شب نزد او محتمل است لکن این احتمال بعد از رجوع بوجدان ضعیف است
و احتمال راجح اینست که منقضی نشده باشد این احتمال راجح را ظن و طرف مرجوح را
وهم میگویند این در صورتیست که قدر معتدبه از شب گذشته باشد و گاه است
که تأمل مینماید احتمال انقضای نصف شب و عدم ان نزد او متساوی است
پس ذهن متردد میشود مابین انقضای نصف شب و عدم ان این تردد ذهن
میان این دو احتمال متقابل را شک میگویند بعد از انکه این مطلب مشخص شد
میگوئیم در این باب دو مطلب است مطلب اول در احکام شک است بدانکه
شک یا در شرط صلوة است یا در اجزای صلوة است یا در نفس صلوة پس تنقیح مقام
مقتضی ایراد کلام است در سه مبحث مبحث اول در حکم شک در شرط نماز است مثل
شک در وضو مثلا میگوئیم این شک یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای
نماز است یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع در نماز است لازم است
اتیان بمشکوک فیه نماید اتیان بنماز با عدم ان جایز نیست و اگر بعد از فراغ
از نماز است مثل اینکه از نماز فارغ شد با تحقق فصل یا با عدم فاصله شک
میکند که قبل از شروع بنماز من اتیان بوضو نمودم پس نماز صحیح خواهد بود یا نه
پس نماز باطل خواهد بود و هم چنین است هرگاه شک در بعض اجزای وضو
یا در بعض شرایط ان بوده باشد پس در اینصورت اعتنائی باین شک نیست
پس نماز صحیح خواهد بود بلکه این مطرد است در جمیع عبادات مثل وضو و غسل
و تیمم و غیرها پس هر شکی که بعد از فراغ از این اعمال بوده باشد ان شک
معتنی به نیست لکن نسبت بعملی که این شک بعد از فراغ از ان شک حادث
شده و اما نسبت بنمازی که بعد اتیان مینماید پس اتیان بشرط مشکوک فیه
در اینصورت لازم است و اما هرگاه شک در اثنای نماز بوده باشد مثل اینکه

بعد از اتیان بدو رکعت نماز ظهر شک میکند که من قبل از شروع بنماز اتیان
بوضو نمودم یا نه ظ اینست که قطع نماز لازم بلکه جایز نبوده باشد پس اتمام نماز
مینماید احتیاط مقتضی اعاده ان نماز است بعد از اتیان بطهارت مبحث دوم
شک در نفس صلوة است باینمعنی که شک دارد که نماز بعمل اورده است یا نه
و این اگر در وقت نماز بوده باشد مثل اینکه قبل از غروب شک میکند که اتیان
بنماز ظهر و عصر کرده است یا نه در اینصورت لازم است که اتیان هر دو نماز
نموده باشد و هم چنین هرگاه قطع دارد براینکه نماز ظهر را بعمل اورده است لکن
شک دارد که اتیان بنماز عصر نموده است یا نه در اینصورت لازم است که
اتیان بنماز عصر نموده باشد اما هرگاه عکس این فرض شود باینمعنی که قاطع است بر
اینکه اتیان بنماز عصر نموده است لکن شک دارد که اتیان بنماز ظهر نموده است
یا نه در اینصورت ایا لازم است اتیان هر دو نماز یا نه اما ظهر بجهة شک در
اتیان بان با بقای وقت و اما عصر بجهة لزوم تاخیر دادن از ظهر یا جایز است
اکتفا بظهر تنها یا اتیان بهیچیک لازم نیست اما عصر بجهة قطع باتیان ان
و اما ظهر بجهة اینکه ظ حال مسلمی که عالم بوده باشد بلزوم تاخیر عصر از ظهر
اینست که مشغول بنماز عصر نمیشود مگر بعد از برائت ذمه از صلوة ظهر ظ
احتمال ثانی نیست اما اتیان بصلوة ظهر بجهة انچه که مذکور شد و اما عدم لزوم
اعادهٔ صلوة عصر بجهة انکه امتثال مقتضی اجزا است و قدری که مسلم است اینست
که با علم ببقای تکلیف بظهر اشتغال بعصر جایز نیست و این در مفروض متحقق
نیست لکن احتیاط مقتضی اعاده صلوة عصر است بعد از اتیان بصلوة
ظهر و ممکن است که گفته شود این فرض از محل کلام خارج است نظر باینکه ظ
مکلف اینست که مشغول بنماز عصر نشود مگر بعد از اعتقاد برائت ذمه

او از نماز ظهر بنا براین بعد از التفات صدور نماز ظهر از اینشخص مظنون میشود
از عنوان شک خارج مندرج تحت عنوان ظن میشود که بعد باعانت الهی جل شانه
بیان خواهد شد و انچه مذکور شد در صورتی بود که شک بصدور صلوة
با بقای وقت صلوة بوده باشد و اما هرگاه این شک بعد انقضای خروج
وقت نماز بوده باشد مثل اینکه دیدن شک میکند که نماز مغرب و عشا و
هر دو یا احدهما دیشب از او صادر شده است یا نه و هکذا اظ اینست که در این
مقام حکم بلزوم قضا ممکن نبوده باشد اگرچه اتیان بقضا بی عیب است خصوصا
در حق کسیکه عادت قاضی بر اتیان نماز در وقت در حق او نبوده باشد مبحث
سیم در حکم شک در اجزای نماز است میگوئیم این شک یا در عدد رکعات نماز است
یا غیر از ان پس در اینجا دو مقصد است اول در حکم شک در اجزا اینست که غیر
از عدد رکعات بوده باشد مثل شک در تکبیرة الاحرام یا قرائت حمد و سوره یا شک
در احدهما یا شک در ایات انها یا در کلمات ایات و هکذا بدانکه شک در
اجزای مذکوره یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد از ان اگر قبل از دخول
در فعل دیگر است لازم است اتیان بمشکوک فیه نماید مثل شک در قرائت
حمد قبل از دخول در سوره یا شک در سوره قبل از دخول در رکوع بلکه شک
در ایه از حمد قبل از دخول در ایهٔ دیگر و هم چنین شک در کلمه قبل از دخول در
کلمه دیگر و اگر بعد از دخول در فعل دیگر است اعتنائی بان شک نیست یعنی
بنا بر صدور مشکوک فیه میگذارد بمقتضای ان معمول داشته نماز را
باتمام میرسانند پس هرگاه شک در تکبیرة الاحرام نمود بعد از دخول در
قرائت یا شک در قرائت حمد نماید بعد از دخول در سوره یا شک در سوره
نماید بعد از دخول در رکوع التفاتی بان شک نیست بلکه چنین است حال

هرگاه شک در آیهٔ از آیات فاتحة الکتاب یا سوره بعد از دخول در آیهٔ بعد از آن
بلکه دور نیست حکم کلمه نیز چنین بوده باشد یعنی هرگاه شک در کلمه نماید
بعد از دخول در کلمهٔ دیگر باز هم بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد عود بجهة
اتیان بمشکوک فیه لازم نیست اما حکم اجزای مستحبه مثل اجزای واجبه است
میگوئیم این متصور در سه صورت میشود اول آنست که شک در جزء مستحب
نماید بعد از دخول در جزء دیگر از این مستحب مثل شک در فقرهٔ از فقرات
قنوت نمود بعد از دخول در فقرهٔ دیگر از آن دویم آنست شک در واجبی
از واجبات نماز نمود بعد از دخول در مستحبی از مستحبات نماز مثل شک در
تکبیرة الاحرام نماید بعد از دخول در استعاذه یا بعد از فراغ از آن قبل
از تسمیه سیم عکس آنست مثل شک در استعاذه نمود بعد از دخول در تسمیه
یا بعد از فراغ از آن ظ اینست حکم در جمیع اینها همان است که مذکور شد پس
اعتنائی بشک در هیچ یک از اقسام مذکوره نیست بلکه بنا بر وجود مشکوک
فیه میگذارد در جمیع اقسام مذکوره کلامیکه در این مقام هست اینست که
چنانچه جزئی از اجزای نماز یکه بعد از مشکوک فیه است مانع است از عود بجهة
اتیان بمشکوک فیه یا دخول در مقدمات جزئی که بعد از مشکوک فیه است مثل
دخول در جزء است پس هرگاه شک در رکوع نمود بعد از آنکه نشست بجهة
سجود یا شک در سجود نمود بعد از آنکه حرکت نمود بجهة ایستادن قبل از
آنکه منتصب شود در قیام ظ اینست دخول در مقدمات مانع از عود نباشد
بنا بر این هرگاه بیهوی نمود بجهة ایستادن مادامیکه راست نه ایستاده است
هرگاه شک نمود که سجده بعمل آورده است یا نه عود مینماید و سجدهٔ مشکوک فیها را
بعمل میآورد چنانچه حدیث صحیح دال بر این مطلب است بنا بر این هرگاه شک

در تشهد نماید بعد از آنکه حرکت نموده بجهة قیام مادامیکه راست ایستاده است
می نشیند تشهد میخواند بعد از فراغ از تشهد اتمام نماز مینماید لکن ظ از حدیث
صحیح که وارد شده است در رکوع خلاف اینست بنا بر این طریقهٔ احتیاط مقتضی
اینست که هرگاه شک در رکوع نماید بعد از میل بسجود و قبل از وصول بحد سجود
در این صورت عود نموده نماز را اتمام نماید بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند
فرقی در این مقام نیست ما بین آنکه مشکوک فیه رکنی از ارکان نماز بوده باشد
یا نه پس هرگاه شک در رکوع نماید در حالتیکه ایستاده است لازم است
رکوع نماید و اگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد
نماز را تمام نموده اعاده ضرور نیست و همچنین حال در تکبیرة الاحرام و غیرها
بلی فرقی که هست ما بین رکن و غیر رکن آنست که هرگاه اتیان بمشکوک فیه نمود
در جائیکه لازم بود که اتیان بآن نماید بعد مشخص شد که اتیان بآن نموده بوده است
در سابق پس اگر مشکوک فیه رکن بوده باشد نماز باطل و استینافش لازم است
و اگر غیر رکن بوده باشد نماز صحیح زیادتی موجب بطلان نماز نمیشود جمعی
از اعاظم علما در رکوع تفصیل داده اند باین نحو که اگر بعد از رفع راس از رکوع
متذکر شد که رکوع را بعمل آورده بوده است نماز باطل خواهد بود و اگر در اثنای
رکوع متذکر شد در همان حالت بسجود میرود یعنی رفع راس ننموده بسجود
میرود نماز در این صورت صحیح خواهد بود و این قول ضعیف است بلکه نماز
در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بفعل رکوع بعد از رفع راس از رکوع
شود یا در اثنای رکوع در هر دو صورت زیادتی رکن متحقق است بلکه زیادتی
دو رکن لازم میآید یکی قیام متصل برکوع دیگری خود رکوع مشخص است که
رفع راس را مدخلیتی در تحقق ماهیت رکوع نمیباشد بلکه آن واجبی است خارج

پس بمحض دخول در رکوع زیادتی در رکن متحقق میشود و دلیلی که دلالت کند زیادتی
رکن در اینمقام مضر نیست نداریم پس مقتضی بطلان باقیست با عدم معارض
پس عمل بمقتضای ان لازم است بدانکه فرقی در انچه مذکور شد مابین نماز
واجبی و سنتی نیست پس شک در اجزای نماز نافله هم مثل شک در اجزای
نماز مفروض است با بقای محل عود مینماید بخلاف اینکه هرگاه شک بعد از
تجاوز از محل بوده باشد مقصد دوم در حکم شک در عدد رکعات نماز است
بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهرین و عشا
در سفر و نماز جمعه و نماز ایات یا در نماز سه رکعتی مثل مغرب باعث بطلان
نماز میشود پس استیناف ان لازم است اشکالی در این نیست کلام میکنم در این
مقام هست نیست که ایا محض شک در عدد رکعات در انچه مذکور شد موجب
بطلان است پس استیناف نماز در اینصورت لازم است اگرچه بعد از تروی
و تامل احد طرفین نزد او مظنون شود یا چنین نیست بلکه هرگاه تروی
نمود احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای مظنه جایز بلکه متعین است ظ
ظاهر جمله نصوص معتبره اگرچه موهم اول است باین معنی که محض شک مبطل
بوده باشد لکن ظ تفصیل در مسئله است باینمعنی اگر بعد از شک و قبل از
تروی یعنی تفکر و تامل در قراین در تحصیل اعتقاد با حد طرفین مباشر فعلی
از افعال واجبه نماز شد نماز باطل استیناف ان لازم است خواه بعد از ان مظنه
با حد طرفین هم رساند بلکه ظ بطلان است در اینصورت اگرچه بعد از ان
قاطع نشود بحقیقت حال و اگر مباشر نشد و تامل نمود و بعد از تامل ظن او
متعلق با حد طرفین شد ظ اینست نماز صحیح بوده باشد بمقتضای مظنه خود
عمل مینماید چنانچه هرگاه شک نمود و مبطل از ان صادر نشد بعد از ان

قاطع

قاطع شد بحقیقت حال ظ اینست که صحت صلوة در اینصورت محل اشکال نبوده
باشد بلی هرگاه تامل نمود و ظن او متعلق با حد طرفین نشد در اینصورت نماز باطل
و استیناف ان لازم است و مستند در تروی حدیث صحیحی است مروی در کافی
از جناب امام موسی بن جعفر علیهما السلام که انحضرت فرمود بصفوان اگر ندانی که چند رکعت
نماز کرده و وهم تو متعلق نشود بچیزی پس اعادهٔ نماز بکن مراد از وهم مظنه است
پس امر باعادهٔ نماز در کلام ان بزرگوار متعلق است بشک در عدد رکعت نماز
و عدم تعلق مظنه با حد طرفین پس هرگاه شک متعلق بعدد رکعت نماز شد
لکن مشخص نیست که مظنه با حد طرفین تعلق خواهد گرفت یا نه قطع نماز
و اعادهٔ ان ثابت نیست و معلوم است یقین نمیشود مگر بتامل نظر باستحاله
اجتماع شک و ظن نسبت بچیز واحد در ان واحد و دلالت میکند بان حدیث
نبوی که حاصل مضمون ان اینست هرگاه احدی از شما شک کند در نماز پس
تامل نماید با نچه اقرب بصواب است بنای خود را بان بگذارد بنابراین هرگاه شک
در عدد رکعات نماز کند اندک تامل نموده اگر ظن او متعلق با حد طرفین شد
عمل بمقتضای ان نموده یعنی بنا بر مظنون گذارده نماز را تمام نماید و اگر ظن او
متعلق با حد طرفین نشد نماز را قطع نموده استیناف ان نماید انچه مذکور شد
در صورتی بود که شک در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی بوده باشد و اگر شک در
نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر در دو رکعت اول بوده باشد حکم ان حکم شک
در نماز دو رکعتی است که مذکور شد پس هرگاه بعد از تروی احد طرفین
مظنون شد عمل بمقتضای ان مینماید و اگر بوصف شک باقی ماند نماز باطل
استیناف ان لازم است و اگر شک در غیر دو رکعت اولین است پس این منقسم میشود
باقسام متکثره در بسیاری از این اقسام نماز باطل چنانچه در جمله اینها اعاده

صحیح است تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود شك در نماز چهار رکعتی بچند
قسم میشود اول شك است ما بین یك و دو نمیداند رکعتی که دران مشغول است
رکعت اولی است یا ثانیه رکعت خواه در حالت قیام بوده باشد قبل از شروع
بقرائت یا در اثنای قرائت بوده باشد یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی
بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع شرعی یا
حالت رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی بوده باشد بعد از رفع
راس از ان یا در سجده ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از ان پس این ده
قسم میشود در هر ده قسم نماز باطل است دوم شك است ما بین رکعت اولی
و رکعت ثالثه نمیداند رکعتی که دران مشغول است رکعت اولی است یا ثالثه
در هر یك رکعت از اقسام عشره که بوده باشد باز در جمیع احتمالات مذکوره نماز
محکوم ببطلان است سیم شك است میان یك و چهار در هر یك از احوال
عشره که بوده باشد چهارم شك است میان یك و دو و سه و چهار پس عدد
اقسام مذکوره میرسد بچهل نماز در جمیع انها باطل و استیناف ان لازم است
و در صورتیکه بعد از تروی احد احتمالین مظنون نشود یا تعلق مظنه باحد
طرفین عمل بمقتضای مظنه لازم است چنانچه مذکور شد پنجم شك است میان
دو و سه در هر یك از احتمالات عشره که بوده باشد در حال قیام یا در حال رکوع
یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجود اول یا بعد از رفع راس از ان یا در سجود ثانی
یا بعد از رفع از سجده ششم شك است میان دو و چهار در هر یك از اقسام عشره
مسطوره که بوده باشد در بیست و هفت قسم از این اقسام مذکوره باز نماز
باطل است و این اقسام با انضمام چهل قسم مذکور میرسد عدد اقسام بشصت
هفت نماز در جمیع انها باطل است در سه قسم اخیر از اقسام ثلثه اخیره یعنی

شك

شك میان دو و سه و چهار و دو و سه و چهار در هر یك از اینها بعد از رفع
و دو و چهار ٢
راس از سجده ماهیته نماز صحیح در اول بنا بر سه میگذارد بعد از اتمام نماز ایشان
یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته مینماید اختیار یکرکعت ایستاده
افضل بلکه احوط است و در ثانی بنا بر چهار میگذارد بعد از سلام ایشان بدو
رکعت نماز ایستاده مینماید و در ثالث نیز بنا بر چهار میگذارد و بعد از فراغ
از سلام ایشان بدو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته مینماید دو رکعت
نماز ایستاده را مقدم میدارد بر دو رکعت نشسته پس عدد اقسام مذکوره
تا حال بهفتاد رسید که در سه صورت نماز صحیح و در شصت و هفت صورت
نماز باطل است هشتم شك است میان سه و چهار در هر یك از احتمالات
عشره مذکوره که بوده باشد نماز صحیح است بنا بر چهار میگذارد اتمام نماز نموده
بعد از سلام یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میاورد و اختیار
نماز نشسته در این مقام افضل پس عدد اقسام مذکوره منتهی شد بهشتاد که در سیزده
صورت انها نماز صحیح و در تتمه نماز باطل است نهم شك است میان دو و پنج در
جمیع احتمالات عشره مذکوره نماز باطل است انضمام این اقسام با اقسام
سابقه موجب اینست که عدد اقسام میرسد بنود دهم شك است میان
سه و پنج در شش قسم از اقسام مذکوره نماز باطل است مثل اینکه این شك در حال
رکوع بوده یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از ان
یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از ان و در چهار قسم ممکن است که بگوئیم نماز
صحیح باشد و این در صورتی است که این شك در حال قیام قبل از شروع در
قرائت یا در اثنای قرائت یا بعد از فراغ از قرائت قبل از میل بجهة رکوع یا بعد
ازان لکن قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صور قیام را منهدم نموده

می نشینند در اینوقت شک او راجع میشود بدو و چهار بعد از اکمال سجدتین حکم
او متحقق شد عدد اقسام بعد از انضمام این بسابق منتهی میشود بیکصد و هفده
صورت نماز صحیح و در تتمه که عبارت از هشتاد و سه قسم بوده باشد نماز باطل است
یازدهم شک میان چهار و پنج است و این پنج صورت ط اینست که نماز یط
بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع بوده باشد یا در حال رفع راس از رکوع یا در سجدهٔ
اولی بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد و در پنج صورت
ظ اینست که نماز صحیح بوده باشد اول اینست که این شک بعد از رفع راس از سجدهٔ
ثانیه بوده باشد در اینصورت بنا بر چهار میگذارد نماز را تمام نموده بعد از آن
دو سجدهٔ سهو بعمل می آورد دوم اینست که این شک در حال قیام بوده باشد قبل
از شروع در قرائت سیم اینست که این شک در اثنای قرائت بوده باشد چهارم
اینست که شک مذکور بعد از فراغ از قرائت بوده باشد قبل از هوی بجهة رکوع
پنجم اینست که این شک بعد از هوی بجهة رکوع بوده باشد لکن قبل از بلوغ بحد
رکوع شرعی در اینصور این صور خمسه ظ اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن
بهمان حالت که هست این حالت را منهدم ساخته می نشینند شک راجع میشود
بسه و چهار بنا بر چهار میگذارد تمام نماز نموده بعد از تسلیم یک رکعت نماز
ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل می آورد مذکور شد دو رکعت نشسته
در اینمقام افضل است احتیاطا اتیان بدو سجدهٔ سهو میباید بطریقهٔ احتیاط
مقتضی اعادهٔ اصل نماز است در کل این اقسام خمسهٔ مذکوره بعد از انضمام این
اقسام با اقسام سابقه عدد مجموع میرسد بیک صد ده قسم در بیست و دو قسم
بنا بر آنچه مذکور شد نماز صحیح است و در هشتاد و هشت قسم نماز باطل
خواهد بود بدانکه مناسب اینست در اینمقام تنبیه شود بر وجه صحت در این

اقسام

اقسام خمسهٔ مذکوره در شک چهار و پنج و همچنین در وجه بطلان در خمسهٔ
باقیه پس در اینمقام دو مطلب است مطلب اول در بیان وجه صحت است در
اقسام مذکوره پس میگوییم اما صحت با دو سجدهٔ سهو در وقتیکه این شک بعد
از رفع راس از سجدهٔ ثانیه بوده باشد پس مدلول علیها است باحادیث صحیحه
چنانچه مذکور خواهد شد و اما صحت در اقسام باقیهٔ اربعهٔ باقیه پس میگوییم چیزیکه
در اینمقام متحقق هست که موهم حکم ببطلان است دو چیز است اول احتمال
زیادتی در نماز نظر باحتمال اینکه آن رکعت که هست رکعت پنجم بوده پس در بعضی
قیام فقط و در بعضی قیام با انضمام بعضی قرائت و در بعضی با انضمام کل قرائت
و در بعضی با علاوه اینها میل بجهة رکوع متحقق است و زیادتی در نماز موجب
بطلان نماز است دویم احتمال نقصانست که در این اقسام قائم است
نظر باینکه احتمال دارد که این رکعت رکعت چهارم بوده باشد چونکه منهدم
ساخته پس نقصان در اجزای نماز بلکه در اعظم اجزای آن واقع شده مثل
رکوع و سجود و غیرهما جواب از آن اینست که هیچیک از احتمالین مضر نیست
یعنی صلاحیت این ندارد که موجب بطلان نماز شود اما اول بجهة آنکه
ما میبینیم قطع بمثل این زیادتی در موضعی متحقق هست دلیل شرعی قائم شده
بر صحت مثل اینکه فرض میکنیم کسی ایستاد باعتقاد اینکه رکعت رکعت چهارم است
قبل از قرائت یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از قرائت قبل از میل بجهة رکوع
یا بعد از میل بجهة رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی عالم شد براینکه
رکعت رکعت پنجم است در اینصورت مادامیکه بحد رکوع شرعی نرسیده
همان حالت را منهدم نموده بلا تامل می نشیند اتیان بتشهد و تسلیم میباید
نماز صحیح خواهد بود پس میگوییم هر گاه قطع بزیادتی اینها مضر بصحت نبوده باشد

نظر بدلیلی که دال براین هست پس صحت با احتمال زیادتی اینها بطریق اولی
خواهد بود بعبارة اخری هرگاه قطع بزیادتی اینها موجب بطلان نبوده باشد
عدم بطلان با احتمال زیادتی بطریق اولی خواهد بود واما ثانی یعنی قیام
احتمال نقصان در این مقام موجب بطلان نمیتواند شد بجهة آنکه ما
می‌بینیم همین احتمال در موضعی متحقق هست دلیل شرعی ناطق بر صحتش است
با تلافی بدو رکعت نماز نشسته بعد از تسلیم مثل اینکه در حال قیام مثلا
شک میکند که این رکعت رکعت سه است یا چهار شارع حکم فرموده که
این رکعت را رکعت چهارم قرار دهد نماز را تمام نماید با آنکه احتمال اینکه
این رکعت رکعت سیم بوده قائم است چنانچه مفروض است پس بنا براین
احتمال یک رکعت ناقص شده بلکه بنا براین که هرگاه این رکعت رکعت سیم بوده
باشد اخلال برکعت چهارم شده بالمرة بخلاف آنچه در محل کلام متحقق است
که در اینجا چنین نیست بلکه قیام رکعت رابعه مع کل قرائت مثلا در بعضی صور
متحقق شده چنانچه دانسته شد اگرچه بعد از انهدام فرقی نخواهد داشت
اگر کسی اعتراض نماید باینکه غایة آنچه متحقق شد از آنچه مذکور شد اینست
که دو احتمال مذکور مقتضی بطلان نمیتواند شد سلمنا ذلک لکن میگوییم
عدم قیام مقتضی بطلان کفایت نمیکند در حکم بصحت بلکه لابد است در
حکم بصحت وجود مقتضی صحت جواب میگوییم بعد از آنکه دو احتمال مذکور
مقتضی بطلان نمیتوانست شد مقتضی صحت استصحاب صحت است که قبل از
حدوث این قطعی الثبوت بوده مقتضای استصحاب حکم ببقای آن
صحت است تا منتقض شود ناقض نیست مگر آنچه مذکور شد از آنچه
مبین شد متحقق شد که این قابل ناقضیت ندارد پس لازم است که حکم

بثبوت آن شود بعلاوه استصحاب ممکن است که استدلال کرده شود
بر صحت در اینمقام جملهٔ از احادیث معتبره وارده در مباحث شک منها
الصحیح المروی فی الکافی عن ابن ابی یعفور قال سألت اباعبدالله ع عن الرجل لا یدری
رکعتین صلی ام اربعا قال یتشهد ویسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین واربع سجدات
یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب ثم یتشهد ویسلم وان کان صلی اربعا کانت هاتان
نافلة وان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام الاربع ومنها الصحیح المروی فی الکافی
ایضا عن الحلبی عن ابی عبدالله ع قال اذا لم تدر ثنتین صلیت ام اربعا ولم
یذهب وهمک الی شیء فتشهد وسلم ثم صل رکعتین واربع سجدات تقرأ
فیهما بام القرآن ثم تشهد وسلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانتا هاتان
تمام الاربع وان کنت صلیت اربعا کانت هاتان نافلة ومنها غیرهما وجه
استدلال اینست که مستفاد از این احادیث اینست که هرگاه مکلف در مقام
شک در عدد رکعات ایتان نماید معادل آنچه را که احتمال میدهد ناقص
شده باشد این کفایت مینماید در حکم بصحت نماز چه اگر در نفس الامر ایتان
ننموده باشد آنچه در اینوقت ایتان نموده قائم مقام او خواهد شد واگر ایتان
نموده باشد در واقع آنچه در این وقت ایتان نموده بمنزله نافله خواهد بود
مثاب ومامور میباشد در ایتان آن پس مقتضای این اخبار اینست که هرگاه
در ما نحن فیه که احتمال نقصان یک رکعت از نماز قائم است ایتان بیک رکعت
نماز بعد از فراغ از تسلیم نماید این کفایت مینماید در حکم بصحت وهو المطلوب
بلی هرچه دلیل دلالت کرد که این حکم در اینجا ثابت نیست مثل شک در نمازهای
دو رکعتی یا سه رکعتی یا در اول بین از چهار رکعتی قائل میشویم باعتبار آن دلیل
و هر جا که معارضی منتفی است عمل مینماییم بمقتضای نصوص مذکوره وممکن است

ازراه دیگر استدلال کرده بنحو بنصوص مذکوره در اثبات مدعی بیان این
است که هرگاه در صورت احتمال نقصان دو رکعت از نماز اتیان بدو رکعت از
تسلیم کفایت نماید در حکم بصحت کفایت اتیان بیک رکعت بعد از تسلیم در
صورت احتمال نقصان یکرکعت بطریق اولی خواهد بود بجهة نماز در صورت
شک در چهار و پنج در اقسام مذکوره ظاهر اینست که صحیح بوده باشد از این راه
که مذکور شد واما تمسک در حکم بصحت در اقسام اربعه مذکوره بنصوص وارده
در مقام شک در سه و چهار ظاهر اینست که تمام نبوده باشد بجهة انکه
ظاهر از اخبار شک میان سه و چهار است ابتداء و نه اینکه راجع شود باین
بعد از هدم رکعت چنانچه ظاهر میشود و جراین کلام بعد از رجوع و تامل در
ان اخبار پس مرجع در صحت نماز در صور اربع مذکوره انست که مذکور
شد لکن احتیاط در اعاده نماز بعد از اتیان بدو سجده سهو است مطلب
ثانی در بیان مستند بطلان نماز است در اقسام خمسه باقیه بعلت عدم
انفکاک انها از امریکه دلیل شرعی ناطق است بر مطلبیت ان سهوا و عمدا اما در
صورتیکه این شک در رکوع بوده باشد پس هرگاه حکم شود بصحت این نماز
یا با اتمام ان رکعت است یا با هدم ان اما اتمام رکعت پس این صحیح نیست بجهت
انکه اتمام رکعت بقصد امتثال موقوف بر امر است و ثبوت امر در این مقام معلوم
نیست بعلت انکه مفروض ان است احتمال بودن این رکعت رکعت چهارم
مثل احتمال است بودن انست رکعت پنجم با عدم رجحان احد احتمالین بر
دیگری و امر بالاضافه برکعت خامسه قطعی العدم است پس قصد امتثال
ممکن نیست و با عدم این قصد حکم بصحت بی معنی است و اما در صورت هدم
پس بجهة انکه این مستلزم احد محذورین است بجهة انکه این رکعت یا رکعت چهارم است

باپنجم

یا پنجم چنانچه مفروض اینست که مردد است ما بین این دو و اگر پنجم است اگرچه با هدم
رکعت پنجم تمام نشده که یک رکعت در نماز زیاد شده باشد لکن زیادتی رکن
شده بلکه زیادتی دو رکن یکی قیام متصل برکوع و دیگری نفس رکوع زیادتی
رکن سهوا و عمدا مبطل است و اگر رکعت رکعت چهارم بوده اتمام ان در
واقع بوده لازم بوده بلکه موقوف علیه صحت عمل بوده مفروض اینست که اخلال
ان نموده پس نماز باطل خواهد بود پس هدم منفک از مبطل نمیتواند شد
بخلاف اینکه این شک هرگاه قبل از دخول در رکوع بوده باشد در این صورت
اگر در واقع رکعت رکعت چهارم بوده باشد اگرچه عدم ان مبطل میبود
لکن چون چهارم بودن ان متحقق نیست نظر باینکه احتمال پنجم قائم است
بر این تقدیر انچه زاید شده قیام فقط یا قیام با قرائت است زیادتی این اگر
چه عمدا مبطل است لکن سهوا مبطل نیست در این مقام این زیادتی سهوا شده
پس با هدم در این مقام قطع ببطلان حاصل نیست بخلاف انکه شک بعد
از دخول در رکوع بوده باشد چنانچه مبین شد و انچه مذکور شد حکم
بطلان در چهار قسم دیگر ظاهر شد یعنی شک در صورتی که بعد از رفع راس از رکوع
یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از ان یا در سجده ثانیه بوده باشد چنانچه
وجه ان بتامل ظاهر میشود اشکالی که در این مقام میتوان نمود اینست که فی الحقیقه
راجع میشود بنقض اجمالی بیان این انست که انچه مذکور شد در مقام بطلان
نماز در اقسام مسطوره در صورت اتمام نماز تمام نیست بجهة انکه مقتضای ان
بطلان نماز است اگرچه این شک بعد از رفع راس از سجده تین بوده باشد
نظر باینکه میگوئیم اتمام نماز بقصد امتثال موقوف بامر است و امری در این مقام معلوم
نیست بنحویکه در اینجا مذکور شد جواب میگوئیم این ایراد در صورتی متوجه

بود هرگاه منصوص نص در مسئله شك در چهار رکعتی بود و همین نص که دال بر
جواز اتمام است کفایت مینماید در تعلق امر و قصد امتثال لکن تمسك باین
نص در غیر اینصورت که بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد ممکن نیست
نظر بعدم اطمینان نفس در شمول ان در غیر صورت مذکوره توضیح حال مقتضی
ایراد نص است در اینمقام تا حقیقت حال متشخص شود پس میگوئیم روی
عن شیخنا الصدوق و شیخ الطائفة عن الحلبی عن ابی عبدالله عم انه قال اذا لم تدر
اربعا صلیت ام خمسا ام نقصت ام زدت فتشهد و سلم و اسجد سجدتین
بغیر رکوع ولا قرائة تتشهد فیهما تشهدا خفیفا وجه ظهوره فیما قلناه من
کون الشك بعد رفع الراس من السجدتین امران الاول قوله عم اربعا صلیت
ام خمسا لوضوح ان اربعا صلیت او خمسا انما یتحقق حقیقة عند اکمال الرکعة
الرابعة مثلا و هو انما یتحقق برفع الراس من السجدة الثانیة فلو لم یکن المراد ذلك
ینبغی ان یقول فی الرکعة الرابعة کنت او الرکعة الخامسة والثانی قوله عم فتشهد
الی اخره لکونه جزاء لقوله عم اذا لم تدر و ظاهر الترتیب یقتضی ان یکون الشك بعد
رفع الراس من السجدة الثانیة کما لا یخفی و بما ذکر یظهر الحال فیما رواه ثقة الاسلام
فی الصحیح عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله عم قال اذا کنت لا تدری اربعا
صلیت او خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمك ثم سلم بعدهما و فی
الصحیح عن ابی بصیر عن ابی عبدالله عم قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا
فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمك وانت جالس ثم سلم بعدهما مجمل مقتضای
انچه مذکور شد که مکلف در مقام عمل میباید ناوی امتثال بوده باشد و قصد
امتثال موقوف است بثبوت امر و نزد قاضی بر اینست که نماز ظهر مثلا
چهار رکعة است پس در حین اتیان برکعة رابعه مکلف میباید قاطع بوده باشد

که این

که این رکعة رابعه است یا ظان این بوده باشد مفروض انتفای قطع و ظن هر دو هست
نظر باینکه انچه مفروض است اینست که احتمال بودن این رکعة رکعة چهارم مثل
احتمال بودن ان است که رکعة پنجم بوده باشد قطع حاصل است بر اینکه رکعت
پنجم مامور به نیست پس اتیان رکعت با شك بر اینکه مامور به است بقصد امتثال
معقول نیست احادیث مذکوره که موجب اطمینان در قصد امتثال هست شمول
انها در غیر صورت مذکوره ظاهر نیست پس قطع عمل در ان صور متعین است و حکم
بصحت در چهار صورت دیگر که مشخص شد نه از ان راه هست که احادیث مذکوره
شامل انها است بلکه از ان وجهی است که تنبیه بران نمودیم و مع ذلك احتیاط مقتضی
اینست که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط و سجدهٔ سهو اعادهٔ اصل نماز نماید در هر
یك از چهار قسم که بوده باشد مخفی نماند جمیع اقسام شك که مذکور شد خواه شك
مبطل بوده باشد یا نه اول میباید مکلف تروی نماید یعنی تامل و تفکر نماید
شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا مظنه باحد طرفین شود بعد از تامل
هرگاه ظن متعلق باحد طرفین شد لازم است عمل بمقتضای مظنه مثلا هرگاه
در حال رکوع شك کرد که رکعت چهارم است یا پنجم قبل از قطع نماز اول تامل
و تفکر مینماید اگر مظنون او شد که رکعت چهارم است نماز صحیح بنا بر چهار که
مظنون است میگذارد نماز را تمام نموده نماز صحیح و بی عیب است نه حاجت
باعادهٔ نماز است و نه بسجده سهو هرگاه مظنه حاصل نشد انوقت قطع نموده
استیناف نماز نماید کلام دیگر در اینمقام هست اینست که ایا اتمام این نماز
بقصد احتیاط جایز است باینمعنی که این نماز را احتیاطا اتمام نموده بعد از فراغ
اعاده نماید بقصد وجوب بنا بر مشکل است نظر باینکه امر در اینصورت
مردد است مابین حرمت و استحباب باعتقاد کسیکه نماز او در چنین صورت

باطل میداند نظر باینکه مقتضی اتمام نماز موجود نیست پس اتمام ان مسوغی ندارد
پس حرام خواهد بود و غایة انچه میتوان گفت درباب وجود مقتضی انست که
بعضی از علما قائل شده اند بصحت نماز در این صورت و وجوب اتمام پس بجهة
احتراز از مخالفت چنین قائلی اتمام مینماید جواب از این استدلال این در صورتی
صحیح است که فعل مأمون الضرر و مرجو النفع بوده باشد و امن از ضرر در این
مقام نیست بلکه مظنون الضرر است پس اتمام نماز در این صورت نظر بانتفای
امر باعتقاد کسیکه نماز او باطل میداند بمنزله انست که کسی اتیان مینماید به
بچیز بلکه مظنون الحرمة است بجهة قیام احتمال وجوب بنا بر بعضی است
بلی این احتیاط معقول است بنا بر قول کسیکه نماز را در چنین صورت صحیح میداند
پس اتمام نماز بنا بر این قول لازم است و امتثال امر بصلوة باتمام حاصل
میشود پس باتمام نماز این شخص بری الذمه شد ولکن چونکه قولی هست که
نماز باطل است و این احتمال در واقع قائم هست بنا بر این احتیاط بجهة
احتراز از مخالفت خلاف بعد از برائت ذمه از تکلیف ظاهری مستحسن است
و فرق ما بین مقامین دقیق است و محتاج برجوع بادلة احتیاط است
و انچه مذکور شد در بیان تروی بود در صورتیکه شک ما بین چهار و پنج
در حالت رکوع شده باشد و اگر این شک در حال قیام بوده باشد باز
لازم است که تروی و تامل نموده اگر مظنون شد که رکعت رکعت پنجم است
قیام را منهدم نموده می نشیند و اتیان بتشهد و تسلیم مینماید نماز صحیح
و اتیان بسجده سهو مینماید بجهة زیادتی و اگر مظنون شد که رکعت رکعت
چهارم است بنا بران میگذارد رکعت را تمام نموده چیزی بر او نیست
و اگر بعد از تفکر مظنه باحد طرفین حاصل نشد بلکه باقی ماند بحال شک

درانوقت نیز قیام را منهدم نموده می نشیند شک راجع میشود به سه و چهار
بمقتضای ان معمول میدارد مجملا در جمیع شکوک خواه مبطل بوده باشد
شک یا نه تروی و تحصیل مظنه لازم است و در حال تروی اگر شک مبطل
بوده باشد لازم است ترک اشتغال بافعال نماز نموده باشد چنانچه سابق تنبیه
بران نمودیم دور نیست چنین بوده باشد در مطلق تروی اگر چه شک مبطل
نبوده باشد نظر باینکه هرگاه شک مبطل نبوده باشد مثل اینکه فرض شود شک
میان سه و چهار نموده هرگاه بمحض شک بنا بچهار گذارد مشغول بنماز شود
در حال تروی که هست بتروی ظن او متعلق میشود باینکه این رکعت رکعت
سه است عمل بمقتضای ان مظنه لازم است پس لازم است قرار دهد
که این رکعت سیم است پس لازم میاید عملیکه بنیت رکعت چهارم نموده از
رکعت سیم محسوب شود و این مشکل است بلکه با عدم مسوغ صحیح نخواهد
بود پس اسلم در مطلق شک اگر چه مبطل نبوده باشد اینست که در حال تروی مطلقا
مباشر فعلی از افعال صلوة نشود بلکه در شک میان سه و چهار مثلا بعد از
بعد از عروض چنین شک قبل از تروی قرار دهد که این رکعت رکعت چهارم است
بلکه اول شروع نماید بتروی بهمان حالت که هست و بعد از یاس از حصول مظنه
انوقت قرار دهد که رکعت رکعت چهارم است بعد از ان شروع نماید در اتیان
بافعال صلوة و همچنین است حال در هر شکی که باید بنا باکثر گذارد مثل دو
و چهار و دو و سه و چهار بلکه دور نیست در شک میان چهار و پنج
که بعد از اکمال سجدتین بوده باشد حکم ان نیز چنین بوده باشد یعنی قبل از تروی
شروع بتشهد ننماید نظر باحتمال انکه بعد از تروی ظن او متعلق شود باینکه رکعت
رکعت خامس است پس ابطال نماز لازم و تشهد خواندن بقصد اتمام نماز

بدعت خواهد بود بنا بر این امر این شخص مرتد خواهد بود ما بین طاعت و بدعت پس قصد قربت ممکن نخواهد بود و اجتناب از این ممکن نیست مگر بترک تشهد در زمان فوری پس ترک آن باید لازم باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد از اقسام شک که یک صد ده قسم بوده باشد این در صورتیست که ملاحظه رکعت ششم نشود و اگر رکعت ششم نیز ملحوظ شود با رکعت ثانیه و ما فوق آن شش عدد اقسام حاصل میرسد بده خاص میشود از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی باین نحو شک میان دو و شش و دو و سه و شش و دو و سه و چهار و شش و دو و سه و چهار و پنج و شش و شک میان سه و شش و سه و دو و سه و چهار و شش و دو و سه و چهار و پنج و شش و شک میان چهار و شش و چهار و پنج و شش و شک میان پنج و شش و ملاحظه هر یک از اقسام عشره مذکوره و ابا احوال عشره در هر یک بنحوی که در سابق بیان شد میرسد عدد اقسام بیکصد و انضمام این اقسام را با یکصد و ده قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام است بدویست و ده لکن مذکور در غالب کتب فقهیه از این اقسام نیست مگر سه قسم یا چهار قسم کثیر الوقوع حکم در آن چهار قسم اگرچه دانسته شد از آنچه در سابق مذکور شد لکن کلام در این اقسام را در اینوقت اعاده مینمایم بجهت تنبیه ببعضی فوائد پس میگوئیم اول از این اقسام شک است میان سه و چهار دوم دو و سه سیم شک است میان سه و چهار سیم شک است میان دو و سه و چهار چهارم شک است میان دو و چهار معروف ما بین اصحاب آنست که در جمیع اقسام اربعه لازم است که بنا بگذارد بر اکثر و سید مرتضی در انتصار متعرض سه قسم اول شده و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر چنانچه مرحوم شیخ طوسی در خلاف متعرض دو قسم اول

وقسم رابع شده و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر در آنها و شیخ صدوق با آنکه بنا بر اکثر را ذکر فرموده در امالی در مجالس در ضمن امور یکه فرموده آنها ثابت است در دین امامیه ظاهر میشود از ایشان در فقیه تخییر ما بین بنا بر اقل و اکثر قال فی اواپل مباحث احکام السهو فی الصلوة و من شک فی الثانیة و الثالثة او فی الثالثة و الرابعة اخذ بالاکثر فاذا سلم اتم ما ظن انه نقص ثم قال فی اواسط المبحث بعد ان اورد ما اشتمل علی البناء علی الیقین ما هذا لفظه و لیست هذه الاخبار مختلفة و صاحب السهو بالخیار بای خبر منها اخذ فهو مصیب محصل کلام انکه خلاف در این مقام از چند راهست اول آنست که بنا بر اکثر در اقسام مذکوره بطریق تعیین است یا بطریق تخییر باین نحو که مخیر است ما بین آنکه بنا بر اکثر بگذارد و تلافی محتمل النقصان را بنماز احتیاط بنحویکه مذکور شد نماید یا بنا بر اقل متیقن گذارد در پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود معروف ما بین اصحاب اول است و ثانی ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه و شیخ شهید در کتاب ذکری این قول را نقل فرموده از ابن الجنید ایضا و ضعف این قول و شذوذ آن ظاهر است و اضعف از این چیزیست که ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و آن تعیین بنا بر اقل است پس در مسئله سه قول است اول تعیین بنا بر اکثر و این معروف ما بین اصحاب است ثانی تعیین بنا بر اقل و این ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و عبارت سید در این کتاب اینست بعد از آنکه عنوان نموده کلام جد خود را من شک فی الاولیین استانف الصلوة و من شک فی الاخیرتین بنا علی الیقین هذا مذهبنا و هو الصحیح عندنا الی آخر ما ذکره ممکن است که گفته شود اسم اشاره در کلام ایشان اگرچه بحسب ظاهر آنست که اشاره بجمیع بوده باشد لکن از ذیل کلام ایشان ظاهر میشود که مراد ایشان استیناف صلوة است در صورت شک در رکعتین و این مؤید اینست دعوی اجماع

ایشان در انتصار بر بنا بر اکثر و قول سیم تخییر مابین الامرین و حدیث مشتمل بر بنا
بر اقل محمول بر تقیه است دویم آنست که در جمیع اقسام اربعه مذکوره لازم است
بنا بر اکثر و بعد از تسلیم لازم است که تلافی محتمل النقصان نماید بنماز احتیاط از
قراریکه مذکور شد و حاجت باعاده نماز نیست بلکه جائز نیست باینمعنی که قطع نماز
نموده بعد از آن اعاده نماید اگرچه در شک میان دو و چهار بوده باشد ظاهر میشود
خلاف در این صورت از شیخ صدوق در مقنع که فرموده است هرگاه شک کنی و ندانی
که نماز تو دو رکعتست یا چهار رکعت پس اعاده کن نماز را و نسبت داده تسلیم و اتیان
بدو رکعت نماز ایستاده را در این صورت بروایة و این قول نیز ضعیف است
بلکه ظاهر میشود از کلام محقق در معتبر و کلام علامه در تذکره و منتهی که قول باعاده
در هر یک از صور مذکوره که بوده باشد مخالف اجماع است بلکه شیخ صدوق که
در صورت مذکوره حکم باعاده فرموده در مقنع ظاهر میشود از آن بزرگوار خلاف آن
یعنی بنا بر اکثر و اتیان بدو رکعت نماز قائما در فقیه نظر باینکه ذکر فرموده صحیح حلبی را
که مشتمل بنا بر اکثر است با دو رکعت نماز بعد از تسلیم و ذکر فرموده است در اول
همین کتاب که فقیه بوده باشد احادیث مذکوره در این کتاب مضامین آنها مفتی
بها ایشانست سیم در موضعیکه شک متعلق بوده باشد بدو و ما فوق آن مثل دو
و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار معتبر در آن اکمال رکعتست باتفاق علماء
باینمعنی بعد از تمام شدن رکعت هرگاه شک کند مابین دو و ما فوق آن لازم است
که بنا گذارده شود باکثر و اما قبل از تمام شدن رکعت هرگاه چنین شک نماید
نماز باطل و اعاده آن لازمست و این دو حکم وجودی و عدمی هیچیک محل تامل نیست
لکن خلاف است مابین علما که اکمال رکعت بچه چیز میشود و اختلاف مابین علما در این
باب راجع است بچهار قول اول آنست که اکمال رکعت میشود برفع راس از سجده

ثانیه

ثانیه پس هرگاه شک کند میان دو و سه در سجده ثانیه اگرچه بعد از فراغ از ذکر
بوده باشد و بعد از ترقی مظنه با حد طرفین متعلق نشود نماز باطل خواهد بود
دویم آنست که رکعت تمام میشود بفراغ از ذکر در سجده ثانیه و این مختار محقق ثانیست
در حاشیه شرایع و شهید ثانیست در مسالک و شرح لمعه سیم آنست که اکمال
رکعت میشود بدخول در رکوع این قول نقل شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل
عزیه مختار مابین اقوال قول اول است و سایر اقوال ضعیف است چنانچه در جواب
و سؤال مفصلا بیان نموده ایم در این مقام میگوئیم اما قول چهارم که اضعف اقوال است
کفایت میکند در ضعف و وهن از اینکه میگوئیم تشکیکی نداریم در اینکه صلوة
اسم است از برای رکعات و افعال و اقوال و هیئات متحققه در آنها بطریق
معهود هرگاه رکعت تمام شود بدخول در رکوع پس دو سجده خارج از حقیقت
رکعت خواهد بود در هر رکعت که فرض شود چنین میگوئیم پس کل سجودات خارج
از حقیقت رکعات خواهد بود و این قطعی الفساد است مجملا مقطوع به
نزد اهل شریعت آنست که چنانچه رکوع جزء رکعت است دو سجده نیز چنین است
رکعت اولی اسم است از برای تکبیرة الاحرام و قرائت و قیام در ضمن آنها و رکوع
و سجود و هکذا الحال در رکعت ثانیه بعد از اسقاط تکبیرة الاحرام پس قول باینکه اکمال
رکعت بدخول در رکوع میشود بین الفساد است و همچنین در قول دیگر نیز
صحیح نیست اصح اقوال قول اول است وجه آن در جواب و سؤال مبین است پس
اکمال رکعت میشود برفع راس از سجده ثانیه بلکه حکم باکمال رکعت باین علی الاطلاق
مشکل است بلکه این مسلم است در رکعت اولی و رکعت ثالثه در صلوات رباعیه
و اما در رکعت ثانیه در مطلق صلوات و رکعت ثالثه در نماز مغرب و رکعت
رابعه در نماز چهار رکعتی ممکن است که گفته شود این قدر کفایت نکند در اکمال

رکعت نظر باینکه مقطوع به اینست که تشهد جزو نماز است پس میباید جزو یکی از رکعات بوده باشد معلوم است تشهد اول در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی جزو ثالثه نیست قطعاً پس جزو رکعت ثانیه خواهد بود پس اکمال رکعت ثانیه باتیان تشهد میشود بنا بر این رفع راس از سجده ثانیه کفایت نمیکند در اکمال رکعت در رکعت ثانیه و ثمره خلاف در این مقام اینست چونکه مسلم و منصوص است در صورتیکه شک متعلق بدو و مافوق بوده باشد صحت نماز مشروط بمحفوظیة رکعتین است بنا بر این هرگاه شک میان دو و سه نماید در حال رکوع بنا بر قول چهارم میباید صحیح باشد بخلاف سایر اقوال و هم چنین هرگاه چنین شک کند بعد از دخول در سجده ثانیه بنا بر قول رابع و ثالث نماز صحیح است بخلاف قول اول و ثانی و هم چنین هرگاه همین شک بعد از فراغ از ذکر در سجده ثانیه بوده باشد بنا بر قول ثانی و ثالث و رابع صحیح خواهد بود بخلاف ان بنا بر مختار مخفی نماند اگر چه مقتضای انچه مذکور شد میباید بگوئیم هرگاه چنین شک نماید بعد از رفع راس از سجده ثانیه باید بگوئیم نماز صحیح نبوده باشد نظر باینکه تحقق تشهد معلوم نیست و مذکور شد تشهد در رکعت ثانیه جزو ان است پس با شک بصدور تشهد قطع بتحقق رکعتین ممکن نیست لکن اجماع منعقد است همینکه این شک واقع شد بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز محکوم بصحت است عمل بمقتضای شک لازم است چهارم شک در میان دو و سه و چهار است مذکور شد که بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته ترتیباً یا تخیراً بعمل میاورد مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره تجویز فرموده بجای دو رکعت نماز نشسته یک رکعت نماز ایستاده را باین نحو که دو رکعت ایستاده را با تشهد و تسلیم و هم چنین در یک رکعت ایستاده با تخیر در تقدیم

و تاخیر

انتهی نقضت مستفاد از این دو حدیث اینست هر کس که شک در عدد رکعات کند باید بنا بر اکثر بگذارد اگر چه متمکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس فرق اینست در صورت مفروضه یعنی در صورت شک میان دو و سه اکتفا بیک رکعت نشسته تواند نمود نظر باینکه مقتضای این دو حدیث و سایر نصوص وارده در مسئله اینست که میباید نماز احتیاط معادل محتمل الترک بوده باشد در حالت تمکن از قیام چونکه مامور به نماز قائماً بود و محتمل السقوط یک رکعت ایستاده بود در فرض مذکور امر شارع تعلق گرفت بیک رکعت یا دو رکعت نشسته که قائم مقام یک رکعت محتمل السقوط بود در این مقام چون قیام غیر مقدور است مامور به نماز نشسته پس محتمل السقوط در حق این شخص یک رکعت نشسته است پس باید اجزا اتیان نماید دو رکعت نشسته اگر چه در حق این شخص حال معذور است لکن امر باین در انوقت بجهت این بود که این قائم مقام رکعتی بود که در انوقت مقدور بود و مفروض در این وقت عدم مقدوریت است از انچه مذکور شد مشخص میشود حکم شک

دو در سه صورت دیگر مثل شک در سه و چهار و دو و چهار و سه و چهار پس در اول اقتصار مینماید بیک رکعت نشسته و در ثانی بدو رکعت نشسته و در سیم بسه رکعت نشسته بدو سلام باین نحو دو رکعت بیک سلام و رکعت دیگر بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است نظر بخروج مفروض از مورد نص و فتوی بل کلامی که هست در این مقام در صورت تخالف است توضیح حال در اینمرام مقتضی اینست که گفته شود حالت مکلف در حین اراده نماز احتیاط یا موافق است با حالت او در حین نماز یا مخالف در صورت توافق حکم ان مذکور شد اول انست که حالت ایشان بنماز متمکن از قیام بود و هم چنین حالت ایشان بنماز احتیاط دوم انست که در هر دو حالت متمکن از قیام نبود

حکم این دو صورت مشخص شد و اما صورت مخالف پس مثل اینکه حالت اتیان بنماز
متمکن از قیام نبود و لکن بعد از فراغ از نماز متمکن شد ظ اینست که حکم این
شخص در رعایت وصف قیام و جلوس حکم کسی است که متمکن از قیام بوده باشد
در هر دو حالت یعنی حالت اتیان باصل نماز و بنماز احتیاط پس در صورت تخییر
در نماز احتیاط ما بین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و در صورت شک
دو و چهار معین است اتیان بدو رکعت ایستاده و در صورت شک دو و سه
و چهار اتیان مینماید بدو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و اما صورت
عکس این مثل اینکه حالت اتیان بنماز متمکن از قیام بود و حالت اداء نماز
احتیاط متمکن از قیام نبوده باشد ظ اینست حکم این شخص حکم کسی است که
متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد پس در حالت شک میان دو و سه
و سه و چهار اکتفا بیک رکعت نشسته مینماید و در صورت شک میان دو و چهار
اتیان بیک رکعت نشسته بعد و سلام بنحویکه مذکور شد مینماید ملخص کلام
در این مقام اینست احادیثی که مشتمل بر تخییر ما بین نماز ایستاده و نشسته هست
مختص است بکسی که متمکن از قیام بوده باشد و دو حدیث موثق که مذکور
شد که اینست هر کس شک میکند باید بنا بر اکثر بگذارد و خواه نماز نشسته
بوده باشد یا ایستاده مقتضی اینست که نماز احتیاط میباید معادل محتمل
الترک بوده باشد پس در صورتیکه نماز نشسته میکند هرگاه شک کرد میان دو
و چهار بنا بر چهار میگذارد بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته که معادل محتمل
الترک است مینماید و هکذا الحال فی غیره مطلب ششم در بیان کیفیت نماز احتیاط است
خواه یک رکعت بوده باشد یا دو رکعت و سایر احکام متعلقه باین نماز بدانکه ظ
اینست این نماز نماز مستقلی است معتبر است در این نیت و تکبیرة الاحرام

نیت چنین

نیت چنین مینماید که اتیان بیک رکعت ایستاده مثلا مینمایم بجهة شکی که از
من صادر شده است در میان سه و چهار مثلا واجب قربة الی الله ثم بعد
از ان تکبیرة الاحرام میگوید بعد از ان شروع مینماید بقرائت حمد و قرائت سوره
در این مقام ثابت نیست ظ اینست که حمد متعین بوده باشد عدول از
حمد بتسبیحات اربع جایز نبوده باشد اگرچه مرحوم شیخ مفید و ابن ادریس قائل
شده اند باینکه مکلف مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع و این قول ضعیف است
بدانکه تنقیح کلام در این مقام محتاج است بایراد چند مبحث اول لازم است مبادرة
در اتیان این نماز بعد از فراغ از تسلیم بدون فاصله خواه نماز ادائی بوده باشد
یا قضائی مرحوم علامه در نهایة الاحکام تراخی را تجویز فرموده الا بنا بر اینکه حدث
متخلل موجب فساد صلوة نشود اقوی عدم جواز تاخیر است و اتیان بتکبیرات
بعد از تسلیم اگرچه ظ اینست که منافی با مبادرت نبوده باشد لکن حکم بجواز تکبیرات
در این مقام مشکل است نظر باینکه این تکبیرات از جمله تعقیب نماز است مشخص است
اتیان بتعقیب بعد از فراغ از نماز است بطریق معهود پس حکم بمشروعیت اتیان
بتکبیرات در این مقام مشخص نیست پس اشتغال بنماز احتیاط باید قبل از اتیان
بتکبیرات بوده باشد بلکه میتوان ادعا نمود بعضی از ادعیه و اذکار و قرآن که در اثنای
نماز اتیان بانها جایز بود در این مقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از اتیان بنماز احتیاط
جایز نبوده باشد نظر باخلال بفوریت مستفاده از ظواهر جمله از نصوص وارده در مسئله
مبحث دویم در حکم حدث است قبل از شروع بنماز احتیاط بدانکه در اینجا دو مقام است
یکی اینست که ایا جایز است مکلف متعمدا حدث از خود صادر نماید قبل از اتیان
بنماز احتیاط یا نه ظ اینست که جایز نبوده باشد ثانی اینست هرگاه اتفاق افتاد حدثی
از مکلف صادر شد ایا این موجب بطلان اصل نماز میشود پس اعاده نماز لازم خواهد بود یا نه

مسئله محل خلاف است مابین علما است محقق در کتاب شرایع وعلامه
در کتاب مختلف وشیخ شهید در ذکری قائل شده اند بر بطلان نماز واما
آنچه مرحوم علامه در مختلف از شیخ مفید نقل نموده مقتضای آن عدم جواز اتیان
بمنافیست قبل از نماز احتیاط نه بطلان نماز است با تخلل منافی وجماعتی که
قائل شده اند بعدم بطلان نماز بلکه لازم است بعد از اتیان بطهارة اتیان
بنماز احتیاط نماید واین قول ابن ادریس وصاحب جامع وعلامه در ارشاد وشیخ
شهید در کتاب دروس وبیان وشهید ثانی در مسالک وشرح لمعه وشرح
ارشاد وصاحب مدارک وصاحب ذخیره وغیر اینها است واین اقوی است
واحتیاط مقتضی اصل عادهٔ اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط بعنایت این
احتیاط بسیار مناسب است بلکه چنین است حال اگر چه حدث عمدا بوده باشد
پس موجب بطلان اصل نماز نمیشود اگر چه این شخص در این صورت بجهت اخلال
بمبادرت آثم خواهد بود وهم چنین است حال در جمیع منافیات نماز مثل استدبار
واکل وشرب وضحک وامثال اینها بلکه حکم بحرمت تکلم فی الجمله که منافی با مبادرت
در اتیان بنماز احتیاط بوده باشد نمیتوان نمود واما حدیثی که مشتمل بر سجده
سهو است بجهت تکلم صراحتی ندارد براینکه تکلم بعد از تسلیم وقبل
از شروع در نماز احتیاط بوده بلکه مطلقا ظهوری ندارد در این مطلب در این
مقام تفصیل داده شود مابین تبین نقص در صلوة وعدم آن در اول حکم شود
ببطلان نماز بمنزله حدث واسنده باو بر خلاف ثانی مبحث سیم هرگاه قسمی
از اقسام شکوکیکه موجب نماز احتیاط شود در حق کسی اتفاق افتاد بعد
از تسلیم فراموش نمود که اتیان بنماز احتیاط نماید بعد از شروع بصلوة لاحقه
متذکر شد این بدو قسم متصور میشود یکصورت اینست که وقت صلوة

لاحقه

لاحقه مضیق باشد مثل اینکه اصل شک در نماز ظهر بود شک نموده مابین
دو وچهار مثلا وبنا بر چهار گذارد بعد از فراغ غافل از نماز احتیاط شده بعد از
شروع بنماز عصر متذکر شد در وقتیکه وقت نماز عصر مضیق است در این
صورت بی اشکال نماز عصر صحیح نه قطع آن جایز است ونه عدول از نماز عصر
بنماز احتیاط بلکه لازم است اتمام نماز عصر نموده بعد از آن اتیان بنماز احتیاط
نماید ظاهر اینست که نماز ظهر صحیح باشد نظر باینکه هرگاه کسی نماز ظهر را فراموش کند
در اثنای نماز عصر متذکر شود ووقت نماز عصر مضیق بوده باشد بی اشکال متعین است
که اتمام نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ از نماز عصر اتیان نماید پس ثبوت
این حکم در نماز احتیاطی که متعلق بنماز ظهر است بطریق اولی واگر وقت نماز عصر موسع
بوده باشد در این صورت اگر عدول بنماز احتیاط ممکن بوده باشد مثل اینکه در دو
رکعت ثانیه بوده باشد در فرض مذکور توهم این میشود که عدول نماید از نماز
عصر بنماز احتیاط نظر بعموم حدیث معتبر مروی در کافی از کاشف سرائر ودقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اذا هو نسی الصلوة او نام عنها حین تذکرها
وان ذکرها وهو فی صلوة بدأ بالتی نسی الحدیث ظاهر است که مراد از بدأ بالتی بقرینه
قوله علیه السلام وهو فی صلوة عدول است از نماز لاحق بنماز سابق لکن ظاهر اینست که
ظاهر از نماز در حدیث خود نماز یومیه بوده باشد نظر بمعهودیت آن ابطال انصراف
آن بمثل نماز احتیاط که محل کلام است معلوم نیست بعلاوه میگوئیم عدول
از نماز بنماز دیگر در صورتیست که مغایرتی مابین معدول منه ومعدول الیه
نبوده باشد در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه رکعت اولی از نماز عصر
مشتمل بر حمد وسوره هر دو است ونماز احتیاط مشتمل بر سوره نیست پس
رکعت ماتی بها با حمد وسوره را نمیتوان محسوب داره بنماز احتیاط لکن ظاهر اینست

که اتمام نماز عصر در اینصورت بقصد نماز عصر جایز بلکه لازم بوده باشد نظر
باستصحاب صحة وعموم لا تبطلوا اعمالکم بعد از فراغ از نماز عصر اتیان
بنماز احتیاط نماید ظ اینست که هرگاه چنین نماید امتثال حاصل باشد نسبت
هر دو نماز لکن اگر احتیاط نماید باعادهٔ نماز ظهر بلکه باعادهٔ نماز عصر هم شاید
اوفق بطریق سداد واقرب بسبیل نجاة بوده باشد مخفی نماند از آنچه مذکور
شد ظ میشود که هرگاه کسی شکی که موجب نماز احتیاط بوده باشد در نماز
ظهر نمود قرار داد که نماز احتیاط را بعد از تسلیم بعمل اورد بعد از تسلیم مشخص
شد که وقت نماز عصر مضیق است بحدی که اشتغال بنماز احتیاط موجب فوت
نماز عصر است در وقت خود در این صورت لازم است که ترک نماز احتیاط نموده
مشغول بنماز عصر شود مبحث چهارم در بیان کیفیت قرائت در نماز احتیاط است
ظ اینست که مکلف مخیر بوده باشد در قرائت مابین جهر و اخفات نظر باطلاق
امر بقرائت در نصوص وارده در مسئله اگر کسی گوید این نماز احتیاط بدل است
از رکعتین اخیرتین معتبر است در بدل آنچه معتبر است در مبدل منه جواب
این در صورتی صحیح است که بدلیت منصوص میبود باین نحو که صلوة الاحتیاط
بدل عن الرکعتین الاخیرتین چنین لفظی تا حال در اخبار ندیدیم آنچه مذکور
در اخبار است اینست که هرگاه در واقع از نماز نقصی شده باشد این نماز
احتیاط متمم او خواهد بود و این قدر کفایت نمیتواند نمود در حکم باعتبار هر چه
معتبر بوده در رکعتین اخیرتین در نماز احتیاط مؤید این اینست که تخییر مابین قراءة
وتسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین ثابت است و مذکور شد که در نماز احتیاط
معین است قراءة حمد بلی رعایت اخفات اقرب بطریق سداد بلکه اوفق باحتیاط
نظر باینکه بعضی از اعاظم فقهاء حکم فرموده اند بتعیین اخفات مبحث پنجم در بیان

جواز اقتداء در این نماز وعدم جواز است تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
این مسئله منقسم بسه قسم میشود اول اقتدا نمودن مصلی بنماز احتیاط است
بمصلی بنماز احتیاط دویم اقتدا نمودن بمصلی بنماز احتیاط است بمصلی غیر نماز
احتیاط سیم عکس اینست یعنی اقتدا نمودن مصلی بغیر نماز احتیاط است بمصلی
بنماز احتیاط اما قسم اول پس آن متصور به دو صورت میشود مماثل یا مخالف
وعلی التقدیرین مشکوک فیه طرفین متحد است یا مختلف پس این چند صورت
میشود اول اینست امام شک نموده در نماز ظهر مابین سه و چهار و ماموم
نیز در همین نماز شک نموده بهمین شک و امام بعد از تسلیم اختیار دو رکعت
نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت نماز ایستاده در این صورت ظ
اینست که اقتدا جایز بوده باشد نظر بعموم لا یؤم القاعد القائم دویم عکس
اینست یعنی امام در نماز احتیاط اختیار نموده یک رکعت ایستاده را ماموم اختیار
نمود دو رکعت نشسته را حکم در این صورت خالی از اشکال نیست نظر باطلاق
ادلهٔ بر حسن رعایت جماعة پس باید جایز بوده باشد و نظر باینکه مسئلهٔ جماعت
مخالف اصل است اقتصار در مخالفت اصل بر موضع متیقن لازم است وما نحن
فیه از این قبیل نیست نظر باینکه شمول ادلهٔ جماعت در محل کلام ظ نیست سیم
اینست که هر دو اختیار یک رکعت ایستاده نمایند چهارم اینست که هر دو اختیار
دو رکعت نشسته نمایند در این دو صورت ظ اینست که اقتدا جایز بوده باشد
خصوصا در صورت سیم پنجم اینست دو مکلف هر دو شک کرده اند در نماز ظهر لکن
یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه و چهار در این صورت معین است
در حق اولی اتیان بدو رکعت ایستاده نماید و ثانی مخیر است مابین یک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته در اینصورت صاحب شک سه و چهار دیگر رکعت

ایستاده ظ اینست که اقتدا تواند نمود بدیگری و هم چنین بالعکس یعنی صاحب شك
دو رکعتی اقتدا میتواند نمود بدیگری در صورتیکه اختیار یک رکعت ایستاده نماید
و اما هرگاه اختیار دو رکعت نشسته نماید ظ اقتدای صاحب دو رکعت ع
ایستاده باین جایز نیست و بالعکس محل اشکال است چنانچه بیان شد ششم
اینست که احدهما شك در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز عصر ظ اینست
حکم این چنان است که مذکور شد در هر صورتیکه در صورت توافق مشکوك
فیه اقتدا جایز بود در صورت تخالف هم جایز است و در هر صورتی که در اینجا
جایز نبود در اینجا نیز جایز نخواهد بود هفتم اقتدای مصلی در نماز احتیاط است
بمصلی غیر نماز احتیاط مثل اقتدا در نماز احتیاط نمود بکسیکه مشغول نماز ظهر بود
این خالی از این نیست این نماز احتیاط یا بجهة شکی است که در نماز ظهر نموده شده
یا در غیر نماز ظهر اگر نماز احتیاط بجهة شکی است که در نماز ظهر نموده و اقتداء در نماز
احتیاط بمصلی ظهر مینماید خالی از این نیست این اقتدا او یا در رکعتین اولیین آن نماز
ظهر است یا در رکعتین اخیرتین بنا بر جزئیت نماز احتیاط نسبت بنماز مشکوك
فیه ظ میشود که هیچ اشکالی نداشته باشد خصوصا که اقتدا او در رکعتین اخیرتین
بوده باشد لکن در صورتیکه ایشان بنماز مشکوك فیه بجماعت بوده باشد و اما
هرگاه فرادی ایشان نموده باشد در اینصورت بفرض اقتدا لازم میاید اقتدا در
نماز واحد بعد از انکه مسبوق بوده باشد بانفراد تلفیق در نماز واحد از جماعة
و انفراد اگر چه ظاهر است لکن در صورتیست که وصف انفراد مسبوق بوده باشد
بوصف جماعت و اما عکس انها پس معهود نزد فقها نیست لکن اینها همه بنا
بر جزئیت نماز احتیاط است بالاضافه بنمازیکه شك در ان شده است سابق
بیان شد که این ضعیف است بلکه تحقیق اینست که این نماز مستقل است بنا بر این

فرض

فرض جماعت در اینصورت که محل کلام است لازم میاید اقتداء این نوع از
نماز بنوع دیگر و این محتاج به دلیل است و ان معلوم نیست هشتم عکس این صورت است
یعنی اقتدا و مصلی بغیر نماز احتیاط بمصلی بنماز احتیاط این نیز ثابت نیست بحث
ششم در ظهور تطابق و تخالف و عدم انست به انکه هرگاه شکی اتفاق افتاد
هر قسمی از اقسام شکوك مذکوره که بوده باشد بمقتضای ان عمل نمود یا قرارداد
که عمل نموده باشد بعد از ان حقیقت حال اگر مشخص نشد کلامی در ان نیست یعنی
عمل بنحو یکه نموده مبری ذمة او از تکلیف هست و اگر حقیقت حال مشخص شد
یا قبل از شروع بنماز احتیاط است یا بعد از فراغ از ان یا در اثنای نماز احتیاط
بر جمیع تقادیر انچه مشخص شده یا مطابق با ان چیز است که قرارداده یا مخالف پس
اقسام شش است اول انست که قبل از شروع بنماز احتیاط حقیقت حال مشخص شد
و معلوم شد انچه بنا بر ان گذاشته مطابق واقع بوده ظ اینست که در اینصورت
حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه لازم است که عمل بمقتضای واقع نموده باشد مثلا
شك کرده میان سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشته بعد از تسلیم قبل از شروع
بنماز احتیاط مشخص شد که نماز او در واقع چهار رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح و بی عیب است
حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه جایز نیست دوم مثل اول است لکن قبل از شروع بنماز
احتیاط مشخص شد که انچه بنا بر ان گذارده مخالف واقع است یعنی بنا گذارده بود
بر چهار و مشخص شده در اینصورت که نماز او سه رکعت بوده ظ اینست که در اینصورت
باز بنماز احتیاط حاجت نباشد بلکه برمیخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت
نماز را بطریقیکه رکعت اخر نماز را ایشان میبود ایشان مینماید نماز او صحیح است بجهة
زیادتی سلام ایشان بسجده سهو مینماید بلی هرگاه فرض شود که ظهور حقیقة حال
بعد از صدور حدث بوده باشد ظ اینست که در اینصورت لازم است اعاده نماز

بعد از طهارت و چنین است حال در هر منافی که موجب بطلانست عمداً و سهواً
مثل استدبار سیم اینست که در اثنای نماز حقیقت حال مشخص شد معلوم شد
انچه بنا بران گذارده مطابق واقع بوده درینصورت اصل نماز صحیح است پس صحت
ان موقوف باتمام نماز احتیاط نیست لکن اتمام نماز احتیاط مینماید به نیت نافله
اگر چه رکعت واحده بوده باشد و این منافی نیست با قاعدهٔ مشهوره که یک رکعت
در نماز نافله نیست مگر نماز وتر بجهت انکه این قبل از شروع در نماز است چهارم
مثل سیم است لکن در اثنای نماز مشخص شد که انچه بنا بران گذارده مخالف واقع
بوده است مثل اینکه بنا بر چهار گذارده بود مشخص شد که سه رکعت بوده درینصورت
ظ اینست که اتمام نماز احتیاط کفایت کند در حصول امتثال خواه نماز احتیاطی که اختیار
نموده موافق باشد یا ناقص مثل اینکه مشخص شده که نماز سه رکعت بوده و اینشخص یک رکعت
ایستاده را اختیار نموده یا مخالف بوده باشد لکن مخالفی که بمنزلهٔ موافق بوده باشد مثل اینکه
در فرض مذکور دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد و هرگاه انچه اختیار نموده مخالف
با ناقص بوده باشد و این خالی از این نیست ان ناقص یا زاید است از انچه اختیار
نموده یا کمتر از انست اول مثل انکه در صورت مفروضه اختیار نمود یک رکعت
ایستاده را قبل از فراغ از این یک رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت بوده ظ
درین صورت ظ اینست که باید رکعت دیگر را علاوه نماید بان یک رکعت که شروع
نموده بعد از اتمام ان ظ اینست که نماز صحیح بوده باشد و زیادتی نیت و تکبیر
مضر نخواهد بود نظر باحادیث وارده در مباحث شک و احتمال انکه اتمام همان
رکعت که شروع نموده کفایت نماید در حکم بصحت ضعیف است نظر باینکه
مقتضای تعلیل مذکور در احادیث اینست که یک رکعت ایستاده در صورت
شک میان سه و چهار کفایت میکند در صحت بجهت انکه در صورتیکه

محتمل

محتمل النقصان همان یک رکعت میباشد و لهذا در صورتیکه محتمل النقصان دو رکعت
بوده باشد شارع اجتزا بیک رکعت ننموده مفروض اینست در اینمقام مشخص
شده که ناقص دو رکعت بوده پس اجتزا بیک رکعت ایستاده با قطع براینکه ناقص
دو رکعت بوده بی معنی است این در صورتی بود که ناقص شده از نماز ازید
بوده باشد از انچه اختیار نموده و اما هرگاه مشخص شود که ناقص شده از نماز
اقل بوده باشد از انچه اختیار نموده از نماز احتیاط مثل در شک دو و چهار
بنا بر چهار گذارد بعد از تسلیم شروع نمود بدو رکعت نماز ایستاده در
اثنای این نماز مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده این منقسم بدو صورت
میشود یکی اینست که علم بحقیقت حال قبل از دخول در رکعت ثانیه بوده باشد
خواه در قیام رکعت اولی بوده باشد یا در رکوع رکعت اولی یا سجده
ان یا بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه دور نیست در کل این صور اتمام همان یک رکعت
کفایت کند در حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید و همچنین است
حال اگر چه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از
قرائت حمد مادامیکه برکوع رکعت ثانیه داخل نشده لکن درینجا ان قیام را
منهدم نموده بنشیند و اتیان بتشهد و تسلیم نماید و اتیان بسجده سهو نماید
بجهت زیادتی احتیاطا و احتیاط انکه در جمیع صور لازم بوده باشد اتمام دو رکعت
و با اتمام ان نماز صحیح بوده باشد نظر باطلاق مستند بسیار ضعیف است
نظر بتعلیل مذکور در اخر حدیث که مقتضای ان اینست که اتیان بدو رکعت
بعد از تسلیم بجهت انست که محتمل النقصان درین نماز دو رکعت است پس
بعد از قطع براینکه محتمل النقصان یک رکعت است حدیث شامل ان نیست
تا توان متمسک باطلاق ان شد مخفی نماند اینها همه در صورتیست که منافی

از منافیات نماز که مبطل نماز بوده سهوا و عمدا بعد از تسلیم و قبل از شروع
بنماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر چنین منافی در ان وقت از مکلف
ظ شده ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس استیناف نماز بعد از تبیّن
حقیقة حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقة حال بعد از دخول در رکوع
رکعت ثانیه بوده باشد پس حکم این دارد که عالم شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت
وان مذکور خواهد شد پنجم اینست که عالم بحقیقة حال شده بعد از فراغ
از نماز احتیاط و مشخص شد که انچه بنا بران گذارده بعد مطابق واقع بود
مثل اینکه در هر قسم از اقسام که بوده باشد بنا بر اکثر که گذارده بود در
واقع چنین بود در اینصورت نماز صحیح خواهد بود و نماز احتیاط که اتیان
نموده بمنزلهٔ نماز نافله خواهد بود در این باب ماجور و مثاب میباشد
انتم نعم ششم مثل پنجم است لکن مشخص شد که بعد از فراغ از نماز احتیاط که انچه
بنا بران گذارده مخالف واقع بوده در این مقام نیز همان تفصیل سابق بنسبت جاری
باین نحو که بعد از ظهور حقیقة حال و علم بتحقق نقصان در نماز وهما لنت نما
بعد از نماز احتیاط یا ناقص شده از نماز خالی از این نیست که انچه ناقص شده در نماز
اکثر است از انچه اتیان نموده از نماز احتیاط یا اقل از ان است اگر اکثر بوده
باشد مثل اینکه شک در سه و چهار بوده بنا بر چهار گذارده بعد از تسلیم اتیان
بیک رکعت ایستاده یا بدو رکعت نشسته نموده بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص
شد که دو رکعت از اصل نماز کم بوده در اینصورت ممکن است که تفصیل داده شود
ما بین انکه این علم بحقیقت حال قبل از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده
باشد سهوا و عمدا بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد بگوییم که لازم است بر
خیزد یکرکعت نماز دیگر اتیان نماید و بعد از تسلیم اتیان بسجدهٔ سهو نماید

احتیاطا و اگر بعد از تخلل چنین منافی بوده باشد حکم شود ببطلان نماز و لزوم
اعادهٔ ان اگر چه احتیاط مقتضی اعادهٔ نماز در اول نیز هست و احتمال اکتفا بهمان
نماز احتیاط در هر دو صورت نظر باطلاق مستند قائم است لکن ضعیف است
نظر بوهن شمول اطلاق نسبت بمحل کلام و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده باشد
از انچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و چهار بود بعد از اتیان
بدو رکعت نماز احتیاط مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده در اینجا نیز
احتمال صحت قائم است نظر باطلاق مستند لکن ضعیف است نظر بملاحظه
تعلیل پس ظ اینست که نماز باطل بوده اعادهٔ ان لازم باشد لکن با بقای وقت
و اما هرگاه وقت باقی نبوده باشد و تقصیری در اعادهٔ نماز بعد از علم بحقیقت
حال ننموده باشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود اگر چه احتیاط مقتضی اخلال
بان است مطلب چهارم در ترتب شکوک است بدانکه در صورت ترتب
شکوک عمل بمقتضای شک اخر لازم است مثل اینکه اول شک نمود میان
دو و چهار و بنا بر چهار گذارد قرار داد بعد از فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت
نماز ایستاده نماید در اوان اشتغال در اتمام رکعت چهارم مشخص شد که
رکعت رکعت دو نیست بلکه مردد است ما بین انکه سه بوده باشد یا چهار
بنا بر این در این وقت شک او میان سه و چهار خواهد بود نه دو و چهار
پس بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده باید نموده باشد
نه دو رکعت ایستاده چنانچه مقتضی شک اول ان بوده و هرگاه تردیدی در
اثنای نماز بجهت مکلف حاصل شده لکن نمیداند این شک است یا ظن حکم ان
حکم شک خواهد بود مطلب پنجم در بیان حکم کثیر الشک است بدانکه انچه
مذکور شد از اول بحث تا این مقام در حکم شک خواه شک در اجزای

رکعات بوده باشد یا در عدد رکعات نماز در صورتیست که مکلّف کثیر
الشّك نبوده باشد و امّا هرگاه کثیر الشّك بوده باشد حکم آن چنین نیست که
مذکور شد تنقیح مقام مقتضی اینست که نقل کلام شود اوّل در تعریف کثیر
الشّك بعد از آن در حکم آن پس میگوئیم در اینجا دو مبحث است اوّل در تعریف
کثیر الشك بدانکه کثیر الشك نظر با بچه از حدیث صحیح ظاهر میشود اینست که در
هر سه نماز شك کند مثل آنکه شك کند در نماز ظهر و عصر و مغرب در هر سه
نماز یا در دوتای از این سه نماز یا در یکی از اینها و هم چنین در نماز عشا و صبح
و ظهر و هکذا و ظاهر حدیث اعمّ است از اینکه سه نماز کل فریضه بوده باشد چنانچه
مذکور شد یا کل نافله بوده باشد مثل شش رکعت نافله ظهر مثلا و یا ملفق از فریضه
و نافله بوده باشد مجملا ظاهر از آن حدیث صحیح اینست که کثیر الشك کسی است که
در هر سه نمازی شك نبوده باشد و چون که اشکالی بظاهر این تعریف متوجه است
نظر باینکه بنا بر این معتبر در معرفت کثیر الشك آن است که در هر سه
نمازی منفك از شك نبوده باشد عالم باین مطلب نیست مگر علاّم الغیوب مگر
اینکه فرض شود نظر باطراد عادت در هر سه نماز بسیار علم عادی هم بهم میرسد
که در هر سه نماز این شخص منفك از شك نخواهد بود و مع ذلك حکم بتوقف تحقق
کثیر الشك با این معنی صحیح نیست لهذا جماعتی از فقها کثیر الشك را چنین تعریف
فرموده اند که در یك نماز سه شك کند یا در سه نماز متوالی شك نماید شاید
این مطلب را یعنی کفایت شك در سه نماز متوالی در صدق کثیر الشك از آن
حدیث صحیح که اراده شد استفاده فرموده باشند و آن حدیث روایت شده
در فقیه از جناب میتین رفاین جناب امام جعفر صادق که فرموده اذا کان الرجل
ممن یسهو فی کل ثلث فهو ممن کثر علیه السهو و ظاهر حدیث اگرچه آن معنی است که

اوّل مذکور

اوّل مذکور شد لکن چون این معنی صحیح نبود حمل کرده اند بر معنی ثانی که بنا بر این
باید تقدیر در حدیث چنین نمود اذا کان الرجل ممن یسهو فی ثلث صلوة
کلها فهو ممن کثر علیه السهو پس هرگاه شك در سه نماز متوالی موجب صدق
کثیر الشك شود پس سه شك در نماز واحد بطریق اولی خواهد بود و ممکن است
لفظ کل در حدیث باعتبار افراد نماز بوده باشد خواه هر سه نافله بوده یا فریضه
یا ملفق پس معنی حدیث چنین خواهد بود هرگاه کسی شك در سه نماز هر سه
نماز که بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا هر سه واجبی بوده باشد
یا مختلف در آن وقت این شخص کثیر الشك خواهد بود حق در این مقام اینست که
این مختلف میشود باختلاف احوال انسان باعتبار جمع حواس و تفرق آن
گاه هست کسی باعتبار تفرق حواس مکرر شك میکند لکن این کفایت نمیکند
در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب عرف است که ملاحظه کرده شود حال این
شخص نسبت بغالب افراد انسان در اعتدال احوال پس اگر بعد از ملاحظه بغالب
اشخاص در اعتدال احوال مشخص شد که شك این بیشتر است آن وقت این شخص را کثیر
الشك میگویند مبحث ثانی در حکم کثیر الشك است بدانکه حکم کثیر الشك
اینست که بنا بر اتیان بمشکوك فیه میگذارد خواه عدد رکعات بوده باشد یا اجزای
دیگر خواه عدد رکعات نماز سه رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی یا غیره و خواه
جزء مشکوك فیه رکن بوده باشد یا غیر رکن خواه محل آن باقی بوده باشد یا
تجاوز نموده باشد مگر در صورتیکه فعل مشکوك فیه موجب بطلان نماز بوده باشد
در این صورت بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شك نمود که تکبیر گفته است یا نه هنوز
داخل در قرائت شده است قرار میدهد که اتیان بتکبیر نموده است و هم چنین
قرائت حمد و سوره و غیرهما پس هرگاه شك میکند در حال قیام که اتیان برکوع

نموده است یا نه و در حال جلوس شک میکند که ایشان بسجده تین نموده است
قرار میدهد که ایشان نموده است و اما هرگاه شک نمود که یک رکوع نموده است
یا دو قرار میدهد که یکی نموده و هکذا و همچنین هرگاه شک نمود که این رکعت
رکعت اول نماز است یا رکعت ثانی قرار میدهد که رکعت ثانی است و هرگاه
شک کند که رکعت سیم است یا چهارم قرار میدهد که رکعت چهارم است
در نماز چهار رکعتی و اما هرگاه نماز سه رکعتی بوده باشد قرار میدهد که این
رکعت سیم است چنانچه در نماز چهار رکعتی هرگاه شک کند که رکعت رکعت
چهارم است یا پنجم قرار میدهد که چهارم است بالجمله کثیر الشک در جمیع
موارد بنا میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتی که تحقق آن موجب
بطلان نماز شود در این صورت بنا بر عدم میگذارد کلام میکنم در این مقام هست
اینست که گاه هست کسی کثیر الشک در نماز معینی هست و در نماز دیگر
نیست و گاه هست در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است در رکعتین اخیرتین
و در رکعتین اولیین نیست و گاه هست بعکس اینست مستفاد از احادیث
معتبره آن است همینکه کثیر الشک شد در نمازی دیگر اعتنا و التفاتی بشک
او نیست پس هرگاه فرض کنیم کسی کثیر الشک است در نماز چهار رکعتی و اتفاق
افتاد در نماز دو رکعتی شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا بآن شک نمیکند
و همچنین هرگاه کثیر الشک شد در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی
و لکن در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی کثیر الشک نیست و اتفاق افتاد
شکی در رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی نمود باز بنا بر صحت میگذارد و التفاتی
باین شک نیست و همچنین هرگاه کثیر الشک شد در رکعات نماز نه سایر
اجزا و اتفاق افتاد شکی در اجزای دیگر نمود یا کثیر الشک است در اجزای

غیر رکعات

غیر رکعات و لکن در رکعات نماز کثیر الشک نیست در جمیع موارد بنا بر صحت
میگذارد و اعتنائی بشک نمیکند بدانکه کثیر الشک چنانچه در نماز شک او اعتبار
ندارد همچنین است در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هرگاه کثیر الشک
شد در هر یک از اینها که بوده باشد التفاتی بشک نباید بکند و اما هرگاه کثیر
الشک در نماز هست نه در شرایط آن هرگاه شک کند در شرایط آن آیا حکم
آن در شک در شرایط حکم کثیر الشک است یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال
نیست اگرچه ظاهر اینست که حکم شک در شرایط در این صورت حکم کثیر الشک
نبوده باشد بدانکه از جمله امور مهمه تنبیه بر حکم مظنه کثیر الشک است پس
میگوئیم هرگاه کثیر الشک ظن او متعلق شد باحد طرفین آیا حکم این حکم علم است
یا حکم شک اشکالی نیست در صورتیکه مظنه بر تحقق مشکوک فیه بوده باشد
نظر باینکه در صورت شک بصدور مشکوک بنا بر تحقق آن میگذارد پس
بنا بر صدور در صورت مظنه بطریق اولی خواهد بود بلی اشکالی که هست
در اینصورت اینست که هرگاه مظنون تحقق امر مبطلی بوده باشد مثل اینکه
مظنون او این شد که دو رکوع در یک رکعت بعمل آورده یا مظنون این شد
که نماز دو رکعتی را مثلا سه رکعت بعمل آورده یا سه رکعتی را چهار رکعت یا
چهار رکعتی را پنج رکعت در اینصورت اگر ظن او معمول به بوده باشد میباید
حکم ببطلان نماز کنیم و همچنین است هرگاه مظنون عدم جزئی از اجزای نماز
شد مثل اینکه در حالت قیام مظنون او این شد که قرائت را بعمل نیاورده یا
رکوع را بعمل نیاورده یا در حالت جلوس مظنون او این شد که نماز او سه
رکعت است آیا لازم است که ایتان بقرائت و رکوع در اول و ایتان بیک رکعت
در آخر نماید یا نه بلکه حکم ظن کثیر الشک حکم شک او است پس اگر مظنون

صدور مبطل بوده باشد بنا بر عدم میکذارد وهم چنین اکر مظنون عدم
چیزی نیست که انتفای ان مبطل است بنا بر وجود میکذارد ظ از حدیث موثق
ثانیست وا لحدیث اینست که مرحوم شیخ روایت نموده از عمار عن ابی عبد الله ع
فی الرجل یکثر علیه الوهم فی الصلوة فیشک فی الرکوع فلا یدری ارکع ام لا و یشک
فی السجود فلا یدری اسجد ام لا فقال لا یسجد و لا یرکع ویمضی فی صلوته حتی
یستیقن یقینا نظر باینکه مدلول علیه باین حدیث لزوم بنا بر صحت نماز است وعدم
التفات بشک مکر در صورتیکه عالم باخلال بوده باشد پس در صورت ظن باخلال
لازم است بنا بر صحت کذارده التفات بمظنه ننماید مجملا حکم کثیر الشک بنا بر
اتیان بمشکوک فیه و عدم اعتنای باین شک است پس هرکاه خلاف ان نماید یعنی
که اتیان بمشکوک فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود • در حکم مظنه است
بدانکه ظن یا متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة است یا بجزو صلوة پس در
اینمقام سه مبحث است مبحث اول در ظن متعلق بنفس صلوة است میکوئیم این
یا بقای وقت است یا با خروج وقت پس اکر با بقای وقت است مثل اینکه وقت نماز باقیست
نمیداند اتیان بنماز نموده است یا نه لکن مظنون او انستکه اتیان بنماز نموده است
این ظن خالی از این نیست یا مستند بسببی از اسباب شرعیه یا نه پس اکر اول است
مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمودند باینکه اتیان بنما نموده در اینصورت اعتماد باین
مظنه میتوان نمود وهم چنین است هرکاه عادل واحد اخبار نماید بعد و دعا
از ان در اینصورت نیز ظ اینست که اعتماد باین مظنه میتوان نمود واما هرکاه
این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد ظ اینست که حکم ان در اینصورت
حکم شک بوده باشد پس اعتماد باین مظنه نمیتوان نمود بلکه لازم است که اتیان
بنماز نماید واکر این مظنه بعد از انقضای وقت است یعنی که بعد از تحقق

مطلب

غروب مثلا نماز ظهر از او در وقت صادر شده است یا نه قاطع بصدور نماز
نیست لکن مظنون او انست که اتیان بنماز نموده باشد ظ اینست که حکم بوجوب
قضا نتوان نمود خصوصا هرکاه ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل قول
عدلین بلکه قول واحد نیز چنین است واما هرکاه ظن متعلق بعدم صدور نماز
بوده باشد مثل اینکه مظنون او انست که اتیان بنماز در وقت ننموده است پس
اکر این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل
اخبار نمودند باینکه از اول زوال تا غروب من با تو بودم اتیان بنماز ننمودی در اینصورت
قضای ان نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اکرچه مظنه
مستند بوده باشد باخبار عدل واحد واما هرکاه ظن مستند بسبب شرعی نبوده
باشد حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است
اکرچه اتیان بنماز در وقت مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند
باخبار عدلین نبوده باشد مبحث دویم در حکم ظن بشرایط نماز است میکوئیم
این ظن یا متعلق بانتفای شرط است یا بتحقق ان پس در این دو مطلب است مطلب
اول در حکم بانتفای شرط است بدانکه این مظنه یا قبل از شروع در نماز است
یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس در این سه مبحث است مبحث
اول در حکم مظنه است قبل از شروع در نماز بی اشکال اتیان بان شرط لازم است
و با عدم ان شروع بنماز نمیتوان نمود و این مطرد است در جمیع شرایط مکر مثل
طهارت از خبث در صورتیکه ان ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده
باشد تفصیل مقال مقتضی اینست که کفته شود هر شرطی از شرایط صلوة
هرکاه قبل از شروع در نماز مظنون الانتفاء بوده باشد تحصیل ان شرط لازم
و با عدم اشتغال بنماز مجوز نیست مثل اینکه مظنه دارد که محدث میباشد یا

یا مظنه دارد که این سمت قبله نیست یا این لباس از جنس ما یصح فیه
الصلوة نیست و یا این چیز مما یصح علیه السجود علیه نیست در جمیع این صورت
اشتغال بنماز با این مظنه جایز نیست بلکه در صورت شک بتحقق آنها نیز چنین است
چنانچه سابق اشاره بان شد بلی هرگاه ظن بتحقق خبث داشته باشد که مستلزم
ظن بانتفای طهارت ثوب یا بدن است مثل اینکه مظنون اینست که جامه او بنجس
یا بدن او نجس است در این صورت اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد
مثل اینکه دو عادل اخبار بنجاست آن نموده بلکه یک عادل نیز چنین است یا قبل عالم
بود بنجاست ثوب یا بدن حال باعتبار یا عنی علم دفع شده لکن مظنه بنجاست
حاصل است در اینصورت اجتناب لازم است واما هرگاه ابتدائی بوده باشد
مثل اینکه جامه از کسی گرفته مظنون اینست که آن شخص اجتناب از نجاست نمی‌نماید
یا نجاستی در جائی ترشح نمود ظن بوصول آن ببدن مصلی یا ثوب او حاصل شده
در مثل این صورت اجتناب لازم نیست پس صادق است که ظن بانتفای شرط که
طهارت بدن یا ثوب مصلی بوده باشد متحقق است و با ظن بانتفای شرط اشتغال
بنماز جایز است در مثل اینصورت اگرچه میتوان گفت صحت نماز مشروط بعدم
علم بنجاست ثوب یا بدن مصلی است و این در صورت مفروضه متحقق است پس
نمیتوان گفت با ظن بانتفای شرط شروع بنماز نموده و همچنین است ظن بحدث
در صورتیکه مسبوق بوده باشد بقطع بطهارت مثل اینکه با وضو بود نعاسی
بجهت او عارض شد اما قاطع نیست ببلوغ آن بمرتبه که بحد ناقضیت رسیده
باشد لکن مظنون اینست در اینصورت نیز با ظن بصدور حدث اتیان
بطهارت لازم نیست مگر در صورتیکه مذکور شد مبحث دوم در حکم مظنه است
بعد از فراغ از نماز بدانکه هرگاه این مظنه بعد از فراغ از نماز بوده باشد

مطلقا

مطلقا اعتنائی باین مظنه نیست یعنی نماز مأتی به محکوم بصحت است اعاده آن
لازم نیست اگرچه با بقای وقت بوده باشد حکم مظنه در این مقام حکم شک
بعد از فراغ از عمل است مگر در صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق حدث بوده باشد
و مظنه مستند بوده باشد بسبب شرعی مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از فراغ
از نماز ظهر دو نفر عادل اخبار نمود که نماز تو با حدث بود یعنی حدثی که موجب
وضو بود از تو صادر شد قبل از اتیان بوضو اتیان بنماز نمودی در اینصورت ظاهر
اینست که اعاده این نماز بعد از اتیان بوضو لازم بوده باشد و همچنین است
حال در قبله در صورتیکه عدلین اخبار نمایند که نماز در خلاف قبله اتیان شده است
یا بجانب مشرق یا مغرب واقع شده لیکن بشرط بقای وقت نماز در این صورت نیز
تدارک نماز مأتی به لازم است در غیر این دو صورت اعاده آن نماز لازم نیست
مثل اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس او از جمله لباسی بود که نماز در آن
صحیح نبود یا مظنه بجهت او بهم رسید که آنچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده است
و یا در حال نماز بدن او یا ثوب او نجس بوده در جمیع اینصور اعتنائی باین مظنه نیست
اگرچه مستند بوده باشد باخبار عدلین بلکه حال چنین است اگرچه علم حاصل
شود مبحث سیم در حکم مظنه بانتفای شرط است در اثنای نماز بدانکه هرگاه مظنه
بانتفای شرط در اثنای نماز حاصل شود پس اگر مظنه بانتفای طهارت ثوب یا بدن
مصلی بوده باشد مطلقا التفاتی باین مظنه نیست در صورتیکه این مظنه مستند
بسبب شرعی نبوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر
عادل اخبار نمود بنجاست ثوب و پس اگر نزع آن لباس ممکن بوده باشد بنحویکه
مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع آن ثوب نجس نموده اتمام نماز نماید
اعاده نماز ضرور نیست اگر مشخص شود که در حین شروع در نماز نجاست بوده باشد

بشرط انکه بعد از اخبار عدلین بنجاست ثوب سکوت نموده مباشر فعلی از افعال
نماز نشود تا نزع ان ثوب نماید والا نماز باطل خواهد بود و استیناف ان لازم است
واگر اخبار بنجاست در اثنای نماز نسبت ببدن مصلی بوده باشد پس اگر تطهیر
ان در اثنای نماز ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل کثیر منافی نبوده باشد
لازم است تطهیر نموده نماز صحیح خواهد بود لکن بشرطیکه مذکور شد والا نماز
باطل و استیناف ان لازم است و اگر هیچ یک از نزع ثوب و تطهیر ممکن نبوده باشد
مگر بعد از ارتکاب فعل منافی در اینصورت قطع نماز لازم و استیناف ان متعین است
و اگر مظنه بانتفای طهارت از حدث بوده باشد پس اگر این مظنه مستند بسبب
شرعی بوده باشد معین است قطع نماز و استیناف ان بعد از طهارت و اگر
این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم بطهارت
بوده باشد مثل اینکه قطع دارد که قبل از شروع در نماز متطهر بود و متذکر شد
در اثنای نماز که بعد از ان طهارت نومی باو غلبه نموده بود و مظنون او شد
که ان نوم بحد ناقض بود یا چنین نومی در اثنای نماز در حق او اتفاق افتاد باین
جهت ظن بنقض طهارت هم رسید در اینصورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست
بلکه ظاهر اینست که این شخص شرعا متطهر است پس نماز او محکوم بصحت است واشکالیکه
هست در اینمقام اینست که مظنه بعدم طهارت از حدث نه از قبیل اول است که
نماز محکوم بفساد شود و نه از قبیل قسم ثانی است که توان حکم بصحت نماز نمود
بلکه تشکیک و مظنه بعدم اصل طهارت است نه ناقضیت ان یا بمعنی که قبل از
شروع در نماز زمانی قاطع بصدور حدثی از خود بود و باعتقاد طهارت
شروع در نماز نمود در اثنای نماز شک در طهارت کرد و مظنه حاصل شد
بعدم طهارت که اگر این مظنه بلکه شک هرگاه قبل از شروع در نماز بود

لازم بود اتیان بطهارت نماید و با عدم ان شروع بنماز جایز نبود ایا حکم این
در اثنای نماز مثل حکم قبل از نماز است پس اتیان بطهارت لازم و اتمام
نماز با عدم اتیان بطهارت جایز نیست در این مقام سه احتمال است اول
اینست که قطع نماز نموده استیناف نماز نماید بعد از اتیان بطهارت دوم
اینست که اتمام نماز نماید بهمان حالت سیم اینست که اتمام نماز نماید لکن بعد
از اتیان بطهارت در صورتیکه اتیان بطهارت موجب ارتکاب منافی از
منافیات نماز نشود مختار اول است و نظر بحدیث معتبر مروی در قرب الاسناد
از ثقه جلیل القدر علی بن جعفر حیث سال اخاه موسی بن جعفر علیهما السلام عن رجل
یکون علی وضوء و شک علی وضوء هو ام لا قال اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف
فتوضا و اعادها و ان ذکر و قد فرغ اجزاء ذلک وجه دلالت این حدیث بر
اثبات مدعی اینست ممکن نیست حمل شود کلام سائل عن رجل یکون علی وضوء
بر ظاهر خود نظر باینکه هرگاه کسی با وضو بوده باشد در وقتی بعد از ان شک
در نقض وضو کند اجماع منعقد است بر اینکه اعتماد بهمان وضوی سابق
میتواند نمود در دخول در عبادت اعاده وضو لازم نیست بلی ممکن است که
قائل باستحباب وضو شویم لکن در صورتیکه این شک قبل از دخول در نماز
بوده باشد و اما هرگاه این شک در اثنای نماز بوده باشد حکم باستحباب
ممکن نیست نظر بحرمت نماز پس میباید حمل شود کلام سائل بر اینکه مراد از یکون علی وضوء
انه اعتقد ان یکون علی وضوء یعنی اعتقاد او این بود که با وضوء بوده بعد از ان شک
در اینمطلب نمود حضرت در جواب فرموده اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف فتوضا
و اعادها یعنی هرگاه این شک در حال اشتغال بنماز بوده باشد نماز را بهم زند
اتیان بوضو مینماید بعد از ان استیناف اعاده نماز مینماید و از این ظاهر میشود که

که اگر قبل از شروع در نماز بوده باشد لزوم اتیان بوضو بطریق اولی خواهد بود
واگر این شک بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعتنائی باین شک نیست پس هرگاه
شک در طهارت در اثنای نماز بطریق اولی خواهد بود مخفی نماند انچه مذکور
شد در حکم ظن بانتفای طهارت بود واما سایر شروط مثل اینکه در اثنای نماز
شک کرد که جامهٔ او از جمله لباسی است که نماز در ان صحیح هست یا نه و مظنون
عدم صحت شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در اینصورت اگر ظن مستند
بسبب شرعی بوده باشد چنانچه در سابق بیان شد عمل بمقتضای ان لازم است
یعنی اجتناب لازم خواهد بود و هرگاه چنین نبوده باشد بمقتضای استصحاب
عمل محکوم بصحت است پس اجتناب لازم نیست واما هرگاه چنین فرض در محل سجده
متحقق شود یعنی مظنون این شد که سجود بر این جایز نیست پس اجزای سجده در
سابق شده محکوم بصحت است و در لاحق ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده
باشد پس وضع جبهه نماید بغیر ان و با عدم امکان قطع نماز نماید مطلب ثانی
در حکم ظن بتحقق شرط است بدانکه این نیز مثل سابق منقسم میشود بر سه قسم
اول ظن بتحقق شرایط نماز است قبل از شروع در نماز و این ظن اگر مستند بسببی
از اسباب شرعیه بوده باشد متبع است مطلقا مثل اینکه جامهٔ نجس بود دو عادل
یا یک عادل اخبار نمود بتطهیر ان یا اخبار نمود بطهارت از حدث در اینصورت
بی اشکال اکتفا باین مظنه میتوان نمود واما هرگاه چنین نبوده باشد یعنی طهارت از
حدث و هم چنین طهارت از خبث هر دو مظنون هست لکن ان ظن مستند بسببی شرعی
نیست در اینصورت اگر هر یک از حدث و خبث در حالت سابقه مقطوع به بود ظاهر اینست
در مثل این صورت اکتفا بچنین مظنه نتوان نمود پس لازم است تحصیل طهارت
از حدث یا خبث نموده باشد واما هرگاه تحقق هر یک از حدث و خبث در سابق

مشخص

مشخص نبوده باشد بلکه قاطع بر خلاف ان بود مثل اینکه اتیان بوضو یا بغسل
نموده و حال ان طهارت مظنون البقا است یا تطهیر از خبث نموده باشد
و بقای ان مظنون است در نظر او در اینصورت بی اشکال عمل بان مظنه میتواند
نمود بلکه چنین است حال اگرچه ظن مبدل بشک شود بلکه دور نیست که
چنین بوده باشد اگرچه مبدل بوهم شده باشد چنانچه در سابقه
بیان شد دوم ظن بتحقق شرایط است در اثنای نماز یعنی در حین شروع
در نماز قاطع بتحقق شرایط بود لکن در اثنای نماز باعتبار باعثی قطع مبدل بظن
بتحقق شرایط شد در این صورت ظاهر اینست که عمل بمقتضای ان میتواند نمود
اگرچه مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد سیم بتحقق شرایط است
بعد از فراغ از عمل تکلم در اینکه شک بعد از فراغ عمل معتنا به نیست مغنی است
از تکلم در این کما لا یخفی مبحث سیم در حکم ظن متعلق بجزو صلوة است این منقسم
بدو قسم میشود اول اینست که این مظنه در اثنای نماز حاصل میشود دوم اینست
که این ظن حاصل میشود بعد از فراغ از نماز قسم اول یعنی ظن متعلق بجزو نماز
در اثنای نماز بدانکه این جزو یا از رکعات نماز است یا غیر از رکعات
نماز است یا غیر رکعات پس هرگاه ظن متعلق بجزو غیر از رکعات بوده باشد
خالی از این نیست این ظن یا متعلق باتیان ان جزو است یا با خلال ان علی التقدیرین یا
بعد از دخول در رکنی است که بعد از ان جزو هست یا قبل پس در این مقام چند
احتمال است اول اینست که ظن دارد باتیان جزوی از اجزاء صلوة مثل تکبیرة الاحرام
یا قراءة بعض اجزای ان یا رکوع یا سجود و هکذا تشکیکی نیست که عمل بمقتضای
ان مظنه مینماید خواه این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد یا قبل از ان
پس لازم نیست عود بان جزو بلکه جایز نیست مطلقا خواه ان جزو رکنی از ارکان

نماز بوده باشد یا غیر رکن نظر باینکه با شک در اتیان بان عود بمشکوک فیه جایز نبود چنانچه مفصلا بیان شد پس عدم جواز عود بان ظن باتیان بطریق اولی خواهد بود و این در صورتیکه داخل در جزئی که بعد از ان بوده باشد شده باشد ظاهر است و اما هرگاه داخل نشده باشد ظاهر است و اما هرگاه داخل نشده باشد مثل اینکه مظنه دارد در اتیان بقرائة حمد قبل از شروع در سوره یا مظنه دارد در اتیان بسوره قبل از هوی بسوی رکوع یا مظنه دارد در اتیان برکوع قبل از دخول در سجود بجمله در جمیع مواردی که اگر شک میبود لازم بود که عود نماید یا حکم مظنه در اینصورت حکم شک است پس میباید عود نماید یا حکم عود واسنت علم است پس عود جایز نیست خواه داخل شده باشد در جزء بعد یا نه ظ ثانیست پس ظن در اینمقام حکم علم است اگرچه متعلق ظن رکن بوده باشد نظر بعموم نبوی معتضد معتضده باشتهار بلکه بین اصحاب اذا شک احدکم فلینظر احری ذلک الی الصواب فلیبن علیه دوم انست که ظن متعلق باخلال بان جزء است در اینصورت اگر این مظنه قبل از دخول در رکن بوده باشد عود بان جزء که مظنون الاخلال بود لازم خواه داخل در جزء بعد از ان شده باشد یا نه اما در صورت عدم دخول پس ظاهر است نظر باینکه در اینصورت اگر اخلال ان مشکوک فیه میبود اتیان بان لازم بود پس لزوم اتیان بان با ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دخول در جزء بعد از ان نظر باصالة عدم اشتمال نصوص داله بر عدم عود بلفظ شک که ظ در تساوی طرفین است و عموم نبوی مذکور پس در اینصورت بعد از اتیان بان جزئی که مظنون الاخلال بود لازم است اعاده نماید انچه را که اتیان نموده بود بان و اگر حصول این مظنه بعد دخول در رکن بوده باشد

پس اگر

پس اگر ان مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح عود بان جایز نیست نظر باینکه اگر ان جزء مفروض قطعی الاخلال میبود نماز صحیح بود عود بان جایز نبود چنانچه بیان خواهد شد پس صحت و عدم جواز عود در صورت ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما هرگاه ان جزء مظنون الاخلال شک رکن بوده باشد پس ظ اینست که نماز باطل و استیناف ان لازم است نظر بعموم نبوی مذکور بعد از ملاحظه انچه مشخص خواهد شد که اگر اخلال برکنی از ارکان نماز شود و مصلی متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر نماز محکوم ببطلان خواهد بود کلامیکه در اینمقام هست انست که مظنون الاخلال مثل مقطوع الاخلال است در تلافی بعد از فراغ از نماز و لزوم سجدتی السهو بانه انشاء الله تعالی بعد از بیان احکام سهو تنبیه بر این مطلب خواهد نمود مخفی نماند انچه مذکور شد حکم جمیع احتمالات مسئله ظ شد و انچه مذکور شد در صورتی بود که مظنه متعلق بود باجزای نماز غیر از رکعات و اما هرگاه متعلق بوده باشد بعدد رکعات ظ اینست که در اینجا نیز بنا بر مظنون میگذارد در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهرین و عشا در سفر و نماز ایات یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی و در نماز چهار رکعتی خواه ظن متعلق برکعتین اولیین بوده باشد یا برکعتین اخیرتین پس هرگاه شک کرد در اینکه رکعت اولی است ظن او متعلق بهر یک که شد بنا بر ان گذارد بمقتضای ان اتمام نماز مینماید و همچنین هرگاه شک در دو و سه نموده یا سه و چهار عمل بمقتضای مظنه مینماید خواه ان ظن مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان ان مثل اینکه در نماز دو رکعتی بعد از دخول در رکوع شک کرد که دو رکعت است یا سه مظنون او این شد که سه رکعت است نماز باطل خواهد بود و همچنین در نماز مغرب شک کرد

بعد از دخول در رکوع که رکعت سیم است یا چهارم مظنون او این شد که رکعت
چهارم است نماز باطل خواهد بود و همچنین در نماز چهار رکعتی در صورت
مفروضه شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم مظنون پنجم شد نماز باطل
اعادهٔ ان لازم است پس ظن در اینمقام حکم قطع خواهد خواه در زیادتی بود
باشد یا نه قسم ثانی اینست که این مظنه حاصل شود بعد از فراغ از نماز اشکالی
در عدد رکعت و ارکان نیست باینمعنی که بعد از فراغ از نماز مثلا مظنون او این شد
که اخلال بقرائت در بعضی از رکعات یا در کل نموده و یا زیاد نموده و همچنین تشهد
و طمانینه در احوال نماز تشکیکی در صحت صلوة نیست و اما هرگاه مظنون این شد
که بعضی از ارکان نماز را اخلال نموده یا زیاد نموده یا مظنون او این شد که یک رکعت
زیاد نموده یا کم نموده در این صورت مسئله خالی از اشکال نیست لکن حکم به
بصحت اقرب بصواب است نظر باینکه انچه مسلم هست اینست حکم مظنه در احوال
نماز حکم علم است اما بعد از فراغ از نماز پس اشتراک ثابت نیست و استصحاب
صحت مقتضی عدم اعاده است لکن با تفصیل باین نحو که اگر بعد از فراغ از نماز بدون
فاصله مظنه هم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح مثل صورت قطع با خلال ان
و اگر رکن بوده باشد نماز محکوم ببطلان است اعادهٔ ان نماز لازم است مگر
در صورتیکه مظنون اخلال بدو سجده و دو رکعت اخیره بوده باشد در اینصورت
اعادهٔ نماز لازم نیست بلکه اتیان بدو سجده مینماید بعد از اتیان بتشهد و تسلیم
مینماید اینها در صورتی بود که این مظنه بعد از فراغ از تسلیم بلا فصل حاصل شود
و اما هرگاه بعد از تحقق فصل حاصل شود ظ اینست که نماز صحیح بوده باشد
اعادهٔ نماز ضرور نبوده باشد   در احکام سهو است بدانکه ما سهو یا
در شرایط نماز است یا در اجزای نماز علی التقدیرین متذکر باین یا در اثنای نماز

میشود

میشود یا بعد از فراغ از نماز پس در اینمقام چند مبحث است مبحث اول
سهو در شرایط نماز است که متذکر بان شده باشد در اثنای نماز و این بر
چند قسم است اول سهو است در طهارت از حدث مثل سهو در وضو یا
در غسل یا در تیمم باینمعنی که شروع بنماز نمود باعتقاد انکه با وضو است مثلا و در
اثنای نماز فساد اعتقاد او ظ شد در اینصورت نماز باطل استیناف ان بعد
اتیان بوضو لازم است و همچنین است حال در غسل و تیمم دوم سهو است در
طهارت از خبث باینمعنی که عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود غافل شد
از تطهیر ان و قبل از شروع در نماز در اثنای نماز متذکر شد که ثوب و یا بدن
او نجس بود با عدم ازالهٔ ان نجاست شروع بنماز نمود در این صورت بنی ظاهر
اینست که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم است بعد از ازالهٔ نجاست یا
نزع ان لباس نجس سیم سهو در قبله است یعنی اخیرا اتیان بنماز نمود بسمتی
باعتقاد انکه ان سمت سمت قبله است در اثنای نماز فساد اعتقاد او منکشف
شد مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این مقصود بچند صورت
میشود اول اینست که در اثنای نماز مشخص شد که انچه از نماز که اتیان نموده
پشت بقبله بوده دوم اینست در اثنای نماز که اتیان نموده بسوی یمین یا یسار
بوده باینمعنی که سمت قبله سمتی بود که اگر متوجه بان میشد این سمت که بعضی
از نماز را اتیان بان سمت نموده در جانب یمین او یا یسار او واقع میشد ظ
اینست که در این دو قسم نماز باطل است استیناف نماز لازم بوده باشد سیم
اینست که در اثنای نماز مشخص شد که انچه از نماز که اتیان نموده واقع شده مابین
یمین و یسار بمعنی که مذکور شد در اینصورت ظ اینست که نماز صحیح بوده باشد
لکن لازم است بعد از اطلاع بلا فصل متوجه سمت قبله شود و در حین توجه

اشتغال با فعال واجبه نماز نماید بلکه افعال مستحبه نیز چنین است چهارم سهو است
در چیزیکه سجده بران نموده یعنی در اثنای نماز مشخص شد که آنچه سجده
بران نموده سجده بران جایز نبود این منقسم بدو قسم میشود اول آنست که
اطلاع بحقیقة حال بعد از رفع راس از سجود بوده باشد در اینصورت نماز
صحیح است لکن آنچه از سجود نماز که باقی مانده باشد سجده بران جایز نیست
بلکه اگر بعد از اطلاع متعمدا سجده بران نماید نماز باطل خواهد بود دوم آنست
که در حین سجده عالم بحقیقت حال شد این صورت خالی از این نیست یا
بعد از فراغ از ذکر واجب است یا قبل پس اگر بعد از فراغ از ذکر واجب بوده
باشد باز نماز محکوم بصحت است لکن در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از
رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا کشیدن جبهه را تا برساند بما یصح
السجود علیه بجهت درک ذکر مستحب ظاهر اینست که این مستحب بوده باشد و اما
هرگاه علم بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد در اینوقت
مناسب اینست که تفصیل داده شود ما بین اینکه شخص یا متمکن هست از
رسانیدن جبهه بچیزیکه سجود بران صحیح بوده باشد یا رسانیدن آنچیز را بجبهه
یا نه اگر متمکن بوده باشد چنین نماید بعد از آن اتیان بذکر نماید و اولی آنست
با تمکن از رسانیدن جبهه بان چیز از امقدم بدارد بر رسانیدن آنچیز را
بجبهه مگر در صورتیکه آن موضعیکه سجده بران جایز بوده باشد بلندتر بوده
باشد از موضعیکه جبهه بران واقع شده در این صورت اولی آنست آنچیز را
برساند بجبهه بعد از آن اتیان بذکر نماید و اگر متمکن از آن نبوده باشد تفصیل
داده شود ما بین آنکه این امر در سجده آخر نماز مشخص شده یا در غیر سجده آخر
اگر در سجده آخر بوده باشد بگوئیم در اینصورت لازم است که اتیان بذکر

نموده

نموده نماز را تمام نماید و قطع نماز جایز نبوده باشد و اگر در غیر سجده آخر بوده خالی
از این نیست یا بعد از رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل ما یصح السجود علیه بلا عدم
ارتکاب فعل منافی یا نه اگر متمکن بوده باشد در اینصورت نیز بگوئیم لازم است
اتیان بذکر نماید در همان حالت بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود علیه نموده
وضع جبهه بران نماید در سجودات باقیه و اگر متمکن نبوده باشد در اینصورت
قطع نماز لازم است در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در آن حالت
بقصد اتمام نماز جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید مگر در صورتیکه فرض شود که اینمواقع
در ضیق وقت بوده باشد بحدیکه اگر قطع نماز نماید بجهة تحصیل ما یصح السجود
علیه درک نماز را در وقت نتواند نمود در این صورت هم سجده را بهمان حالت که
هست تمام نموده در بقیه سجودات سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان و با عدم
امکان سجود از چنین ثوب سجود بر ثوب معمول از پشم نماید و با عدم تمکن سجود
از چنین ثوب سجود بر ثوب معمول سجده بر کف نماید پنجم سهو است در مکان یعنی
با اعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نمود مثل اینکه در خانه کسی شروع بنماز نمود در
اثنای نماز مطلع شد که خانه مغصوب بوده در اینصورت قطع نماز متعین
و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق بوده
باشد در اینصورت آنچه از نماز که اتیان نموده قبل از ظهور فساد اعتقاد محکوم
بصحت است و بقیه نماز را در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل بیاورد ششم
سهو در لباس است یعنی در حین اخذ بنماز معتقد این بود که لباس از
جمله لباسی است که اتیان بنماز در آن بی عیب است در اثنای نماز مشخص شد
که آن لباس لباسی است اتیان نماز در آن جایز نیست مثل اینکه حریر بوده یا

وا بن شخص حامل نجاست ان بود یا از جلد غیر مذکی بود یا ماخوذ از حیوان غیر
ماکول اللحم بوده در اینصورت اگر نزع ان بنحویکه موجب فعل منافی نبوده باشد
ممکن بوده باشد نزع نموده اتمام نماز نماید واگر با عدم فعل منافی نزع ان ممکن
نبوده باشد قطع نماز نموده بعد از تلبس بلباسیکه ایتان بنماز در ان بی عیب
بوده باشد استیناف نماز نماید مبحث دوم باب در حکم سهو در شرایط نماز است
مثل سابق لکن متذکر بان شده باشد بعد از فراغ از نماز واین نیز منقسم
میشود باقسام ستایه اول سهو در طهارت از حدث است دوم سهو در
طهارت از خبث است که متذکر شود بهریک از دو که بوده باشد بعد از
فراغ از نماز یا بمعنی باعتقاد انکه باوضواست مشغول نماز شد یا بنجاستی
که در بدن او یا ثوب او بود در حین شروع بنماز غافل شد از ازاله ان وبعد
از فراغ از نماز متذکر شد که با همان نجاست که سابق بر این عالم با تیان ان بود
ایتان بنماز نموده در هر دو صورت نماز باطل اعادهٔ ان لازم است اگرچه بعد
از انقضای وقت متذکر شود بان وهمچنین حال در غسل و تیمم سیم سهو
در قبله است یا بمعنی باعتقاد اینکه این سمت سمت قبله است ایتان بنماز نمود
بعد از فراغ از صلوة مشخص شد که اشتباه نموده در این وقت اگر نماز واقع شده باشد
ما بین یمین ویسار بمعنی که مذکور شد نماز صحیح و بی عیب است احتیاج باعاده
نیست اگرچه بعد از علم بحقیقت حال متمکن از ایتان نماز در وقت بوده باشد
واگر نماز بسوی یمین و یسار بمعنی که دانسته شد واقع شده یا بخلاف جهة
ما قبله اگر علم بحقیقت حال در وقت شده باشد اعادهٔ نماز لازم واگر بعد از
انقضای وقت بوده باشد قضا لازم نیست لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال
بقضا است چهارم سهو در چیز یست که سجده بران نموده یا بمعنی باعتقاد

انکه

انکه ان چیز چیز یست که سجده بران نموده باعتقاد انکه این چیز چیز یست که
سجده بران صحیح است سجده نمود بعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف ان در
اینصورت نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بحقیقت حال با بقای وقت بوده باشد
پنجم سهو در لباس است ششم سهو در مکان یا بمعنی که در حال نماز معتقد این
بود که این لباس لباسی است که نماز در ان صحیح است وهمچنین است حال در
مکان وبعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف ان یعنی لباس لباسی بوده که
نماز در ان صحیح نبوده وهمچنین مکان مکانی بوده که نماز در ان صحیح نبوده در هر دو
صورت نماز صحیح اعاده لازم نیست اگرچه متمکن از اعادهٔ ان در وقت بوده باشد
مبحث سیم سهو در اجزای صلوة است یا در امریکه متعلق باجزای صلوة بوده باشد
ومتذکر بان شد در اثنای نماز واین بر دو قسم است یک قسم انست که عود بان
جایز نیست اگرچه متذکر شود بان قبل از دخول در رکن واین مثل اخلال بطمانینه است
در اجزای صلوة مثل حال تکبیرة الاحرام یا حال قراوة حمد وسوره یا در حال ایتان
بذکر رکوع وسجود پس هرگاه کسی اخلال بطمانینه در یکی از اینها که مذکور شد نماید
سهوا ومتذکر شد بان مطلب عود بجهة تدارک ان لازم بلکه جایز نیست اگرچه متذکر
شود باین قبل از دخول در فعل دیگر وهمچنین هرگاه اخلال نماید سهوا بکیفیة معتبره در
قرائت مثل اینکه اخلال بجهر نمود در صلوة جهریه یا اخلال باخفات نماید در موضع
اخفات بعد از ان متذکر باین شد عود بجهة تدارک این لازم بلکه جایز نیست
اگرچه قبل از انتقال بفعل ذکر بوده باشد وهمچنین است حال در ذکر رکوع وسجود
یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع وسجود ومتذکر شود بان بعد از رفع راس از رکوع
وسجود عود برکوع وسجود بجهة تدارک ذکر جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است
قسم ثانی انست که عود بجهة تلافی ان لازم است هرگاه متذکر شود با خلال ان قبل از

دخول در رکنی که بعد از انست و این مثل اخلال بقرائت حمد کلا او بعضا
هرگاه متذکر شد با خلال ان قبل از دخول در رکنی که بعد از انست و این
مثل اخلال بقرائت حمد کلا او بعضا بس هرگاه رکوع و هم چنین سجود هر دو یا
یکی و تشهد کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکعت ثانیه متذکر شد که
دو سجده یا یک سجده را در رکعت اولی فراموش نموده لازم است عود نماید سجده
منسیه را بعمل اورد بعد از ایتان بسجده ایتان بقرائت نموده نماز را تمام نماید
و هم چنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که اخلال ببعضی از ایات حمد
و یا ببعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکة یا سکون نیز چنین است در
اینصورت لازم است عود نماید تلافی منسی نموده اعاده ما بعد ان نماید و اما
هرگاه بعد از دخول در رکوع یا رکنی دیگر متذکر شود بان پس این منقسم میشود
بسه قسم یکقسم انست که موجب بطلان نماز است استیناف نماز لازم است
و این در صورتیست منسی رکنی از ارکان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را
فراموش نموده یا دو سجده از یک رکعت را فراموش نمود بعد از دخول در رکوع
متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در سجود متذکر شد اگرچه
در سجده اولی بوده باشد قسم ثانی انست که موجب بطلان نماز نمیشود لکن
تلافی ان بعد از فراغ از نماز لازم است یا سجده سهو ان مثل یک سجده که فراموش
نموده یا تشهد را فراموش نموده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع در اینصورت
نماز صحیح اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است ایتان بمنسی نموده
ظاهر اینست امر در اجزای تشهد و صلوات در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه
در نماز چهار رکعتی چهار سجده را فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر
نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ از تسلیم متذکر

شود

شود نماز صحیح است لازم است ایتان بچهار سجده منسیه نموده باشد و اما هرگاه میداند
دو سجده را فراموش نموده کرده لکن نمیداند دو سجده از یک رکعت است یا از دو رکعت نماز
باطل است استیناف ان نماز لازم است قسم ثالث نسیان ما عدای انچه در این دو
قسم مذکور شده پس هرگاه کسی در نماز چیزی را اخلال نماید و ان منسی از ارکان نماز نبوده
باشد و هم چنین تشهد و سجده نیز نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوات نیز نبوده
باشد و متذکر بان نشود مگر بعد از تجاوز از محل در اینصورت نماز صحیح و تدارک منسی
بعد از فراغ از نماز واجب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلا او بعضا یا تسبیحات
اربع را فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالتی از احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده
یا رفع راس از رکوع را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده یا ذکر در
سجده را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده دوم رفع راس از سجده
در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از فراغ از نماز ایتان بمنسی لازم نیست تنقیح مقام
مقتضی نقل کلام است در چند بحث مبحث اول ظاهر اینست که لازم بوده باشد رعایت
شود در اجزای منسیه که تلافی ان بعد از فراغ از نماز لازم است انچه را که لازم است
رعایت ان شود در نماز پس لازم است ایتان کرده شود در حالتیکه مکلف با طهارت
از حدث و خبث بوده باشد متوجه قبله باشد با ستر عورت و اباحه مکان و لباس
و بودن لباس از جمله لباسیکه ایتان بنماز در ان جایز بوده باشد و لازم است در
سجده منسیه وضع جبهه نماید یا بچیزی یکه سجده بر ان جایز بوده و در سجود ایتان نماید
بهمان ذکری که در اثنای نماز ایتان بان میشود مجملا لازم است در اجزای منسیه رعایت
نماید انچه را لازم بود در صلوة رعایت نماید و اجتناب نماید در انچه را که لازم بود در
حال نماز اجتناب نماید از ان پس لازم است مبادرت در ایتان بان و جایز نیست
مرتکب شود قبل از ایتان بجزء منسی چیزی که ارتکاب ان در اثنای نماز جایز نبود

بحث دوم در بیان اینست که هرگاه منسی یک سجده بوده باشد و متذکر شود بان قبل از دخول در رکوع بیان شد که عود بجهة تدارک سجدهٔ منسیه لازم است و مقصود در این مقام اینست ایا بعد از عود قبل از دخول در سجود لازم است که بعضا بنشینند یا نه وجه حکم بلزوم جلوس در اینوقت اینست اما در صورتیکه بعد از رفع راس از سجده اخلال بجلوس نموده باشد نظر باینکه معتقد این بود که این سجدهٔ ثانیه است و جلوس بعد از سجدهٔ ثانیه که تعبیر از ان بجلسه استراحت میشود مستحب بود و ترک مستحب جایز بود و لهذا ترک جلوس نموده پس وجه جلوس قبل از سجده در اینصورت ظاهر است نظر باینکه جلوس در اینمقام واجب است مفروض اینست که اخلال بان نموده و وقت تلافی ان باقیست پس لازم است اتیان بان نماید و اما هرگاه اخلال بجلوس ننموده باشد پس وجه حکم بجلوس در اینصورت اینست که امتثال موقوف بر نیت است و واجب بر این شخص این بود که جلوس فیما بین السجدتین بعمل اورده باشد و این شخص اگر چه مفروض اینست که جلوس را بعمل اورده است لکن جلوس فیما بین سجدتین را بقصد جلوس مستحب بعد از سجدهٔ ثانیه بعمل اورده است پس ماتی به غیر مامور به خواهد بود و مامور به غیر ماتی به پس باقی در عهدهٔ تکلیف خواهد بود بنا بر این در هر دو صورت جلوس قبل از دخول در سجود لازم خواهد بود و ممکن است تفرقه شود ما بین صورت اولی و ثانیه باین نحو حکم شود بوجوب جلوس در اولی دون ثانیه اما وجوب در اولی پس وجه ان ظاهر شد و اما عدم وجوب در ثانیه نظر باینچه ظاهر میشود از تتبع در اخبار ائمهٔ طاهرین علیهم السلم که نیت افعال نماز علی ما هی علیها چنین نیست کفایت میکند در حکم بصحت نماز اگر چه در اثنای نماز سهوا در فعل متعرض خلاف ان شود در روایه شیخ الطائفه فی باب احکام السهو من زیادات التهذیب فی الصحیح عن عبد الله بن

المغیرة قال فی کتاب حریز انه قال انی نسیت انی فی صلوة فریضة حتی رکعت و انا انویها تطوعا قال فقال هی التی قمت فیها ان کنت قمت و انت تنوی فریضة ثم دخلک الشک فانت فی الفریضة و ان کنت دخلت فی نافلة فنویتها فریضة و انت فی النافلة و فی الموثق المروی فی الباب عن معویة قال سالت ابا عبد الله عم عن رجل قام فی الصلوة المکتوبة فسهی فظن انها نافلة او کان فی النافلة فظن انها مکتوبة قال هی علی ما افتتح الصلوة علیه مجملا فقها در این مسئله اختلاف کرده اند بسه قول اول اینست که لازم نیست این شخص در صورت مفروضه بنشیند اول بعد از ان بسجود برود خواه جلوس بعمل اورده باشد یا نه و این مختار شیخ طوسی است در مبسوط و مختار علامه است در منتهی قول دوم اینست که واجب است قبل از سجده بنشیند اگر چه جلوس را بعمل اورده باشد لکن بقصد جلسه استراحت و این قول را صاحب مدارک اختیار نموده قول ثالث تفصیل است ما بین ایشان بجلوس اگر چه بقصد جلسه استراحت بوده باشد و اخلال بان در ثانی واجب است جلوس قبل از دخول در سجده در اول واجب نیست و این قول مختار ما بین اقوال است مخفی نماند اینچه مذکور شد در صورتی بود که عالم بوده باشد باخلال بجلوس یا باتیان بان اما هرگاه شاک در اینمطلب بوده باشد پس ممکن است گفته شود در این مقام این شک یا در حال قیام بود یا بعد از هوی بجهة سجود هر یک اگر اول بوده باشد قائل شویم باینکه تدارک و تلافی جلوس لازم نبوده باشد نظر باینکه دلیل شرعی ناطق است بر اینکه مشکوک فیه در چنین صورت محکوم بوقوع است نظر بحدیث صحیح مروی از محمد بن مسلم از جناب فخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر عم که فرموده کلما شککت فیه مما قد مضی فامضه کما هو ظاهر اینست که مراد از فامضه کما هو این بوده باشد یعنی چنین قرار بده که ان مشکوک فیه بعمل امده است پس اتیان بان لازم نیست بلکه در جواز اتیان بان کلام است و اما اگر بنحو ثانی است بگوئیم اتیان

بمشکوک فیه لازم بوده باشد نظر باصالهٔ عدم و انتفای معارض در این حال بعلاوهٔ اقتضاء
بقاعدهٔ اشتغال ببحث ششم سابق بیان شد که هرگاه کسی رفع راس از رکوع را فراموش نموده
ما دامیکه داخل در سجود نشده باشد یعنی جبهه را بمسجد نگذارده متذکر شد ظ
اینست که لازم است عود نماید بعد از قیام و انتصاب و طمانینه تا وقت بسجود
رود خواه دستها را بزمین رسانیده باشد بجههٔ سجده و نزدیک باشد که جبهه
بمحل سجده برسد یا نه و اما هرگاه اخلال بطمانینه بعد رفع راس نموده باشد سهوا
و متذکر آن شود بعد از جلوس بجهت سجود ظ اینست که عود بجهت تدارک طمانینه
لازم بلکه جایز نبوده باشد بمبحث چهارم بدانکه سابق بیان شد از جملهٔ اجزای که
قضای آن لازم بود سجدهٔ واحده بود که متذکر باخلال آن میشد بعد از دخول در
رکوع و هم چنین است تشهد و صلوات کلامیکه در اینمقام هست اینست هرگاه
متذکر بسجدهٔ واحده در رکعت اخیره از نماز شد در اینصورت چونکه رکنی بعد از آن
نیست حکم آن چه چیز است و هم چنین است کلام در تشهد یکه در رکعت اخیره
متحقق است خواه نماز ذات تشهدین بوده باشد مثل نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
یا ذات تشهد واحد بوده باشد مثل نماز دو رکعتی حکم در این مقام اینست که هرگاه
متذکر شد بسجدهٔ منسیه در رکعت اخیره قبل از اتیان بصیغهٔ سلام مخرج از
نماز مثل اینکه در اثنای تشهد متذکر آن شد یا متذکر شد بعد از فراغ از تشهد
قبل از اتیان بسلام مستحب یا بعد از اتیان بآن در این صورت ظ اینست که عود بجهت
اتیان بسجدهٔ منسیه لازم بوده باشد و اما هرگاه متذکر شود بآن بعد از اتیان
بصیغهٔ سلامیکه مخرج از نماز بوده باشد نماز صحیح و اتیان بسجدهٔ منسیه
فقط لازم خواهد بود مثل اینکه متذکر آن میشد بعد از دخول در رکن در غیر
صورت سهو و هم چنین است حال در تشهد منسی در رکعت اخیره پس هرگاه

متذکر

متذکر آن شد قبل از خروج از نماز عود مینماید بجهت اتیان بتشهد منسی و اتمام
نماز مینماید بطریق معهود و هرگاه فرض شود منسی هر دو سجده بوده باشد در رکعت
اخیره پس هرگاه متذکر آن شد قبل از اتیان بصیغهٔ سلامی که مخرج از نماز بوده
باشد لازم است عود نموده اتیان بهر دو سجده نماید بعد از آن اتمام نماز نماید
بطریق معهود و اما هرگاه متذکر آن شد بعد از اتیان بصیغهٔ سلامیکه مخرج
موجب خروج از نماز میشود در این صورت دو احتمال است اول اینست که
حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه دو سجده در یک رکعت از ارکان نماز است بعد
از فراغ از نماز مشخص شده که اخلال بآن نموده و اخلال برکن موجب بطلان نماز است
بنا بر این استیناف نماز لازم خواهد بود و این اعم است از اینکه متذکر نماز شود
بعد از اتیان بفعل منافی سهوا یا عمدا یا قبل از آن دوم اینست که تفصیل داده
شود ما بین تذکر بحقیقت حال بعد از اتیان بفعل منافی سهوا یا عمدا یا قبل از آن
در صورت اول حکم میشود ببطلان نماز بخلاف صورت ثانیه که نماز محکوم بصحت است
لکن با عود و اتیان بسجدتین و تشهد و تسلیم بالترتیب اما البطلان فی الاول فللاخلال
بالرکن و البطلان حینئذ مما اطبق علیه الاصحاب مضافا الی صحیحة زرارة لا تعاد الصلوة
الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود و اما الصحة فی الثانی فلفحوی ما دل
علی الصحة بعد الاتیان بالمنقوص فیما اذا سلم فی غیر محله کالتسلیم فی الرکعتین او فی الرکعة
الثالثة و تذکر بالنقصان قبل الاتیان بالمنافی پس هرگاه کسی اتیان بتسلیم نمود
در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی باعتقاد آنکه رکعت چهارم است بعد از فراغ از
سلام بدون فاصله و بدون ارتکاب بفعل منافی از منافیات نماز سهوا و عمدا عالم
شد بحقیقت حال که سلام در رکعت سیم واقع شده در اینصورت بر مصلی در اتیان
برکعت چهارم مینماید نماز او صحیح است با آنکه اخلال بیک رکعت نموده بود که مشتمل

برسه رکن از ارکان نماز است مثل رکوع و قیام متصل برکوع و سجود و در صورت
مفروضه اخلال بیک رکن که عبارت از سجدتین بوده باشد نموده پس حکم بصحت
با تلافی در صورتی که اخلال بسه رکن شده باشد مقتضی حکم بصحت است در صورتی
که اخلال بیک رکن نموده باشد بطریق اولی بنابراین در صورت مفروضه مود بیکند
بسجده بعد از اتیان بسجدتین اعادهٔ تشهد و تسلیم مینماید ممکن است جواب گفته
شود از این استدلال باینکه فرق است مابین نقص رکعت و اخلال برکن که در رکعت است
پس هرگاه کسی در نماز چهار رکعتی در رکعت سیم سلام گفت باعتقاد آنکه رکعت
چهارم است بعد از سلام بلافصل و بدون فعل منافی عالم بحقیقت حال شد
در این صورت محل تلافی در رکعت باقیست و نیست در این مقام مکون بادتی
تشهد و سلام در غیر محل و دلیل شرعی ناطق باینست که امثال این مضر بصحت
نماز نیست مجملا در مثل اینصورت دلیلکه مقتضی فساد بوده باشد نداریم
بلکه مقصد مقتضی صحت داریم مثل حدیث موثق مروی از عمار قال سئلت ابا
عبد الله ع عن الرجل صلی ثلث رکعات و هو یظن انها اربع فلما سلم ذکر انها
ثلث قال یبنی علی صلوته متی ما ذکر و یصلی رکعة و یتشهد و یسلم و یسجد سجدتی
السهو وقد جازت صلوته و صحیحة لا تعاد الصلوة الا من خمسة الی اخرها منافی
نیست نظر باینکه ظاهر از این اینست اخلال برکوع یا سجود یا هر دو در رکعت بشود
با اتیان بسایر اجزای رکعت و فرض در محل محل کلام اینست نیست که اخلال
بکل رکعت شده بر فرض تسلیم شمول لابد است از تخصیص آن بغیر صورت مفروضه
نظر بحدیث موثق مزبور و غیره که معتضد بعمل اصحاب است بخلاف صورتیکه محل
کلام هست یعنی صورت اخلال بدو سجده در رکعت اخیره که مذکور شده باشد
بان بعد از فراغ از تسلیم که تشکیک در شمول حدیث نسبت باین نیست و معلوم است

مقتضا







